وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ الانبیاء (۲۱/ ۵۰)

کشف الأسرار وعدّة الأبرار

معروف بتفسیر خواجه عبداللّه انصاری

جلد ششم

تفسیر سورة مریم الی آخر سورة النور

تألیف

ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسعی و اهتمام

علی اصغر حکمت

طهران ۱۳۳۹ هجری شمسی ـ ۱۳۸۰ هجری قمری

چاپ موسوی

بسمه تعالی

مقدمه

تعالی الله الملك الحق ولاتعجل بالقران من قبل ان یقضی الیك وحیه و قل رب زدنی علماً (۱)

باردیگر هدیتی آوردیم عاشقان رخسارهٔ حقیقت وسالکان وادی طریقت را از زبان وحی و معدن علم و کلام صدق و منطوق حق و آیات بینات و کلمات طیبات تاچراغی باشد فرا راه گمگشتگان لیل ضلالت و راهنما گردد برسر گشتگان تیه جهالت : **وهدوا الی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید** (۲)

آن مجلد سادس است ازمجلدات عشرهٔ کتاب مستطاب کشف الاسرار و گنجینهٔ ششم است اززادوعدت ابرار. آفتابی است رخشنده ازفلك مشتری و کالائی است ارزنده ازبازار الله یشتری : **کذلك نقصّ علیك من انباء ماقدسبق و قد آتیناك من لدنا ذکراً** (۳).

شش جهت را نورده زین شش صحف	کی بطوف حوله من لم یطف
عشق رابا پنج و باشش کارنیست	مقصد او جز که جذب یار نیست

۱ـ طه : ۲۰ ـ ۱۱٤ ۲ ـ الحج : ۲۲ ـ ۲٤ ۳ ـ طه : ۲۰ ـ ۹۹

این مجلد مشتمل است بر شش سورهٔ کریمهٔ قرآنی که شش جهت عـالم
لم رافرا میآرد وچون برجیس از ششمین ایوان نورمیفشاند یعنی سور مبارکهٔ :
ریم وطه والانبیاء و الحج والمؤمنون و النور. **سورهٌ انزلناها وفرضناها
وانزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون (۱)**

این عقد درر ودرج پراز گهر چون دفاتر سابقه ولاحقه همچنان زینت گوش
گردن شاهد معنی است و مؤلف درتبیان کلمات وبیان مقامات وشرح لغات وتفسیر
یات وتسهیل مشکلات وتأویل اقاویل وردباطیل براموروش پیر دلیل یعنی **شیخ الاسلام
صاری** قدس سره رفته وداد سخن داده و ابواب معارف وحکم ومواعظ وآداب بروی
وانندهٔ باذوق و خواهندهٔ باادب گشاده : **ولیعلم الّذین اوتوا العلم انّه الحق من
بك فیؤمنوا به (۲)**

خدایرا هزاران شکر که ماراشرح صدرعطا کرد ومشکل ما راآسان ساخت
عقده از کار مابگشود تابرطبع ابن سفر ـ واب ودفتر مستطاب توفیق یافتیم وشطری
کتاب ربانی وسطری از کلام آسمانی عرضه پیشگاه حق وهدیهٔ معرض صدق ساختیم.
انجام این عمل مبارك وخدمت پرازنعمت نخست لطف توفیق هادی طریق بود وعنایت
دمتعال شامل احوال، پس از آن همت اولیاء دانشگاه تهران بالخاصه رئیس گرامی
ستادان خردمندعلوم معقول ومنقول مشوق ومدد کار گردید تادراین راه بحمدالله
قصد رسیدیم وازاین شجرهٔ مبارکه بارسعادت برچیدیم . از همکار گرامی **آقای
کتر مهدی جویا** که جوانی است باخرد پیران و استادی است درجامهٔ دبیران منت
اوان دارم که زحمت تصحیح اوراق وتصفح صفحات ومقابله وتطبیق و مطالعه وتحقیق
قبول فرموده سعی بسیار کرد ورنج فراوان برد ، ومارا تنها نگذاشت ومسئول ما

---

۱ ـ النور : ۲۴ ـ ۱ ۲ـ الحج : ۲۲ ـ ۵۴

در درگاه آله باجابت رسید که بمسئلت گفتیم : **رب لاتذرنی فردا وانت خیرالوارثین** (۱)

مفسرو مؤلف و کاتب و طابع وناشرومصحح همه که دراین راه‌رفته و طریق نیکان گرفته‌اند بر کشف‌اسرار دلبسته و از ذخیرهٔ ابرارعدت جسته‌اند ازحضرتش طلب‌مغفرت وپاداش مثوبت‌استدعا کرده‌اند. در آنمیان ابن عبد ضعیف دراین هنگام که‌منزل آخرتش‌نزدیك ورنج سفردوردر پیش‌دارد بادلی از آلام ومصائب شکسته و سری که بر آن گرد پیری‌نشسته وزبانش بکلمهٔ : **رب انی وهن العظم‌منی واشتعل الرأس شیباً**(۲) گویاست، براین‌خدمت‌پسندیده‌موفق وتوانا گردید امید که‌حاصل عمل‌اوبرای‌آخرت‌توشه‌وزادباشدوازبندزلّت‌وقیدمعصیت آزاد گردد شاید که آیند گان ازاوبرحمت‌یاد کنندوبدعایش‌شادسازند: **ویزید اللهُ‌الّذین اهتدواهدیً والباقیات الصالحات خیرعندربك ثواباً وخیرمرداً** (۳)

کتبت هذه السطور فی‌لیلة‌الاربعاء الثانی عشرمن‌شهر جمادی‌الاولی سنة ثمانین و ثلاثمائة بعدالالف حین کنا علی ذکری وفات سیدتنا وسیدة نساء العالمین فاطمة الزهراء سلام الله علیها وارجو من الله التوفیق . وانا‌العبدالحقیر علی‌اصغرحکمت غفرذنوبه وسترعیوبه

۱ــ الانبیاء : ۲۱ ــ ۸۹ ۲ ــ مریم : ۱۹ ــ ۳ ۳ــ مریم : ۱۹ ــ ۷۶

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹- سورة مريم - مكية

۱- النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «بسم‌الله الرحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«کهیعص[۱]» الله، خداوندی، بسنده کارراه‌نمای، زینهاردارداناى‌راست گوى،

«ذکر رحمت ربّك» این یادگارخداوند توست، بمهربانی خویش. «عبده زکریّا.[۲]» بنده خویش‌را زکریا.

«اذنادی ربّه» برخواند خداوند خویش‌را، «نداءً خفیاً.[۳]» خواندنی‌نرم [نه بآوازبلند.]

«قال ربّ» گفت ای خداوند من، «انّی‌وهن‌العظم منّی» من‌آنم که استخوان من واندام من سست گشت، «واشتعل‌الرّأس شیبا.» وسرمن در ایستید بسپیدی پیری، «ولم اکن وهر گزنبودم «بدعائك ربّ» بخواندن توخداوند من، «شقیّاً.[۴]» بدبختی [ازاجابت محروم].

«وانّی خفت الموالی» ومن‌میترسم ازنیازادگان(۱)، «من‌ورائی» ازپس مرگ خویش، «وکانت امرأتی‌عاقراً» و زن من نازاینده است. «فهب لی من لدنك ولیّاً.[۵]» پس ببخش مرا ازنزدیك خویش‌فرزندی.

«یرثنی ویرث من‌آل یعقوب» فرزندی که میراث برد از من و ز همه نژاد وفرزندان یعقوب، «واجعله ربّ رضیاً[۶]» وآن‌فرزندرا ای خداوند من‌پسندیده

۱- نیازادگان: خویشان‌واقوام جدپدری یاجدمادری

کن[وپیامبری را شایسته] .

« یازکریا انّا نبشّرك بغلام» ای زکریا ما ترا بشارت دهیم بپسری ، «اسمه یحیی» نام او یحیی ؛ «لم نجعل له من قبل سمیاً.(۷)» که اورا پیش ازین هیچ همنام نکردیم .

«قال ربّ» زکریا گفت خداوند من ، « انّی یکون لی غلام » چون بود مرا پسری؟ « وکانت امرأتی عاقراً» وزن من نازاینده « وقد بلغت من الکبر عتیاً.(۸)» ومن از پیری بتباهی رسیده

«قال» گفت[فرشته] .«کذلك قال ربّك»چنین گفت خداوند تو. «هو علیّ هیّن » که آن برمن آسان وخواراست،« وقد خلقتك من قبل » وبیافریدیم ترا پیش «ولم تك شیئا .(۹)» وخود هیچ نبودی .

« قال ربّ اجعل لی آیة » گفت خداوندا مرا نشانی نمای؛ «قال آیتك» [الله تعالی] گفت نشان ترا آنست . «الاّ تکلّم الناس ثلاث لیال سویّا.(۱۰)» که سخن مگوی با مردمان سه شبانروز [وزبان بجای همچنان که بود راست]

« فخرج علی قومه»بیرون آمد [در آن سه روز] برقوم خویش،«من المحراب» از کوشك خویش« فاوحی الیهم »وبایشان مینمود،«ان سبّحوا بکرة وعشیاً.(۱۱)» که نماز کنید بامداد وشبانگاه .

«یا یحیی خذ الکتاب بقوّة» ای یحیی پیغام ودین گیر بنیروی «وآتیناه الحکم صبیاً(۱۲) » اورا پیغام وحکم دادیم ونیز کودك

«وحناناً من لدنّا وزکوة» و از نزدیك خویش او را نیکی دادیم و پاکی «وکان تقیاً (۱۳) » وپرهیز کار بود

« وبرّاً بوالدیه » ونوازنده بود ونیکوکار باپدر ومادرخویش، «لم یکن جبّاراً عصیاً (۱۴) » وجباری نابخشاینده نبود [برخلق] ونه عاصی[درمن]

« وسلام علیه » وسلام بر یحیی «یوم ولد»آن روز که زادند « ویوم یموت» وآن روز که میرد. « ویوم یبعث حیّاً (۱۵)» وآن روز که برانگیزانند وبرا زنده .

النوبة الثانية

این سوره مریم نود وهشت آیتست ونهصد وهشتاد ودو کلمه وسه‌هزاروهشتصد ودوحرف، جمله بمکه فرو آمد مگر یك آیت و آن آیت سجده‌است بقول بعضی مفسّران: وبقول بعضی: «فخلف من بعدهم خلف» تا آنجا که گفت «ولایظلمون شیئاً». و گفته‌اند درین سوره دو آیت منسوخ‌است: یکی: «وانذرهم یوم الحسرة» معنی نذارت بآیت سیف منسوخ گشت، دیگر «فلاتعجل علیهم» این قدر از آن منسوخست بآیت سیف. ودرفضلیت سوره، ابیّ کعب روایت کرد ازمصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة مریم اعطی من الاجر بعدد من صدّق بزکریا وکذّب به ویحیی ومریم وعیسی وموسی وهرون و ابراهیم واسحق و یعقوب و اسمعیل عشر حسنات وبعدد من دعاالله ولداًوبعدد من لم یدع له ولداً»

بسم‌الله، این باء بسم‌الله حرف الصاق‌است والصاق‌را ملصق به در باید تاسخن تمام شود ومحکم گردد ، سبنی که اگر کسی گوید: «بالقلم، بالّسکین» سخن ناقص بود اما اگر گوید: کتبت بالقلم، قطعت بالّسکین- آنگه سخن تمام‌شود، وملصق به اینجا ضمیر است چنان که ابن عباس گفت: معناه ابدأ بأسم‌الله می گوید - بنام خدا آغاز کنم‌درهمه کارو بوی‌تبرك گیرم بهمه حال، آن فراخ‌بخشایش‌بروزی دادن برهمه جانوران درین جهان، ومهربان برمؤمنان در آن جهان. اگر کسی گوید، باءبسم‌الله چرابلند کنند و بدیگر جایهابلندنکنند؟ جواب آنست که این‌دراصل چنان‌بوده که در «اقرأ باسم ربك»، الف را از آن حذف کردند و طول آن بباء دادند تا دلیل بود برحذف الف. مذکّران گویند این باءبلند کردند ، لأنّها صحبت اسم‌الله فطالت وارتفعت، اشارالی من صحب اسم المولی طال و ارتفع فی‌الدارین . باء که بانام مولی صحبت کرد سر افراز با ها گشت . مؤمن که همه عمربانام مولی صحبت دارد چه عجب اگر سرافرازدوجهان گردد؟!. و اسم در اصل سمو بوده است این واو از آخروی‌طرح کردندوالف دراول وی افزودندتمامی کلمه را، تابوی‌ابتدا کنند. واشتقاق آن از سمت‌است وسمت‌نشان است یعنی که‌اسم‌نشانی‌بود مسمی‌را.و گفته‌اند اشتقاق‌اسم ازسموّاست،«وهوالارتفاع والعلوّ»،

یعنی ـ انّ الاسم بعلو المسمی والاسم ماعلاوظهر فصار علماً للدلالة علی ماتحته من المعنی.

اما اشتقاق نام الله ـ بر قول بیشترین مفسّران از ـ الهالاهة ـ است ای ـ عبد عبادة . و یقال تألّه الرجل اذا تنسّك، والمعنی هو المستحق للعبادة ، وذوالعبادة الذی الیه توجّه العباد وبها یقصد . وقال **ابوالهیثم الرازی** : الله اصله اله و قال الله عزوجلّ: «وماکان معه من آله، اذاً لذهب کلّ اله بماخلق» ولایکون الهاً حتی یکون لعباده خالقاً ورازقاً ومدبراً وعلیه مقتدراً فمن لم یکن کذلك فلیس بآله. وان عبد ظلماً، بل هو مخلوق و متعبد. ویقال : اصل اله ـ ولاه ـ فقلبت الواو الهمزة کما قالوا للوشاح ـ اشاح ـ ومعنی الولاه ان الخلق یولهون الیه بحوائجهم و یتضرّعون الیه فی ماینوبهم ، ویفزعون الیه فی کلّ ما یصیبهم کما یوله کلّ طفل الی امه . وازخاصیتهای نام الله یکی آنست که هرحرفی که از وی بیفکنی باقی که بماند تمام بود:ـ الف بیفکنی لله بماند تمام باشد وفایده دهد: چنانکه گفت « لله مافی السّموات ومافی الارض. » اگر لام اوّل بیفکنی له بماند تمام بود ومعنی دهد کقوله تعالی: «له ملك السّموات والارض.» واگر لام دوّم بیفکنی هو بماند : « هو الاوّل والاخر والظاهر والباطن» .

اما رحمن ورحیم هردومشتق اند ازرحمة لکن رحمن رحمت وروزی ونعمت فایده دهد، ورحیم رحمت وعفو ومغفرت فایده دهد ، وروزی ونعمت جداست وعفو و مغفرت جدا، پس این تکراری فایده نیست ، واشتقاق رحمت ازرحم است یعنی ـ کما انّ الرحم تشتمل علی الجنین بالوقایة والحمایة فکذلك الـرحمة تشتمل علـی العبد بالرعایة والکفایة . و گفته اند میان رحمن ورحیم فرق نیست از روی معنی، چنانکه گویند ندمان وندیم، وجمع میان هردوتأکید راست چنانکه گویند فلان جاد مجدّ. ودرشأن نزول آیت تسمیت مفسّرانرا دو قول است: گروهی گفتند:این آیت تسمیه بحکم آمده و سبب آن بود که مصطفی (ص) پیش ازوحی عادت داشت که « باسمك اللّهم » گفتی بر عادت عرب درجاهلیت، چون آیت آمد که « بسم الله مجریها ومرسیها » رسول خدا بفرمود تا ـ بسم الله ـ می نوشتند، بعدازآن چون آیت آمد. «قل ادعوا الله اوادعوا الرّحمن» بفرمود تا ـ بسم الله الرحمن ـ می نوشتند؛ پس ازآن چون آیت آمد .« انه من سلیمان وانه

بسم‌الله الرحمن الـرحیم» بفرمود، تمام بنوشتند و گفتند «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم.»
قول دوّم آنست که بیکبار از آسمان فرو آمد در بدو بعثت، ابن‌عباس گفت جبرئیل (ع) مصطفی (ص) را تلقین کرد بر کوه حرّا و اورا گفت: بگوی «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» واین‌قصه درسوره علق گفته آید انشاءالله . مذهب شافعی‌واصحاب حدیث آنست کـه بسم‌الله الرحمن‌الرحیم درهر سر سورتی آیتی‌است از آن سوره، جبرئیل از آسمان فرو آوردمو بر مصطفی (ص) خوانده وخبر درست‌است که‌ابن‌عباس گفت: کان‌رسول‌الله(ص) لایعرف ختم سورة حتی‌ینزل‌علیه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . و در فضیلت‌آیت تسمیت آورده‌اند از مصطفی (ص) که گفت: اگر آدمی وپری همه‌بهم آیند چهارهزارسال تا تفسیر وفضیلت آن بدانند چهارهزارسال بآخر برسد و ازفضل آن و تفسیر آن عشری ندانسته باشند . وهر که بکبار بصدق دل‌بگوید «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»‌الله تعالی بهر حرفی‌چهارهزارنیکی درديوان وی باز کند و بنویسد ، وچهارهزاربدی از دیوان وی محو کند و چهارهزاردرجه دربهشت بنام وی بار (۱) کند.

قوله عزوجل: «کهیعص» در بعضی تفسیرها آورده‌اند که‌رب‌العزة‌این‌حروف تهجی‌در اوایل‌سور بدان فرستاده‌است‌تاخلق‌را دلالت کند بر مدت‌بقاء اسلام، یعنی که این‌حروف بحساب جمل‌بر گیرند بی‌تکرار چندانکه بر آید روزگار اسلام و بقاء این‌امت‌چندان‌باشد واین‌مدت‌ششصدونودوسه‌سالست‌چون‌این‌مدت‌بسر آیدقیامت‌برخیزد ورستاخیز پدید آید، واین‌قول‌بنزدیك‌اهل‌تحقیق‌ضعیف‌است‌ازسه‌وجه: یکی آنکه‌این‌دعوی‌علم‌قیامتست‌وعلم قیامت‌نزدیك‌خلق‌نیست، الله‌تعالی‌میگوید: «قل‌انما‌علمها‌عندالله». دیگر وجه آنست که‌عرب هرگز حساب‌جمل‌نشناخته‌اندوعادت‌ایشان‌نبوده، بقول‌الله‌تعالی . «انّاجعلناقرآناًعربیاً». جائی‌دیگر گفت: «بلسان عربیٍّ مبین». سه‌دیگر وجه آنست که‌رب‌العزة این‌حروف در اوایل سورمکرر باز گفته وایشان این‌حساب نه مکرّربر گرفته واگرمکـرّر کنند اضعاف آن‌باشد. وبدانکه‌این‌حروف‌مقطعه‌در قرآن‌بر پنج‌وجه‌است: وحدانی -چون‌ص، ق، ن، وثنائی:- چون‌طه، یس، حم، وثلاثی:- چون‌الم، الر، طسم، ورباعی:- چون‌المص، المر

۱ - نسخه الف: دربهشت وی رابلندگرداند

وخماسی ـ چون کهیعص وحم عسق. قومی گفتند: نام سورتها اند و گفته اند: نامهای قرآنند و گفته اند: نامهای الله تعالی اند ولهذاروی عن علی انه کان یقول: یا کهیعص، اغفر لی. وکان یحلف بکهیعص، امیرالمؤمنین علی (ع) باین حروف سوگندیاد کرد از آن که اعتقاد داشت که این حروفها نامهای خدااندیاصفات وی، ومعلوم است که سوگندجز بنام وصفت الله بسته نشود. ودرست است از ابن عبّاس که گفت: الکاف من کاف، والهاء من هاد والیاء من حلیم، والعین من علیم، والصاد من صادق . و بروایتی دیگر از ابن عباس: کبیر، هـاد ، امین، عـزیز، صادق . معنی آنست که خلق را بسنده کارست وایشانرا راه نما است، بگفتارو کردارازایشان دانا و در وعدو گفت خود راست گوی ، درصفت بزرگوار ودروعد استوار، راست گوی وراست کار. کلبی گفت :کاف لخلقه، هاد لعباده، یده فوق ایدیهم، عالم بتربیته، صادق فی وعده . مهم هاراکافی است ووعده را وافی وراه نمای بندگان و دل گشای ایشان، بقدرازهمه برتر، بذات وصفات زور(١)، عالم باسرار بندگان وسازندهٔ کارایشان دردوجهان، راست گوی وراست کار وراست دان .

« کهیعص». کسائی و ابوبکر هاء وباء هردو باماالت خوانند ابوعمرو هاء باماالت خواند و یاء نه، ابن عامر وحمزه یاء باماالت خوانند و هاء نه ، نافع هر دو بین الفتح والکسر خواند علی مذهبه فی الامالة ، باقی همه به تفخیم خوانند بی امالت .

«ذکر رحمت» خبر مبتداء محذوفست ودرآیت تقدیم وتأخیر است، ای هذا الّذی نتلوه علیك ذکر ربك عبده زکریا برحمة. باین قول رب فاعل ذکراست وعبده معمول است می گوید: این قصه که برتومیخوانیم یاد کردخداوند تواست بنده خودرا زکریا برحمت خویش. یعنی که ـ برحمت خویش ذکروی کردوقصهٔ وی گفت. وروا باشد که تمامی سخن در « اذ نادی ربه» بود، ای ـ دعاء زکریا ربه کان من رحمة ربك والهامه ایّاه، می گوید: دعاء زکریا و اجابت که ازحق یافت رحمتی بود که خداوندتو بروی کرد، والهام که وبراداد. انگه قصه در گرفت و گفت :

«اذنادی ربه» ای دعا ربه فی محرابه، .«نداء خفیا» ای ـ دعاسرّاً ـ برخواند خداوند

١ـ زورـ کذافی نسختین بمعنی زبر

خود رادرسرّ، بآوازی نه بلند. بجای آورد که دردعا اخفاءسنت است. فرموده و پسندیدهٔ الله تعالی است که می گوید: «ادعوا ربکم تضرعا وخفیة» وپیغامبر (ص) گفته: «خیر الدعا الخفی وخیر الرزق مایکفی» وخبر درستست که قومی دعا کردند بآواز بلند وپیغامبر (ص) گفت: «انکم لاتدعون اصمّ ولا غایباً، انکم تدعون سمیعاً قریباً. و گفته‌اند ـ زکریا از بهر آن درسرّ دعا کرد ازقوم خود پنهان داشته که ازایشان شرم داشت که گویند به پیرانه سرفرزند میخواهد ازز بی نازاینده .و گفته‌اند: ـ زکریا دانست که آواز بلند و آواز نرم بنزدیك حق سبحانه وتعالی یکسانست، اما آوازنرم بخضوع وخشوع نزدیکترست واز ریا دورتر، ازآن نرم گفت، آنگاه تفسیر دعا کرد وبازنمود که دعاء چه کرد وچه خواست :

«قال ربّ» واین آنگاه بود که درمحراب پیش مریم در زمستان میوه تابستانی دید نه بوقت خویش ، گفت آن خداوند که قادرست که در زمستان میوه تابستانی دهد نه بوقت خویش ، قادرست کــه پیرانه سر فرزند دهد ، آن روز رغبت فرزند خواستن بوی پدید آمد ، بمحراب باز شد و نماز کــرد و درالله تعالی زارید ، و در سرّاین دعا کرد : « ربّ انی وهن العظم منی » ای ـ ضعف بدنی لکبرسنّی، بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت واستخوان من سست شد! خص العظم بالذکر لانه اقوی مافی الانسان و اذاوهن لا یرجی عود القوّة الیه و گفته‌اند استخوان کنایتست ازدندان . شکادها باضراسه. گفته‌اند: زکریا آن وقت هفتاد وپنج ساله بود. یقال ـ وهن یهن ووهن یوهن وهناً و وهنا ـ اذا ضعف. وفیل ـ وهن بمعنی وهی .

« واشتعل الرأس شیباً » رأس اینجا کنایتست از موی سر ومحاسن . چنانکه درقصه موسی (ع) و برادر گفت: «اخذ برأس اخیه» یعنی ـ اخذ بشعر رأسه ولحیته، والاشتعال انتشار شعاع النار، ای ـ اشتعل فیه الشیب اشتعال شعاع النار . این برسبیل استعارت گفت. چنانکه شعلهای آتش دروقت التهاب متفرّق شود وپیدا گردد، همچنان سپیدی پیری درموی سر ومحاسن من پیدا گشت ومنتشر شد «شیباً» نصب علی التمییز. وقال عطاء : اول من شاب رأسه ابراهیم (ع) فقال: یارب ماهذا؟ قال هذا الوقار، قال رب زدنی وقاراً .

«ولم اکن بدعائك رب شقیّاً» ای ـ کنت مستجاب الدعوة قبل الیوم سعیداً به

غیر شقی فیه. والسّعادة - ادراك الخیر - والشّقاوة حرمانه. وقیل معناه: انا ممن دعاك مخلصاً موحداً ومن دعاك مخلصاً موحداً لم یکن بعبادتك شقیّاً. وقیل: الدعاء مصدر یضاف مرّة الی الداعی ومرّة الی المدعوّ، فاذا اضیف الی الداعی فالمعنی لم اکن بدعائی ایّاك خائباً، لانك وعدتنی الاجابة؛ واذا اضیف الی المدعوّ فالمعنی لم اکن بدعائك ایّای وهدایتك لی ومعونتك ایّای شقیاً.

«وانی خفت الموالی من ورائی.» موالی اینجا - عصبه اند چنانکه در سورة النساء گفت: «ولکلّ جعلنا موالی» - یعنی - العصبة، والمولی - الناصر - والمولی - الزوج - والمولی کل من یلیك نسبه و کل من یلیك جانبه، والمولی مالا یفارقك. قال الله تعالی: «مأویکم النار هی مولیکم» و «الله تعالی مولی الذین آمنوا» ای - ربهم وسیدهم. «وانی خفت الموالی من ورائی» می گوید: من می ترسم از قرابات وعصبات خویش که بعد از وفات من شایستگی خلافت من ندارند و کار دین ضایع فرو گذارند، و بناخلفی ایشان علم و نبوت از خاندان ما بریده شود. **وزکریا** این سخن از بهر آن می گفت که **بنی اسرائیل** را دیده بود که تبدیل دین می کردند. وانبیاء را می کشتند، و در زمین فساد و تباه کاری می کردند، ترسید که نیازادگان(۱) وی همان کنند وهمان راه سپرند از ین جهت فرزندی خواست که شایسته نبوت و خلافت باشد؛ و در شواد خوانده اند «وانی خفت الموالی من ورائی.» واین قراءت ضد قراآت اول است می گوید: - قلّ بنو عمی ای - ماتوا ولم یبق لی ابن عم یرثنی النبوة من ورائی. و «کانت امرأتی عاقراً» یعنی - فیما مضی من الزمان کانت عاقراً لم تلد لی. می گوید: زن من همیشه عاقر بود که هیچ فرزند نیاورد. درضمن این سخن سئوال است یعنی که آن علت ازوی زائل گردان تا بفرزند بار گیرد و گفته اند «وکانت امرأتی» این کون حال است یعنی که اکنون عاقر گشت از پیری. والعقر - انقطاع الولادة.

« فهب لی من لدنك ولیّاً» پس ببخش مرا از نزدیك خویش باری یعنی فرزندی، «من لدنك» یعنی من قدرتك وفضلك. واین از بهر آن گفت که در معقول وعادت مستبعد بود فرزند از **زکریا** که اورا هفتاد و پنج سال از عمر گذشته و زن وی عاقر بود، ودر چنین حال اگر فرزند آید بقدرت وفضل الله تعالی آید. «ولیّاً» یعنی ابناً صالحاً تقیاً.

« یرثنی » این وراثت نبوت است نه وراثت مال. فان الانبیاء لا یورثون. قال

۱- نیازادگان خویشان واقوام جدپدری یاجدمادری

النبی(ص): «نحن‌معشر الانبیآء لانورّث ماتر کنا صدقةً» ومعنی وراثة النبوة ان‌تقوم مقامه فیها الا انّها تنتقل الیه بالموت کما ینتقل المال، یقال‌ورث فلان شرف ابیه اذا قام مقامه فیه، و ذلك معنی قوله(ص): «العلماء ورثةالانبیاء» ومعلوم: انّ العلم‌لایورث کما یورّث المال‌وانه لایوصل‌الیه الابکسب وجهد وتوفیق. ولکن‌معناه انهم قاموامقام الانبیاء فی‌علمهم وحکمهم. **ابو عمرو وکسائی** «یرثنی ویرث»بجزم‌خوانند، وباقی برفع خوانند، جزم‌برجواب دعاورفع‌برنعت. ولی‌بمعنی آنست که:- مرافرزندی‌بخش که ازمن وازهمه نژاداولاد یعقوب میراث علم ونبوّت وحکمت‌برد پیشتر مفسّران گفتند:- این **یعقوب بن اسحق**است پدریوسف، **وزکریا** ازآل **یعقوب** بود ازنژاد و فرزندان وی. **کلبی** گفت این نه **یعقوب‌بن‌اسحق** است بلکه **یعقوب‌بن‌ماثان** است برادر زکریا. «واجعله رب رضیّاً» ای مرضیاً ترضاه انت. وقیل‌راضیاً بحکمك،وقیل- اجعله نبیاً کما جعلت آبائه‌نبیاً.

«یازکریا» ممدود ومقصور هردوخوانده‌اند ، مقصورقراءت**حمزه و کسائی** و**حفص**است،وممدودقراءت‌باقی.واینجااضمارست یعنی-فاجیب‌یازکریا،دعاءوی‌اجابت کردند و گفتند: «یا **زکریا** انا نبشرك بغلام اسمه **یحیی**لم نجعل‌له من‌قبل سمیا» رب العزة در این‌آیت **یحیی** را دوشرف دادکه او را بدان دوشرف گرامی کرد وبروی منت‌نهاد، یکی‌آنست که نام‌وی حق‌نهاد جل جلاله، و باپدر ومادر بگذاشت، دیگر آنست که او را نامی نهادکه پیش ازوی در دنیا هیچکس را آن نام ننهاد ، وهوالمعنی بقوله: «لم‌نجعل‌له من‌قبل‌سمیاً» ای - لم‌یسم **یحیی** احداًقبله. وروی عن **ابن‌عباس** انه‌قال:«لم‌نجعل‌له من‌قبل سمیاً» ای- مثلاً وشبهاً،لانه‌لم یعص‌ولم یهم بمعصیة قط. وبه قال‌النبی(ص):«مااذنب **یحیی** بن‌زکریا ذنباًولاهمّ‌بامرأة» وقیل‌لم‌تلد العواقر مثله. وقیل:«لم‌نجعل‌له» ای‌لزکریامن‌قبل سمیاً ای‌ولداً- والعرب‌تسمی الولد سمیاً. ذکره **النقاش** فی‌تفسیره وقیل:- معناه سمیناه قبل العلوق وقبل الولادة ولم‌تسم احداً قبله علی هذا الوجه. وروی عن**وهب** قال : نادی منادمن‌السماء ان **یحیی بن‌زکریا** سید من‌ولدت‌النسآء، وان **جرجیس** سیدالشّهداء ! وسمی یحیی لانه یحیی به دین‌الله

وقیل لان رحم امه حی به، وقیل لان الله احیاه من بین مستن(۱) فی حکم الولادة، وقیل لانه استشهد والشهداء احیاء. پس چون فرشتگان اورا بشارت دادند بفرزند گفت:

«رب انّی یکون لی غلام» وانا شیخ کبیر لم یولدلی وانا شاب قوی «وامرأتی عاقر» لم تلد فی حال شبابها؟ خداوندا مرا فرزند چون بود؟ ومن مردی پیر بزاد در آمده وزن من نازاینده؟ ودرجوانی هرگز ازما هیچ فرزند نیامده؟ این سخن نه برسبیل استنکار واستبعاد گفت که وی ازقدرت الله تعالی بعید مبداشت که بهپیری فرزند تواند داد! لکن برسبیل تعجب وتعظیم قدرت الله باز گفت. و ازبس که شادی بدل وی رسیده بود تعجیل کرد بشناخت کیفیت آن فرزند دادن، ونشان وعلامت آن درخواستن. وگفته‌اند نیز که سیاق این سخن بروجه استفهام است نه بروجه استنکار، میخواست نابداند که این فرزند هم ازاین زن عاقرخواهد بود؟ برهیأت پیری ایشان خواهد بود؟ یا ایشانرا باحال جوانی بردوفرزند دهد؟ وقیل: لما سمع نداء جبرئیل بالبشارة وسوس الیه **الشیطان** انه لیس من الله وانما هو من **الشیطان**. فذکر ذلك دفعاً للوسوسة. «وقد بلغت من الکبر عتیاً» ای یبساً وانتهاءً فی السن. یقال عتا یعتو عتواً وعتیا وعسی یعسو عسواً وعسباً اذا یبس شیباً. وقیل معناه «بلغت من الکبر» حالة جف الماء فی صلبی. قرأ حمزه و **الکسائی** وحفص عتیاً بکسر العین والباقون بالرفع وهما لغتان.

«قال کذلك» ای قال جبرئیل کذلك انت وأمرأتك شیخان کبیران علی هذه ترزقان الولد ولا تردان الی حالة الشاب. جبرئیل(ع) گفت اکنون چنین است که شما را فرزند دهد درحال پیری وضعیفی چنین که هستند(۲) «قال ربك هو علیّ هیّن» ای اعطاء الولد علی هذه الحالة منکما، علیّ هیّن سهل لا یلحقنی فیه نصب ولا تعب ولا مشقة. وقیل تقدیره «کذلك قال ربك» یعنی کما قیل لك قال ربك «هو علیّ هیّن». یقال هان یهون هوناً فهو هاین و هیّن وهین. وفی خبر المؤمنون هیّنون لیّنون. قرأ حمزه و **الکسائی** وقد خلقناك بالنون علی الجمع والباقون بالتاء علی الوحده، والمعنی واحد لان الفعل فیهما الله عزّ وجلّ لانّه خالق کل شئی. یقول تعالی: «وخلقتك من قبل» ای

۱ـ کذا فی النسختین ۲ـ کذا فی النسختین

من قبل یحیی. «ولم تك» اصلا فاوجدتك من العدم، کذلك اقدر علی خلق الولد واسمائه على هذه الحالة، لان الایجاد من العدم ابلغ فی القــدرة من ایجاد الولد من الشیخین الکبیرین.

«قال رب اجعل لی آیة» ای ــ قال زکریا، رب اجعل لی علامة اعرف بها حدوث الولد قبل الولادة فافرح به این باز سئوالی دیگر است که ازشادی بشارت بیرون داد و گفت: خداوندا مرا علامتی نمای برحدوث وعلوق این فرزند تامر شادی افزاید وبفین، که احابت دعا کردی. «قال آیتك الا تکلم الناس» ای ـ انه ذلك ان لاتقدر على مكالمة الناس «ثلاث لیال» مع ایامها «سویاً» صحیحاً سلیما من غیر بکم ولاحرس، فتعلم بذلك ان الله وهب لك الولد و«سویّاً» نصب على الحال وفیه تقدیم وتأخیر، تقدیره الا تکلم الناس سویّاً ثلاث لیال وعن ابن عباس «ثلاث لیال سویّاً» ای ــ ثلث لیال متتابعات، جعله وصفا لثلاث. درقرآن آیت بردومعنی آید یکی بمعنی عبرت، چنانکه درسورة المؤمنین گفت: «وجعلنا ابن مریم وامه آیة» ای ــ عبرة. ودرسورة العنکبــوت گفت: «وجعلناها آیة للعالمین» ای ــ عبرة للعالمین ودرسورة القمر گفت «ولقــد ترکناها آیة فهل من مدکّر» ای ــ عبرة ودرسورة النحل گفت: «ان فی ذلك لآیة لقوم یتفکرون». ای ــ لعبرة. دیگر بمعنی علامتست. چنانکه دربن سوره گفت: «رب اجعل لی آیة، قال آیتك الا تکلم الناس» و درسورة یس گفت: «وآیة لهم انا حملنا ذریتهم» «وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار» یعنی ــ وعلامة لهم، ودرسورة الرّوم گفت: «ومن آیاته» ای ــ ومن علامات الرّب انه واحد «ان خلقکم من تراب» وامثال این درقرآن بسیارست.

«فخرج على قومه من المحراب» ای ــ فخرج فی تلك الایّام الّتی اراه الله تعالى فیها تلك الایة، من المحراب. ای ــ من المصلی ـ وقیل ـ نزل من الغرفة، والمحراب اشرف موضع فی البیت. وقوله ـ «على قومه» یدل علی انه اشرف علیهم. «فاوحی الیهم». الوحی فی کلام العرب ــ الاعلام ــ کلاماً کان او ایماء و کتابة، وهوفی قصة النحل ـ الهام، یقال وحی واوحی اذا اشار بحاجب اویدا، «ان سبّحوا بکرة وعشیا» فی ذکر البکر قدلیل

على انّ الليالي كانت مع الايّام، والسبحة الصلوة النافلة، والبكـرة اول النهار، يقال بكر و بكّر و ابتكر، والعشّي ما بعد قائم الظهيرة. وفي الاية تقـديم وتأخير، تقديره «فخرج على قومه من المحراب بكرة وعشيّا» في الليالي الثلاث فاشار اليهم ان صلوا». **زكريا** را عادت بود كه هر روز بامداد وشبانگاه قوم خودرا پند دادى وايشانرا بتسبيح ونماز وتهليل فرمودى، تا در هر دو طرف روز ايشانرا برطاعت وعبادت و ذكر الله تعالى داشتى، پس در اين سه روز كه اورا ازسخن گفتن بازداشتند، با مردم همچنان برعادت بامداد و شبانگاه همى آمد و باشارت همى نمود كه، برسر ذكر وتسبيح ونماز خود باشيد. و گفته‌اند كه وحى اينجا بمعنى- كتابت- است، اى- كتب لهم في كتاب، وقيل على الارض، مفسّرانرا خلافست، كه سخن ناگفتن **زكريا** بامردم برچه وجه بود؟ قومى گفتند: برسخن گفتن توانا بود، اما نمى گفت، ازبهر آنكه اورانهى كرده بودند ازآن، ومى خواستند كه آن سه روز بكليت باعبادت الله تعالى پردازد، و دليل براين قول آنست، كه **زبور** مى‌خواند وتهليل وتسبيح مى كرد وبوى خطاب آمد: «واذكر ربك كثيراً وسبح بالعشي والابكار». وقومى گفتند، سخن بامردم نمى توانست گفت، كه زبان وى دربسته بودند، عقوبت آن كه بعد از مشافهه فريشتگان، سئوال كرد وآيت خواست.

«يا يحيى خذ الكتاب بقوّة» قال **كعب الاحبار**، كان **يحيى بن زكريا** نبياً حسن الصوّرة والوجه، ليّن الجناح، قليل الشعر، قصير الاصابع، طويل الانف، مقرون الحاجبين، رقيق الصوت، كثير العبادة، قويّاً في طاعة الله عزوجلّ. وكان قد ساد الناس في عبادة ربه وطاعته. روى **ابوهريره** قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: كلّ ابن آدم يلقى الله عزوجلّ بذنب قد اذنبه، يعذّبه عليه ان شاء او يرحمه الا **يحيى بن زكريا**. فانه كان سيداً وحصوراً ونبياً من الصالحين.

«خذ الكتاب بقوّة». درقرآن قوّه برپنج وجه آيد: يكى بمعنى عدد، چنانكه در سوره **هود** گفت: «ويزدكم قوّة الى قوّتكم» اى- عدداً الى عددكم، همانست كه در **سورة الكهف** گفت: «فاعينوني بقوّة» اى- بعدد من الرّجال، و در **سورة النمل**

گفت: « نحن اولوا القوّة » ای ـ عدد کثیر. وجه دوم قوّة بمعنی ـ بطش ـ است، چنانکه در **سورة المصابیح** گفت: « من اشدّ مناقوّة » یعنی ـ بطشاً ، ودر **سورة هود** گفت: « لوان لی بکم قوّة » ای ـ بطشاً . وجه سوم قوّة بمعنی ـ شدّت ـ است ، چنانکه در **سورة هود** گفت: « انّ ربك هوالقوّی العزیز» ای ـ الشدید الذی لایضعف ، جای دیگر گفت: « یرزق من یشاء وهوالقوّی العزیز» ، ودر **سورة القصص** گفت: « لتنوء بالعصبة اولی القوّة» یعنی ـ اولی الشدة ـ، وجه چهارم قوة بمعنی ـ سلاح ورمی ـ چنانکه در **سورة الانفال** گفت: « واعدّوا لهم ما استطعتم من قوة » یعنی ـ السّلاح والرّمی، وجه پنجم قوّة بمعنی ـ جدّ ومواظبت ـ است، چنانکه در **سورة البقرة** ودر **سورة الاعراف** گفت: « خذوا ما آتیناکم بقوّة » یعنی خذوا **ما فی التوریة** بالجد والمواظبة علیه ، همانست که درین سورة گفت: « یا یحیی خذالکتاب بقوّة » ای ـ بالجد والمواظبة، علیه« خذالکتاب بقوة» هاهنا **التوریة** . وقیل الوحی والدّین والحکم. قال رسول الله(ص) للّذین تحاکما الیه فی حدّ الزنا: « نعم اقضی بینکما بکتاب الله» ثمّ امر بالّرجم، ولیس فی القرآن ذکر الّرجم ولکن فی القرآن تولیة الرّسول وحکم رسول الله(ص) ومنه قوله تعالی: « ثمّ اورثنا الکتاب» یعنی الّدین والحکم و کذلك قوله: « ورثوا الکتاب .»

یحیی زکریا پیغامبری بود مرسل به بنی اسرائیل. هفت ساله بود که اورا نبوّت دادند و بوی وحی آمد، بر انجمن بنی اسرائیل بیستاد وایشانرا بر پنج چیز دعوت کرد:ـ بر توحید و بر نماز وبر روزه و بر صدقه و بر ذکـر خدای عزّوجل . در خبرست که کودکان با وی گفتند: اذهب بنا نلعب، فقال ماللعب خلقت . اینست که رب العالمین گفت: « و آتیناه الحکم صبیاً »، در کودکی اورا دین وحکمت و نبوّت دادیم. الحکم والحکمة واحد، کالعلّ والقلة وقیل الحکم ـ الفهم بکتاب الله؛ و ـ الحکمة ـ الاصابة بالرأی ووضع الاشیاء موضعها . وقال **ابن عباس** ـ من قرأ القرآن قبل ان یحتلم فهـو ممن اوتی الحکم صبیاً . وروی ان الله عزّ وجلّ اوحی الی **یحیی بن زکریا** . یا یحیی اذا والیت عدی انت الحکمة فی صدره لم یسکن الی غیری و کیف یسکن وانا جلیسه ، یا یحیی اذا والیت عبدی، انبت الحکمة فی صدره، فنبت الاصل فی القلب ونطق الفرع باللسان.

« وحناناً من‌لدّنا » يعنى ـ واعطيناه مع‌الحكمة رحمة وعطفاً من‌عندنا. وقيل معناه ـ جعلناه‌رحيماً على‌الخلق، يدعوهم‌الى‌الهدى، ويعلمهم العلم . الحنان ـ العطف والشّفقة ـ مشتق من حنّ‌اليه حنيناً، اذا مالت اليه نفسه حتى اظهر الجزع من‌انقطاع رؤيته عنه واشتياقه اليه.والحنّان ـ المترّحم والمنّان ـ المعتق . قال‌الشاعر:

حنانك ذا الحنان اى ـ ارحم يا رحيم ـ

وقد يثنى فى‌الدعاء كقول طرفة :

ابا منذرافنيت فاستبق بعضنا حنانيك‌بعض الشّراهون من بعض .

كانه‌قال ـ تحنن‌مرّة بعد اخرى، ومثله فى‌التثنية « لبيك وسعديك » اى ـ اقامة بامرك بعد اقامة، واسعادالك بعداسعاد .

«وزكوة» اى ـ اعطيناه طهارة وصلاحاً، فلم يعمل بذنب . **قال الكلبى:** صدقة تصدق‌الله بهاعلى ابويه، وقيل‌بركة ونماء. ونصب «حناناً وزكوة » عطفا على‌الحكم، وقيل نصب على المفعول له والواو زائدة . «وكان‌تقياً » . مسلماً مخلصاً مطيعاً .

« وبرّاًبوالديه»اى ـ بارّاً بهما يتعطّف ولايخالفهم ودرشواذ خوانده‌اندبكسر باء ، معطوفاً على‌قوله « وآتيناه‌الحكم وحناناً وزكوة وبرّاً بوالديه» والبرّ ـ الحبّ وقيل ـ الاسراع‌الى‌الطاعة والمبالغة‌فى‌الخدمة . «ولم‌يكن‌جباراً عصيّاً» الجبار الذاهب فى‌نفسه، العاتى فى‌فعله،الغليظ على‌غيره. وقيل‌الجبار الّذى‌يقتل ويضرب على‌الغضب والعاصى والعصى واحد، والعصى فى‌المعنى اكثروابلغ .

«وسلام عليه يوم ولد» اى ـ سلام له منّا حين‌ولد ـ اين ثنائيست كه الله‌تعالى بريحيى **زكريا** كرد، وكرامتى كه اورابدان‌مخصوص كرد، واورادرزنهارو پناه خود گرفت،درسه‌جايگاه سه‌وقت: يكى بوقت زادن اورانگاه داشت ازهمز وطعن شيطان، ديگر بوقت‌وفات‌ازهول‌مطلع‌وضغطه‌قبر، سديگر روزقيامت‌ازفزع اكبر. قال**سفيان بن عيينه:** اوحش مايكون‌المرء فى‌ثلاثة مواطن: يوم‌ولد، فيرى‌نفسه خارجاًمماكان فيه. ويوم‌يموت، فيرى قوماً لم‌يكن عاينهم واحكاماً ليس له عهد، ويوم‌يبعث، فيرى نفسه فى هول عظيم . فخص الله **يحيى‌بن زكريا** بالكرامة والّسلام والّسلامة فى المواطن

الثلاثة.

و گفته‌اند یحیی وعیسی بهم رسیدند، یحیی گفت:-ای‌عیسی ازبهرمن آمرزش خواه ازحق جلّ‌جلاله که توازمن بهی! عیسی گفت:-لا' بل‌توازمن بهی، آمرزش خواه ازحق جلّ‌جلاله توازبهرمن' بهیبی که رب‌العزّه برتوثنا کرد، ومن‌برخودثنا کردم. من خود را گفتم: « والسلام علیّ یوم ولدت ویوم اموت‌ویوم‌ابعث حیاً » و رب‌العزّة از بهر تو گفت: «وسلام علیه‌یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً »

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم». بسم‌الله احسن الاسماء ، رب الوری والارض‌والسّماء، مسّخر الظلمةوالضیاء،مالك‌الاموات‌والاحیاء، الواحدالفرد بلا کفاء، الـدّائم الباقی بلافنـاء . نام خداوندی که محدّثات ومکوّنات نمودگار فطـرت او' جهانیان وجهانداران پرورده‌نعمت او، گردنهای گردنکشان در کمند جلال وقهر او، دلهای دوستان‌و آشنایان درروضهٔ جمال ولطف او، مسبحان عالم علوی بردرگاه عزّت درحجب‌هیبت، کمربسته و گوش بفرمان‌او' اگرجن است وا گرانس‌محکوم‌تکلیف ومقهور تصریف او' در آسمان سلطان او' در زمین برهان او' پاکست و بزرگوار و بی‌عیب' خداوندی که این همه صنع ازاوجمله قطره‌ایست ازدریای کبریاء وعظمت او' فسبحانه‌من عزیزضلّت العقول فی‌بحارعظمته' وحارت‌الالباب دون ادراك عزّته' وکلّت الالسن عن‌استیفاء مدح جلاله' ووصف جماله.دیده‌های عقول درادراك جلال او خیره' آبهای روی متعزّزان درآب جمال اوتیره ' فهمهای خداوندان فطنت در بحارعظمت اوغریق' زبانهای اهل‌فصاحت‌ازاستیفاءمدح‌جلال ووصف جمال‌او کلیل' درهر گوشه هزاران جریح است وقتیل . ای عزّتو همه عزیزانرا بعت دل کشیده ' ای جلال‌تو همه جلالهارا داغ صغربرنهاده ' ای کمال توهمه کمالها را رقم نقصان برزده' ای الهیت توهمه عالم‌را طراز بندگی برکشیده ' ای ارادت ومشیت وقضای توار آلایش افهام و اوهام خلق پاك' ای صفات و نعوت قـدم تو از ادراك هواجس و

خواطروضمابر آب و گل منزّه، ای همه عالم جانها برمن یزیـد عشق نهاده و جز حسرت وحیرت سود نا کرده، همه عالم را ببوی و گفت و گـوی خشنود کرده ، و جرعه‌ای ازجام عزّت به کس نداده :

ای گشته اسیر در بلای تو آنکس که زند دم ولای تو
عشّاق جهان همه شده واله در عالم عزّ و کـبریای تو
بر قصهٔ عاشقان خود برزن توقیع نعم و گرنه لای تو

«بسم‌الله» البا ـ بقاء الله رب العالمین . السّین ـ سلام‌الله علی‌المؤمنین. المیم ـ محبةالله بعباده التائبین والمتّطهرین . باء اشارتست‌ببقاء الله تعالی، خداوند جهان و جهانیان ، ودارنده همگان، بقول‌الله تعالی.«و یبقی وجه ربك». سین اشارتست بسلام‌الله بر دوستان‌و نواختن ایشان‌دردوجهان، یقول‌الله تعالی: «تحیتهم یوم یلقونه‌سلام». میم اشارتست بمحبت‌خداوند مهربان، که بلطف خودمهر و محبت خود دادبیندگان، یقول‌الله‌تعالی: «ان‌الله یحبّ‌التّوّابین‌ویحبّ‌المتطهرین». اینست‌شگرف کاری،وبزرگ حالی، که‌قاصد بمقصود رسد، وعابد بمعبود، و طالب بمطلوب، ومحبّ بمحبوب، نسیم وصال از مهبّ اقبال دمیده، و دوست بدوست رسیده ، طغرای عزّت برمنشور دولت کشیده ،گـوی انتظار بپای میدان‌ابد انداخته،علم‌قبول ووصول برافراخته، رسول مقصودبدرآمده، روزگارفراق بسر آمده، سلام و کلام حق بی‌واسطه وترجمان، ببندهٔ ضعیف پیوسته : «سلام قولا من ربّ رحیم»

قوله‌تعالی: «کهیعص»، سماع‌هذی الحروف شراب یسقیه‌الحق قلوب اولیائه، فاذاشربوا طربوا، واذا طربوا طلبوا، واذا طلبوا طاروا، و اذا طاروا وصلوا، اذا وصلوا اُتصلوا،فعقولهم مستغرقة فی لطفه، و قلوبهم مستهلکـة فی کشفه؛ سماع حروف مقطعات درمفتتح سورو آیات، شرابی است درقدح فرح‌ریخته، درکاس‌استیناس کرده، حلال احدیّت بنعت صمدیّت دوستان خودرا داده، چون دوستان حق دربوستان لطف این شراب انس ازجام قدس بیاشامند درطرب آیند،چون درطرب آیند، درطلب آیند، قفس کون بشکنند، به‌پرعشق براوق غیب پرواز کـنند، تابکعبه وصل رسند، چون

رسیدند، درخود برسیدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته، دلهاشان مستهلك کشف شده، سیم ازلّیت ازجانب قربت دمیده خودرا گم کرده واورا یافته .

پیر طریقت گفت روزگاری اورا می‌جستم، خودرا می‌یافتم، اکنون خودرا مجویم اورا می‌یابم، ای حجنرا یاد، واس را یادگار . چون حاضری این جستن بچه‌کار، الهی‌یافته مبجویم، یادیده‌ورمگویم، که دارم چه جویم، که می‌بینم‌چه گویم، شیفتهٔ این جست وجویم ، گرفتاراین گفت و گویم، ای بیش ازهرروز ، و جدا ازهر کس، مرا دراین‌سورهر ازمطرب بهبس .

« کهیعص» ثنائی‌است که‌حق جلّ جلاله برحود میکند، باین حروف اسماء وصفات خود با یاد خلق‌میدهد، وحودرا می‌ستاید ، میگوید که: اناالکبیر،اناالکریم. منم حداوندبزرگوار، حبّار کردگار، نامدار رهی‌دار. کبیراشارتست بجلال‌وکبریاء احدیّت؛ کریم اشارتست بجمال و کرم صمدیت . عارفان درمکاشفه جلال‌اند ، محبّان درمشاهده جمال‌اند ، جون بجلالش نظر کنی‌جگرها درمیان حوست، چون‌بجمالش نظر کنی‌راحت دلهای‌محرونست آن یکی‌آتش عالم سوزست، این یکی نورجهان‌افروزاست، آن یکی غارت دلها ست ، این یکی‌راحت جانهاست

پیر طریقت گفت نامش راد رهی ، سخن آئین زبان ، خبرعارت دل ، عیان راحت جان . بناء محبّت که نهادند برین قاعده نهادند، اوّل حطر جان و آخر سرور جاودان ، اول خروش و ناله وزاری ،آخرسلوت و حلوت و شادی باش‌ای‌جوانمرد تا این سیل بدریا رسد ، و این بضاعت‌بحرنا(۱)رسد ، ابر برّ گریان شودو گل قبول خندان شود ، و از حضرت عزت دوالجلال نداء کرامت آید که : عبادی بندگان من ، رهیگان من، دوستان من ، «بعیني ما تحمّل‌المتحمّلون من اجلي» آن رنجها که بشما رسید من میدیدم ، آن نالهای شما را می‌شنیدم ، پیغامبر (ص) گفت : «تملأ الابصارمن‌النظرفی‌وجهه ویحدّثهم کما یحدّث‌الرجل‌جلیسه.ها- اناالله‌الهادی منم حدای راهنمای ، دلکشای حق آرای ، منم که در روضهٔ دل نو درخت هدایت و معرفت رویانیدم ، منم که درمرغزارسینهٔ نونسیم‌طهارت‌وصفاوزانیدم، منم که‌خورشید

۱ــ نسخه ب:خریدار .

سعادت ازفلك ارادت تو تابان کردم، منم که راه دراز برتوسهل و آسان کردم، منم که ترا درازل پیش ازنك و پوی عمل بنواختم، منم که بی‌توکارتو بساختم ، منم که‌دل تو برای خود از کون پرداختم ، قوله‌تعالی: «وما کنّا لنهتدی‌لولاان هدانااللّه » .
حرقانی گوید: او درتو آویخته‌است نه‌تودروی آویخته . فسطاط کرم زده ، و بساط نعم گسترده ، و ندادرداده که : «اجیبوا داعی‌اللّه » . ای گدایان بمن آئید ، نه بشما نیازی دارم، بلکه‌باشمارازی‌دارم .

آن‌عزیزی گوید:دربادیه‌می‌شدم‌یکی‌دیدم‌بیك‌پامی‌جست‌درغلبات‌وجدخویش. گفتم تا کجا؟ گفت : «وللّه علی‌النّاس‌حج‌البیت» . گفتم ترا چه‌جای حج است ، تو معذوری . گفت: «وحملناهم فی‌البّروالبحر» . گفتم هماناسوداش رنجه‌می‌دارد. چون بمکه رسیدم او را دیدم پیش ازمن رسیده . گفتم چگونه رسیدی پیش ازمن ؟ گفت: ندانسته‌ای که‌تو آمدی‌بتکلف کسبی، و من آمدم بجذبات غیبی. کسی بغیبی‌هرگز کی‌رسد . با بقول ربیع‌انس معنی آست که: «یامن‌یجیرولا یجارعلیه» ای‌خداوندی که برهمه زینهارداری و کس برتو زینهارندارد ، ازهمه برهانی و کس ازتونرهاند ، همه درامان تواندوتو درامان کس نه ، همه مقهورندوتوقهار، همه مجبورندوتوجبّار، همه کرده و تو کردگار ـ عزّجارك‌وجلّ ثناؤك‌ولااله غیرك.

«عین»میگوید «اناالعزیزواناالعلی»منم‌تاونده‌باهرکاونده، بهیچ هست‌نماننده، بصفات خود پاینده ؛ بزرگواری برتر ازهرچه خردنشان داد، و پاك ازهرچه‌پنداشت بآن افتاد فردفی‌وصفه‌نضل‌الافکار، وبرعن ذاته‌کلّ‌الابصار، مامن شئی‌الاّ وفیه‌آثار، یشهدبانّه‌العزیزالجبّار، پاینده‌ای‌بی‌زوال، فردی‌بی‌یار، داننده هرچه‌درضمایر واسرار. گرداننده چرخ دوار، خالق‌اللیل‌والنّهار، قهاروقوی‌وعزیزوجبّار.

«صاد»میگوید، «اناالصادق‌اناالمصوّر» منم خدای راست گوی ، راست حکم، راست‌کار، نگارنده رویها، آراینده بنکوئیها. یقول‌اللّه‌تعالی:«وصوّرکم‌فاحسن صورکم» صدهزاربدایع و عجایب و صنایع درکون وکاینات از کتم عدم درعالم وجود آورد و درحق هیچ موجود این‌خطاب نکرد و هیچ آفریده‌را این تشریف نداد که: «فاحسن

صور کم»مگر این مشتی خاک‌را، تابدانی که خاکیان ،نواختگان‌لطفند، بر کشیدگان عطفند، نرگس روضهٔ جودند، سرو بـاغ وجودند،حقه درّ حکمتند،نورحدقهٔ عالم قدرتند، نورحدیقه فطرتند، ایشان مخلوق‌بی‌نظیر،اوخالق بی‌نظیر، خود را گفت: «احسن‌الخالفین». ایشانرا گفت: «فی احسن‌تقویم».

پیر طریقت گفت: الهی بعنایت ازلی تخم هدایت‌کاشتی، برسالت انبیاآب دادی، بمعونت وتوفیق پروردی، بنظرخود بـر آوردی؛خداوندا‌سزد که اکنون‌سموم قهرازآن بازداری، و کشته‌عنایت ازلی را برعایت‌ابدی‌مدد کنی.

«ذکررحمت ربّك عبده زکریا» ابنت نثار رحمت خداوند بر بنده خویش، اینت غایت لطف و کمال و کرم که نمود بمهربانی خویش، رحمتی که گمان بوی راه نبرد، لطفی که اندیشه دروی نرسد، رحمتی عطائی بفضل الهی، بعنایت ربانّی، نه بعبادت و کسب بندگی، هرچند بنده بمعصیت میکوشد، اوجلّ جلاله بستر خود می‌پوشد و از فضیحت می گوشد، و نعمت خود بروی مىریزد. اینست که آن پیر طریقت گفته: اصبحت وفیّ من‌نعم‌الله مالا احصیه من کثرة مااعصیه، فلا ادری‌علی ماذا اشکره، علی‌جمیل ماسرّاوعلی قبیح ماستر.

درخبراست که پیش رسول (ص) این‌آیت برخواندند «قل یاعبادی الّذین اسرفوا علی‌انفسهم لاتقنطوامن رحمة الله انّ‌الله یغفرالّذنوب جمیعاً». رسول (ص) گفت: «بلی‌ولایبالی» ثم‌قال: «لعن‌الله‌المنّفرین ثلاثاً» یعنی الّذین یقنطون‌النّاس من رحمه‌الله.

آورده‌اند که زاهدی درروزگار گذشته در صومعه‌ای صد سال عبادت کرد پس‌هوی بروی غلبه کرد. معصیتی بـروی برفت وپس ازآن پشیمان شد، خواست که بسرورد‌خود بمحراب عبادت بازشود، چون قدم درمحراب نهاد، شیطان بیامد و اورا گفت. ای مرد شرم نداری؟ کـه چنان‌کار کردی ؟ واکنون بحضرت جلال‌حق میآئی؟ خواست که او را ازحق نومید گرداند تا نومیدی زیادت گناهان وی باشد، درآن حال ندائی‌شنید که. «عبدی اسـلی واناالك قل‌للفضولی‌مالك».

قوله : « اذنادی ربّه نداء خفیّاً » نشان اجابت دعا ثباست بردعا ، چون بردعا ثبات کردی اگر ازاجابت که نصیب تست محروم مانی، بعبادت که حق الله تعالی است مشرّف گردی، واین قدم ورای آن قدم است، واین مقام مه از آن مقام . پیغامبر(ص) گفت: «الدعاء هو العبادة» . وبدان که دردعا اضطرار باید، که حق تعالی میگوید: « امن یجیب المضطرّ اذادعاه». استغاثت باید که میگوید : « اذتستغیثون ربکم». تضرّع باید کهمی گوید : «ادعوا ربّکم تضرّعاً وخفیة ». رغبت ورهبت باید که می گوید. « ویدعوننا رغباً ورهباً» . پیوسته بایدنه گسسته که میگوید: «یدعون ربّهم بالغداوة والعشیّ» اخلاص باید که میگوید:«فادعوه مخلصین له الدّین» ». و درخبر است: «ان الله لا یستجیب دعاء من قلب لاه ». لقمهٔ حلال باید که گفت: «وملبسه حرام و مطعمه حرام فانّی یستجاب له» بنده چون شرایط دعا بجای آرد، مرغ قفصی است که رب العالمین آواز وی دوست دارد عادت خلق چنانست که مرغی بگیرند واو را قفصی سازند و آب وعلف معدّ دارند، تا آن مرغ بوقت سحر ببانگ آید ، همچنین رب العزه عابدان وعارفان را دروجود آورد و دنیا قفص ایشان ساخت و منافع و مصالح ایشان دردنیا مهیّا کرد و کارهاشان راست کرد، آنگه درمحکم تنزیل گفت «وبالاسحارهم یستغفرون»، بنده بسحر خود دروقت سحر می زارد، ومستغفر وشد وحق بلطف خود میشنود و می نیوشد .

قوله: «قال رب انّی وهن العظم منّی واشتعل الرّأس شیباً» از روی اشارت بردوق جوانمردان طریقت، این کلمات دعوی تشنگی است که ازنهاد زکریا بیامد، جلال عزت احدیت آن بنده دعوی وی برمحك بلا زد، تا اسرّ معنی در آن دعوی پدید آمد، آن بلاها که رفت، خودپدید سبب این بود. زکریا چون بلا روی بوی نهاد پناه بادرخت داد، چنانکه درقصه است عزت درگاه عزّت در رسید ، ریشه طیلسان وی بیرون ماند، تنانی شد تا قوم وی بدانستند که درخت پناه گاه وی شد. سرش ندا آمد یا زکریا اکنون که پشت بادرخت دادی وپناه باوی بردی، نگر که چه بلابرسر تو گماریم ؛ ارّه بر نهادند واورا بادرخت بدونیم کردند. تاعالمیان بدانند که هر آنکس

که پناه واغیر حق برد، اژدهای غیرت حق دمار ازجان وی بر آرد. ای‌مسلمانان در راه آئید تاحسرت **آدم** ببینید، نوحهٔ**نوح** شنوید، بی‌کامی**خلیل** بینید، مصیبت **یعقوب** بینید، چاه وزندان **یوسف** بنبد، ارّه برفرق **زکریا** و تیغ بر گردن **یحیی** ببنید، جگرسوخته ودل کباب گشته **محمد** عربی (ص) بینید، رخمهای بسدان سختی و عشقهای بدان نبزی.

گر زهر دهی بنوش بردارم ... ی‌رای خودم من ازبرای نو
حز حان و دل وجگر نمی‌سنم ... در گردش چرخ آسیای نو

قوله: «انّی خفت الموالی من ورائی» نا آخر ورد قصهٔ **زکریا**است که ار حق سبحانه وتعالی فرزند خواست، وحق تعالی دعاء وی احابت کرد واورا فرزندی داد، شایسته، پسندیده، هنری ، بهرور، پیغامبر، نام او **یحیی** . سغامبر (ص) درحق وی گفته. «لاینبغی لاحد ان یکون خیراً من یحیی بن زکریا» قیل یارسول‌الله ومن این؟ قال الم تسمعوا کیف وصفه‌الله فی القرآن: «یا یحیی خذالکتاب بقوّة وآتیناه الحکم صبیّاً».

آنگه‌پیغامبر(ص)سیر ور هد وی حکایت کرد، گفت درمسجد بیت المقدس شد، احبار ورهبان رادید، پشمینها پوشیده و کلاههای صوف برسرنهاده وخویشتن را برستونهای مسجد بسته، باین ریاضت ومجاهدت خدا را عبادت می کردند، **یحیی** چون‌ایشانرا دید، بخانه‌بار گشت مادررا گفت: برای‌من پشمینه‌ای ساز تامن‌بپوشم وبااحبار ورهبان درمسجد خدا را عبادت کنم مادر گفت تاپیغامبرخدا **زکریا** برسم وازوی دستوری خواهم آنگه چون‌حال وقصه **یحیی** با **زکریا** گفت، **زکریا** **یحیی**‌راخواند و گفت: یابنّی‌ما یدعوك الی‌هذا وانت صبی صغیر؟ این‌چه آرزو است که ترا خاسته است وتو کودکی نارسیده ، روزگار ریاضت و مجاهدت درنیافته‌ای . **یحیی** گفت : ای‌پدر بکودکی من‌چه‌سنه است، مرگ چون‌آید بسن‌ارمن کمتر گیرد وسکرات و عقبات مرگ‌بیند، **زکریا**چون این‌سخن ازوی‌بشنید مادرش‌را گفت: کلاه پشمینه که میخواهد راست کن که رواست **یحیی**سان راهدان پشمینه دربوشید و کلاه برسر نهاد وبمسجد رفت وبا احبار درعبادت شد . چندان ریاضت‌ومجاهدت برخود نهاد که

تن وی نحیف گشت وضعیف ونزار، وازبس که بگریست پوست ازروی وی برفت وبر رخساروی مغاکها پدید آمد. **زکریا** چون اورابر آن صفت دید دلتنگ شد بگریست، گفت: ای پسر، من ترا ازحق تعالی بدعاخواستم تاچشمم بتوروشن باشد ودل شاد وخرم، اکنون این همه رنج چیست که برخودنهاده ودرد دل من گشته‌ای؟ **یحیی** گفت: ای پدر تومرا بدین فرمودی. گفت کجا بدین فرمودم؟ یحیی گفت: الست القائل انّ بین الجنّة والنار لعقبة لایجوزها الاالبکّاؤن من خیفةالله. نه تو می گوئی عقبه‌ایست میان بهشت ودوزخ، که جز گریندگان و زاردگان ازبیم خدای تعالی آن عقبه باز نگذارند. آنگه **زکریا** برخاست ورفت ومادر وی بیامد، پنبه‌پاره‌ای برروی وی نهاد واشك وی باخون آمیخته، درآن پنبه میگرفت ومی‌فشارد اشك وخون ازآن پنبه می‌چکید. زکریا درآن نگریست دلش بسوخت، روی‌سوی آسمان کرد وگفت: «اللهمّ انّ هذا ابنی وهذه دموع عینیه وانت ارحم‌الراحمین» بارخدایا براین بیچاره‌ببخشای که آرام وقرارش نیست وبروزوشب آسایش‌را بوی راه نیست، توئی بخشاینده‌تر همه بخشایندگان ومرهم نهنده بردرد وسوزخستگان. گفته‌اند که خطاب آمد: ای **زکریا**! تو شفقت خوش دوردار که بردرگاه ماچنین نازك ونازنین بتوان بود. نازولذت دوستان‌ما جائی دگر خواهد بود، فردا در «مقعد صدق عند ملیك مقتدر». وهمان ساعت **یحیی** را وحی آمد که: «یا یحیی ابتکی مما قدنحل من‌جسمك وعزّتی وجلالی لو اطّلعت علی النّار اطّلاعة لتدرعت مدرعة من‌الحدید فضلا عن المسوح». وگفته‌اند مادروی وی بوی خواهش کرد تا اورا یك شب بخانه برد، **یحیی** مدرعه‌ای ازموی بافته پوشیده بود، آن ازوی برکشید ومدرعه‌ای ازصوف دروی‌پوشید. گفت: آخر این تکی نرم‌تر باشد، چه بود که یك‌امشب درابن‌صوف بیاسائی. وعدسی پخته بود بخورد واز بهردل مادر آن شب قیام‌شب بگذاشت وجنب‌فرا داد، درخواب نداء هیبت آمد که: یا یحیی اردت داراً خیراً مـن داری وجواراً خیراً مـن جواری. **یحیی** از خواب درآمد، گفت: «یارب اقلنی عثرتی فوعزتك لااستظل بظل‌سوی بیت‌المقدس». فلبس‌مدرعةالشعر و وضع البرنس علی رأسه واتی بیت‌المقدس فجعل یعبدالله مع الاحبار حتی کان مـن

امره ما کان .

وروی ان اللّه عزّوجلّ اوحی الی یحیی بن زکریا: یا یحیی انّی قضیت علی نفسی ان لایحبّنی عبد من عبادی اعلم ذلك من نیّته الا کنت سمعه الّذی یسمع به، و بصره الّذی یبصر به ، ولسانه الّذی یتکلم به، و قلبه الّذی یعی به ، و اذا کنت کذلك بغضت الیه الاشتغال باحد غیری وادمت فکره واسهرت لیله واظمأت نهاره واطّلع الیه فی کل یوم سبعین الف مرّة، یتقرب منی واتقرب منه، اسمع کلامه واحبّ تضرعه، فوعزتی و جلالی لابعثنه یوم القیامة مبعثاً یغبطه النبیون والمرسلون.

و روی انّ عیسی و یحیی علیهما السلام یمشیان، فصدم یحیی امـرأة، فقال عیسی: یا ابن خالتی لقد اصبت الیوم خطیئة ما اری اللّه تعالی یغفرها لك ابداً. قال: وماهی یا ابن خالتی؟ قال: امرأة صدمتها ، قال: واللّه ماشعرت بها. قال : سبحانك اللّه ! بـدنك معی فاین روحك؟ قال: معلق بالعرش ولوانّ قلبی اطمان الی جبرئیل لظننت انی مـا عرفت اللّه تعالی طرفة عین قط.

۲- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**واذکر فی الکتاب مریم**» یاد کن در قرآن مریم را ، «**اذانتبذت من اهلها**» آنگه که بیکسو شد دور از کسان خویش، **مکاناً شرقیاً**.[۱۶]» بجایگاهـی ازسوی بر آمدن آفتاب .

فاتّخذت من دونهم حجاباً» در پیش خـویش ازسوی مـردمان خویش پرده گرفت « **فارسلنا الیها روحنا** »بوی فرستادیم روح خویش [جبرئیل] ،»**فتمثّل لها**» تا بسان مردمی پیش وی بپای ابستاد ،«**بشراً سویّاً** [۱۷]» جوانی تمام نیکوروی .

« **قالت مریم** » گفت مریم،« **انّی اعوذ بالرّحمن منك** » من در زینهار و پناه رحمن می شوم [وارو بازداشت میخواهم] ازتو، «**ان کنت تقیاً** [۱۸]» اگر پرهیزگاری تو [واز وی ترسی]

«قال» گفت [جبرئیل] **«انّما انا رسول ربّك»** [من آن بیم که تو می‌پنداری] من فرستادهٔ خداوند توام **«لاهب لك»** تا ترا بخشم، **«غلاماً زکیّاً»** (١٩) پسری هنری پاك [روزافزون].

«قالت انّی یکون لی غلام» گفت مرا چون بود پسری؟ **«ولم یمسسنی بشر»** و هیچ مردم مرا بنساوند [و بمن نرسید]، **«ولم اك بغیّاً»** (٢٠) ومن زانیه نبودم.

«قال» [جبرئیل] گفت **«کذلك قال ربّك»** چنین گفت خداوندتو. **«هو علیّ هیّن»** که آن برمن آسان وخواراست. **«ولنجعله آیة للنّاس»** و تا او را نشانی کنم [وشگفتی] مردمانرا **«ورحمة منّا»** وبخشایشی ازما بتو **«وکان امراً مقضیّاً.»** (٢١) و آن کاری بود از ما خواسته و گزارده و کردنی

«فحملته» بار گرفت [مریم] به عیسی **«فانتبذت به مکاناً قصیّاً»** (٢٢). دور شد و آن بار خود درشکم، دوربرد

«فاجاءها المخاض» درد زه خاستن او را باز آورد، **«الی جذع النّخلة»** که تا بنهٔ خرما بن شد [و پشت خود بدان باز نهاد]. **«قالت یا لیتنی متّ قبل هذا»** [از سگدلی گفت وشرم] کاشك من مردمی پیش ازین **«وکنت نسیاً منسیاً.»** (٢٣) و من چیزی بود می گذاشته وفراموش‌شده

«فناديها من تحتها» آواز داد اورا [عیسی] که در زیروی بود **«الّاتحزنی»** که اندوهگن مباش. **«قد جعل ربك تحتك سريّاً»** (٢٤) خداوندتو زیرتو جوئی کرد.

«وهزّی الیك بجذع النّخلة» بجنبان بسوی‌خویش خرمابن را **«تساقط علیك»** تا فروافتد برافندبرتو براو **«رطباً جنیاً»** (٢٥) خرمای تروتازهٔ درهنگام‌رسیده

«فکلی واشربی» [رطب] می‌خور وآب می‌آشام، **«وقرّی عیناً»** و [بفرزند] چشم روشن‌مدار، **«فامّا ترینّ من البشر احداً»** اگر ازمردمان کسی بینی. **«فقولی انّی نذرت للرحمن صوماً»** بگوی من پذیرفته‌ام وپیمان کرده‌ام خدایرا تعالی خاموشی. **«فلن اکلّم الیوم انسیاً»** (٢٦) امروزباهیچ مردم سخن نخواهم گفت

«فاتت به قومها تحمله» عیسی را برگرفت و آورد او را بقوم خویش.

«قالوا یا مریم» گفتندای مریم ! **« لقدجئت شیئا فریّا(۲۷)»** چیزی آوردی سخت شگفت ومنکر .

«یااخت هرون» ای خواهر هرون ! **« ما کان ابوك امرأسوء »** پدرتو مردی بد نبود ، **«وما کانت امّك بغیّا(۲۸)»** ومادرتوزانیه نبوده پلیدکار

« فاشارت الیه»[چون از **مریم** پاسخ خواستند] اشارت **بعیسی** نمود. **«قالوا کیف نکلّم»** گفتند چون سخن گوئیم؟ **« من کان فی المهدصبیّا(۲۹)»** با کسی که در گهواره است کودکی خرد

«قال انّی عبدالله» عیسی گفت[آنگه که در گهواره بودشیرخواره] من بندهٔ الله تعالی‌ام ، **« آتانی الکتاب»** مرادین داد و کتاب، **«وجعلنی نبیّا(۳۰)»** ومرا پیغامبر کرد.

«وجعلنی مبارکا اینما کنت» ومرا با برکت کرد هرجا که باشم **«واوصانی بالصّلوة والزّکوة»** ومرا اندر کرد بنماز وزکوة، **«ما دمت حیّا(۳۱)»** تا زنده باشم .

« وبرّابوالدتی و مهربان بمادرخویش، **«ولم یجعلنی جبّاراً شقیّا(۳۲)»** و مرا ناحسانیده‌ای بدبخت نکرد .

«والسّلام علیّ» ودرود [الله‌تعالی] بر من . **« یوم ولدت »** بآن روز که زدم ، **« ویوم اموت »** و آن روز کـه بمیرم ، **« ویوم ابعث حیّا(۳۳)»** و آن روز کـه مرا انگیزانند زنده

« ذلك عیسی بن مریم » اینست عیسی مریم ، **« قول الحقّ »** سخن خدای . **«الّذی فیه یمترون(۳۴)»** آن عیسی که درو بشکار[ترسایان] سخن جداجدمیگویند.

«ماکان لله ان یتّخذمن ولد » نیست خدایرا که هیچ فرزند گیرد . **« سبحانه »** پاکی و بی‌عیبی او را **« اذاقضی امراً »** چون کاری خواهد که کند **«فانّما یقول له » « کن فیکون (۳۵)»** جزاین نبود که گوید باش تامی بود.

«وانّ الله ربّی وربّکم» الله‌تعالی خداوندمنست وخداوندشما. **فاعبدوه هذا صراط المستقیم(۳۶)**.» اورا بپرستید که راه راست اینست.

« فاختلف الاحزاب من بینهم » جوقهای ترسایان مختلف سخن شدند

[وهر یکی چیزی کفتنددر کاراو]، «فویل للّذین کفروا» ویل‌ایشانرا ونفرین ونفریغ ایشانرا که‌کافر شدند، «من‌مشهد یوم عظیم[۳۷]» ازحاضر شدن درروزی‌بزرگوار.

«اسمع بهم وابصر» [امروزحق نمی‌شنوند ـ وصواب نمی‌بینند] چون شنوا وبینا که ایشان‌باشند، «یوم یأتوننا» آن‌روز که‌بما آیند، «لکن‌الظّالمون الیوم فی‌ضلال مبین[۳۸].» لکن آن ستمکاران امروزباری در گمراهی آشکارند.

النّوبة الثانیه

قوله تعالی: «واذکر فی‌الکتاب مریم» ای ـ واذکر فی‌الکتاب یا محمد! المنزل علیك وهوالقرآن، وقیل‌معناه من‌الکتاب. مریم اسم اعجمی،وقیل‌عربی وهی بنت‌عمران بن‌ماثان، والمعنی ـ اتل یامحمد علی‌امّتك خبرمریم و قصتها وصلاحها و تعبّدها لیقتدی النّاس بها. ولم یذکرالله امرأة باسم العلم فی‌الکتاب دون مریم‌لأنّهالم تردالرّجال وکانت عذراء بتولامنقطعة، فصارت حرمتها کحرمة الرّجال. «اذانتبذت من‌اهلها» ای ـ بعدت وانت نبذه من‌الارض، بعدة من‌قومها. والنبذه ـ الناحیة. واصل النبذة ـ الطرح، ومنه‌یقال للقیط منبوذ‌لانه‌طرح بمعزل من‌النّاس، وانتبذ لازم‌نبذ. «مکاناً شرقیّاً» ای ـ فی‌مکان یقابل‌المشرق‌تستدفئی بالشمس، ومن‌ثم‌اتخذت النصاری المشرق قبلة لأنّه میلاد عیسی (ع).

روی عن‌ابی الضّحی قال: ذکر ابن‌عباس عیسی بن مریم وعنده شاب من النصاری فدمعت عیناه، فقال ابن‌عباس: لم‌اتخذت‌النصاری المشرق قبلة؟ فقال امروا بذالك، فقال ابن عباس: لا، ولکن‌لما امرت مریم آن تتخذ «مکاناًشرقیّاً» فلتم‌لاجهة افضل منها فاستعملتموها وقیل مکاناً شرقیّاً، ای ـ شاسعاً بعیداً و قیل‌انّمادخل‌الشرقی فی‌الکلام حفظاً لنباح‌الاباب، وان‌لم تکن‌الی‌ذکرالشرق حاجه. و خلاف است میان علمای تفسیر، که سبب اعتزال مریم و ازمردم گوشه گرفتن چه بود؟ قومی گفتند

خلوت وعزلت اختیار کرد، بکبارگی روی بطاعت‌الله تعالی نهادو ازخلق بکلیت اعراض کرد وحلاوت فکرت وخدمت درخلوت دید، تادر آن گوشهٔ مسجد زاویه‌ای ساخت و آنجا معتکف نشست، اینست که رب‌العزة گفت: «اذا انتبذت من اهلها مکاناً شرقیّاً» و قبل لمالك بن دینار اماتستوحش فی الدار وحدك؟ قال : مااحسب ان احداً یستوحش مع‌الله وهوالمشار الیه بقوله‌تعالی: «وتبتل الیه‌تبتیلا» ای- انقطع الیه‌بطاعتك واقطع‌من یشغلك عن‌الله . قومی گفتند سبب اعتزال وی آن بود که ازحیض پاك شده بودوطهر یافته ، میخواست که غسل کند ، بحکم دیانت و مروت بگوشه‌ای بازشد ، در پس پرده‌ای ، تا مردم اورا نبینند وغسل کند .

فذلك قوله- «فاتخذت من‌دونهم حجاباً» این حجاب گفته‌اند دیوارست ، یعنی که درپس دیواری شدتا از چشم مردم غایب شود، و گفته‌اندپرده‌ای بود فرو گذاشته ودرپس آن پرده شد . عکرمه گفت مریم پیوسته درمسجد بودی ، بعبادت الله تعالی مشغول ، مادام تا درطهر بودی ، چون نشان حیض درو پدید آمدی ازمسجد باخـانه شدی ، و آنجا همی بودی تاوقت طهر، آنگه بعد ازغسل بمسجد باز گشتی. گفتا درخانه خاله بود خواست که غسل کند ازحیض ، و روز گاز زمستان بود فی‌اقصر یوم من‌السنة . با مشرقه‌ای شد تاغسل کند . جبرئیل آن‌ساعت برابروی آمد. وذلك‌قوله : «فارسلنا الیهاروحنا». الروح‌ـ هاهنا جبرئیل (ع) وسمیّت‌الملائکة‌ارواحاً‌اذ لیس لهم‌اجساد تشاهد وانماهم‌یلطفون فیدخلون‌سموم‌الابر یملؤن‌الهواء، وقیل‌سمّی جبرئیل‌روحاً،لانّه خلق من‌ریح . واضافه‌الی نفسه، تعظیماً لامره و تفخیماً لشأنه. « فتمثّل‌لهابشراً سویّاً» ای ـ تصور لهابشراً تام‌الخلق حسن‌الّصورة قائماً بین‌یدیها. قال ابیّ بن کعب: لمّااخذالله من آدم‌ذریته، کان‌روح‌عیسی (ع) بین‌تلك‌الارواح‌التی‌اخذمنا‌قها . فارسلها الله‌الی‌مریم فی‌صورةبشر، فتمثّل‌لها فحملت‌الّذی خاطبها وهوروح عیسی .

« قالت انّی‌اعوذ بالّرحمن‌منك» مریم که جبرئیل را دید درآن خلوتگاه جوانی زیبانیکوروی ، ظن برد که وی طالب فسادست. گفت : « اعوذ بالّرحمن منك» ای ـ التجی الی‌الله واسأله ان یعصمنی‌ممّا اخاف‌من جهتك. آنگه گفت : « ان

کنت تقیّاً» جزاء شرط اینجا محذوف است یعنی ـ ان کنت مسلماً مطبعاً لله فاخرج عنّی ولا تتعرض بی . وروا باشد که آن بمعنی ماء نفی بود ای ـ « ما کنت تقیاً » بدخولك علیّ ونظرك الیّ ، نومردی پرهیزکار خداترس نبودی که در پیش من آمـدی و در من نظر کردی. وقیل «ان کنت تقیاً » فستتعظ بتعوذی بالله منك . این همچنانست که کسی قصد تو کند خواهد که ترا برند وبرنجاند ، تو گوئی اگر مسلمانی مرا مرنجانی واز من باز گردی؛ همچنین مریم دانست که تقوی مرد را از بدی بازدارد ، گفت اگر تقوی داری از کلمهٔ استعاذت که من می گویم بترسی وپند پذیری وباز گردی وهذا کقول **موسی** (ع) حین دخل علی **فرعون**: « وانی عذت بربّی وربّکم ان ترجمون ».

« قال انّما انا رسول ربّك » جبرئیل او را جواب داد که من آن نیم که تو می پنداری وازو می ترسی ، من فرستادهٔ خداوند توام. « لیهب لك » بیاء قرأت بصری است و **ورش** و**قالون** یعنی ـ لیهب لك ربّك. من فرستاده خداوند توام بشارت آمده‌ام تا الله تعالی ترا فرزندی بخشد پاك هنری روز افزون؛ باقی بهمه خوانند «لاهب لك» و آن را دو وجه است: یکی آنکه جبرئیل اضافت بخشیدن فرزند باخویشتن کرد لانّه نفخ فیها روح **عیسی** . از بهر آنکه روح **عیسی جبرئیل** در وی دمید بفرمان حق ، بخشندهٔ فرزند الله بود وسبب جبرئیل.

وجه دوم قول در آن مضمر است، یعنی «انّما انا رسول ربك» ـ قال ربّك «لاهب لك غلاماً زکیاً» ـ طاهراً من الذنوب ، نامیاً علی الخیر .

«قالت انّی یکون لی غلام» ای ـ کیف ومن این لی غلام؟ «ولم یمسسنی بشر» هذا المسس کنایه عن الجماع، ای ـ لم یباشرنی زوج، بالنکاح، « ولم اك بغیّاً» ای ـ فاجره تتعاطی الزنا والولد یکون من احدهذین؛ والبغایا ـ الزوانی ـ والبغاء ـ الزنا ـ وفی الخبر ، البغایا ـ النساء اللاتی ینکحن بغیر ولی وفی حذف التاء من البغی قولان احدهما ان وزنه فعول، وفعول یستوی فیه المذکر والمؤنث، والثانی ان لفظ البغی خاص فی النساء ، کالحائض والطالق ، وانّما یقال للرجال باغ ؛ وحذف النون من «اك» تخفیفا .

«قال کذلك» ای ـ قال **جبرئیل** کذاك. ای ـ الامر کما قلت لم یمسسك رجل، لا بالنکاح

ولا بالسفاح، ولکن «قال ربك هو علیّ هیّن»، ای ـ خلق الولد من غیر اب علیّ سهل، کما خلقت آدم وحوا من غیر اب وام ولیس هذا باعجب من ذلك. وقیل معناه قال جبرئیل کذلك قال ربّك ای ـ هکذا «قال ربّك علیّ هیّن». «ولنجعله» ای ـ الولد من غیر مسیس. «آیة للناس» ای ـ دلالة وحجة لهم وقد جعل الله معجزه عیسی (ع) فی نفسه ومعجزة سائر الانبیاء فی غیر انفسهم. «ورحمةً منّا» ای ـ نعمة منا علی الخلق لندعوهم الی الهدی، فیهتدوا به و ینفعهم «وکان امراً مقضیّاً» ای ـ خلق عیسی علی هذه الصفة وجعله رحمة للناس کان امراً کائناً لامحالة محکوماً به فی الازل، مقضیاً فی اللوح المحفوظ قوله: «ولنجعله» عطف علی قوله «لنهب»، وقیل انه للاستیناف، واللام، لام القسم کسر لما لم یصحبه النون

«فحملته» یعنی ـ بعدما نفخ جبرئیل فیها روح عیسی ودر کیفیت نفخ جبرئیل علما مختلفند، قومی گفتند درع نهاده بود، جبرئیل برداشت ودر جیب آن دمید وباز گشت پس مریم درع در پوشید وبعیسی بار گرفت. قومی گفتند مریم درع پوشیده بود، جبرئیل فرا نزدیك وی شد وبدست خویش جیب وی بگرفت ونفخه دروی دمید؛ آن نفخه برحم وی رسید و بعیسی بار گرفت.

سدّی گفت درع دوشاخ بود از برسینه، و جبرئیل دو آستین وی بگرفت ودر سینهٔ وی دمید، وباد آن نفخهٔ جبرئیل بجوف وی رسید وبار گرفت. قال ابیّ بن کعب: دخل الرّوح فی فیها، فدخل بطنها فولدته. و گفته اند که جبرئیل اردور بوی دمید، و باد آن نفخه بوی رسانید واز آن بار گرفت. قال ابن عباس. ماهو الاان حملت فوضعت ولم یکن بین الحمل والانتباذ الاّ ساعة واحده، لان الله تعالی لم یذکر بینهما فصلا، فقال تعالی: «فحملته فانتبذت». و گفته اند مریم آن وقت دهساله بود، و بقولی سیزده ساله ودو حیض بر نده بیش ازحمل. مقاتل گفت. مدت حمل ووضع سه ساعت بیش نبود، حملته فی ساعة و صوّر فی ساعة ووضعته فی ساعة، حین زالت الشّمس من یومها. وقیل مدة حملها ثمانیة اسهر؛ وکان ذلك آیة اخری لانّه لم یعش مولود وضع لثمانیة اشهر غیر عیسی (ع)، و قیل سته اشهر، وقیل تسعة اشهر کسائر النساء. و گفته اند عیسی (ع) پس از آنکه در وجود آمد

سی‌وسه ساله با مادر بودوبعداز آنکه اورا بآسمان بردند، مادرشش‌سال‌دیگر بزیست ، فماتت ولها اثنتان وخمسون سنة .

«فحملته‌فانتبذت به» یعنی ـ لماتبیّن بهاالحمل استحییت وخافت فبعدت بحملها وانت . «مکاناً قصیّا» ای ـبعیداًـ والقصی والقاصی‌واحد. چون‌بر مریم حمل پیداشد ازشرم‌مردم ونیزازبیم‌طعن وتعییرایشان، خویشتن راازمیان مردم ببرون برد وروی بزمین‌مصرنهاد، تا آنجارسید که مقطع‌زمین **شام** بودواول زمین‌مصر.اینست تفسیر«مکاناً قصیّا» برقول مفسران. **وهب** گفت : «مکاناًقصیّا » دهی‌بود که آنــرا **بیت لحم** گویند، شش میل ازشهر **ایلیا** برفته گفتا ابن عمی بود او را نــام وی **یوسف النجار** صاحب‌ورفیق وی درخدمت مسجدبود وتیماربردی درهمه‌حال، اورا برخری نشاند وازمیان قوم‌ بیرون‌بردنا **بیت‌الحم**. و گفته‌اند که براه در، شیطان‌در دل‌**یوسف** افکند که این‌حمل **مریم** اززناست، قصد قتل وی کردتا **جبرئیل** آمد و **یوسف** را گفت: انّه من‌روح القدس فلاتمتلها . مکش اورا که اوعذراء بتول است و فرزند وی ازروح‌القدس .

«فاجاء هاالمخاض»یقال‌اجاءنی‌الی کذا ای‌ـجاء بی‌الیهـ‌ویقال‌الجاءنی‌الیه. والمخاض‌ـتحرّك‌الجنین واشتداد وجع‌الولادة .«الی‌جذع‌النخله» یعنی‌ـ ساقتهالم‌یکن علی‌راسه سعف‌ـ وقیل‌کان‌جذعاً یابساً فدجئی به لیبتنی‌به‌ست فی‌بیت‌لحم،وقیل‌صارت الی‌الّنحلة‌لینفیاء به، وقیل التجأت‌الی‌النخله‌لتستندالیه وتتقوی‌به‌علی‌ماهوعادة‌المرأه الحامل اذااخذها الطلق فتطلب موضعاً تستندالیه، وقیل‌احتوشتها الملائکة‌محدقین بها صفوفاً. فری‌فی‌الشواذ «فاجاء هاالمخاض» ای ـ اصابهاالطلق فجاْه . گفته‌اند که **یوسف**،**مریم** راـگذاشت وخودبرفت، **مریم** تنها و متحیربماند، همی گریست و درد می‌افزود، نگاه کرد خرما بنی‌دید خشك شده از قدیم الدهر باز، **مریم** نـزدیك آن درخت شد وازبی‌طاقتی پشت بآن‌درخت باز نهاد و فریشتگان گرد وی‌در آمده صفها بر کشیده و شراب از بهشت‌آورده، از سردلتنگی‌وضجر درآن حالت گفت. «یالیتنی مت‌قبل‌هذا» ای‌ـ قبل‌هذالیوم‌وهذالامرـ این‌ضجرنمودن، و آرزوی مرگ کردن‌نداز

آن بود که بحکم الله تعالی راضی نبود، لکن ازشرم مردم میگفت، که فرزندی بی پدر آورده بود ودانست که مردم اورا طعن کنند وبناشایست نسبت کنند گفت کاشك من بدین روز نرسیدمی که قومی بسبب من در معصیت افتند. و گفت: «نسیاً منسیا» قرأ حمزه وحفص نسیاً بفتح النون والباقون، نسیاً بالکسر وهما لغتان: کالرطل والرطل والجسر والجسر ونحوهما وقیل النسیئ بالکسر، اسم لماینسی، مثل النقض، اسم لماینقض، والسقی، اسم لمایسقی، والفتح المصدر، یقال نسیت الشئی نسیاناً نسیاً وقیل انه مشتق من الترك ای ـ و کنت شیئاً متروکاً لایعرف ولایذکر لحقارته وعن مجاهد والضحاك یعنی ـ حیضة ملقاة وهی خرقة الحیض

«فناديها من تحتها» قرأ نافع وحمزه والکسائی وحفص عن عاصم و ـ روح و ابن حسان عن یعقوب: «من تحتها» بکسر المیم وجر التاء بعد الحاء، وقرأ الباقون بفتح المیم ونصب التاء، فمن قرأ بالفتح ونصب کان ذالك صفة للمنادی، وقرأ بالکسر والجر. فمعناه من جهة تحتها، ثم اختلفوا فی المنادی، فقال بعضهم، ناداها جبرئیل من تحتها ای ـ من تحت النخلة ـ وقیل من دون موضعها. یعنی انّ موقعه کان تحت موقفها واسفل منه. وقیل نـاداه عیسی من تحتها، وقیل، من بطنها «الاتحزنی» ای ـ لاتتمنی الموت. جبرئیل اورا ندا کرد از آن گوشهٔ وادی، بااززیر آن درخت خرما، که اندوهگین مباش و آرزوی مرگ مکن. «قدجعل ربّك تحتك سریّا» ای ـ ولداً شریفاً کـریماً صالحاً رضیّاً . اینك فـرزندی شریف کریم پسندیده که الله تعالی ترا داد چرا اندوهگن باشی و آرزوی مرگ کنی، این قول حسن است وجماعتی ازاهل تفسیر. اما بیشترین مفسران بر آنند که: السری النهر الصغیر. جوئی خرد باشد آب در آن روان، واین آن بود که مریم بوقت ولادت تشنه گشت ودر آن صحرا آب نبود. چون عیسی در وجود آمد پای برزمین زد چشمهٔ آب خوش در آن صحرا روان پدید آمد، ندا کرد بمادر «الاتحزنی وقدجعل ربّك تحتك» ای ـ بین یدیك ودونك «سریاً» وقیل «جعل ربك تحتك» ای ـ تحت امرك ان امرته ان یجری جری ، وان امرته بالامساك امسك کقوله فیما اخبر عن فرعون: «وهذه الانهار تجری من تحتی» ای ـ من تحت امری ـ وقیل ساق الله الیها نهراً من اردن کان قدیبس .

«وهزّی الیك بجذع النّخلة»، یقال هزّ کذا وهزّ بکذا، کما قال: «اخذ برأس اخیه»، یقال اخذه واخذ به «یساقط علیك»، اینجا چهار قرأت است: تساقط بفتح تاء وتشدید سین قرائت ابن کثیر است و نافع وابن عامر و ابو عمرو وکسائی و ابو بکر، تساقط بفتح تاء وتخفیف سین قرائت حمزه است تنها، تساقط بضم تاء و کسر قاف و تخفیف سین قرائت حفص، یساقط بیاء وفتح وتشدید سین قرائت یعقوب و نصیر.
فمن قرأ تساقط بالتاء وفتحها وتخفیف سین فالفعل مسند النخلة وتفاعل بمعنی فعل ای تسقط النخلة «علیك رطباً جنیّاً» یعنی ـ تسقط النّخلة علیك ثمر النخلة، فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه. وانتصاب رطباً علی التفسیر اوعلی الحال. ومن قرأ بالتاء مفتوحة وتشدید السین فالاصل فیه تتساقط بتائین. الاولی تاء التانیث لتانیث النخلة. والثانیة تاء تفاعل، فالتشدید علی الادغام والتخفیف علی الحذف. ومن قرأ تساقط بالتاء وضمها و تخفیف السین وکسر القاف، فالمعنی ـ تسقط النخله علیك رطباً، علی ان فاعل بمعنی افعل کقولهم: ناسانك الشیء بمعنی انسانك و الفعل للنخلة، ورطباً نصب مفعول به، ومن قرأ بالیاء وفتحها وتشدید السین فکمعنی التّأنی لادغام، الاّ ان الفعل للجذع، و اسند الفعل الی الجذع، لانه معظمها. و معنی الایه تتناثر علیك رطباً جنیاً ای ـ مجتنباً غضاً طریاً ساعة جنی، یعنی ـ کانّه جنی، ای ـ لم تغیّره السموط. همان منادی آواز داد:

«وهزّی الیك» ای ـ حرّکی الی نفسك بجذع النخله. روزگار زمستان بود نه بوقت رطب، اما ربّ العزّة معجزهٔ عیسی را و کرامت مریم را رطب پدید آورد از آن درخت خشك بی‌سر بی‌شاخ. قال عمر بن میمون ما ادری المرأة اذا عسر ولدها خیراً من الرّطب. یقول الله عزّوجلّ «وهزّی الیك بجذع النّخلة الآیه..» وقالت عائشه: من السّنّة ان یمضغ التمر ویدلّك بفم المولود وکذاك کان رسول الله (ص) یمضغ التّمر ویحنّك به اولاد الصحابه. وعن علی (ع) قال رسول الله (ص). «اکرموا عمّتکم النّخله فانّها خلقت من الطین الذّی خلق منه آدم. و لیس من الشجر یلقح غیرها، و اطعموا نساءکم الولاد الرّطب. وان لم یکن رطب فالتمر، ولیس من الشّجر شجره اکرم علی الله

من شجرة برلت تحتها مريم بنت عمران

«فكلي» يا مريم من الرطب ، «واشربي» من النّهر ، «وقرّي عيناً» بعيسى ، وفيه قولان : احدهما من القرّ وهو ــ البرد ؛ والفرور ــ الماء البارد ، ودمعة السّرور باردة ، ودمعة الحزن حارّة ، ولهذا قيل لضدّها سخنة العين ، والفعل منه قررت بالكسر اقرّ بالفتح والقول الثّاني من القرار اي ـ صادفت العين ما ترضاه فقرّت وسكنت من النظرّ الى غيره ، وقيل صادف سروراً فذهب سهره فنامت وقرّت ، والفعل منه بالكسر و الفتح ، وعيناً نصب على التميز . «فامّا ترينّ» اصل الكلام فان و ما للصلة ، و هي التى جلبت النّون المشدّدة كقوله : «وامّا تخافنّ» وقوله «من البشر احداً فقولى» هاهنا ضمير اي ـ اذا رأيت آدمياً يسئلك عن ولدك وقصته ، «فقولي انّى نذرت للرّحمن صوماً» اى ـ صمتاً ــ والصوم في اللغة هو الامساك ، اى ـ قولي انّي اوجبت على نفسي لله سبحانه وتعالى «ان لا اكلّم اليوم انسيّاً» آدميّاً فلن اكلّمه بعد ان اخبرت بنذرى وصومي ، بل اشتغل بالعبادة لله والدّعاء وقيل انّ الله تعالـى امرها ان تقول هـذا اشاره لا نطقاً ، وقيل كانت تكلم الملائكـة ولاتكلّم الانس . ربّ العزّة او را سكوت فرمود تاسخن نگويد كه اگروى براثت خويش سخن گفتى ايشان اورا راستگوى نداشتندى كدوى به نزديك ايشان متهم بود ، و آنگه عيسى را درحال طفوليّت سخن آورد تا با كي مادر و براثت ساحت وى ايشانرا معلوم گردد از گفتار عيسى ، كه آن مقبول نزديكتر وازتهمت دورتر

«فأتت به قومها تحمله» اى ـ لمّا فرغت من الولادة ، اقبلت نحوهم حاملة ايّاه . وقيل بعد اربعين يوماً حين طهرت من النّفاس ، وقيل لمّا ولدته ذهب الشيطان فاخبر بنى اسرائيل انّ مريم قد ولدت . فدعوها ، «فأتت به قومها تحمله» بعد از چهل روز مريم از نفاس پاك شده بود ، عيسى را بر گرفت و بارميان قوم خويش آورد ، بر امد در غمگين ومتفكّر بود كه تاقوم وى چه گويند و ايشانرا چه جواب دهد؟ در آن حال عيسى (ع) بآواز آمد و گفت ٠ يا امّاه ابشرى فانّي عبدالله ومسيحه . پس چون درميان قوم خويش

شد و ایشان اهل‌بیت صلاح بودند، بگریستند وزاری کردند گفتند: « یامریم لقدجئت، شیئاً فریّا » ای ـ فظیعاً منکراً عظیماً چیزی عظیم است منکر، این فرزند که آوردی بی‌پدر . الفرّی ـ العظیم من‌الامر یستعمل فی‌الخیر والشرّ . قال‌النبی (ص) فی عمر بن‌الخطّاب : «فلم ار عبقریاً یفری فریّة . ای یعمل عمله‌العجیب

«یااخت‌هرون» مفسّران اینجا قولها گفته‌اند : یکی آنست که هارون برادر موسی(ع) است وسیاق این‌سخن‌چنانست که گویند. یااخاتمیم، اذا کان من‌سلهم و صلبهم . یعنی که مریم از اولاد ونژاد هارون است برادر موسی ، از این جهت او را بوی بازخواندند نه ازاین جهت که خواهر او بود بحقیقت ، وبدلّ علیه ماروی المغیرة بن شعبة قال : قال لی‌اهل نجران ، قوله : « یااخت هرون » و قدکان بین موسی(ع) و عیسی(ع) من‌السنین ماقدکان ، یعنی الف سنة ، وقیل ستمائة سنة، قال فذکرت ذلك لرسول‌الله (ص) فقال . « الااخبرتهم انّهم کانوا یسمّون بالانبیاء والصالحین من‌قبلهم» . قول دوّم آنست که این هارون مردی بود از نیك مردان و زاهدان بنی‌اسرائیل، ومیگویند آنروز که این هارون از دنیا رفته بود باجنازه وی چهل‌هزار مردبیرون شده بودند که نام ایشان همه‌هارون‌بوده. باین‌قول اخت بمعنی شبیه‌است، کقوله : «ومانریهم من آیة الّا هی اکبر من‌اختها» ای شبیهاً ـ ومعنی آنستکه یاشبیه‌هارون فی‌العفاف ، ای آنکه‌ماتورا در پارسائی وپرهیز گاری چون هارون میدانستیم ! وقیل انّ هارون کان من افسق‌بنی‌اسرائیل واظهرهم فساداً ، فشتموها بانّك مثله ، وقیل‌کان هارون اخا مریم من ابیها لیس من‌امّها، وکان امثل رجل من بنی اسرائیل .«ماکان‌ابوك‌امرأ سوء» ای ـ طالحاً ـ تقول رجل سوء ای ـ طالح ـ وضدّه رجل‌صدق، ای ـ صالح ـ وهذه‌اضافه تخصیص « وماکانت امّك‌بغیّاً » فاجره ، البغی ـ طالبة‌الشّهوه من‌ایّ رجل‌کان. معنی آن‌است که ای‌خواهر هارون ! پدرتو عمران بد مرد و بدفعل نبود . ومادر تو حنّه زانیه و پلید کار نبود ، چون است که از تواین فرزند پدید آمد واورا پدر نه ؟

«فاشارت الیه» ای ـ الی عیسی ، بان تجعلوا الکلام معه . سخن نگفت ازبهر آنکه نذر کرده بود که سخن نگوید ، امّا اشاره فرا عیسی کرد کـه جواب شما عیسی دهد ، واین از آن گفت که عیسی وبرا گفته بود : لاتحزنی واحیلی بالجواب علیّ ، وقیل امرها جبرئیل بذالك. چون مریم حوالت جواب برعیسی کرد، ایشان تعجب گفتند: «کیف نکلّم من کان فی المهد صبیّاً» رضیعاً فی المهد؛ المهد ـ سریر الصّبی ـ وقیل المراد بالمهد ههنا، حجر الام ـ وانّما سمّاه مهداً لانّه مؤطاً للولد ، وکان ههنا صلة زائدة ، یعنی ـ من هو فی المهد کقوله : «هل کنت الاّ بشراً رسولاً» ای ـ هل انا الاّ بشر ، وقیل من ههنا فی معنی الشرط وکان بمعنی الاستقبال ، ای ـ من یکن فی المهد کیف نکلّم یعنی هر که در گهواره باشد ودر حجر مادر شیر خوردن را ، باوی سخن چون گوئیم ؟ و هب گفت . آنگه زکریا حاضر شد ، چون مناظره باجهودان برفت گفت . یا عیسی ، انطق بحجتك ان کنت امرت بها سخن گوی و حجت خویش آشکارا کن اگر ترا باین فرموده‌اند . عیسی (ع) برچپ خویش تکیه زد و انگشت سبابه بیرون کرد و بآواز بلند گفت چنانکه حاضران همه بشنیدند . « انّی عبدالله » گفته‌اند که عیسی این سخن همان روز گفت که ازمادر در وجود آمد یك قول ، و بقولی دیگر چهل روزه بود که این سخن گفت وبعد ازآن هیچ سخن نگفت تا بدان حد رسید که کودکان سخن گویند. قال النّبی (ص) . «خمسةٌ تکلّموا قبل ان بان الکلام ، شاهد یوسف ، وولدٌ ماشطة فرعون ، و عیسی ، وصاحب جریح ، وولد المرأه الّتی احرقت فی الاخدود» و روی عن هلال بن یساف ، قال . لم یتکلم فی المهد الاّ ثلاثة عیسی بن مریم ، وصاحب یوسف ، وصاحب جریح

این جریح مردی بود زاهد، درصومعه نشستی وخدا براجلّ جلاله عبادت کردی، مادراو بدر صومعه وی شد واورا برخواند ووی در نماز بود ، مادر را جواب نداد ، مادر گفت . الّهم لاتمته حتّی ینظر الی وجوه المومسات. بارخدایا ممیر ان اورا تا در روی مومسات نگرد یعنی زنان نابکار. پس روزی جماعتی از بنی اسرائیل بهم آمده بودند و تعجب

همیکردند ارزهد جریح وعبادت وی زنی‌بود پلیدکار بغایت حسن وجمال، گفت اگر شما خواهید من اورا بفتنه افکنم، بنزدیك وی‌رفت وخویشتن را بروی عرضه کرد، جریح بوی ننگریست وتن فراوی نداد، آن زن ازنردیك وی بیرون آمد؛ شبانی بود که بصومعهٔ اورفتی، خویشتن‌را بشبان داد تااز وی بار گرفت، چون اروی فرزند آمد گفت‌این فرزند از جریح‌است: **بنواسرائیل** رفتند و آن‌صومعه وی‌خراب کردند واورا بخواری بزیر آوردند ومی‌رنجانیدند، **جریح** گفت:ماشأنکم؟ چه‌رسید شمارا؟ چه‌بود که مرا می‌رنجانید؟ گفتند: زنیت بهذه‌البغیّ فولدت منك. این فاجره میگوید از تو فرزندی دارم! گفت بیاربد آنفرزند را، بیاوردند. **جریح** دو رکعت نماز کرد آنگه دست بدان طفل‌زد، گفت: بالله یاغلام،من‌ابوك؟بخدای که راست‌بگوی ای غلام که پدرتو کیست؟ گفت: پدرمن فلان است، یعنی آن مرد شبان فاقبلوا علی‌جریح یقبّلونه ویتمسحون به‌وقالوا: نبنی‌لك صومعتك من‌ذهب. قال لا، اعیدوهامن‌طین کماکانت، ففعلوا.

«آتانی‌الکتاب» ای علّمنی **الانجیل** وانزله علیّ «وجعلنی‌نبیّاً» رسولاً. قول حسن است که **عیسی** درطفولیّت الله تعالی اورا عقل داد وبلــوغ داد وکتاب و نبوّت‌داد ودرشکم مادر کتاب **انجیل** برخواند همچون **آدم** که‌الله‌تعالی اورا بیافرید پیغامبر بود، مکلّف ومبعوث بخلق. **عیسی**(ع) همچنان بود. قال بعضهم انّ‌الله تعالی خلق **عیسی** علــی صفة آدم، لامن جهةالقامة والصّورة ولکن من جهةالعلم والحکمة، خلقه عاقلاً، عالماً لم‌یحتج الی‌تلقین وتعلیم. وروی انّ مریم(ع) قالت. کنت اذاخلوت‌انا و **عیسی**،حدّثنی وحدّثته واذا شغلنی عنه انسان، سبّح فی‌بطنی‌وانا اسمع. وقول‌بیشترین مفسّران آن‌است که **عیسی** آنچه گفت:«آتانی‌الکتاب‌وجعلنی نبیّاً» ازبسته لوح محفوظ خبرداد، چنانکه پیغامبر را گفتند: متی کنت‌نبیّاً؟قال. کنت نبیّاً وآدم بین‌الرّوح والجسد یعنی ـ که پیغامبر خواهم بود والله تعالی مرا کتاب خواهد داد، چنانکه درلوح محفوظ حکم کــرد وبنبشت. **عکرمه** در تفسیر

آنست همین گفت ای ـ قضی ذلك فیماقضی ان یؤتینی الکتاب .

«وجعلنی مبارکاً اینما کنت». ای ـ آمراً بالمعروف، ناهیاً عن المنکر. معلماً للخیر وقیل ـ ثابتاً علی دین الله. واصل البرکة ـ الثبات، وقیل برکته انه کان یحیی الموتی ویشفی المرضی حیث کان وعن ابی هریره قال : قال رسول الله (ص): « وجعلنی مبارکاً اینما کنت» قال: جعلنی نفاعاً این اتجهت». «واوصانی بالصلوة والزکوة» قیل ، الزکوة ـ صدقة الفطر ـ وقیل ، تطهیر البدن من دنس الذنوب ، ای ـ امرنی بالطاعة واجتناب المعاصی مدة عمری، ویحتمل، و اوصانی بان آمرکم بالصلوة والزکوة ، فانی نبی .

«وبرّاً بوالدتی » معنی برّ در این آیت طاعت است ای ـ جعلنی مطیعاً لامی. همان است که یحیی را گفت : «برّاً بوالدیه» ای ـ مطیعاً بوالدیه ـ جای دیگر گفت : «وتعاونوا علی البرّ والتقوی» ، ای ـ علی الطاعة والتقوی . « کرام بررة» . ای ـ مطیعین «انّ کتاب الابرار» ، ای ـ کتاب المطیعین ، « لفی علیین » انّ الابرار لفی نعیم» ای ـ انّ المطیعین لله لفی نعیم، امّا آنجا که گفت : « ولاتجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبرّوا» صلت رحم خواهد، چنانکه در سورة الامتحان گفت : «ان تبرّوهم» ای ـ تصلوهم ـ وقوله تعالی : «ولم یجعلنی جبّاراً شقیّاً» جبّار در قرآن بر چهار وجه آید : یکی بمعنی قهار . چنانکه گفت : «العزیز الجبّار» ای ـ القهار لخلقه لما اراد . وقال تعالی : «وما انت علیهم بجبّار» یعنی ـ بمسیطر فتقهرهم علی الاسلام وجه دوّم جبّار است بمعنی قتّال ، کشنده به بی حق ـ چنانکه گفت : «واذا بطشتم بطشتم جبّارین» یعنی ـ اذا اخذتم فقتلتم فی غیر حقّ ، کفعل الجبابرة . وقال تعالی : «ان ترید الّا ان تکون جبّاراً فی الارض»، ای ـ قتّالاً ـ و کذالك قوله : «یطبع الله علی کل قلب متکبّر جبّار» ای ـ قتّال فی غیر حق وجه سوم جبّار است بمعنی متکبّر، که سر بعبادت حق تعالی فرو نیارد ، چنانکه در این سوره گفت : «ولم یجعلنی جبّاراً» ای ـ متکبّراً عن عبادة الله شقیّاً . وجه چهارم عبارت است ارقامت وقوّت ، چنانکه در سورة المائدة

گفت : «انّ فیها قوماً جبّارین » یعنی - فی‌الطول والعظم والقوّة

قوله: «والّسلام علیّ یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث‌حیّاً» ای - رزقنی الله الّسلامة والکرامة منه فی‌هذه الاوقات . وقیل کانّه دعا وسأل‌السّلامة علی‌احواله من یوم ولادته الی یوم موته ثم بعثه ، وقیل سلّم علی نفسه بامرالله ، وقیل یرید سلام جبرئیل علیه یوم‌الولادة ،وسلام عزرائیل [1] علیه یوم‌الموت، وسلام الملائکة علیه یوم البعث .

«ذلك‌عیسی‌بن‌مریم»ای- الّذی تقدّم ذکره بالصفةالمذکورة، هوعیسی‌بن‌مریم لاکما تصفه‌النصاری . این است عیسی مریم که گفت : من بندۀ خدایم و پیغامبر او و پرستندۀ او، نه چنانکه ترسایان صفت او می کنند . « قول‌الحق » قول کلمة است وحق نام الله تعالی ، عیسی راسخن خویش خواند همچنانکه گفت : «و کلمته‌القاها الی‌مریم » ازبهر آنکه وی بسخن خدای تعالی وفرمان او زاده بود از مادر ، بی‌پدر . قول‌الحق بنصب‌لام ، شامی و عاصم و یعقوب خوانند،ونصب اوبفعلی مضمر بود. ای - ذلك عیسی بن‌مریم الّذی قال : « قول‌الحق » یعنی - قوله : « انّی عبدالله » ، و قیل معناه - قال الله قول الحق فیما اخبر عن قصة عیسی وامّه. باقی قرّاء « قولُ‌الحق » برفع لام خوانند برنعت عیسی ، ای - ذلك عیسی‌بن‌مریم کلمةالله . این‌است عیسی مریم سخن خدا . وروا باشد که خبر مبتدا محذوف بود، ای - هو یرید قول‌الحق‌الّذی فیه یمترون » ای- یشکّون فی امره و فی نبوّته ، وهم الیهودیقولون:-انّه عن غیررشده،من قولهم. مریت فی‌الّشئی وامتریت‌فیه،اذاشککت فیه ، والمریة- الّشك- وقیل- یمترون- یختصمون. فصار وافیه فرقاً واحزاباً روایت کنند از ابن عباس که گفت : ترسایان در عیسی مختلف شدند ، پس از آنکه او را بآسمان بردند همه بهم آمدند وچهار کس را بر گزیدند از علما واحبارخویش ، و براتبّاع ایشان وبرقبول سخن‌ایشان ومذهب‌ایشان متفق شدند ، واین چهار: یکی

(۱) نسخه‌الف عزرایائیل

یعقوب است، دیگر **نسطور**، سوّم **اسرائیل**، چهارم **ملکا**. **یعقوب** را گفتند: تو چه گوئی در **عیسی**؟ گفت: هوالله هبط الی الارض ثمّ صعد الی السّماء. **نسطور** را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: هو ابن الله اظهره ماشاء ثمّ رفعه الی عنده. اسرائیل را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: هو آله وامّه آله والله آله. ملکارا گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: کذبوا وانّما کان عبداً مخلوقاً نبیّاً. پس آن قوم چهار گروه شدند، هر گروهی اتباع یکی کردند، یعقوبیّه، ونسطوریه، واسرائیلیه، وملکانیه. ربّ العالمین گروه ملکانیه را گفت: «منهم امة مقتصدة»، ایشانند که گفتند **عیسی** روح الله و کلمته وعبده و نبیّه. آن است که ربّ العالمین گفت: «فاختلف الاحزاب من بینهم». پس ربّ العالمین پاکی ونقدس خویش ازوی وفرزند وشریك یاد کرد و گفت.

«ماکان لله ان یتّخذ من ولد» ای ـ ماکان من صفته اتّخاذ الولد وقیل اللّام منقولة وتقدیره ـ ماکان الله لیتّخذ ولداً فقدّم اللّام سبحانه «اذا قضی امراً» کان فی علمه، «فانّما یقول له کن فیکون» کما قال **لعیسی** «کن» فکان من غیراب.

«وانّ الله ربّی وربّکم» قرأت حجازی و **ابوعمرو** و **رویس** از **یعقوب** فتح الف است تمامی سخن **عیسی**، یعنی واوصانی بأنّ الله ربّی وربّکم. وقیل: «ولانّ الله» وقیل، «وقضی انّ الله ربّی وربّکم». باقی قرّاء، انّ الله بکسر الف خوانند معطوفاً علی قوله، «انّی عبدالله» یعنی ـ قال انّی عبدالله، وقال انّ الله ربّی وربّکم، والمعنی ـ کما انا عبده فانتم عبیده وعلیّ وعلیکم ان نعبده، «هذا صراط مستقیم».

«فاختلف الاحزاب من بینهم» یعنی ـ من بین النّاس، وقیل من بین امم **عیسی**، وقیل، من زیادة، وقیل، هو من البین الّذی معناه البعد، ای ـ اختلفوا فیه لبعدهم عن الحق. «فویل للّذین کفروا» فشدّة عذاب لهم. «من مشهد یوم عظیم» ای ـ من حضور یوم القیامة. والمشهد ـ مصدر مضاف الی ظرف، ای ـ مشهدهم فی یوم عظیم، وهو اعظم یوم علی الخلق.

قوله: «اسمع بهم وابصر» ای ـ ماابصرهم بالهدی یوم القیامة واطوعهم للهدی واعلمهم بانّ

عیسی لیس بابن‌الله ولاثالث ثلاثة، ولکن لاینفعهم ذلك مع ضلالتهم فی الدنیا. وهو قوله: «لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین» تقدیره، هؤلاء الظالمون، وان کانوا فی الدنیا صماً وبکماً وعمیاً، فما اسمعهم وابصرهم یوم القیامة اذا کشف الغطاء.

النوبة الثالثه

قوله: «واذکر فی الکتاب مریم» الایات الی آخر القصة... این قصه مریم و داستان ولادت عیسی، دلدادن شکستگانست وسبب آسایش غمگنان، واشارت بنواختن غریبان ومرهم نهادن بردل سوختگان، وامیددادن درماندگان. هر چند که اوّل همه بلا نمودند ومحنت، بآخر همه ولادبدند وآثار محبّت، اوّل که بآن خلوتگاه باز رفته بود وپرده بروی خود فروگذاشته تا کس اورا نبیند، جبرئیل آمد بصورت جوانی طریف زیبا برابر بایستاد، مریم بترسید که تنها بود، مرداجنبی دید وجای خالی وراه گریزنه، تدبیر وحیلت همان دانست که به‌پناه‌الله تعالی بازشد واورا بحق ترساند و گفت:

«اعوذ بالرّحمن منك ان کنت تقیّا» ای مرد[1] که قصدمن ضعیفه[2] داری، آن خداوند که رحمن نام اوست ورحمت او بهمه عالم و بهمه کس رسیده، دانم که مرا درزینهار خودبدارد وازقصد تو ایمن کند! جبرئیل گفت: مترس! من نه آنم که تو پنداشتی! من رسول خدایم، بکاری آمده‌ام، مریم بنداشت که فرشته مرگ است که بقبض روح وی آمده، گفت: عمرم بسر آمده واجل دررسیده که بقبض روح آمده‌ای؟ گفت: نه، که آمده‌ام تاترا بشارت دهم بفرزندی نیکو، پاك، هنری؛ مریم را این سخن عجب آمد، گفت: «أنّی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر؟» از کجا مرا فرزندی بود!؟ وهرگز هیچ بشری بمن نرسیده و هیچ صحبت نرفته!؟

(۱) نسخه ج: ای مردی (۲) نسخه الف: من ضعیفم

جبرئیل گفت : باری بدان که آفرینش فرزند نه‌بمدت و صحبت است ، که بقدرت و مشیّت‌است . مریم گفت : هرگز که دید که نباتی بی‌تخم‌اززمین برآمد ؟ جبرئیل گفت : اوّل نباتی کـه برآمد بی‌تخم بقدرت الله تعالـی آمد . پس جبرئیل روح عیسی در وی دمید ، ازآن بار گرفت چون وقت‌زادن آمد ، درآن بیابان تنها وغریب وبیکس و بی‌نوا وبی کام ، گرسنه وهیچ طعام‌نه ، تشنه و هیچ قطره آب‌نه ، ویك رفیق سازگار نه ، درد زه‌خاستن‌وزادن بعیسی نزدیك گشته ، ربّ‌العزّه‌میگوید:

«فاجائها المخاض الی جذع النّخلة» از بی‌طاقتی ور نجوری پشت‌بآن‌درخت‌خرما بن بازنهاد ، برغریبی وتنهائی و بی کامی خود می‌نالید ومی گریید که: اکنون‌پیش مردم چه‌عذر آرم وچه گویم ؟ که این کودك ازکجا آوردم ؟ وازکجا بارگرفتم ؟ و کودك را بچه‌شویم ؟ واورا چه‌پوشم ؟

تنها خورد این دل غم وتنها کشدا گردون نکشد آنچه دل ما کشدا

همی گریست و می گفت : « یالیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیاً منسیّاً » . پس چون‌درد واندوه بغایت رسید،سخن‌بربده گشت،وچشم پر آب‌شدودل‌برحسرت،ومرگ بآرزوخواست، فرمان آمد بجبرئیل که مریم رادریاب که درغرقابست. جبرئیل(ع) آمد وازبالای سروی ندا کرد ، ای‌مریم! دلتنگی مکن واندوه مدار . «قدجعل‌ربّك تحتك سریّا » : ای ـ ولداً سیّداً شریفاً وبقولی دیگر عیسی که از مادر جدا شد در زیر آن درخت دانست کـه مادرش دلتنگ است و رنجور ، آواز داد «الاّ تحزنی » ای مادر دلتنك و غمگین مباش و مرگ مخواه بآرزو ، چه دانی که در این کار چـه نعمه است و چه دولت ؟ آخر بگشاید این کارگشاینده کـار ! «تبارك‌الله و سبحانه ـ ما کلّ همّ هو بالسّرمد » مریم گفت ای پسر چون دلتنك نباشم ، دراین بیابان خشك شربتی آب‌نه که بیاشامم وبآن طهارت کنم ، عیسی(ع) پای برزمین مالید چشمهٔ آب پدید آمد گفت . گفت : یا امّاه «قدجعل ربّك تحتك

سریّاً» ای مادر ! ایك‌جوی روان و آب زلال . مریم از آن آب شربتی بیاشامید ، و بآن طهارت کرد ؛ سکونی دروی پدید آمد ، آرزوی طعامش خاست ، عیسی گفت : «هزّی الیك بجذع النّخلة» . گفته‌اند هفتصدسال بود که آن‌درخت خشك بی‌سروبی شاخ در آن بیابان مانده بود ، الله تعالی آنرا نگاهمیداشت تاروز ولادت عیسی معجزهٔ وی گرداند ، وفراعالمیان نماید که آن‌خداوندی که قادر است ازچوب خشك رطب آرد، قادراست که بی پدر عیسی را ازمادر دروجود آرد. مریم باآن‌ضعیفی برخاست، ودست فرا آن درخت خشك‌برد ، چون برد ، دست وی بآن چوب خشك رسید ، تر شد وتازه وسبز گشت وبارآورد ، وهم در آن حال رطب‌شد وپیش وی ببارید بسروی. الهام آمد که ماقدرت آن داشتیم کـه بی آنکه تودست فرا درخت بری وبجنبانی ، رطب پیش توبیاریم ، لکن خواستیم که ترا درآن جنبانیدن دو کرامت پدید کنیم: یکی آنکه در زادن وضعیفی وبیماری ترا آن قوّت دادیم که درخت بجنبانی، آن‌ترا نشان کرامت وصدق بود . دیگر آنکه خواستیم که تابرکت دست تو بدرخت رسد، درخت بر آور گردد ، تاعالمیان بدانند که هر که درغم واندوه ما بود ، دست وی‌شفاء دردها بود . مریم گفت : ای پسر، اکنون طعام وشراب راست شد ، امّا چون مـرا گویند این‌فرزند از کجا آمد؟ چه‌جواب‌دهم ؟ عیسی گفت: تودل مشغول مدار که این‌جواب من‌خود دهم . جواب آن‌بود که گفت: «انّی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیّاً» ربّ‌العالمین‌درازل عالم بود ودانا ، که ترسایان درکارعیسی غلو کنند واورا ابن‌الله وثالث ثلاثه گویند ، در حال طفولیّت برخرق عـادت برزبان وی براند که : «انّی عبدالله» تابرایشان‌حجّت باشد وبرفساد قول ایشان‌دلیل‌واضح، وازروی مجادلت با ترسایان گویند، عیسی بآنچه گفت«انّی عبدالله»اردوبیرون‌نیست: یاراست گفت یادروغ، اگرراست گفت‌قول‌ترسایان‌باطل‌است که‌هو«ابن‌الله»وهوالله واگردروغ گفت، آنکس که‌دروغ گوید، خدائی رانشاید «آتانی الکتاب وجعلنی نبیّاً» برقول ایشان که گفتند پیغامبر بود ودرحال طفولیّت مکلف و مبعوث. این آنردّاست برایشان کـه گویند .

استحقاق نبّوت بكثرت طاعت است .

ازبهر آنكه از عيسى هيچ طاعتوعبادت نيامده بود وربّ العزّة اورا نبوت داد،تا بدانى كه ربّ العزّة آنرا كه نواخت و كتاب وحكم ونبوّت داد ، بفضل خود داد نه بعلت طاعت ، و آنرا كه رقم سعادت كشيد واهل محبّت گردانيد ، بلطف وعنايت خود گردانيد نه بوسيلت عبادت . آنرا كه قدم بربساط تقدم ثابت كرد اگر جهانيان خواهند كه خلاف آن بودجزحبيب نصيب ايشان نبود ، وآنرا كه بسياط سياست از بساط دين بيفكند اگرعالميان خواهند كه ضدّ آن پيدا كنند نتوانند .

« وجعلنى مباركاً اينما كنت ».كان من بركاته ، اغاثة الملهوف واعانةالضعيف و نصرة المظلوم ومؤاساة الفقيرو ارشادالضّال و النّصيحة للخلق و كفّ الاذى عنهم وتحمّل الاذى منهم .

قوله : «والّسلام علىّ يومولدت» چند فرق است ميان محمدمصطفى حبيبالله و ميان عيسى روحالله .عيسى خودرا گفت : «والّسلام علىّ» و مصطفى عربى (ص) شب قربوكرامت ، برمقام قـاب قوسين ازحضرت ذى الجلال ، بنعت اكرام وافضال اين كرامت يافت كه : «السّلام عليك ايّها النّبى ورحمة الله و بركاته» . و گفته اند : «والّسلام علىّ يومولدت» سلام اينجا بمعنى سلامتست ـاى ـ سلامةلى يوم الولادة ممّا نسبتهالىّ النصارى فى مجاوزة الحدّ فىالمدح ،وممّا وصفتنى بهاليهودمنالّذم، فلست كماقالت الطائفتان جميعاً . تبرئه ساحت خويش ميكند كه از گفتار دوطايفه سرارم وپاك ، از گفتار ترسايان كه در مدح من غلوّ كردند ،و از گفتار جهودان كه در ذّم منشروع كردند . «و يوماموت»،وروزمرگاميدوارم كه دينسلامت بپايانبرم، و فضلونعمتالله برخود تمام ببنم. «ويوم ابعث حيّاً» و روز رستاخير بجاى ملامت سلامت بينم ، وازاهوالرستاخير خلاص ونجات يابم . روى ابوسعيد الخدرى،قال: قال رسولالله (ص):«انّ عيسى بن مريم ارسلته امّه الى الكتّاب ، فقال له المعلم : قل بسمالله . فقال عيسى ، الباء ــ بهاء الله، والسين ـ سناء الله ، والميم ـ ملك الله » .

و عن محمد بن علىّ الباقر (ع) قال: لمّا ولد عيسى كان ابن يوم كأنّه ابن شهر، فلمّا كان ابن تسعة اشهر، اخذت والدته بيده وجاءت به الى الكتّاب واقعدته بين يدى المؤدب فقال له المؤدب. قل بسم الله الرحمن الرحيم. فقال عيسى: بسم الله الرّحمن الرّحيم، فقال له المؤدب: قل ابجد. فقال عيسى: الالف ـ آلاء الله، الباء ـ بهجة الله. والجيم ـ جلال الله، والدّال ـ دين الله. هوّز ـ الهاء ـ هو جهنّم وهى الهاوية، والواو ـ ويل لاهل النّار، والزاء زفير جهنّم. حطّى ـ حطّت الخطايا عن المستغفرين. كلمن ـ كلام الله لامبدّل لكلماته. سعفص ـ صاع بصاع والجزاء بالجزاء. فقال المؤدب لامّه: خذى بيده فلاحاجة له الى المؤدب. وعن يعلى بن شداد عن النبى (ص) قال: «ليخرجنّ الله تعالى من النّار بشفاعة عيسى مثل اهل الجنة». وعن سفيان قال: قال عيسى بن مريم: تقرّبوا الى الله، ببغض اهل المعاصى، والتمسوا رضوانه بالتباعد منهم، قالوا: فمن نجالس؟ قال: من يذكركم الله رؤيته ويرغبكم فى الاخرة عمله ويزيد فى فهمكم منطقه.

روايت كرده‌اند كه عيسى (ع) سياحى كردى. وقتى در بيابانى ميشد، باران درايستاد، خودرا جاى پوشش طلب كرد نيافت، روباهى را ديد كه از زخم باران در سوراخ خويش ميشد، عيسى بگريست گفت: يارب جعلت لهذا الثعلب كنّا ولم تجعل لى! بارخدايا اين روباه را جاى پوشش و آرامگاه دادى اين ساعت ومرا ندادى! وحى آمد كه يا عيسى ميخواهى جائى كه بدو بازشوى؟ گفت خواهم، گفت در اين وادى شو كه آنچه ميخواهى يابى، عيسى در وادى شد، پيرى را ديد كه در نماز بود، آن پير چون عيسى را بديد، نماز خويش تمام كرد آنگه بدست اشارت كرد كه ماذا تريد؟ چه ميخواهى؟ عيسى گفت مرا باران گرفت، جائى طلب كردم كه بدو باز شوم، اينجايم نشان دادند، پير خطى گرد خود در كشيده بود ودر آن دايره نماز ميكرد وهيچ قطرهٔ باران بوى نمى‌رسيد. عيسى را گفت قدم در اين دايره نه تا باران بتو نرسد. همچنان كرد، پير بسر نماز باز شد عيسى در كار آن پير تأمل ميكرد وباران كه بوى نمى‌رسيد از آن تعجب همى كرد. چون سلام باز داد گفت: ياشيخ ماقصتك؟

قصهٔخوبش بگوو از حال‌خوبش مراحبرده . پیر گفت : من وقتی گناهی کردم ، اکنون چهل سال‌است تااز آن گناه توبه میکنم واز حق تعالی عذرمیخواهم. **عیسی** گفت : آن‌چه گناهست؟ پیر گفت : گناهی که الله تعالی برمن بپوشبدوستر کردتو چه‌پرسی از آن؟ من‌آن گناه باکس‌نگویم‌مگر که‌پیغامبری‌رابینم‌ازپیغامبران خدای و باوی بگویم **عیسی** گفت : پس من پیغامبر حدایم **عیسی** **مریم** ـ بامن بگوی ! گفت : ای **عیسی** وقتی بردر گاه‌ربّ‌العزّة فضولی کرده‌ام ، کاری‌را که‌اللّه‌تعالی‌خواسته بود ورانده و کرده ' گفتم لنه‌لم بکنْ ، فانا استغفر الله منه‌منذ اربعین سنة . فارسل عیسی عینه بالّدموع فقال : انّی‌اری اخی‌هذا یستغفرمن ذنب لم‌یخطر لی‌ببال .

۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **وانذرهم یوم الحسرة** » بیم نمای ایشانرا ازروز نعرىغ .(۱) « **اذقضی الامر** » آنگه که [خلق رابرسر دو راه گسیل کنند] کار [میان گرویده و ناگرویده] بر گزارند . «**وهم فی‌غفلة**» و ایشان در غفلتند [چون نا آگهان] «**وهم‌لایؤمنون**» .(۳۹) وایشان نمیگروند.

« **انّا نحن نرث‌الارض** » مائیم که زمین را [از اهل‌زمین] میراث بریم « **ومن‌علیهـا** » وبازماندگانرا[از مردگان میراث بریم] « **والینا یرجعون** (۴۰) » وهمه رابامآرند .

« **واذکر فی الکتاب ابراهیم** » ویاد کن دراین نامه‌ابراهیم را،« **انّه کان صدّیقاً نبیّاً** (۴۱) » که‌اوراستی بودراست رو ،راست‌کار،راستگوی پیغامبر.

« **اذقال‌لابیه** » آنگه که پدرخویش‌را گفت:« **یاابت**»ای‌پدر«**لم‌تعبدمالایسمع ولایبصر** ؟»چرامی‌پرستی‌چیزیرا که نشنود ونه‌بیند؟« **ولایغنی عنك‌شیئاً** ؟(۴۲) » و تراسود ندارد و بکار نیاید هیچیز؟

---

(۱) نعرىغ - كذافی ثلاثة نسخ

« یاابت »ای پدر ای«**انّی قد جآء نی من العلم مالم یأتك**»بمن آمدازدانش آنچه بتونیامد«**فاتبعّنی**» بر پی من رو[و بامن باش] « **اهدك صراطآسوّیا**.(۴۳)» تا راه نمایم‌ترا براه راست‌درست.

« **یاابت**»ای‌پدرای!«**لاتعبد الشّیطان**»دیورا مپرست،«**انّ الشیطان کان للرّحمن عصیّا** .(۴۴)» که‌دیو دررحمن عاصی‌است.

« **یا ابت انّی اخاف**» ای‌پدر میترسم من «**ان یمسّك عذاب من الرّحمن**» که بتو رسد عذابی از رحمن « **فتکون للشّیطان ولیّا** .(۴۵) » تا بکام دیو شوی و از کسان وی .

« **قال**» گفت پدر«**أراغب عن آلهتی یا ابراهیم**»بازمی خواهی استاد از خدایان من‌ای ابراهیم؟«**لان لم تنته**» اگر بازناستی [از دشنام دادن خدایان‌من] « **لارجمنّك**» دشنام دهم تراوسنك سار کنم « **واهجر نی ملیّا**. (۴۶) » فرابر ازمن بکچیدی .

«**قال سلام علیك**» ابراهم گفت‌بریدم ،ابنك رفتم «**سأستغفر لك ربّی**»آری هنگامی آمرزش خواهم ترا از خداوندخویش، «**انّه کان بی حفیّاً** . (۴۷)» او بمن مهربانست ومرا نیکخواه.

« **واعتزلکم**» جدائی‌جویم‌از شما«[و کران گیرم] « **وماتدعون من دون‌اللّه**» واز آنچه می‌خدای خوانیدفرو ازالله تعالی «**وادعوا ربّی** » وخداوند خویش‌راخوانم «**عسی الّاا کون بدعاء ربّی شقیاّ** (۴۸)»مگر که من با پرستیدن خداوند خویش وخواندن‌وی بدبخت نمانم.

« **فلمّا اعتزلهم** »چون کران گرفت‌از ایشان ،«**ومایعبدون‌من دون‌اللّه**»واز آنچه می پرستیدند فروداز اللّه‌تعالی ،« **وهبناله اسحق و یعقوب** » بخشیدیم اورا اسحق و **یعقوب**،«**وکلاّ جعلنا نبیاّ** .(۴۹)» وهمه راپیغامبران کردیم

« **ووهبنالهم من رحمتنا** » وایشانرا ازرحمت خویش بخشیدیم «**وجعلنالهم**

لسان صدق علیّاً (٥٠) » و ایشان را سخن سکو و ستایش و آواء بلند دادیم [د ابن‌جهان] .

« **واذکر فی الکتاب موسی** » وباد کن دراین نامه‌موسی را، «**انّه کان مخلصاً**» که‌او گزیده‌ای بود پاك‌کار ،[پاك‌ستایش]« **و کان رسولا نبیّاً** (٥١)» و مارافرستاده‌ای بود پیغامبر .

« **ونادیناه** »خواندیم‌اورا و آوازدادیم، «**من جانب الطّور الایمن** »از سوی‌طور [کوه‌با آئین‌و‌یمن]ازسوی‌راست،«**وقرّبناه نجیّاً**» ونردیك کردم‌اورا بهمرازی(١)

«**ووهبناله من رحمتنا اخاه**» و بخشیدیم او رااز رحمت خوش برادر او ، «**هرون نبیّاً** .(٥٢)» هرون [باری‌ووزیری] پیغامبر.

« **واذکر فی الکتاب اسمعیل** » وباد کن دراین نامه **اسمعیل** را ، «**انّه کان صادق الوعد**» که او مردی راسب وعده بود، «**وکان رسولا نبیّا** (٥٣)» و فرستاده ای‌بود پیغامبر .

« **یأ مر اهله بالصّلوة‌والزّکوة** »وکسان خوش‌رابنمازو زکوه همی‌فرمود، «**وکان عندربّه مرضیّا** (٥٥)» واونردیك خداوند خوش‌پسندیده بود.

« **واذکر فی الکتاب ادریس** » وباد کن دراین نامه ادریس را ، « **انّه کان صدّیقا نبیّاً** (٥٦)» که‌اوراستی‌بود راست‌وراسب گوی، پیغامبر.

« **ورفعناه‌مکاناً‌علیّا** . (٥٧)»برداشتیم اوراجایگاهی بلند

« **اولئك الّذین انعم اللّه‌علیهم**» ایشان آنند که اللّه‌تعالی با ایشان نیکوئی کرد و براىشان نعمت نهاد،[وایشانرا سواخت] «**من النبیّین من ذرّیة آدم** » از پیغامبران ازنژاد آدم ، « **وممّن حملنامع نوح** »وار ایشان که برداشتیم ایشان را با نوح ، «**و من ذرّیة ابراهیم و اسرائیل**» وار نژاد **ابراهیم و اسرائیل** ، «**وممّن هدینا واجتبینا** » وار ایشان که ماراه نمودیم‌وبر گزیدیم ، « **اذاتتلی علیهم آیات**

١ نسخه الف بهام‌رازی

«الرّحمن» چون بر ایشان حوانده‌ند سخنان رحمن وپیغامهای او .« خرّوا سجّداً و بَکیّاً .(٥٨)» بسجود افتادندی سجود بران و گریان.

« فخلف من بعدهم خلف. » و در رسید از پس ایشان پسینها [بترینان].

« اضاعوا الصلوة » نماز بگذاشتند [ازاوّل وقت]« واتّبعوا الشّهوات » و بر پی آرزوهای خویش ایستادند.« فسوف یلقون غیّاً .(٥٩)» آری ببینند کار تباه[وعذاب دوزخ].

« الاّمن تاب و آمن و عمل صالحاً » مگر آنکس که باپس آید و بگرود و نیکی کند ، « فاولئك یدخلون الجنّة » ایشان آنند که ایشان را در بهشت آرند .

«ولا یظلمون شیئاً (٦٠)» وازپاداش ایشان چیزی نکاهد.

النّوبة الثانية

قوله تعالی : « وانذرهم یوم الحسرة » الانذار اعلام مع التّخویف، والحسرة النّدامة علی الفائت. معنی حسرت غایت اندوه و کمال غم است، که دل راشکسته و کوفته کند، یعنی یدع القلب حسیراً. روز قیامت روز حسرت خوانند لانّه یتحسّر فیه کلّ مفرط فی الطاعة علی تفریطه، و کلّ من رکب المعصیة علی معصیته معنی آنستکه ای محمد! امت خودرا بیم ده و بترسان از روز قیامت، که خلق در آن روز بغایت اندوه وشکستگی ودرماندگی باشند، یکی بتقصیر در طاعت، یکی بارتکاب معصیت. قال ابن عباس : قوله «یوم الحسرة»، هذا من اسماء یوم القیامة عظّمه الله و حذّره عباده . «اذقضی الامر» فرغ من الحساب وادخل اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النّار، وذبح الموت. روی ابو سعید الخدری رضی الله عنه قال: قال رسول الله(ص): «اذا استقرّ اهل الجنّة فی الجنّة واهل النّار فی النّار، جیئ بالموت فی صورة کبش املح ، فیوقف بین الجنّة والنّار، فینادی یا اهل الجنّة، فیشرئبّون و ینظرون، ثم ینادی یا اهل النّار، فیشرئبّون وینظرون، فیقال أتعرفون هذا ؟ هذا الموت ولیس منهم الاّ

من يعرفه ' فيذبح بين الجنّة والنّار ، ثم يقال يا اهل الجنّة خلود لاموت فيه و يا اهل النّار خلود لاموت فيه. ثم قرأ رسول الله (ص) « وانذر هم يوم الحسرة ».
و في روايت ابوهريره قال : قال رسول الله (ص) « يؤتى بالموت يوم القيامة فيوقف على الّصراط فيقال يا اهل الجنة ! فيطلعون خائفين و جلين ان يخرجوا من مكانهم الّذى هم فيه ، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربّنا هذا الموت ، ثم يقال يا اهل النّار! فيطلعون فرحين مستبشرين رجاء ان يخرجوا من مكانهم الّذى هم فيه، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربّنا هذا الموت، فيذبح على الّصراط، ثم يقال، خلود فلاموت . فيزداد اهل الجنّة فرحاً الى فرحهم ويزداد اهل النّار حزناً الى حزنهم» . وعن ابن مسعود قال: ليس من نفس الاّ و هى تنظر الى بيت فى الجنّة و بيت فى النّار، وهو «يوم الحسرة» و يرى اهل النّار البيت الّذى فى الجنّة ،ثم يقال لو عملتم، فتأخذهم الحسره. ويرى اهل الجنّة البيت الّذى فى النّار' فيقولون لولا ان منّ الله علينا

قوله : «وهم فى غفلة» اى هم اليوم فى غفلة .اين غفلت بمعنى تغافل است . میگوید امروز دردنیا خویشتن را غافل مبسازند ازکار آخرت وبدان ایمان می نیارند ، فذلك قوله :«وهم لايؤمنون» اى ــ لايصدّقون به» .

« انّا نحن نرث الارض ومن عليها» اى ـ نميتهم فيبقى الّرب سبحانه فيرثهم . معنى ورانت درلغت آنست که ملك مورث بوفات وى باوارث نشيند ،ووراثت حق تعالى به باين معنى است که آسمان وزمين وهرچه در آن همه ملك وملك الله تعالى است ،همه آفريده ونو کرده و ساختهٔ او ،نه از کسى خريده و يافته يا ازديگرى بوى رسيده ، پس معنى آيت آنست که جهانيان وجهانداران را برداريم و خلق را جمله بميرانيم وولايت داشت وامرونهى ايشان بمرگ بريده گردانيم، تادنيا از خلق خالى شود وجز مالك حقيقى وحداى باقى نماند،« واليناير جعون» يردون فنجازيهم جزاء وفاقاً .وقرأ يعقوب «يرجعون» بفتح الياء و كسر الجيم.

«واذكر فى الكتاب» اى ــ اذكر يامحمّد لقومك وامتك فــى القران الّذى

انزل عليك قصة ابراهيم مع ابيه ليكون دليلاً على صحة نبوّتك. «انه كان صدّيقاً» كثير الصدق. «بنيّاً» رسولاً ينبئ عن الله بالوحى.

«اذ قال لابيه» و هو بعبد الصنم: «يا ابت لم تعبد ما لايسمع» الدعا، «ولا يبصر» العبادة ولايدفع عنك مضرّة ولامكروهاً. رب العالمين ابراهيم (ع) را بپسندید واورا بستود بانكار كه نمود بر بت‌پرستی پدر. معنی آنست كه: ای محمد(ص) قوم خودرا خبر ده از قصهٔ ابراهيم، آن مرد پيغامبر راستگوی راست رو كه پدر خودرا گفت، آزر بت پرست: «لم تعبد ما لايسمع ولايبصر» چرا پرستی بتی كه سمع ندارد وبصر ندارد؟ نه سمع دارد كه دعای توشنود. نه بصر دارد كه عبادت تو بيند. اين دليلی ظاهر است كه خداوند عالم معبود جهانيان و آفريدگار همگان، اورا سمع است و بصر. سميع بسمعه، بصير ببصره. شنوائی است كه همه آواز ها شنود وبشنوائی خود بهمه رازها رسد. بينائيست كه بهيچ بيننده نماند، پوشيده ودورچون آشكارا ونزديك بيند. «ولايغنی عنك شيئاً» قيل لايدفع عنك عذاب الله. چرا بت پرستی كه فردا عذاب الله تعالی ازتو بـاز نتواند داشت؟

«يا ابت انّی قد جاء نی من العلم» يعنی من الوحی. «مالم يأتك» وقيل انبائی الله من علم التوحيد ومعرفة الله، ومن علم مايكون بعد الموت و من استحقاق الكافر عذاب الله. «مالم يأتك» ای پدر ازوحی خدای تعالی بمن آن آمد كه بتو نيامد، ومن آن دانـم كه تو ندانی ازعلم توحيد ومعرفت خدا، ومن دانم كه فردا كافـررا وبت پرست را عذاب كنند وتو می ندانی. باری برپی من رو و اتبّاع من كن تا دلائل توحيد بـرتو روشن كنم، وراه دين پسنديده بتو نمايم. «اهدك صراطاً سوّيا» يعنی ديناً عـدلا و هوالاسلام. معنی سوی درآيت عدلست همچنانكه درسورة الملك گفت: «أفمن يمشی مكبّاً علی وجهه اهدی امّن يمشی سوّيا» ای عدلا مهتدياً علی صراط مستقيم.

اما آنچه دراول سورة گفت حكايت ازجبرئيل «فتمثّل لها بشراً سوّياً» آن سويت

خلق است بر صورت بشر، همچنانکه در صفت آدم گفت: «ثم سوّیه و نفخ فیه من روحه». ای ـ سوّی خلقه.

«یا ابت لا تعبد الشیطان» عبادة الشیطان ـ طاعته فی تکفیره و اضلاله، بقول لا تطعه فیما یأمرك، «انّ الشیطان کان للرّحمن عصیّاً». العصی و العاصی واحد، العصیّ فی المعنی اکثر. و کان اینجا زیادت است آنرا معنی نیست، و گفته‌اند کان بمعنی صار است.

«یا ابت» بفتح در هر چهار حرف، قراءت شامی است و شرح آن و وجه آن در سورة یوسف رفت «انّی اخاف» این خوف بمعنی علم است چنانکه آنجا گفت: «فان خفتم الاّ یقیما حدود الله» و المعنی انّك اعلم ان متّ علی ما انت علیه، «ان یمسّك عذاب من الرّحمن». و قیل معناه اخاف ان لا تقبل منّی نصحتی فیعذّبك الله. «فتکون للشیطان ولیّاً» قریباً فی النّار تلیه و یلیك ای پدر می ترسم نصیحت من بپذیری و انگه الله تعالی ترا عذاب کند و در دوزخ قرین شیطان باشی. آنگه پدر او را جواب داد:

«أراغب انت عن آلهتی یا ابرهیم؟» این استفهام بمعنی انکار است، یعنی أترغب عن عبادتها و تمیل عنها؟ ای **ابراهیم** از عبادت بتان می برگردی و می ننگ داری و طعن کنی و مرا امر و نهی میکنی؟ «لئن لم تنته» عن مقالتك و امری و نهی، «لارجمنّك» و اگر ازین سخن برنگردی و این امر در باقی نکنی من ترا سنگسار کنم و هلاك و قیل «لارجمنّك» ای ـ لاشتمنّك. یقال فلان یرمی فلاناً و برجم اداشتمه، ومنه قوله سبحانه. «والّذین یرمون المحصنات».

رجم در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی قتل، چنانکه در سورة یس گفت: «لنرجمنّکم» یعنی لنقتلنّکم، و در سورة الدخان گفت. «وانّی عذت بربّی و ربّکم ان ترجمون» یعنی تقتلون، و در سورة هود گفت: «ولولا رهطك لرجمناك» ای ـ قتلناك. وجه دوم رجم است بمعنی شتم، چنانکه درین سورة گفت. «لئن لم تنته لارجمنّك» ای ـ لاشتمنّك. وجه سوم رجم است بمعنی رمی، چنانکه گفت: «وجعلناها رجوماً للشیاطین» یرمون بها. وجه چهارم رجم است بمعنی ظن، چنانکه در سورة **الکهف** گفت. «رجماً بالغیب» یعنی

مساً بالظن. وجه یحم رجم است بمعنی لعن در صفت شیطان «فاستعذ بالله من الشیطان الرّجیم.» ای- الملعون

قوله: «واهجرنی ملیّا» یعنی زماناً طویلا، یقال تملّ حبیبك ای- عش معه دهراً. و منه قیل اللیل والنّهار ملوان، و قیل «واهجرنی ملیّا» ای - سلیماً صحیحاً قبل ان یلحقك مکروه.

«قال سلام علیکم» این سلام تودیع است کنایت از ببزاری وجدائی وهجرت، چنانکه تو از کسی فرا ببری و ازوی بر گردی گوئی، سلمت علی فلان و کبّرت علیه. وقیل سلام علیك ای- سلمت منی لااصیبك بمکروه، وهذا جواب الجاهل کقوله: «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً».

«سأستغفر لك ربّی» یعنی ان تبت آمنت. معنی آنست که آمرزش خواهم ترا از خداوند خویش اگر شرایط استغفار بجای آوری، یعنی که از شرك توبه کنی و بوحدانیت الله تعالی ایمان آری، و گفته‌اند **ابراهیم**(ع) که این سخن میگفت نمی‌دانست که استغفار از بهر مشرك محظوراست و هنوز آت نهی نیامده بود پدررا وعدهٔ استغفار داد بر امید اجابت، پس تا پدرزنده بود امیدداشت که الله تعالی ویرا ایمان دهد، بدان امید از بهر او آمرزش میخواست، پس چون کافر مرد استغفار بگذاشت و نیز آمرزش نخواست. «انّه کان بی حفیّا» ای - بارّاً لطیفاً محسناً. و قیل الحفی - العالم ، المستقصی عن الشیء استحباراً. یقال تحفی به اذا اکرمه. ای- کان یجیبنی اذا دعوته.

«و اعتزلکم» هذا تفسیر السّلام. «و ما تدعون من دون الله» الدعاء فی هذه الآیة بمعنی العبادة. یقول افارقکم وافارق مسا تعبدون من اصنامکم «و ادعو ربّی» ای- انفرد بعبادة ربّی. «عسی الّا اکون بدعاء ربّی» ای - بعبادة ربّی. «شقیّاً» کما شقیتم انتم بعبادة الاصنام و یرید انه یتقبّل عبادتی و یثیبنی علیها، والشقاء بالدعاء - ترك اجابة الداعی.

«فلمّا اعتزلهم وما یعبدون من دون الله وهبنا له اسحق ویعقوب» چون **ابراهیم** ازقوم خویش وازبتان وبت‌پرستان هجرت کرد وروی بما نهاد اورا فرزند بخشیدیم:

اسحق وازپس **اسحق یعقوب** وهمه‌راپیغامبر کردیم . **ابراهیم و اسحق و یعقوب**.
تا عالمیان بدانند که بر اللّٰه‌تعالی هیچکس‌زیان‌نکند ومزدهیچ نیکوکارضایع‌نکند.
ربّ‌العالمین دراین‌آیت منّت نهاد برابراهیم (ع) که اورا فرزند بخشیدیم، دلیلست
که فرزند صالح‌نعمتی‌باشد ازاللّٰه‌تعالی‌بربنده، وآنچه گفت: « انّما اموالکم واولادکم
فتنة » اگرچه مخرج‌آن‌عامّست معنی‌آن خاصّست، که فرزندطالح‌خواهد نه‌صالح
محال باشد که اللّٰه بر ابراهیم منّت نهد به بخشیدن فرزندوانگه فرزند بروی فتنه
باشد، وازاینجا گفت پیغامبر(ص): «نعم الولد الصالح للرّجل الصالح ».

« فلمّا اعتزلهم » این عزلت **ابراهیم** هجرت وی است اززمین **عراق** از کوثی
بسوی **شام**، واول که‌بشام‌فروآمد بشهر حرّان‌فروآمد ، وآنجا**ساره** را بزنی کرد ،
وساره دخترملك **حران** بود بقول **سدّی** ، و بقول بعضی مفسّران دختر**هاران** بود
عمّ **ابراهیم** ،وابراهیم مدتی‌در حران بماند پس‌قصد **مصر** کرد وباوی **لوط** پیغامبر
بود وساره . واین هجرت آنست که‌اللّٰه‌تعالی گفت:« فآمن له لوط» وقال:«انّی‌مهاجر
الی ربّی» پس از مصر بیرون آمـد و**لوط بمؤتفکات** فروآمـد وابراهیم برمین
فلسطین . « و کلاًّ جعلنا نبیّاً » ای ـ جعلنا کلّ واحد منهم نبیّاً .

« و وهبنا لهم من رحمتنا » المال والولد والنبوّة « وجعلنا لهم لسان صدق
علیّا » ای ـ بقینا لهم‌الثناء الحسن، والذکرالرفیع فی کلّ‌الادیان . این‌آنست که هر
گروهی‌برهردین که باشند ابراهیم(ع) را ثنا گویند ،واورادوست دارند ،وبنبوّت‌وی
اقرار دهند ، همانست کـه جائی دیگر گفت:« واجعل‌لی لسان صدق‌فی‌الاخرین »
ای ـ القول بالحکمة والخیر، وسمّی‌القول لساناً لانّه باللسان یکون .

« واذکرفی‌الکتاب موسی انّه‌کان مخلصاً » مسلماً موّحداً مطیعاً للّٰه ، خالصاً
غیر مراء . وقرأ الکوفیّون، مخلصاً بفتح الّلام، ای ـ نبیّاً مختاراً اخلصه‌اللّٰه .«وکان
رسولا نبیّاً » مرسلا بالوحی رفیع‌الشأن .

« ونادیناه » ای‌ـدعوناه و کلّمناه لیلة‌الجمعة.« من‌جانب‌الطورالایمن» **الّطور**ـ

جبل بین مصرومدین . والایمن ـ الیمین . وهویمین موسی ودلك حین اقبــل موسی من مدین یریدمصر، فنودی من الشجرة وکانت فی‌جانب الجبــل علی‌یمین موسی. موسی ازمدین برفته وروی بمصر نهاده که نداء حق شنید از جانب درخت از کران کوه ازسوی راست موسی . «وقرّبناه نجیّاً» قال ابن‌عباس : ادنی حتی‌سمع صوت القلم.وفی روایة،حتی‌سمع صریف القلم الّذی کتب به التّوراة.وفی روایة، قرّبه‌الربّ الیه حتی سمع صریر القلم حین کتب التّوراة فی‌الالواح و قال السّدی : ادخل فی‌السماء فکلّم . وقیل« وقرّبناه نجیّاً » ای ـ رفعناه من سماء الی سماءومن حجاب الی حجاب حتی لم یکن بینه وبین‌العرش‌الاّحجاب واحد . وعن مجاهد فی قوله: « وقرّبناه نجیّاً » قال بین السّماءالسّابعة وبین‌العرش‌سبعون الف حجاب: حجاب‌نور، وحجاب ظلمة، وحجاب‌نور، وحجاب ظلمة، فمازال موسی یقرب حتی‌کان بینه وبینه حجاب . فلمّا رأی مکانه و سمع صریف القلم قال : « رب ارنی انظر الیك » ، وعن الربیع بن انس قال:مکث علی الّطور اربعین لیلة و انزل علیه التوراة فی‌الالواح، وکانت الالواح من برد . فقرّبه الرّب نجیّاً و کلّمه وسمع صریف القلم، وذکر انّه لم یحدث حدثا فی الاربعین لیلــة حتی هبط من الّطور . والّنجی هوالّذی یناجیك و تناجیه،الواحدوالجماعة فیه سواء . قال الله تعالی : « خلصـّوانجیّاً». یقال ناجیتــه ونجیّه وانتجیته،قوم نجیٌّ وقوم نجوی . یقول‌اللّه‌تعالی:«واذهم‌نجوی» . وقیل‌هومشتق من النجوة وهی‌الارتفاع. ونجیّاً نصب علی الحال.

« ووهبنا له من رحمتنا » این اجابت دعاء موسی است که وزارت هرون‌بدعا خواسته‌بود و گفته: « واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی » ای ـ « جعلنا اخاه هرون نبیّاً نعمة منّا علی‌موسی .

« واذکرفی‌الکتاب اسمعیل انّه‌کان‌صادق الوعد » یعنی‌ـیصدق اذا وعدویفی‌اذا ضمن ،وقیل‌الصّادق‌بمعنی‌المصدوق‌ای‌ـکان‌مصدوق‌الوعد،مفسّران گفتند : پیغامبران همه راست وعده بودند ، اما تخصیص وی بذکر از آن بود که باکسی وعده نهاده وسه روز درآن مقام درانتظاربنشست وبقول کلبی یك سال . « وکان رسولا نبیّاً»

بعثه الله الی جرهم.

اسمعیل بن ابراهیم پیغامبری بود مرسل، فرستادهٔ الله تعالی به **جرهم**، قبیله‌ای بود ازقبائل عرب وقوم وی بودند، و ازایشان زن خواست وزبان ایشان داشت. قال **عطاءبن ابی رباح**: لم یتکلم بالعربیّة من الانبیاء الاخمسة: **هود وصالح واسمعیل و شعیب ومحمد** صلی الله علیهم اجمعین. وعن **ابی جعفر** قال: انّ الله عزّ و جلّ الهم **اسمعیل** العربیّة وترك **اسحق** علی لسان ابیه.

« وکان یأمر اهله » الاهل هیهنا هم القوم الّذین آمنوا به من ذوی القربی و غیرهم، کقوله مخبراً عن **لوط**: «رب نجّنی واهلی» یعنی ومن آمن بی، و کذلك فی قوله: « قلنا احمل فیها من کلّ زوجین اثنین واهلك». ویقال لاهل **مکة** اهل الله لانّهم سکّان حرمه و بیته. ویقال لحفظة القران اهل الله. واهل کلّ شیئی هوالّذی یستحقه، قال الله تعالی: «هواهل التقوی واهـل المغفرة».

« بالصّلوة و الزّکوة » ای ـ بالصلوة و الزّکوة المفروضة علیهم فی شریعته.

« وکان عند ربّه مرضیّاً » لانّه قام بطاعته.

« واذکر فی الکتاب ادریس انّه کان صدّیقاً نبیّاً ». **ادریس** جدّ پدر **نوح** است، **نوح بن ملك بن متوشلخ بن اخنوخ** ومیان **ادریس** ومیان **آدم** پنج پدرست وهو: **اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن یانش بن شیث بن آدم**. بقولی دیگر چهار پدر است میان ایشان: **اخنوخ بن مهلائیل بن انوش بن شیث بن آدم**. ونام **ادریس** بیك قول الیاس است ببك قول اخنوخ وهوالاصح. وسمّی **ادریس** لکثرة درسه الّصحف المنزلة علیه. وقیل ادراسین. ربالعزّة سی صحیفه بوی فرو فرستاد وبروایتی پنجاه صحیفه، وازبس که آنرا درس کرد اورا **ادریس** گفتند. اوّل کسی که خیاطت کرد وجامهٔ دوخته پوشید اوبود. وکان یکتسون قبل ذلك الجلود. واوّل کسی که خط نبشت بعلم اوبود. واوّل کسی که درنجوم و علم حساب نظر کرد او

بود. **سدی** گفت: اوّل پیغامبری که رب‌العزّة بخلق فرستاد اززمین پس از **آدم** و **شیث** **ادریس** بود. وعمل وی درطاعت الله تعالی هرروز چندانی بود که اعمال‌همه خلق، وتحمید وی این‌بود: الحمدلله ربّ العالمین کماینبغی‌لکرم‌وجهه، وعزّجلاله. و اورا بآسمان برد زنده، چنانکه عیسی را بآسمان بردند، بقول بعضی مفسّران در آسمان چهارم است زنده، وبقول بعضی‌دربهشت است. مصطفی(ص) گفت: «لمّا عرج بی الی السّماء اتیت علی ادریس فی‌السّماء الرّابعة».وگفته‌اند چهارپیغامبر اکنون زنده‌اند، دودرزمین ودو در آسمان: **الیاس** و **خضر** در زمین، **وعیسی وادریس** در آسمان. و علماء تفسیر را خلافست که: سبب رفع وی بآسمان چه بود؟ **ابن‌عباس** گفت وجماعتی‌مفسّران که: **ادریس** وقتی بصحرا رفت بوقت هاجره، آفتاب‌بروی تافت وازحرارت وتیزی گرما رنجور گشت گفت: من یکساعت طاقت نمیدارم، آن فریشته که پیوسته آنرا برمیدارد وبا وی است چون طاقت می‌دارد،شفقت برد گفت: یاربّ‌خفّف عمّن‌یحملها من‌حرّها وثقلها. رب العزّة دعاء وی درحق فریشته‌اجابت کرد وآن بار گران بروی سبك شد و نیش آن کم گشت، فریشته گفت: بار خدایا این حکم چیست واز کجا این‌قضا کردی؟ گفت:بدعاء بندهٔ من **ادریس**. گفت‌بار خدایا مرا بنزدیك‌وی فرودآر ومیان ما دوستی پدید کن. فریشته دستوری یافت و بر **ادریس** آمد، ادریس گفت من دانم که تو از مهینان فریشتگانی و مرا بنزدیك ملك‌الموت آبرو بست، وسخن توبروی روان، ازبهرمن شفاعت کن تا قبض‌روح من درتأخیرنهد وروزگاری مرا فروگذارد تا درشکروعبادت الله تعالی‌بیفزایم. فریشته اورا برپرخویش گرفت وبرآسمان برد واورا بنشاند آنجا که مطلع آفتابست، وخود پیش ملك‌الموت رفت وگفت مرا بتو حاجتی است، دوستی از فرزندان آدم نام‌وی **ادریس** مرابتوشفیع آورده که اجل‌وی روزگاری درتأخیرنهی. **ملك‌الموت** گفت این‌حکم‌درمن‌نیستودراجل خلق‌تقدیم‌وتأخیر نیست ،امااگرخواهی او را ازمرگ خویش خبردهم تاباری‌بسازکار(۱) آن روزمشغول شود. پس‌ملك‌الموت دردیوان عمر

۱ـ نسخه ج: سامان

وی نظر کردوبآن فریشته گفت تودر حق کسی سخن میگوئی که از عمر وی بس چیزی نمانده ووفات وی آنجا رسد که مطلع آفتابست . فریشته گفت او در مطلع آفتاب نشسته است واین ساعت من از نزدیك وی آمدم ، **ملك الموت** گفت چون نوباز گردی اورا زنده نیابی چونفریشته باز آمد ، **ادریس** (ع)را دیدرفته وروحوی باللّٰه‌تعالی رسیده .وعن **کعب**:انّ **ادریس** کان له صدیق من الملائکة فقال‌له، کلّم لی‌ملك الموت حتی یؤخر قبض روحی ، فحمله الملك تحت طرف‌جناحه‌فلمّا بلغ السّماء الرابعةلقی ملك الموتفکلّمه فقال :این‌هو؟قال : هاهوذا . فقال من‌العجب انّی امرت انقبض روحه‌فی السماء الرابعة . فقبض هناك. **وهب** گفت : **ادریس**در روزگار خویش عابدترین فرد بود ، بدنیا التفات نکردی وپیوسته در آرزوی بهشت بودی ویك ساعت ازعبادت نیاسودی وهرروز عمل‌وی بآسمان بردند چندانکه عمل هر کهدرزمین ،فریشتگان‌از آن‌تعجب میکردند ، وملك الموتمشتاق دیداروی‌شد از اللّٰه تعالی دستوری خواست تابزیارت وی‌شود . دستوری یافت بیامدبصورت آدمی و اورا زیارت کرد. **ادریس** صائم الدهر بود ، نماز شام که افطار کرد ، **ملك‌الموت** بر آن‌صورت آدمی حاضر بود او را بطعام خواند نخورد، **ادریس** گفت : انّی احبّ ان‌اعلم‌من انت؟ من میخواهم‌بدانم کهتو کهای ؟ گفت:من ملك الموت ، از اللّٰه تعالی دستوری خواستم تابزیارتو صحبت توآیم **ادریس** گفت : مرابتو حاجتی است . گفت . چه‌حاجت ؟ گفت : آنکه‌قبض روحمن کنی . ملك‌الموت گفت. این‌بفرمان اللّٰه تعالی توانم کرد ، ازاللّٰه تعالی فرمان آمد که :اقبض روحه . چون میخواهدروح اوقبض کن ، ملك‌الموت قبض‌روح او کرد ، ربّ‌العالمین همان‌ساعت اورازنده کرد. ملك الموت گفت : ای **ادریس** چون دیدی؟ گفت:صعب‌دیدم و هائل ،کاری‌دشخوار و عقبه‌ای سخت . گفت :چه فایده رااین سئوال کردی ؟ گفت : لاذوق کرب‌الموت فاکون‌له اشدّ استعداداً ، آنگه **ادریس** گفت . مرابتو حاجتی دیگر است، خواهم که مرا بآسمان بری تابهشت ودوزخ ببینم.ملك‌الموت بدستوری و فرمان اللّٰه تعالی

اورا بآسمان برد ،آنگه گفت از مالك در خواه‌تادر های دوزخ بگشاید ولختی ازآن انکال وسلاسل وانواع عقوبات که ربّ‌العزة بیگانگانرا ساخته به‌بینم .همچنان کرد. **ادریس** (ع)چون آن‌دید ازهول آن وشدّت وصعوبت‌آن بیفتاد وبیهوش شد . چون بهوش بازآمد گفت : چنانکه دوزخ نمودی بهشت‌نیز بمن نمای . بهشت بوی نمود بفرمان الله‌تعالی . **ادریس** ساعتی‌در بهشت طواف میکرد ودر آن ناز و نعیم و فوز مقیم‌نظاره میکرد . ملك‌الموت گفت : بیرون آی از بهشت تابمقرّخود باز گردیم . **ادریس** در درخت بهشت آویخت و گفت : لااخرج منها . فقال انطلق‌فلیس هذا باوانها. بیرون‌آی که هنوز وقت‌آن نیست که اینجا قـرار گاه سازی . ربّ العـزّة فریشته دیگر فرستاد تامیان ایشان حکم کند فریشته گفت :مالك لاتخرج؟چونست که بیرون نمیآئی ؟ بچه حجت اینجا قرار گرفته‌ای ؟ **ادریس** گفت .حکم‌الهی و قضای‌ربّانی‌چنانست که :«کل نفس ذائقةالموت» . هر تنی که آفریدناچارمرگ‌بچشد و من‌چشیدم . و گفته است:«وان منکم‌الاواردها» هیچکس‌نیست از شما که نه‌بدوزخ رسد و به بیند ،ومن رسیدم ودیدم . و گفته است‌جلّ جلاله :«وماهم منها بمخرجین» کسی که در بهشت‌شدبیرون نیاید' پس باین‌حجت‌من بیرون نیایم .فاوحی الله‌تعالی الی ملك الموت : باذنی دخل الجنّة و بامری یخرج‌هوحیٌّ هناك ، فذلك‌قوله‌تعالی: «ورفعناه مکاناً علیّاً».

«اولئك الّذین» ای ــ الّذین تقدّم ذکرهم. «انعم‌الله علیهم» این کنایت‌است از بعث و تنبئت . میگوید اشان آنانند که ماابشانــرا پیغامبران کردیم‌وبکرامت و رسالت مخصوص کردیـم تاخلق بایشان اقتـدا کنند وراه ایشان روند . آنگه گفت پیغامبران کیستند . «من ذرّیة آدم» یعنی **ادریس** ، که ازین پیغـامبـران نامبرده هیچکس **بآدم** نزدك تر ازادریس‌نبود . «وممّن حملنا» یعنی ومن ذرّیة من حملنا «مع نوح» یعنی **ابراهیم** که از فرزنـدان **سام** **نوح** است و **سام** با **نوح** در کشتی بود . «ومن ذرّیة ابراهیم» یعنی **اسمعیل** و**اسحق** و **یعقوب** . «واسرائیل» یعنی‌ومن

ذرّیة اسرائیل واز فرزندان **یعقوب ،موسی و هرون و زکریـا ویحیی وعیسی.**
«وممّن هدبنا» الی دسنا«واجتبینا» من بین النّاس یعنی ـالمؤمنین. « اذاتتلی علیهم »
اینجا ضمیری‌است‌بعنی‌ـکانوا «اذاتتلی علیهم آیات الرحمن» ای‌ـ کتب اللهالمنزلة.
«خرّواسجـّدا» ای‌ـ سقطوا الوجوههم ساجدین 'تعظیماً للهّ‌ و کلامه . «و بکیّا» ای ــ
باکین خوفاً منه و طمعاً ،و«سجداًو بکیّاً» منصوبان علی الحال ، وبکیّا جمع باك،
واصله‌بکو ّیاعلی‌وزن فعول، کشاهد وشهود وحاضر وحضور.
«فخلف من‌بعدهم خلف» ای‌ـانفرض هؤلاء الابنیاء وجاء بعدهم قـوم لاخیر
فیهم ، و الخلف اذااضفته سکنت‌الّلام، تقول خلف صدق و خلفـسوء . و اذالم تضفه'
سکنته فی‌الشرّو فتحته فی‌الخیر. والخلف ایضاً اسم للقرن . یقال انقرضت قرون و
خلوف . « فخلفـمن بعدهم خلف» میگوید چون پیغامبران‌ودینداران و صالحان و
مؤمنان بسررسیدند ، ازپس‌ایشان دررسیدند' یعنی در روزگارفترت قومی بدنابکار
یعنی جهودان ونرسابان و گبران. «اضاعوا الصّلوة » یعنی ترکوا الصّلوةالمفروضة
ولم یعتقدوا وجوبها لقوله تعالی : «الامن تاب وآمن» فدل علی کفرهم . **مجاهدو
قتاده** وجماعتی گفتند این خلف قومی‌اند بدان و عاصیان از امت احمد :« اضاعوّا
الصلوّة» یعنی اخرو هاعن‌مواقیتها وصلوّها لغیروقتها . «واتبعوّا الّشهوات » یعنی
اللذات ، شرب‌الخمروالّزناوغیرذلك . نماز باول وقت نگزارندودرآن تقصیر کنند
وبرپی شهوتها روند . خمرخورند ورنا کنند،قال **وهب** : شرابون للقهوات ، لعابون
بالکعبات ، رکابون‌للشهوات ، متّبعون للذّات، تارکون للجمعات .حمرخوارانند ،
نردبازانند' بحرام شهوت رانند و جمع‌وحماعت بگذارند . **مجاهد** گفت هذاعند
قیام‌الساعة وذهاب‌صالحی‌امّة‌محمد(ص) ینزوابعضهم‌علی‌بعض فی‌الا ّزقة . روی‌ابن‌عمر
قال:قال‌النبی(ص): «یکون‌فی امتـّی‌من‌یقتل‌علی‌الغضب‌ویرنشی فی‌الحکم و یضیع
الصلوة و یتبع‌الّشهوات ولاتردّلعرایة». قیل‌یا رسول‌الله:أمؤمنون‌هم؟ قال : «بالایمان
یقرّون». وعن **انس** قال : قال‌النبی (ص) : «انّهاستکون فی‌بعدی‌ائمةفسقة یصلون

الصلوةلغيروقتها فاذاكان‌ذلك فصلواالصلوة لوقتهاواجعلوالصلوة معهم نافلة .«فسوف يلقون غيّاً » ای‌ـهلاکاً وشرّاً وعذاباً طويلا، و قيل «يلقون غيّا» ای ـ جزاء غيهم. وقيل‌الغی‌وادفی‌جهنّم‌بعيدالقعرمنتن‌الّريح ، فيه بئريقال‌لها الهبهب كلماخبت‌جهنّم سعرّت منها ، فذلك . قوله: «كلماخبت زدناهم سعيراً» وقيل هونهرحمبم فی‌النّار بعيدالقعر، خبيث‌الطعم ، يقذفـفيه‌الّذين اتبّعوا الّشهوات. وقال ابن‌عباس : الغّی‌اسم وادفی جهنّم ، و انّ‌اودية جهنّم لتستعيذمن‌حرّه، عدّذلك الوادی للرا بی المصرعليه، ولشارب‌الخمر المصرعليه،ولآ كل‌الربواالّذی‌لاينزع‌عنه،ولاهل‌العقوق،ولشاهدالزور. ولامرأةادخلت علی‌زوجهاولداً.

«الاّ من‌تاب» من‌الّشرك و رجع عن ذنبه «و آمن» بلسانهو قلبهوصدّق النبيين «وعمل صالحا»ادّی‌الفرائض ،«فاولئك‌يدخلون‌الجنةولايظلمون‌شيئاً » ای ـ لاينقصون من ثواب اعمالهم شيئاً . قرأ ابن‌كثيروابوعمرو و ابوبكر و يعقوب ، يدخلون بضم الياء و فتح الخاء ، والباقون بفتح الياء وضمّ الخاء . ووجه‌القرائتين ظاهر لاخفابه .

النّوبة الثالثه

قوله‌تعالی .«وانذرهم‌يوم‌الحسرة»يوم‌الحسرةـ يوم‌القيامةسبق‌لقوم‌الشقاوةمن‌غيران يرتكبوا معصية ، ولاخرين‌السعادة قبل ان يقترفواحسنة . روزحسرت روزاول‌است درعهدازل ، که‌حکم کردند و قضاراندند و هر کس راآنچه سزای وی بود دادند ، راندهٔ بی‌جرم وجريمت ، نواختهٔ بی‌وسيلت‌طاعت.يکی‌را خلعت‌رفعت‌دوختندو ميل‌نه. يکی را بآتش قطيعت سوختند و حورنه . آن يکی‌بر بساط لطف پرارنازو خطاب : « فاستبشروا ببيعكم » شنيده . اين‌يکی‌دروهده خذلا ينعت‌حرمان زهر« قل‌موتوا

بغیظکم » چشانیده ، آری سابقه‌ای رانده، چنانکه خود دانسته . عاقبتی نهاده چنانکه خودخواسته ازبشریّت تیری ضعیف تر کیب دروجود آورده ، و آن تیردر کمان علم ازل نهاده و درهدف حکم انداخته. اگر راست رود، ثناواحسنت اندازندمرا ، اگر کژ رودطعن ولعن تیررا. شعر:

حیرت اندرحیرتست و تشنگی درتشنگی

گـه گمان گرددیقین و گه یقین گردد گمان .

حضرت عزّوجلال وبی نیازی فرش او ـ منقطع گشته دربن ره صدهزاران کاروان.

قوله اِنّانحن نرث الارض ومن علیها» میگوید مائیم میراث برجهان از جهانیان، وباقی پس جهانیان و جهان، وباز گشت کار خلق با ماست جاودان . اشارتست ببقاء احدیت وفناء خلقت آن روز که اطلال ورسوم کون را آتش بـی نیازی درزند و عالم راهباء منثور گرداند و تیغ قهر برهیاکل افلاك بگذراند، و غبار اغیار از دامـن قدرت بیفشاند ، وزمام اعدام برسرمر کب وجود کند. پس ندادردهد که:« لمن الملك الیوم» کرازهرهٔ آن بود که این خطاب را بجواب پیش آیـد ، تا هم جلال احدیت جمال صمدیت راپاسخ کند. و عزّقدوسی کمال سبوحی را جواب دهد که: «للّه الواحد القهّار » .

قوله · «واذ کرفی الکتاب ابرهیم انّه کان صدّیقاً نبیّاً» الّصدیق ـ هوالواقف مع اللّه فی عموم الاوقات علی الّصدق کسی راصـدیق گویند که بااللّه تعالی بهمه حال ودرهمه وقت راست رود. بنفس درمجاهدت. بدل درمشاهدت، بروح درمکاشفت ،بسرّ درملاطفت، مراد خود فداء مراد حق کرده ، ظاهر بخلق داده، باطن با حق آسوده ، همه کس دست در دامن وی زده و دل وی بکس التفات نا کرده، خویشتن را بااللّه تعالی سپرده و بهرچه پیش آید رضاداده ، اینست حال خلیل (ع) بگاه بلا ومحنت .جبرئیل او را پیش آمد که : هل لك من حاجة ؟ روی ازجبرئیل گردانید و گفت: امّاالیك فلا . آنگه دست تسلیم از آستین رضا بیرون کرد وبروی اسباب باززدوبزبان تفرید گفت:

«حسبی‌الله ونعم‌الوکیل» .

عزیزی میگوید : در عیادت درویشی شدم او رادر بلای عظیم دیدم، گفتم: لیس بصادق فی حبّه من‌لم‌یصبر علی ضربه . دردوستی‌الله تعالی صادق نیست آنکس که در زخم بلاء او صابر نیست ، درویش سر بر آورد گفت : ای جوانمرد غلط کردی ، لیس بصادق فی حبّه من لم‌یتلذذ بضربه . دردوستی او صادق نیست کسی کش بازخم او خوش نیست .

معاذ در سکرات مرگ افتاده و آن شدت نزع و هول مطلع پدید آمده میگفت : اخنقنی خنقك فوعزّتك انّی لاحبّك ،و خنق آن باشد ، که‌حلق کسی بگیری ومی فشاری ، **معاذ** گفت بیفشار چندانکه خواهی بی آزرم که ترا دوست دارم . ای جوانمرد دلی که قدرحق در آن دل نزول کرد قدر همه عالم رخت از دل وی بر گرفت ، دیده ای که مشاهدت حق در آن دیده‌جای گرفت همه مشاهدتها در آن مشاهدت متلاشی گشت . یکی درکارخلیل ابراهیم(ع) اندیشه کن که بربساط صدق ، درمجامع جمعیت ، درمحراب فرد انیت معتکف گشت ، بقصور وتقصیرخود معترف شد ، از طلب نصیب خود غایب گشت ، درمیدان قرب حق قدم زد ، آفت زمان و مکان ، و آثارواعیان ، واطلال واشکال ، و موجودات و معلومات بکلّی از پیش خویش برداشت ، گهی از خلق تبرّاجست که : «انّهم عدّولی الاّ ربّ العالمین» ، گهی بحق تولّا کرد که : «اسلمت لرّب العالمین» ،لاجرم از حضرت عزّت اورا خلعت ونعمت دادند ورقم خلّت کشدند که: «واتخذالله ابراهیم خلیلاً وابراهیم الّذی وفّی انّه کان صدّیقاً نبیّا»

قوله :«واذکر فی الکتاب موسی انّه کان مخلصاً» بفتح لام خوانده‌اند و بکسر لام، اگر بکسر خوانی بدایت کار **موسی** است آنکه که درروش خوش بود ، و اگر بفتح خوانی اشارت بنهایت حال اوست آنگه که در کشش حق افتاد ، یعنی کان **موسی** مخلصاً فی سلوکه منهج النبوة عدعنفوان دولته، ثمّ خلّصناه عن سلوکه فجذبناه و

اخلصناه · «وقربناه نجیّا» موسی را هم روش بود وهم کشش . «جاء موسی لمیقاتنا» اشارت است بتفرقت وی درحال روش و کلمه «ربّه» همچنان است که: «وقرّبناه نجیّا». باین کلمه حق اورا درنقطهٔ جمع میکشد ، ومرد تا در روش خویش است قدم وی برزمین خطر باشد چنانکه گفته‌اند: «والمخلصون علی خطر عظیم» باز که بنقطهٔ جمع رسد و کشش حق دررسد . ارض خطررا بافدم اوکارنباشد ، وقدم خود چندان بود که درروش باشد ، چون کشش آمد قدم را پی کنند ، نه قدم ماند نه قدمگاه ؛اینجا سرّ «وقرّبناه نجیّا» آشکارا گردد وقوّت دل وی همه ذکر حق بود ، غذای جان وی سماع کلام حق بود، آرام وی همه با صفات ونام حق بود .

وحی آمد بموسی که ای موسی دانی که‌ازبهرچه با تو سخن گفتم وبخلوتگاه مناجات بردم؟ ای موسی اطّلاع کردم بر دلهای جهانیان ، ندیدم دلی مشتاقتر و متواضع‌تر ودر محبّت صافی‌تر از دل تو ، یا موسی اسمع کلامی و احفظ وصیّتی ، وارع عهدی ، فانّی قدوقفتك‌الیوم منّی موقفاًلاینبغی لبشر بعدك‌ان‌یقوم‌مقامك منی ، یا موسی اسمع نعتی ، ولانعت لنعتی الاّ مانعت‌لك من‌نعتی ، انّ من‌نعتی انّه‌لاینبغی ان‌ینعت‌نعتی‌الاّ انا ، فانا الّذی‌اعرف نعتی ، فلااله‌الاّ انا ، لیس‌لی‌شبیه‌ولاندّولا نظیر و لاعدیل ولاوزیر بوازرنی . کنت قبل‌الاشیاء واکون بعدالاشیاء ، معروف بالّدوام و البقاء والعزوالسناء فلااله‌غیری ،ولاینبغی‌ان‌یکون کذلك غیری .

قوله : «اولئك الّذین انعم‌الله علیهم‌من‌النّبیین» ، لختی پیغامبران را نام بـرد درین سورة،ومؤمنان وصالحان امّت درایشان پیوست که: «وممّن‌هدیناواجتبینا» گفت ایشانرا بفضل خود نواختم ، بلطف خود راهشان نمودم ، بعنایت ازلـی رقـم دوستی کشیدم ، بخواست خود نه بکردار ایشان بر گزیدم ، بکرم خود نه بجهـد ایشان بسندیدم . آنگه درلطفـو کرم‌بیفزود وایشانرا بستود که:«اذاتتلی‌علیهم‌آیات‌الرّحمن خرّواسجدّاوبکیّاً» . ظاهرعنوان باطن است ، سجود ظاهرشان بروجود سرائر دلیل واضح است. تن‌های‌ایشان برخدمت‌داشته ،دلها بحـرمت آراسته ، نوردلهای ایشان

بآسمان پیوسته .

قوله : «فخلف من بعدهم خلف» الایه .. آن دوردر گذشت و آن قرن بسر رسید بازقومی دیگر رسیدند بعکس ایشان و سیرتشان ، برپی‌شهوتها رفتند ودل درآشبانهٔ شیطان ستند ، حریص چون خوکان ، متکبر چون پلنگان ، محتال چون روبهان شریر چون سگان ، بظاهر آدمی وبباطن شیطان .

ای جوانمرد خاصیّت آدمی نه تغذّی و تناسل است که نبات را همین هست نه حسّ وحرکت است که‌حیوانات دیگر راهمین‌هست ، بلکه خاصیّت آدمی بعلم ومعرفت است ؛ امّا خطر گاهی داده‌اند اورا که بیك لحظه بدرجهٔ جبرئیل‌ومیکائیل رسد ، بلکه از ایشان در گذرد ، وبیك خطرت بهیمه‌ای سبعی گردد بلاقیمت ، اگـر نظرفضل آلهی بدورسد ، «انعم‌اللّٰه‌علیهم‌من‌النّبیین» اورا درپردهٔ عصمت خویش گیرد ، و اگر بعدل جبّاری‌بحکم سیاست بدونگرد ، «فخلف من‌بعدهم‌خلف» اورا در وهـدهٔ غـّی افکند که : «فسوف‌یلقون‌غیّاً» .

قوله : «الامن تـاب وآمن و عمل صالحاً» ، فاولئك‌الّذین تدارکتهم الرّحمة الازلیة و یسبقون‌فی‌النّعم‌السرمدیة.

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی:« جنّات‌عدن»بهشتهای همیشی، « الّتی‌وعدالرّحمن » آن بهشتها که‌رحمن‌وعده‌داد [بآن] «عباده‌بالغیب» بندگان خویش راناادیده ، « انّه کان‌وعده مأتیّا[٦١] » وعدهٔ‌اللّٰه‌تعالی آمدنی‌است[وبنده بدان‌رسیدنی].

« لایسمعون فیهالغواً» نشنوند در آن‌هیچ‌سخن‌نابکاربیهوده، «الّاسلاماً»مگر سخنی بسلامت[ازعیب‌رسته]. «ولهم‌رزقهم‌فیها» و روزی ایشان در آن میرسد ، «بکرةوعشیّا[٦٢] »بامدادوشبانگاه .

«**تلك الجنّة الّتی نورث من عبادنا**» آن بهشت که ما میراث رسانیدیم از بندگان خویش ، «**من کان تقیّا**(٦٣) » اورا که پرهیزگار است .

«**وما نتنزّل الّا بامر ربّك**» فرو نمی آئیم [ما که فریشتگانیم] مگر بفرمان خداوند تو. «**له ما بین ایدنیا**» اوراست آنچه پیش ما، «**وما خلفنا**» و آنچه پس ما، «**وما بین ذلك**» و آنچه میان ماست « **وما کان ربّك نسیّا**(٦٤) » وخداوند تو هرگز فراموش کار نبود و نیست .

« **ربّ السّموات والارض** » خداوند آسمانها وزمین ، «**وما بینهما**» وهرچه میان آسمان وزمین است ، « **فاعبده** » اورا پرست، « **واصطبر لعبادته** » وبرپرستش وی شکیبا باش.« **هل تعلم له سمیّا**(٦٥) » هیچ دانی اورا همنامی ومانندی ؟

« **ویقول الانسان** » و میگوید مردم ، « **أاذا ما متّ** » باشد که من بمیرم ؟ « **لسوف اخرج حیّا** (٦٦) » آری براستی مرا ازخاك زنده بیرون آرند ؟

« **اولا یذکر الانسان** » نیندیشد مردم ودر یاد ندارد ، « **انّا خلقناه من قبل** » که ما ازنخست بیافریدیم اورا « **ولم یك شیئا**(٦٧) » وخود هیچ چیز نبود ؟

« **فوربّك** » بخداوند تو، « **لنحشرنّهم** » که ایشانرا فراهم آریم« **والشّیاطین**» ودیوان، [ایشان باایشان از آدمی وپری] « **ثمّ لنحضرنّهم** » آنگه ایشانرا حاضر آریم « **حول جهنّم** » گرد بر گرد دوزخ ، « **جثیّا** (٦٨) » برانوها درنشسته .

« **ثمّ لننزعنّ من کلّ شیعة** » آنگه پس بیرون ستانیم و جدا کنیم [نخست] از هر گروهی،«**ایّهم اشدّ علی الرّحمن عتیّا**(٦٩) » کیست از ایشان که بر رحمن شوخ تر است ودلیرتر و گردن کش تر .

« **ثمّ لنحن اعلم** »آنگه ما دانائیم، « **بالّذین هم اولی بها صلیّا**(٧٠) » بایشان که سزاترند بسوختن بآن

«**وان منکم**» ونیست ازشما هیچکس « **الّا واردها** » مگر بدوزخ رسیدنی ، [گذرگاه یا بیگاه] «**کان علی ربّك حتما مقضیّا**(٧١)»برخداوند تو بریدنی است و

درواخ کرده[1] [این وعده]

«ثم ننجی الّذین اتّقوا» رهانیم [پس آنکه رسیدندبدوزخ] ایشانرا که‌ازشرك بپرهیزیدند «و نذرالظّالمین فیها جثیّا (٧٢)» و فروگذاریم کافرانرا در آن‌بروی در افتاده .

«واذا تتلی علیهم» وچون برایشان خوانند ، «آیاتنا بیّنات» سخنان ما چنان روشن وپیدا [ونیکو ودرست] ، «قال الّذین کفروا للّذین آمنوا» جواب دهند کافران گرویدگانرا «ایّ الفریقین» که از ما دو گروه کدامست ؟ «خیر مقاماً» جایگاه به ؟ «واحسن ندیّا (٧٣)» وکرانا ومنزل نیکوتر ؟

«وکم اهلکنا قبلهم من قرن» وچند هلاك کردیم [وکندیم] پیش از ایشان از گروه گروه ، «هم احسن اثاثاً ورئیا (٧٤)» که بارخت تر بودند وباسازتر ازایشان [ونیکوتر از ایشان دردیدار ونعمت] .

«قل من کان فی الضّلالة» گوی‌هر که‌دربی‌راهی‌است،«فلیمدد له الرّحمن مدّاً» رحمن وبرامدد می کندو [نعمت]می‌پیوندد پیوستنی . «حتّی اذا رأوا مایوعدون» تا آنگه که بینند آنچه ایشانرا همی وعده دهد «امّاالعذاب وامّاالساعة» یا عذاب [آنکس وگرفتن] یارستخیز بمرگ . «فسیعلمون» آری آگاه شوند و بدانند «من هو شرّ مکاناً» که آن کیست که جایگاه او بتر ، «واضعف جنداً (٧٥)» و سپاه او سست ترو فروتر

«ویزیدالله الّذین اهتدوا هدی» والله‌تعالی‌راست راهانرا راهنمائی‌می‌فزاید «والباقیات الصّالحات» وکارهاو سخنان‌پاینده نیك، «خیرعندربّك ثوابا» نزدیك خداوند تودر پاداش به است ، «وخیر مردّا (٧٦)» وبازگشت را به است [آن روز که رهی را باخدای برند]

«افرأیت الّذی کفر بآیاتنا» دیدی آن مرد [چگوئی‌درآن‌مرد] که کافرشد

١- درواخ : محکم و مضبوط و سرحد معین رسیده . فرهنگ رسیدی

بآیاتما ؟ «وقال لاوتین مالا وولداً (۷۷)» وگفت مرا [دران جهان ناچار] مال دهند وفرزند.

«اطلّع الغیب» او را بر نادیده دیدار افتاد که پوشیده بدانست ؟ «ام اتخّذ عندالرّحمن عهداً (۷۸)» یا بنزدیك رحمن دست افکند که پیمان نهاد ؟

«کلّا» نه‌چنانست. «سنکتب مایقول» آری بنویسیم برویِ آنچه میگوید، «ونمدّله من العذاب مدّاً (۷۹)» و اورا عذاب پیوندیم فرا عذاب پیوستنی.

«ونرثه مایقول» آن مال و فرزند که امروز دادیم و آنچه بدو رسید فردا باز ستانیم ، «ویأتینا فرداً (۸۰)» تا آید بی مال و بی‌فرزند تنها.

«واتخّذوا من دون اللّٰه آلهة» و فروداز اللّٰه‌تعالی خدایان گرفتند، «لیکونوا لهم عزّا (۸۱)» تاایشانرا انبوهی باشند وبار.

«کلّا» نه عزّ باشدایشانرا نه‌یار. «سیکفرون بعبادتهم» آری کافر شوند فردا به پرستگاری ایشان ، «ویکونون علیهم ضدّاً (۸۲)» وفردا برایشان حز زآن باشد که‌بیوسند.

«الم‌تر» نمی بینــی [نمیدانی] ، «انّاارسلنا الشّیاطین علی الکافرین» که در گماشتیم شیاطین را برکافران ، «تؤزّهم ازّاً (۸۳)» تاایشانرا میخیزانندببدکاری خیزانیدنی.

«فلاتعجل علیهم» مشتاب برایشان ، «انّما نعدّلهم عدّاً (۸٤)» کـه ما روزگار عمرایشان میشماریم [روز روز، نفس نفس] شمردنی.

«یوم نحشر المتّقین» آن روز که‌فراهم آریم پرهیزگارانرا ، «الی الرّحمن وفداً (۸۵)» تا بارحمن بربند ایشانرا ، سواران، ایمن وشاد.

«ونسوق المجرمین» وراسیم ناگرویدگان بدکارراه «الی جهنّم وردا (۸٦)» بسوی دوزخ ، پیادگان ، تشنگان .

«لایملکون الشّفاعة» نتوانند و بدار بدونماوندشفاعت، «الّامن اتخّذ عندالرّحمن

عهداً [٨٧] »مگر او که نزدیك رحمن‌پیمان گرفت [بتوحید] .

«**وقالوا اتخذ الرّحمن ولداً** [٨٨] » گفتند که رحمن‌فرزند گرفت.

«**لقد جئتم شیئاً اداً** [٨٩] » چیزی آوردید سخت بیگانه‌و بزرگ .

« **تکاد السّموات** »نزدیك باشید و کامید آسمانها « **یتفطّرن منه** » که بشکافد وپاره شود[از گفت ایشان] . « **وتنشقّ الارض** » وزمین باشکافید ، « **وتخرّ الجبال هدّاً** [٩٠] » و کوهها شکسته وپاره پاره درهم اوفتند .

« **ان دعوا للرّحمن ولداً** [٩١] » که ایشان خدایتعالی را فرزند گفتند[و فریشتگانرا فرزندان وی خواندند].

« **ومایبنغی للرّحمن ان یتّخذ ولداً** [٩٢] » ونسزد رحمن‌را که‌فرزند گیرد.

ان کلّ من فی السّموات» نیست‌هر که در آسمان وزمین کسست، « **الّا آتی الرّحمن عبداً** [٩٣] » مگر آمدنی فردا برحمن بربندگی.

«**لقد احصیهم**» همه را دانسته‌است و باهمه‌ناوسته ، «**وعدّهم عدّاً** [٩٤] »وهمه را شمرده‌است‌شمردنی .

«**و کلّهم آتیه**»وهمگان آمدنی‌اندباو،«**یوم القیمة فرداً**[٩٥] » روزرستخیز تنها

«**انّ الّذین آمنوا وعملوا الصالحات** »ایشان که بگروبدند وکار های نیك کردند«**سیجعل لهم الرّحمن ودّاً** [٩٦] »دوست دارد رحمن ایشانرا بدلها.

« **فانّما یسّرناه بلسانك** » این‌قرآن آسان کردیم خواندن آن بر زبان تو [و تازی فرستادیم بلغت تو] ، «**لتبشّر به المتّقین**» تابشارت دهی بآن پرهیزگارانرا [ازشرك]، و « **وتنذر به قوما لدّا** [٩٧] » وآگاه کنی وبیم نمائی بابن‌قرآن گروهی بیچندگان و ستیره کشانرا .

« **وکم اهلکنا قبلهم من قرن** » وچند کندیم و تباه کردیم پیش از ایشان از گروه گروه « **هل تحسّ منهم من احد** » هیچکس می‌بینی ازایشان «**او تسمع لهم رکزاً** [٩٨] » یاهیچ آوازی‌و حسی‌وحرکتی از ایشان میشنوی.

النّوبة الثانیه

قوله تعالی : «جنّات عدن» نصب بدل من قوله الجنّة ، و قیل هو نصب علی المدح، وعدن فی معنی اقامة ، یقال عدن بالمکان ، اذا اقام به . جنّات بجمع گفت از بهر آن که هر مؤمنی را جدا گانه بهشتی خواهد بود، و گفته‌اند هر مؤمنی را چهار بهشت است چنانکه درسورة الرّحمن آنرا بیان کردو گفت :«ولمن خاف مقام ربّه جنّتان» پس از آن گفت : «ومن دونهما جنّتان»،وپیغامبر(ص) آنرا بیان کرده و گفته :«جنّتان من ذهب آنیتهما ومافیها' وجنّتان من فضّة آنیتهاومافیها ومابین القوم وبین ان ینظروا الی ربّهم الاّرداءالکبریاء علی وجهه فی جنّة عدن» . و قیل العدن بطنان الجنّة و ذلك وسطها وسائر الجنان محدّقة بها ، وفیها **عین التسنیم** ، ینزلها الصدّیقون و الشّهداء و والصّالحون **مجاهد** گفت : از **ابن عباس** پرسیدم که بهشت خداوند کجاست؟ گفت. فوق سبع سموات. بالای هفت آسمان . **عبدالله مسعود** گفت : امروز بالای هفت آسمان است امّا فردا در قیامت آنجا بود که الله تعالی خواهد . «التی وعدالرّحمن عباده بالغیب» ای ــ بالمغیب عنهم ولم یروها ، ای ــ هم فی الدّنیا و الموعود فــی حال غیبة عنهم ، یعنی دردنیااند بهشت را نادیده واز الله تعالی وعده یافته که بآن رسند، «انّه کان وعده مأتیّاً» بوٌیی ماوعده لامحالة، بندگان بآنچه الله تعالی وعده دادرسیدنی‌اند، وروا باشد که مفعول بمعنی فاعل باشد ای ــ وعده آت لامحالة .آنچه الله تعالی وعده داد آمدنی است لامحالة .

«لایسمعون فیها لغواً» ای ــ قبیحاً من القول. اللّغو ــ مایلغی من الکلام و یؤثم فیه . لغو سخن نابکاراست وسخن فحش که مردم بآن گناهکارشوند ' و گفته‌اند کــه لغو آن است که آنرا معنی نباشد و از شنیدن آن هیچ فایده نبود ، ربّ العالمین

میگوید در بهشت این چنین سخنهای بیهودهٔ بی‌فایده نگوبندو نشنوند .«الاّ سلاماً».
این استثنا منقطع است تقدیره لکن‌یسمعون‌قولاحسناً‌یسلمون‌منه هرچه گویند و شنوند دربهشت از عیب وطعن‌رسته ، وشنونده 'ز گناه و ملامت ایمن ؛ و گفته‌اند «الاّ سلاماً» سلام است که بهشتیان بر یکدیگر میکنند و نیزفریشتگان برایشان‌سلام میکنند چنانکه گفت :«والملائکة یدخلون علیهم من کل‌باب‌سلام علیکم»و گفته‌اند سلام ملك است جلّ‌جلاله بر بنده که میگوید : «سلام‌قولامن‌ربّ‌رحیم» . «ولهم‌رزقهم فیهابکرة وعشیّاً» ای ـ فی‌الاوقات الّتی‌لوکانت ایاماً ولیالی‌معتادة ، لکان‌ذلك بکرة وعشیّاً، کقوله تعالی: «خلق‌الّسموات والارض‌فی‌ستة ایام» ولم‌یکن‌هناك ایّام ولازمان، لکن‌بمعنی انّه‌خلقهافی‌مدة لوکانت مدة وقت وزمان لکان ذلك ستةایّام . و قیل‌لیس فی‌الجنّة لیل ، هم‌فی‌نورابداً وانّمایعرفون مقدارالليل بارخاءالحجب‌ومقدارالنّهار برفع‌الحجب .وقیل تخدمهم‌باللّیل‌الجواری وبالّنهارالغلمان ، فذاك آیةالّلیل‌والنهار.
در بهشت شب نیست همه نورست وروشنائی گهی پردهافرو گذارند' بجای آرند که شبست ، گهی پردها بردارند ، دانند که روزست . و گفته‌اند چون کنیزکان ایشانرا خدمت کنند و درسرایشان ببرابهای (١) شراب گردانند آنرا شب شمرند ، وچون غلمان وولدان ایشانرا خدمت کنندآنرا روزشمرند. وچون‌معلوم گشت که دربهشت شب نیست پس بامداد وشبانگاه را معنی آست که ایشانرا طعام و شراب دهند بدو وقت ' درمقدار بامداد وشامگاه ، چنانکه‌عادت مردم متنّعم است. وقیل معناه‌الّدوام' و ذکر طرفی‌الّنهارو ارادبه کله ، کقوله: «ربّ المشرق والمغرب» ویرید به الّدنیا کلّها، یدّل علی‌هذاقوله: «اکلها دائم وظلها » وبهذاالمعنی قوله : « النار یعرضون علیهاغدواً وعشیّاً» .

قوله : «تلك‌الجنّةالتی‌نورث من‌عبادنا» ای ـ تلك‌الجنةالّتی‌وصفت' هی الّتی نعطی‌المتّقین‌الّذین‌یتقون‌الّشرك. قرأرویس عن **یعقوب** نوّرث‌بالتّشدید،وهمالغتان مثل وصی واوصی والاختیارالتخفیف، کقوله . « اورثتموها واورثناالارض نتبوء من

١ـ درهردو نسخه چنین‌است

الجنة» والوراثة اقوی‌لفظة تستعمل‌فی‌هذاالباب‌لاتعقب بفسخ و نقض واسترجاع . و قیل‌المؤمنون یرثونهامن‌الکفار . فانّ‌الله تعالی خلق‌لکلّ مکلف قصراً فی‌الجنّةفمن آمن‌سکن قصره ومن کفرجعل‌قصره لمؤمن زیادة فی‌درجته و کرامته .

روی **ابوهریره** رضی‌الله عنه‌قال:«قال **رسول‌الله**(ص): «مامن‌غداة من‌غدوات الجنة و کل‌الجنة غدوات الا تزّف الی‌ولّی‌الله حورآء، وانّ‌من‌الحورالعین‌ادناهنّ‌الّتی خلقت من‌خالص‌المسك والزعفران» وقال صلی‌الله علیه و سلّم : «من یدخل الجنّة ینعم‌لاییؤس‌یحیی‌لایموت لاتبلی ثیابه‌ولایفنی شبابه». وقالت **عائشة** : « الجنّة سجسج لیس‌فیهابرد ولاحرّ،ترابهاالزعفران» و **قال الحسن** : نخل‌الجنّة جذوعهاذهب و کربها زمرد و یاقوت وسعفها حلل، تخرج‌الّرطب امثال القلال احلی من‌العسل و ابیض من‌الّلبن .

قوله : «ومانتنزّل‌الا بامرربّك» سبب نزول این آیت آن بود که مدتی‌بگذشت که **جبرئیل** (ع) برسول خدای (ص) نیامد ووحی نیاورد، گفته‌اند چهل روز بود وبروایتی پانزده روز وبروایتی دوازده روز ، وکافران ظنّ بد بردند و گفتند : « انّ محمّداً ودعه ربّه و قلاه» ورسول خدای(ص)ازناآمدن **جبرئیل** دلتنگ‌ورنجور گشت وبروی دشخوار آمد . تا ربّ‌العزة **جبرئیل** را فرستاد وآیت آورد : «والضّحی‌و الّلیل اذاسجی‌ماودّعك ربّك وماقلی» رسول(ص) گفت : «ابطأت علیّ‌حتی‌ساءظنی واشتقت‌الیك» دیر آمدی ای **جبرئیل** ومشتاق بودم بآمدن تو. ربّ‌العالمین بجواب وی آیت فرستاد «ومانتنزل‌الا بامرربك» ای - قل یا جبرئیل‌لمحمد . «و مانتنزّل الا بامرربّك» الله‌تعالی جبرئیل را گفت که محمّد را جواب‌ده که ما که فرشتگانیم فرونمی‌آئیم . مگربفرمان خدای تو ، آنگه توانیم آمدن کـه فرماید و فرستد و خلافست میان علما که بازماندن جبرئیل را سبب چه بود ؟ **مقاتل و کلبی و قتاده و ضحاك و عکرمه** گفتند: **قریش** از رسول خدای‌پرسیدند قصّهٔ **اصحاب الکهف وذوالقرنین** و از روح. و رسول گفت : «ارجعواغداً اخبرکم » ولم یقل

ان‌شاءالله ، فابطأ‌جبرئيل ولم‌ينزل عليه الى اربعين يوماً . وقال مجاهد : ابطأ‌الملك على رسول (ص) ثم اتاه‌فقال‌لعلى ابطأت ؟ قال‌قدفعلت قال ولم‌لاافعل وانتم‌لاتتسوكون ولاتقصّون اظفاركم ولاتنقّون براجمكم ولاتأخذون براجمكم، وقال :«ومانتنزّل الاّ بامر ربك» . وقيل هذااخبار عن‌اهل‌الجنّة انّهم يقولون عند دخولها: ومانتنزّل هذه‌الجنان الاّ بامر الله، قوله: «له‌مابين ايدينا» من امر الاخرة،«وماخلفنا» اى – ما مضى من امر الدنيا» « ومابين ذلك » من‌وقتناهذا الى‌يوم‌القيامة . و قيل « وما بين ذلك» – اى – مابين نفختين . وقيل «له مابين‌ايدينا» مايكون،«وماخلفنا»ماكان، «ومابين ذلك » فى‌الحال . و قيل «له‌مابين ايدينا» اى‌ ماتقدّمنا قبل‌ان نخلق، «وما خلفنا» اى– مايكون بعدفنائنا، «ومابين ذلك» من وقت خلقنا‌الى‌ان‌نموت . «وماكان ربّك نسيّاً » اى – ما نسيك ربّك يا محمد وان نأخرعنك‌الوحى . وعن‌ابى‌الدرداء قال : «قال رسول (ص): «مااحلّ‌الله فى كتابه فهو حلال ،وماحرّم فهوحرام وماسكت عنه فهوعافية، فاقبلوا من الله‌عافيته فانّ‌الله لم‌يكن‌لينسى شيئاً، ثم‌تلاهذه‌الاية . « وما كان‌ربّك‌نسيّاً».

قوله:«ربّ‌السّموات والارض ومابينهما»اى–خالقها‌ومالكها«فاعبده»اى–وحّده «واصطبر لعبادته» حتى‌يأتيك‌الموت كقوله: «واعبدربّك حتّى يأتيك اليقين» ويقال . «واصطبر لعبادته» دليل على انّ العبادة ثقيلة مملولة والمؤمن مأمور بالصبر عليها لانّ‌الصبر لايكون‌الاّ مقروناً‌بالكراهةو‌الصعوبة

قوله: «هل تعلم‌له‌سميّاً » اى – مثلا و قيل‌احدا يسمّى‌الله ، وقيل‌احد يسمّى الرحمن‌فانّهمااسمان ممتنعان على‌الخليقة،وقيل معناه‌هل تعلم‌احدا يستحق‌ان‌يوصف بصفات‌الله عزّوجل ، فيقال‌له خالق وقادروعالم بماكان‌ومايكون‌فذلك‌لايكون‌الاّ من صفة‌الله‌عزّوجل

قوله:«ويقول‌الانسان‌أاذاما‌مت»قراءت عامّه‌أاذا بهمزتين‌است براستفهام،مگر قراءت ابن‌عامر كه وى‌اذاخواند بيك‌همزه برلفظ خبر‌ما‌مت ، ماصله است و ابل

سخن اذامتّ‌است. «لسوف» ابن‌لام، لام مجازاة است و معارضه نه لام تأکید، وانسان درین آیة ابیّ بن‌خلف‌الجمحی‌است که بعث را منکر بودواین‌سخن‌برسبیل استهزاء و تکذیب گفت . استخوان ریزیده پاره‌ای بردست نهاد و ریزه ریزه میکرد و می گفت : یزعم لکم‌محمداً انّا نبعث بعد مانموت. محمّد(ص) می گوید که پس از آنکه بمیریم‌مارازنده خواهند کرد، همانست که‌جای دیگر گفت :«من‌یحیی‌العظام وهی‌رمیم» ربّ‌العزة اوراجواب‌دادو بروی‌حجّت آورد که :

اولا یذکرالانسان» مخفف‌برقراءت مدنی وشامی وعاصم . میگوید یاد نمی‌دارد مردم« انّا خلقناه من قبل». برقراءت باقی «اولا یذّکرالانسان» بتشدید، اصله یتذکر،فاندرج‌التاء فی‌الذال. میگوید نیندیشد و در یا دنیاورد ابی‌خلف که ما او را نخست بیافریدیم و خود هیچیز نبود ، آنکس که برنشأت اولی قادر بود برنشأت اخری هم قادر باشد ، همانست که گفت : « وهوالّذی یبدء الخلق ثمّ یعیده و هو اهون علیه» جای دیگر گفت: «قل یحییهاالّذی‌انشأها اوّل‌مرة».

قوله : «ولم‌یك شیئاً» دلیل علی‌انّ‌المعدوم لیس بشیئی فی‌حال عدمه . آنکه ربّ‌العزةسو گندیاد کرد که‌برانگیزم ابن‌کافران را روزقیامت ناچارباشیاطین ، که همسر[1] وهمراه ایشانند، هرکافری‌با شیطان خود دریك سلسله‌بسته‌وحاضر کرده، اینست که‌الله تعالی گفت

«فوربّك لنحشرنّهم» ای‌ـ لنجمعنّهم فی‌المعادوالشیاطین . این واو بمعنی مع است ای‌ـ لنحشرنّهم مع‌الشیاطین، وهم قرناؤهم‌الّذین‌اضلوهم. «ثمّ لنحضرنّهم‌حول جهنّم‌جثیّاً»ای‌ـ‌حبسواحولهافاحدقوابهاجثیاًعلی‌رکبهم حتّی‌یدفعوافیها الاوّل‌فالاوّل. آن‌کافران را همه گردن بسته‌وبزانوها درنشسته گرددورخ درنشانند، همه بهم آرند، و آنگه‌الاول فالاوّل بدوزخ می‌اندازند. «جثیّاً» ای‌ـ جاثیةعلی‌رکبهم.وقیل جماعات جماعات‌جمع‌جثوة .

۱ــ نسخه‌الف : هام‌سروهامراه

قوله . «ثمّ لننزعنّ من کلّ شیعة» ای–جماعة متعاونة علی‌الشّرك والمعصیة . «ایّهم اشدّ» ابتداء و خبر علی‌الرحمن«عتیّاً» ای–عتواو تجبّراً فی‌الکفر وغلّوا ، والمعنی نبدأفی‌التعذیب بالاعتی فالاعتی والاکبر فالاکبر جرماً برؤساء الضلالة اولا،ثم باتباعهم‌واشیاعهم

«ثمّ‌لنحن اعلم» ثمّ‌هاهنالیست ممانوجب‌تعقیباً، هذا کقولك‌فلان فاحرماردثم هومع هذامن‌غیررشدة یقول‌تعالی : «ثم‌لنحن اعلم» انّ‌الّذین‌هم اشدّ عتیّاً «هم‌اولی بها صلیّاً» ای ـ دخولا ولزوماً. یقال‌صلی یصلی‌صلیّاً مثل لقی یلقی لقیّاً ، و صلیاً نصب علی‌التمییز .

روی **ابوسعیدالخدری** قال: قال‌رسول‌الله (ص) · «یخرج من‌النارعنق اشدّ سواداً من‌القارفیقول‌انّی‌وکّلت بثلاثة نفر: بکلّ جبّار عنید. ومن‌دعا مع‌الله‌الها آخر. ومن‌قتل نفساً بغیرنفس. قال فتنطبق علیهم‌النّاربمقدارخمس ماة سنة».

قوله‌تعالی:«وان‌منکم الاّ واردها» ای–مامنکم احدالاّ وارد جهنّم«علی ربّك» کان ورود کم‌النّار، «علی ربّك‌حتماً مقضیّاً» حتم‌ذلك‌وقضی‌قضاء لامحیص‌عنه.درمعنی وروداهل‌علم مختلفندقومی گفتند دخولست، قومی گفتند اشرافست‌ومرور بی‌دخول یعنی که فراسر آن‌رسند وبگذرند ودر آنجا نشوند . ومنشأ خلاف آنست که وعیدیهٔ معتزله گویند : من‌دخل‌النّارمن‌الموحدّین لایخرج منهاابداً . گفتند موحّد که در آتش‌شود هر گز بیرون نیاید، و مرجیان گویند: لایدخلهامؤمن . مؤمن خود در آتش‌نشود واهل‌سنّت گویند جایراست که مؤمنان در آتش شوندو ایشانرابمعصیت که کرده‌اند عقوبت کنند، آنگه از آتش بیرون آرند؛ وبقول اهل سنّت‌ورود ، دخول است و حجّت ایشان ازقرآن قوله تعالی: «یقدم قومه‌یوم‌القیامة فاوردهم‌النّاروبئس الوردالمورود» و قال تعالی· «انّکم ومانعبدون من‌دون‌الله حصب‌جهنّم انتم‌لهاواردون لوکان هؤلاء الهة ماوردوها» خلاف نیست که فرعون و بتان‌وبت پرستان که اندر این‌آیات ازایشان خبرمیدهد دردوزخ شوندنه‌آنجابگذرند، که اگر بگذشتندی در

بهشت شدیدی که بعدار دنیا جزدوزخ و بهشت سرای دیگر نیست، و شك نیست که اشان هر گز بهبهشت نشوندو جزدوزخ جای ایشان نیست ومعنی ورود جزدخول نیست. ودلیل برین قول سیاق آیتست که گفت:

«ثمّ ننجی الّذین اتقوا» ونجات بعدازدخول باشد، نخست درمیان کارشوند آنگه بیرون آمدن را نجات گویند، چنانکه گفت: «ونجّیناه من الغمّ وکذلك ننجی المؤمنین» وخبر درست است از پیغمبر (ص) که گفت: «الورود الدّخول لایبقی برّ ولا فاجر الاّ دخلها فتکون علی المؤمنن بردا وسلا ما کما کانت علی ابراهیم حتّی انّ للنّار اولجهنم ضجیجاً من بردها»

«ثم ننجّی الّذین اتقوا و نذر الظّالمین فیها جثیّاً» عن ابن مسعود قال: قال النبیّ (ص) «بردا لنّاس النّار و یصدرون عنها باعمالهم، فاوّلهم کلمع البرق ثمّ کالرّیح ثم کحضر الغرس ثم کشدّ الرجل ثم کمشیه». و عن انس قال: قال النّبیّ (ص): «یخرج من النّار من قال: «لااله الاالله» وکان فی قلبه من الخیر مایزن شعیرة، ثمّ یخرج من النّار من قال «لااله الاّ الله» وکان فی قلبه من الخیر مایزن برّة، ثمّ یخرج من النّار من قال: «لااله الاالله» و کان فی قلبه من الخیر مایزن ذرة». وعن ابی هریرة قال: قال رسول الله (ص): «مامن مسلم یموت له ثلاثة من الولد الاّ لم یلج النّار الاّ تحلة القسم، ثم قرأو ان منکم الاّ واردها» وروی عن عمرو بن دینار قال: «تماری ابن عباس و نافع بن الازرق، فقال نافع لیس الورود الدخول، فقال ابن عباس. هو الدخول، ارأیت قول الله تعالی؟ «انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنّم انتم لها واردون» ادخلوا ام لا؟ وقوله: «وبئس الورد المورود» ادخل هؤلاء ام لا؟ اما والله انا وانت سنردها وانا ارجوان یخرجنی الله منها ولایخرجك منها لتکذیبك».

وروی انّ النبیّ (ص) سئل عن معنی هذه الایة وعن کیفیة الورود فقال: «انّ الله تعالی یجعل النار کالسّمن الجامد ویجمع علیها خلق الاولین والاخرین ثمّ ینادی المنادی ان خذی اصحابك وذری اصحابی فوالّذی نفس محمّد بیده لهی اعرف باصحابها

من الوالدة بولدها» وحکی‌عن **ابی جعفر النحاس** قال: «الاّ واردها» یعود الی یوم القیامة. وقال **مجاهد**: هوالحمّی والامراض تأخذ المؤمن«ثمّ‌ننجّی الّذین‌اتقوا» الّشرك،«ونذر الظّالمین»ای‌المشرکین،«فیهاجثیّاً»،ای‌بارکین‌علی‌رکبهم‌صاغرین. و قیل «ننجی الّذین اتقوا» فی مسیرهم علی‌الّصراط من الوقــوع فیها و التأذی بحرها،ومن‌دخل‌الصراط فقددخل‌النّار قال **ابن‌عباس**:الورودعلی‌الصّراطوالصّراط علی جهنم. وقال **الحسین بن الفضل**: تفکرت فی کون الّصراط علی النّار و کیفیته سنین، فلم تبصوّر دلك‌الی‌آن وقع‌لی ذات یوم انّ الّصراط فی النار شبه الار جوحة فی الّدار».

«ونذرالظّالمین‌فیها» ای ـ ترك الکّفارفی‌النار،«جثیّاً» جمیعاً.وقال **ابن‌زید** لجثی شرّالجلوس.

قوله. «اذا تتلی علیهم آیاتنا» ای ـ اذا قرئت علی هؤلاء الکفّار آیات القرآن بیّنات و اضحات الدلائل وفیهاذکر المؤمنین وانّ اللّه ولیهم و ناصرهم، «قال الّذین کفروا» یعنی **النضربن الحارث** واصحابه، للّذین آمنوا» ای‌ـلفقراء الصّحابة«ایّ الفریقین» یعنی ـ المؤمنین والکافرین. «خیر مقاماً» منزلاً و حالاً «واحسن ندیّا» ازین مجلساً ومکاناً.

مشرکان‌**قریش** اصحاب‌مال وزینت دنیا وعیش فراخ وجای خوش تنعّم و ناز بودند و درویشان صحابه اصحاب فقروفاقت و خشونت بودندوبآن مال‌وزینت‌خودرا بر درویشان صحابه فضل دیدند وافتخار آوردند. پس معنی‌آیت آنست که چون ما آیات‌قرآن فروفرستیم، که‌درآن ذکر مؤمنان بود ونواختن‌ایشان‌ودرآن‌دلایل‌وعبر بود ایشان‌درآن تدبّرو تفکّرنکنندبلکه از آن افتخار ومکاثرت بمال‌وثروت کردند و گویند بگروید، که ازما وشما کدام گروهست که جای ومنزل وی خوشتر ومال وی بیشتر ونعمت وجاه وی‌نمامتر، یعنی که مابه ازشمائیم‌وحال مانزدیك‌اللّه تعالی ازحال شمانیکوتر. النّدی و النادی‌ـ المجلس الّذی یجمع القوم‌لحادثة اومشورة و

منه دار **الندوة** ، لانّ المشركين كانوا يجلسون فيها و يتشاورون في امورهم. وقرأ مكى مقاماً بضمّ الميم وهما لغتان في المعنى واحد لانّهما يرجعان الى اسم المكان .
پس ربّ العالمين ايشانرا جواب داد :

«و كم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثاً ورئيا » اى ـ قداهلكنا اسلافهم و كانوا في الّدنيا اكثر نعمة و اوفر زينة فلم ينفعهم من الله ولم يقرّبهم من رحمته و الّنجاة من عذابه . قال اهل الّلغة : الاثاث ـ متاع البيت مايتمّتع به الانسان من اداة لاغنى عنها ، مشتّق من اثيث وهو الكثير ورّيا بتشديد قراءت شامى است ، و **قالون** و **اسمعيل** از **نافع** . باقى قرّاء رئياً خوانند بهمز و هو المنظر ، مشتّق من رأيت اى ـ مايرى في صورة الانسان ولباسه. و قيل هو من قولك رويت اى منظره مرتو من النعمة اى ـ انّ عليه نضارة . وانتصاب اثاثا و رئياً على التفسير .

قوله : «قل من كان في الّضلالة فليمدد». الصيغة ، صيغة الامر والمعنى الخبر، اى ـ من كان في الّشرك و الجهالة مدّه الله في كفره و متّعه بطول عمره ليزداد طغياناً و ضلالاً ، يعنى جعل الله جزاء ضلالته ان يتركه ويمدّه فيها. كقوله : «من يضلل الله فلاهادى له ويذرهم في طغيانهم يعمهون» . وقيل معناه من كان في الّضلالة زاده الله ضلالاً . وقيل معناه فليعش ما شاء فانّ مصيره الى الّنار .

قوله . «حتى اذارأوا مايوعدون» اى ـ الى ان يأتيهم ما يوعدون من الجزاء على كفرهم ، ثمّ فصّل فقال : « امّا العذاب و امّا الساعة » فهما منصوبان على البدل من «مايوعدون» والمعنى حتّى اذارأوا العذاب اورأوا الّساعة ، فالعذاب ماوعدوا به من نصر المؤمنين عليهم بانهم يعذّبونهم قتلا و اسرا . والساعة يعنى القيامة وماوعدوا فيها من الخلود في الّنار. معنى آيت آنست كه هر كه درضلالت و كفرست ربّ العزّة بجزاء كفر وى اورا روزگاردرازفرا گذارد تا طغيان و ضلالت وى مى افزايد ، آنگه يا در دنيا عذاب قتل وسبى بوى رسد يـا درقيامت بدوزخ شود جاويد . «فسيعلمون من هو شرّ مكاناً» جواب آنست كه گفتند: «خير مقاماً» . «واضعف جنداً» جواب آنست كه

گفتند: «واحسن ندّیاً».

قوله‌تعالی: «ویزیدالله‌الّذین اهتدوا» بالمنسوخ، «هدی»بالّنا سخ، وقیل‌یجعل جزاهم‌ان‌یزیدهم فی‌یقینهم هدی کما اضلّ‌الفاسق‌بفسقه.

« والباقیات‌الّصالحات» قیل صلوات الخمس ، و قیل اداء الفرائض ، و قیل «سبحان‌الله والحمدلله‌ولااله‌الاالله‌و الله اکبر» هی‌الباقیات‌الّصالحات لانّ ثوابها یبقی ابداً.«خیرعندربّك ثواباً» ای‌خیر ممّافیه‌الکفّارمن‌المال‌وحسن‌الحال. «وخیر مرداً» عاقبة و مرجعاً .

«افرأیت‌الّذی کفربآیاتنا» این‌کافر **العاص بن‌وائل السهمی** است. مردی‌بود زندیق منکربعث ازجمله مستهزئان . **خباب** را برودینی بود بتقاضاشد جواب‌وی داد باستهزا که : نه‌شما می گوئید که دربهشت زروسیم و حریرست ؟ **خباب** گفت : بلی‌مامی گوئیم‌ودر کتاب‌حداست. **عاص** گفت باستهزا اکنون صبر کن تا ببهشت رسیم که الله تعالی مراآنجا مال‌وفرزند دهدتادین توبگزارم ، ربّ‌العالمین درشأن وی این‌آیت فرستاد:

«افرأیت‌الّذی کفر بآیاتنا وقال لاوتین»یعنی فی‌الجنّة ، « مالاً وولداً» جای دیگر گفت : « ولئن رددت الی‌ربّی لاجدنّ خیراً منها منقلباً» ـ « ولئن رجعت الی ربّی ان لی عنده للحسنی » قرأ حمزه و **الکسائی** ، وولداً بالضمّ والاسکان وقرأ الاخرون،وولداًبفتح‌الواووالّلام وهمالغتان‌مثل‌العرب والعرب،والعجم‌والعجم، ومنهم من یجعل‌الولد بالضّم جمعاً والولدبالفتح واحداً ، مثل‌اسد واسد ، وقیل‌الولدبالفتح الابن والابنة وبالضّم الاهل والولد .

قوله . «اطّلع‌الغیب» یعنی‌ـ انظرفی اللوح المحفوظ . وقیل اعلم علم‌الغیب حتّی‌یعلم فی‌الجنّة هو،املا، «ام اتّخذ عندالرحمن‌عهداً» یعنی‌امقال:«لاآله الاالله»وقدّم عملاً صالحاً . وقیل اعهدالله الیه ان یدخله‌الجنّة . روی **ابن‌عباس** قال : « قال رسول‌الله(ص) . «من ادخل علی مؤمن سروراً فقد سرّنی، ومن‌سرّنی فقداتّخذعندالله

عهداً فلاتمسّه النّار،«انّ الله لایخلف المیعاد» . وعن الاسود بن یزید قال : قال عبدالله: یقول الله عزّوجلّ یوم القیامة من کان له عندی عهد فلیقم،فقالوا یااباعبدالرحمن فعلّمنا قال: قولوا «اللهمّ فاطر السموات و الارض ، عالم الغیب و الشهادة ، انّی اعهد الیك فی هذه الحیوة الدّنیا بانّی اشهد انّك لااله الاّ انت وحدك لاشریك لك وانّ محمداً عبدك و رسولك و انّك ان تکلنی الـی نفسی تقربنی من الشرّ وتباعدنی من الخیر ، وانّی لااثق الاّ برحمتك ، فاجعل لی عندك عهداً تؤدیه الیّ یوم القیامة انّك لاتخلف المیعـاد» .

« کلاّ » ردلقول العاص ، ای ـ لیس الامر کمایقول، «سنکتب مایقول» ای ـ سنحفظ علیه « مایقول » فنجازیه به فی الآخرة . ونمدّله من العذاب مدّاً» ای ـ نزیدله من العذاب زیادة لاانقطاع لها،ای ـ نزیده عذاباً فوق العذاب ،

«ونرثه مایقول» یعنی ـ نسلبه مایفتخر به من المال والنّعمة ،و نعطیه غیره من المؤمنین ، «ویأتینا» ای ـ فی الاخرة ، «فرداً» لایصحبه شیئی من امواله ولاینفعه احد من اولاده ، وقیل التقدیر «نرثه مایقول» انّه فی الدنیا یملکه ویعطی فی الاخرة مثله و ذلك انّه قال لخباب ،لئن کان ماتقول حقاً فانّی فی الآخرة افضل نصیباً.

«واتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزّاً» ای ـ عبدالکفار الاصنام والشّیاطین و الملائکة وعیسی ، لیتعززوا فی الدّنیا،ویصیروا الی العزّ الدائم فی العقبی،وقیل لیکونوا لهم عدة فی القیامة وشفعاء لهم کقوله : «هؤلاء شفعاؤنا عندالله»، وقوله : «مانعبدهم الالیقرّبونا الی الله زلفی » . کافران پرستیدهها که پرستیدند فروداز الله تعالی بآن پرستیدند تا ایشانرا از آن عزّ باشد وجاه و انبوهی در دنیا وبقیامت یارایشان باشند در دفـع عذاب خدا ازایشان وشفیع ایشان . ربالعالمین گفت : « کلا» نه چنان است کـه ایشان میپندارند که ایشان نه عزّند ونه یار ونه شفیع ، نهدردنیابکار آیند نهدرعقبی «سیکفرون بعبادتهم» فردا درقیامت همه ازیکدیگر بیزارشوند ویکدیگر کافر، هم عابد از معبود وهم معبود ازعابد ، ودرقرآن ازاین نمط فراوانست «وقال شرکاؤهم

ما کنتم ايّاناتعبدون» ـ «قالواسبحانك ماكان ينبغي‌لنا ان‌نتخذمن دونك من‌اولياء » ـ « اذتبرأ الذّين اتبعوا من‌الذّين‌اتبعوا»ـ«ثم يوم‌القيامة يكفر بعضكم ببعض» ـ «ويوم القيامة يكفرون بشر ككم» .

قوله : ويكونون عليهم ضدّاً » اى ـ اعواناً عليهم و اعداء ارادوا ان يكونوا لهم شفعاء فيصيرون لهم خصماء . الضدّ يقع‌علـى‌الواحد و الجمع . فرداى قيامت رب‌العزّة بتانرا باکافران‌حشر کند وایشانرا عقل ونطق دهد تادر دوزخ‌عابدان خود راخصمی کنند و گویند : ربّنا عذّب هؤلاءالذّين عبدونا من دونك . وقيل« يكونون عليهم ضدّاً اى ـ قرناء في‌النّار على هيئة يعذّبون‌بها، كماقال تعالى‌في‌مانعي‌الزّكوة: «يوم يحمى عليها في‌نار جهنم فتكوى بهاجباههم وجنوبهم وظهورهم » .

قوله . « الم‌تر »يا **محمد** : «انا ارسلناالشّياطين على‌الكافرين ، اى‌ـ سلطناهم عليهم بالاغواء وذلك قوله : «واستفزز من‌استطعت منهم » الايه ... وقيـل قيضنا لهم الشّياطين مجازاة على كفرهم كقوله : «وقيضنالهم قرناء نقيض‌له شيطاناً فهوله‌قرين» وقيل«ارسلنا الشّياطين عليهم» اى‌ـ خيلنا الشّياطيـن واياهم فلم نعصمهم . قـوله : «تؤزهم‌ازّا»اى‌ـتزعجهم ازعاجاًحتى‌يركبوا المعاصى. والازّوالهزّواحدوهوالتحريك والازيز ـ الغليان ، ومنه‌الخبر كان النبى (ص) يصـلّي ولجوفه ازيزكازيز المرجـل من البكاء. ومعنى الاية مكنّا الشياطين‌من دعاء الكفّاربالوساوس‌الى الكفروالشرك و تزيين المعاصى بالتّمويهات .

«فلاتعجل عليهم» اين درشان قومى است كه استهزامى كردندبمؤمنان‌وقرآن ورسول خداى ازآن ضجر ميشدميخواست كه ايشانرا بزودى‌عذاب رسدوهلاك‌شوند ربّ‌العالمين گفت: «فلاتعجل عليهم» العقوبة لهم،«وانّما نعدلهم» الايام والسنين‌حتى ننقضى آجالهم فينقلوا الى النّار ، وقيل نعداعمالهم نحصى انفاسهم‌ونمهلهم،ليزدادوا اثما ، فنجازيهم على‌جميع ذلك .

حكى‌انّ **المأمون** يقرأ سورة مريم وعنده العلماء فلما انتهى‌الى هذه‌الاية

التفت الى **محمد بن السماك** مشيراً اليه بان بعظه فقال : اذاكانت الانفاس بالعدد و لم يكن لهامدد فما اسرع ماينفد .

قوله : «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً» راكبين على النوق، وقيل على نجائب . والوفد مصدر ، وفدو فداً ووفوداً ووفادة اذا زار الملوك و الاشراف . وقيل جمع وافد كصاحب وصحب.

«و نسوق المجرمين» كماتساق البهائم، « الى جهنم» قال سبحانه فى مقابلة الحشر ، السوق لمافى ذلك من الكرامة وفى هذا من الاهانة ، اى يسافون بعنف الى الذل ، كمايساق الابل العطاش الى الماء .« ورداً» اى مشاة افراداً عطاشاً .لانّ الوارد يرد لازاله العطش قال اهل اللغة ورداً مصدر ،والتقدير ذوى ورد، وقيل ورداً بمعنى واردين. وقيل الورد النصيب ،اى يكونون ورداً لها ،اى نصيباً و حظاً ،اى هم نصيب جهنم، والمؤمنون نصيب الجنة. قال **الربيع بن انس** : امّا المتقون فيفدون الى ربهم فيكرمون و يعطون و يحيّون و يشفعون والمجرمين يساقون رجالاً عطا شاً قد تقطعت اعناقهم من العطش. روى انّ **على بن ابيطالب** (ع) قال: لمّانزلت هذه الاية،قلت يا رسول الله انّى رأيت الملوك و وفودهم ، فلم ارو فداً الا ركبانا فماوفدالله؟ فقال رسول الله ياعلى اذا كان المنصرف من بين يدى الله تعالى تلقت الملائكه المؤمنين بنوق بيض، رحالها وازمّتها الذهب ، على كلّ مركب حلة لاتساويها الدنيا، فيلبس كلّ مؤمن حلة ،ثم يستوون على مراكبهم فتهوى بهم النّوق حتى تنتهى بهم الى الجنّة ،فتتلقهم الملائكة « سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين »

روى انّ النبى (ص) قال: «ياعلى والّذى نفسى بيده،انّهم اذاخرجوامن قبورهم استقبلوابنوق عليها رحال الذهب ، شراك نعالهم نور يتلألأ ، فيسيرون عليها فينطلقون حتى ينتهوا الى باب الجنّة» وعن **ابى مرزوق** فى قوله : « يوم نحشر المتقين الى الرّحمن وفداً» قال : يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره احسن صوره وجهاً واطيبها ريحاً ، فيقول، من انت ؟ فيقول ، أماتعرفنى ؟ فيقول،لا،الا انّ الله

طیّب ریحك و حسن وجهك ، فیقول اناعملك الصّالح ، هکذا کنت فی‌الدّنیا حسن العمل طیبّة ، طالمار کبتك فی‌الدّنیا فهلم فارکبنی ،فیرکبه ،فذلك قوله:«یوم‌نحشر المتقین الی الرّحمن‌وفداً».

قوله تعالی : « لایملکون الشّفاعة » ای ـ لایملك الشفاعة، « الاّمن اتخذ عندالرحمن عهداً» ، العهدهاهنا ـ توحیدالله عزّوجلّ والایمان به معنی‌آن است که شفاعت نتواند کرد درحق هیچکس الاّ مؤمن موّحد . یعنی کهمؤمن‌موّحدهم خود شفاعت کند ازبهردیگران وهم برای وی‌شفاعت کنند باللّه‌تعالی ؛وروا باشد که «لایملکون» ضمیرمجرمان نهند ، ای‌ـ لایملك‌المجرمون‌الشفاعة ، یعنی‌لایشفعون لاحد ولایشفع لهم‌احد، کمایشفع المؤمنون بعضهم لبعض، «الاّمن اتخذ » باین قول استثناء منقطع است ،ای ـ لکن‌من اتخذ عندالرّحمن عهداً، انّه‌یملك‌الشّفاعة. سمّیت شفاعة شفاعة ، لانّ‌شفیع یأتی فرداً وینصرف‌شفعاً . بپارسی شفاعت جفت‌شدن است ، ومنه الشّفعه فی الّرباع . قال **ابن‌عباس** : لایشفع الاّمن‌شهدان لااله‌الاّ‌الله، وتبرامن الحول و القوّة ، لایرجو الاّاللّه‌عزّ وجلّ روی **ابن مسعود** قال:سمعت النّبی (ص) یقول لاصحابه ذات یوم : أیعجز احدکم ان یتخذّ کلّ صباح ومساء عندالله عهداً ؟ قالوا: و کیف‌ذلك یارسول الله؟ قال : یقول کلّ صباح و مساء : « اللهم فاطر السّموات والارض عالم الغیب والشّهادة انی‌اعهد الیك فی‌هذه الحیوة الدّنیاانّی اشهد انّك لا اله الاّ انت ، وحدك لاشریك لك وانّ محمّداً عبدك و رسولك وانّك ان تکلنی الی‌نفسی تقرّبنی من الشّر، و تباعد نی من‌الخیر، وانّی‌لااثق الاّ برحمتك فاجعل لی‌عندك عهداً توفیّنه یوم‌القیامة انّك لاتخلف المیعاد» . فاذا قال ذلك طبع علیه طابع، ووضع تحت العرش، فاذاکان یوم‌القیامة نادی مناد : این الّذین‌لهم‌عندالله عهد ؟فیدخلون الجنّه.عن کعب بن عجرة عن النّبی (ص) قال : قال‌الله تعالی « من صلّی صلوة لوقتها ولم یترکها استخفافاً بها ، لقینی یوم القیامة وله عندی عهد ان ادخله الجنّة . ومن‌لم یصلّها لوقتها و ترکها استخفافاً بها، لقینی یوم القیامةولیس

لهعندی عهد، ان شئت عذّبته وان شئت غفرت له» .

قوله : «وقالوا اتخذ الرّحمن ولداً» يعنى النصارى و قبائل من العرب كانوا يزعمون انّ الملائكة بنات الله لذلك سترهم عن العيون

«لقد جئتم شيئاً» اى ـ قل لهم يامحمّد لقدجئتم شيئاً «ادّاً» آتيتم امراً منكراً وقلتم قولاً عظيماً، اى ـ كفراً عظيماً . والادـ الدّاهية ، وهى الامر الشّديد ، يقال : انّ الامر ئئد اداعظم .

قوله تعالى : «تكاد السّموات» قرأ **نافع و الكسائى** ، يكاد بالياء لتقدم الفعل ، و الباقون بالتاء لتأنيث السّموات «يتفطّرن» بالتاء ، حجازى **والكسائى و حفص** وهو من التفطّر ، يقال. فطرته فتفطّر ، مثل صدعته فتصدّع وقرأ الباقون ينفطرن بالنون ، من الانفطار و معناهما واحد. «وتنشق الارض» يعنى تنصدع، «وتخرّ الجبال هداً» اى ـ تسقط الجبال كسراً . وقيل ـ انهداماً بشدّة ، والهدّة صوت الصّاعقة

«ان دعوا» اى ـ لان دعوا، «للرحمن ولداً» قال **ابن عباس** . فزعت السّموات والارض و الجبال وجميع الخلائق الاّ الثقلين وكادت ان تزول ، وغضبت الملائكه و استعرت جهنّم حين قالوا لله سبحانه ولد . وعن **عون بن عبدالله** قال انّ الجبل لينادى الجبل باسمه ، يافلان هل مرّبك اليوم ذا كرلله ؟ فيقول ، نعم، فيستبشر به. ثم قال عون : هى للخير اسمع افيسمعن الزور والباطل ولايسمعن غيره ؟ ثم قرأ هذه الاية

و روى **ابوموسى** قال: قال رسول الله (ص) : ما احد اصبر على اذىً يسمعه من الله، انّهم يدعون لهولداً وانّه يعافيهم و يرزقهم ، ثم نزّه نفسه عزّوجلّ عن الولد ، فقال : «وماينبغى للرّحمن ان يتخذ ولداً» اى ـ لايفعل ذلك ولايحتاج اليه ولايوصف به لانّه لايليق به الولد اذلامجانسة بينه وبين احد، لانّه غنّى غير محتاج الى معونة الاولاد والانس معهم والتزيّن بهم .

قوله « ان كلّ من فى السّموات والارض » اى ـ ما كلّ من فى السموات

والارض من الملائكة والانس. ممّن اتخذوه الهاً وممّن سمّوه ولداً كعيسى و عزير غيرهما ، «الا آتى الرّحمن عبداً» اى ـ الا وهو يأتى الله سبحانه يوم القيامة مقرّاً له بالعبوديّة ، وانّما ذكر ذلك لانّه كان فى الدّنيا من يدّعى الربوبيّة لنفسه و يستكبر عن الاعتراف لله بالعبوديّة ، فاذا كان يوم القيامة استووا كلّهم فى الاقرار لله بالعبوديّة و تبرؤا اليه من كلّ كفر و شرك .قوله: « آتى » اسم فاعل من اتى و هو للاستقبال، و التقدير يأتيه.

قوله : «لقد احصيهم » اى ـ احصى مبلغ جميعهم فى اللّوح المحفوظ . «وعدّهم عدّاً» اى ـ علم عددهم و انفاسهم و اقوالهم و افعالهم ،حركاتهم و سكناتهم

قوله : « كلّهم آتيه يوم القيمة فرداً» وحيداً بلا مال ولا ولد ولا ناصر ولا معين . وقوله : «آتية» وحّد لفظه حملاً على لفظ الكلّ .

قوله : «انّ الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات سيجعل لهم الرّحمن ودّاً» اى ـ يحبهم ويحببهم الى عباده المؤمنين من اهل السماء والارض . قومى گفتند اين محبّت فردا در قيامت خواهد بود كه ربّ العزّة غلّ ازدل مؤمنان بيرون كند، چنانكه گفت: «ونزعنا مافى صدورهم من غلّ» ، تباغض از ميان ايشان برخيزد و محبّت محض و دوستى خالص بماند، و گفته‌اند كه منادى ندا كند درعرصات قيامت كه : انّ الله يحبّ فلاناً فاحبوه ، فيحبّه اهل القيامة .

امّا بيشترين مفسّران بر آنند كه اين محبّت در دنياست . **سلمان فارسى** گفت: اذا اراد الله بعبد خيراً فقهه فى الدين وحبّبه الى الناس . و پيغامبر(ص) گفت: چون الله تعالى بنده‌اى را دوست دارد، جبرئيل خطاب كند كه من فلان را دوست ميدارم، شما كه اهل آسمانهائيد او را دوست داريد ، اهل آسمانها او را دوست دارند ، آنگه در زمين محبّت وى دردل خلق افكند تا مؤمنان او را دوست دارنـد ، و در بغض همچنين . **براء عازب** گفت كه : پيغامبر(ص) على (ع) را گفت: «ياعلى قل اللّهم اجعل لى عندك عهداً ، وفى صدور المؤمنين ودّاً» ، فانزل الله تعالى هذه الآية ، فمامن مؤمن الاّ

و هو يحبّ عليّاً . و كان هرم بن حيّان يقول :ما اقبل عبد بقلبه الى الله الاّ اقبل الله بقلوب المؤمنين اليه حتى يرزقه مودّتهم و رحمتهم.

قوله: «فانّما يسّرناه بلسانك» اى ـ سهّلنا القران على لسانك وانزلناه بلغتك ، «لتبشّر به المتقين» يعنى ـ المؤمنين «وتنذر به قوماً لدّاً» شداداً فى الخصومة . رجل الدّ ـ شديد الخصومة . ورجال لدّ ـ اذا كان من عادتهم مخاصمة النّاس . واللدد ـ شدّة الخصومة . وقيل الالدّ ـ الّذى لايقبل الحقّ ويدّعى الباطل . قال الله تعالى: « وهو الدّ الخصام». وقال النّبى(ص) · «ابغض الرّجال الى الله ، الالدّ الخصم».

ثم خوّف اهل مكّة فقال : «و كم اهلكنا قبلهم من قرن» اى ـ قبل قريش من امة كافرة . « هل تحسّ منهم من احد » ـ هل ترى منهم احداً ؟ « اوتسمع لهم ركزاً » صوتاً الاحساس ـ الادراك بالحاسة ـ الركز ـ الصوت الخفى ،والحركة الّتى لاتفهم . اى ـ لمّا اتاهم عذابنا لم يبق منهم شخص يرى ، ولاصوت يسمع . و قيل ماتوا و نسى ذكرهم .

روى انّ ابابكر الصّديق ، كان يقول فى خطبته : ابن الوضاء الحسنة وجوههم المعجبون بشبابهم ؟ اين الملوك الّذين ساروا بالرخرف الى الزخرف واعطوا الغلبة فى مواطن القتال ؟ اين الملوك الّذين اتخذّوا المدائن و حصنوها بالحوائط،واتخذوا فيها العجايب ؟ ابن الشباب النّاعمون اصبحوا فى بطون الارض ؟هل تحسّ منهم من احد؟او تسمع لهم ركزاً ؟

النوبة الثالثة

قوله : «جنّات عدن الّتى وعدالرحمن عباده بالغيب» خداوند زمين وآسمان ، كردگار نيكوكار رهى دار مهربان ، لطيف نشان و كريم پيمان وقديم احسان . بندگان خودرا تشريف مى‌دهد ، بفضل ولطف خود ايشانرا مى نوازد ، بناء حجره

دولت مینهد، وعده راز و باز و نعمت میدهد، وعده‌ای نیکو، تشریفی بکمال، خلعتی تمام، فضلی بی نهایت، همه قدسیان آسمان خواستند که تقدیس خود بغارت بدادندی از این خلعت و کرامت و نواخت بی نهایت که روی بخاك نهاد، یکی «جنّات عدن التّی وعد الرّحمن عباده بالغیب». دیگر «لا یسمعون فیها لغواً الا سلاماً». سدیگر «ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیّاً». چهارم «تلك الجنّة الّتی نورث من عبادنا» نگرتا بچشم حقارت در نهاد خاکیان ننگری، که ایشان مقبول شواهد آلهیتند و منبع اسرار فطرت ازل، اول مشتی خاك بود آلوده، درظلمت کثافت خود بمانده، در تاریکی نهاد خود متحیّر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت خاك عنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب روز شد، وروز نوروز شد، وبخت فیروز شد. تقاضائی ازپردۀ غیب بصحرای ظهور آمد، برهمه عالم بگذشت بکس التفات نکرد، چون بسر خاك آدم رسید عنان باز کشید، نقاب ازجمال دلربای برداشت و گفت ای خاك افتاده خویشتن را بیفکنده، منت آمده‌ام، سرمادارى. شعر:

و کم باسطین الی وصلنا أکفهم لن ینالوا نصیباً

که داند که در بن خاك چه نعیبه‌ها است، حق میگوید جلّ و علا له: «خلقت قلوب عبادی من رضوانی». ما گل دل دوستان خود را برلا رضای خود سرشتیم، آنگه کالبد را برفتراك دل بستیم وبعالم صورت فرستادیم، آنگه در بن کالبد پرفضول سحبه‌ای از تکلیف خطاب شرع گماشتیم، گفتیم ای چشم تو در تصرّف سحبۀ تکلیف باش، ای دل تو ندیم سلطان غیب باش، «ان الله لا ینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم».

قوله: «ربّ السّموات والارض و ما بینهما» دارندۀ آسمان و زمین وعرش وفرش وبر وبحر اوست، غالب برهمه امر او، نافذ برهمه مشیت او، جهان وجهانیان همه رهی وچاکر او، هفت آسمان وهفت زمین وهرچه در آن همه ملك وملك او، پادشاهی که ملکش را عزل نیست، عزّش را ذلّ نیست، جدّش را هزل نیست، حکمش را ردّ نیست،

وازوی بدّنیست .

بموسی(ع)وحی کرد (۱) : یاموسی انالدّك اللازم فالزم بدكّ . ای موسی من ناگزیر توام ، ازهمه گزیرست وازمن گزیر نیست ، ازهمه چاره وازمن چاره نیست، بندگی کن که بنده را حیلتی بهازبندگی نیست ، اینست که ربّ العالمین فرمود در این آیت: «فاعبده واصطبر لعبادته» باربندگی باری گرانست و راه تکلیف راهی دشخوار ،چون میدانی که نهدهٔ این بار کیست ، وتعبیهٔ این باردر این راه چیست ، شکیبائی کن و هیچ منال.هر که حلال حق بشناخت ،ومقصد این راه بدانست،دست تصرّف وی از کونین کوتاه بود ، وپای عشق وی همیشه درراه بود ،قعر چاه بنزدیك وی چون صدر وجاه بود.

پیرطریقت گفت : الهی گاه گویم که در قبضهٔ دیوم ازبس پوشش که بینم ، بازناگاه نوری تابد که جملهٔ بشرّیت درجنب آن ناپدید بود ، الهی چون عین هنوز منتظر عیانست ، این بلای دل چیست؟ چون این طریق همه بلاست چندین لذّت چیست؟ الهی گاه ازبومی گفتم وگاه می بیوشیدم ، میان جرم جود لطف نومی اندیشیدم ، کشیدم آنچه کشیدم ، همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدم

قوله : «ویقول الانسان ءاذامامتّ» الآیه ... ربّ العزة دراین آیت شکایت از بیگانگان بادوستان میکند ، که ایشان بعث خلق ازحلال قدرت مامستبعد می دارند، همانست که در خبر صحیح گفت : «کذّبنی ابن آدم ولیس له ذلك» فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت ونرسد اورا ونسزد که مرادروغ زن گیرد ، وهمی گوید :«لن یعید نی کما بدأنی»چنانکه ازنخست مرابیافرید بار بیافرینندمرا بعد ازمرگ،ونه چنانست که میگوید ، که من همان قادرم که در اوّل بودم ، دراوّل نبودو بیافریدم ،در آخر پس ازآن که بودونیست گشت ، بازآفریم ، بجلال حکمت وکمال قدرت خویش، پس سوگند برسرنهاد وگفت : « فوربّك لنحشر نهم» ــ قسم در قرآن برسه قسم است :

---

(۱) نسخه:ج آمد

یکی بذات باری حلّ و جلاله، دیگر بصفات او ، سوم بافعال او. امّـا قسم بذات آنست که گفت: «فوربّك لنحشرنّهم» ـ «فوربّ السّماء والارض» ـ «فوربّك لنسئلنّهم»ـ «قل‌ای وربّی انّه‌لحق» . وقسم بصفات آنست که گفت : «ص والقرآن ذی‌الذّکر» ـ «ق والقرآن‌المجید»ـ«فبعزتك» وقسم‌بافعال قسم بمحلوقاتست‌وآن‌چهارضرب‌است: یکی تنبیه خلق بر معرفت قدرت چنانکه گفت : (والذّاریّات ذروا» ـ «والمرسلات عرفاً »ـ«والنّازعات غرقاً»ومانندآن، دیگرتعریف ایشانست بجلال هیبت، چنانکه گفت : «لااقسم بیوم‌القیامة»ـاقسم بالقیامة لیعلم‌هیبته‌فیها . سوّم‌تذکیر نعمت‌چنانکه گفت : «والتّین والزّیتون». اقسم‌بهمالیعلم نعمته علی‌العباد. چهارم بیان‌تشریفست، چنانکه‌ربّ‌العزّة گفت‌درحق‌مصطفی(ص)· «لعمرك» اقسم‌بذلك لیعلم شرفه‌وتخصیصه بالقربة والزّلفة . وفائده سوگندآنست که تامؤمن را دردین یقین افزاید و در وی هیچ تهمت و شبهت‌نماند ، وکافردرانکا بیفزاید ، تا حجت بروی قوی‌تر و بلیغ‌تر گردد، عقوبت‌وی‌صعب‌تر بود. «فوربّك لنحشرنّهم والشّیاطین» ـآدمیان‌دو گروهند: مؤمنان وکافران ، مؤمنان بهمه حال قرین ایشان فرشتگانند هم در دنیا چنانکه گفت جلّ جلاله: «له‌معقبّات من بین یدیه و من خلفه». هم بوقت مرگ چنانکه گفت: «تتنزّل علیهم‌الملائکةالاّ تخافوا ولا تحزنوا » هم. درقیامت،چنانکه گفت : « و تتلقیهم‌الملائکة » . هم در بهشت، چنانکه گفت : « والملائکة یدخلون علیهم من کلّ باب» .

وکافران قرین ایشان شیاطین‌اند بهمه حال ، دردنیا گفت : «الم‌تر انّا ارسلنا الشیاطین‌علی‌الکافرین» . درقیامت گفت : «فوربّك لنحشرنهم‌والشّیاطین». در دوزخ گفت:«وتری‌المجرمین‌یومئذمقرنین‌فی‌الاصفاد»ای‌ـ کلّ‌واحدمن‌الکفار یکون‌مقرنّا مع‌شیطان بالسّلاسل‌فی‌النّار.

قوله:«وان‌منکم‌الاّ واردها»ـورود بردوضربست دو گروه‌را ، یکی ورود ادب و تهذیب ، دیگرورود غضب و تعذیب، ادب و تهذیب مؤمنانراست ، غضب و تعذیب

کافرانرا.مؤمن بگناه آلوده گشته‌از آن که دنیا سرای پرغبارست درن ووسخ معاصی برونشسته ، ازدوزخ گرمابه‌ای ساختند او را ، تا از اوساخ مطهّر گردد و مهذّب شود ، آنگه بمحلّ کرامت و منزل سعادت رسد ، ونیزجوهر آب و گل‌تاخام بود بی‌قیمت بود ، چون بآتش بگذشت آنگه قیمت گیرد پیرایهٔ شراب شود ، حضرت ملوك را بشاید . و گفته‌اند حکمت ربّانی بآوردن مؤمنان در آتش ، آنست که تا جودت عنصروقوت حال‌موحّدان بمشرکان نماید، که جوهرچون اصلی بود، آتش آنرا تباه نکند ، ررخالص چون در آتش نهی آتش آنرا تباه نکند ، بلکه روشن‌ترو افروخته‌تر گردد، چنانستی که‌با ابلیس میگوید : توبرطینت آدم تکبّر آوردی که: «أأسجدلمن‌خلقت طیناً»، اکنون درنگر تا شرف طینت بینی ، آن طینت بتمکین و تربیت احدّیت بآنجا رسد که دوزخ ازوی بفریاد آید ، که : « جربا مؤمن فقد اطفأنورك لهبی».

وروی آن بعض‌المؤمنین اذا دخل‌الجنّة قال‌الیس قد وعد ناربّنا ان تردّالنّار؟ فتقول له‌الملائكة انّکم قدوردتموها و هی خامدة. وقیل‌یوردالله‌الخلق‌النّار ثم‌یجعلهم فرقتین ، فرقة یستغیثون من‌النّار، و فرقة‌یستغیث‌النّار منهم ، لیتبیّن انّ‌النّار مأمورة لا تحرق‌الاّ بامر.

دربعضی اخبار آمده که روزقیامت قومی را از امّت **محمّد** سوی دوزخ رانند ، چون بدردوزخ رسد **مالك** ایشانرا گوید شما چه قومید ؟ چون افتادید باین راه که برشما آثار شقاوت وداغ بیگانگی نمی‌بینم ؟ نشان بیگانگان آنستکه رویهای سیاه دارند و چشمهای ازرق ، سلسله بر دست و پای وغل بر گردن شما رااین حال نیست، ایشان گویند: نحن العصاة من امّة **محمّد** (ص) . **مالك** گوید اکنون خود درآتش شوید که مرا از **محمّد** پیغامبر شرم آید که امت وی را بقهر وعنف بدوزخ اندازم ، ایشان گویند : یامالك دعنابك علی انفسنا ساعة ، بگذاریك ساعت که ماىر خود بگرئیم و ماتم خود بداریم ، که ما هر گز ندانستیم و ظنّ نبردیم که مارا باین

راه در آرند و بدین حال رسیم. پس ایشان چندان بگریند ، که اگر کشتی بر اشك ایشان نهند روان گردد ، پس ندا آید از بطنان عرش مجید یا **مالك** الی متی تعاتب العصاة ادخلهم النار . تا کی ایشانرا عتاب کنی بآتش اندازایشانرا، **مالك** گوید : ادخلوا النّار. دردوزخ شوید ایشان قدم بر دارند گویند: بسم‌الله . آتش اززیر قدم ایشان چهل ساله راه بگریزد **مالك** گوید . یانار خذیهم . ای آتش بگیر ایشانرا ، آتش روی باز کند تا ایشانرا بپای فرو گیرد، ایشان دیگر بار گویند، بسم‌الله آتش همچنان می گریزد از گفتار ایشان ، **مالك** یکباره خشمگین شود گوید : کیف لاتأخذین العصاة ؟ چونست که عاصیانرا نگیری؟ آتش گوید ، کیف آخذقوماً یعرفون ربّی و یذکرون ربّی. چون گیرم قومی را که برزبان ایشان ذکر خداوند جلّ وحلاله و در دلشان مهر خداوند ، برزبانشان نام و ذکر او، و دردلشان یادومهر او ، ایشان در آن مناظره باشند که ندا آید ازجبّار کائنات : یا **مالك** ، دع هولاء القوم یرجعوا من طریق الجحیم الی طریق دار النعیم فانی اوردتهم للعتاب لا للعذاب.

قوله: «یوم نحشر المتقین الی الرّحمن وفداً»، لم یقل الی الجنان وفداً ، تطبیباً لقلوب خواص المحبین. فانّهم لا یعبدونه رجاء الجنة ولاخوف النار، بل یعبدونه لاجله، فوعدهم انّه یحشرهم الیه . بهشت جویان دیگرند، و خدای تعالی جویان دیگر . بهشت جویانرا بهشت اضافت کرد ، «انّ اصحاب الجنّة الیوم فی شغل فاکهون» و خدا جویان را گفت: «یوم نحشر المتقین الی الرّحمن وفداً»

ممشاد دینوری در نزع بود درویشی پیش وی استاده ، ودعا میکرد ، بار خدایا بروی رحمت کن و بهشت اورا کرامت کن ، ممشاد دراونگرست بانگی بر وی زد ای غافل سی سال است تا بهشت را برطرف غرف وحور وقصور جلوه می کنند فما اعرتها طرفی . اکنون بسرمشرب حقیقت میرسم توزحمت آورده و مرا بهشت ورحمت میخواهی . ای جوانمرد این حدیث درحوصلهٔ هر کسی نگنجد ، این جوانمردانی را رسد، که درسرادقات مطالعات ودرمقامات کرامات عین طلبند، زمانی

درحله مجاهدت رمایی ، درقرطه مشاهدت، گاهی درسکر شکر، گاهی درصحو محو، هم سست وهم هست، هم هشیاروهم مست، دلهاشان حریق نارغیرت، جانهاشان غریق بحر حیرت، ساکنان پوینده .خاموشان گوینده، فردا که خلق را بحضرت ذی الجلال حشر کنند ، هر کسی را مرکبی باشد، یکی را نجیب طاعت ، یکی را براق همّت و ایشانر اقبضه عزّت احدیت، درخبر آمده که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر. جانهای شهیدان چون از این عالم حکم رحیل کنند در حوصله مرغان سبز نهند و در قنادیل نور ، نیز گفته اند درمرغزار بهشت انّما این جوانمردان حوصلهٔ محبّت ایشان از آن فراخ تراست که بحوصلهٔ مرغی درفروآید ، ایشان را مقام چیست ؟ ارواح الاحباب فی قبضة العزّة یکاشفهم بذاته ویلاطفهم بصفاته سرت ایشان چیست ؟ آنکه خود را بکّل بمحبوب مشغول دارند، جان ودل وتن درراه اوبذل کنند، درسرّ وجهر ودرعلانیت وسریرت موافقت اوطلب کنند ، نصیب او برنصیب خود مقدّم کنند ، وآنکه خود را افکنده عجز ،وشکستهٔ تقصیر شناسند ،واخت ایشان ازحضرت ذی الجلال چیست؟ «انّ الّذین آمنووعملواالّصالحات سیجعل لهم الّرحمن و دّا» .«نحن اولیاؤ کم فی الحیوة الّدنیا وفی الاخرة یحبّهم ویحبّونه.»

پیر طریقت گفته که این محبّت تعلق بخاك ندارد، ومحبّت وی تعلق بنظر ازلی دارد ، اگرعلّت محبّت خاك بودی درعالم خاك بسارست وبه هرجای محبّت است . لکن قرعه‌ای ازقدرت خود بزد ما برآمدیم ، فالی ازحکمت بیاورد آن ما بودیم ، اوجلّ جلاله که بتونگرد بحکم ازل نگرد نه بحکم حال .

بوسلیمان دارانی **بویزید** نوشت که: کسی که‌ازو غافل باشدوبشب بخسید هیچ تواند بود که بمنزل رسد ؟ ـ **بویزید** جـواب نبشت : « اذا هبّت ریاح العنایة بلغ المنزل من غیر کلفة» . اگرباد لطف ازلیّت ازهوای فردانیّت بحکم عنایت بـر دل او ورد ، بمنزل رسدبی کلفت. اوجلّ جلاله بندگان رادرمعصیت می بیند ومیداند که توبه خواهند کرد. ایشانرا حکم از آن توبه کند ، نه از این معصیت، بنده را

درحال می‌بیند که گناه می کند، امّا می‌داند که نیك خواهد شد ، اورا ازصالحان شمرد نه ازمفسدان . موسی(ع) در غضب الواح توراة برزمین زد ، باوی عتاب نکرد، سلیمان اسبان بی‌جرم را پی کرد باوی خطاب نکرد ، زیرا که بکردظاهر ننگرست بسابقهٔ ازلی‌نگرست ، گاه بکاهی بگیرد، گاه‌بکوهی عفو کند، بکاهی بگیرد قدرت را ، بکوهی عفو کند رحمت را ، ما که‌درازل‌ترا دوستی اثبات کردیم ، خطی بگرد توبر کشیدیم ، اگرمعصوم بایستی ، معصوم آفریدمی ، چنانکه بایست آفریدیم ، اعتماد کن بردوستی کسی که ترا جزمعصوم دوست ندارد ، اگرترا عصمت‌دادمی‌واز تو همه پاکی بودی جلال‌وحدانیّت را شریك بودی ، ومن خداوند بی‌شریکم وبی انبازوبی‌نظیر وبی‌نیاز . هر که‌رارقم‌دوستی کشیدم‌هر آینه‌کاروی‌بسازم، وخصمان‌اورا کفایت کنم. وهر که بخصمی دوستی ازدوستان ما بیرون آید ، ما خصم‌اوئیم . من آذی‌لی ولیّافقد بارزنی‌بالمحاربة . ابلیس را دیدی که درحق توبك سخن گفت ملعون‌ابد گشت ، نمرود با آن‌همه طول وعرض ببنم پشه اورا هلاك کردیم مکافات درد دل‌خلیل را، درعصرنوح یك جهان خلق را در آب بکشتیم‌مجازات درد دل نوح از آن جفاها که اریشان بوی رسید . آری هر که مختارمابود ومحل اسرارمابود ، ومنبع انوارما بود ، دل وی آراسته بیادگار ما بود ، اصلاح کار اوکار ما بود .

۲۰- سورة طه - مکیّة

۱- النّوبة الاولی

قوله تعالی: « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** ». بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« **طه** (۱) » ای محمّد ای مرد پاك راست راه.

« **ما انزلنا علیك القرآن لتشقی** (۲)» قرآن بر تو نه ازبرای آن فروفرستادیم تا تو رنجور تن باشی بی جواب

« **الّا تذکرة لمن یخشی** (۳)» [نفرستادیم] مگر در یاددادنی آنکس را که مرادانَد و ازمن ترسد.

«**تنزیلاً ممّن خلق الارض**» فرو فرستاده از آنکس که بیافرید زمین را،

« **والسّموات العلی** (۴)» وآسمانهای زبرین را.

« **الرّحمن علی العرش استوی** (۵)» رحمن برعرش مستوی شد.

«**له مافی السّموات ومافی الارض**» اوراست هرچه در آسماوزمینها، «**ومابینهما**» و آنچه میان هردو، «**وماتحت الثّری** (۶)» و آنچه درزیر زمین.

« **وان تجهر بالقول** » واگر بلند گوئی سخن، « **فانّه یعلم السّرواخفی** (۷) » اومی داند نهان و آنچه نهان تر نهان.

« **اللّه لا اله الّا هو** » اوست که نیست جز اوخدا، «**له الاسمآء الحسنی** (۸)» او راست نامهای نیکو.

« **وهل اتیك حدیث موسی** (۹) » آمد بتو سخن ازموسی وقصّهٔ او.

«اذارأی ناراً» آنکه که آتش دید. «فقال لاهله امکثوا» زن خویش را گفت درنگ کنید. «انّی آنست ناراً» که من ازدور آتشی دیدم، «لعلّی آتیکم منها بقبس» تامگر من شمارا پاره‌ای آتش آورم، «او اجد علی النّار هدی[10]» یا بر روشنائی آن آتش راه یابم.

«فلمّا اتیها» چون آمد بآن آتش. «نودی یاموسی[11]» آواز دادنـد اورا که یاموسی.

«انّی انا ربّك» من خداوند توام، «فاخلع نعلیك» نعلین از پای بیرون کن، «انّك بالواد المقدّس طوی[12]» تو بوادی مقدسی، [آن وادی پاك کرده وبرو آفرین کرده].

«وانا اخترتك» ومن بگزیدم ترا، [از خلق زمین پیغامبری را] «فاستمع لما یوحی[13]» گوش میدار سخنی که باتو گفته آید وبگوش تورسانیده آید.

«انّنی انا اللّه» من که منم اللّٰه، «لااله الّا انا فاعبدنی» نیست خدا مگر من مــرا پرست، «واقم الصّلوة لذکری[14]» ونماز بپای می‌دار یاد کردمرا [بردوام دار].

«انّ السّاعة آتیة» رستاخیز آمدنی است، «اکاد اخفیها» کامیدمن که آن پنهان دارید [از خودتابخلق رسد] «لتجزی کل نفس بماتسعی[15]» تاپاداش دهند هر تنی را بآنچه میکرد.

«فلایصدّنّك عنها» بازمگرداناد ترا از گرویدن برستاخیز «من لایؤمن بها» آنکس که ناگــرونده است بآن، «واتّبع هویه» و درپی دل آورد خــویشتن «فتردی[16]» که تباه شوی.

«وماتلك بیمینك یاموسی[17]» وآن چه چیز است بدست راست تو ای موسی؟

«قال هی عصای» گفت آن عصای منست، «اتوکّؤا علیها» ایستاده برآن خسبم «واهشّ بهاعلی غنمی» و بابن عصا برگ درخت در گلهٔ خــویش ریزم،

« **ولی فیها مآرب اخری** (۱۸) » ومرادرین عصاکارها استوبآن نیازها[جزارخفتن براو وعلف ریختن بر گوسفندان].

«**قال القهایاموسی** (۱۹) » الله تعالی فرمود اورا بیفکن[آن عصارا ای موسی]

« **فالقیها** » بیفکندآنرا ، « **فاذاهی حیّة تسعی** (۲۰) »پس چون درنگرست آنرا ماری دیدنهیب می‌برد،

« **قال خذهاولاتخف** » گفت بگیرعصای خویش ومترس، «**سنعیدهاسیرتها الاولی** (۲۱) » باز بریم آنرا بسان پیش.

«**واضمم یدك الی جناحك**» دست خویش را بابرخویش آروبازوی خویش ، « **تخرج بیضاء من غیرسوء** » تابیرون آیدسپید روشن بی‌پیسی ، « **آیة اخری** (۲۲)» نشان دیگر [از عصا].

« **لنریك من آیاتنا الکبری** (۲۳) » تا ترا نمائیم و دهیم از نشان هـای بزرگ خویش .

«**اذهب الی فرعون انّه طغی** (۲٤) » بفرعون شو که او س شوخ و بی راه و ناپاکست .

النّوبة الثّانیه

این سورة **طه** بعدد کوفیان صدوسی ودو آیتست ، وبعدد بصریان صدوسی وپنج آیت است ، و هزار وسیصد وچهل ویك کلمه وپنج هزار ودویست وچهل ودو حرف است . جمله **بمکّه** فرو آمده مگر یك آیت « ولاتمدّن عینیك » ،بقول بعضی مفسّران این یك آیت درمدنیات شمرند که بدر **مدینه** فرو آمد.ودرین سورة سه آیت منسوخست · «ولاتعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه»نسخها قوله:«سنقرئك

فلاتنسی». دیگر «فاصبر علی مایقولون» . سوّم «قل کلّ متربص فتربّصوا » . این هر دو آیت منسوخند بآیت سیف . و در فضیلت این سورة **ابوهریره** روایت کند از **مصطفی** (ص) که گفت: «انّ الله عزّوجلّ قرأ **طه** و **یس** قبل ان خلق آدم بالف عام فلمّا سمعت الملائکة القران قالوا طوبی لامّة ینزل هذا علیها وطوبی لاجواف تحمل هذا، وطوبی لالسن تتکلّم بهذا ». وعن **الحسن** ان النّبی (ص) قال : «لایقرأ اهل الجنّة من القرآن الاّ **طه** و **یس** » . وروی کلّ القرآن موضوع عن اهل الجنة فلایقرؤن منه الاّ سورة **یس** و **طه** فانّهم یقرؤنهما فی الجنّة » وروی عن **ابی امامة** قال : «قال رسول الله (ص) :«من قرأ سورة **طه** ، اعطی یوم القیامة ثواب **المهاجرین والانصار** » و عن **معقل بن یسار** قال : « قال رسول الله (ص) : « اعطیت **طه والطّواسین** من الواح **موسی** »

« طه » بکسر طا وهاء، قراءت **حمزه** و **کسائی** و **ابوبکر** است، وبفتح طا و کسر هاء، قراءت **ابوعمرو** وبضمتین قراءت باقی ! واقوال مفسّران در تفسیر این مختلف است . **مجاهد** گفت و **حسن** و **عطا** : **طه** یعنی ــ یارجل . این لغت حبشه است و لغت سریانیان بقول **قتاده** ، ولغت نبطه بقول **سعید بن جبیر** ، ومراد باین رجل **محمّد مصطفی** (ص) است . واین بجواب **بوجهل** و **النضر بن الحارث** فرو آمد که مصطفی را در کثرت عبادت وشدّت مجاهدت می دیدند پیوسته در قیام شب وعبادت روز گفتند : «یامحمّد انّك لتشقی بترك دیننا» ،دین ما بگذاشتی لاجرم بدبخت ورنجورتن گشتی، ربّ العالمین گفت: یارجل یا**محمّد** «ماانزلنا علیك القرآن لتشقی » . قومی گفتند **طه** نامیست از نامهای خداوند عزّوجلّ قومی گفتند نام قرآنست قومی گفتند نام سورة است بدلیل آن خبر که: «انّ الله عزّوجلّ قرأ **طه** و **یس** ». **عطا** گفت نامی است ازنامهای مصطفی (ص) درقرآن.

۱ـ نسخه ج ٠ برآن

وروایت کنند که پیغامبر را درقرآن هفت نامست: **محمّد** **واحمد** و **طه** و**یس** و **المزّمل** و **المدّثر** و **عبدالله**. وگفته‌اند **طا** درحساب جمل نه‌است وها پنج، جمله چهارده باشد بعنی یا ایّها البدر، ودر شواذ خوانده‌اند طه بسکون هاء وهوامر من وطئی‌الاّ انّ‌الهمزة قلبت هاءً نحو هیّاك وایّاك ، والمعنی طاء الارض‌بقدمیك خبر درست است از **مغیرة بن‌شعبه** که رسول خدا (ص) چندان نماز کرد که بشب پایهای مبارکش آماس گرفت . وآورده‌اند که بریك پای بایستادی(۱) ونماز کردی واین درابتداء اسلام بود پیش ازنزول فرائض وتعیین نمازپنج گانه ،اورا گفتند : لم‌تفعل ذلك‌وقد غفرالله لك ماتقدم من ذنبك وما تأخره؟ چرا این میکنی‌والله تعالی گناهان تو آمرزیده است گذشته وآینده ؟ **رسول** (ص) جواب داد. افلا اکون عبداً شکوراً؟ من ویرا بنده سپاس‌دار نباشم ؟ پس ربّ‌العالمین تخفیف ویرا آیت فرستاد «طه» ای‌ـ طئی‌الارض بقدمیك . ای **محمد** هردو پای برزمین نه و این همه رنج برخود منه که‌ما رنج بی‌طاقت ازبنده نخواهیم ، طاعت معروفه خواهیم ، خدمتی بچم (۲) راهی میانه نه افراط ونه تفریط . همانست که گفت : «وابتغ بین ذلك سبیلا »ـ« وعلی الله قصد السّبیل » راه میانـه را روی بالله تعالی است وکـردار میانه بپسند الله تعالی است .

«ما انزلنا علیك‌القران لتشقی»ای‌ـ لتتعب‌ولتتکلف مالااطاقة‌لك به‌من‌العمل. پس‌از آنکه‌این آیت فروآمد رسول خدا نماز شب می کرد لختی برپای ایستاده‌لختی نشسته لختی دراز لختی سبك .

«الاّ تذکرة لمن‌یخشی»ای‌ـ لکن‌انزلناه تذکرةً وموعظةً للمؤمنین. جائی دیگر گفت : «تبصرةً وذکری لکلّ عبد منیب » تذکـره در یاد دادنست و تبصره فرادیدار دادن. جائی دیگر گفت: «وانّه لتذکرة للمتّقین » یادگاررا تذکره گویند

۱ـ نسخه الف : بیستادی. ۲ـ چم: بمعنی رونق باشد. ساخته و آراسته را نیز گویند. برهان‌قاطع

زیرا که بسبب آن غایب در یادآید، وبسبب آن فراموش‌دریادآید' الله تعالی جایها فرانرا یادگار خواند ، یعنی تذکره واین برسه وجه است : یا از عقوبت چیزی یادمیکند ، یاامید در یادبنده دهد، یااز کرم ولطف وعطف خود چیزی یاد کند ، تا مهرخود دریاد بنده دهد «لمن‌یخشی» یعنی‌لمن یخشی‌الله فینتفع‌به وخص من‌یخشی بالذّکر لانتفاعه به.

قوله :« تنزیلا »ای ـ نزّله‌الله تنزیلا . وقیل بدل من التذکرة ، وهو مصدر ارید به‌الاسم یعنی منزلا . «ممن خلق‌الارض‌والسّموات‌العلی» ـ قیل‌وهوجمع‌العلیا کالکبری والکبر یقال وسمآء علیا وسموات علی . والعلیا تأنیث الاعلی

قوله : «الرّحمن علی‌العرش استوی» وقف بعضهم علی‌العرش ثمّ استأنف،فقال استوی له مافی‌السموات ومافی‌الارض، والاستوآء فی‌اللـغة ـ العلـو والاستقرار . وقال **ابوعبیده** : استوی ای ـ علا ولایزاد فی تفسیره من فعل‌الله عزّ وجلّ علی قول **مالك بن انس** حین سئل عنه فقال : الاستواء معلوم والکیف مجهول‌والایمان به واجب‌والسّؤال عنه بدعة. وعن **محمدبن‌نعمان** قال: دخل‌رجل علی**مالك‌بن‌انس** فقال یاباعبدالله « الرّحمن علی‌العرش استوی » کیف استوی ؟ فاطرق مالك وجعل یعرق. ثمّ قال:الاستوآء منه‌غیر مجهول،والکیف فیه غیر معقول، والایمان به‌واجب، والسؤال‌عنه بدعة ولااحسبك الاّضالا، اخرجوه عنّی . وعن **ابن‌عباس** قال : العرش لایقدر قدره احد . وعن **ابن‌مسعود** قال : مابین الکرسی الی المآء مسیرة خمس مأة عام ، والعرش فوق‌المآء ، والله فوق العـرش ، لایخفی علیه من اعمالکم شئی . وعن **کعب‌الاحبار** قال : قال‌الله عزّوجلّ : «اناالله فوق عبادی و عرشی‌فوق جمیع خلقی واناعلی عرشی ،ادبّرامر عبادی لایخفی علـیّ شئی من امر عبادی فی‌سمائی وارضی،وان حجبوا عنّی فلایغیب عنهم علمی » وعن **علی‌بن حسن بن‌شقیق** قال : قلت **لعبدالله‌بن‌المبارك** ، کیف نعرف ربّنا؟ قال . فـوق سبع سموات علـی‌العرش بائن من‌خلقه . وفی‌الخبرالصحیح‌انّ اعرابیّاً قال یارسول‌الله جهدت الانفس وجاعت

العيال، وهلكت الانعام، فاستسق لنا ربّك فانانستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك. فقال رسول الله (ص): «ويحك تدري ماتقول؟ وسبّح رسول الله فمازال يسبّح حتى عرف ذلك في وجوه اصحابه . ثمّ قال ويحك انه لايستشفع بالله على احد من خلق، شأن الله اعظم من ذلك ويحك أتدر ماالله ؟ انّ الله عزّوجلّ على عرشه ، وانّ عرشه على سمواته، و انّ سمواته على ارضيه هكذا ، وقال باصبعه مثل القبة». وعن **ابي هريره** انّ رسول الله (ص) قال : «لمّا قضى الله الخلق كتب في كتاب فهوعنده فوق العرش ، انّ رحمتي غلبت غضبي ».وعن **انس** قال : يلقى الناس يوم القيامة ماشاءالله ان يلقوا ، ثم ينطلقون الى محمّد (ص) فيقولون يا محمد· اشفع لنا الى ربّنا، فيقول انالها وصاحبها، قال فانطلق حتى استفتح باب الجنّة فيفتح لي فادخل وربّي تبارك وتعالى على عرشه.وعن **ابن عباس** قال:مابين السّماء السابعة الى كرسيه سبعة آلاف نورو هوفوق ذلك . وعن **عمران بن موسى الطرسوسي** قال · قلت **لجنيد بن داود** ، هوعلى عرشه بائن من خلقـه . قال . نعم الم تر الى قوله عزّوجلّ : « وترى الملائكه حافّين مـن حول العرش» ، وعن **الاوزاعي** قال : قال موسى (ع) : ياربّ من معك في السمآء ؟ قال ملائكتي . قال و كم هم يا ربّ ؟ قال اثنا عشر سبطاً . قال و كم عدد كل سبط ؟ قال عدد التّراب .

قوله «له مافي السّموات » من الملائكة والشمس والقمر والنجوم وغيرها . « ومافي الارض » من الجنّ والانس والجبال والبحار وغيرها . «ومابينهما» أي ـ مابين السمآء والارض ، من الهواء والرّياح والسحاب والامطار وغيرها . «وماتحت الثرى» ومانحت سبع ارضين.والثرى ـ هوالتراب الندى. وقيل الثرى اسم لاسفل الارض . قال **ابن عباس** : الارض على ظهرالنّون ، والنّون على بحر ، وانّ طرفي النّون رأسه وذنبه يلتقيان تحت العرش ، والبحر على صخرة خضراء ، وخضرة السماء منها ، وهـي الصخرة الّتي ذكرها الله عزّ وجلّ في القران في قصة لقمان·«فتكن في صخرة » والصخرة على قرن ثـور ، والثور على الّثرى . وماتحت الثرى لايعلمه الاالله عزّ وجلّ .

وذلك الثور فاتح فاه فاذا جعل الله البحار بحراً واحداً سالت فی جوف ذلك الثور ، فاذا وقعت فی جوفه یبست البحار. وروی انّ کعباً سئل ، فقیل له وماتحت هذه الارض؟ قال الماء ،قیل وماتحت الماء؟قال صخرة ، قیل ماتحت الصخرة؟ قال ملك، قیل وماتحت الملك ؟ قال حوت معلق طرفاه بالعرش ، قیل وماتحت الحوت ؟ قال الهوآء والظّلمة وانقطع العلم . و روی عن ابن عباس قال : الارضون علی الثور ، والثور فی سلسلة ، والسلسلة فی اذن الحوت ، والحوت بید الرّحمن عزّوجلّ .

قوله تعالی : « وان تجهر بالقول فانّه یعلم السّر واخفی» تقدیره ـ وان تجهر بالقول لم یکن عنده اظهر ممّاتسره. معنی آنست که اگر توسخن بلند گوئی یا نـرم گوئی بلند گفتن نزدیك الله تعالی ظاهر تر نخواهد بود از آن نرم گفتن ، اوخداوندی است که نهان داند و نهان تر ازنهان داند فکیف آشکارا وقیل معناه « وان تجهـر بالقول » فلحاجتك الیه ، فاما الله فانه لایحتاج الی الجهر لیسمع اگر بجهر گوئی شاید که ترا بدان حاجتست . امّا ربّ العزّه که سرّ واخفی داند چه حاجت داردبجهر گفتن توتاشنود .

گفته‌اند که سرّ آنست که امروز درخود پنهان داری واخفی آن است که فردا پنهان خواهی داشت ازخلق . و گفته‌اند که سرّ آنست که بنده درنفس خود می‌داند وپنهان میدارد واخفی آنست که الله تعالی از بنـده می‌داند وبنده از خود نمی‌داند . ابن عباس گفت . السّر مااسررت فی نفسك واخفی ما لم یکن وهو کائن . سرّ اسرار بندگان است که الله میداند وازوی هیچیز از آن پوشیده نه، واخفی آنست که ازعدم دروجود نیامده والله می‌داند که دروجود خواهد آمد ، وداند که کی آید ، وچون آید، وروا باشد کـه اخفی فعل ماضی بود ، یعنی ـ یعلم اسرار عبـاده . واخفی سرّ نفسه عن خلقه. اسرار بندگان همه‌داند وسرّ خود خود داند باکس بنگوید و کس را بر آن اطلاع ندهد .

قوله تعالی : «الله لااله‌الاهو» ای ـ الرحمن الذی فعل هذه الاشیآء ، هوالاله

علی‌الحقیقة لایستحق الالهیّة غیره. رحمن که این همه فعل اوست و محدثات و مکوّنات نمودار قدرت اوست، خدای بندگان و معبود همگان بحقیقت اوست، و خدائی وخداکاری سرای اوست. قوله: «له‌الاسماء الحسنی» لانّ سماعها یدلّ علی توحیده، وجوده، و کرمه، و کلّ اسمائه مدح و ثناء لایق بذاته وصفاته ولایستحقّ انّ یسمّی بها غیره. نامهای الله تعالی همه نیکواند، پاك وبزرگوار ودرست. همه مدح وثنآء او، همه سزای ذات وصفات او،دلیل برتوحید وجود و کرم او، هر که آنرا یاد کند وبدان‌توحید وتعظیم‌الله تعالی‌خواهددربهشت‌شوداینست که‌مصطفی(ص) گفت: «انّ‌لله تسعة وتسعون اسماء من احصاها دخل الجنّة».

قوله: «وهل اتیك‌حدیث موسی»سیاق این‌آیت‌تسلیت **مصطفی** است‌وتسکین دل وی بآن‌رنج‌واذی که از قوم خودمیدید، وطعنها که از مشرکان می شنید، ربّ العزّة اورا بدیدن وشنیدن آن‌مکاره صبر میفرماید ووعدهٔ درجات و کرامات‌میدهد، واز قصه وسرگذشت موسی اورا خبرمیکند که از دشمنان‌چه‌رنج بوی‌رسیدوبعاقبت ازحق چه کرامت دید، گفت‌جلّ‌جلاله: «وهل‌اتیك‌حدیث موسی»ای‌قداتیك‌حدیث موسی‌وقصته.

«اذرأی ناراً» و این‌آنگه بود که **موسی**(ع) روزگار مزدوری **شعیب** تمامی‌ده سال بسربرده بودواز **شعیب** دستوری خواسته‌بود تا نزدیك مادرباز شود وعیال را با خود ببرد و**شعیب** اورا دستوری دادو از **مدین** بیرون‌آمد عیال واسباب باوی وچند سرگوسپند که **شعیب** ویرا داده‌بود روی‌نهادند **بمصر** و **موسی**(ع) را کلاهی‌نمدین برسر و ازاری پشمین برتن ونعلینی ازپوست خربا پیراسته درپای وعصا دردست، همی رفتند تارسیدند بوادی **طوی**، آنجا که **طور** ست. شب آدینه‌ای‌پیش آمد شبی تاریك سهمگین، جهان‌همه تاریکی ظلمت فروگرفته، ابروباد وباران و رعدو برق وصاعقه همه‌در هم پیوسته وموسی (ع) ازجادهٔ راه‌بیفتاده وسرگشته شده، وگرگی‌در گله افتاده و گله پرا کنده کرده. درآن حال‌اهل موسی‌درناله‌آمد ووقت‌زادن‌نزدیك

گشته موسی راطاقت برسید و آرام ازدل وی برمید ، از جان خویش بفرباد آمد مضطر ماند . آتش‌زنه برداشت سنگ بر آن‌زد هیچ شرر آتش‌بیرون نداد ، دریـن میانه بازنگرست بسوی چپ ازدور آتشی‌دید. اینست که ربّ‌العالمین گفت: « اذرأی ناراً فقال لاهله»ای‍ـ لامرأته وولده. موسی بازن‌خویش‌ودو فرزند که باوی‌بودند، ومی گویند آن شب‌اورا پسری آمد . موسی(ع) چون آتش‌دیدایشانرا گفت«امکثوا» ای‍ـ اقیموامکانکم ، «انّی آنست ناراً» یقال‌للذّی ابصر الشئی‌من بعیدمّا یسکن‌الیه آنسه . «لعّلی آتیکم منهابقبس» شعلة من‌النّار فی‌طرف عود، «اواجد علی‌النّارهدیً» ای‍ـ هادیاً یدلّنی علی‌الطریق والماء . موسی‌راه گم کرده بود وراه بسراب نمیبرد و سرمای سخت بود و آتش زنه آتش نمیداد ، چون ازدور آتش‌دید گفت روم و آتش بیارم یا کسی را ببینم که راه داند و جای آب‌شناسد وما را را هنمونی کند ، وار آنجا که موسی بود تا بآتش میگویند سیصد فرسنگ‌بود، موسی‌بیك طرفة العین آنجا رسید . اینست که الله تعالی گفت:

«فلمّا اتیها » چون رسید آنجا درختی دید ، میگویند درخت عنّاب بود ، و گفته‌اند درخت سدره بود ، درختی‌سبز و تازه سرتاپای آن بآتش افروخته‌وهیچ‌شاخ آن ناسوخته ، آتشی بود برنگ سپید و بی‌دود ، وهرشاخ که آتش‌دروی میافتادسبز وتازه ترمیشد . موسی(ع) در آن‌حال تسبیح فرشتگان‌شنیدونوری عظیم‌دید، موسی از شگفتی آن‌حال تنگ دل بیستاد پشت بدرخت باز نهاد وچشم پر آب کرد. وآن ساعت ندا آمد که : «یاموسی انّی انا ربّك» ـ کرّر الکنایة لتحقیق المعرفة و توکید الدّلالة . و ازالة الشبهة،نظیره قوله للنّبی (ص) : « وقل انّی‌انا النذیر المبین » . قراءت مکّی و ابوعمرو ، انّی بفتح الف است . یعنی ـ نـودی بانّی انا ربّك . و موضع انّـی نصب . باقی انّـی بکسر الف خوانند بر اضمار قول نـودی . فقیل « یا موسی انّی انا ربّك » ـ این آیت حجتی قاطع و دلیلی روشن است بر معتزله که بخلق‌قرآن می گویند ، وبرایشان که‌سخن گفتن برخدای تعالی‌روانمی

دارند ، ایشانرا گویند ،«نودی»این ندا از کیست ؟اگر گویند از فریشته است گوئیم.
«انّی انا ربّك» که می گوید، اگر گویند فریشته میگوید کفر صریح است که فریشته
خدای **موسی** نیست، و اگر گویند خدا میگوید وجز او کس را نرسد که گوید :
« انّی انا ربّك »اقرار دادند که اللّٰه‌تعالی متکلّم است و گویا ، سخن وی صفت ویست
نامخلوق. **بموسی** گفت منم که خداوند توام« فاخلع نعلیك» نعلین از پای بیرون
کن . خلافست میان علما که از بهرچه اورا خلـع نعلین فرمودند؟ روایت کنند از
مصطفی(ص(که گفت: «کانتامن جلدحمارمیّت غیرمدبوغ» روی عن **ابن مسعود** قال:
قال النبی (ص): « و کلم اللّٰه موسی و کانت علیه جبةٌ صوف و کساء صوف وسراویل
صوف وعمامة صوف ونعلاه جلد حمارغیر زکی». اورا فرمودند کـه نعلین از پای
بیرون کن که ازپوست خربود ناپیراسته وناپاك . چون این فرمان بوی رسید نعلین
ازپای بیرون کرد واپس وادی افکند. **حسن و عکرمه ومجاهد** گفتند که : نعلین از
پوست گاوبود پاك امّا اورا بخلع آن فرمودند تشریف زمین مقدّسه را، یعنی که برکت
زمین مقدّسه بپای تو رسد.و گفته اند نهی کردن پای از نعلین نشان تـواضع است و
خشوع وتأدب. موسی را فرمودند تاادب گیرد ودر تواضع و خشوع بیفزاید ،وعادت
سلف بوده در تعظیم خانهٔ کعبه که پای برهنه در خانه کعبه شدندی.قال **ابن الزبیر** حج
هذاالبیت سبع مأة الف من بنی اسرائیل ، یضعون نعالهم بالتنعیم یدخلون حفاة تعظیماً
للکعبة . وفعل اخلع نعلیك . ای ـ فرغ قلبك عن شغل الاهل والولد روی **اشعث**
بن اسحق عن جعفر قال: ترکهم اربعین سنةً فی المکان الّذی نودی فیه ،ومضی لامر اللّٰه
حتّی قضی ما امر به.

قوله ۰ «انّك بالواد المقدس» ای ـ المطهر لکلام اللّٰه عزّوجل. وقیل المقدس
ای ـ المبارك . طویً قرأاهل الکوفه و **ابن عامر** بالتنوین . وقرأالآخرون طوی
بغیر تنوین، فوجه التنوین انّه اسم منصرف علی وزن فعل، مثل صرد وحطم .سمی به الوادی
وهو مذکر، فیکون منصرفاً لخلوه مما یمنع الصرف، و من لم ینّونه ترك صرفه من

جهتين. احدهما ان يكون معدولاً عن طاو، فيصير مثل عمر المعدول عن عامر فلاينصرف. و الثانية انّه اسم للبقعه اوالارض، فهى مؤنثة فى المعنى فمنع الصّرف لاجتماع التأنيث والتعريف فيه. وقيل طوى مصدر مثل هدى، والمعنى نودى طوى او قدّس طوى، اى مرّتين مشتق من الطى، اى طويت عليه البركة والتقديس والنّدآء طيّاً بعد طى.

قوله: «انا اخترناك» اى اصطفيتك للنّبوة. وقرأ حمزة وانّا بفتح الالف وتشديد النون. اخترناك، بالنّون والالف على لفظ الجمع، دون معناه للعظمة، لانّه من خطاب الملوك. وقوله: «انا» عطف على قوله: «انّى انا ربّك»، والكلّ من صلة نودى، والمعنى نودى بانّى انا ربّك و بانا اخترناك.

قوله: «فاستمع لما يوحى» اى استمع لما يوحى اليك منّى «انّنى انا الله لااله الاانا فاعبدنى» اى وحدّنى واطعنى ولاتعبد غيرى، «واقم الصلوة لذكرى». اينجا سه قول گفته‌اند: يكى آنست كه نمازبپاى دار لتذكرنى فيها. تامرا ياد كنى در آن كه شريفتر ذكرى آنست كه در نماز بود. قول ديگر اقم الصلوة طلباً لذكرى حتّى اذكرك. نمازبپاى دار طلب ذكرمرا، كه هر كه مرا ياد كند من اورا ياد كنم، همچنانكه گفت: «فاذكرونى اذكركم». قول سوم اقم الصلوة متى ذكرت ان عليك صلوة، والمعنى لتذكيرى ايّاك بها. ميگويد هر گه كه فراموش شودبر تو نمازچون ياد آيد نماز كن در هنگام، يا پس هنگام، كه آن من بياد تو دادم ومنه قول النّبى (ص): «من نسى صلوة اونام عنها فليصلها اذا ذكرها، انّ الله عزّوجلّ يقول «واقم الصلوة لذكرى». و روى من نام عن صلوة اونسيها فليصلها اذا ذكرها فان ذلك وقتها، لاوقت لها الاّ ذلك وتلا قوله: «واقم الصلوة لذكرى». وروى من نسى صلوة فليصلها اذا ذكرها لاكفارة لها الاّ ذاك. وفى روايةابى قتادة قال: «خطبنا رسول الله (ص): فذكر قصة نومهم عن الصلوة فقال رسول الله: ماالذّى تهمسون دونى؟ قلنا تفريطنا عن الصلوة. قال اما لكم فىّ اسوة انّه ليس فى النوم تفريط، ولكن التفريط على من لم يصل صلوة حتى يجيىء وقت صلوة اخرى، فمن فعل ذلك فليصلها حين ينتبه فاذا كان الغد فليصلها عند وقتها». گفته‌اند

این خطاب با مصطفی (ص) است تا آنجا که گفت : « فتردی»، آنکه بقصهٔ موسی باز میشود.

قوله:«انّ الساعة آتية» ای۔ القيامة كائنة لامحالة ، «اكاداخفيها»اريدان استرها عن جميع النّاس فلااطلع عليها احداً بل تأتيهم على غرة منهم كقوله : «لاتاتيكم الا بغتة» بل تأتيهم بغتة فيبهتهم. میگوید رستخیزا مدنی است میخواهم که کی آن وقت ازخلق بپوشم تهویل و تعظیم آنرا،تا آید بایشان نا گاه، روایت کرده‌اند از ابن‌عباس که گفت درتفسیراین آیت: اكاداسترهاعن نفسی فكيف يعلمها مخلوق . ابن سخن برمخرج سخن‌عرب بیرون آمد وبرعادت ایشان‌ومبالغت‌در کتمان‌وجدّ نمودن‌در آن. وقيل‌اخفيهااى۔ اظهرها و هومن الاضداد ، كماانّ الاسرار يجئى بمعنى الاظهار فى قوله:«واسّروا الندامة لمّاراوا العذاب» اى۔ اظهروها، ويحتمل‌ان‌يكون‌اخفيها بمعنى ازلّت الخفاعنها، كمايقال ـ اشكيته :اى‌ازلت شكواه ، باين‌قول اكاد ، زيادت است همچنانکه گفت :«قل عسى ان‌يكون قريباً» اى۔ هوقريب وعسى‌زيادة .

«لتجزى كل نفس»تعلق‌باخفاد'رد ،هر که‌اخفی‌بمعنی‌اظهار نهند ومعنی آنست که رستخیر آمدنی وبودنی است ، آنرا بوقت خویش اظهار کنم تا هر کس بجزاء کردار خویش رسد وسزای‌خویش بیند ، وروا باشد که لتجزی تعلق‌باتان‌داردیعنی «انّ الساعة آتية لتجزى »، ومحتملست که تعلق «باقم الصلوة لذكرى» دارد، اى۔ اقم الصلوة لذكرى لتجزى كلّ نفس على‌ماعملت من خير اوشر.

«فلايصدّنك عنها»الصدّيستعمل فى‌الصرف عن‌الخبر،تقول صدّه‌عن الخير ولاتقول صدّه عن‌الشر،والمعنى لايمنعك عن‌الايمان بالقيامة والتّاهب لها وعن اقامة الصلوة ، «من‌لايؤمن بها واتبّع‌هويه»الهوى يستعمل فى‌المعاصى وحقيقته ميل‌النّفس الى الّشئ للشهوة . «فتردى» اى۔ فتهلك فى القيامة وتعذّب بالنّار . قيل الخطاب للنبّى (ص) والمرادبه امته .

قوله:«وماتلك‌بيمينك‌ياموسى»استفهام‌است بمعنی‌تنبیه‌وتقریر،ربّ‌العزه‌خواست

که بروی مقرّر کند باقرار وی که آنچه در دست دارد عصاست، تاچون مار گردد نترسد، وبیر حواست که اورا باقرار خودفرا گیرد وبروی حجّت آرد که آن عصاست تا چون مار گردد انکار نکند، که همیشه چوب بود ودعوی نتواند کرد که همیشه ماربود، و گفته‌اند مراد بابن خطاب آنست که تاموسی را گستاخ (۱) گرداند و با کلام حق انس گیرد و ازهیبت دیدن عجایب مدهوش نگردد وقوّت دلداردبهر چه اورا فرماید، «وتلك» از بهر آن گفت که عصا مؤنث استو اشاره بآنست ،و« بیمینك » از بهر آن گفت که عصادر دست راست داشت،ومحتمل ست که دردست چپ چیزی دیگر داشت ناجواب بروی ملبتس نشود.

«قال هی عصای» گفته‌اند که عصای موسی ببالاده گز بودسر آن دوشاخ وزیر آن سنان، ونام آن علیّق وقیل نبعه ازچوب بادام ،و گفته‌اند ازمورد بهشت بود .وعن محمّد بن قیس قال: اعطی آدم من الجنّة یاقوتة وعصاموسی وشیئاً من زرع : فامّاالیاقونة فهی الرکن کانت بیضاً فاسوّد من ایدی الخطائین،وامّا العصا ، فعصا موسی تنا سخها القرون ،وامّا الزرع فما اعطی بنو آدم . قوله : «اتو کؤ علیها» ای۔ اعتمد علیها اذا اعییت ، وذلك انّ الرّعاء بستر یحون علی عصیهم بالاتکاء ، « واهش بها» ای ـ اضرب بها الاغصان الورق ، «علی غنمی» الغنم عندالعرب لعدد من الضّان لاینفص من مأة فصاعداً قوله . «ولی فیها مآرب اخری» المآرب ـ الحوائج واحدتها ماربة و مأربة و الارب والاربة ایضاً الحاجة . وارب الانسان عضوه ،جمعه اراب وصحّ فی الحدیث : «امرت ان اسجد علی سبعة آراب» . والاریب لهوالعاقل الّذی یقوم لحوائجه ، وانمّا قال اخری لانّ المآرب جماعة و اصلها اخر، فاجراها علی الوحدة کالحسنی لانّ آیات السورة علی الیآء گفته‌اند که موسی بعدرسئوال جواب داد ، چون خطاب آمد که : «ومانلك بیمینك یاموسی» موسی جواب داد که عصا، دیگر بار خطاب آمد که: لمن هی، این عصا آن کیست؟ موسی گفت : «عصای» عصای من. خطاب آمد. ومانصنع

۱ـ نسخه الف بستاخ

بها. چکنی باین‌عصا؟«موسی گفت:«انو کؤعلیها»و آن‌منافع برشمرد،و گفته‌اندخطاب هم آن‌بود که : «ماتلك بیمینك» امّا موسی‌در جواب بیفزود که میخواست تا منافع آن برشمرد وشکرنعمت حق بگزارد . روی‌عن **ابن‌عباس** قـال : کان **موسی** (ع) یحمل علی‌عصاه زاده وسقاه وتماشیه وتحدّثه وکان یضرب بهاالارض فیخرج مایاً کل یومه ویر کزهافیخرج المآء ، فاذا رفعها ذهب‌الماء و اداظهرله عدّو حاربت وناضلت عنه .واذا ارادالا ستفآءمن البئرادلاها فکانت علی طول البئر ، وصارت‌شعبتا هاکالّدلو حتّی‌یستقی ، وکان نظهرعلی‌شعبتیها کالشمع باللـّیل یضیئی‌لهو یهتدی‌به، واذا اشتهی ثمرةمن الثمار، رکزها فتغصـّنت غص تلك الشجرة واورقت ورقها و اثمرت‌ثمرها، گفته‌اند این همه منافـع که **ابن‌عباس** بر شمرده است پس از سئـوال « و ماتلك بمینك » درعصا پیدا شد زیرا که آن همه معجزه است و **موسی** را پیش از آن شب معجزه نبود.

«قال الفیها» قال الربّ الق العصا« **یاموسی** »فالقیها من یده « فاداهی حیّة تسعی» ـ تمشی مسرعة علی بطنها . چون موسی عصا ازدست بیفکند ماری زرد گشت آنرا عرف بود چون عرف اسب، از اوّل که پیدا گشت جانّ‌بود باریك و کوچك‌پس همی افزود تاثعبان گشت ، ماری‌بزرگ صعب ، چنانکه بدرختی رسید آن درخت بخورد ، و خایدن درخت و دندانها که برهم میزد موسی پرخوان آن میشنید ، و گفته‌اند پاره پاره کـوه میکند وفرو میبرد . یقـال الجانّ اوّل حالة الحـیّة ، وهی الصغیرة منها . والثعبان آخر حالهاوهی‌اعظم ماتکون، والحیّةللجنس‌یعم‌الکلّ.وقیل کانت‌فی‌عظم‌الثعبان‌وسرعةالجان. **موسی** چون‌ماردید که‌هیب‌می‌برد بترسید و برمید، جائی دیگر گفت : « ولی مدبراً ولم یعقـب » بر گشت وپشت‌بر گردانید گریزان، باز نیامد وبازپس ننگریست ، تاخطاب آمد ازحق جلّ جلاله که ای **موسی** بجای خود بار آی ، باز آمد . وىرا گفت : «خذها ولاتخف‌سنعید هاسیرتها الاولی» تقدیره سنعیدها الی سیرتها، فحذف‌الجارای ـ سنردها الی خلقتها وهیئتها کماکانت عصاً ،

فمدّ موسی یده الی قرنیهافعاد اشعبتین وصارت عصاً . و گفته‌اند که **موسی** پشمینه پوشیده بود چون خطاب آمد که : «خذها ولاتخف» . دست بآستین مدرعه فرا برد نابر گیرد ، خطاب آمد که **موسی** اگرازاین مار گزندی بتو خواهد رسید، آستین بچه‌کار آید ترا وچه دفع کند؟ **موسی** گفت خداوندا مرا باین مگیر که مراضعیف آفریده‌ای و آنچه میکنم ازضعف وعجز می کنم ، پس موسی دست برهنه در دهن وی‌فرو برد چون دست‌وی برسیدعصا گشت ودست خوددرمیان دوشاخ عصابدید ،پس خطاب آمد که با**موسی** ادن، فلم یزل یدینه حتّی شدّ ظهره بجذع الشجرة فاستقر وذهبت عنه‌الرّعدة وجمع یدیه فی‌العصا وخضع برأسه وعنقه.

قوله : « واضمم یدك الی جناحك» ـ جناح الانسان ما بین المرفق والابط . «تخرج بیضآء من غیرسوء » یعنی تخرج ولها نور وشعاع کشعاع الشمس من غیر مرض‌ولابرص، «آیة اخری» یعنی‌هذه آیة اخری لنبوّتك سوی آیةالعصا . وانتصابها علی‌الحال .

قوله : « لنریك من آیاتنا الکبری » ـ من‌المعجزات‌العظام التی نعطیکها . وقیل تقدیره « لنریك‌الکبری من آیاتنا » وهی‌الید البیضاء ، ولهذا قال: **ابن‌عباس** کانت ید موسی اکبر آیاته.

قوله : « اذهب الی فرعون » ای ـ اذهب بهاتین الآیتین فی‌الحال‌الیه وادعه الی عبادتی ووحدانیتی والی اقامةالصلوة لذکری ، « انه طغی» ای ـ عصی وعلا و تکبّر وجاوزالحد فی‌الشرك والمعصیّة . قال **ابن‌عباس** : لم یرجع **موسی** الی اهله الاّ بعد حول، والقبط سمی‌الطاعی **فرعون** و اسمه **الولید بن الریان القبطی** . و قیل **الولیدبن مصعب** و قیل کان **فرعون** من **اصطخر** وعن **علقمة بن مرثد** قال :بعث‌الله **موسی** الی **فرعون** ، فلمّا ولّی موسی ناداه یا موسی انّما انّ فرعون لن یؤمن ، قال موسی یاربّ فلم ترسلنی الیه ، وقدعلمت انّه لن یؤمن ، فبعث‌الله‌الیه بثمانیة املاك ، فقالوا یا موسی امض لما امرت به ، فقد اعیی علم هذاالقرون

من قبلكم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرّحيم » . ذكر الله حبذا ذكراه جل‌الملك الحق تعالى الله ماأشرف ذكره و ما اعلاه وما اطيب وصفه وما احلاه ، فهوالعزيز الصّمد الا له ، الله است قديم و آفريدگار رحمن است عظيم و پروردگار ، رحيم است وحليم وآمرزگار ، كريمست‌ولطيف ، عيب‌پوش وعذرپوش‌ورهي‌دار ،دستگير وكارساز ، عذر پذير وسپاس دار ، نغز كردار و خوش گفتار و لطيف ديدار ، جمال نام امروز نصيب گفتار ، جمال نام فردا نصيب ديدار، الهى در ازل نومان بر گرفتى وكس نگفت كه بردار ، اكنون كه بر گرفتى بمگذار ودرسايه لطف خود ميدار ، قوله : «طه» اينست خطاب خطير ونظام بي‌نظير ، اينست سخن پر آفرين وبردلها شيرين ، دل را انس وجانرا پيغام ، از دوست يادگار وبرجان عاشقان سلام . « طه » هم نامست وهم تعريف ، هم‌مدح ،وهم پيغام ، نامراست و تعريف درست ، مدح سرا پيغام تمام قومى گفتند سوگنديست كه ربّ‌العزّه يادمى كند بصفاتو افعال‌خويش، مى گويد بطول‌خداوند بر بندگان، بپاكى‌حق از گفت ناسزايان ، بطهارت‌دل‌**محمّد** خاتم پيغمبران ،بطهارت اهل‌بيت **محمّد** شمعهاى تابان ، بطهارت‌دل عارفان‌وسوزسرّ و الهان . بدرخت‌طوبى جاى نار بهشتيان ، بطرب اهل‌بهشت وبافت روح وريحان ، بااين جمله سوگند يادميكند: «مّاانزلناعليك‌العرآن لتشقى». **سعيد جبير** گفت.طا از طيّب استو هااز هادى ، طااشارتست بپاكى، وپاكى الله را صفتست ،وهااشارتست بهدايت، والله ولىّ هدايتست، طا آنستكه **مصطفى** (ص) گفت : انّ الله تعالى‌طيب لايقبل الاّ الطيب». ها آنستكه قرآن مجيدازآن خبرداد : « وانّ‌الله لها دى‌الذّين

آمنوا». الله بحقیقت راه‌نمای ودل گشای مؤمنانست ، سرارای ومهر فزای دهیگانست، طیب ازعیب پاك ، صمداز دربافت پاك ، برتر ازدوری پاك ، نزدیك از آمیغ پاك ، قیوم ازتغیّر پاك ، احداز انباز وجفت و فرزند و کفو و همتا پاك ، یافته از دریافت پاك ، صبور ازعجز پاك ، مانع از بخل پاك ، منتقم ازحقد پاك ، جبّار از جور پاك ، متکبّر از بغی پاك ، غضبان از ضجر پاك ، شناختنی از اوهام پاك ، صانع از حاجت پاك ».

قوله : «ما انزلنا علیك القرآن لتشقی » تسکین روعة مصطفی (ص) است که او ترسنده‌تر خلق بود چنانکه گفت : انّی ارجواان اکون اخشاکم‌لله» یاران گفتند، رسول خدانماز کردی ودر دل مبارك وی چندان ترس بودی که می‌جوشیدی چنانکه آب گرم جوشبدی بر آتش . عمر خطّاب گفت : وبرا دیدم در ملتزم استاده وزار زار می گریست ، چون مرا دید گفت : هاهنا تسکب العبرات.

قوله . «الاّ تذکرة لمن یخشی» ، قرآن یادگارترسندگانست وخشیت ترس زنده‌دلان وعالمان است ، بقول‌الله تعالی : «انّما یخشی الله مـن عباده العلماء » ترسی که خاطر را ازحرمت مرکب کند، واخلاق را مهذب کند ، واطراف را ادب کند. هر دل که در آن ازخدای عزّوجلّ ترس نیست آن دل خرابست ومعدن فتنه ، واز نظر الله محروم واز تبصره شناخت حق محجوب، دلیری وبی‌حرمتی وناپاکی را باالله چه روست ، وباوی چه‌سروکار، این‌چنانست که مصطفی (ص) گفت درقنوت · «والشرّ لیس الیك» شررا بتوچه راه واهل آنرا باتوچه روی.

قولة : «تنزیلا ممـّن خلق الارض والسّموات العلی» این قرآن فـرو فرستادهٔ خالق زمین‌و آسمانست، انس دل دوستان ومرهم دردسوختگانست، شمای درد وطبیب بیمار دلانست، مصطفی (ص) گفت : «الاّ من اشتاق الی الله فلیسمع کلام‌الله فان‌مثل القرآن کمثل جراب مسك، ای ّوقت فتحته فاح ریحه» جائی دیگر گفت : «تنزیل عزیز رحیم » فروفرستادهٔ آن‌عزیز است که اورا هم‌نورعزّت است وهم نارعزّت. بنور عزّت

آشنارا بیفروخت وبنار عزّت بیگانه را بسوخت، جای دیگر گفت : « وانّه لتنزیل ربّ العالمین» فروفرستاده خداوند جهانیان است ، پروردگار و دارندهٔ همگانست ، یکی تن‌پرورده بمحبّت ، آن درناز ونعمت ، واین در راز ولبنعمت ، آن بــر درگاه شریعت است درخدمت وریاضت‌ ‌این درپیشگاه حقیقت سزای صحبت وقربت .

قوله : «الرحمن علی‌العرش استوی» هفت جای درقرآن یاد کرد که‌من بر عرش مستوم .

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه ، استواء خداوند برعرش در قرآنست و مرا بدین ایمانست‌تأویل‌نجویم که تأویل دربن باب طغیانست ، ظاهــر قبول کنم‌وباطن نسلیم،این‌اعتقادسنّیانست،ونادریافته بجان پذیرفته‌طریقت‌ایشانست، ایمان من‌سمعی است ، شرع‌من خبری‌است ، معرفت من یافتنی‌است ، خبررا مصدقم یافت را محققم ، سمع‌را منبعّم ، بآلت عقل،بگواهی صنع ، بدلالت نور ، باشارت تنزیل ، پیغام رسول ، بشرط تسلیم، امّا همبدانم که نه‌جایگیر است بحاجت ، که جای نمایبس بحجت ،نه عرش بردارندهٔ الله تعالی است ، که الله دارنده‌ونگهدارندهٔ عرشست ، عرش‌خدا جویانرا ساخته ،نه خداشاسانرا ، خداجوی دیگرستو خدا-شناس دیگر، خداجوی را گفت : «الرّحمن‌علی العرش‌استوی» خداشناسانرا گفت «وهومعکم» درعرش‌بذات،بعلم‌هرجای،بصحبت درجان ، بقرب درنفس. ای‌جوانمرد درخلوت «وهومعکم» رخت فرومنه که«تعالی‌الله الملک‌الحق»باوی روانست‌ بربساط «ونحن اقرب» آرام‌مگیر که«ماقدروالله حق‌قدره» زبرآنست، با «ووجوه‌یومئذناضرة الی ربّها ناظرة» گستاخ مباش که «لاتدرکه‌الابصار»ازبرآنست ، هرچه « هوالاول » می دهد «هوالآخر» می رباید ، هرچه «هوالظاهر» نشان مبکند ، هوالباطن»محو می کند ، این‌همه چیست ، تامؤمن میان خوف ورجاو عارف میان‌قبض وبسط طوف می کنند ، نمیتوان گفت که نمیتوان یافت، که شریعت خصمی میکند ، و نمیتوان گفت که توان‌یافت، که عزّت رضانمیدهد ، عزیزعظیم لایعرف قدره ولایدرك حقه،

لطیف ودود یحبهم ویحبّونه .

قوله : « وان تجهر بالقول فانه یعلم السّر واخفی» النفس لاتقف علی مافی القلب، والقلب لایقف علی اسرارالروح ، والروح لاسبیل‌له الی حقائق السر ، والّذی هواخفی فمالایطّلع علیه‌الاّ الحق. نفس چه داند که در کنج خانه دل‌چه تعبیه‌است، دل چه داند که درحرم روح‌چه لطائف است ،روح‌چه‌داند که‌در سراپردهٔ سرّچه‌ودایع است ، سرّچه داند کـه در اخفی چه حقایقست ، نفس محلّ امانتست ، دل خانــه معرفتست، روح نشانهٔ‌مشاهدتست ، سرّ محط رحل عشق است ، اخفی حق داند که چیست ، ودانندهٔ آن کیست ،وهم وفهم خلق‌از دانش آن‌تهیست.

قوله : «الله لااله الا ّهو» هرمنزل که سلطان آنجا فرو خواهد آمد فراش باید که از پیش برود وآن‌منزل بروبد، ازخاشاك وخس پاك کند، چهار بالش‌سلطان بنهد ، تاچون سلطان دررود ،کارها ساخته بـود ومنزل پرداخته ، چون سلطان عزت الا ّالله بسینه بنده نزول کند فرّاش لااله ازپیش بیاید ، وساحت‌سینه بجاروب تجرید و تفرید بروبد وخس وخاشاك بشرّبت و آدمیّت وشیطنت نیست کند وبیرون او کند آب رضابزند، فرش وفا بیفکند ،عودصفا برمجمره ولا بسوزد ، چهار بالش‌سعادت و دست[1]سیادت بنهد ، تاچون سلطان الا الله در رسد ، در مهد عهد برسر بر سر تکیه زند .شعر:

تکیه برجان رهی کن که ترا باد فدا چکنی تکیه بر آن گوشه دارافزینا

قوله . « وهل اتیك‌حدیث موسی اذرأی نارا» آتش نشان‌جودست،ودلیل‌سخا' عرب آتش افروزد تابدان مهمان گیرد، هیچکس‌باآتش‌مهمانی چون موسی(ع)نیافت وهیچکس ازآتش میزبانی چون الله‌تعالی ندید ، موسی آتشی میجست کـه خانه افروزد .آتشی یافت که جان ودل سوزد ،همه آتشها تن سوزد وآتش دوستی جان ،

(۱)ـدست . بمعنی مسند است فرهنك‌رشیدی

باآتش جان‌سوزشکیبائی نتوان. آتشها برتفاوتست ، آتش‌شرم وآتش‌شوق وآتش‌مهر ، آتش شرم تفرّق سوزد، آتش شوق‌صبر سوزد ، آتش‌مهر دوگیتی سوزد، تاحز ازحق نماند ، دلیل یافت دوستی دوگیتی بسوختن است ، نشان محقق باغیرحق‌نپرداختن است ، علامت نیستی در خود برسیدن است ، باران که بدریا رسد برسید ، در خود برسید آنکس که بمولی‌رسید ، **موسی**(ع) بسرمشرب توحید رسیده بود، که خطاب: «انّی انا ربّك» شنید، اورا فرمودند که قدم‌درعالم‌تفرید نه ، پای‌بردوگیتی‌نهادومولی راهمّت یگانه کرد .

قوله : «فاخلع نعلك» ای فرّغ قلبك عن حدیث الدّارین ، وتجـرّد للحق بنعت الانفراد،ای **موسی** یگانه را یگانه‌باش . اوّل درتجرید قصد ، آنگاه درنسیم انس ، ازدوگیتی‌بیزارشو تا نسیم‌انس از صحراء لم یزل‌دمیدن گیرد ، حجاب‌تقسیم ازپیش برخاسته و نداء لطف بجان رسیده

« وماتلك بیمینك یاموسی» چون خطاب « انّی انا ربّك » بسمع موسی رسید سلطان هیبت براو تاختن آورد درحیرت ودهشت افتاد ، ازصولت آن‌هیبت آرام را جای‌نماندنه‌تن صبر برتافت ، نه‌دل باعقل پرداخت، تاربّ العالمین بنداء لطف تدارك دل وی کرد ، حدیث عصادر میان آورد گفت : « وماتلك بیمینك یاموسی »چیست اینکه دردست داری ای **موسی** ؟ گفت . «هی عصای» عصای‌منست.فرمان آمد که : «القها یاموسی» بیفکن این عصا که میگوئی عصای منست . **موسی** بیفکند آن عصا مار گشت . **موسی** چون آهنگ‌مار دید که قصد وی کرد ، بترسید وبهزیمت شد ،ندا آمد که :«خذها ولاتخف» ای **موسی** بر گیرومترس، این همان عصاست که تو گفتی‌ودعوی کردی که عصای‌منست ؛ ای‌**موسی** ترابادعوی چه‌کاربود ،مردان‌راه دعوی نکنند وهیچ چیز بخوداضافت نکنند ، آن‌صفت هستی و آثار دعوی‌**موسی** بود که درآن‌حضرت روی‌بوی آورد ، که از دعوت بشریّت بافطرت او شوبی مانده بود ، آن‌شوب بااین‌دعوی پدید آمد که «عصای». گفتندای **موسی** هنوزاین انیّت

چیـزی باتو مانده است. رحمتی بود از حق جلّ جلالـه بموسی‌عمران که گفت : « ومابلك بیمینك» تا آن همه دعوی ازنهاد موسی سربرزد و موسی(ع) رابر آن اطلاع دادند تـا از آن دعوی برخاست و دامن عصمت خـویش از آن گرد بیفشاند

قوله : «واضمم یدك الی جناحك تخرج بیضاء من غیر سوء »معجزهٔ موسی یکی بیرون ازنفس وی بود عصا ، دیگردر نفس وی بودیدبیضا . عصا نمود کاری است از آیات آفاق ، وید بیضا نمود کاری است از آیات انفس . و ربّ‌العالمین راه توحید خود برشناخت این دوطرف نهاده میگوید جل‌جلاله . «سنریهم آیاتنافی الآفاق و فی انفسهم حتّی‌یتبیّن لهم انّه الحق».

قوله : «لنریك من آیاتنا الکبری» ای‌ـ الایة الکبری و هی‌ماکان یجده من الشهود والوجود و مالایکون بتکلّف العبد وتصرفه من‌فنون الاحوال التی‌یدرکها صاحبها ذوقاً . آیت کبری بحقیقت آنست که از دیده خلق پوشیده و ازتکلّف و تصرف بنده رسته ، شرابی از غیب روی‌نهاده ناخواسته ، بسرّبنده رسیده وچاشنی آن آن بجان یافته،عیشی‌روحانی‌باصدهزار طبل‌نهانی، رستاخیز جاودانی، نفسی‌بصحبت آمیخته ، جانی‌در آرزو آویخته ، دلی بنور یافت غرق گشته ، از غرقی که هست طلب از یافت بازنمی داند . وازشعاع وجود عبارت نمی‌تواند ، در آتش مهرمی‌سوزد و ازنار بازنمی پردازد

پیر طریقت گفت : الهــی آنچه یا خواسته یافتنی است ، خواهندهٔ بــدان کیست ؟ و آنچه از پاداش برتر است سؤال در جنب آن چیست ؟ پس هرچه از باران مست‌است‌نهار آن دمی‌است، وهرچه ازتعرض وسؤال‌است ازرهی‌مستمدّیست ، الهی دانش و کـوشش محنت آدمیست ، و بهرهٔ هر یکی از تو سرا کـرد ازلیست .

۲ـ النّوبة الاولى

قوله تعالى. «**قال ربّ اشرح لی صدری** (۲۵)» گفت خداوند من فراخ بگشای دل من .

« **و یسر لی امری** (۲۶) » وآسان کن مرا کارمن

« **واحلل عقدة من لسانی** (۲۷) » وبگشای گره از زبان‌من

« **یفقهوا قولی** (۲۸) » نادر بیابند سخن‌من .

« **واجعل لی وزیراً من اهلی** (۲۹) » ومرا از کسان من‌مردی‌بار کش‌ده

« **هرون اخی** (۳۰) » وآن‌هاروں است برادر من .

« **اشدد به ازری** (۳۱) » پشت من ونیروی من باو سخت کن .

« **واشرکه فی امری** (۳۲) » واورا درکار [پیغامبری] انبازمن کن .

« **کی نسبحك کثیراً** (۳۳) » تاما کی ترا یاد کنیم

« **ونذکرك کثیرا** (۳۴) » وترا دریاددارم بیادفراوان

« **انّك کنت بنا بصیراً** (۳۵) » تو بما بینائی [ودانائی]

« **قال قداوتیت سؤلك یا موسی** (۳۶) » فرمود آنچه خواستی تــرا دادیم ای موسی .

« **ولقد مننّا علیك مرة اخری** (۳۷) » و برتو سپاس نهادیم باری دیگر .

« **اذاوحینا الی امك** » آنگه که آگاهی افکندیم بمادرتو . «**مایوحی** (۳۸)» آن آگاهی که افکنده آمد باو

« **ان اقذفیه فی التابوت** » که موسی رادر تابوت کن ، «**فاقذفیه فی الیّم**» و آن تابوت در دریا افکن . «**فلیلقه الیم بالسّاحل**» تا دریا اورا با کران افکند .

« **يأخذه عدوّلي وعدوله** » تابگيرداورا كسي‌دشمنست‌مراودشمنست‌اورا.

« **والقيت‌عليك‌محبّة‌منّي** » وبر تو افكندم دوستى ازخويشتن .

« **ولتصنع‌على عيني**(٣٩) » و مى‌پرورند ترا برديدار چشم‌من .

« **اذتمشي‌اختك** » ميرفت خـواهر تو . « **فتقول هل‌ادلّكم** » ميگـفت خواهيدشما را نشاني دهـم « **على‌من‌يكفله** » بر كسى كه او را بدايگى بـدارد ، « **فرجعناك الى‌امك** »دادیم ترا با مادر تو، «**كي تقرّعينها**» تا روشن گردد چشم او . «**ولاتحزن**» واندوهگن مبادا « **وقتلت نفساً** »وكسى را بكشتى،« **فنجيناك من‌الغمّ**» برهانيديم تراز اندوه ، «**وفتنّاك فتوناً**»وترابيازمودم آزمودنى،«**فلبثت سنين‌في‌اهل مدين**» سالها درنگ كردى و بودى در مدين . « **ثمّ‌جئت على قدرياموسى**(٤٠)» و آنگه آمدى اى موسى برهنگامى واندازه‌اى .

« **واصطنعتك‌لنفسي** (٤١)» و ترا بگريدم خوشتن‌را .

« **اذهب انت واخوك بآياتي**» شو تو وبرادر تو بنشانهاى من . «**ولاتنيافي ذكري**(٤٢) » وهيچ سست مشويد درياد من

«**اذهباالى فرعون**» برويد هردو بفرعون«**انّه طغى** (٤٣) » كه‌اوبس‌شوخ‌شد.

«**فقولاله قولاً لينا** » گوئيد اورا سخنى‌نرم‌بمدارا[و خواسد اورا بكنيت].

« **لعله يتذكّر اويخشى** (٤٤) » . تامگر او بند پذيرد و بترسد .

« **قالاربنّا** » گفتند خداوندما،« **انّنا نخاف ان‌يفرط علينا** » مامى ترسيم كه فرعون بر ما سر در افتد ، «**اوان يطغى** (٤٥) » با گراف و شوخى در گبـرد و برحال بكشد.

« **قال لاتخافا انني معكما** » گفت مترسيد كه من باشما ام . [بيارى‌ونگه داشت] « **اسمع و ارى** (٤٦) » مى‌شنوم ومى‌بينم .

« **فأتياه فقولا** » باورويد و گوئيد، « **انّا رسولا ربّك** » ما فرستادگـان خـداى تواىـم ، « **فارسل‌معنا بني اسرائيل ولاتعذّبهم** » و بـنى اسرائيل

رابماده وعذاب مکن. «**قدجئناك بآية من ربك**» نشانی آورده‌ایم بتو از خداوند تو،« **والسلام علی من اتبع الهدی (۴۷)** » درود وسلام [ورستگی] بر آن کس که براه راست پی‌برد .

«**انا قدا وحی الینا** » مارا گفته‌اندوبما رسانیده، «**ان العذاب علی من کذب وتولی (۴۸)** » که عذاب بر آنکس است کـه راستی را دروغ شمرد وازپذیرفتن آن بر گردد

« **قال فمن ربکما یاموسی (۴۹)** » [**فرعون**] گفت کیست خداوند شما ای موسی؟

« **قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه** » گفت‌خداوندما اوست که هرچیزی را آفرینش او بداد [چنانکه دربایست بود سرید] . « **ثم هدی (۵۰)** »وآن چیز را دردل افکند که قوت ازکجا جوید واز دشمن‌چون پرهیرد وبمادر چون رسد .

« **قال فما بال القرون الاولی (۵۱)** » گفت کار و بار گروهان پیش چیست؟

«**قال علمها عند ربی فی کتاب** » گفت دانش آن بنزدیك خداوند منست درسختی،« **لایضل ربی و لاینسی (۵۲)** » خداوند من فرونگذارد [هیچ چیز] نه فراموش کند

«**الذی جعل لکم الارض مهداً** » او که شما را اززمین آرامگاه‌وبنگاه کرد، « **و سلك لکم فیها سبلاً** » وشمارا درآن راههاساخت« **وانزل من السماء ماء** » و فرو فرستاده از آسمان آبی « **فاخرجنا به ازواجاً** » تـابرون آوریم بآن آب همتاها ،« **من نبات شتی (۵۳)** » از رستهاازرمین پراکنده [رنگارنگ‌وبوبابوی]

« **کلوا وارعوا انعامکم**» می‌خورید وستوران حوش‌رامی‌خورانید،« **ان فی ذلك لآیات** » درین کرد ها نشانهاست « **لاولی النهی (۵۴)** » زیرکان و خداوندان خرد را .

النّوبة الثانیة

قوله: «قال ربّ اشرح لی صدری». چون فرمان آمد ازجبّار کائنات بموسی (ع) کلیم که «اذهب الی فرعون انّه طغی» و موسی دل بر آن نهاد که پیش فرعون رود، از الله تعالی تمکین خواست وساز واهبّت آن کار، گفت: «ربّ اشرح لی صدری» واین از بهر آن گفت که موسی را آن ساعت دل بتنگ آمده بود و باری بردل وی نشسته که ازچنان مقام مناجات می‌بایست شدن وبادشمن سخن می‌بابست گفت. پس از آن که باحق تعالی جلّ جلاله سخن گفته‌بود. گفت بار خدایا چون بادشمن سخن می‌باید گفت نخست این بار ازدل من فرو نه ودلم بر گشای وفراخ گردان نارسالت بتوانم گزارد و جواب بتوانم شنید. قال ابن جریج: اشرح لی صدری، ای‌ـ وسع ولیّن قلبـی بالایمان والنبوّة لاعی عنك مـاتودعه من و حبك واجتـری علی خطاب فرعون.

«وبسّرلی امری» سهّل علیّ ماامرتنی من تبلیغ الرّسالة فرعون.

«واحلل عقدة منَ لسانی» العقدة ـ لکلّ مالم‌ینطق بحرف مثل التمتمه والفافاة. یقول افتح لسانی وازل مابه من الرّتة یفهموا کلامی وما اخا طبهم به، مجاهد گفت: عقدهٔ زبان وی از آن بود که ربّ العزّة محبّت وی‌دردل آسیه و فرعون افکنده بود چنانکه یك ساعت ایشانرا ازدیدار وی شکیبائی نبود، فرعون روزی اورا بر کنار خود نشانده‌بود ودر روی وی‌می خندید و بازی‌میکرد، موسی دست‌فرا کردو موی روی وی بگرفت وتائی چنداز آن بر کند، فرعون خشم گرفت، سیّافرا بخواند تا اورا هلاك کند. آسیه گفت کودکی چه داند که چه کند آتش و یاقوت از هـم شناسد، پس آزمودن‌را یاقوت‌و آتش‌بهم جمع کردند. موسی خواست که‌دست بیاقوت

برد ، جبرئیل بیامد و دست وی فرا آتش برد ، آتش بر گرفت‌ودر دهن‌نهاددستش نسوخت ازآنکه موی روی‌فرعون بدست بر کنده بود ، زبانش بسوخت که روزی فرعون‌را پدر خوانده بود، این عقدهٔ زبان‌وی ازآن بود .

«و اجعل‌لی وزیراً من اهلی» الوزیرمشتق من الوزر،و الوزر-الحمل- وسمی الوزیر وزیراً لانه‌یزر اوزارالملك و یحمل اعباء ملکه . وقیل مشتق من الوزر و هوالملجاء ، ومنه‌قوله : « کلاّ لاوزر » ای - لاملجأ،فعلیهذا سمّی الوزیر وزیرالانّ الامیر یلجیٔ الیه فیمایعرض له من‌الامور .

قوله : «هرون‌اخی» ای- احعل‌اخی هارون وزیراً لی‌من بین اهل‌بیتی ،وانّما قال من اهلی‌لتکامل‌شفقته

قوله : «اشددبه ازری» ای- قوبّه ظهری . وقیل ازری‌قوتّی ، وقیل ضعفی‌ای - اجعله معاوناًلی استعین برأیه ومشورته . قرأ ابن عامر اخی اشددبه ازری‌واشر که فی امری ، بسکون الیاء من اخی و قطع‌الالف من اشدد وقطع‌الالف من اشر که ، و الوجه انّ قوله اشدد واشر که علی الخبر لاعلی الامر ، و هما مجزومان لانّهما علی جواب الّدعاء الّذی هوقوله: «واجعل لی‌وزیراً من‌اهلی» وجواب الدعاء مجزوم‌لان الشرط فیه مقدر،والمعنی- احعل‌لی اخی وزیراً فانك ان یجعله وزیراًلی اشدد به ازری .فاشددفی‌المعنی جواب الشرط المقدّر فهو مجروم و اشر که معطوف علیه‌فهو تابع له‌فی الجزم . وقرأ الباقون اشدد بوصل الالف‌و اشر که بفتح الالف، و الوجه انّهما علی‌الدّعاء الّذی هوبلفظ‌الامر ، فقوله اشدد بوصل‌الالف صیغةامر برادبه‌الدّعاء فهومبنی علی السکّون ، واشر که مثله و هومعطوف علیه وهذا وجه القرائتین لانّه اشدّ موافقة لماقبله وهوقوله : «ربّ اشرح لی‌صدری‌و یسّرلی امری» ،وفتح ابن کثیر و ابوعمرو ، الیاء من‌اخی، واسکنتهاالباقون .

قوله : « کی نسبحك کثیراً » ننزهك عمالا یلیق بك و نقول سبحان‌الله و نصلّی لك .

«ونذ کرك كثيراً» بالدّعاء والثناء علی کلّ حال .

« انّك كنت بنا بصيراً» هذا كون الحال ، يعنی‌لم تزل كنت بنا بصيراً . ای ــ عليماً باحوالنا وصفتنا .

موسی (ع)از حــق جلّ جلاله‌بدعا ومسألت‌خواست مشارکت بــرادر خويش **هارون** درنبوّت ، تااورا یاری دهد بر تبليغ‌رسالت و اداء امانت و آسان کردن کار برخويشتن ، تااورا فراغ تسبيح وتعظيم‌ذکر حق بود و کثرت عبادت بقدرامکان، و ربّ العزّة دعاء وی مستجاب کرد و **هارون**را در نبوّت شريك‌وی کرد وپشت‌وی‌باو قوی کرد .

آنگه منّت بروی نهاد گفت : «قداوتيت سؤلك يا موسی» ای ـاعطيت‌سؤلك و مرادك يا **موسی**،من‌شرح الصدر وتيسير الامر وازالةالعقدةعن‌اللسان وتقويةالظهر بنبوة الاخ .

« ولقدمنّنا عليك مرّة اخری » ای ــ انعمنا عليك فی زمان آخر ، قبل هذه المرّة .

« اذا وحينا الی امّك مايوحی » وحی اينجا بمعنی‌الهامست. چنانکه گفت : « واوحی ربّك الی النحل» ای‌ــ الهمناها مايلهم من الصواب‌حتّی فعلت مافعلت . و روا باشد که‌بمعنی‌رؤيا بود،ای‌ـ اريناها فی المنام «ان اقذفيه فی‌التّابوت»،جائی‌ديگر گفت : «فاذا خفت عليه فالقيه فی‌اليمّ». نام‌مادر موسی **يوخايد** است و از فرزندان **لاوی بن‌يعقوب** بود ويم نامی است نيل را علی‌الخصوص . اماقصهٔ ولادت موسی برشرط اختصار آنستکه فرعون خوابی ديد هائل،معبّران گفتند تعبير اين خواب آنست که در **بنی اسرائيل** کودکی پديد آيد که‌بدست وی‌قاعدهٔ ملك تو خراب‌شود ونظام کارتو گسسته گردد، **فرعون** گفت تدبير چيست؟ گفتند تدبير آن‌است که‌هر کودك نرينه که دروجود آيد از **بنی اسرائيل** آنرا هلاك کنی روزگاری بگذشت که‌اطفال ايشانرا ميکشتندو پيران وجوانان که بودند ازدنيا می‌رفتند،پس‌سروران

آل **فرعون** همه بهم آمدند گفتند،مهبنان **بني اسرائيل** نماندندو کهيانرا ميکشند، نه بس روزگار کسی از ايشان نماند ومارا مردورو کارگر نباشد، وبرنج آئيم،تدبير آنست که بکسال کشيم و يکسال نه . پس تقدير الهی چنان بود که **هارون** برادر **موسی** آن سال که‌نمی کشتند از مادر دروجود آمدودیگر سال که‌می کشتند**بموسی** بارور گشت.چون زادن **موسی** نزديك آمدزنی بودقابله وبر باروران زنان موکّل بود از جهت **فرعون** تا هر کودکی را کهزادندی بفرعون گفتی واوراهلاك کردی،این قابله دوست مادرموسی بود،دروقت زادن اورا بخواندو گفت : دوستی تو امروزبکار آيد ،ماراهمی بينی که درچه‌حاليم، مرايارى‌دەوستر کن.چون **موسی** ازمادربوجود آمد قابله درروی‌نگر بست‌نوری‌دیدمیان‌دوچشم‌وی،شيفتهٔ آن‌نوروآن‌جمال وی گشت گفت : ای‌فلانه تااين ساعت‌بر آن بودم که فرزندت‌در دست**فرعون** بهم‌تا اورابکشد، اکنون ازآن‌نيّت بگشتم، که اين فرزند چشم وچراغ منست، ميوه‌دل‌وجان‌منست. پس قابله چون ازآن‌کار فارغ گشت از خانه بيرون شد ، يکی‌ازآن ذبّاحان اورادید که از آن سرای‌بيرون ميآمد بدانست که آنجا فرزندی آمده‌است،رفت وياران‌خود را خبر کرد ، چون بدرسرای آمدند خواهر **موسی** ايشانرا بدید ، نام آن‌خواهر **مريم** بود گفت : باامّاه هذالحرس بالباب : اينك‌اعوان و **کسان‌فرعون** آمدند، مادر **موسی** بیخود گشت، ازسر آشفتگی‌موسی راخرقه ای‌بپيچيد وازدست بيفکند،تنوری تافته بوددر آن تنور افتاد ،اعوان **فرعون** چون‌در شدند مادر **موسی** رابر‌نگك‌وحال خود ديدند هيچ نشان ولادت درروی‌پيدانه و گونه روی‌وی متغير نگشته، گفتندقابله اينجا چه‌کار داشت اگر فرزندی نيامده‌است ؟! مادرموسی گفت اودوست‌منست ، گاه گاه بپرسش من‌آيد چنانکه درردوستان شوند ، ايشان‌باز گشتند،ومادرميگويد**يامريم** اين‌الصّبی؟ کودك کجا است ؟ مريم گفت . چه‌دانم من ازو بيخبر بودم ، همی در سخن وی‌بودند که آواز گريستن آمد از آن تنورتافته ، مادر فراسروی رفت و اورا برداشت يك‌تای موی وی‌ناسوخته ، فجعل‌الله عليه النار برداً وسلاماً . پس خلافست

میان علما که اوراهم در آن حال در تابوت کردند وبدریا افکندند یانه،قومی گفتند که اورا در بستانی پنهان کرد و چهار ماه‌اورا شیرمی داد بروزیکبار وشب یکبار ، آنگه اورا بدریا افکند . قومی گفتند . همروز ولادت ازوی بترسید ازقهر **فرعون** ، وربّ العزّةدردل وی‌افکند که‌اورا درتابوت کندوبدریا افکند ،اینست که‌ربّ‌العالمین گفت : «ان اقذفيه في التابوت فاقذ فيه فی‌اليمّ» ای‌ـ اقذفی التّابوت وهوفيه‌في‌اليّم ای‌ـ في البحر، ومادر**موسی** کس فرستادبنجـّار،مردی مصری بوداز کسان**فرعون** و اروی تابوت خواست تابخرد، نجـّار گفت : تابوت‌را چه‌میکنی ؟ کراهیّت داشت که دروغ گوید ، ونیزدانست که پسرویرا نزدیك خدای تعالی کرامت‌ومنزلت‌است که اورا درمیان آتش دیده‌بود چنان ،براستی ببیرون آمد گفت پسری آورده ام واز بیم **فرعون**و کیدوی اورا در تابوت پنهان میکنم . نجـّار برفت تاذباحانرا خبردهد از آن قصه ، چون‌خواست که سخن گوید زبانش بسته‌شد . بدست اشارت می کرد ، ذباحان نمی دانستند که چه میگوید اورا بدر کردند ،نجـّار بخانه‌باز شد زبان‌وی نیك گشت ، دیگر بارباز گشت ناایشانرا خبردهد . ربّ‌العالمین زبان وی لال کرد وچشم وی‌نابینا ، ایشان‌او را بزدند و بیرون کردند ، گنگ و نابینا بیرون آمد ، براه درچاهی‌بوددر آن‌چاه افتاد ، نجـّار بدانست که خدای‌راعزّوجلّ‌رادر آن‌سر ست نیّت کرد که اگر بحال صحـّت وسلامت بازشود ، آن‌حال بپوشد ومادر **موسی** را یاری دهد در حفظ **موسی** ، ربّ‌العالمین صدق وی دانست‌در آن نیت که کرد، او را چشم روشن وزبان گویا بازداد ، بیامد وایمان‌آورد و از **فرعون** ایمان خویش پنهان کرد ،اوست که ربّ‌العزّة در **قرآن** اورا مؤمن آل‌**فرعون** خوانده‌نام او حزبیل،پس تابوتی‌ساخت بقدّ **موسی** ،خمسة اشبار فی خمسة، و مــادر موسی **موسی**را در آن تابوت کرد در میان پنبهٔ زده ، و سر آن‌و شقوق آن بقیر بیندود و استوار کرد . وبفرمان الله تعالی بدریا افکند ، و **فرعون** را دختری بود که علت برص داشت و اطباء مصر ازمعالجهٔ وی درمانده بودند، ساحران وکاهنان گفتند که شفاء علت وی

از روی دریا می‌نماید ، شخصی پدید آید ، خیوء آن شخص بروی مالند شفا یابد ، پس روز دوشنبه چاشتگاه فرعون بر **شط نیل** بر آن نزهتگاه وتماشاگاه نشسته بود، زن وی **آسیه** بنت مزاحم و آن دختر که علت بر ص داشت بر آن گـوشهٔ دیگر برشط با کنیرکان نظاره میکرد ، ناگاه آن تابوت ازمیان دریا پدید آمد ، موج آب آنرا بساحل افکند چنانکه الله‌تعالی گفت : «فلیلقه‌الیم بالساحل» ای ـ فلیرده‌الماء الی‌الشط یعنی که‌دربارافرمان آمد که‌تابوت رابساحل‌افکند؛« یأخذه‌عدولی‌وعدوله» انّما قال ذلك لانّ فرعون‌کان‌عدوّالله‌ولانبیائه ،والفراعنة‌ثلاثة : فرعون **ابـراهیم** و **فرعون یوسف** و هوجدّ فرعون **موسی**،وفرعون موسی‌وهو **الولیدبن مصعب**.

پس غلامان و کسرکان رفتند و تابوت بنزدیك **فرعون و آسیه** آوردند و هر چند کوشیدند در تابوت بر گیرند یابشکنند ، هیچکس طاقت آن نداشت و بـدست هیچکس گشاده نشد ، مگر بدست **آسیه** ،چون سر تابوت بر گرفتند ، کودکی را دیدند در آن تابوت ، من اصبح الناس وَ جهاً . باروی چون ماه و دو چشم‌نرگسبن ومیان دوابروی وی‌نوری تابان وانگشت ابهام خویش دردهن گرفته و از آن شیر میخورد . **فرعون** در وی نگریست محبّت و مهر وی در دل او جای گرفت ، اینست که ربّ‌العزة گفت : « والقیت علیك محبة منّی» ای ـ فعلت ذلك بك لیحبك **فرعون** فلایقتلك . قال ابن‌عباس: احبه‌الله وحبّبه‌الی خلقه ، وقال **قتاده** : ملاحة‌کانت فی‌عینی **موسی** لایکاد یصبرعنه من رآه . و قیل «والقیت علیك محبة‌منی » ای‌ـ لتحبك امرأة **فرعون** وتحسن تربیتك. وهو معنی‌قوله «ولتصنع علی عینی » ای‌ـ ولتربّی علی ارادتی بمرئی منی . وقیل لتغذی‌علی محبّتی ، یقال صنع‌الصبی ـ اذا احسن غداء . چون **موسی** را ازآن‌تابوت بیرون‌آوردند **فرعون** پاره‌ای خیوء وی بگرفت وبر آن علت دختر خویش مالید ، دختر از آن علت برص پاك گشت . دختر اورا دربر گرفت و می‌بوسید ، غاویان‌قوم **فرعون** گفتند: ایّها الملك انّانظنّ انّ المولود الذی تحذرمنه من بنی **اسرائیل** هوهذا ، رمی‌به

قرفاً منك ، فاقتله . ای ملك آن کودك **اسرائیلی** که تو از وی می ترسی برملك خویش ، مگر اوست بکش او را تا ایمن شوی ، **فرعون** بقتل وی همت کرد ، **آسیه** گفت . قرةعین‌لی ولك لاتقتله. مارا هیچ فرزند نیست واین کودك روشنائی چشم من وتست اورا مکش تا اورا فرزند گیریم ونفع اوبما رسد. قال النّبی (ص) : «انّ فرعون قال امّا انا فلاحاجة لی فیه ، ولو قال یومئذ هوقرة عین لی کما هولك لهداه‌الله کما هداها» ، رسول خدا گفت اگر فرعون آن روز گفتی قرة عین‌لی،راه یافتی چنانکه آسیه گفت‌وراه‌یافت،امّا **فرعون** گفت مرا بدوحاجت نیست . لاجرم ازهدایت‌وا بمان محروم ماند،و گفته‌اندچون **فرعون** قصد قتل‌وی کرد، آسیه گفت این کودك نه ازبنی‌**اسرائیل** است بلکه اززمینی دیگر وقومی دیگر است از کشتن اوچه آید ، بگذار تااورا فرزند خویش گیریم و **فرعون** را خود نیز دل نمی‌داد که اورا بکشد که اورا دوست می‌داشت ومهر وی در دل داشت . پس آسیه اورا موشا نام برنهاد ، بزبان‌عبری ، موسی موشا است . مو آب است و شادرخت یعنی که اورا در میان آب ودرخت یافتیم . آنگه دایه‌ای را طلب کردند که اورا شیردهد هرچند که زنان آمدند وپستان‌بروی عرض کردند شیر نگرفت‌ومادر **موسی** آن ساعت با **مریم** خواهر **موسی** میگوید قصه‌برخیز وبرپی برادر برو و دانشی بکن که خود زنده است یامرده ، خواهر بیامد نابداند .

اینست که ربّ العالمین گفت : « اذتمشی اختك فتقول هـل ادلّکم علی من یکفله»ای ـ علی من یضمن‌القیام بارضاعه وتربیته . خواهر بیامد دید که دایه‌طلب می کنند، گفت من شمارانشان دهم بکسی که اورا دایگی کند وشیر دهد،زنی‌است که اورا فرزند کشته اند واگر اورا بدایگی خوانید بیاید ، **آسیه** گفت بیار او را تا دایگی این پسرمن بکند ، اگر شیروی بگیرد باوی نیکیها کنم ، **مریم** رفت و ومادر را بیاورد ، **موسی** چون بوی مادر شنید بجست وپستان وی در دهن گرفت و وبمزید ، اینست که اللّه‌تعالی گفت: «فرجعناك الی‌امك» ای‌موسی ترا وا مادر دادیم

چنانکه باوی وعده کرده بودیم انّا رادوه الیك قوله : « کی تقر عینها ولاتحزن » این بآن کردیم تا چشم وی روشن باشد ببقاء ولقاء تو واند وهکن نباشد بفراق تو ، «وقتلت نفساً » یعنی قبطیاً کافراً . موسی چون آن قبطی را کشت دوازده ساله بود واین قصه درسورةالقصص بشرح کوئیم . قوله : « فنجّیناك من الغّم » ای من خوف القتل .یعنی سهلنا لك الخروج من مصر الی مدین سالماً من فرعون ،وقیل نجیناك من غم التابوت والبحر و کربه،قال وهب :اوحی الله الی موسی(ع) لوانّ النفس الّتی قتلت اقرت ساعة من لیل اونهار بانی خالقها ورازقها لاذقتك طعم العذاب ولکن عفون عنك امرها انّها لم تقر لی ساعة. قوله:«وفتناك فتوناً» ای اختبر ناك اختباراً وامتحناك محنة بعد محنة، وقیل خلصناك مرة بعد مرة. احدیها انّ امه حملت به فی السنة التی کان فرعون نذبح فیها الاطفال، القاؤه فی الّیم، ثم منعه الرّضاع الامن ثدی امه،ثم جرّه لحیة فرعون حتّی هم بقتله، ثم تناول الجمرة بدل التمرة، ثم و کزه القبطی حین استغاثه الاسرائیلی، ثم خروجه من البلدة حین اخبره رجل یسعی من شیعته بماعزموا علیه من قتله . و قیل الفتون ماالحقه من الفزع والهرب والاغتراب الی ارض مدین، وما ادرکه هناك من الکرامة والنّبوة ،«فلبثت سنین» یعنی عشرسنین فی اهل مدین و هوبلدة شعیب ،علی ثمانی مراحل من مصر وهب گفت موسی که ازفرعون بگریخت دوازده ساله بود بمدین شد ده سال مردورشعیب بود برمهر دختر وی صفیرا ،وپس از آن هژده سال دیگر بنردیك شعیب شبانی می کرد تـا او را فرزند راد،چون سن وی بچهل رسید وحی آمد بوی ، ابنست که ربّ العزة گفت : «ثمّ جئت علی قدر یا موسی» یعنی جئت للوقت الّذی اردنا ارسالك فیه الی فرعون. علی قدر ای علی مقدار مقدور قدرناه لرسالتك. مقاتل گفت : علی قدر ای علی موعد وعدناك . پس آنگه آمدی برسر آن وعده که ترا نهاده بودیم. گفته‌اند بظاهر باوی بقول وعده‌ای نرفته بود، پس احتمال کند که این وعده بخواب بود که ربّ العزة اورا بخواب نمود که ترا برسالت بفرعون وقوم وی خواهم فرستاد ، و قیل : معناه جئت علی موعد و عدنا الّرسل . و ذلك انّ الله

تعالی اخبر الّرسل‌الماضیة انّه سیبعث موسی الی خلقه‌وسینزل‌علیه‌الّتوریة .

قوله : «واصطنعتك لنفسی» الاصطناع افتعال من‌الصنعة . و هواتخاذالصنیعة ای‌ـاتخذتك صنیعة ،والمعنی‌اصطفیتك برسالتی و اختصصتك بوحی‌الّذی هوخاص امری.و یحتمل انّ‌النفس‌ها هنا تأکید . ای‌ـ و اصطفیتك لی‌نفسی . و قیل معناه اخترتك لاقامة حجتی‌وجعلتك بینی‌وبین‌خلقی، حتی‌صرت فی‌الخطاب‌والتبلیغ‌عنّی بمنزلتی الّتی انا بهالوخاطبتهم واحتججت علیهم.

قوله: «اذهب انت واخوك بآیاتی» ای‌ـامضینا بالتوریة . قیل بآیاتی بالید والعصا، « ولاتنیافی‌ذکری » ای ـ لاتضعفانی‌ان‌تذکرانی فانّ ذکر کما ایّای‌بقوی عزمکما .وقیل معناه لاتفترا‌ولا تقصرافی تبلیغ ذکری‌الناس . یقال ونی و توانی فی‌الامر،اذا وهن فیه .

« اذهبا الی فرعون» اعادلا‌ّن الأوّل مطلق والثانی‌مقیّد. « انّه طغی » کفر وجاوزالحدّ فی‌الکفر مفسران گفتندموسی بااهل‌خویش ازمدین برفت‌وروی‌بمصر نهاد وهارون‌آنوقت بمصربود نزدیك مادر خویش، وحی‌آمد بهرون که موسی را استقبال کن ، یك مرحله باستقبال موسی‌آمدوموسی را گفت مرا چنین‌وحی آمد وبفرمان حق‌جل‌جلاله آمدم ،موسی گفت‌آری که‌رب‌الّعزة مرابرسالت بر فرعون میفرستاد ، درخواستم تا توبامن باشی‌ومرایاری‌دهی‌نارسالت‌حق‌بهم بگزارم ، پس رب‌العالمین با ایشان خطاب کرد «اذهبا الی‌فرعون انه‌طغی ».

«فقولا له قولالیّنا»ای‌ـ تلطفاً له فی‌القول ولاتعلظاً . جون برفرعون شوید بتلطف شوید ، سخن نرم گوئید ، بمدارا ورفق گوبید ، درشتی مکنید ، واین از بهر آن گفت که مرد متمرّد طاغی چون او را دعوت کنند ، اگر بعنف وخشونت باوی‌سخن کنند، خشم گیرد ودر حجّت‌خصم تأمّل نکند وپند نپذیرد ، وبیر قصد قتل خصم کند ، بازچون برفق ولطف باوی گویند سخن بسمع خود راه دهد و در حجّت خصم تأمل کند ومنعاد گردد. ازینجا گفت مصطفی(ص) . « مادخل‌الرفق

فی شئی الاّ زانه ومادخل العنف فی شیٔ الاّ شانه ».و گفته‌اند اورا برفق فرمود یعنی حق تربیت وی بجای آر که اوترا برورده ، حق تربیت دارد برتو،و گفته‌اند معنی این تلطف آنست که او را بکنیت خوان و کنیت وی ابوالعباس است ، و گفته‌اند ابوالولید و گفته‌اند ابومرّة . با **موسی** چنین گفت وبا**مصطفی** (ص) گفت:«واغلظ علیهم» زیرا که طبع وخلقت **موسی** برحدّت وصلابت بود وطبع و خلقت مصطفی دررفق ورحمت . موسی را گفت ازآن درشتی وتیزی لختی باز کم کن بادشمن ، و **مصطفی** (ص) را گفت بر آن رفق ومدارا لختی درشتی و تیزی بیار بادشمن ؛ روی انّ عائشة قالت . یارسول الله کیف اجترأ **موسی** علی الرؤیة و سؤاله ایّاها ؟ قال علم الله حدّته فحلم عنه

قوله : «لعلّه یتذکّر اویخشی» فان قیل کان فی علم الله انّه لایتذکّر ولایخشی فما معنی لعّله یتذّکر؟ قیل هومصروف الی غیر **فرعون** ومجازه لعّله یتذّکر اویخشی خاش اذارأی برّی و الطافی بمن خلقته و رزقته وانعمت علیه ثم ادّعی الرّبوبیة . و قال **ابوبکر الورّاق** :لعلّ من الله واجب، ولقد تذّکر **فرعون** وخشی حین لم ینفعه الذّکری و الخشیة ، وذلك حین الجمه الغرق فی البحر ، فقال آمنت انّه لا آله الاّ الذّی آمنت به بنو **اسرائیل** . وقال اهل المعانی ، لعلّ حرف ترج وطمع ، وهوهاهنا یعودالی حال **موسی** و **هارون** . ای ـ اذهبا انتماعلی رجائکما و طمعکما،و قدعلم الله سبحانه مایکون منه.حق جلاله خود دانا بود که عاقبت کار **فرعون** چه خواهد بود امّا **موسی** و **هارون** را گفت شما اورا دعوت کنید برامید و طمع آن که وی ایمان آرد وسرّی که خوددانست ار کار **فرعون** با ایشان نگفت تا در ایشان فترت نماند ودر دعوت جدّ نمایند تاثواب ایشان در آن جدّنمودن تمامتر وعظیم تر بود ، و معنی یتذکّر یتّعظ و یعتبر، ویخشی ای ـ یسلم.

«قالوربّنا» گوینده موسی بود امّا اضافت باهردو کرد که **هارون** بااودرکاربود

قوله : «اننا نخافاان‌یفرط علینا»یعنی ان‌یعجل بالعقوبة ویبادر الی قتلناقبل‌ان یتأمل حجتّنا فرط اذاتقدم وسبق،والفارط والفرط الذّی یتقدّم القوم فی‌طلب آلماء ،ومنه، قوله صلی‌الله علیه وسلّم : «انا فرطکم علی الخوض». «اوان یطغی» ان یتکبّر عن قبول الحقّ وبزداد کفراً الی کفره بردّنا .

فقال الله‌عزّوجلّ : «لاتخا فاانّنی معکما» بالعون‌والنصرة والدفع‌عنکما،اسمع قولکما وقوله،اری فعلکماوفعله .«اسمع‌واری» ، دلیلست که خدای‌راجلّ‌جلاله‌سمع است وبصر ، سمیع است بسمع‌نامخلوق ، بصیراست ببصر نامخلوق ، ومعنی‌سمع‌و بصر‌نه علم واحاطتست چنانکه معتزله گویند ، که اگر چنان بودی‌اسمع‌واری بی فایده وبی معنی بودی ، که معنی علم وا حاطت در انّی‌معکما موجوداست وسخن تمام است ،همچنانکه جائی دیگر گفت : « ولاادنی من ذلك ولا اکثر الاّ هومعهم اینماکانوا» چون بعداز کمال آن معنی ، اسمع واری گفت معلوم شد که اسمع‌واری نه علم‌است واحاطت که سمع وبصر نامخلوقست .

روی عن عبدالله قال : اذاکان علی احدکم امام نخاف بطشه اوظلمه فیقل : اللّهم ربّ السّموات السّبع و ربّ العرش العظیم کن لی جاراً من فـلان بن فلان و اشیاعه‌و احزابه من‌خلیفتك‌ان‌یفرطواعلیّ اویطغوا،عزّ جارك وجلّ‌ثناؤك ولااله‌غیرك ولااله الاّ انت .

قوله: «فأتیاه فقولا انّا رسولا ربّك فارسلنا معنا بنی‌اسرائیل » ای‌ اطلقهم . «ولاتعذبّهم»ای‌لاتتعبهم فی‌العمل.وکان بنو اسرائیل عند آل فرعون فی‌نعب.ونصب عذاب‌شدید‌من قتل الابنیاء واستخدام‌النساء وکانـوا یکلفونهم الاعمال الشاقة من ضرب‌اللبّن و بناء المدائن ونقل‌الحجرمن غیراحرة . و فی‌بعض‌القصص قال‌الله عزّ وجل لموسی : «جاهده بنفسك واخیك وانتمـا محتسبان بجهاده فانّی لوشئت ان آتیه بجنودلاقبل له بهالفعلت، ولکن لیعلم هذاالعبدالضعیف‌الّذی قداعجبته قونه و

وجنوده‌انّ الفئة القليلة ولاقليل متى‌تغلب الفئة الكثيرة باذنى » اگر من خواستمی ای‌موسی بایشان‌سپاهی فرستادمی که‌با آن برنیامدندی‌وطاقت نداشتندی‌لکن‌خواستم که این بندهٔ بیچاره مغرور بقوّت وسپاه خودعزّه شده بداند که سپاه‌اندك بامعـونت من به‌آید وغلبه کند برسپاه فراوان . همانست که جائی دیگر گفت : « کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن‌الله» .

موسی‌وهارون بفرمان الله تعالی رفتندتابدرگاه قصر **فرعون** وآن قصر را دربند های عظیم ساخته وپاسبانان و نوبتداران فراوان نشسته . **سدّی** گفت‌شب‌بود که موسی برفرعون شد و آن پاسبانان ودربانان همه‌در خواب‌بودند که‌ناگاه موسی بعصای خویش‌در بزد . بواب گفت کیست که این ساعت‌بچنین درگاه آمده ودر می زند ؛ **موسی**(ع) گفت : انارسول ربّ‌العالمین . منم‌فرستادهٔ خداوند جهانیان ، بوابّ بترسید رعبی‌در دل وی‌افتاد، بشتاب رفت‌تا پیش **فرعون** گفت‌انّ‌هاهنا انساناً مجنوناً يزعم انّه‌رسول ربّ‌العالمين . مردی‌دیوانه را می‌بینم این ساعت بدرگاه ملك آمده میگوید من‌رسول خدای‌جهانیانم . **فرعون** نیز بترسید،ازین‌سخن که‌شنید ، گفت‌تا در آید وبه‌بینم که کیست ؟

چون درسد **فرعون** دروی‌تأملّ‌میکرد تااورا بشناخت ، آنگه گفت من انت ؟ تو کیستی ؟ گفت من **موسی عمرانم** . گفت : فماشأنك ؟ چه‌کارداری وبچه‌آمدی ؟ گفت : ارسلنی الیك‌ربّ العالمین . آفریدگار جهان و جهانبان مرا برسولی بتو فرستاد . گفت هیچ حجّت و نشان داری بـر درستی آنچـه میگوئی ؟ گفت : « قدجئناك بآية من ربّك » آوردم بتو نشانی از خداوندتو. گفت‌آن‌چه نشانست ؟ **موسی** دست در جیب خویش کرد بیرون آورد سپید روشن شعاع نور از وی اشراق می‌زد ، چنانکه همه خانه‌از آن روشن گشت . قومی گفتند از اهل‌تفسیر روز بود نه شب ، که **موسی** بر **فرعون** رفت‌وابن‌دعوت کرد وید بیضاء که بیرون آورد چندان نور داشت که برشعاع آفتاب غلبه کرد ،و گفتند آن روز معجزهٔ عصا بوی‌ننمود که

معجزهٔ عصا روز زینت نمود که سحره مجتمع بودند. آنگه موسی گفت:

«والسلام علی من اتبع الهدی» گفته‌اند که این تفسیر قول لیّن است که الله تعالی ایشانرا گفته بود: «فقولا له قولاً لینا» والسلام ـ جمع السلامة ـ کالملام جمع الملامة، والمعنی السّلامة من عذاب الله لمن اتّبع الاسلام، و قیل معناه من اسلم و تبع الهدی فله التحیة والسلام، ولم یکن موسی یحیی فرعون بالسلام انّما قرأ السلام علی من اجابه وصدّقه.

قوله: «انّا قد اوحی الینا انّ العذاب» فی الدنیا و الاخرة، «علی من کذّب» الانبیاء «وتولّی» عن الایمان. قیل هذه ارجی آیة للمؤمنین والموحدین فی القرآن. آنگه فرعون با موسی مناظره در گرفت، گفت: «فمن ربّکما یاموسی» ای ـ من ربّکما الّذی تدعواننی الیه یا موسی؟ فوحد لانّ المتکلّم کان موسی وحده. وقیل معناه یا موسی و هرون، فذکر موسی دون هرون لرؤس الآی.

قوله. «قال ربّنا الّذی اعطی کلّ شیئ خلقه ثمّ هدی» ای ـ تمم لکل شیئ خلقه ثم هداه لما یصلحه من مطعمه و ملبسه و مسکنه و منکحه وامور معاشه. فرعون گفت کیست خداوند شما که مرا بوی میخوانید؟ موسی(ع) گفت خداوند ماست که هر چیزی را آفرینش آن تمام بداد چنانکه دربایست بود وسزا بود، دست را گیرائی و پای را روائی، وزبانرا گویائی وچشم را بینائی ودل را دانائی، آنکه هر چیزی را جفت وی آفرید، هم‌نظیر وی، هم‌جنس وی، هم‌صورت وی، وهرچیزی راراه نمود و در دل افکند که بمادرچون رسد، و ازدشمن چون برهرد وقوت از کجا جوید. اینست که جائی‌دیگر گفت: «وخلق کلّ شیئ فقدّره تقدیرا» وقرأ نصیر خلقه بفتح اللام ای ـ کلّ ماخلقه. ماهواصلح فی معاشه والانتفاع به علی انّ خلقه فعل ماض من خلقه شیئ والمفعول الثانی محذوف لعلم المخاطبین بموضعه بعضی مفسران گفتند خلقه، اضافه اینجا باخداست یعنی اعطی خلقه کلّ شیئ من النعم بندگان خود را همه‌چیز بداد ازنعمت وآلات خدمت، ودستاونعمت که آفرید برای ایشان آفرید

چنانکه جائی دیگر گفت : «هوالّذی خلق لکم مافی الارض جمیعا ثم‌هدی» یعنی دلّه الی‌معرفة توحیده .پس **فرعون** پرسید از **موسی** که‌کار و بار پیشینیان واحوال رفتگان چیست ؟!

«فما بال القرون الاولی»ای- ماحالهم وشأنهم فانهم لم یکونوا علی ماتد عونی الیه ولم یقروابماتقول، ثم لم ینلهم مانوعدنی بهمن العذاب. میگوید امتّهای گذشته برین نبودند که نومیگوئی وآنکه ایشانرا ازعذاب نرسید که بومرا بیم‌دهی‌بدان. معنی دیگر احتمال کند که **فرعون** گفت اگر شما پیغامبر بد چنانکه میگوئید ، احوال گذشگان ورفتگان بگوئید که چون بوده است، واسماءایشان‌چه بوده‌است؟ یا معنی آنست که ما حال القرون متی‌یبعثون و کیف یبعثون و هم‌رمیم بالیة؟ **موسی**(ع) بحکم آنکه هنوز توریة نگرفته بود . که توریة بعداز هلاك **فرعون** بوی دادند،قصّه پیشنیان و اخبار گذشتگان نخوانده بود وندانسته ،لاجرم حوالت آن باعلم حق کرد گفت . «علمها عندربّی فی کتاب» یعنی الّلوح المحفوظ . گفت علم آن نزدیك خداوند منست ودرلوح محفوظ بنشته ومثبت کرده، آنکه نی نیازی‌الله تعالی از کتاب وسخت یاد کرد گفت . «لایضل ربّی ولاینسی»لفظان معنا هماواحد، ضلّ الرجل کذا اذانسیه واضلّه اذا انساه ـ و خداوند من فرو نگذارد هیچبر ونه فراموش کند . ضلال‌ونسیان بروی روانبودواورا حاجت‌بکتاب‌و نسخت نه،امّااثبات کرد درلوح‌ترغیب‌وترهیب‌بندگانرا،ونا بنماید که‌مخبر بروفق‌خبر آمد،و گفته‌اند **فرعون** اوّل حجت جست بر**موسی**(ع) برپیکار و در الله‌تعالی محاجت درگرفت ،پس از آن محاجت بگردیت وعدول کرد ، باذکر قرون وامم گذشته گفت : اعمال ایشان چیست و آنرا چه کردند؟**موسی**(ع) گفت اعمال ایشان برایشان شمرده اندو نگه داشته درصحیفهٔ اعمال ایشان . تا فردای قیامت جزاء ایشان بتمامی بایشان رسانند ، موحدانرا مثوبت ، مشرکانرا عقوبت . « لایضل ربّی » ای ـ لایترك من کفره حتی ینتقم منه ولاینسی من‌وحده حتی یجازیه . باین قول کتاب‌صحیفه اعمال

ایشانست نه‌لوح محفوظ.

قوله : «الّذی جعل لکم‌الارض مهداً» ای ـ ممهوداموطأ، وهومصدرا قیم مقام المفعول‌وهوقراءة **الکوفیین** وقرأ الباقون مهاداً، والمهاد یصلح للواحد کالفراش للجمع ، وهوجمع المهد الذّی یهیأ للصبی‌لینام‌فیه . معنی آنست که این زمین‌شما را آرامگاه وبستگاه کرد چنانکه در آن مسکن ومنزل توانیدساخت وحرث و حفر توانید کرد ، نه‌شکسته وناهموار که درآن استقرار وحرث و حفر ممکن نبود ،«و سلک‌لکم فیها سبلاً »ای‌ـاوضح‌لکم فیها طرقا تسلکونها .و قیل معناه ادخل لاجلکم فیها طرقاً تبلغون الی منافعها فانّها متفرقة فیها فمافقدفی مکان جلب من‌مکان . من قوله . «ماسلکم فی‌سقر» .

قوله : «وانزل من‌السّماء»ای‌ـ من‌ناحیّة السماء«مآء»مطراً .اینجا جواب‌موسی تمام شد .پس‌خطاب‌بگشت ،ربّ العزّه . گفت جلّ جلاله :«فاخرجنا به ازواجا»ای‌ـ اصنافاً«من‌نبات‌شتی» »مختلف الالوان‌والطّعوم و المنافع من‌بین ابیض و اخضر و اصفرواحمر، کل صنف زوج منها للّناس و منها للدوّاب . « کلوا و ارعوا انعامکم » ای‌ـ کلوا من‌طیّبات‌مااخرجنامن الارض، و ارعوافیها انعامکم‌ای‌ـ اسرحـوها فیما هوارزاق بهائمکم،«انّ فی‌ذلك» ای‌ـ فیما وصف «لآیات لاولی النهی» لعبراُلذ وی العقول تدّل علی‌وحدانیة الله . النهی جمع نهیة یقال فلان‌ذونهیة . معناه ذو عقل ، ینتهی الی رأیه ومعرفته ، و قیل سمّی العقل نهیة لانّها تنهی صاحبها مالا یجوده ولا یحسن .

النوّبة الثالثة

قوله : «قال ربّ اشرح لی صدری» فرمان آمد ازجبّار کائنات‌بموسی کلیم(ع)

که یاموسی: «اذهب الی فرعون انّه طغی» برو بر آن مرد طاغی شوخ گردنکش که بر معاصی دلیر گشته. چگویم خداوندا فرمان چیست؟ «قل هل لك الی ان تزکی» ای موسی هر چند که او کافروار بامامی زند تواورا که دعوت کنی، بلطف دعوت کن و برفق سخن گوی. ای موسی تو رسول منی، فرستادهٔ منی خلق من گیر، من رفیق و لطیفم، رفق و لطف دوست دارم، برفق باوی گو: «هل لك الی ان تزکّی» افتدت که باما صلح کنی، مسلمان شوی و ازراه جنگ و مخالفت برخیزی، ای موسی باوی بگوی چهار صدسال در کفر بسر آوردی، اگر مسلمان شوی و مارا به یگانگی یاد کنی چهارصد سال دیگر عمرت دهم در ین جهان بجوانی و تندرستی و شادی و پیروزی، و در آن جهان بهشت جاودانی و سعادت ابدی. بامصطفی(ص) همین گفت چون کفرهٔ قریش رادعوت می کرد او را برفق فرمود گفت. «وجادلهم بالتّی هی احسن» ای محمّد باایشان بلطف سخن گوی اگر با تومجادلت کنند توپاسخ ایشان بنیکوئی کن بگو: «انّما اعظکم بواحدة» من شمارا پند میدهم بیك چیز «ان تقوموالله مثنی و فرادی» که خیزید خدارا یگانه ودوگانه، پس با خود بیندیشید و بایکدیگر بازگوئید من که رسول خدایم دیوانه و پوشیده خردنیم، شما را بملك ابد و نعیم سرمد میخوانم لطفا سخنا که اینست ولی چه سود که بابسته نبود در ازل، کارنه آن دارد که از کسی عمل آید و از کسی کسل، کار آن دارد که تا خودشایسته که آمد در ازل؛ تلخ را چه سود کش آب خوش در کنارست، وخاررا چه حاصل از آن کش بوی گل در جوارست. یکی از بزرگان دین گفته اذاکان هذا رفقه مع الکفار فکیف رفقه بالابرار. فرعون که چندین سال میگفت «انا ربّکم الاعلی» باوی خطاب می کند بدین لطیفی، مؤمنی که هفتاد سال در سجود می گوید «سبحان ربّی الاعلی» گوئی که در گور باوی خود چه خطاب کند و بروی چه نواخت نهد. موسی(ع) چون دل بر آن نهاد که برفرعون شود ازالله تعالی تمکین خواست و تهیّه اسباب اداء رسالت. گفت: «ربّ اشرح لی صدری» از بهر موسی چنین گفت باز ازبهر مصطفی(ص) گفت: «الم نشرح لك صدرك» باز مؤمنان

امت را گفت. «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام» موسی بخواست، پس از آنکه بخواست اورا بداد.مصطفی(ص) را ناخواسته بداد، امّا منّت بروی نهاد، باز مؤمنان امّت را بی‌خواست وبی منّت‌این نعمت در کنار نهاد، نه از آن که ایشان را بر پیغامبر فضلی وشرفی است لکن ضعیفانند و گنـاهکاران و مفلسان ،وضعیفان را بیشتر نوازند وعاصیانرا بیشتر خوانند، نبینی پدری که‌فرزندان دارد ویکی‌ازایشان ناخلف بود، آن‌ناخلف را بیشتر حواند وبه‌نگرد، پیوسته دلش باوی می گراید، واز حوادث روزگار بروی می‌ترسد، خدایرا عزّوجلّ برروی زمین چندین صدّیقان وزاهدان و عارفانندو هرشب در سیك بازپسین که بخودی خودبندگانرا تعهد کند همه عاصیان ومفلسانرا خواند که:« هل‌من‌سائل‌هل‌من تائب‌هل من‌مستغفر؟»میگوید جلّ‌جلاله:نعم المولی‌انا، ینك خداوندی که منم، نیك باری ومهربانی که منم؛ «ان عصیتنی‌سترتك وان سألتنی اعطنیك‌وان استغفرتنی غفرت‌لك وان‌دعوتنی لّبیتك وان‌اعرضت عنّی نادیتك».

«ربّ اشرح لی صدری» نکته لطیف بشنو، گفت، اشرح لی صدری، نگفت قلبی،از آنکه حرج وضیق بصدر رسد بقلب‌نرسد، صدردیگرست وقلب‌دیگر ،صدر در خبرست و قلب‌در نظر، صدر در هیبت است و قلب در سرورمشاهدت، با دوام انس ولذّت نظر وحصول مشاهدت حرج‌وضیق کجادر گنجد ،موسی درمقام‌مناجات مست شراب شوق گشته بود، دریای مهر درباطن وی بموج آمده، همی ترسد کـه مناجات بسر آیدوسخن بربده گردد همی در سخن‌و سئوال آویخته بود از بس هر سؤالی سؤالی دیگر می کرد. از«ربّ اشرح لی صدری» تاآنجا که: گفت :«واشر که فی امری»،یاربّ العزّةدردعشق‌وسوزعشق وشوق وبراین مرهم برنهاد که:«قداوتیت سؤلك یا موسی» ای موسی هرچه خواستی‌دادم وهرچه خواهی می دهم.ربّ العزّة همین کرامت که با موسی کردباامّت محمّد کرد گفت:«وآتیکم‌من کل‌ماسألتموه» ای محمّد امّت ترا گرامی کردم، که هر کرامت که با موسی کردم، وهرنواخت

که بروی‌نهادم ، باامّت توبقدر ایشان همان کردم، باموسی گفتم:«القیت علیك محبّة منّی»،باامّت تو گفتم:«یحبّهم ویحبونه» با موسی گفتم:«لاتخف انك من الآمنین» با امّت تو کفتم : «اولئك لهم الامن» با موسی گفتم: «وقربناه نجیاً» باامّت تو گفتم: «و اسجدواقترب ونحن اقرب»، با موسی گفتم. «اجیب دعوتکما» با امّت تو گفتم : «فاستجاب لهم ربّهم» با موسی گفتم.«لاتخافا اننی معکما»،با امّت تو گفتم : «انّ الله مع الذین اتقوا»، موسی راگفتم:«وانجینا موسی ومن معه»،امّت‌ترا گفتم:«و کذلك ننّجی المؤمنین»، موسی ماما گفت : «وعجلت الیك ربّ لترضی»،باامّت تو گفتم «لقد رضی الله عن المؤمنین» .

قوله «وفتناك فتوناً»ای طبخناك بالبلاء طبخاً حتّی صرت صافیاً نقیّاً فاستخلصناك لنا حتّی لاتکون لغیرنا. ای موسی‌ترا در کوره بلابردیم وباخلاص نهادیم ،تادردلت جزمهرما و بر زبانت جز ذکرما نماند ،آن بلاها وفتنها که برسروی نشست چه‌بود، اوّل که ویرا رادند متواری زادند درخانه ناریك بی‌چراغ ، بی‌نوا ، وبی‌کام ، مادر را نمی بایست که بسر بود ازبیم فرعون که پسرانرا می کشت ، اورا در تابوت کردو بدریا افکند ، منزل اولش دریا بود دشمن اورابر گرفت چون چشم بار کردشمشیر ونطع دید ، منزل اوّل دریا،منزل دوم شمشیر ونطع ودیداردشمن ، منزل‌سوم بیم‌از قبطیان که ازیشان یکی را کشته بود ، وانگه بگریخته بس وانگران ، دل آشفته وجان حیران، پای برهنه وشکم گرسنه ، هیچ‌ندانست که کجا می‌رودتارسید بمدین، بمزدوری شعیب وشبانی ، از سرسوز وحسرت برتوالی محنت گفت:

بهر کوئی مرا تا کی دوانی — زهرز هری مرا تا کی‌چشانی

برو‌اندازی اوّل تو رهی را — پس آنکه بربر دشمن نشانی

وزان پس افکنی‌او رابغربت — بمزدوری شعیب و شبانی

شبانی را کجا آن قدر باشد — که توبی واسطه‌ورا بخوانی

پس اورا اوری برطــور سینا هزاران تو سخن باوی‌برانی
و گر کوید زتو دیدارخواهم جواب آید کهموسی‌لن‌ترانی

اورا چنین دربلاء لطف آمیغ می‌داشت، وبزخم شفقت آمیزمی پیراست، و بانواع‌بلیّات می‌شست، آن‌همه ازچه بود، از آن کش خودرامی بایست ، همانست که گفت : «واصطنعتك لنفسی» ای مـوسی نه در می‌بابستی کم می‌بایستی ترا بگزیدم، نه ترا بلکه خوبشتن را .ازآن بود که سر برادر گرفت و او را بقهر بخود کشید و ازونگفت چرا کردی ، بیك‌مشت چشم عزریائیل برافکند ، نگفت چـرا کردی ، الواح‌توریةبر زمین زد نگفت چرا زدی ، آری در پردهٔ دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود ، ودرپناه دوستی محتمل بود.شعر:

و اذا الحبیب اتی بذنب واحد جاء ت محاسنه بالف شفیع

قوله ۰ « فقولاله قولاً لیناً» الایة ... عن وهب بن منبه . قال : لما بعث‌الله موسی(ع) الی فرعون قال له و اسمع کلامی واحفظ وصیّتی وارع عهدی،فانی قد وقفتك الیوم منّی موقفاً لاسبعی لبشر بعدك ان یقوم مقاهك منّی ادسناك و قرّ بتك حتّی سمعت کلاهی و کست باقرب الامکنة منّی فانطلق برسالتی فانك بعبنی وسمعی وانّ معك نصری وانّی قدالبستك‌جبّة من سلطانی ، تستکمل‌بها الفوه فی‌امری، فانت حندعظیم من‌جندی بعثتك الی خلق ضعیف من خلقی ، بطرنعمتی و امن مکری وانکر ربوبیتی‌و عبدونی‌ورعم انّه‌لا یعرفنی وانّی اقسم بعزّنی لولا الحجة والعذر الذّی وصعته بینی و بین خلقی لبطشت به بطشةحبّـار نغصب لغضبه السماءوالارض‌والجبال‌والبحارفان‌ادنت للسّماءحصبته،وان‌اذنت للارض‌ابتلعته‌وان‌اذنت للجبال‌ال‌دمّرته، وان‌ادنت للبحار غرّقته،ولکنّه هان علیّ وسقطمن عینی‌ووسعه‌حلمی واستغنیت‌بماعندی وحقّ لی‌انا الغنّی لاغنی غیری،فبلغه رسالتی و ادعه‌الی عبادتی‌و توحیدی،وحذّره‌نقمتی وبأسی، واخبره‌انه لایقوم شئ‌لغضبی ود کرّه‌ایاّی وقل‌له‌فیما بین‌ذلك «فقولا لیّنـاً لعّله یتذکّرا ویخشی» واخبرانّی الی العفو و المغفــره اسرع

الی الغضب والعقوبة ولا يروعنك ما السته من لباس الدنيا، فان ناصيته بيدی ليس يطرف ولاينطق ولايتنفس الا بعلمی و ادنی، وقل له اجب ربّك فانّه واسع المغفرة امهلك اربع مائة سنة وفی كلّها كنت تبارزه بالمحاربة و هو يمطر عليك السّماء وينبت لك الارض و يلبسك العافية لاتسقم ولاتهرم ولم تفتقر ولم تغلب و لوشاء ان يخلعك من ذلك او يسلبكه فعل، ولكنّه ذواناة وذوحلم عظيم.

۳-النّوبة الاولی

قوله تعالی: « **منها خلقناكم** » از آن [زمين] آفريديم شمارا «**وفيها نعيدكم**» و باز شمارا [بازمين] برىم، «**ومنها نخرجكم**» و باز از آن [زمين] بيرون آريم شما را، « **تارة اخری** (۵۵)» باری ديگر.

«**ولقد اريناه آياتنا كلها** » [بافرعون] نموديم نشانهای خويش [كه موسی را داده بوديم] همه، « **فكذّب وابی** (۵۶) » دروغ زن گرفت اوراو سر باززد.

« **قال اجئتنا** » گفت بما آمدی، « **لتخرجنا من ارضنا** » تا ازين زمين ماگيری ومارا از آن بيرون كنی. «**بسحرك ياموسی** (۵۷) » بجادوئی خويش ای **موسی**.

« **فلنأتينّك بسحر مثله** » ما بتو جادوئی آريم همچنانكه تو آوردی، «**فاجعل بيننا وبينك موعداً** » ميان ماوميان خويش هنگامی نامزدساز، «**لانخلفه نحن ولاانت**» كه ما آنرا خلاف نكنيم ونه تو، « **مكاناسوی** (۵۸) » جائی ميان ما وتو [كه ما بآن آئيم وتو بآن آئی].

« **قال موعدكم يوم الزينة** » **موسی** گفت هنگام نامزد كرده مرا با شما روز آرايشست، « **وان يحشرالناس ضحی** (۵۹) » آنگه كه مردمان باهم آيند چاشتگاه.

« فتولّی فرعون » بر گشت فرعون [وباز ایستاد از پاسخ وبکوشش خود برابستاد] ، « فجمع کیده ثم اتی (٦٠) » وگرد کرد یار خویش و آنگه آمد .

« قال لهم موسی » ایشانرا گفت موسی: « ویلکم لاتفتروا علی الله کذباً » وبل برشما برخدای تعالی دروغ مسازید [وباطل حق ننمائید] ، « فیسحتکم بعذاب » که بیخ شما کند [خدای تعالی وزیروزبر کند] بعذاب ، « وقدخاب من افتری (٦١) » وهر که دروغ سازد نومید ماند .

« فتنازعوا امرهم بینهم » جادوان در کار خویش با یکدیگر مشورت کردند [وسگالیدند که با موسی چه پیش گیرند] ، « واسروا النجوی (٦٢) » و راز در گرفتند بایکدیگر .

« قالوا انّ هذان لساحران » گفتند ابن دو مرد دو جادواند ، « یریدان » مبخواهند « ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما » که بیرون آرند شما را اززمین شما بجادوئی خویش ، « ویذهبا بطریقتکم المثلی (٦٣) » وپسران ومهتران شما ببرند

« فاجمعوا کیدکم » هم سخن وهمدل و هم آهنگ باشید در سار خویش .

« ثمّ ائتوا صفّاً » آنگه همه باهم بهاموں آئید ، [بیکبار] بر کنار ، « وقد افلح الیوم من استعلی (٦٤) » وپیروز آمد امروز او که به آمد [درجادوئی خویش].

« قالوا یاموسی » گفتند ای موسی : « امّا ان تلقی » توعصای خویش بیفکنی پیش ، « امّا ان نکون اوّل من القی (٦٥) » یا ما آن خود بیفکنیم پیش.

« قال بل القوا » [موسی] گفت نه شما بیفکنید . « فاذاحبالهم و عصیّهم » آن رسنها وچوبهای ایشان « یخیّل الیه من سحرهم » می نمودند بموسی ازجادوئی ایشان « انّها تسعی (٦٦) » که آن همه زنده اند بهیب باو می آورند .

« فاوجس فی نفسه خیفة موسی (٦٧) » موسی دردل خویش از جادوئی ایشان بیم یافت ونهان داشت .

« قلنا لاتخف » گفتیم ، مترس ، « انّك انت الاعلی (٦٨) » که دست تر او نصرت

وغلبه ترا .

« **والق‌مافی یمینك**» بیفکن آنچه دردست راست‌داری ، «**تلقف ماصنعوا** » تا فروبرد آنچه ایشان ساخته‌اند ، **انّما صنعوا کید ساحر**» آنچه ایشان کردندساز پر دیو است « **ولایفلح السّاحرحیث‌اتی**(۶۹) » و پر دیو کن به نماند هرجا کــه پدید آید .

« **والقی السحرة سجداً** » جــادوانــرا ساجـد افکندنـد و نفـرمان آوردند . « **قالوا آمنّا بربّ‌هرون وموسی** (۷۰)» گفتندبگرویدیم بخدای‌**هارون و موسی**.

« **قال آمنتم له** » [فرعون] گفت بگرویدید باو [و استوار گرفتند او را] « **قبل‌ان آذن‌لکم** » پیش از آنکه شمارا دستوری دادم ،«**انّه لکبیرکم الّذی‌علّمکم السحر**» او استاد شما است ومه شما که جادوئی آموخت درشما، « **فلاقطعنّ ایدیکم وارجلکم**» ببرم ناچاره دستهای شما و پایهای‌شما ، «**من خلاف**» یکی از راست‌یکی از چپ ، « **ولاصلّبنکم فی جذوع النّخل** » و شمــا را برساق خرمــابان آویزم ، «**ولتعلمنّ‌ایّنا اشدّ عذاباً وابقی** (۷۱)» و بدانید که آن کیست ازما [من باالله‌تعالی] که سخت عذاب تراست وپاینده عذاب‌تر.

« **قالوالن‌نؤثرك** » [جواب دادند] گفتند ترابر نگز بنیم « **علی مــا جاءنامن‌البیّنات** »براین که‌بما آمدازنشانهای‌راست،« **والّذی فطرنا**»بآن‌آفریدگار که مارا آفرید . « **فاقض ماانت قاض** » میکن هرچه توانی . « **انّما تقضی هذه الحیوة الدنیا** (۷۲)» آنچه کنی وتوانی دربن‌جهان [کنی و توانی] «**انّاآمنّا بربّنا**» مابگرویدیم‌بخداوند خویش ، «**لیغفر لناخطایانا**» تا بیامرزد کردارهای بدما « **وما اکرهتنا علیه من السحرّ** » وآنچه برآن میداشتی مارا [بستم] از جادوئی « **والله خیر وابقی** (۷۳)» الله تعالی خدائی را بهترو [عذاب او] پاینده‌تر.

النوبة الثانية

قوله : «منها خلقنا کم» مردودة الی الارض المسّماة فی الآیة قبل. میگوید شمارا که آفریدم اززمین آفریدم یعنی آدم که اصل شما است وپدر شمااورا ازخاك وگل آفریدم .

عطاءخراسانی گفت : روا باشد که آیت برعموم رانند و همهٔ فرزند آدم خواهد از بهر آنکه در آفرینش هربشری فرمان آید بملك رحم تا لختی خاك از موضع دفن وی بردارد وبران نطفه ریزد که اصل وی‌خواهد بود وربّ العزّة اورا از آن خاك وآن نطفه می آفریند. قومی گفتند نطفه که در ترکیب اصلاب است تکوّن آن از انواع اغذیّه است و انواع اغذیّه از زمین و خاك بحاصل آمده ، ازین جهت گفت: شما را از زمین آفریدم. «و فیها نعیدکم» عند الموت والدفن. روی البراء بن عازب قال: خرجنامع رسول الله (ص) فی جنازة رجل من الانصار فانتهینا الی القبرولمّا یلحد فذکر حدیثاً طویلا فقال فیه، اذا انتهی الی العرش کتب کتابه فی علیّین ویقول الّرب تبارك وتعالی ردّوا عبدی‌الی مضجعه فانّی وعدته انّی منها خلقتهم و فیها اعیدهم و منها اخرجهم تارة اخری، فیرد الی مضجعه . و فی روایة فیعرج به فیقولان ربّنا هذا عبدك المؤمن فیقول الرّب اروه مقعده من کرامتی ، ثمّ اعیدوه فی القبر فانّی قضیت منها خلقنا کم و فیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری . وعن‌علی (ع) قال: انّ‌المؤمن اذا قبض الملك روحه انتهی به الی السماء و قال یارب عبدك فلان قبضنا نفسه،فیقول‌ارجعوه فانّی قدوعدته «منها خلقنا کم وفیها نعیدکم»فانّه لیسمع خفق نعالهم اذاولّو مدبرین. وکان عمر یقول فی‌خطبته‌ایّاکم والفخور وماافخور، عبد خلق من التراب و فی التراب یعود.

قوله : «ومنها نخرجكم تارة اخرى» اى نخلفكم عندالبعث مرة اخرى، كقوله: «ثمّ الله ينشئ النشأة الاخرة وانّ عليه النشأة الاخرى» .

قوله:«ولقداريناه آياتنا كلها »اى ارينا فرعون الآيات التسع الّتى اصحبناها موسى وهى اليدوالعصاوالطوفان والجراد والقمّل والضفادع والدم والسنون و نقص الثمرات، وقيل هى الطوفان والجرادوالقمّل والضفادع والدّم واليد والعصاوالبحر رهواًوالتاسعة هى المحبّة الّتى القيت على موسى حتّى امسك فرعون عن قتله.«فكذّب»فرعون موسى «وابى»امتنع من طاعة الله والايمان به.

«قال اجئتنا لتخرجنامن ارضنا» يعنى ارض مصر،«بسحرك يا موسى» اى قد عرفنا خداعك،«فلنأتينك بسحر مثله»اى نقابلك بمثل فعلك،«فاجعل بيننا موعداً لا نخلفه نحن ولاانت» اى واعدنا مكاناً نجتمع فيه للمغالبة فيتبين صدقك فى دعوى النبوّة،ثم لانخلف ذلك الموعد لانحن ولاانت.قوله: «مكاناًسوى»قرأ ابن عامر و عاصم و حمزة و يعقوب سوى بضم السّين، والباقون بكسرها ،وهمالغتان مثل عدى وعدى و طوى طوى، والمعنى مكاناً سواء، فاذا كسر اوضم قصر و اذا فتح مدّ ، يعنى مكاناً نصفاً وسطاً تستوى مسافته على الفريقين،وقيل سوى اى سوياًلاسارفه« «قال موعدكم يوم الزينة»يعنى يوم عيدلهم، يقال كان يوم النيروز وافق عاشوراء ، وقيل يوم السبت . «وان يحشر النّاس ضحى»وان يساق النّاس وقت الضحوة نهاراً جهاراً ليكون ابلغ فى الحجة وابعد من الريبة وان يحشر موضعه خفض عطف على الزينة اى ــ موعدكم يوم الزينة وحشر النّاس.

«فتولّى فرعون» ادبر فرعون واعرض، «فجمع كيده» اى حيله و سحرته. «ثم اتى»جاءللميعاد.ابن عباس گفت · سحره فرعون هفتاد ودومرد بودندوچهارصد نيز گفته‌اندوهفتادهزار گفته‌اند، وهب گفت:سى وسه‌هزار بودند ،ابن جريج گفت: نهصد بودند. سيصدازپارس وسيصد ازروم وسيصد از اسكندريه. اما محتملست كــه هفتاد دو كه ابن عباس گفت مهتران و سروران ايشان بـودنـد و ديگران اتباع و

تلامذه بودند و با هریکی عصائی ورسنی بود ، و گفته‌اند سیصد اشتروارعصا ورسن بر هامون بیفکندند ، و فرعون خیمه ای زد بران بالا بر کـه ارتفاع آن هفتاد گزبود ، وبایشان فرومی‌نگرست بـا خاصگیان ومقربان خویش،سحره بگوشه‌ای فروآمده باقی حشم ولشکر بگوشهٔ دیگر، وموسی و هرون بجانبی دیگر .

موسی روی سوی سحره کرد و گفت : « و یلکم لاتفتر واعلی الله کذباً » ای‌لاتشر کو ابالله‌احداً ولاتقولوالما جئت به سحر،وای بر شما برالله تعالی دروغ مسازیدو آنچه‌من آورده‌ام‌دروغ‌وسحر‌مشمریدوباخدای‌تعالی انبازمگیرید.«فیسحتکم بعذاب » که‌الله‌تعالی شما را بعذاب هلاك کند و بیخ شما بکند.قرأحمزه‌و الکسائی وحفص عن‌عاصم ورویس عن یعقوب ، فیسحتکم بضم‌الباء و کسر الحاء والباقون بفتح‌الیاء والحاء وهما لغتان ، یقال : سحته واسحته اذا اهلکه واستأصله.«وقدخاب من‌افتری» یعنی من کذّب‌ابنال رغبیة خاب اجراً، وقیل‌خاب من‌افتری. ای‌خسر من‌ادعی مع‌الله آلها آخر.

«فتنازعواامرهم بینهم» سحره چون سخن‌موسی بشنیدند درتنازع افتادند در کارموسی ، قومی گفتندساحرست همچون ما، قومی گفتند این سخن که میگوید لاتفتروا علی‌الله کذبا »بسخن ساحران نماند، قومی گفتند اگر آنچه موسی آورد سحرست ما به‌آئیم وبروی غلبه کنیم که ازما ساحرتر کس نیست واگرنه‌سحرست پس‌اوراکاری عظیم درگیرد، آنگه با یکدیگر برار گفتند : ان غلبنا موسی نتبعه ، اگر موسی برما غلبه کند بوی ایمان آریم و او را پس رو باشیم ، و قیل‌الّضمیر فی‌تنازعوا ـ الفرعون و قومه والسّحرة‌جمیعاً ـ ای بشاوروافی امر موسی و فیما یخافون من قبله.

«قالوان‌ّهذان‌لساحران»ابن کثیروحفص،ان بتخفیف‌نون‌خوانند، هذان بالف یعنی ما هذان‌ّالاساحران کقوله « ان‌نظنك لمن‌الکاذبین»ای‌ما نظنك‌الاّ من‌الکاذبین. ابوعمرو به‌تنها ان به تشدید نون خواند ،هذین بیاء واعراب درست ولغت عالیه‌ان

است اما خلاف مصحف است ، **ابوعمرو** گفت اکتبه فی المصحف بالالف واقرأه بالباء.
ویروی انّ **عثمان** کان یقرأ من المصحف فلّما انتهی الی هذا الموضع قال انّی لاری
فیه لحناً وستقوّمه العرب بالسنتها .فقرأ **ابوعمرو** هذین وقال انا من العرب وقدقوّمته .
باقی قراء انّ بتشدید خوانند هذان بالف ودرین قولها است ویکی آنست که این
لغت کنانه است ولغت بوا **لحرث بن کعب** که تثنیه بهرسه حال بالف گویند ،
هذان اخواك، ورایت اخواك ،ومررت باخواك . قال الشّاعر:

فاطرق اطراق الشجاع ولویری مساغاً لناباه الشجاع لصمما.

برید لنابیه . وقال آخر :

کانّ صریف باباه اذاما اصرّهماتر نم اخطبان

ارادبابیه واخطبین وقال آخر:

تزّود منّابین اذناه ضربة دعته الی هابی التراب عمیماً

ارادادنیه . وقال آخر .

انّ اباها وابا اباها قدبلغافی المجدغایتاها.

ارادغایتها . وامّااباهافانه اجراه مجری عصاها.

فقوله : «هذان» فی موضع النصب لانّه اسم انّ ولساحران خبرها وحسن دخول
اللاّم فیه لانّه یدخل فی خبر انّ . قول دیگر آنست که قومی نحویان گفتند که
که این براضمار امروشأنست والتقدیر انّه هذان لساحران . ای انّ الامر او الشأن
هذان لساحران فاضمر الامر کما اضمر الشاعر فی قوله .

انّ من لام فی بنی بنت حسّان الّمه و اعصه فی الخطوب .

ای انّ الامر فعلی هذا یکون الامر اسم انّ وهذان لساحران مبتداء وخبراً و
هماخبران وقد دخلت اللام هاهنا علی خبر المبتداو ضعف هذا الوجه من جهة دخول
اللام فی خبر المبتداء وهو بعید. قول سوم انّ بمعنی نعم باشد کماقال شعر:

بکر العوادل فی الصباح یلمننی والومهنّه یقلن شیب قدعلاك وقد کبرت فقلت انّه.

ارادنعم،فیکون «هذان» علیهذا مبتداء« ولساحران » خبره ، و هذالوجه ایضا ضعیف من جهة دخول اللاّمفی خبرالمتبداءوهوانمّا جاءفی‌الشعر. قال الشاعر:

خالی لانت ومن جریر خاله ینل‌العلاویکرم الاخـوالا

ای خالی‌انت .فزاد اللام. وقول‌چهارم‌آنست که زجاجّ گفته که در آن اضمار امرست چنانکه گفته‌آمدالاّ آنکه‌در آن‌اضماری‌دیگرست، وهوانّ التقدیر انّ‌هذان لهماساحران، فاضمر الشأن کأنه قال: انّه هذان فحذف‌المضمر ثمّ اضمر المتبداء وهو همافقال‌لهماساحران‌فیکون‌اسم‌انّ مضمراً وهوالامر اوالشّأن،وهذان‌مبتداولهمامبتداء ثان،وساحران‌خبرالمتبداءالثانی ،والجملةاعنی لهما، وساحران خبرالمتبداءالاوّل و هوهذان والکلّ‌خبرانّ واللام فی‌هدا التقدیرداخلة علی المتبداءلاعلی الخبر،لکنّه لماحذف المبتداءالذّی‌هوهما انتقل اللام‌الی خبره وهوساحران.

قوله: «ویذهبا بطریقتکم المثلی » ای ـ باشرافکم وافاضلکم ، یقال‌للرّجال العاضل‌هذا طریقة قومه ای‌ـ هذا الذّی ینبغی ان یجعله قومه قدوة یسلکواطریقته، نظیره قومه ای‌ـ هذاالذّی ینبغی ان‌ینظر الیه قومه ویتّبعوه ، والمثلی تأنیث الامثل وهوالاحسن الافضل، وقیل الطریقة المثلی هی السمّت الاحسن والهدی المستقیم و بهذاالمعنی‌فی الایة اضمار ، یعنی ویذهبا باهل طریقتکم‌المثلی کقوله:«وسأل‌القریة» ای‌اهل‌القریة .وقیل‌معناه ویذهبا بدینکم‌الاجودوالاقوم . قال **قتادة** طریقتهم‌المثلی یومئذ **بنو اسرائیل** کانوا اکثر القوم عدداً واموالا ، فقال عدّوالله یریدان ان‌یذهبا بهم لانفسهم . گفته‌اند این آیت تفسیر نجوی است ، یعنی که فرعون و قوم اوهمه باهم شدندویکدیگرراز کردند گفتند این **موسی** و **هرون** دوجادواندمیخواهند که بسحر خویش ابطال دین‌شما کنند ، وعادت وسیرت پسندیدهٔ شما بردارند وبر اشراف وخیار شما مستولی گردند ، شما سردر کید و سحر خویش بکوشید وبجهد وطاقت خویش آنچه ایشان آورده‌اند باطل کنید . اینست که گفت:

«فاجمعوا کید کم». قرأ ابوعمرو وحده فاجمعوا بوصل الالف وفتح المیم، امر من جمع بجمع، ای - لاتدعوا شیئاً من کید کم الاّ جئتم به، بدلیل قوله: «فجمع کیده». وقرأ الباقون فاجمعوا بقطع الالف و کسر المیم، فقد قیل معناه الجمع ایضاً، تقول العرب اجمعت الشئی وجمعته، والصّحیح انّ معناه العزم ، و لاحکام یقال اجمعت الامر و ازمعته ، واجمعت علی الامر ازمعت علیه اذا عرمت علیه . ای - اعزموا کلّکم علی کید کم مجتمعین له ولاتختلفوا فیختلّ امر کم . «ثمّ ائتوا صفّا» ای - مجمعاً. وقیل: مصطفین ای- مجتمعین لیکون انظم لامور کم واشدّ لهیبتکم . قال ابوعبیده : الصّف - المجمع، مثل مصلی اهل البلد یجتمعون فیه فی الاعیاد ، والمعنی ثمّ ائتوا المکان الموعود . «وقد افلح الیوم من استعلی» ای - نال البغیة وفاز من غلب .

«قالوا یا موسی امّا ان تلقی » ای- امّا ان تبدأ فتطرح مامعك من العصا وامّا ان نبدأ فنطرح مامعنا ، جادوان همه بهم آمدند در آن مجمع صفها بر کشیدند و گفتند ای موسی تو پیشتر عصا بیفکنی یا ما پیشتر بیفکنیم آنچه داریم ، موسی را مخیّر کردند از بهر آنکه بخود مستظهر بودند که بر وی غلبه کنند وموسی ابتدا بایشان داد که واثق بود بالله که کید وسحر ایشان باطل کند . اگر کسی گوید که القاء ایشان کفر بود موسی چرا فرمود و چرا گفت القوا ؟ جواب آن است که موسی برسبیل تقریع وتهدید گفت ، چنانکه : «اعملوا ماشئتم» . یامعنی آن است که : ان کنتم محقّین کمازعموا فالقوا ماانتم ملقون .

قوله : «فاذا حبالهم» اینجا مضمری است یعنی فالقوا فاذا حبالهم ، جای دیگر گفت : «فالقوا حبالهم وعصیّهم بخیّل الیه» . التخائیل - التصاویر - مّن حال یخال اذاظّن، یقال خلت مخیلة، والمخیلة مانخاله شیئاً ولا تتبیّنه ومنه سمّی الخیال، وخیال الشیئ مایتصور فی النفس علی مثاله ولیس به فی الحقیقة، والمعنی یری من سحرهم «انّها تسعی» ای - تمشی سریعاً - آن چوبها ورسنها بزیبق بیالوده در آن وادی بیفکندند وزیبق چون حرارت آفتاب بآن رسید در جنبش آمد ، بموسی چنان نمود که از

جادوئی ایشان که همه مارانند بسر یکدیگر در میشوند وبموسی نهیب میدارند . قرأ ابن عامر و الرّوح عن یعقوب تخیل بالتاء . رداً الی الحبال والعصّی ، و قرأ الاخرون یخیّل بالیاء ،رداً الی الکید والسحر .

قوله : «فاوجس فی نفسه خیفة موسی» ای ـ اضمر فی نفسه مخافة ـ موسی در دل خویش ازسحر ایشان ترسی و بیمی یافت بطبع بشری امّا نهان داشت و آشکارا نکرد،ومردم که چیزی صعب سهمگین بیند وپیش از آن ندیده باشد ناچار بطبع بشری از آن بترسد . و گفته‌اند موسی دانست که فعل ایشان باطل است و آنرا حقیقتی نیست وازآن ترسید، بلی ترس وی از آن بود که فعل ایشان مردم را بفتنه افکند و کار موسی بشك افتد و اتّباع وی نکنند . و گفته‌اند سبب خوف وی تأخیر وحی بود بالقاء عصا ، چون وحی دیرتر میآمد موسی ترسید که اگر برایشان غلبه نکند . نارتّ العزّة اورا گفت :

«لاتخف انّك انت الاعلی» ای ـ القاهر الغالب.

قوله : « والق مافی بمینك » یعنی العصا . قیل هذا قول جبرئیل لموسی عن الله عزّوجلّ و هی علی یمینه فی تلك الساعة . « تلقف » ای ـ تبلع ماصنعوا من السحر . قرأ ابن عامر تلقّف بفتح اللاّم وتشدید القاف ورفع الفاء علی معنی الحال یعنی متلقّفة . « ماصنعوا » و انّما انّث مافی یمینه حملاً علی المعنی انّه کان عصاً والعصا مؤنثة . و قرأ الباقون بجزم الفاء و کلّهم شدّد القاف الاّ حفصاً فانّه روی عن عاصم تلقف بسکون اللاّم وتخفیف القاف و وجه سکون اللاّم انّ الفعل من لقفت الشیٔ علی فعلت بکسر العین بمعنی تلقفته، وشدّد التاء ابن کثیر و خففّها الباقون وجزم الفاء من اجل انّه جواب الامر وهوقوله تعالی : « والق » و ماکان جواباللامر کان مجزوماً ، لانّه علی تقدیر جواب الشّرط کانّه قال والق مافی یمینك فانّك ان تلقه تلقف .

قوله : «انّما صنعوا » یکتب انّما موصولاً اتّباعاًلخط المصحف ، والاصل فیه

الفصل ومافی موضع النصب ،لانّه اسم انّ وخبرها کید ساحر، ای ـ حیلة الّساحر.قرأ **حمزة و الکسائی** ، کید سحر بکسر الّسین بلاالف ،وقرأ الباقون کیدساحر. و هذا هوالظاهر لانّ اضافة الکید الی الفاعل اولی من اضافته الی الفعل وان کان ذلك لایمتنع فی العربیّة . «ولایفلح الّساحر حیث اتی» ای ـ حیث کان،واین کان یقتل حیث یوجد. قال النبی(ص): اذا رأیتم الّساحر فاقتلوه ثمّ قرأ : «ولایفلح الّساحر حیث اتی »والی هذا ذهبت عائشة وجماعة عظیمة من الائمة انّ الّساحر یقتل حیث یوجد. وامّا الشافعی فیقول : یقتل الّساحر اذا تبیّن منه القتل بسحره.

گفته‌اند سحر سه قسم است : یك قسم از آن سبکدستی است چنانکه مشعبدان کنند آن نه کفر است . دیگر قسم دانستن خاصیّت چیزهاست تاکارهای عجب کنند چنانکه سنگ مغناطیس بدست دارند تا آهن بخود کشد، وطلق در خوبشتن مالند تا ایشانرا زیان ندارد چون در آتش شوند، این نیز نه کفر است. سدیگر دیوپرستیدن است چنانکه ثنائی که خدای راسزد دیورا کنند تادیو بمراد ایشان کارها کند ، این یك قسم کفر است . وقیل: «لایفلح الّساحر حیث اتی»ای ـ لاینال الظفر لانّه باطل .چون وحی آمد که عصابیفکن **موسی** عصا بیفکند ، اندك اندك بزرگ میشد تاهمه وادی از آن پرشد وشکم وی چنان شد که همه در آن گنجد ، آنگه دهن باز کرد یك لب برزمین نهاده و آن دیگر برداشته و آن چوبها ورسنها همه بیکبار فروبرد آنگه قصد قبّه فرعون کرد ، فرعون بفریاد آمد موسی دست فرار کرد و بر کرفت عصا شد چنانکه بود . سحره چون آن بدیدند ، گفتند ای قوم این نه فعـل بشری است ، که این صنع الهی است ساخته آسمانی است که اگرسحر بوّدی با غلبهٔ وی آلات سحر مابماندی که جادوان غلبه کنند بریکدیگر وآلات سحر ایشان برجای بماند ، اینجا نماند از آنکه صنع الهی استودلیل صدق نبّوت **موسی**(ع) **وهرون**. آنگه همه بسجوددر افتادند و آواز بر آوردند :

« آمنّا برب هرون و موسی » قدّم هرون لرؤس الآی و لأن الواولایوجب

الترتيب و قيل قدّم هرون على موسى كى لايتوهم متوّهم انّهم آمنوا بفرعون فانّه هوالّذى ربّى موسى فى حال صغره . و عن ابن عباس انّه قال: سبحان الله اصبح السحرة كفرة وامسوا شهداء بررة

«قال آمنتم له» اى- لموسى-يقال آمنت له و آمنت به. وقيل اللاّم يتضمّن معنى الاتّباع و التصديق و الباء يتضمّن التصديق دون الاتّباع . «قبل ان آذن لكم» قبل ان آمركم به «انّه لكبيركم» اى- انّ موسى امامكم وانتم اشباعه و اتباعه ما عجزتم عن معارضته ولكنّكم تركتم معارضته احتشاماً اواحتراماً.وقيل تواطأتم على مافعلتم لتصر فوا وجوه النّاس اليكم ،ولتصير الرّئاسة لكم.« فلاقطعنّ ايديكم و ارجلكم من خلاف» اليد اليمنى والرجل اليسرى. و قيل من خلاف يعنى من اجل خلاف ظهر منكم.«ولاصلبنّكم فى جذوع النّخل » اى- لاجعلنّكم على الخشب حتى تموتو عليها جوعاً وعطشاً . و قيل التصلّب آن يترك المصلوب على الخشب الى آن يسيل منه الصّليب - و هوالودك و فرعون اول من صلب. وفى ههنا بمعنى - على' لانّ المصلوب اذاعلى الخشب صارالخشب ظرفاً له و مستقرّا ، ولانّ حروف الجر ينوب بعضها عن بعض.«ولتعلمنّ ايّنا اشدّ عذاباً وابقى » انا ؟ ام ربّ موسى ؟ الّذى آمنتم به خوفاً من عذابه . ابقى اى - ادوم.

« قالوا» يعنى - السحرة،«لن نؤثرك» اى- لن نختاردينك « على ماجآءنا من البيّنات» اليقين والعلم.« والّذى فطرنا » اى- ولانختارك على الّذى خلقنا ، فيكون معطوفا على ما،وقيل هوقسم، اى - اقسموا بالله انّهم لايؤ ثرونه .

گفته اند• بيّنات آنست كه چون ايشانرا بسجود افكندند حجابها ازپيش ديدهٔ ايشان برداشتند تا بهشت ودوزخ بديدند ، وآنچه ربّ العزّة مؤمنانرا ساخته در بهشت بايشان نمودند ، ومنازل ودرجات خويش بديدند ، آنگه گفتند : « لن نؤثرك على ماجاء نامن البيّنات» ترا و دين ترابرنگزينيم برين منازل ودرجات كه بمانمودند، وسوگند برين ياد كردند ، كه بآن خداى كه ما را آفريد كه بر نگزينم

«فاقض ماانت قاض»،تو هرچه خواهی کن ، فاصنع ما انت صانع . گفته اند که زن **فرعون** پرسید که دست کرابود و غلبه که کرد ؟ گفتند **موسی**،وی گفت : «آمنت بربّ موسی‌وهرون» . **فرعون** بفرمود که اورا بخوابانید وسنگی عظیم بسر وی فرو گذارید ، اگر ازدین **موسی** بازنگردد ، ربّ‌العزّة فرمود تاحجابها ازپیش دیده‌وی برداشتند وجای خویش دربهشت بدید ، وهمچنان برایمان خویش برفت و از دین حق بازنگشت چون خواستند که سنگ بسروی فرو گذارند ، ربّ العزة روح ازکالبد وی بستد تاسنگ برجسد بی روح آمـد و در وی اثرنکرد ، قوله : «انّما تقضی هذه‌الحیوة‌الدّنیا»ای- امرك و سلطانك‌فی الدّنیا وسیزول عن‌قریب.

«انّا آمنا بربنا لیغفر لناخطایانا» ای- ذنوبنا وشرکنا ، «وما اکر هتنا علیـه من السحر» الاکراه ـ تحمیل مالایطاق ،والاستکراه ـ التحامل فی الامر،و تعسف التأویل یسمّی استکراها .ویجوز ان یکونوافیما مضی کارهین للسّحر لمـاذخر لهم من الهدی **مقاتل** گفت‌سحره‌هفتادودومردبودنددواز **قبط** ،هفتادازبنی **اسرائیل** ، **فرعـون** آن هفتاد مردرا باکراه بر تعّلم سحرداشته بود.و گفته‌اند،سحره‌فرعون را گفتند که موسی را خفته بمانمای تادرکاروی تأمل کنیم ، **موسی** راخفته دیدندو عصای وی اورا پاسبانی می کرد ، ایشان گفتنداین نه سحر است که ساحـر چون بخسبدسحروی باطل شود،وماطاقت‌وی نداریم‌ومعارضت وی‌نکنیم ، **فرعون** باکراه ایشانرا برعمل سحر داشت ، اینست که گفت : «وما اکر هتنا علیه من‌السّحر والله خیر وابقی » ای ـ خیرا لهیّة وابقی عذاباً ، جـوابا لقوله : « انّنا اشدّ عذابـاً وابقی » .

النوبة الثالثة

قوله : «منها خلقنا کم‌وفیها نعید کم»،بدان که آدمی‌دوچیزست : جانست وتن

جان از نورست و نورعلوی، تن ازخاك و خاك سفلی، جان خواست که بر شود که علوی بود، تن خواست که فرورود که سفلی بود، ملك تعالی وتقدس بکمال قدرت خویش هردورا بند یکدیگر ساخت، جان بندتن شد وتن بندجان، هردو در بند. جان وتن با یکدیگر قرار گرفتند تاروز مرگ که عمر بنده بسر آید واجل دررسد این بند گشاده گردد، چنانکه مرغ از قفص بیرون آید. جان از تن بر آید، سوی هوا شود، بآشیان خویش، تن راه زمین گیرد. تاشود بامر کزخویش، جانرادرقندیل نور نهند واز درخت طوبی بیاویزند، تن رادر کفن پیچند و بخاك سپارند، اینست که ربّ العالمین گفت: «منها خلقنا کم وفیها نعید کم» روزی چند بر آید جان بنظاره تن آید. حال تن دیگر گون بیند بنالد، گوید ای چشم عبرت بین! ای دیده نرگسین! آن دیدن تو کو؟ ای زبان حکمت گوی! آن گفتار شیرین تو کو؟ ای روی پرنگار زیبا! آن زیب وجمالت کو؟ ای بیامده ازخاك وداشته برخاك وروزی بافته از خاك و باز گردانیده بخاك ونیست کشته بخاك! شعر:

الیس من التّراب ابا تـراب	خلقنا و المصیر الی التراب
فما معنی التّـاسف ان دفنا	ترابافی التّراب ابا تـراب

چنانستی که ملك میگوید جلّ جلاله: یکبار خاك راسبب هستی کنم، یکبار سبب نیستی، تـا عالمیان بدانند که قادر بر کمـال منم، و هر بـوده راهست کننده منم.

ای جوانمرد اگر زانکه ترا در گورستان گذری باشد، نگر تابچشم عبرت نگری در آن لشکر گاه، که آن نه خاکست که تو می بینی، آن تـن عربرانست، گوشت وپوست جوانانست، قدو بالای بنازپرورد گانست، موی ومحاسن پیرانست، شعر:

بلیناو ماتبلی النجوم الطّـوالع	ونبقی الجبال بعد ناوالمصانع

ثابت بنانی گفت : که بگورستان بیرون آمدم بقصد زیارت ، گوینده ای آواز داد که : یاثابت ! لایغرّنّك صموت اهلها فکم من نفس مغمومة فیها .

مجاهد گفت: چون بنده را درخاك نهند، خاك باوی بسخن آید ، گوید: انا بیت الدّود و بیت الوحدة و بیت الغربة و بیت الظلمة هذا ما اعددت لك فماذا اعددت لی ؟ اگر بنده در دنیا ذاکر بوده باشد ربّ العزة گوید : ملائکتی غریب قد نأی عنه الاهلون، وحید قد جفاه الاقربون ، قد کان فی الدّنیا لی ذاکراً . ای بنده ببچاره درمانده ! ای لشکر امیدت راه هزیمت گرفته ! ای رخت عمرت تاراج شده ! ای اسباب و کارت معطــل مانده ! ای در سکرات مرگ جانت بلب رسیده ! ای زبان گویایت خاموش شده ! ای دل دانایت از فزع ساعت خون گشته ! همه رفتند و ماماندیم ، همه بر گشتند و ما بروفائیم، همه بگذاشتند و مابرداشتیم . عبدی ترکوك و عزتی و جلالــی لانشرن علیك رحمتی .

« منها خلقناکم وفیها نعیدکم» آدمی هم قوالب است ، هم و دایــع ، اجساد قوالبست ، وارواح ودایع ، فالقوالب نسبتها التربة، و الودایع صفتها الفربة فالقوالب یربیها بافضاله ، والودایع بربیها بکشف جلاله ولطف جماله ، فللقوالب الیوم اعتکاف علی بساط عبادته ، وللودایع اتّصاف بدوام معرفته . عمل قوالب روزه ونمازست، تحفه و دایع رازو نازست ، قوالب را گفت : «فاذا فرغت فانصب»، ودایع را گفت: « و الی ربّك فارغب» نواخت قوالب درنسیه نهاد که می گوید عزّجلاله : «واما من خاف مقام ربّه ونهی النّفس عن الهوی فانّ الجنّة هی المأوی»، ودایع جز بنقدوقت تن در نداد ، تا گفت جلّ جلاله: «اناجلیس من ذکرنی ، اناعندظنّ عبدی بی وهومعکم اینما کنتم». در عهدازل باقوالب قادروار گفت : من خدایم ، باودایع دوست وار گفت : من دوستم آن اظهار ربوبیت وقدرت است ، واین اظهار مهرومحبّت ، باقوا لب گفت شما آن منید ، باو دایع گفت من **آن شمام** .

قوله : « ارینا آیاتنا کلها » **فرعون** را آیات قدرت وعجایب فطرت بظاهر

وی نمودیم ، امّا دیدۀ سرّ وی از دیدن حقایق آن بدوختیم تا بما راه نبرد ، و گرد درما نگردد ، که او شایسته بارگاه ما وسزای حضرت ما نیست ، ما آن کنیم که خود خواهیم ، آنچه مراد مشیّت ماست می دانیم ، وبرضا و سخط کس ننگریم ، هر کرا خواهیم ، بهرچه خـواهیم قهر کنیم ، و کس را باسرار الهیّت خویش راه ندهیم . فرمان آمد کـه ای **خلیل** تو **نمرود** را دعوت کن ! **ای موسی** تو **فرعون** را دعوت کن ! ای **محمّد**(ص) تو صنادید قریش را دعوت کن ! شما همی خوانیدو آیات معجزات می‌نمائید، من آنرا هدایت‌دهم که خود خواهم ، ای **نمرود** لعین! ای مردود شقی که دعوی خدائی میکنی ، اینك پشه‌ای فرستادم تاسزای تو در کنار تو نهد . ای **فرعون** طاغی باغی خویشتن بین ! که نعرۀ « انّا ربّکم الاعلی» می‌زنی ! اینك پاره‌ای‌چوب از حضرت خود بدست **موسی** فرستادیم، تاقدر توپیش تونهد ، ای صنادید قریش ! وای سروران کفر ! که قصد حبیب ما کرده‌اید واورا از وطن خود بتاحته‌ایدو باندیشه هلاك او ازپی وی آمده‌اید ، و دوست ما با صدّیق در آن غارغبرت رفته ، ماعنکبوت ضعیف را ازغیب بشحنگی وی فرستادیم، تادست دعاوی شمارا فروبند دوسیاست قهر ربّانی برسرشما براند ، آری در راه مـا گاه‌عنکبوتی‌مبارزی کند، گاه‌پشه‌ای سپاه‌سالاری کند، گاه‌عصائی‌درصحرائی‌اژدهائی کند ، گاه آبی فـرمان برداری کند ، گاه آتشی **مونس** کند ، گاه درختی سبز مشعله‌داری کند ، **موسی** فرعونرا دعوت کرد ، عصاوید بیضا در وی اثر نکرد ، که‌ناخواسته ونابایسته بود، بازسحره **فرعون** مست جادوئی گشته وبعزّت **فرعون** سوگند یاد کرده بامداد همی گفتند : بعـزت‌فرعون « انّا لنحن الغالبون » و نماز دیگرمی گفتند : « انّا آمنّابربّنا». و گفته‌اند سحرۀ فرعون با آنکه در عین کفر بودند ، باخبث جنابت نیز بودند ، زیرا که سحرجایگیر نبفتد ناساحرجنب نبود، امّا چون باد دولت از مهب لطف و کـرامت بوزیدنه سحر گذاشت نه ساحری ، نه کفرماند نـه کافری ، بـامداد در جنابت کفر و انکار ، شبانگاه برجنیبت ایمان

و استغفار .

قوله : «انّا آمنّا بربّنا ليغفر لنا خطايانا » اهمّ الاشياء على من عرفه مغفرته له خطاياه ، هذا آدم لمّا استكشف عن حاله وحلّ به ماحلّ قال : «ربّنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكوننّ من الخاسرين» وهذا نوح(ع) بعدمقاساته طول البلاء قال: «والاّ تغفر لي وترحمني اكن من الخاسرين».وهذاموسى(ع) قال: «ربّ انّي ظلمت نفسي فاغفر لي»وقال لنبينا(ص): «واستغفر لذنبك» وقال صلى الله عليه وسلّم: انّه ليغان على قلبي و استغفر الله في اليوم سبعين مرّة ومن عليه يقوله: « ليغفر لك ماتقدّم من ذنبك وماتأخّر .

٤-النّوبة الاولى

قوله تعالى : « انّه من يأت ربّه مجرماً » هر كه بخداوند خويش آيد و كافر آيد، «فانّ له جهنّم » او را دوزخست، «لا يموت فيها» نمير د در آن دوزخ [تا رهد] «ولا يحيى[۷۴]» ونه زندگاني خوش زيد .

« و من يأته مؤمنا» وهر كه بالله تعالى آيد(۱) و گرويده آيد «قد عمل الصالحات» نيكيها كرده، « فاولئك لهم الدرجات العلى[۷۵]» ايشانراست اورار (۲)هاى بلند

« جنات عدن » بهشتهاى هميشى ، « تجرى من تحتها الانهار » مى رود زير [درختان] آن جويها، « خالدين فيها » جاويدان در آن، «وذلك جزاء من تزكّى[۷۶]» و آنست پاداش آنكس كه پاك [وهنرى] آمد

« ولقد اوحينا الى موسى » پيغام داديم [وفرموديم] بموسى، «ان اسر بعبادى»

(۱) نسخه ج- گرايد.

(۲) بروزن ومعنى افراز است كه فراز وبالا وبلندى باشد . برهان.

که بشب بر ، رهیگان مرا « **فاضرب لهم طریقا فی البحر** » ایشانرا راهی زن در دریا « **یبساً** » [راهی] خشك، «**لاتخاف درکاً**» . نترسی از در رسیدن [دشمن] « **ولاتخشی**(۷۷) » و نه بیم داری.

« **فاتبعهم فرعون بجنوده** » فرعون ایشانرا جست باسپاه خویش، « **فغشیهم من الیم ماغشیهم**(۷۸) » دربرایشان آمد از دریا آنچه آمد.

«**واضلّ فرعون قومه** » وفرعون قوم خودرا در آب برد، «**وماهدی**(۷۹) » و بیرون نیاورد .

«**یابنی اسرائیل** » ای فرزندان یعقوب! «**قدانجیناکم من عدوّکم**»، رهانیدیم شما را از دشمن ، « **وواعدناکم** »وشمارا وعده دادیم ،« **جانب الطور الایمن**»، بآن سوی کوه طور.[آن ایمن وبر کت وبآفرین کوه] «**ونزّلنا علیکم المنّ والسّلوی**(۸۰) » وفرو فرستادیم برشما ، ترنجبین ومرغ سلوی.

« **کلوامن طیّبات مارزقناکم** » ، میخورید ازین پاکها[وخوشها وحلالها] که شما را روزی دادیم ، « **ولاتطغوافیه** » درآنچه دادیم شمارا ازنعمت ناآزرم ونافرمان وناپاك مباشید ، « **فیحلّ علیکم غضبی** » که برشما گشاده [وفرو آمده] گردد خشم من « **ومن یحلل علیه غضبی** » وهر که بر و گشاده [و فرو آمده] گردد خشم من، « **فقدهوی**(۸۱) » فروشداو .

« **وانّی لغفّار** » من آمرزگارم،[فراخ آمرز] « **لمن تاب** » ، آنکس را که باز گردد ،«**وآمن**»،وبگرود[واستوار گیرد]، «**وعمل صالحاً**» . و کردار نیك کند، « **ثمّ اهتدی**(۸۲) » ، آنگه براه راست رود [برپی رسول] .

« **وماعجلك عن قومك یاموسی**(۸۳) » . چه شتابانید ترا ازقوم نوای موسی؟

« **قال هم اولاء علی اثری** » [موسی] گفت ایشان اینك اند در پـی من، « **وعجلت الیك ربّ** » و من بتوشتابیدم خداوند من، « **لترضی**(۸٤) » تا بپسندی وخشنود باشی .

« **قال فانّا قد فتنّا قومك** » گفت بیازمودیم و در فتنه افگندیم [و برتباهی داشتیم] قوم تـرا ، « **من بعدك** » از پس [بیرون آمدن] تو ، [از میان ایشان] « **و اضلّهم السامری**(۸۵) » وبی راه کرد سامری ایشانرا .

« **فرجع موسی الی قومه** » بازگشت موسی بقوم خویش « **غضبان اسفاً** » خشمگین [سخت‌تیز] و غمگین . « **قال یاقوم** » گفت ای قوم ! «**الم یعدکم ربّکم وعداً حسناً** » نه وعده داد شمارا خداوند شما وعدهٔ نیکو؟ « **افطال علیکم العهد** » درازگشت برشما درنگ آن وعده [وچنین دیر شددرنگ نادیدن من] **ام اردتم ان یحلّ علیکم غضب من ربّکم** » یا خود خواستید که برشما فرود آید خشمی از خداوند شما ؟ « **فاخلفتم موعدی** (۸۶) » ، که خلاف کردید وعده‌من ؟

« **قالوا ما اخلفنا موعدك بملکنا**» گفتندخلاف نکردیم‌وعده توبتوان‌خویش، « **ولکنّا حملنا اوزاراً** » لکن ما باری داشتیم [آنچه بـر ما نهاده بودند] « **من زینة القوم** » لختی باراز آرایش قوم، [فرعون] « **فقذفناها** » درآتش انداختیم آنرا، [گدازرا] **فکذلك القی السّامری** (۸۷) » همچنین سامری در افکند، [آن خاك که ازپی اسب جبرئیل گرفته بود درراه دریا] « **فاخرج لهم عجلا** » ، وایشانرا ازآن [زر] گوساله‌ای بیرون آورد ، « **جسداً له خوار** » کالبدی [زرین] آنـرا بانگی گاو،« **فقالوا هذا الهکم واله موسی** » گفتند این [گوساله] خدای‌شماست وخدای موسی، « **فنسی** (۸۸) » [وموسی راه باو فرو گذاشت] وندانست .

« **افلایرون** » نمی‌بینند؟ « **الّا یرجع الیهم قولا** » که [آن گوساله] هیچ‌سخن ایشان پاسخ نکند، « **ولایملك لهم ضراً ولانفعاً** (۸۹)» و ایشانرا نه گزند تواند و نه سود رساند .

« **ولقدقال لهم هرون** » و گفته‌بود ایشانرا هرون « **من قبل** » پیش، [ازآمدن موسی]« **یاقوم انّما فتنتم به** » ای قوم این آنست که شما را باین بیازمودند [و در تباهی افکندند و بر گمراهی‌داشتند]، «**وانّ ربّکم الرّحمن**» وخداوندشمارحمن‌است

« **فاتّبعونی واطیعوا امری**(٩٠) » برپی من روید و فرمان من برید .

« **قالوا لن نبرح علیه عاکفین** » گفتند بنشویم و برین [گـوساله] نشسته می بـاشیم . « **حتّی یرجع الینا موسی** (٩١) » تا آنگه کـه **موسی** بما باز آید [تا چه گوید] .

« **قال یاهرون** » [موسی] گفت ای هرون، « **مامنعك** » چه بازداشت ترا؟ **اذرأیتهم ضلّوا** (٩٢) » چون دیدی که ایشان بی‌راه می‌شوند .

« **الّا تتبعن** » که بربی من رفتی وایشانرا بازنزدی؟ « **افعصیت امری** (٩٣) » سر کشیدی ازفرمان من ؟

« **قال یابن ام** » گفت ای پسرمادرمن، « **لاتأخذ بلحیتی ولابرأسی** » مگیر ریش من‌وسرمن، « **انی خشیت ان تقول** » من ترسیدم [اگر برابشان پیچم] تو گوئی،« **فرّقت بین بنی‌اسرائیل** » دو گروه کردی بنی‌اسرائیل را، « **ولم ترقب قولی** (٩٤) » ودر سخن من نگه نکردی .

« **قال فماخطبك یاسامری** (٩٥) » آنگه «**موسی** (ع) گفت ای سامری این چیست که کردی؟ (١)

« **قال فبصرت بمالم تبصروابه** » ، گفت آن بدیدم وبدانستم که‌شماندیدید [وندانستید] « **فقبضت قبضة** » مشتی گـرفتم از خـاك ، « **من‌اثرالرسّول** » از پی [ستور] جبرئیل ،« **فنبذتها** » ، آنرادرافکندم [درزر گداخته] ، « **و کذلك سولت لی نفسی**(٩٦) » چنان بر آر است مرا تن من .

« **قال فاذهب** » ، [موسی] گفت [سامری‌را] که برو « **فانّ لك فی الحیوة ان تقول لامساس** » ترا تا زنده‌باشی ان است ازمردم دور(٢) باشی « **وانّ لك موعداً لن تخلفه** »، وتراوعده گاهی که‌آن‌باتوخلاف‌نکنند « **وانظرالی الهك الّذی ظلّت**

(١) نسخه ج . این‌چه‌س کارتوست ؟

(٢) نسخه ج:آن‌است که هر کس که نزدیك بو آید گوئی‌دور.

علیه عاکفاً » ، ودرین خدای خود که باوبازنشستی می نگر، « **لنحرّقنّه** »، سوزیم آنرا [تاخاکستر گردد]، « **ثمّ لننسفنّه فی الیمّ نسفا** (۹۷) » ، آنگه آنرادردریاپراکنیم پراکندنی.

« **انّما الهکم الله الّذی لااله الاّ هو** » خداوند شما الله تعالی است، آن خدا که نیست خداجزاو ، « **وسع کلّ شیء علما** (۹۸) » رسیده بهمه چیز دانش او.

« **کذلك نقصّ علیك** » همچنین میخوانیم برتو، « **من انباء ماقد سبق** » ازخبر های آنچه گذشته است، « **وقد آتیناك من لدنّا ذکرا** (۹۹) » دادیم ترا از نزدیك خویش یادی [وسخنی] .

« **من اعرض عنه** » . هر که روی گرداند از آن [ونپذیرد].

« **فانّه یحمل یوم القیامه وزرا** (۱۰۰) » او بردارد روز رستاخیز باری بد.

« **خالدین فیه** » جاوید در آن بارند باشد. « **وساء لهم یوم القیمة حملا** (۱۰۱) » وآن روز رستاخیز ایشانرا بدباری .

النوبة الثانية

قوله: «انّه من یأت ربّه مجرماً» یعنی ـ کافراً می گوید ، روز رستاخیز که بندگان برالله تعالی رسند هر که کافر بدو رسد وچون باو آید کافر آید. یعنی دردنیا بر کفر میرد ، «فانّ له جهنّم» جزاء وی دوزخست اینها کنایتست از مجرم واگر با «ربّه» شود روا باشد کنایت ازالله بودیعنی که خدای تعالی را دوزخیست که مجرم را بدان عذاب کند. «لایموت فیها ولایحیی» ای ـ لایموت المجرم فیهافیستریح ولایحیی حیوة یلذّها جانهاشان بحنجره رسیده ، نه برآید تا برهد ، نه بمقتر حود بودتا خوش زید ، این عذاب کافران ومشرکانست در دوزخ، که جاوید در دوزخ باشند .

امّا عاصیان اهل توحید که بمعصیت در دوزخ شوند وجاوید دردوزخ نباشند ،عذاب ایشان نه چون عذاب‌کافران باشد ، بلکه اللّه‌تعالی ایشانـرا در آتش بمیراند تا از عذاب بی‌خبر باشند ، تاربّ العزة شفیع انگیزد و ایشانر ابنهر الحیوان زنده گرداند. وباین معنی‌خبر مصطفی (ص(است، روی **ابوسعید الخدری** ،انّ‌رسول‌اللّه(ص)خطب النّاس فاتی علی‌هذه الا ٓیة «انّه من یأت ربّه‌مجرماً فانّ‌له‌جهنّم لایموت‌فیها ولایحیی» فقال‌صلّی‌الله علیه وسلّم: امّا اهلها، الّذین هم‌اهلها،فانّهم لایموتون فیهاولایحیون، و امّا الّذین لیسوا باهلها فانّ النّار تمیتهم‌اماتة، ثمّ یقوم الشفعاء فیشفعون لهم فیجعلون ضبائر فیؤتی بهم‌نهر ' یقال له‌نهر الحیوةاوالحیوان فینبتون کماینبت الغثآء‌فی‌جمیل السیل». وفی‌روایة امّا ناس یربد الله بهم‌الرّحمة وفی روایة ولکن اناس تصیبهم‌النّار بذنوبهم فیمیتهم اللّه‌اماتة ، حتّی اذاصار وافحماً اذن ، فی الشّفاعة فجیئ بهم‌ضبائر ضبائرفبثوا‌علی انهارالجنّة:فیقال لاهل الجنة افیضوا‌علیهم . قال: فینبتون کماتنبت الحبة البـذر‌سقط من الّشجر فتصیبه السیّول فینبت . فـان قیل کیف الجمع بین هذالحدیث و بین قوله عزّوجلّ : « لایذوقون فیها الموت‌الا ّ الموتةالاولی »؟ فیقال ذاك فی اهل الجنّة ممّن لم تمسه النّار الا ّ تحلة القسم ، لافیمن تمسه النّار ببعض‌عذابها.

« ومن‌یأته » بکسرالهأء غیرمشبعّة قرأها **ابو جعفر و قالون** ،وقرا ألباقون بأنهی‌مشبعة«مؤمناً» یعنی مات علی الایمان، «قدعمل الصّالحات » قدادیٌ الفرائض «فاولئك لهم الدرّجات العلی»ای‌ـ الرّفیعةفی‌الجنّة. والعلی جمع االعلیا،والعلیاتأنیث الاعلی .

«جنّات عدن» ای‌ـ جنّات‌اقامة«تجری من‌تحتهاالانهار» ای‌ـمن‌تحت اشجارها و قصورها الانهار، «خالدین فیها وذلك جزاءِ من ترکّی»ای‌ـ تطهرّمن الکفروالمعاصی وقیل تزکّی ای اعطی زکوة نفسه وقال‌لااله‌الااللّه.روی **ابوسعید الخدری**قال : قال رسول‌الله (ص) : «انّ اهـل الدرّجات‌العلی لیریهم من تحتهم کماترون‌الکوکب

الدّرّی فی افق من آفاق السماء ، وانّ ابابکر و عمر منهم وانعما » .قال عطیّته انعما اخصبا . وعن ابن محیریز یرفعه قال: مابین الدّرجة الی الدّرجة جری الفرس المضمر ستّین سنة . قال الضحّاك : الجنّة درجات، بعضها فوق بعض ، هکذا فیری الاعلی فضیلته علی من اسفل منه ، ولایری الاسفل احداً فضل علیه .

قوله: «ولقداوحینا الی موسی ان اسر بعبادی» قرأ ابن کثیر و نافع، ان اسر بوصل الالف من اسرو کسر النون من ان. وقرأالباقون ان اسر بقطع الالف و الوجه ان سری و اسری لغتان.

چون روزگار فرعون سر آمد و طغیان وی بغایت رسید ، رب العزة خواست که او را هلاك کند ، بموسی وحی آمد ، « ان اسر بعبادی » ای سر بهم لیلا من ارض مصر .بندگان مرا بشب بیرون بر از زمین مصر ، ایشان در ایستادند و پیرایه ها و جامهها ومر کوبها از قبطیان بعارت خواستند ، گفتند ان لنا یوم عید نرید الخروج الیه : ما را روز عیدبست درمقامی معلوم ، می خواهیم که آنجا رویم ، آن پیرایه ها بعارت ستدند چون شب در آمد راه گم کردند وتا تابوت یوسف (ع) باخود بر نداشتند راه برایشان گشاده نگشت ، بامداد فرعون را ازرفتن بنی اسرائیل خبر کردند ، تا با لشکروقوم خویش بر نشست واز پی ایشان برفت. گفته اند بیرون از میمنه ومیسره وقلب ومقدمه لشکروی دوهزارهزار بود ، و پنج هرار دیگر، فرعون با این لشکر عظیم ازپی ایشان برفتند چون نزدیك رسیدند بنی اسرائیل آثار غبار ایشان دیدند، گفتند : یا موسی انا لمدرکون ، موسی (ع) گفت: « کلاان معی ربی سیهدین» گفتند یا موسی این نمضی؟ البحر امامنا و فرعون خلفنا دریا از پیش ودشمن ازپس کجا رویم چکنیم ؟فرمان آمد از جبار کائنات بموسی که : « اضرب لهم طریقاً فی البحر یبسا » ای اجعل لهم طریقاً فی البحر بالضرب بالعصا یابساً لیس فیه ماء ولاطین، «لاتخاف» درکاً من فرعون خلفك، «ولاتخشی» غرقاً من البحر امامك. قرأ حمزة « لاتخف» بالجزم علی جواب الامر وهو قوله: «فاضرب» والتقدیر «فاضرب لهم طریقاً» فانك ان تضرب لاتخف.

قرأ الباقون لاتخاف بالالف مرفوعة علی انه حال من الفاعل تقدیره ، اضرب لهم طریقاً غیر خائف ولاخاش ، و یجوزان یکون مقطوعاً من‌الاول ، بتقدیر و انت لاتخاف و لاتخشی . و اختار ابوعبیده هذه القراءة لقوله:« ولا تخشی» رفعاً .

«فاتبعهم» یعنی تلحقهم «فرعون بجنوده فغشیهم» ای‌نالهم‌و اصابهم ،«من‌الیّم» ای‌البحر ،«ماغشیهم» یعنی‌الماء ،وقیل‌الغرق، وقیل «غشیهم»غرقهم‌ذکره‌بلفظ «ما» تهویلا وتعظیماً .

«واضلّ‌فرعون» ای ـ ادخل‌فرعون قومه البحر « وماهدی » ای‌ما اخرجهم، یقال‌ضلّ اللبن‌فی‌الماء ،یعنی‌خفی فیه ومنه قوله: «ووجدك ضالا فهدی» یقال هدیت العروس اذاجلو تها واخرجتها من خدرها . و قیل «اضلّ فرعون قومه» عن‌الدین «وما هدی» ای ماهدیهم الی‌مراشدهم ، وهوجواب لقول فرعون :«مااریکم الا ما اری و ما اهدیکم الا سبیل‌الرشاد » . فکذّبه الله تعالی و قال بل اضلّهم وماهدیهم. وتمامی قصهٔ‌غرق‌درسورةالبقرةوسورة یونس‌مستوفی گفته‌ایم.

قوله : «یابنی‌اسرائیل» قول اینجا مضمراست، ثم قلناواوحینا با بنی‌اسرائیل وکانوایومئذالف الف‌ستمأة الف، مع کثرة ماکان یذبح‌فرعون‌من‌ذکوراولادهم‌دهرا عظیماً . قوله: «قدا نجیناکم من عدوکم» قرأ حمزة‌والکسائی، انجیتکم‌وواعدتکم مارزقتکم بالتاء فیهن علی‌التوحید . والوجه انّه علی‌اخبارالله تعالی عن نفسه بانه‌فعل‌بهم‌هذه‌الاشاء . وقرأ الاخرون انجیناکم وواعدناکم ما رزقناکم ، بالنون والالف‌فیهن علی لفظ‌الجمع ، والوجه انّه اخبارعن النفس ایضاًعلی سبیل‌التعظیم و لم یختلفوا فی نزّلنا لانّه مکتوب بالالف والمعنی ـ اذکروانعمتی علیکم بانّی قدانجیتکم من عدوکم و وعدت نبیکم ان یأتی‌الجانب الایمن من‌الطورلا کلّمه و هذا شرف لکم ، «و نزّلنا علیکم‌المن والسّلوی » لطعامکم و ادامکم‌فی‌التیه

«کلوا من طیبات» ای من حلال مارزقنا کم، «ولا تطغوا فیه» بتحریم الحلال و تحلیل الحرام. وقیل معناه استعینوا به علی طاعة الله لا تستعینوا به علی معصیة، «فیحل علیکم غضبی» قرأ الکسائی فیحل بضم الحاء ومن یحلل بضم اللام الاولی، من قولهم حلّ بالمکان اذا نزل یحل بضم الحاء و یستعمل فی العذاب، فیقال حلّ به العذاب کما یستعمل فیه لفظ نزل، قال الله تعالی: «او تحل قریباً من دارهم» واجری الغضب مجری العذاب ما کان یتبعه من العذاب فاستعمل فیه لفظ الحلول وقرأ الاخرون فیحل: بکسر الحاء ومن یحلل بکسر اللام الاولی، من قولهم حل الشیئی اذا وجب یحل بالکسر قال **ابو زید**: یقال حلّ علیه امر الله یحل بالکسر حلولا، و حل الدار یحلها بالضم حلولا، اذا نزلها و یقوی وجه الکسر اتفاقهم فی قوله: «ان یحل علیکم» وفی قوله: «و یحل علیه عذاب مقیم» علی الکسر. «ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی» ای هلك وصار الی الهاویة و هی قعر جهنم.

قوله: «وانی لغفار» هذه الایة بیان ابنیة الایمان. «لمن تاب» اقرّ، «و آمن» صدق، «وعمل صالحاً» بنفسه و ماله، «ثم اهتدی» اتبع السّنة. قال **سفیان الثوری**: الایمان، اقرار وتصدیق وعمل واتباع السنة لایتم الایمان الا بها.

قوله: «وما اعجلك» ای ما حملك علی العجلة، «عن قومك یا موسی»؟ قیل له هذا و هو علی **الطور** فی الکرّة الثانیة حین اعطی **التورته**، لالیلة النار، فقد مضت قصة لیلة النار فی اوّل السورة سیاق این آیت بر سبیل معاتبه وزجر ست واستفهام بمعنی انکار است، وسبب آن بود که رب العزه **موسی** را فرمود تا **بطور** آید بـا هفتاد مرد از بنی اسرائیل گزیده، آن هفتاد مرد از بزرگان **بنی اسرائیل**، وذلك قوله: «واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا» رب العزّة اورا گفته بود که با ایشان بمیعاد آید تا ایشان کلام حق بی واسطه بشنوند و **تورتة** از حق قبول کنند، **موسی**(ع) چون بطور نزدیك گشت ایشان را بگذاشت وخود بشتافت بـ رب العالمین ، **اوی** گفت: لم سبقتهم وتقدمت واخرتهم؟ ای **موسی** چه چیز ترا بشتابانید

وایشانرا بگذاشتی؟ موسی عذر آورد که نه ترفع و تطاول مرا برین عجله داشت، بلکه شوق سماع کلام تومرا برین داشت وطلب رضاء تو، وایشان اینك برپی من میآیند. وقیل امره الله ان یحضر المیقات فی وقت معلوم، فاتی قبل ذلك الوقت فعاتبه

وقال الحسن فی قوله · «هم اولاء علی اثری» یعنی انهم ینتظرون ما آتیهم به من عندك «وعجلت الیك ربّ لترضی» ای لتزداد عنّی رضاً.

و«قال» الله، «فانّا قدفتنا قومك» ای ابتلینا قومك الّذین خلفتهم مع هرون وکانوا ستمأئة الف، فتنوا بالعجل غیر اثنی عشر الفاً وقوله: «من بعدك» ای من بعد انطلاقك من الجبل. «واضلّهم السّامری» بدعائه ایاهم الی عبادة العجل و احابتهم له. قیل اضاف الفتنة التی هی الامتحان الی نفسه قضاء و اضاف الاضلال الی السامری رعاء، فامّا فی الحقیقة فلیس الی السامری شیء من ذلك و السّامری کان من قوم یعبدون البقر وهو اوّل منافق یعرف من بنی آدم وکان من قریة باجروان. و قیل کان علجاً من اهل کرمان، والاکثر فی التفسیر انّه کان عظیماً من عظماء بنی اسرائیل من قبیلة یقال لها سامرة. وقیل بینه وبین موسی نسب وقیل لم یکن اسمه سامریاً لکنّه کان من قریة یقال لها سامرة، اسمه موسی بن ظفر.

قوله: «فرجع موسی» یعنی من مناجاة ربّه، «الی قومه غضبان» شدید الغضب. «اسفاً» حزیناً متلهفا علی مافاته «قال یاقوم الم یعدکم ربّکم وعداً حسنا» یعنی الجنّة فی الآخرة ان تمسکتم بالدین فی الدنیا. وقیل یعنی النصر والظفر، وقیل «وعداً حسناً» ای صدقاً انّه یعطیکم التوریة. «افطال علیکم العهد» ای فبعد علیکم العهد فنسیتم ماوعدکم الله علی لسانی؟ «ام اردتم ان یحلّ علیکم» ای ان یجب علیکم. «غضب من ربکم» بعبادتکم العجل. «فاخلفتم موعدی» خالفتمونی فیما نواعدنا علیه؟

«قالوا مااخلفنا موعدك بملکنا» قرأ نافع و ابوجعفر وعاصم «بملکنا» بفتح المیم و قرأ حمزة و الکسائی بضمها. وقرأ الاخرون بکسرها، والوجه فی القراآت الثلاث

انّها كلّها لغات . يقال ملكت الشئی ملكاوملكاً وملكا ، بالحركات الثلاث فی الميم، والمعنی ما اخلفنا موعدك و نحن نملك امرنا، و قيل ما اخلفنا موعدك باختيارنا . ومن قرأ بالضمّ معناه بقدرتنا و سلطاننا،وذلك انّ المرء اذا وقع فی البلية و الفتنة لم يملك نفسه . پارسی آنستكه ماخلاف نكرديم وعدهٔ تو بدست رس خويش ، واين چنانست كه گويند فلانكس بر كارخويش نه‌پادشاهست ،يعنی كاراونه بدست‌اوست. «ولكنّا حملنا» قرأ **ابوعمرو و حمزة و الكسائی و ابو بكر عن عاصم و روح و ابن‌حسان عن يعقوب** ،« حملنا »بفتح الحاء وتخفيف‌الميم ، قرأ الآخرون«حمّلنا» بضمّ الحاء و تشديد الميم ، ای ـ جعلونا نحملها و كلفنا حملها من«اوزاراًمن‌زينة‌القوم» ای ـ من‌حلی قوم **فرعون** ،سما ها اوزاراً لانّهم‌اخذوها علی وجه‌العارية فلم‌يردوها، وقيل انّ الله تعالی لمّا اغرق **فرعون** وقومه نبذالبحر حليهم فاخذوها وكانت‌غنيمة، ولم‌تكن‌الغنيمة لهم‌حلالا فی‌ذلك‌الزمان فسمّا اوزاراً باين‌هردو قول‌اوزار بمعنی اثام است وبعضی‌مفسران گفتند اين پيرايه خواستن بعاريت از قبطيان ، موسی فرمود ايشانرا بفرمان الله و آن حلال بود ايشانرا ، باين قول‌اوزار بمعنی اثقال است يعنی كه‌پيرايه بسيار بودوبرداشتن آن براشان گران‌بود مفسران گفتندموسی كه كه بميعاد حقتعالی رفت با ايشان وعده كرده بود كه بچهل روز باز گردد **سامری** روز وشب هر دومی شمرد چون بيست روز گذشته بود گفت وعده سر آمد وچهل گذشت بيست روز وبيست شب ، اما موسی(ع) وعده خلاف كرد ونيامد از آنكه‌شما پيرايهٔ‌حرام داريد ازقبطان بعاريت ستده ، ايشان گفتند اكنون چه تدبيرست وراى تو درآن چيست ، گفت آتشی سازيم وهمه درآتش‌افكنيم. سامری حفره‌ای بكند و آتش برافروخت وآنچه داشت ازپيرايه درآتش افكند، وبنواسرائيل آنچه‌داشتند همه درآتش افكندند ، اينست كه رب‌العالمين از ايشان حكايت كرد « فقذ فناهــا فكذلك القی السامری » .پس‌چون ايشان بر گشتند **سامری** آن زر گداخته بيرون آورد وصنعت زرگری دانست وازآن‌سبيكه صورت گوساله‌ای بساخت ، بجواهــر

مرصع کرد جسدی بی‌روح ، ابن‌عباس گفت هرون بوی بر گذشت آن وقت که گوساله می‌ساخت ، گفت چیست این که میکنی ای سامری ؟ گفت :اصنع ماینفع ولایضرّ. چیزی می کنم که درو نفعست وضرر نهای هرون ! وخواهم که دعائی کنی درکار من. هرون گفت اللّهم‌اعطه مایسأل کما یحبّ. بار خدایا آنچه میخواهــد چنانکه میخواهد بدو ده ،چون هرون از وی بر گذشت گفت : اللهم انّی اسئلك ان یخور. خداوندا آن خواهم که ازین گوساله بانگی آید ، پس یك بانگ ار وی بیامد بدعاء هرون، ونیز هیچ بانگ دیگر نکرد و بنواسرائیل در وی بفتنه‌افتادند وآنرا سجود بردند . حسن گفت سامری قبضه‌ای‌خاك‌از پی‌اسب جبرئیل بر گرفته بود آنگه که دردریا می‌شد ازپیش فرعون ، سامری آن قبضه خاك باخود می‌داشت، تا آن روز که گوساله ساخت آن قبضهٔ خاك درآن فکند ، جسدی گشت با گوشت وپوست حیوانی همی رفت باروح ، و بانگ گاو همی کرد . نام وی بهیوث و ذلك قوله · «فکذلك‌القی السامری» .

«فاخرج لهم عجلاجسداً له خوار فقالوا هذا الهکم و آله موسی » ای ــ قال السامری ومن تبعه من‌السفلة والعوام ، هذاالعجل الهکم واله موسی.«فنسی»ای ــ ترك موسی طریق‌الوصول الی ربّه‌وانا ماترکته . وقیل نسی موسی ان یذکرلکم انّه الهه . تااینجا سخن سامری است . وروا باشد که فنسی استیناف کلام است‌ازحق تعالی جلّ جلاله . یعنی ــ فنسی السامری الله والایمان والاستدلال علی ان العجل لایجوز ان یکون الها .

پس ربّ‌العالمین ایشانرا توبیخ کرد گفت : « افلایرون الایرجع » ای ــ انه لایرجع « الیهم قولا » یعنی ــ الا یکلّمهم العجل ولایجیبهم . کقوله :« الم یروا انّه لایکلّمهم».وقیل «الاّ یرجع الیهم قولا» ای ــ لایرجع الی‌الخــوار والصوت ، انّما خار مرةً واحدةً . «ولایملك لهم ضرّاً ولانفعاً» فکیف یکون آلها .

«ولقد قال لهم هرون من قبل»ای ـ من قبل رجوع موسی. «یاقوم انما فتنتم به» ای ـ اختبر کم الله بهذا العجل لیعلم بـه الصحیح الایمـان من الشاك منکم فی دینه. «وانّ ربّکم الرّحمن» لاالعجل، «فاتبعونی» علی دینی، «واطیعوا امری».

«قالوا لن نبرح علیه عاکفین» لن نزال مقیمین علی العجل وعبادته، «حتی یـرجع الینامـوسی». فاعتزلهم هرون فـی اثنی عشر الفاً، ـ وهـم الّذین لم یعبدوا العجل.

مفسّران گفتند هفت روز عبادت گوساله کردند و سبب آن بود که **موسی** ایشانرا وعده داده بود که از صفات حق تعالی بسی روز بازمی گردم، ربّ العزة گفت: «وواعدنا موسی ثلاثین لیلة» پس ربّ العزة ده روز درافزود چنانکه گفت: «واتممناها بعشر فتم میقات ربّه اربعین لیلة» پس چون سی روز گذشته بود وموسی نیامد ایشان بعبادت گوساله همت کردند. **هرون** سه روززمان خواست، ایشان سه روز درانتظار **موسی** بودند، چون **موسی** نیامد سامری ایشانرا بعبادت گوساله دعوت کرد. هفت روزاورا عبادت میکردند، پس ازچهل روز **موسی** باز آمد و آشوب وشعب ومشغلهٔ ایشان شنید که گرد گوساله بر آمده بودندو رقص می کردند. **موسی** (ع) باآن هفتاد مرد کـه با وی بودند گفت هذاصرت الفتنة، این آشوب وجلبهٔ گوساله پرستانست که بفتنه افتاده‌اند. آنگه **هرون** را دید فاخذ شعره بیمینه ولحیته بشماله غضباً وانکاراً علیه.

«قال یاهرون مامنعك اذرأیتهم ضلّوا» بعبادة العجل، «الاتتبعن» لا ـ زائدة، والتأویل ان تتبعنی کقوله: «ما منعك الا تسجد» یعنی ان تسجد. یقول ایّ شئی منعك من اللحوق بی واخباری بضلالتهم فیکون مفارقتك ایّاهم تقریعاً و زجراً لهم عمّا اتوه. و قیل معناه ـ هلاّ اتبعت عادتی فی منعهم والانکار علیهم و مقاتلتهم علی کفرهم. «افعصیت امری» حیث اقمت فیمابینهم وهم یعبدون غیر الله.

«قال» **هرون** «یابن ام» ـ وکان هرون اخاه لابیه وامّه لکنّه اراد بقوله ان یرفقه ویستعطفه علیه فیترکه. وقیل کان اخاه لامّه دون ابیه وقیل لانّ کون ولد من الامّ

على التحقيق وللاب من جهة الحکم قرأ حجازى و بصرى و حفص « يابن ام » بفتح الميم والباقون بكسرها ، فمن كسر اضافها الى نفسه فحذف اليآء تخفيفاً . ومن فتح جعل ابن ام شيئاً واحداً كخمسة عشر . «لاتأخذ بلحيتى ولا برأسى » يعنى ـ ذوائبى وشعر رأسى ، اذهما عضوان مصونان يقصدان بالاكرام والاعظام من بين سائر الاعضاء يقال انّ موسى حدث فيه من الغضب فى ذات الله مايوهم القصد الى اخذ الرأس واللحية فظنّ هرون قصد اخذ رأسه ولحيته والدّليل عليه انّه قال : «لاتأخذ بلحيتى ولا برأسى» ولو كان آخذ رأسه ولحيته لكان الاليق باللفظ ان يقول ارفع يدك عن لحيتى ، وقيل اخذ برأسه على وجه التأديب والسياسة بحكم الاخوة والرئاسة . ثم رفع يده على لحيته وهو الاظهر لقوله : « واخذ برأس اخيه يجرّه اليه» ثمّ ذكر هرون عذره فقال : « انّى خشيت ان تقول فرقت بين بنى اسرائيل » اى ـ خفت ان خرجت وفارقتهم ، لحق بى فريق ، و تبع السامرى على عبادة العجل فريق ، وتوقف فريق ، ولم آمن ان قاتلتهم ، ان توبخنى فتقول لى فرقت بين بنى **اسرائيل** ، اى ـ اوقعت الفرقة فيما بينهم ، « ولم ترقب قولى » لم تحفظ وصيّتى حين قلت لك اخلفنى فى قومى واصلح .

ثمّ اقبل على السامرى منكراً عليه ، و«قال ماخطبك ياسامرى » اى ـ ماشأنك ، وماالذى حملك على مافعلت .

« قال بصرت بمالم تبصروا به» قرأ حمزة و **الكسآئى** بالتاء على الخطاب دخالا للجمع فى الخبر وقرأ الباقون « يبصروا » بالياء على الغيبة والمعنى ـ لم يبصر به **بنواسرائيل** يقال ابصرت الشئى و بصرت به تدخل الباءفيه ، « فبصرت به عن جنب » والتأويل ـ علمت بما لم يعلم به **بنواسرائيل** يعنى ـ يوم دخول البحر . **موسى** گفت: **سامرى** را كه چه چيز ترا برين داشت كه كردى ؟ گفت : من آن بديدم و بدانستم كه شما نديديد و بندانستيد و نه **بنواسرائيل** دانستند ، آنروز كه در دريا مىشديم جبرئيل را بديدم بر اسب حيوة ، دردل من افتاد كه از خاك پى اسب جبرئيل قبضهاى

خاك بردارم وبرهرچه افكنم حيوانى گردد با گوشت و پوست وروح ، آنرا در زر گداخته افكندم تا گوساله‌ای زنده گشت. اينست كه گفت: « فنبذتها » يعنى طرحتها فيماذاب من الحلى، وقيل طرحتها فى جوف العجل، وقيل فى فم العجل حتى خار، وقيل حتّى صار لحما ودماً. موسى گفت : چرا چنين كردى؟ گفت : «و كذلك سوّلت لى نفسى» حين رأيت قومك سألوك ان تجعل لهم الها . چون قوم ترا ديدم كى بت پرستانرا ديدند گفتند : اجعل لنا الهاً كمالهم آلهة. نفس من مرا چنان بر آراست كه آن گوساله كردم و آن قبضه بروى افكندم

موسى گفت «اذهب» اى ـ اعزب عنى «فان لك فى الحيوة ان تقول لامساس» فان قيل كيف عرف السامرى جبرئيل من سائر النّاس يوم دخول البحر؟ قيل لانّ امّه لما ولدته فى السنة الّتى يقتل فيها البنون وضعته فى كهف حذراً من القتل، فبعث الله عزّ وجل جبرئيل ليربّيه لما قضى على يديه من الفتنة فكان فى صغره يمص من احدى ابهامى جبرئيل العسل ومن الاخرى السمن ، فلما رآه فى كبره عرفه. وقيل ناقض السامرى فى جوابه لانّه قال: «بصرت بمالم يبصروا به» فادعى العلم، ثم قال: «سولت لى نفسى» فنسبه الى حديث النفس. « قال فاذهب فان لك فى الحيوة ان تقول لامساس » اى ـ انك لاتمس احداً ولا يمسك احد فى حيوتك ولا يكون بينك وبين احد مماسة . فامر موسى بنى اسرائيل ان لايؤا كلوه ولا يجالسوه ولايبايعوه. وقيل معنى «لامساس» ـ انك تعيش فى البرية مع السباع والوحوش ،فلاتمس ولامس. وقيل مامس احداً ولامسه احد الاحما جميعاً. ومن اراد ان يمسه جهلا بحاله، قال له السامرى لامساس خوفاً من الحمى وتنبيهاً للغير. ويقال ذلك باق فى عقبه الى اليوم ، و قيل اراد موسى ان يقتله فمنعه الله من قبله وقال لاتقتله فانه سخى.

قوله :«وان لك موعداً» يعنى ـ موعد العذاب يوم القيامة ،«لن تخلفه» قرأ ابن كثير وابوعمرو ويعقوب «لن تخلفه» بكسر اللام اى ـ لن يغيب عنه ولامذهب لك عنه بل توافيه يوم القيامة .وقرأ الباقون «تخلفه» بفتح اللام اى ـ لن تكذبه ولن يخلفك الله

اياه ،والمعنی ـان‌الله نعالی‌یکافئك فعلك لا بفوته. «وانظر الی الهـك» بزعمك، ای الی معبودك،یعنی ـ العجل «الذی ظلت علیه عاکفاً» ،دمت علیه مقیماً تعبده، ظلت اصله ظللت ولكن‌اللام الاولی حذفت‌لثقل التضعیف والکسر،وبقیت‌الظاء علی‌فتحها. «وعاکفاً» منصوب لانّه خبر ظلّت.«لنحرقنه» یعنی ـ بالنار،«ثم لننسفنه» ای‌ـلنثیرن رماده «فـی‌الیم‌نسفاً» ،قال‌ابن‌عباس :احرقه بالنارثم ذراه فی‌البحر .معنی آنست که بسوزیم آنرا وبباد بردهیم و پراکنده کنیم بروی دریا ، و این از آیات وعجایب دنیا یکیست که آتش هرگز زر رانسوخت و نسوزد مگر گوسالهٔ سامری ، برقول ایشان که گفتند گوساله باصل خویش زرین مانده بود ولحم و دم نگشته و ازو یك بانگ گاو بیامده ، ودر شواذ خوانده‌اند «لنحرّقنه» بفتح نون و ضم راء ای‌ـلنبردنه بالمبرد ، میگوید آنرا بسوهان بسائیم ، آنکه‌بدریاافکنیم. وعلی قول‌الحسن‌یروی ان‌موسی اخذالعجل فذبحه فسال منـه دم ،لانّه‌کان‌قدصار لحماً ودما،ثم‌حرقه‌بالنار ، ثم ذراه فی الیم .وعن عکرمة قال لماجاء موسی و حرق العجل و نسفه فی الیم استقبلوا الجریة فجعموا یشربون منه لحبهم العجل ، قال‌الله عزّ وجل:«واشربوا فی قلوبهم العجل» .

قوله : «انّماالهکم الله» ای ـ معبودکم‌المستحق‌للعبادة. «الله‌الذی لاآله الاهو» لاالعجل «وسع کل‌شئی علماً» لایضیق‌علمه عن شئی‌ولم‌یعبدوا العجل‌الابعلمـه .

« کذلك نقص علیك» ای ـ کما قصصنا علیك قصة موسی، «نقص علیك من انباءماقدسبق» ای ـ بعض اخبار من‌سبق زمانه زمانك.« وقدآتیناك من لدنا ذکراً» یعنی‌ـ القرآن.

«من اعرض عنه» فلم یؤمن به ولم یعمل بمافیه « فانه یحمل یوم‌القیمة وزراً» حملا ثقیلا من‌الکفر .

«خالدین‌فیه» فی‌الوزر لایغفر لهم ذلك ولایکفر عنهم‌شیئاً،« وساء لهم یوم‌القیمة حملا» بئس ماحملواعلی‌انفسهم‌من‌المآثم کفرابالقران، وحملامنصوب علی‌التمییز.

النوبة الثالثة

قوله: «انّه من يأت ربه مجرماً فانّ له جهنم لا يموت فيها ولا يحيى ومن يأته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلى» بر ذوق ارباب معرفت و جوانمردان طریقت این دو آیت اشارت بدو گروه است: گروهی که صفت انتقام درگاه عزت ذی‌الجلال بایشان روی نماید تا بحکم قهر پرده تجمل از روی کار ایشان بردارند و نقاب حشمت ازروی جاه ایشان فرو گشایند و رقم مهجوری بر حاشیهٔ وقت ایشان کشند وقبلهٔ رد همه عالم گردانند، گهی در چنگ قبض اسیر تحیر گشته، گهی ازبیم قهر عین فزع شده، نه نواختی که دلرا زندگی دهد، نه رهری که نفس باو کشته شود، «لا یموت فیها ولا یحیی» نه روی آنکه باز گردد، نه زهرهٔ آن که فرا پیش شود، بزبان بیچارگی ازسر درماندگی گوید:

ازحام وجود خودنه مستم نه نسم — زیر لگد فلك نه پستم نه نیم
نه راحت‌جان نه درددل وای بمن — یارب چه کسم من که نه هستم نه نیم

باز گروهیند که تجلی نظر جمال لطف حق بدلهای ایشان پیوسته، نواختهای ایشان یکی امروز یکی فردا، امروز بر بساط انبساط، درروضه انس وناز آرام گرفته وازشراب خانهٔ محبّت هر ساعتی ولحظه‌ای جامهای مالامال ازبهر ایشان روان کرده، وفردا درجنات مأوی ودرجات علی صدرهٔ بقای ابد وحلّهٔ ملك سرمد پوشیده، برمتکای اقبال در مشاهدهٔ ملك ذوالجلال نشانده، کاسات وصال متواتر، وخلعت افضال متوالی هردمی نواختی وقبولی، هر لحظه فتوحی ووصولی، اینست که رب العالمین جل جلاله گفت: «خالدین فیها وذلك جزاء من تزکی» امّا نشان استقبال این دولت وآثار یافت این رتبت و منزلت آنست که بنده حجاب غفلت از راه خود بردارد و دامن

خویش ازساق جدّ کشف کند ونفس خود را بآداب شریعت ریاضت دهد وداد دین از روزگار خرد بستاند و جهد کند که اعمال و اقوال خود را بمعیار شریعت و مقتضی حقیقت راست کند ، و حکم این آیت برخود لازم گرداند و بداند که ربّ‌العزة می گوید :«وانّی لغفّار لمن تاب و آمن وعمل صالحاً ثمّ اهتدی» غفّار بناء مبالغتست ، اقتضای کثرت کند ، یعنی که الله فراخ بخشایش است ،«ولمن تاب» فعل بنده است وفعل اقتضاء کثرت نکند، اشارت آیت آنست که اگر بنده از روی ندامت . یکبار بحق باز گردد ، ربّ العزة از روی لطف و رحمت بارها بوی باز گردد ، از بنده یك قدم در راه مجاهدت ، و از الله تعالی هزار کرم بحکم عنایت ، عبدی منك قلیل طاعة و منی جلیل رحمة، منك یسیر خدمته ومنی کبیر نعمة همانست که مصطفی (ص) گفته است حکایت از کردگار قدیم جّل جلاله : « من تقرّب الیّ شبراً تقربت الیه ذراعاً ومن تقرّب الیه ذراعاً تقربت الیه باعاً .

«وانی لغفار لمن تاب و آمن» معلومست که توبه بی ایمان درست نیست ، پس «آمن» اینجا چه فایده می‌دهد یعنی و آمن بانه لیس نجاته بتوبته وطاعته، انمّا نجاته برحمته . داند که نجات وی نه بطاعت وجهد و بند گیست ، بلکه بفضل ولطف الهی است ؛ غفار ازغفر است ومعنی غفر پوشیدنست وستر بروی نگاه داشتن ، وپردهٔ عفو ورحمت براعمال و اقوال وی داشتن ، هم طاعت و هم معصیت ، که نه خود معاصی بنده را ستر حاجتست که طاعت ویرا هم بستر حاجتست ، اگر آفات طاعت بنده پیش وی آرند از طاعت خود بیش از آن نرسد که از معصیت . عائشهٔ روایت کند که از : مصطفی (ص) پرسیدم معنی ابن آیت ، « والذّین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة»هو الرّجل یزنی ویسرق ویشرب الخمر؟قال لاهو الرجل یصلی و یصوم ویتصدّق ویخاف آن لا یقبل منه

رابعهٔ عدویه بسیار گفتی : استغفر الله من قلّة صدقی، فی قولی استغفر الله، بدان ای جوانمرد که پرده دواست یکی برداشته ، وهرگز مبادا که فرو گذارند . یکی

فرو گذاشته وهر گز مبادا که بر گیرند . آن پردهٔ برداشته ، حجاب فکرت است از پیش دلهای موحدان وسینه‌های مؤمنان برداشته ، و آن پرده فرو گذاشته ،ستر کرم است پیش اقوال واعمال عاصیان و مطیعان و صدیّقان و متقیان . پردهٔ کرم بحکم قهرقدم از پیش طاعت ابلیس بر داشتند همه معصیت آمده.

من لم یکن للوصال اهلا   فکلّ احسانه ذنوب .

پرده عفو بحکم لطف و کرم پیش زلّت آدم فرو گذاشتند عنایت ازل زبان بر گشاد که:«فنسی ولم بخد له عرماً».

من لم یکن‌للفراق اهلا   فکّل اعضائه قلوب

قوله: «و ما اعجلك عن قومك یا موسی » عتاب موسی است که قوم را واپس گذاشت و از پیش ایشان بـرفت ، بمیعاد حق تعالی شتافت ، گفت : ای موسی ! ندا نستی که من ضعیفانرا دوست دارم؟ شکستگانرا ببش نوازم ؛ پیوسته دردلهاشان می‌نگرم؟ هر کرا بینم در دل ایشان او را بدوست گیرم؟ تاموسی عذری داد که.«هم اولاء علی اثری» ما خلفتهم لتضییعی‌ولکنی « عجلت الیك ربّ‌لترضی» خداوندا !تو خود دانائی‌وازسرّ‌این‌بنده آ گاهی، که‌باین‌عجله‌نه‌تصییع‌ایشان‌خواستم‌ونه‌ترك رعابت حق‌صحبت‌ایشان‌قصد داشتم.لکن‌رضای‌توخواستم‌وزیادت‌خشنودی‌توجستم ، گفت‌ای موسی‌رضاء من‌درمراعات‌دل‌ایشانست!«اناعندالمنکسرةقلوبهم‌من‌احلی،انا‌جلیس من ذکرنی » ای موسی ! چون مرا حوئی در دل ایشان حو ، که من در خلوت « وهو معکم »باذاکران نشبم ، مونس دل درویشانم ، یادگار جان عار فانم ، حاضر راز محّبانم ، نوردیده آشنابانم ، مایهٔ رمیدگان وزاد مضطران وپناه‌ضعیفانم، ای‌موسی، هر کجا درویشی بینی افکندهٔ جور روزگار ،خسته دهر او را غلامی کن، تا بتوانی مفارقت وی مجو ، صحبت او را خریداری کن ، که آن نهاد وی خزینهٔ اسرار ازلست‌وتعبیهٔ بازار ابد ، با مصطفی (ص) همین وصیّت رفت « ولاتمد عیناك عنهم » ای محمد! نگر تا دوچشم خویش از ایشان بنگردانی، و ایشانرا بدیگران

نفروشی ، که ایشان بر کشیدگان ذکر ما اند ، نام نهادگان فضل ما اند ، آراستگان لطف ما اند ، برداشتگان مشیّت ما اند ، ازعلم آمده ، برتقدیر عرض کرده ، ازارادت نشان یافته ، ازحکم توقیع بر کشیده ، درازل پدیدآوردهٔ علم من ، امروز موجود امر من ، فردا نگاه داشتهٔ حکم من ، علم ولایت ازل دارد ، امر ولایت وقت دارد ، حکم ولایت ابد دارد ، سلطان که خاصگیان داردهر یکی را ولایتی‌دهد ، ولایت سه است : ولایت ازل ، ولایت وقت ، ولایت ابد . ای علم تو جانب ازل گیر ، ای امر توراه وقت گیر ، ای حکم تو دامن ابد گیر ؛ ای آدمی ترا سه صفت دادم و آخر بخودت رسانیدم : اول بسلطان علم سپردم ، پس بپادشاه امر دادم ، پس بشاهنشاه حکم تسلیم کردم ، پس این ندا در عالم دادم که : «وانّ الی ربّك المنتهی » ای علم تو با مرده ، ای امر تو بحکم ده ، ای حکم تو بمن ده ، علم همه صفاست ، امر همه بلاست، حکم همه بقاست، که داند که درین اسرار چه‌تعبیه‌هاست .

٥- النّوبة الاولی

قوله‌تعالی: « **یوم ینفخ فی الصّور** » آن روز که در صور دمند، « **ونحشر المجرمین یومئذ** » و با هم آریم [انگیخته] آن روز بدکارانرا، « **زرقاً** [۱۰۲] » سبز چشمان .

« **یتخافتون بینهم** » بایکدیگر براز می گویند، « **ان لبثتم الاّ عشراً** [۱۰۳] » نبودید [درآن گیتی] مگر ده روز .

« **نحن اعلم بما یقولون** » ما دانیم آنچه می گویند، « **اذیقول امثلهم طریقةً** » آنگه که می گوید ایشان که پاك سیرت وراست‌سخن تر اند « **ان لبثتم الاّ یوماً** [۱۰۴] » نبودید مگر یك روز .

« **ویسئلونك عن الجبال** » می پرسند ترا از کوهها [که آن چون شود روز رستاخیز] « **فقل ینسفها ربّی نسفاً** (۱۰۵) » گومی بر کند آنرا خداوند من از زمین بر کندنی .

«**فیذرها قاعاً صفصفا** (۱۰۶) »آنرا گذاردهامونی راغ« **لاتری فیها عوجاً** » نه درآن کژی بینی « **ولا امتاً** (۱۰۷) » وبه بالائی .

« **یومئذ یتّبعون الدّاعی**» آن روز که‌خلق برنشان آن بازخوانندمی آیند « **لا عوج له** » در آن کـژی و غلطنه، « **وخشعت‌الاصوات للرّحمن** » وآواز ها همه فروشده تا رحمن سخن گـوید .« **فلا تسمع الاّهمساً** (۱۰۸) » نشنوی مگـر آوازی نرم.

«**یومئذ لاتنفع الشّفاعة** » آن‌روزسودنداردپابمردی‌وخواهش،« **الاّ من اذن‌له الرّحمن** »مگر آنکس را که دستوری دهد اورا رحمن « **ورضی‌له‌قولا**(۱۰۹) » واو را سخن گفتن بپسندند .

« **یعلم مابین‌ایدیهم** » او می داند آنچه پیش ایشانست [از کار آخرت [«**وماخلفهم** »وآنچه واپس‌ایشاست [ازکاردنیا] « **ولایحیطون به‌علماً** (۱۱۰) » و ایشان اورا نیك نمی دانند .

« **وعنت‌الوجوه** » درماند و اسیر وسته گشت همه‌رویها، « **للحیّ‌القیوم** » آن‌زنده پاینده‌را، « **وقدخاب من حمل‌ظلماً** (۱۱۱)» وباز نومیدی کشید آنکس که بار کفر کشید .

« **ومن یعمل من‌الصّالحات** » وهر که‌کارنیك کند،«**وهو مؤمن**»واو گرویده است[بیکانگی‌اللّه‌تعالی]،« **فلا یخاف ظلماً**» نترسدازخدای‌ستمی،« **ولاهضماً**(۱۱۲)» ونه شکستی .

« **وکذلك انزلناه** » همچنان فرو فرستادیم این سخن را،« **قرآناً عربیّاً** » قرانی تازی، « **وصرفنافیه‌من‌الوعید** »و بیمدادن در آن از گونه گونه گردانیدیم

« لعلهم یتقون »تا مگر بترسند ، « او یحدث لهم ذکراً (۱۱۳) » یا قرآن ایشانرا بیداری و یاد کردنی وپند پذیرفتنی نو پدید آرد.

« فتعالی الله الملك الحق » پاکست و بی‌عیب و برتر آن خدای پادشاه براستی [وسزاوار بخدائی]«ولا تعجل بالقرآن»مشتاب بقران«من قبل ان یقضی الیك وحیه» پیش از آن که بتو گزارده آید پیغام بان، « وقل ربّ زدنی علماً (۱۱٤) » و بگوی خداوند من مرا حفظ افزای.

« ولقد عهدنا الی آدم من قبل » پیمان کردیم بآدم از پیش، «فنسی» پیمان بگذاشت « ولم نجد له عزما (۱۱۵) » ویرا دردل کردن معصیت نیافتیم .

« واذ قلنا للملائکة » گفتیم فریشتگان را « اسجدوا لادم »سجود کنید آدم راه« فسجدوا الّا ابلیس » سجود کردند مگر ابلیس« ابی (۱۱٦)» سر باززد .

«فقلنا یا آدم» پس گفتیم ای آدم «انّ هذا عدوّ لك ولزوجك » این ابلیس دشمن است تراوجفت ترا،« فلا یخرجنّکما من الجنّة »بیرون نکنادهان شمارا هردو از بهشت،« فتشقی (۱۱۷)»بر نج افتید .

«انّ لك الاّ تجوع فیها »ترادرین بهشت آنست که گرسنه نباشی«ولا تعری (۱۱۸) ونه برهنه مانی « وانّك لا تظمؤا فیها » وتوتشنه نباشی در آن، « ولا تضحی (۱۱۹)»، و نه در آفتاب باشی.« فوسوس الیه الشّیطان »فرادل وی داشت شیطان« قال یا آدم» گفت ای آدم «هل ادلك علی شجرة الخلد» ترا نشانی دهم بر درختی که بار آن خوری اینجا جاوید مانی ؟« وملك لا یبلی (۱۲۰) »و [نشانی دهم] برپادشاهی که تباه نگردد[و بسر نیاید]. «فاکلامنها» بخوردند از آن،«فبدت لهما سوآتهما» پیدا شد ایشانرا وپدید آمد عورتهای ایشان « وطفقا یخصفان علیهما » درایستادند و برهم می نهادند برعورت خویش.« من ورق الجنّة » ازین برکهای درخت بهشت،« و عصی آدم ربّه» عاصی شد آدم درخدای خویش ،« فغوی (۱۲۱) » واز راه[وفا و طاعت] بیفتاد .

« **ثم اجتباه ربّه** » پس آن الله تعالی بگزیداورا ، «**فتاب علیه و هدی**(۱۲۲) »توبه داد اورا وراه نمود [بسخنانی که بآن ازوخشنود شد واورا عفو کرد] .

« **قال اهبطامنها جمیعا** » گفت فروروید ازآسمان همگان، «**بعضکم لبعض عدوّ**» آدم و حوا ابلیس رادشمن،وابلیس ایشانرادشمن، « **فامّا یأتینکم منّی هدی**» اگر بشما آبداز من پیغامی براهنمونی، «**فمن اتبع هدای**» هر که پی بردبراهنمونی من [وفرمان وپیغام من]،« **فلا یضلّ ولا یشقی**(۱۲۳) »نه[دربن جهان] گمراه گردد نه [در آن جهان] بدبخت.

النوبة الثانية

قوله: «یوم ینفخ فی الصوّر»قرأ **ابوعمرو** ینفخ بالنون وفتحها وضمّ الفاء کقوله «ونحشر» و قرأ الاخرون ینفخ بالیاء وضمها و فتح الفاء علی غیر تسمیة الفاعل . خلافست میان علماء تفسیر که صور چیست ؟**قول حسن** باجماعتی آنست که صور جمع صورتست ومعنی نفخ صور آنست که فردا در قیامت ربّ العزّة صورتهای خلق باز آفریند چنانکه در دنیا بود ، آنگه روحها دروی دمند چنانکه در دنیا دررحم مادر صورت سازند و روح دروی دمیدند . باز جمهور مفسران می گویند که صور شبیه قرنی است **واسرافیل** در دهن گرفته و گوش برفرمان حق نهاده تا کی فرماید اورا که در آن دمد : اوّل نفخهٔ فزع چنانکه ربّ العزّة گفت : «ویوم ینفخ فی الصوّر ففزع من فی السّموات و من فی الارض» . پس نفخهٔ صعق چنانکه گفت : « فصعق من فی السّموات و من فی الارض» . سوم نفخهٔ بعث چنانکه گفت : «ثمّ نفخ فیه اخری فاذاهم قیام ینظرون».

قومی گفتند اسرافیل صاحب صور نیست فریشته‌ای دیگر صاحب صوراست که **عائشة** روایت میکند از مصطفی (ص) که گفت : انّ اسرافیل له جناح بالمشرق ، و

جناح بالمغرب ، وجناح متسرول به ، والقلم على اذنه فاذا نزل الوحى جرى‌القلم، وصاحب الصّور سفل مه‌قد حناظهره و الصّور على فمه وينظر الى‌اسرافيل وقدامر صاحب الصّور اذارأيت اسرافيل ضم جناحه فانفخ. » قالت عائشة : هكذا سمعت رسول‌الله يقول و عن‌ابى سعيد قال : ذكر النّبى‌ٔ صاحب الصور فقال عن يمينه جبرئيل وعن يساره ميكائيل . وعن ابن‌مسعود قال يقوم ملك بين السّمآء و الارض فينفخ فيه.

«ونحشر المجرمين» اى ـ المشركين « يومئذزرقاً » الزرقة ـ هى الخضرة فى‌سوادالعين وهى‌اقبح‌نعوت‌العين‌والعرب يتشأم‌بها،ومن‌علامةاهل النّار زرقةالعيون‌و سواد الوجوه. وقيل تصيراعينهم من العطش زرقاً، و كذلك تصير العين فى‌شدةالعطش. وقيل زرقاً اى ـ عيناً يخرجون من قبورهم بصراء كماخلقوا اوّل مرة ويعمون فى المحشر . وانّما قال «زرقا» لانّ السواد بزرق اذا ذهبت نواظرهم. وعن ابن عمر قال: قال‌رسول‌الله: «مامن غادر الاّ له لوآءيوم القيمة يعرف به‌وصاح يصيح‌معه‌هذا لوآءغادر بنى فلان مسود وجهه وزرقة عيناه ،مصفودة يداه، معفولة رجلاه على رقبته مثل الطود العظم من‌ذنوبه ».

قوله: «يتخافتون بينهم» اى‌ـ يتناجون ويتكلمون خفية « ان‌لبثتم الاّ عشراً » اى‌ـ ما مكثتم‌فى الدّنيا الاّ عشر ليال. « وقيل فى القبور ، و قبل مابين النفختين و هواربعون سنة ، لانّ العذاب برفع عنهم بين النفختين، استقصروامدّة لبثهم لهول ماعاينوا معنى آنست كه مجرمان در قيامت ارهول رستاخيز وصعوبت عذاب مدّت درنگ‌خويش دردنيا اندك شمرند ونعيم دنيادرجنب آن عذاب ناچيز دانند وفرامرش كنند ، بايكديگر بآوازى نرم در خفيه مذاكره همى كنند: قومى گويند در دنيا چند بودند ديگران جواب دهند كه ده روز ، جائى ديگر گفت : «لبثنايوماً اوبعض يوم » روزى ياپاره‌اى از روزى .

ربّ‌العزة گفت : «نحن اعلم بمایقولون» ما دانیم آنچه می گویند : «اذیقول امثلهم طریقة » ای ـ اصوبهم جواباً واعدلهم قولا . « ان لبثتم الاّ یوماً» وانّما قال ذلك لانّ‌الیوم الواحداقرب الی‌الصّدق من‌العشرة ، لان‌العشرة والیوم‌الواحد اذاقوبلا بمدةالقیامة وبایامهم کان‌الیوم الواحد اقرب الی‌الصّدق من‌العشرة . وروا باشد که این مدت اندك بین‌النفختین خواهد که عذاب گور ازایشان بردارند ،واین آنست که کافران وبیگانگانرا روزگاری در گور عذاب کنندپس ایشانرا بین‌النفختین ازعذاب فرو گذارند وبخسبند . باز بنفخهٔ بعث ایشانرا برانگیرانند و گویند : « یا ویلنامن بعثنا من مرقدنا» پس ازهول‌وصعوبت رستاخیز ، آن‌مدت که عذاب گور ازایشان برداشته‌اند بداش ایشان یك‌روز نماند گویند:«ان‌لبثتم الاّ یوماً» .

قوله : «ویسئلونك عن‌الجبال فقل‌ینسفها» ان‌قیل ماالعلّة للفآء التی فی‌قوله: «ففل» خلافاً لاخواتها فی القرآن ؟ فالجواب انّ تلك اسؤلة تقدمت سألو اعنها رسول‌الله (ص)، فجآء الجواب عقیب السّؤال ، وهذا سؤال لم یسألوه بعد وقدعلم‌الله سبحانه انّهم‌سائلوه‌عنه‌فاجاب قبل‌السّؤال ، ومجازه وان سألوك‌عن‌الجبال،فقل‌ینسفها.
ابن عباس گفت · قومی بودند از قبیلهٔ ثقیف منکران بعث ، تعجب همی کردند که حدیث فنآدنیا همی شنیدند، گفتند کیف‌تکون هذه‌الجبال الرّاسیات یومئذ ؟ در آن روز رستاخیز که تو میگوئی‌این کوهها بدین عظیمی وبزرگی چون شود وحاصل آن بچه باز آید؟ ربّ‌العالمین گفت : « فقل ینسفهاربّی نسفا» .جائی دیگر گفت : «نسیرالجبال سیرا»جائی دیگر گفت «وکانت الجبال کثیباً مهیلا»جائی دیگر گفت: «وتکون‌الجبال کالعهن المنفوش» .جائی دیگر گفت : « وبست الجبال بسّا فکانت هباءً منبثاً » اول گفت : « ینسفها ربّـی نسفاً » ای ـ یقلعها عن اماکنها قلعاً ویسیرها خداوند آنرا ازبیخ بر کند وروان گرداند چنانکه گفت :« ویوم‌نسیر الجبال» ،پس آنرا ریگ گرداند ، چنانکه گفت : « کثیباًمهیلا» . پس باد رافرماید تاآنرا درهوا پراکنده کند همچون پشم رده ، چنانکه گفت : «کالعهن المنفوش» ،

پس آنرا درهوا هبا گرداند همچون آثار آفتاب در روزن، چنانکه گفت : « وبسّت الجبال بسّاً فکانت هباءً منبثّاً » .

«فیذرها» ای ـ یدع مکان الجبال من الارض، «قاعاً صفصفا» ارضاً ملساء مستویة لانبات فیها، والقاع ـ ماانبسط من الارض ،والصّفصف ـ الا ملس.« لاتری فیها عوجاً ولا امتاً » ای ـ انخفاضاً وارتفاعاً. قال الحسن : العوج ـ ماانخفض من الارض، والامت ـ ماانشر من الرّوابی، ای ـ لاتری فیها وادیاً ولارابیة .

« یومئذ یتّبعون الدّاعی » ای ـ الله الّذی یدعوهم الی الموقف و هو اسرافیل فیسرع المؤمنون ویتثاقل المجرمون. فیرسل الله ناراً اودخاناً علیهم فیسوقهم الی ارض المحشر . روی حذیفة بن اسید الغفاری قال : اطلّع النبی (ص) علینا ونحن نتذاکر ، فقال ما تذکرون ؟ قلنا نذکر السّاعة ، قال انّها لن تقوم حتی تروا قبلها عشر آیات : فذکر ، الدّخان ، والدجال ، والدابة ، و طلوع الشمس من مغربها ، ونزول عیسی بن مریم، ویأجوج ومأجوج ، وثلاثة خسوف:خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب ، وخسف بجزیرة العرب، وآخرذلك نار تخرج من الیمن ، تطرد النّاس الی محشرهم، ویروی نار تخرج من قعر عدن ، تسوق الناس الی المحشر، و قیل یدعوهم اسرافیل من صخرة بیت المقدس ، وهو قوله : «واستمع یوم ینادی المنادی» یقول : ایتها العظام النخرة والاوصال المتفرقة ، واللحوم المتمزقه ، والشعور السّاقطة . قومی الی ربّك لیجزیك باعمالك .قوله : «لاعوج له» ای ـ لاغلط فیه . می گوید آن به آوازی است که کسی گوید که ازین سومی آیدو کسی گوید از آن سومی آید، وقیل «لاعوج له» ای ـ لامعدل عنه لایقدر احد ان یعدل عنه قوله « وخشعت الاصوات للرحمن» ای ـ کنت اصوات الخلائق لمهابة الله. «فلاتسمع الّاهمساً» یعنی صوت وطی الاقدام الی المحشر . قال ابن عباس : الهمس تحریك الشّفاه من غیر منطق .

«یومئذ لاتنفع الشفاعة » احداً «الّامن اذن له الرّحمن» فی ان یشفع له ، وهم المسلمون الّذین رضی الله سبحانه قولهم ، لانّهم قالوا لااله الّاالله و هو معنی قوله .

«ورضى له قولا» وهذا يدّل على انّه لايشفع لغير المؤمنين

«يعلم مابين ايديهم» اى ـ ماس ايدى الخلق من امر الاخرة . «وماخلفهم»من امر الدّنيا،وقيل ماقدّ موا و ما خلّفوا من حير وشرّ . «ولايحيطون به علماً» ـ فيه قولان:

احد هما انّ الكناية راجعة الى ما،اى ـ هو يعلم مابين ايديهم وماخلفهم وهم لايعلمونه. والثّانى انّها راجعة الى الله تعالى لانّ عباده «لايحيطون به علماً» اى ـ لايحيط علمهم بالله عزّوجل . قوله : «وعنت الوجوه للحىّ القيّوم » اى ـ ذلت وخضعت واستأسرت. ومنه قيل للاسير عان ، و فى الحديث: « انّما النسآء عندكم عوان » و قال امية بن ابى الصلت :

مليك على عرش السّماء مهيمن لعزّته تعنوا الوجوه وتسجد .

المراد بالوجوه،الانفس كقوله عزوجل :« وما آتيتم من زكوة تريدون وجه الله» اى ـ تريدون الله ـ وقال: «كل شىء هالك الاّ وجهه» اى ـ الاّهو . وقال: « ويبقى وجه ربّك» اى ـ ويبقى ربّك وانت تقسم وتقول بوجه الله تريد بالله، و من هذا الباب قول رسول الله لقتلة كعب بن الاشرف : «افلحت الوجوه» و قوله للكفّار يوم بدر: «شاهت الوجوه» وعن طلق بن حبيب فى قوله: « وعنت الوجوه للحىّ القيوم» قال : هووضعتك جبهتك و كفيك وركبتيك واطراف قدميك فى السّجود . « وقد خاب من حمل ظلما»اى ـ خسر من اشرك بالله، والظّلم ـ الشّرك، ومنه قول الشاعر

الحمدلله لاشريك له من اباها فنفسه ظلما.

«و من يعمل من الصّالحات وهومؤمن فلايخاف ظلماً»، قرأ ابن كثير وحده «فلايخف» مجزوماً على النهى جواباً للشرط : وهوقوله : « ومن يعمل » و المراد به الخبر كانه قال:«ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلاخوف عليه»وقرأ الاخرون فلايخاف بالالف ورفع الفاء على تقدير مبتداء محذوف مراد بعد الفاء ،كانه قال فهو لايخاف ظلماً. قال ابن عباس · «لايخاف»ان يزاد على سيآته ولا ان ينقص من حسناته واصل الهضم ـ الكسر ، والمعنى لايظلم بحرمان الثواب ولايهضم بنقصان الجزآء .

«و کذلك انزلناه» ای- کما انزلنا التّوربة علی موسی بلغة قومه، انزلناعلیك هذا القران بلغة قومك لیفهموه ، وقال النبی(ص):«احبّوا العرب لثلاث: لانّی عربّی ، و القران عربّی ، و کلام اهل الجنّة عربّی». «صرّفنا فیه من الوعید» ای- کررنا القول فیه من الوعید ، وهو ذکر الطوفان والصیحة و الّرجفة والمسخ . «لعلّهم یتقون» ان ینزل بهم مثل ما نزّل بمن تقدّمهم ، «اویحدث لهم ذکرا» ای- یحدث لهم القرآن عبرة وعظة ، فیعتبروا و یتّعظوا بذکر عقاب الله الامم .

قوله: «فتعالی الله الملك الحق» جل الله عن الحادا الملحدین، وعمّا یقوله المشرکون، وتعالی فوق کل شئی وهو الملك حقـاً ، لایزول ملکه وهو المالك للاشیاء علی الحقیقة. « ولاتعجل بالقرآن» قال الشّافعی :هو القرآن بغیر همز وهو اسم للکتابنا کالتّوریة و الانجیل و الزّبور ، لکتب بنی اسرآئیل، ولوکان من القراءة لکان یسمّی کلّ مقروء قرآنا ولایسمّی باسم کتاب الله شئی غیره .«من قبل ان یقضی الیك وحیه» کان رسول الله یتعجّل بقراءة القرآن ساعة الوحی قبل ان یفرغ جبرئیل من املآء الوحی خشیة النّسیان ، فامر بالانصات وحسن الاستماع الی ان یفرغ جبرئیل من البلاغ هربار که جبرئیل آمدی ووحی گزاردی مصطفی بشتاب خواندن گرفتی با جبرئیل و صبر نکردی تا جبرئیل از تلاوت و ابلاغ آن فارغ شدی ازبیم آنکه بروی فراموش شود، ربّ العزّة اورا ازآن نهی کرد وفرمود که تا آن ساعت که جبرئیل وحی پاك همی گزارد و قرآن همی خواندوی خاموش مباشد و می‌شنود همانست که جائی دیگر گفت: «لاتحرك به لسانك لتعجل به». قوله : «من قبل ان یقضی الیك وحیه» یعنی من قبل آن یفرغ جبرئیل من تلاوته علیك قرأ یعقوب نقضی ، بالنون وفتحها و کسر الضّاد و نصب الیآء وحیه منصوباً، والوجه انّ الفعل لله تعالی ذکره بلفظ التعظیم و هـذا موافق لماقبله الّذی جاء بلفظ التعظیم وهو قوله :« انزلناه وصرّفنا»، ولمابعده وهو قوله: «ولقد عهدنا» فی انّ کلیهما علی لفظ التعظیم و قرأ الباقون یقضی بضم الیآء و فتح الضّاد، وحیه بالرّفع ،والوجه انّه علی اسناد الفعل الی المفعول به وهوالوحی ومعلوم

انّ الله تعالی هو الموحی فلذلك وقع الاستغناء عن ذکر الفاعل. وقال **مجاهد** و **قتاده** لاتقربه اصحابك ولاتمله علیك حتّی نبین لك معانیه وقال **السدّی** لاتسأل انزاله قبل ان یأتیك وقیل معناه لاتلتمس انزال القران جملة فانّا ننزل علیك لوقت الحاجة.
« وقل ربّ زدنی علماً » ای زدنی حفظاً حتی لاانسی ما اوحی الیّ. وقیل معناه ربّ زدنی علماً، بالقران ومعانیه، قیل علماً الی ماعلمت. وكان **ابن مسعود** اذا قرأ هذه الایة قال. اللّهم زدنی ایماناً ویقیناً.

قوله: « ولقد عهدنا الی آدم » ای امرناه واوصینا الیه، « من قبل » ای من قبل هؤلاء الّذین ترکوا امری ونقضوا عهدی فی تکذیبك. « فنسی » ای ترك ماامر به، معنی آنست که اگر کفرهٔ قریش نقض عهد کردند وفرمان ما بگذاشتند، پس عجب نیست که پدر ایشان آدم از پیش همین کرد، با وی عهد بستیم و او را فرمودیم که هرچه در بهشت ترا مباحست مگر درخت گندم، و گرد آن مگرد و از آن مخور، آن عهد و آن فرمان بگذاشت واز آن بخورد، « فنسی » ای ترك امر ربّه کقوله: « نسوا الله فنسیهم » ای ترکوا امر الله فترکهم فی النّار. گفته‌اند نهی بر دو وجه است نهی تنزیه، ونهی تحریم، وفرق میان تحریم وتنزیه آنست که با تحریم وعید باشد، وبا تنزیه نه، ونهی آدم از خوردن آن درخت نهی تحریم بود که وعید قرینهٔ آن بود، آدم وعید بگذاشت ونهی تنزیه پنداشت ربّ العزة گفت: « فنسی » ای نسی الوعید المقرون بالنهی لاالعهد، فحمله علی التنزیه لاعلی التحریم، وقیل نسی العهد و سهی ولم یکن النسیان فی ذلك الوقت مرفوعاً عن الانسان، بل کان مؤاخذاً به وانمّا رفع عنا. « ولم نجد له عزماً » قیل لم نجد له عزماً علی الذّنب لانّه اخطأ ولم یتعمّد العصیان، انمّا استزله الشّیطان و قیل لم نجد له قوة استقامة علی العهد. قال **الحسن**: لم نجد له صبراً عمّا نهی عنه. وقال **عطیة العوفی**. لم نجد له حفظاً لما امر به. قال **ابن کیسان**: لم نجد له اصراراً علی العود الی الذّنب ثانیاً. واصل العزم فی اللّغة توطین النّفس علی الفعل واعتقاد القلب الشی، وقیل محافظة علی امر الله وروی عن

ابی امامة قال لو وزنت احلام بنی آدم بحلم آدم لرجح حلمه. وقدقال الله عزّوجل: «ولم نجدله عزماً»

قوله : « واذقلنا للملائکة اسجد والادم فسجدوا الاابلیس»، سبق شرحه.«ابی» ان یسجد،«فقلنا یا آدم انّ هذا عدولك ولزوجك فلایخرجنکما من الجنة فتشقی»ای ـ تتعب وتنصب بکون عیشك من کدّ یمینك بعرق جبینك. قال السدی یعنی الحرث والزرع والحصد والطحن.وعن سعیدبن جبیر قال:اهبط الی آدم ثوراًاحمر فکان یحرث علیه ویمسح العرق عن جبینه ، فذلك شقاؤه. وعن الحسن قال: عنی به شقاءالدّنیافلا تلقی ابن آدم الا شقیّاًناصباً. وقیل لما اخرج الله آدم من الجنة اوحی الیه یا آدم اعمل وازرع و کل من عمل یدیك فعمل، فلما اکل الخبز احتاج الی قضاء الحاجة ، فلمّا خرج منه الطعام و شم منه رائحة ، حزن حزناً کان اشدّمن حزنه حین اخرج من الجنّة، وکان فی الجنة لایعرف هذا وذلك قوله: «فلایخرجنّکما من الجنّة فتشقی»ولم یقل فتشقیا رجوعاًبه الی آدم لان تعبه اکثر ، فانّ الرّجل هو السّاعی علی زوجته و علیه نفقتها ، فهو یحتاج الی الاکتساب دونها. وقیل اراد فتشقیا لکنه وحدّ لمشاکله رؤس الای .

در قصص آورده‌اند که آدم (ع) چون از آسمان بزمین آمد برهنه آمد سرما و گرما در وی اثر کرد ، بنالید تا ربّ العزة جبرئیل را بفرستاد و او را فرمود تا نر میشی راقربان کند. آدم نر میشی را قربان کرد و پشم آن بحوا داد تا برشت ، و آدم پشمینه‌ای ازآن ببافت ، و آدم وحوا هردو خویشتن رابآن پشمینه بپوشانیدند. جابر بن عبدالله روایت کرد کهمردی آمد بمصطفی (ص) و گفت : یارسول‌الله چگوئی در حرفت من یعنی جامه بافتن ؟ رسول خدا گفت: «حرفتك حرفة ابینا آدم و کان اول من نسج آدم ، وکان جبرئیل معلمه وآدم تلمیذه ثلاثة ایّام وانّ الله عزوجل یحب حرفتك وانّ حرفتك یحتاج الیها الاحیاء و الاموات ، فمن انف منکم فقد انف من آدم ومن لعنکم فقد لعن آدم ، ومن آذاکم فقد اذی آدم ، فانّ آدم خصمه یوم القیامة فلا تخافوا و ابشروا فانّ حرفتکم حرفة مبارکة ویکون آدم قائدکم الی الجنة» .

آدم پس از آن که عورت پوشیده بود در باطن خویش اضطرابی و آشفتگی می‌دید که عبارت وی بوصف آن راه نمی‌برد ، که هر گز مثل آن اضطراب درخود ندیده بود، تاجبرئیل بجای آورد گفت: ای آدم آن رنج گرسنگی است که ترا مضطرب می‌دارد، آدم گفت اکنون تدبیر چیست ؟ جبرئیل گفت آری من کار تو را بسازم ، رفت و بفرمان حق دو گاو سرخ آورد و آلات حراثت و زراعت و دانه‌های گندم ، و ارشاد کرد او را بتخم کشتن ، گفت یا آدم خذفانّها سبب سدّجوعك و بها تحیی فی‌الدّنیا وبها تلقی الفتنة انت و اولادك الی قیام‌الساعة. چون آدم تخم در زمین‌افکند همان ساعت برسب وخوشه بیاورد . گفت ای جبرئیل بخورم ؟ گفت نه‌صبر کن تابدروی و پاك کنی ؟ چون بدرود و پاك کرد، گفت اکنون خورم؟ گفت نه، تا آرد کنی، جبرئیل او رافرمود تا دو سنگ‌آوردو آن دانها همه آرد کرد ، آدم گفت اکنون خورم؟ گفت نه تا خمیر کنی وبآتش او را پخته گردانی ؛ گفته‌اند آدم آنرا بیخت ونخاله آن باز بر آن زمین افکند که گندم از آن درود بود ، جو بررست.پس چون آدم آن را بپخت بگریست گفت یاجبرئیل ماهذا التعب والنصب ؟ فقال جبرئیل هذا و عدالله الذّی وعدك وذلك فی‌قوله : « فلایخرجنّکما من‌الجنّة فتشقی .

«انّ لك الا تجوع فیها ولاتعری» ای ـ لایلحقك فی‌الجنّة جوع ولاعری .

«وانّك لاتظمئوا فیهاولاتضحی» ای ـ لایلحقك فیها عطش ولاحرّ. وقیل لایلحقك اذی الشمس اذلیس فی‌الجنّة شمس کمااخبرالله به فی‌قوله : « لایرون فیها شمساً ولا زمهریرا » بل اهلها فی ظلّ ممدود وماء مسکوب . **قرأنافع وابوبکر** وانّك بکسر الالف علی‌الاستیناف، وقرأالاخرون بالفتح نسقاً علی‌قوله : «الاتجوع» یقال ظمئی یظمأظمأ فهوظمآن ای ـ عطشان . وضحی‌الرجل یضحی‌ضحی ، وضحایضحواضحوا وضحواوضحی یضحی وضحاء وضحیا ، اذابرز للشّمس فاصابه حرّها .

قوله. «فوسوس الیه الشّیطان قال یا آدم هل ادلّك علی شجرة الخلد » یعنی علی‌شجرة ان اکلت منها بقیت مخلّداً . «وملك لایبلی» لایبیدولایفنی.« فاکلامنها »

ای ـ من الشجرة. «فبدت لهماسوآتهما» انکشفت‌لهما عوراتهما، وکانت مستورة عن اعینهما. وقیل عوقبا باز الة السّتر عنهما و کشف ماکانایستران به من اللباس فی الجنّة. «وطفقا یخصفان علیهما» ای ـ اقبلا وجعلا یلصقان علیهمامن ورقةتین الجنة یستران به عوراتهما. «وعصی آدم ربّه باکل الشجرة فغوی» ای ـ فعل مالم یکن فعله، وقیل اخطأ طریق الحق وضلّ حیث طلب الخلد باکل مانهی عنا کله، فخاب ولم ینل مراده، وقال **ابن الاعرابی**: فسّد علیه عیشه و صارمن العزّالی الذّل، ومن الرّاحة الی التعب. قال **ابن قتیبة**: لم یکن ذنب آدم من اعتقادمتقدّم ونیّة صحیحة فنحن نقول و عصی و غوی، کما قال الله، ولانقول آدم عاص وغاو کمانقول لرجل قطع ثوبه و خاطه قدقطعه و خاطه، ولا تقول هو خیّاط حتی یکون معاوداً لذلك الفعل معروفاً به. وفی الخبر الصحیح عن ابی هریرة قال: قال رسول الله (ص): «احتج آدم وموسی، فقال **موسی** یا آدم انت ابونا خیبتنا واخرجنا من الجنّة فقال آدم انت موسی اصطفاك الله بکلامه وخط لك التّوریة بیده اتلومنی علی امر قدّره الله علی قبل ان خلقنی باربعین سنة؟ فحجج آدم موسی، وفی روایة اخری قال آدم بکم وجدت الله کتب التوریة قبل ان اخلق؟ قال موسی باربعین سنة. قال آدم فهل وجدت فیها، فعصی آدم ربّه فغوی؟ قال نعم، قال افتلومنی علی عن عملت عملا کتبه الله علیّ ان اعمله قبل ان یخلقنی باربعین سنة؟ قال: رسول الله (ص) «فحجج آدم موسی».

قوله: «ثمّ اجتبیه ربّه» ای ـ اختاره واصطفاه، «فتاب علیه» بالعفو «وهدی» ای ـ یهدیه الی التوبة حتّی قال ربنا ظلمنا انفسنا.

«قال اهبطامنها جمیعاً الی الارض بعضکم لبعض عدوّ» انتما عدوّ ابلیس وهوعدو کما وعدو ذریتکما. «فامّا یأتینّکم» یعنی: یأتکم، «منّی هدی» ای ـ کتاب ورسول. «فمن اتّبع هدای» کتابی ورسولی، «فلا یضلّ» لایزول عن الحق، «ولایشقی» فی الاخرة بالعذاب. روی **سعید بن جبیر** عن **ابن عباس** قال: من قرأ القران واتبع مافیه، هداه الله

من الضّلالة ووقاه يوم القيامة سوء الحساب و ذلك بانّ الله بقول :«فمن اتبع هداى فلايضل ولايشقى».وقال الشّعبى عن ابن‌عباس: اجارالله تابع القران‌من‌ان يضلّ فی الدّنيا ويشقى فی‌الاخرة، وقرأهذه الاية .

النوّبة الثالثة

قوله تعالى: «يوم ينفخ فى الصّور» الاية نفخ اسرافيل درصور نشان قيامتست، واظهار سياست وهيبت الهيت . يكبار بدمد همه زندگان مرده شوند ، باردیگر بدمد همه مردكان زنده شوند ، صور یکی، ودمنده یکی ، وآواز یکی ، گاه‌زنده مرده‌شود، گاه‌مرده زنده شود ، تابدانی كه احيا وافناء خلق بقدرت‌ملكست نه بنفخهٔ ملك آن‌صيحه اسرافيل بمشرق همچنان رسد كه بمغرب ، وبمغرب همچنان رسد كه بمشرق ، شرقيان همچنان شوند كه غربيان ،غربيان همچنان شوند كه مشرقيان، خلق را درسماع آن‌صيحه تفاوت نه ، یکی را دورتر وديگرى را نزديكتر نه ،اين چنانست كه‌قديسان‌ملأاعلى‌حافين ،وصافين كر وبيان‌وروحانيان خدايرا ميخوانند وآن ذرّه كه زيراطباق زمينست‌درتحت الثرى اورا ميخواند ،نه‌خواندن آن‌ذرّه از سمع‌الله دورتر ، نه خواندن عرشيان بسمع او نزديكتر . از اين عجبتر مردى بود درصدر اين امت نام اوساريه . بصحراى نهاوند جنك ميكرد عمر خطاب درمسجد مدينه برمنبر خطبه مى كرد واين قصّه معروفست ، تا آنجا كه گفت ياسارية‌الجبل الجبل، رب‌العزة‌ازمدينه تانهاوند حجابهابرداشت ، تاساريه‌آواز عمر بشنيد دورچون نزديك ونزديك چون دور . همچنين اسرافيل وصور ، از آدميان دورلكن نفخهٔ وى بايشان نزديك تابدانى كه كاردر رسانيدنست‌نه‌دردميدن وگفته‌اند كه آوازصور نفخهٔ هيبتست واظهارسياست،وبنفخهٔ هيبت كسى رازنده كنند كه ببعث ونشور ايمان‌ندارد

وازقیامت وهول رستاخیز نترسد، اما بندهٔ مسلمان که ببعث ونشور ایمان دارد واز احوال واهوال رستاخیز پیوسته ترسان ولرزان بود، اورا که بیدار کنند بآواز فریشتهٔ رحمت، بنعت لطف و کرامت بیدار کنند هر مؤمنی را فریشته‌ای آید بسر خاک وی باهراران لطف ورحمت وانواع کرامت که یاولی‌الله خیز، که الله تعالی ترا میخواند.
قوله «ویسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا» الایة . ازروی ظاهر هیبت وسطوت عزت خود بخلق مینماید، وازروی باطن بندگان ودوستان خودرا تشریف میدهد که ما این زمین را فراش شما گردانیدیم، و بساط شما ساختیم . چون شما نباشید بساط بچه کار آید ، آسمان سقف شما ساختیم، ستاره دلیل شما، آفتاب طباخ شما ، ماه شمع رخشان شما ، چون شما رفتید شمع بچه‌کار آید ، ودلیل چه کند ، بساطی که برای دوست گسترند چون برفت ناچار برچینند ، چون شما رفتید مااین بساط بر گیریم که نه کسی دیگر را خواهیم آفرید «هوالذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً» آسمان و زمین وماه و آفتاب وجبال راسیات وبحار زاخرات دلالةً راه شما بودند هر یکی را مشعله‌ای دردست نهاده وفرا راه شما داشته ، فردا که وقت نظر بود همه را از پیش نو بر گیریم، گوئیم خبر رفت ونظر آمد . برهان وقتی باید که عیان نبود ، چون عیان آمد برهان چه کند ، دلاله چندان بکار آید که دوست بدوست نرسیده است ،اماچون دوست بدوست رسد دلاله را چکند ، چون روزگار روز کار خبر بود هدهد درمیان باید تاخبر دهد، امّا چون عهد نظر آمد هدهد بکار نباید. مصطفی (ص) تابمکّه بود جبرئیل آمدشدی می‌داشت چون بسدرهٔ منتهی رسید جبرئیل بایستاد ، گفت ما اکنون حجاب گشتیم دوست بدوست رسید واسطه بکار نیست ، ودلاله اکنون حرحجاب ببست «یومئذ لاتنفع الشفاعة الّامن اذن له الرحمن» الایة. مصطفی (ص) گفت : « انّ الرّجل من امتی لیشفع للفئام من الناس فیدخلون الجنّة بشفاعته وانّ الرّجل لیشفع للقبیلة وانّ الرّجل لیشفع للعصبة، وانّ الرّجل لیشفع للثلاثة نفر، وللرّجلین وللرّجل» وروی انّ من هذه الامّة لمن یشفع یوم القیامة لاکثر من ربیعة ومضر، فیشفع کل رجل علی قدر عمله . وعن

جابر قال : كناحول رسول‌الله فقال: «الا انّه مثّلت لی امتی : فی الطين وعلّمت اسمآءهم كماعلّم آدم الاسمآء كلها، وعرضت علی الرايات وانّ الفقير من الفقراء ليشفع لعدد مثل ربيعة ومضر، فلاتزهدوافی فقراءالمؤمنين». می گويد درامت من كس باشد كه فردای قيامت بعد دربيعة ومضر بشفاعت وی دربهشت روند ، چون عظمت چاكران اينست وشرف ايشان بدرگاه عزت چنين است ،حشمت وحرمت وشرف سيد اولين وآخرين در مقام شفاعت خود چونست ؟ گوئی دران می‌نگرم كه فردا دران عرصه عظمی و انجمن كبری سيّد صلوات‌الله عليه طليسان شفاعت برسفت شفقت افكنده و آن بيچارگان وعاصيان امت دست دردامن شفاعت وی زده؛وسيد (ص) همی گويد تا يكی مانده من نروم،شفاعتی لاهل الكبائر من امتی ، وازحضرت عزت ذی‌الجلال اين نداءلطف روان:«ولسوف يعطيك ربّك فترضی»ای محمدچندانكه‌ميخواهی‌می‌بخشم و آنچه ميگوئی می‌پذيرم ، ای محمد سوختگان درگاه ماراگوی تادست تهی آريد برما ،كه مادست تهی دوست داريم ،فروشندگان دست‌پرخواهند ،بخشندگان‌دست تهی ، ای محمّد درازل همه احسان من ، درحال همه انعام من،درابد همه افضال من، اشارت بدرگاه بی‌نهايت بحكم رأفت ورحمت‌اين‌است كه اگرصدسال جفاكنی،چون عذرخواهی گويم كس را درميان شفيع مكن ، تانداند كه توچه كرده‌ای آنروز كه مرا شفيع بايد من‌خودشفيع‌انگيزم«من ذاالّذی يشفع عنده‌الّا باذنه»آنروز كه‌شفيع انگيزم ، عدد جفاهای تو باوی بنگويم ، وگرنه شفاعت نكندزان كه حلم‌من كشد بارجفای تو شفيع نكشد ، كرم‌من پوشد عيبهای توشفيع بپوشد . درخبرست كه‌روز قيامت بنده ای‌را بدوزخ می‌برند، مصطفی(ص) اورا ببيند گويد : يارب اُمّتی‌اُمّتی. خطاب آيد كه ای محمد ندانی كه وی چه كرده‌است ؟ عددجفاهای‌بنده‌با وی‌بگويد، مصطفی (ص(گويد · سحقاً سحقا ، او كه شفيع تواست چون بداندجفاهای‌تو،چنين گويد . پس بدان كه‌آلوده ملوث را نپذيرد كسی مگرمن ،معيوب را ننوازد كسی جز ازمن

«فتعالی‌الله الملك الحق»، علوه کبریاؤه، و کبریاؤه‌سناؤه،وعلاؤه مجده،وعزّته عظمته، کسی که‌علوّ و کبریاء جلّ جلاله بدانست واعتقاد کرد ، نشانش آنست که همه قدرها در جنب قدر او غدر بیند ، همه جلالها در عالم جلال اوزوال بیند ، همه کمالها نقصان ، وهمه دعویها تاوان داند ، که باکمال او کس را کمال مسلّم نیست وبا جمال او کس را جمال مسلم نیست .

الا کلّ شیئی ماخلاالله باطل .

اگر عزت‌می‌طلبی ترادران نصب نیست، که عزّت صفت خاص ماست وذبول وخمول‌وقلّت‌سزای‌شما ، ابلیس دعوی‌عزّت کرد،دست‌در دامن‌تکبّر زد،بنگر که‌باوی چه کردیم.فرعون‌خودرا درصفت علو جلوه کرد ، بنگر که اورا بآب‌چون کشتیم، قارون بکنوزخود تفاخر کرد ، بنگر که او را بزمین‌چون فروبردیم ، بوجهل‌دعوی عزّت کرد ، گفت درمیان قوم خود مطاع وعزیزم فردا در دوزخ باوی گویند : «ذق انّك انت‌العزیزالکریم». آری من تواضع لله رفعه‌الله ، ومن تکّبر وضعه‌الله .

«ولاتعجل بالقران من قبل ان‌یقضی الیك وحیه وقل ربّ زدنی‌علماً» مصطفی عربی،رسول قرشی، که آسمان وزمین که آراستند‌باقبال وافضال‌وعصمت وحرمت‌وی آراستند ، خطبهٔ سلطنت‌در کونین بنام‌وی کردند ، اسم اوراشطرسطرتوحیدساختند. علم اوّلین و آخرین دروی آموختند ومنّت بروی نهادند که :« وعلّمك مالم تکن تعلم » بسا این همه منقبت و مرتبت او را گفتند : از طلب علم فرو منشین زیادتی طلب کن . «وقل‌ربّ زدنی علماً » تا بدانی که لطایف وحقایق‌علوم را نهایتی نیست ، مصطفی (ص) گفت : «انّ من‌العلم کهیئةالمکنون لایعرفه الّاالعلماءبالله فاذانطقوابه‌لم ینکره الّااهل الغرة بالله . وقال(ص) : لایشبع عالم‌من‌علم حتی‌یکون منتهاه الجنّة ». و گفته‌اند که بر زبان سیّد صلوات‌الله علیه این کلمه برفت که : «انا اعلمکم بالله واخشاکم »، واین کلمه اگرچه سیّد (ع) از روی تواضع گفت شکر نعمت معرفت رنگ‌دعوی داشت ، ربّ‌العزة آن‌نکته ازوی درنگذاشت‌وبحکم

غیرت اورا از سر آن دعوی فرلداشت گفت : «قل ربّ زدنی علماً » ای محمد در مقام افتقار بنعت انکسار دعا کن وازما زیادتی علم خواه ، چه جای دعوی است ودعوی کردن خویشتن دیدنست ، وبنده باید که در همه احوال نظارهٔ الطاف ربّانی کند نه نه نظارهٔ خود ، که هلاك درخویشتن دیدنست ونجات درالله تعالی دیدن . و فرقست میان مصطفی (ص) و موسی کلیم ،موسی جون دعوی علم کرد ، ربّ‌العزة حوالت او برخضر کرد و بدبیرستان خضر فرستاد ، تا میگفت : «هل اتّبعك‌علی‌ان تعلمن ممّا علمت رشدا ». و مصطفی (ص) را حوالت برخود کــرد گفت : « قل ربّ زدنی علما » .

قوله · « ولقد عهدنا الی آدم من قبل » تا آخر ورد قصّه آدم است وعهد نامهٔ خلافت وی ، اوّل باوی خطاب هیبت رفت، تازیانهٔ عتاب دید قدم در کوی خوف نهاد وزاری کرد، بازاورا بزبر لطف نشاند عنایت ازلـی در رسید ، تاج اصطفا دید بر بساط رجا شادی کرد ، آری کار رفته وحکمی درازل پرداخته ، هنور آدم زلت نیاورده که خیّاط لطف صدرهٔ توبة او دوخته ، هنورابلیس قدم درمعصیت ننهاده بود که‌بیلور قهر معجون زهر لعنت وی آمیخته .ابتداء آثارعنایت ازلی‌درحق آدم صفی آن‌بود که جلال عزّت احدیت بکمال صمدیت‌خویش‌قبضه‌ای‌خاك‌بجودی خود ازروی‌زمین برگرفت ، «انّ‌الله تعالی خلق آدم من‌قبضة قبضها من‌جمیع ادیم‌الارض» آنگه‌آنرا نخست درقالب تقویم‌نهاد چنانکه گفت . «لقد خلقنا‌الانسان فی احسن تقویم»،پس آنرا درتخمیر تکوین آورد که : « خمّر طینة آدم بیده اربعین‌صباحاً » ،پس‌شاه‌روح را درچهاربالش نهاد او بنشاند که : « ونفخت فیه‌من روحی» پس منشور خلافت و سلطنت او در دارالملك ازل برخواند که : «انّی جاعل فی‌الارض خلیفه»،اسامی‌جملهٔ موجودات بقلم لطف قدم برلوح دل او ثبت کرد که : « و علّم آدم الاسمآء کلّها » مسبحان ومقدسان حظائر قدس ورياض انس را درپیش تخت دولت او سجده فرمود که : «واذقلنا للملائکة اسجد والآدم» این همه مرتبت ومنقبت ومنزلت می‌دان که

نه درشأن گل‌را بود ، که آن سلطان دل را بود ، لطیفه‌ای ازلطائف الهی ، سرّی از اسرار پارشاهی ، معنئی ازمعنیهای غیبی . که در سترسرّ« قل‌الرّوح من امر ربّی » بود، در سویدای‌دل آدم ودیعت‌نهاد ، وبرزبان مطهر مصطفـی(ص) از آن سرّسربسته این نشان باز داد که : «خلق‌الله آدم علی‌صورته» ملاء اعلی چون آن بزرگی وعلاء وی دیدند ، ارواح خودرا نثار آستانهٔ مقدّس خاك کردند. ای جوانمرد آدم خاك بود، چندانکه قالب قدرت ندیده بود، ودرپرده صنع‌لطیف‌نیامده بود ، ونور سرّعلم‌بروی نتافته بود ، وسر مواصلت وحقیقت معبت محبت روی ننموده بود . اکنون که‌این معانی ظاهر گشت و این در حقایق در درج دل وی نهادند ، اورا خاك مگو، که اورا پاك گو ، اورا حماء مسنون مگو، که‌اورا لؤلؤ مکنون گو . اگر کیمیا که‌مصنوع خلقست می‌شاید که‌مس را زر کند ، محبّتی که صفت حقست چرا نشاید که خاك را از کدورت پاك کند ، وتاج تارك افلاك کند، اگر از گلی که سرشته تواست گل آید، چه عجب گر از گلی که سرشته اوست دل آید

پیری را پرسیدند ازپیران طریقت که آدم صفی(ع) با آن همه دولت ورتبت‌و منزلت وقربت که اورا بود نزدیك حق جلّ جلاله ، نداء « وعصی آدم » بروی‌زدن چه حکمت داشت . پیر بزبان حکمت برذوق معرفت جواب داد که : تخم محبّت درزمین‌دل آدم افکندند وازکاریز دیدگان‌آب حسرت بروگشادند ، آفتاب «واشرقت الارض بنور ربّها » بر آن تافت ، طینتی خوش بود قابل تخم دردآمد ، شجرهٔ محبّت بررست،هوای «فنسی» آنرا در صحرای بهشت بپرورد ، آفتاب « فلم نجدله عزماً » آنرا خشك کرد ، پس بداس « ثمّ اجتباه ربّه» بدرود ، آنگه باد «فتاب علیه‌وهدی» پاك کرد ، آنگه خواست که آنرا بآتش پخته گرداند ، تنوری از سیاست « وعصی آدم » بتافت و آن قـوت عشق در آن تنور پخته کـرد هنوز طعم آن طعام بمذاق آدم نرسیده بود که‌زبان بباز برگشاد گفت · «ربّنا ظلمنا انفسنا» و گفته‌اند که آدم را دو وجود بود : وجود اول دنیا را بودنه بهشت ، وجود دوم بهشـترا .فرمان آمد که ای آدم ازبهشت بیرون شو بدنیا رو وتاج و کلاه و کمر درراه عشق درباز ، وبا

درد ومحنت بساز ، آنگه ترا بدین وطن عزیز ومستقرّ بقاباز رسانیم باصدهزارخلعت لطف وانواع کرامت علی رؤس الاشهاد بمشهد صدهرار وبیست واند هزارنقطهٔ نبوّت وذات طهارت ومنبع صفوت . فردا آدم را بینی با ذرّیّت خودکه در بهشت میرود و ملائکهٔ ملکوت بتعجّب می‌نگرند ومی گویند : این مرد فردست ، که بی‌نوا و بی برگ از فردوس رخت برداشت ای آدم بیرون آوردن تو از بهشت پردهٔ کار ها و سرّ رازها است، زیرا که صلب تو بحرصد هزار وبیست واند هزار نقطه درّ نبوت است. رنجی بر گیر ، وناروری چند گنجی بر گیر، همچنین مصطفی عربی (ص) را گفتند ای محمد ! مامکیانرا بر گماشتیم تاترا ازمکّه بیرون کردند ، وفرمودیم که بمدینه هجرت کن ، لباس غربت درپوش وبزاویهٔ حسرت **بوایوب انصاری** رو ، این همه نعبیهٔ آنست که روز فتح مکّه ترا باده هزار مرد مبارزتیغ زن بمکّه باز آریم تا صنادید قریش ورؤساء مکّه تعجب همی کنند که این مرداست که تنها بگریختا کنون بنگرید که کارش بکجا رسید . همچنین روح پاك مقدس را گفتیم تو معدن لطافتی ومنبع روح وراحتی ترا که بوطن غربت فرستادیم ، ودر صحبت نفس شوراپگیر بداشتیم ، ودرین خاکدان محبوس کردیم ، مقصود آن بود که بآخر کار باصد هزار خلع الطاف وتحف مبار وهدایاء اسرار بحضرت خود بازخوانیم ، که:«یاایتها النّفس المطمئنّة ارجعی الی ربّك». ای **آدم** اگر ترا از بهشت درصحبت مار و **ابلیس** بدنیا فرستادیم، درصحبت رحمت و مغفرت وبدرقهٔ اقبال ودولت باز آوردیم . ای **محمّد** اگر ترا از مکّه بصفت ذلّ بیرون آوردیم ، بافتح وظفر ونصرت بصفت عزّ باز آوردیم . ای روح! عزیز اگر ترا درین خاکدان ومنزل اندوهان وبیت الاحزان فراق روزی چندمبتلا کردیم ، ومدتی درصحبت نفس اماره بداشتیم ، بآخر درصحبت رضا وبدرقهٔ خطاب «ارجعی الی ربّك» بجوار کرامت بازآوردیم .

٦-النّوبة الاولی

قوله تعالی : « و من اعرض عن ذکری » هر که روی گرداند ازیاد وسخن من ، [و آنرا نپذیرد] « فان له معیشة ضنکاً » او راست زیستی بتنگی و سختی ، « و نحشره یوم القیمة اعمی (۱۲٤) » و بینگیزیم فردا او را چنانکه نه‌حجّت بیند خودرا نه عذر .

« قال ربّ لم حشرتنی‌اعمی » گوید خداوند من چرا مرا چنین‌انگیختی؟ [که مرا نه عذر است و نه حجّت ، نه خویشتن را چـاره می‌بینم ، نه‌دسترس] « وقد کنت بصیراً (۱۲٥) » ومن [دردنیا درکاری که بودمی] چارهٔ خویش‌وحجت ودسترس خویش دیدمی .

« قال کذلک اتتک » الله گـوید اورا همچنانکه‌بتو آمد،« آیاتنافنیستها » پیغامها و بگذاشتی آنرا ، « و کذلک الیوم تنسی (۱۲٦) » امـروز همچنان ترا بگذاریم .

« و کذلک نجزی من‌اسرف » و همچنان پاداش دهیم آنکس را که بگزاف رود ، « ولم یؤمن بآیات ربّه »وبنگرود بسخنان‌خداوندخویش،« ولعذاب‌الاخرة اشد وابقی (۱۲۷) » وعذاب آن جهان سخت‌تر پاینده‌تر از عذاب این جهان .

« افلم یهدلهم » بازننمود بایشان،« کم اهلکناقبلهم‌من‌القرون » که چند هلاك کردیم پیش ازایشان‌از گروه گروه‘ «یمشون‌فی‌مساکنهم » می‌روند درجایگاه های گذاشته پس ایشان . « انّ‌فی ذلک لآیات لاولی‌النهی (۱۲۸) » دربن که‌نمودیم نشانهاست زیرکانرا و خردمندانرا .

« **ولولا کلمة سبقت من ربّك** » گرنه سخنی بودی پیش رفته ازخداوندتو [که‌عمرهاورزقهای‌تمام بسپارم] «**لکان‌لزاما**» درپیچیدندی‌درایشان وددرسیدندی وفرو گرفتندی، عذاب خداوندتو ، « **واجل مسمّی** (۱۲۹) »واگر نه روز های پسین نام زد کرده بودی .

« **فاصبرعلی مایقولون** » شکیبائی کن بىر آنچه ترا میگویند، « **وسبّح بحمد ربك** » بپاکی بستای وبسزاواری یاد کن و پـاك دان خداوند خویش را ، « **قبل‌طلوع‌الشّمس وقبل غروبها** » پیش از برآمدن آفتاب وپیش از فرو شدن آن ، « **ومن آناء اللّیل‌فسبّح** » و ار ساعتهای شب هم بستای او را و نماز کن ، « **و اطراف النّهار** » ودر گوشه های روز، « **لعلك ترضی** (۱۳۰) » تامگرتراخشنود کند تاخشنود شوی .

« **ولاتمدنّ عینیك** » ومکش نگرستن دوچشم خویش را ، « **الی ما متّعنابه** » بآنچه برخود دار کردیم وفرا داشتیم بآن، « **ازواجا منهم** » مردی چند ورنی‌چند از ایشان، « **زهرة الحیوةالدّنیا** » شکوفهٔ این جهانی که بیفروزد و بـه نپاید ، « **لنفتنهم فیه** » تا ایشانرا بآن فتنه می کنیم و می‌آزمائیم ، « **و رزق ربّك خیر وابقی** (۱۳۱) » وروزی خداوند تو روزبروز به وبرکت آن پاینده‌تر .

« **وأمراهلك بالصّلوة** » و کسان‌خویش را بنماز فرمای ، « **واصطبر علیها** » و خود برنماز کردن شکیبائی کن ، « **لانسئلك رزقا** » از تو نمی‌خواهیم که داشت خودساز و خودرا روزی ده ، « **نحن‌نرزقك** » ما خود ترا داریم‌وروزی رسانیم،« **والعاقبة للتقوی**(۱۳۲) »وسرانجام‌پیروزی پرهیز گاری است .

« **و قالوا لولا یأتینا بآیة من ربه** » میگویند چرا بما نشانی و معجزه‌ای نبارد از خداوند خویش ، «**اولم تأتهم** » نـرسید بـایشان ، « **بینة ما فی الصّحف الاولی** (۱۳۳) » خبر درست من از کتابهای پیشین ، [کــه چه مودم ایشانــرا و بپذیرفتند وایشان آن شنیده بودند] .

« ولو انّا اهلكناهم بعذاب من قبله » واگر ماایشانرا هلاك کردیمی بعذابی پیش ازپیغام، **« لقالوا ربّنا »** ایشان گفتندی‌خداوند ما،**«لولا ارسلت الینا رسولا »** چرا رسولی نفرستادی بما؟ **« فنتّبع آیاتك »** تا ما پذیرفتیمی و متابعت کردیمی سخنان تو،**« من قبل ان نذّل و نخزی (١٣٤)»** پیش‌ازآنکه ماخوار گشتیمی ورسوا؟ **« قل کلّ متربّص فتربّصوا »** بگوی ماچشم داریم وشمامی‌دارید **« فستعلمون »** آری بدانید، **« من اصحاب الصّراط السوی »** که خداوندان راه راست کهاند، **« ومن اهتدی (١٣٥) »** وبدانید که راهبران بصواب کهاند.

النّوبة الثانية

قوله : « ومن اعرض عن ذکری » یعنی ـ عن القران . اعراض ـ الجحود والتکذیب . فیکون هذا وعیداً للکفار . «فانّ له معیشة ضنکا» فی نار جهنم الزّقوم والغسلین والضّریع . باین قول این‌آیت وعید کافرانست واعراض جحود وتکذیب است . گاهی می گفتند : «هذا سحر مستمر» وگاهی میگفتند: « ان هذا الاساطیر الاولین» . گاهی میگفتند:«ان‌هذا الاّقول البشر». میگوید آنان‌که قرانرا دروغ شمرند وپیغام رسان را دروغ زن گیرند ، فردا دردوزخ ایشانرا عیشی است با تنگی وسختی میان زقوم وغسلین وضریع ، وهرچند که ایشانرا در دنیا فراخی وسعت باشد اما ازالله تعالی ایشانرا خذلان باشد تا همه حرام گیرند وحرام خورند ، و سرانجام‌کار ایشان فردا تنگ عیشی باشد وناخوش عذاب وعقوبت وسخط‌الله تعالی. این همچنانست که ربّ العزة خورندگان مال یتیم را گفت : « انّ الّذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انّما یأکلون فی بطونهم ناراً». قومی آیت برعموم راندند و گفتند اعراض هم ازکافرانست‌هم ازمؤمن، اعراض کافر ترك ایمانست ، و اعراض

مؤمن ترك عمل. وعقوبت ایشان باین اعراض که کردند اینست که گفت: «فانّ له معیشةً ضنکاً».

ابن مسعود و **ابوهریره** و **ابوسعید خدری** وجماعتی مفسران گفتند که عیش ضنك عذاب قبراست، کافررا براندازهٔ کفر ومؤمن را براندازهٔ معصیت. وخبری درستست که عایشه گفت: یارسول‌الله انّی منذحدّثتنی بصوت منکر ونکیر وضغطة القبر لیس ینفعنی شیٌ، فقال: «یا عائشة انّ صوت منکرٍ ونکیرفی‌اسماع المؤمنین کالاثمد فی‌العین، وانّ ضغطة القبرعلی‌المؤمن کالامّ‌الشّفیقة یشکواالیها ابنها الصداع فتقوم الیه فتغمّزرأسه غمزاً رفیقاً، ولکن یاعائشة ویل للشاکین فی‌الله کیف یضغطون فی قبورهم‌ضغطة البیض علی‌الصّخرة». وقال **ابن جریر**: «معیشةً ضنکاً» ای ـ بسلب‌القناعة حتّی لایشبع، وقیل کسباً خبیثاً وعملا سیّئاً فی‌الدّنیا، و قیل ارادبه عیش‌الدّنیا، لانّ‌عیش‌الدنیا ضنك ضیق لانقضائه و قصر مدّته و کثرة توابعه. وانّماالعیش الواسع عیش الاخرة، قال‌الله تعالی: «وانّ الدّار الآخرة لهی الحیوان لو کانوایعلمون».

«نحشره یوم‌القیامة اعمی»اختلفوافیه، فقال بعضهم‌اعمی عن‌الحجّة والاعتذار، لانّه لایکون حجّة یحتج بها، ولاعذر یعتذر به، وانّما قال اعمی لانّه لایری‌فی‌القیمة مایسره وینتفع بـه. ولاعذریعتذربه، ولذلك یسمّی الکفـار عمیاً لانّهم لاینتفعون بابصارهم. و قیل یحشرهم الله القیامة اعمی البصر، فان قیل کیف یقرؤن الکتب؟ قلنا انّ‌الله تعالی یرد علیهم البصر لیقرؤا الکتب فاذا فرغوا من‌القراءة یرد علیهم العمی، قال **ابن‌عباس**: یحشر بصیراً ثم اذا سیق‌الی‌المحشر عمی. وقیل اعمی عن کل شیٌ الاّ عن جهنم.

«قال ربّ لم حشرتنی اعمی وقد کنت» فی‌دارالدّنیا، «بصیراً».

«قال کذلك‌اتتك آیاتنا فنسیتها» یعنی فترکتها ولـم تؤمن بها، وقیل معناه فترکتها ولم تعمل بها، فیلحق‌الکافر الوعیدعلی‌ترك الایمان بها، والمؤمن علی‌ترك

العمل بها ، وقيل على نسيان آيات الله . «و كذلك اليوم تنسى» اى ـ ترك فى العمى والعذاب ، وقيل تعاملك معاملة المنسى . «و كذلك نجزى من اسرف» اى ـ كما جازينا المعرض، نجزى المسرف وهو المشرك الّذى « لم يؤمن بآيات ربّه ولعذاب الآخرة اشدّ» ممّا نعذّبهم به فى الدّنيا والقبر، «وابقى» اى ـ ادوم.

« افلم يهدلهم » يعنى ـ افلم يبين لهم القرآن، يريد كفّار مكّة ، و قيل معناه افلم يبين لهم الامر اهلاك من قبلهم من القرون السّالفة والامم الماضية فلايتعظون و لايعتبرون. «يمشون فى مساكنهم» يعنى ـ اهلكناهم وهم يمشون فى مساكنهم، كقوله: « تأخذهم وهم يخصّمون ». باين قول معنى آنست كه باز ننمود قرآن و پيدا نكرد كفّار مكّه راكه چند هلاك كرديم ازين گروه گروه پيشينيان كه درجايگاه وخانه خويش آمن ميرفتند و غافل بودند كه ناگاه گرفتيم ايشانرا و هلاك كرديم؟ چون كه اينان عبرت نميگيرند وپند نمى پذيرند باهلاك ايشان؟ و قيل معناه اهلكناهم وانّ قومك يمشون فى مساكنهم ، وذلك انّ قريشاً كانوا يسافرون الى الشّام فيـرون ديار المهلكين من اصحاب الحجر ثمود وقريات قوم لوط ، وهو نظير قوله: «وسكنتم فى مساكن الّذين ظلموا انفسهم» . «انّ فى ذلك لايات لاولى النّهى» اى ـ انّ فى اهلاكنا ايّاهم مع كثرة عددهم وعدّتهم وشدّة قوّتهم وشوكتهم لدلالات لذوى العقول .

«ولولا كلمةٌ سبقت من ربّك لكان لزاماً واجل مسمى» . فيها تقديم و تأخير ، وتقديره:« ولولا كلمة سبقت من ربّك واجل مسمى لكان لزاماً » يعنى للزمهم العذاب عاجلا ، والكلمة قوله ينالهم نصيبهم من الكتاب. والمعنى لولا ماقضاه الله لكلّ احدٍ من عمر ورزق لايموت حتّى يستوفيه ، لكان العذاب وهو القتل ببدر لازماً لهم ، حتّى لايبقى منهم احد اى لولا انّه سبق لكلّ واحد منهم رزق لابدّ ان يستوفيه ، وعمر لابدّ ان يعيشه وانّه اجل لهم اجلا مسمى يعاقبهم فيه ، وهو يوم القيامة، لكان العذاب لازمهم لزاماً . وقيل المراد بالاجل المسمى الموت ، وقيل المراد به عذاب القبر ، وقيل الكلمة التى سبقت هى انّه لايعذبهم و محمد (ص) بينهم ،لانّه قال: «وماكان الله ليعذبهم

وانت فیهم». معنی آیت بدوقول باز می آید . خلاصه یك قول آنست که اگر نه آن بودی که الله تعالی حکم کرده و گفته هر کسی را عمر چند است وروزی چند وزمان عقوبت وی کی، مشرکانرا روزبدرهمه هلاك کردمی وبیخ ایشان بر آوردمی تاازیشان کس نماندی ، لکن زمان عقوبت ایشان روزقیامتست چنانکه گفت :«بل السّاعة موعدهم والسّاعةادهی وامر». خلاصه قول دیگر آنست که ای محمد اگر نه حرمت وحشمت وشرف وجاه تو بودی وحکمی که کردهام و گفته که : «وماکان الله لیعذبهم وانت فیهم» ماایشانراهم دردنیا عذاب کردیمی وبیخ ایشان بر آوردیمی .

قوله : «فاصبر علی مایقولون» من الافترآء بانّك مجنون وانّك ساحر، وقیل هو منسوخ بآیة السّیف . «وسبّح بحمد ربّك» السبحة من اسمآء الصّلوة ای صل بامر ربّك ، وقیل صل بمنة ربّك ومنه یقال فی المثل . بحمدالله لابحمدك . «قبل طلوع الشّمس وقبل غروبها» یعنی ـ صلوة الصّبح وصلوة العصر . و فی الخبر : «من صلّی البردین دخل الجنّة» .

«ومن آناء اللیل فسبح» ای ـ من ساعاته . وواحد الآناء انی وانّی وهی صلوة المغرب والعشاء .«واطراف النّهار» یعنی ـ صلوة الظهر، وسمّی وقت الظهر اطراف النّهار لانّ وقته عندالزوال وهوطرف النصف الاوّل انتهاء ، وطرف النصف الآخر ابتداء. وقیل المراد من آناء اللیل صلوة العشاء ومن اطراف النّهار، صلوة الظّهر والمغرب، لانّ الظهر فی آخر الطّرف الاول من النّهار وفی اول الطرف الآخر ، فهو فی طرفین منه ،والطرف الثالث غروب الشّمس وعندذلك یصلّی المغرب. «لعلّك ترضی» ثوابه فی المیعاد ،وقیل ترضی بالشّفاعة ومثله قوله : «ولسوف یعطیك ربّك فترضی» وقرأ **الکسائی و ابو بکر** عن عاصم . ترضی بضم التّاء ای. یرضیك الله بکرامته. وفی الخبر الصّحیح عن جریر بن عبدالله قال : کناجلوساً عند رسول الله (ص) فرأی القمر لیلة البدر فقال : «انّکم ترون ربّکم کماترون هذا القمر لاتضامون فی رؤیته ، فان استطعتم ان لاتغلبوا علی صلوة ، قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ، فافعلوا ، ثم قرأ « وسبّح

بحمد ربّك قبل طلوع‌الشمس وقبل غروبها» . وقال بعض اهل‌العلم من‌تهاون‌بالصلوة عاقبه‌الله بخمس عشرة عقوبة : ستٌّ فی‌الدّنیا وثلاث عندالموت ، وثلاث فی‌القبر ، و ثلاث یوم القیامة. فامّااللواتی فی‌الدنیا فاحد یهنّ ان یرفع الله من حیاته‌البرکة ، والثانی یرفع‌الله من وجهه سیما الصّالحین ، والثالثة لایأجره‌الله علی شیء من‌طاعته ، والرابعة‌لایجعل‌الله له نصیباً فی‌دعاء الصّالحین، والخامسة. لایسمع‌له دعاء .والسّادسة لاتدفع عنه‌البلایا . واما الّلاتی عندالموت، فاحدیهنّ ان تقع علیه شدةٌ ، والثـانیة لوسقی ماء البحرمات وهوعطشان. والثالثة لواطعم مافی‌الارض مات‌جائعاً.واما اللاتی فی‌القبر، فاحدیهن ان یقع فی‌غمّ‌طویل ، و الثانیة ان یخرج من قبره فیبقی فی‌ظلمة لایبصره، والثّالثة ان یضیق علیه‌لحده ، وامّا اللاتی فی‌القیامة فاولیهن شدة‌الحساب ، والثانیة غضب‌الجبّار ، والثالثة عذاب‌النار .

قوله : «ولاتمدنّ عینیك» درسبب نزول این آیت **ابورافع** روایت کند مولی رسول‌الله(ص) گفت : مهمانی برسول خدای فرودآمد ودرخانهٔ رسول‌هیچ طعام‌نبود مرا فرستاد بجهودی تاطعام خرم ازوی بسلف تا ماه رجب ، جهود گفت لاابیعه ولا اسلفه الا برهن . طعام بسلف نفروشم مگر برهن ، بورافع باز گشت ورسول‌را گفت که جهود گرو میخواهد تا طعام‌بدهد. رسول گفت والله لئن باعنی‌او اسلفنی لقضیته وانّی لامین فی‌السّماء ،امین‌فی‌الارض ، اذهب بدرعی‌الحدید‌الیه ، فنزلت هذه‌الایة: «ولا تمدّن عینیك» ای ــ لاتنظر، «الی مامتعنا به ازواجاً منهم » ای ــ اصنافاً ــ وهم الرّجال والنساء ، وقیل ازواجاً منهم اشکالاً منهم لانّهم اشکال‌فی‌الذّهاب عن‌الصّواب. « زهرة‌الحیوة الدّنیا» ای ــ زینتها وبهجتها،شبّهها بزهرة‌الشّجرة لانّهاتروق ولاتبقی. قرأ یعقوب زهرة بفتح‌الهاء ، والباقون بسکونها‌وهما لغتان.«لنفتنهم فیه»ای‌ـ لنجعل ذلك فتنة لهم بان اریدلهم النعمة ویزید وا کفراناً و طغیاناً «و رزق ربّك» فی‌الجنة ، «خیروابقی» وذلك بانّ‌الدّنیا بما فیها قلیل، لقوله تعالـی : « قل‌متاع‌الدّنیا قلیل » ونصیب‌الواحدمنها قلیل عن‌قلیل ، ثمّ یؤخذعنه کلّه ویسئل‌عن کلّ‌ذرة‌بعددرة، بخلاف

نعيم الآخرة فانها مع كثرتها وتمامها وصفائها وخلوها عماينغصها وبكدرها ، لايخاف نقصانها ولافناؤها ، ولايخاف عليها حساب ولاعقاب .

«وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها» اى ــ واظب عليها ، حتى يأخذعنك اهلك، بين الله انه لاينبغى لاحد ان يأمر غيره بمالا نفعل . «لانسئلك رزقاً» لخلقنا ولالنفسك، «نحن نرزقك» فالتمس منا فان الله رازق الجميع . « والعاقبة للتقوى » اى ــ العاقبة الجميلة المحمودة لاهل التقوى . قال ابن عباس : يعنى ــ الذين صدقوك واتبعوك واتقونى . وفى بعض المسانيد ان النبى (ص) كان اذا اصاب اهله ضر . امرهم بالصلوة وتلاهذه الآية . وكان بكر بن عبدالله المزنى اذا اصابت اهله خصاصة يقول قوموا فصلوا ، ثم نقول بهذا امر الله ورسوله ، ويتلوا هذه الآية . وكان هشام بن عروة اذا رآى ماعند السلاطين دخل داره فقراء . « ولاتمدن عينيك » الى قوله «والعاقبة للتقوى.» ثم ينادى الصلوة يرحمكم الله .

«وقالوا» يعنى ـ المشركين ، « لولايأتينا بآية من ربه» يعنى آية تدل على صدق محمد (ص) . قال الزجاج : قداتتهم الآيات والبينات ولكنهم طلبوا ان يؤتوا ماكانوا يقترحون فى سورة بنى اسرائيل وهوقوله تعالى اخباراً عنهم : «وقالوا الن نؤمن لك حتى تفجر لنامن الارض ينبوعاً» الايات .. فقال الله عزوجل : « اولم يأتهم» قرأ اهل المدينة و البصرة و حفص عن عاصم : تأتهم بالتاء لتأنيث البينة و قرأ الآخرون بالياء لتقدم الفعل ، ولان البينة هى البيان ، فرد الى المعنى بقول الله تعالى : «اولم يأتهم» يعنى ــ فى القرآن «بينة مافى الصحف الاولى» اى ــ بيان ما فى التورته والانجيل والزبور من انباء الامم انهم اقترحوا الآيات فلما اتتهم ولم يؤمنوا بها كيف عجلنا لهم العذاب والهلاك فمايؤ منهم ان اتتهم الآية ، ان يكون حالهم كحال اؤلئك .

«ولوانا اهلكناهم» اى ـ اهلكنا المكذبين بهذا القرآن . « بعذاب من قبله » اى ــ من قبل نزول القران ، «لقالوا» يعنى ــ يوم القيامة اذاعذبوا . «ربنالولا ارسلت»

ای ـ هلاّ ارسلت ، « الینارسولا » یدعونا الی طاعتك، «فنتبع آیاتك» ـ ای امرك و نهیك ، «من قبل ان نذّل» بالعذاب ، «ونخزی» فی جهنّم .

« قل کلّ متربص » ای ـ قل یامحمد کل منتظر لمن یکون النّصر والغلبة ، وقیل معناه کلّ منتظر دوائر الزّمان، وذلك انّ المشرکین قالوا نتربّص بمحمد حوادث الدّهر، فاذا مات تخلصنا،قال الله : «فتربّصوا» ای ـ فانتظروا . «فستعلمون» اذا جاء امر الله وقامت القیامة . «من اصحاب الصّراط السّوی» المستقیم ، «ومن اهتدی» من الضّلالة أنحن ام انتم ؟

النّوبة الثالثة

قوله: «ومن اعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکا» الایة . قال جعفر الصادق(ع) فی هذه الایة: لوعرفونی مااعرضوا عنّی ومن اعرض عنّی رددته الی الاقبال علی ما یلیق به من الاجناس والالوان. هر که او را شناسد در همه حال او را یاد کند وزهمه یادها جز یـاد او اعراض کند ، هر که او را داند پیوسته ذاکر او بود و برادای فرایض و نوافل مواظب بود ، وقدم خود را بگذارد ، حقوق او مطالب بود ، وهر که درهمه عمر یك طرفة العین روی از ذکر حق بگرداند وبذکر خلق آرد مخدّره معرفت روی از وی بپوشد که هرگز از آن جمال بهره نیابد . هذا لمن اعرض عن ذکره فی جمیع عمره طرفة عین فکیف حال من لم یقبل علی ذکر الحق فی جمیع عمره طرفة عین.

خطاب آمد از جبّار کاینات با آن مهتر عالم نقطهٔ دایرهٔ حادثات که : ای سیّد من نپسندم که در دو کون اعتماد تو جز برما بود یا برزبان تو جز ذکرما ودر دل تو جزمهر ما بود ، همه را برتو ببرون آریم وهمه را خصمان تو کنیم تا در دو کون جز ازما ت یاد نیاید ، اول خویشان وتبار ونزدیکان وی را بر وی بیرون آورد تا چون از نزدیکان جفا بیند بر دوران خود دل ننهد . میخواست جلّ جلاله تاروی دل وی از خلق بگرداند

و سروی از کل عالم بازبندد وبخود پیوندد ، فانّ الاتّصال بالحق علی قدرالانفصال عن‌الخلق . **واسطی** گوید : هر که بدونگرد بخود ننگرد ، هر که یاد او کند یاد خود فراموش کند ، یاد خود و یاد خلق تخم غمانست ، یاد یاد حقست دیگر همه تاوانست ؛ اگر نه‌درازل ترایاد کردی‌نرا زهرهٔ‌یاد کرد او کی‌بودی ، اگر نه این‌توقیع رفیع ازحضرت عزّت روان گشتی که : «فاذکرونی اذکرکم» که یارستی ذکروی بخواب اندر بدیدن یا نام وی بخاطربگذرانیدن ، خلقی بودند درمهامهٔ حیرت ودر ظلمات فکرت ، همی‌لطف ربّانی ومددیزدانی سفری کرد بعالم خاك ، بتیم **بوطالب** درّیتیم هرطالب گردانید ، آن سیّد کونین چون در آمد سفره بیفکند وصلا آواز درداد ، خواجگان قریش چون **بوجهل** و **بولهب** و امثال ایشان اجابت نکردند ، گفتند خواجگان‌ومهتران‌ننگ دارند که بدعوت گدایان‌حاضر آیند ، آن‌صلا گفتن مهتر کونین دراقطارعالم طوافی کردهر کجا سوخته‌ای بود اجابت کرد ، **بلال‌حبشی** صلای مهتربشنید روی براه آورد ، **صهیب در روم** بشنید ، سر گردان‌درتك‌وپوی افتاد . **سلمان ازفارس** عاشق‌وار روی بحضرت نهاد ، چون دررسیدند برسفره نشستند و آن دولت دست درهم زد و آفتاب سعادت درآسمان ارادت بکمال رسید ، آن صنادید و گردنکشان درنگرستند بی‌دولتی خود در جنب دولت ایشان بدیدند ، حسدبردند خواستند که ایشانرا از آن سفره برانگیزانند گفتند ای محمّد ایشانرا بران تا مابا تو همسایگی کنیم ، ما را عار می آید که باگدایان نشینیم . مهتر از غایت حرص که بر اسلام داشت خواست که آن کار پیش گیرد ، از حضرت عزّت خطاب آمد که : گرد آزار دل سوختگان مگرد که کرممارا عادت نبود که گدایانرا از سفره برانگیزانند . «ولاتطرد الذین یدعون ربّهم» ای محمد این درویشانرا مران که زندگانی ایشان بذکر ماست.ولاتطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا . و آن خواجگان را فرمان مبر که دل ایشان از ذکر ما خالیست . درویشانرا صفت اینست که : « یذکرون الله قیاماً وقعوداً » عادتشان اینست که

«یدعون‌ربّهم بالغداة والعشی». سیرتشان اینست : « ویؤثرون‌علی‌انفسهم ». حاصلشان اینست که«یحبهم ویحبونه ». بازخواجگان قریش را صفت اینست.« یحاربون‌الله‌و رسوله‌ویسعون فی‌الارض‌فساداً» همتشان‌اینست که : «لیثبتوك‌اویقتلوك اویخرجوك» عادتشان‌اینست، « ومن‌اعرض عن‌ذکری» اینست «ونحشره یوم‌القیامه‌اعمی».

قوله :«ولولا کلمة سبقت من ربّك » الایة ... هر کرا نواخت درازل‌نواخت بفضل خود نه‌بطاعت او ، هر کرا انداخت درازل انداخت بعدل‌خودنه بمعصیت‌او، هر کرا قبول کرد ازوی هیچ سرمایه نخواهد ، وهر کرارد کرد ازوی هیچ سرمایه نپذیرد . باش‌تا فردا که فریشتگان سرمایه‌های خود بباد بردهند که : ماعبدناك‌حقّ عبادتك . آدمیان خرمنهای طاعت خود آتش در زنند که : ما عرفناك حقّ‌معرفتك انبیاء ورسل ازعلم ودانش خویش پاك بیرون‌آیند که : لاعلم‌لنا . تا بدانی حق‌جلّ جلاله هرچه‌راست کند ازآن خود راست کند ، هیچیزاز کرد توپیوند کرداونشاید اگر روابودی که طاعت پیوند رحمت وی آمدی در خدائی درست نبودی ، و اگر روا بودی که معصیت نوپیوند عقوبت او آمدی ترازوبرابر آمدی ، اگررحمت کرد بفضل خود کرد نه بطاعت تو ، ورعقوبت کرد بعدل خود کرد نه بمعصیت‌تو.

« فاصبرعلی ما یقولون وسبّح بحمد ربّك » جای دیگر گفت : « ولقد نعلم انّك یضیق‌صدرك بمایقولون‌فسّبح بحمد ربّك » ای محمد ما می‌دانیم که دل‌توبتنك میآید ازگفتار ناسزایان وجهل بی‌حرمتان ، تو صبر کن ودل خودرا بحمد وثنا و تسبیح ماتسّلی ده ، هر گه ایشان قدم‌در کوی بی‌حرمتی نهند ، تو قدم در حضرت نمازنه ، تا رازِ نماز بارادی ایشان ازدل نو فرونهد .

بامداد وشبانگاه ودراطراف روز همه وقت ، در همه‌حال خواهم که حلقهٔ در ما کوبی ودر ذکر و ثناء ما باشی . ای محمّد اگرمکیّان تـرا ناسزا گویند ، باك مدار کهمالوح مدح وثنآء تو بقلم لطف قدم می‌نویسیم ، چون ایشان تختههجو تو خواندن گیرند ، تو سورهٔ مدح وثناء ما آغاز کن. « فسبح بحمدربّك » ای محمّد

سینه‌ای که در وی سوز عشق ما بود ، سری که دروی خمار شربت ذکر ما بود ، دلی که حربق مهر ومحبّت ما بود ، جانی که غریق نظر لطف ما بود ، تنی که پیوسته در نازورازما بود ، از کجابه‌اسماع گفتو گوی بیگانگان پردازد ، یا جهل وبیهودهٔ ایشان در وی چه اثر کند .

« ولاتمدنّ عینیك » الایة . . . این باز مرهمی دیگراست که بردل درویشان می‌نهد ، حقارت و مهانت دنیا فراخلق نماید ، وعیب وعوار آن آشکارا می کند و دوستان خود را ازدیدن ودوست‌داشتن آن منع می کند ، می گوید : «زهرةالحیوه الدّنیا لنفتنهم فیه » این دنیا شکوفه‌ایست ، تری و تازگی و زیبائی وی روزی چند بود . آنکه‌پژمرده شود ونیست گردد وفتنهٔ وی دردل بماند .

چه داری مهربی‌مهری کزو بی‌جان شد اسکندر

چه بازی عشق با یاری کزو بی‌ملك شددارا.

رجوع‌الاغنیاءالی‌الدنیا ورجوع‌الفقراء الی‌المولی،شتّان بین‌ذاوذا. توانگران بهرچه شان پیش آید رجوع با دنیا کنند ، درویشان بهمه حال دل با مولی دارند ، ازینجا معلوم شود شرف درویشان برتوانگران .

جنید رحمةالله علیه ، درویشی را بـر تـوانگری‌فضل نهادی، و **ابن‌عطا** بـرخلاف وی توانگری را بـردرویشی شرف نهادی ، روزی میان ایشان مناظـره رفت **جنید** حجّت آورد کـه رسول خدا میگویـد : یـدخل فقراء امتی‌الجنّةقبل اغنیائها بنصف یوم وذلك خمس‌مأیة عام. گفت کسی که در بهشت شود فاضلتر ازآن که پانصدسال درشمار بماند . ابن عطا گفت لابل این فاضلترکه در شمار بماند‌از بهرآنکه آنکس که در بهشت است درلذت نعمتست وآنکس که در شمارست درلذت عتاب حقست ، و با دوست سخن گفتن اگرچه درمقام عتاب بود وراء آنست که‌بغیر دوست مشغول شدن ورچه درمقام نعمت بود ، زیرا که در بلاء دوست بودن خوشتراز آن کـه درنعمت دوست بی‌دوست بودن. **جنید** جواب داد که اگر توانگر را لذّت

عتابست درویش را لذت اعتذار است . وذلك فیماروی انس بن مالك عن النبی (ص) قال : « انّ الله لیؤتی بالعبد الفقیر یوم القیامة فیستره من النّاس فی کنف منه ثم یعتذر الیه کما کان الرّجل یعتذر الی الرجل فی الدّنیا ، فیقول عبدی و عزّتی وجلالی مازویت عنك الدّنیا لهوانك علیّ و لکن لما اعددت لك من الکرامة والفضیلة، اخرج یا عبدی الی هذه الصفوف فانظر من اطعمك و سقاك او کساك لایرید بذلك الا وجهی فخذ بیده فهولك والنّاس یومئذ قد الجمهم العرق ، فیخرج فیتخلل الصفوف وتیصفح وجوه النّاس، فاذارأی رجلا قدصنع به شیئا من ذلك اخذ بیده فیقال قدوهب له.» جنید این خبر بدلیل آورد و گفت اگر با توانگر عتاب می کند از درویش عذر میخواهد، ولذت عذر وراء لذت عتابست ، زیرا که عتاب با دوست ودشمن رود وعذر جز بادوستان نرود ، این منع دنیا ازدرویشان نه از آنست که دنیا ازایشان دریغ است . لکن ایشان ازدنیا دریغند، همت ایشان به از دنیا ، مراد ایشان به از عقبی . مقصود ایشان دیدار مولی .

لقمان سرخسی را وقتی موی دراز گشته بود برخاطر او بگذشت که کاشکی در می بودی که بگرمابه شدی و موی باز کردی هنوز این در خاطر تمام در نیاورده بود که یك صحرا همه زر دید ، **لقمان** دیده فراز کرد وبا خود گفت :

گر من سخنی بگفتم اندرمستی اشتر بقطار ما چرا دربستی.

«وامر اهلك بالصلوة واصطبر علیها » بنده را آموخت مبفرمابد وبر اظهار عبودیت وملازمت طاعت می‌دارد، ونابنده شایسته وپسندیده نباشد اورا بردرگاه خود بخدمت بندارد ، وبحضرت راز درنماز او را راه ندهد ، چه دولتست و راء آن که در روزی پنج بار، بارگیر بارگاه وصل بحکم فضل دردست رکابی لطف بکلبه عجز بنده فرستد، وابن طغرای عزت برمنشور دولت اوثبت کند که: قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین الحدیث . **موسی کلیم** را در وعدهٔ مناجات چهل روز درانتظار بداشت ، چون نوبت بـاین امت رسید مائدهٔ انتظار برداشت ، در شبانروزی پنج بار قدح مناجات بردست

ساقی لطف دمادم کرد که : واسجد واقترب » واین نه تفضیل اعم است بر انبیاء
من کان اضعف فالرب به الطف . رب‌الارباب کار ضعیفان چنان سازد که جملهٔ اقویا از
آن درتعجب آیند ، صدهزار ملك مقرب در بحر رکوع وسجودغوص کردند و کس
حدیث ایشان نکندواین گدای بی‌نوا ازخواب در آید و گوید آه که بیگاه شد ،ربّ
العالمین درمصحف مجد رقم اعزاز ازبر کسوة راز وی کشد که : « تتجافی جنوبهم
عن المضاجع» الایة .

« لانسئلك رزقاً نحن نرزقك » هر که اعتقاد کرد که رازق بحقیقت خداوند
است ورزق همه ازوست واسباب بتقدیر اوست، نشان وی آن بود که بهمگی دل‌بروی
توکل کند واز اغیار تبتل کند ، تا ربّ‌العزة کاروی میسازد وهردمی بانواع کرامت
اورا می‌نوازد ، مردی بنزدیك **حاتم اصم** آمد گفت بچه چیز روزگار می گذرانی
که ضیاعی وعقاری نداری؟ حاتم گفت من‌خزانته. ازخزانه‌حق میخورم. مرد گفت
نان ازآسمان بتو فرو اندازد ؟ حاتم گفت لولم تکن لـه الارض لکان یلقی
علیّ الخبزمن السماء . اگر زمین آن او نبودی نان از آسمان فروانداختی .
فقال الرّجل ، انتم تقولون بالکلام ، فقال حاتم لانه لم ینزل من السّماء الا
الکلام فقال‌الرّجل امالااقوی علی مجادلتك. فقال لان‌الباطل لایقوی مع الحق.ای
مسکین هیچ بیماری صعب‌تر ازبیماری ضعف یقین نیست ، یقین با حق درست کن
و دست ترا . اسم یقین است ، علم یقین است ، وعین یقینست وحق یقینست وحقیقت
حق‌یقینست ، اسم یقین‌عوام‌راست ، علم یقین خواص‌راست ،عین‌یقین خاص‌الخاص
راست ، حق یقین‌انبیاء راست، حقیقت حق یقین **مصطفی** راست ، مرد که مرد
گردیقین گردد ، یقین باید که بزبان رسد تا گوینده آید، بچشم رسد تابیننده آید،
بگوش رسد تاشنونده آید ، بدست رسد تا گیرنده آید، بپای رسد تارونده آید .

مصطفی (ص) گفت : عیسی (ع) برروی آب برفت و گریقینش زیادت بودی
برهوا برفتی . استاد **ابوعلی دقاق** گفت این اشارت بخود کرد یعنی شب معراج

ما که برهوا میرفتیم از کمال یقین بود.

«قل کلّ متربص فتربصوا» الآیة ... ارباب التفرقه ینتظرون نوب الایام، کیف یقتضیه حکم الافلاك وما الّذی یوجبه الطبایع والنجوم. والمسلمون ینتظرون ما یبدوا من المقادیر فهم فی روح التوحید والباقون فی ظلمات الشّرك.

۲۱ـ سورة الانبیاء ـ مکیة

۱ـ النّوبة الاولی

قوله : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الجزء سابع‌عشر | « اقترب للنّاس حسابهم » نزدیك آمد مردمان را حساب کردن با ایشان ، « وهم فی‌غفلة معرضون (۱) » وایشان در بی‌آگاهی روی گردانندگانند، [ازساختن آن روز].

« مایأتیهم » نآید بایشان ، « من‌ذکرمن‌ربّهم » هیچ سخن ازخداوند ایشان، « محدث » بنو فرستاده بایشان « الاّ استمعوه » مگر میشنوند آنرا ، « وهم یلعبون (۲)» وایشان بازی میکنند .

« لاهیة قلوبهم » دلهای ایشان درکاری دیگر ، « واسروالنجوی » وبا یکدیگر گفتند برار،« الّذین ظلموا »ایشان که‌ستم کردند،«هل‌هذا الّابشرمثلکم» نیست این مگر مردی همچون شما ، « افتاتون السحر » شما خواهید شد وشما جادوئی اوخواهید پذیرفت ، « وانتم تبصرون (۳)» وشماچشم دارید که منگربد.

« قل ربّی یعلم‌القول فی‌السماء والارض » بگو خداوند من میداند هر گفت که در آسمان وزمین گویند ، « وهو سمیع العلیم (٤)» و او شنواست ودانا .

« بل قالوا اضغاث احلام » گفتند جادوئی نیست که از خاشاك خوابست که

آدمی گوید ، « **بل افتریه** » [اضغاث نیست] که این سخن خود میسازد وخـود مینهد ، « **بل هو شاعر** » فرا نهاده نیست که اوشعر گوئی است . « **فلیاتنا بآیة** » تا نشانی آرد بما ، « **کما ارسل الاوّلون** (۵) » چنانکه فرستادگان پیشینیان آوردند.

« **ما آمنت قبلهم** » بنگرویدند پیش از ایشان ، « **من قریة اهلکناها** » هیچ اهل شهری که ایشانرا هلاك کردیم ، « **افهم یؤمنون** (٦) » [کاش‌قریش] بـآن نشان که ازو میخواهند بخواهند گروید ؟

« **وماارسلنا قبلك الّارجالا نوحی الیهم** »نفرستادیم پیش ازتو پیغام رامگر مردانی که بایشان پیغام آمد .

« **فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** (۷) » پرسید از اهل پیغام و سخن و دانس اگر نمیدانید .

« **ماجعلنا هم جسداً لایأکلون الطّعام** » و مـا فرستادگـان پیشینیان را کالبدی ناخورنده نکردیم ، « **وما کانوا خالدین** (۸) » و پیشینیان فـرستادگان جاوید نماندند .

« **ثم صدقناهم الوعد** » پس ایشانرا وعـده دادیم راست ، « **فانجیناهم** » و ایشانرا برهانیدیم، « **و من نشاء** »وهر که رابخواهیم‌رهانیم، « **واهلکنا المسرفین** (۹)» وهلاك کردیم گزاف کارانرا و گراف گویانرا .

« **لقد انزلنا الیکم کتاباً** » فرو فرستادیم بشما نامه‌ای ، « **فیه ذکرکم** » که در آن آوای شما وشرف شماست ، « **افلا تعقلون**(۱۰) » این منت ازمـن در نیابید و بآن بنازید ؟

« **کم قصمنا من قریة** » وچند که پشت بشکستیم ازشهرشهر ، «**کانت ظالمة**» از آن مردان که گناه ایشانرا بود « **وانشانا بعدها قوماً آخرین** (۱۱) » وگروهی ساختیم ازپس ایشان دیگران .

« **فلما احسّوا بأسنا** » چون بجای آوردند گرفتن ما وبدیدند عذاب ما ، « **اذاهم منها یرکضون** (۱۲) » تك وگریز درگرفتند ازآن وپای جنبانیدند.

« **لاترکضوا** » مدوید وپای مجنبانید « **وارجعوا الی مااترفتم فیه** » و بازگردید باناز وتنعم خویش ، « **ومساکنکم** » و بانشستگاههای خویش ، « **لعلّکم تسئلون**(۱۳) » تامگر پرسند شمارا .

« **قالوا یاویلنا** » گفتند ای وای برما ، « **انّا کنّا ظالمین**(۱٤) » گناه ما را بود وظالم ما بودیم .

« **فمازالت تلك دعویهم** » همان ویل میخواندند برخود ، « **حتّی جعلنا هم حصیداً خامدین** (۱۵) » تا ایشانرا ریزیده کردیم چون کاه درووه .

« **وماخلقنا السماءَ والارض ومابینهما لاعبین** (۱٦) » وچون آسمان وزمین بیافریدیم وآنچه درمیان آن است بازیگر نبودیم .

« **لواردنا ان نتّخذ لهواً** » اگر ما خواستیمی که باز گردیمی ، و جفت و فرزند گیرمی ، « **لاتّخذناه من لدنّا** » ما آن از نزدیك خود گرفتیمی ، « **ان کنّا فاعلین** (۱۷) » اگر ما خواستیمی که کنیمی .

« **بل نقذف بالحق علی الباطل** » بل بـاری کن ببستیم ، راستی را بر کـژی می‌افکنیم ، « **فیدمغه** » تا آنرا فرو شکند ، « **فاذاهو زاهق** » تا کـژی از راستی می رمد ، « **ولکم الویل ممّاتصفون** (۱۸) » ویل شمارا وهلاك ازین صفت که خداوند خویش را میکنید [بزناشوئی] .

النّوبة الثانیة

سورة الانبیاء مکّیست چهارهزار وهشتصد ونودحرفست وهزاروصد وشصت و

هشت کلمتست، وصدودوازده آیتست ودرین سورة سه آیت منسوخست متصل یکدیگر: «انکم وما تعبدون من دون‌الله حصب جهنم» تا آنجا که گفت : «وهم فیهالایسمعون» وناسخ آن سه آیتست متصل یکدیگر : «انّ‌الذین سبقت لهم‌منّا الحسنی» تا آنجا که گفت : «الّذی کنتم توعدون» وروی **ابیّ بن کعب** قال : قال رسول‌الله (ص) : «من قرأ سورة اقترب للناس حسابهم ، حاسبه‌الله حساباً یسیرا وصافحه وسلم علیه کل نبی ذکر اسمه **فی‌القرآن** ». وقال **ابن‌مسعود: سورة بنی‌اسرائیل و الکهف ومریم و طه و الانبیاء** من العتاق الاول وهن من تلاوی.

قوله : «اقترب للناس حسابهم» ای۔ یوم حسابهم وهو یوم القیامة. کقوله : «اقتربت‌السّاعة وانشقّ‌القمر». مفسران گفتند ناس اینجا اهل‌مکه‌اند ومنکران‌بعث، وروا باشد که برعموم رانند وبدان جملهٔ مردمان خواهند، یعنی قرب‌ودنا محاسبة‌الله ایّاهم و مجازاته لهم علی اعمالهم وانّما قال ذلك لانّ ماهوآت قریب . می گوید نزدیك آمد وقت محاسبت بندگان ومجازات ایشان براعمال نیك وبدایشان ، یعنی قیامت آمدنیست وآمدنی آمده گیر ونزدیك شده گیر ، و گفته اند معنی اقتراب آنست که آنچه مانده‌است ازدنیا باضافت آنچه بگذشت کمست واندك. **مصطفی**(ص) گفته : « اقتربت الساعة ولایزداد الناس علی‌الدنیا الاّ حرصاً ولاتزداد منهم الاّبعداً. همانست که رب‌العالمین گفت : «وهم فی غفلة معرضون» ای ـ معرضون عن امر الآخرة والاستعداد للحساب والجزاء . این واو حالست ، ومعنی آنست که خلق‌از کارآخرت غافلند، همچون ناآگاهان‌روی ازآن گردانیده وبساز وبرگ آن‌نامشغول شده تاآنگه که ناگاه آید بایشان وایشانرا درغفلت گیرد ، چنانکه گفت : « بل تأتیهم بغتةً فتبهتهم». واگر گوئیم آیت درشأن مشرکانست پس اعراض، اعراض‌از ایمانست ، یعنی «وهم فی‌غفلة معرضون» عن‌الایمان والهدی .

«ما یأتیهم من ذکرمن ربّهم محدث » ذکر اینجا **قرآنست** چنانکه آنجا گفت : « وهذا ذکر مبارك انزلناه » ، و در سورة الزخرف گفت :

« افنضرب عنکم الـذکر صفحاً » یعنی القــرآن و لفظ محدث بـا تنزیل مـی شود نه با قرآن ، کـه قرآن کـه فرو آمد نـو بنو فرو آمد آیت پس از آیت و سوره پس از سورة بوقتهای مختلف ، چنانکه حاجت بـود ، والمعنی مایحدث‌الله من‌تنزیل‌شیٔ من القرآن بذکرهم ویعظهم به،«الّااستمعوه وهم‌یلعبون» و مقاتل گفت یحدث‌الله تعالی الامر بعدالامر ، همانست که‌الله گفت: «لعلّ‌الله‌یحدث بعد ذلك امرا»، حرب‌بن اسمعیل‌الحنظلی گفت امام اهل‌سنت : قدیم من رب‌العزة محدث الی‌الارض . «الا استمعوه وهم یلعبون» یعنی لایستمعون الیه ، استماع تدبر وتفکر وقبول و انقیاد ، وانمـا یستمعون الیه استماع لهو واستهزاء . و گفته‌اند ذکر اینجا محمّد است صلی‌الله علیه وسلم. چنانکه درسورة القلم گفت : «ویقولون انّه‌لمجنون وماهوالّا ذکر للعالمین» یعنی محمّد (ص). دلیل بربن تأویل آنست که برعقب گفت حکایت از کفار : « هل هذا الّا بشرمثلکم » واگر مراد قرآن بـودی کافران گفتندی : « هل هذا الّا اساطیرالاولین» . وبابن قول‌محدث بمعا ارسال‌شود . یعنی ـ مـا یأتیهم من ذکـر ربّهم محدث بالارسال الا استمعوه وهـم یلعبون مستهزئون به .

«لاهیة» نصب علی‌الحال، «قلوبهم» رفع لانّه‌فاعل ، ای ـ ساهیة غافلة قلوبهم، وقیل مشتغلة بالباطل عن‌الحق ، وباللّهو عن‌الذکر ، نقول هی عن‌الشیٔ یلهی ، اذا اشتغل عنه بغیره . قوله : « اسرّوا النّجوی » صفت آن مستمعانست که قرآن بلعب واستهزاء شنیدند ، یعنی . وهم یلعبون واسروا النجوی . آنکه بیان کرد که ایشان که‌اند گفت : « الّذین ظلموا » یعنی ـ هم‌الّذین ظلموا . و روا باشد کـه الّذین در موضع نصب بود بر تقدیر ، اعنی ـ الّـذین ظلموا . کسائی گفت ، درین آیت تقدیم وتأخیر است یعنی والذین ظلموا اسروا النجوی . و گفته‌اند ، الّذین درموضع خفض است، لانّه‌نعت‌الناس فی‌اوّل‌السورة ، تقدیره اقترب للناس‌الّذین‌ظلموا احسابهم. قومی نحویان گفتند این درلغت‌بعض عرب سائغ است که فعل پیش اسم بجمع گوید

اکلونی‌البراغیث . وعلی هذا قوله. «ثم عموا وصموا کثیر منهم» . قوله : « هل هذا الأبشر مثلکم» این تفسیر نجوی است یعنی ـ واسرّوا النجوی، «هل‌هذا الأبشر مثلکم»یعنی ـ آنست که کافران بایکدیگر برازمیگفتند که‌این محمد بشری است همچون شما آدمی مانند گوشت وپوست، چه تخصیص است اورا که دیگرانرا نیست که اتّباع وی باید کرد وسخن وی باید پذیرفت ؟ « افتأتون السّحر وانتم تبصرون » ای ـ تقبلون سحره وانتم ترون انه رجل مثلکم . وقیل اتقبلونه وانتم تعلمون انّه سحر؟ یعنی **القرآن** ، وقیل اتقبلونه و انتم عقلاء؟ او را می پذیرید وسحر وی می‌پسندید وشما عاقلان چشم دارید که می‌نگرید .

: «قال ربّی یعلم‌القول فی‌السّماء والارض » رب‌العزة **مصطفی** (ص) را خبر داد از آنچه ایشان بایکدیگر پنهان‌می گفتند، آنگه گفت. ای **محمد** ایشانرا جواب ده وبگوی خداوند من می‌داند هرچه درهفت آسمان وهفت زمین گویند پنهان یا آشکارابروی هیچ گفت پوشیده نه ، آنچه بایکدیگر براز گفتید میداند وآنگه‌صدق من و دروغ شما میداند . قرأ اهل‌الکوفه غیر **ابی بکر** :«قال ربّی»بالالف علی انه خبارعن **الرسول** صلی‌الله علیه و سلم بالقول ، والقول مسندالی الرسول و هو بشر ی قوله تعالی : « هل هـذا الا بشر مثلکم» ، وقرأ الباقون :«قل‌ربّی» بغیر الالف . الوجه انّه علی‌الامر للرسول (ص) بان یقول لهم انّ ربی یعلم القول ، یعنی السر النجوی .

قوله :«بل‌قالوااضغاث احلام» **مبرد** گفت: بل در کلام‌عرب بردو وجه‌استعمال کنند : یکی آنست که ازسخنی باسخنی گردد که دومی غلطی آید یا بروی نسیانی ود ، واین برالله تعالی روا نیست تعالی عن ذلك. دیگر وجه آنست که سخنی‌درست مام بسر برد آنگه ابتدا کند بسخنی دیگر، واین برالله تعالی جائز است و بـاین عنی رب‌العالمین گفت : «بل‌عجبت ویسخرون ـ بل‌قالوا انا وجدنا آباءنا علی‌امة ـ ل قالوا اضغاث احلام» حکایت ازکافران می کند که در **قرآن** سخنهای مختلف

بباطل میگویند واز بهر آن که سخن ایشان همه دروغست تناقض در آنست و صورت
دروغ همین باشد که بریك حالت وبریك صفت بنایستند ، یکبار گفتند سحراست :
«افتأتون السّحر»، پس گفتند سحر نیست . اضغاث احلامست،ای ـ اباطیل یراهاالنائم
فی نومه لیس لها حقیقة. پس گفتند اضغاث واحلام نیست: «بل افتریه» این محمد
مفتریست، ازبرخویش می‌نهدواضافت‌بالله تعالی می کند . پس این نیزنقض کردند
گفتند: «بل هوشاعر» فرا نهاده وفریت نیست ، که محمد شعر گوئیست ، والشعر
معناه‌العلم ، وانما سمّی شعراً لانّه خاص برأسه لاهله، لایستطیعه غیرهم، یقال شعر
بمعنی علم،وشعراذا قال‌الشعر. آنگه گفتند اگرمحمد بآنچه‌میگوید راست گویست
« فلیأتنا بآیة » معجزه‌ای ظاهر نماید چنانکه پیغامبران پیشین نمودند، چون ناقهٔ
صالح وعصا و یدوبیضاء موسی وابراء اکمه وابرص و مرده زنده گردانیدن عیسی.
ربّ‌العالمین بجواب ایشان گفت : «ما آمنت قبلهم من قریة » ای ــ اهل‌قریة
اتتهم الآیات اهلکنا ها ،حکمنا باهلاکهم، « افهم یؤمنون » استفهام تبعید وانکــار
یعنی فلا تأتیهم اذ قضینا فی‌السابق ان لانعذب امّة محمد بــالاستیصال ، بل الساعة
موعدهم، والساعة ادهی‌وامر . معنی آیت آنست که ای محمد مشرکان قریش‌اقتراح
آیات می کنند واگر آنچه می‌خواهند از آیات‌بایشان نماییم‌ایمان نیارند ونگروند،
چنانکه جای دیگر گفت: «انها اذا جآءت لایؤمنون» وآنگه چون نگروندعذاب
استیصال ایشانرا واجب آید چنانکه پیشینیانرا واجب آمد ، و ما عذاب این امت
باقیامت افکنده‌ایم ، وحکمی که در ازل کرده‌ایم نگردانیم. «مایبدّل‌القول لدی».
و گفته‌اند وجه احتجاج برایشان بآنکه پیشینیان بعد از ظهور آیات ایمان نیاوردند
آنست که اگر ظهور آیات سبب ایمان بندگان بودی ، پیشینیانرا بودی ، چــون
پیشینیانرا نبود پسینیانرا هم نباشد ، واگر آیات سبب ایمان بودی قریش را آیات
نمودیم، که ایشانراقرآن معجز فرستادیم فعجزوا ان‌یأتوا بسورة مثله ، وانشقاق‌قمر
نمودیم: «اقتربت‌الساعة وانشق‌القمر» الی غیر ذلك من‌الآیات والمعجزات .

« ومآارسلنا قبلك الاّ رجالا نوحی‌الیهم » . قرأ حفص عن عاصم نوحی‌بالنون و کسر الحاء علی لفظ‌التعظیم لموافقة ماتقدمه من قوله : «ومآارسلنا» . وقرأالباقون یوحی بالیآء و فتح الحاء علی بناء الفعل لمالم یسم فاعله ، و معلوم انّ المــوحی هوالله تعالی علی کل حال . این آیت جواب ایشانست که گفتند : «هل هذا الاّ بشر مثلکم» علت ترك ایمان خویش بشریت مصطفی (ص) مینهادند که چرا بما بشری فرستادند همچون ما نه فریشته‌ای ؟ رب‌العالمین برایشان حجت آورد کــه رسول پیشینیان هــم بشر فرستادیم از بهر آنکه هر کسی باجنس خویش انس گیــرد ، وبطبع وی نزدیکتر بود ، وازوی سخن بهتر فهم کند ، ولانّ الانسان کنفس واحدة ولا یــأنف الانسان من نفسه . آنــگه گفت : «فسئلوا اهل الذّکر» ای ـ سئلوا کل‌من بفر برسول من اهل التورية والانجیل . « ان کنتم لاتعلمون» ان‌الرسل‌بشر. این خطاب باقریش است، می گوید ازاهل دانش بپرسید ابشان که کتب خوانده‌اند واخبار پیشینیان دانسته‌اند وبرسل اقرار داده‌اند ، اگر شما نمی‌دانید که پیغامبران بشربوده‌اند. قال ابن زیـد : اراد بالذکر القرآن، یعنی فسئلوا المؤمنین العالمین من اهل القرآن، وهذا ماقال‌علی (ع) لمّا نزلت هذه الآية نحن اهل الذکر یعنی المؤمنین . وفی‌الخبر انما شفاء العیّ‌السؤال .

« وما جعلنا هم جسداً » اکثر مایقال‌الجسد لمالیس فیه روح ، قال‌الله تعالی: «عجلاجسداً» والجسدواحدینبیءُعن جماعة ای ـ ماجعلناهم ذوی اجساد .«لایأکلون الطّعام» وهذه جواب‌قولهم ، الهذا الرسول یأکل‌الطعام ، وقولهم یأکل ممّا تأکلون منه،ویشرب ممانشربون .وقولهم:« انّماانتمن‌المسحّرین» فاعلموا‌ان الرسل‌اجمعین یأکلون‌الطعام وانهم یموتون وهو قوله : «وماکانوا خالدین » وهذا جواب قولهم : «نتربّص به ریب‌المنون» ، والمعنیٰ هم من جمیع‌الوجوه کسائر بنی‌آدم الا فی رتبة النبوة وبشرف المنزلة.

« ثمّ صدقنا همالــوعد » ای ـ صدقنا رسلنا الوعدالذی وعدناهم بــاهلاك من

كذبّهم، «فانجيناهم ومن نشآء» من المؤمنين ، «واهلكنا المسرفين» اى۔ المشركين. والنجاة على وجهين : احدهما ان ينجى بعد الوقوع فى العذاب . والثانى ان منع الوقوع فيه ، ونجاة الانبياء والمؤمنين من الوقوع فى العذاب .

« لقدانزلنا اليكم » يامعشر قريش ، « كتاباً » يعنى القرآن ، «فيه ذكركم» اى ۔ شرفكم ، فان القرآن نزل بلغتهم ، وفى ارضهم وعلى رجل منهم، كقوله : «وانه لذكر لك ولقومك» يعنى ــ ان هذا القرآن يشرف لك ولقومك ، وقال تعالى : «بل آتينا هم بذكرهم» يعنى بشرفهم . وقيل معناه « فيه ذكركم » اى ــ شرفكم ، ان عملتم بمافيه . «افلاتعقلون» انّ فيــه شرفكم ان تمسّكتم بمافيه ، و قيل افلاتعقلون مافضّلتكم بهعلى غيركم .

« وكم قصمنا» كم فى موضع نصب بقصمنا، ومعنى قصمنا اهلكنا واذهبنا، يقال قصم الله عمر الكافر اى۔ اذهبه ، وقيل القصم ۔ كسر الشيئ الصلب حتى يلين . ويقال للداهبةقاصمة الظهر، «من قرية كانت ظالمة» ، يعنى من اهل قرية كانوا ظالمين . « وانشأنا بعدها » اى ۔ وحدثنا بعداهلاكها. «قوماً آخرين » يقال انشأه فنشأ ، وهو ناشئ والجمع نشأ كخدم و حرس. « فلمّا احسّوا بأسنا » اى ۔ ادركوا بحواسهم عذابنا . يعنى ۔ اهل القرية المهلكة. «اذاهم منها» اى ۔ من القرية، «يركضون» اى۔ يسرعون هاربين .

ويقول لهم الملائكه: «لاتركضوا» اى۔ لاتهربوافان هربكم لاينفعكم وسعيكم لايغنيكم من القدر . « وارجعوا الى مااترفتم فيه » اى۔ الى تنعمكم الّذى لاجله عصيتم الله فاحفظوه ان قدرتم عليه ، هذا امر تبكيت على ماكانوا يكذّبون به من العذاب ، اوتنبيه على ان هربهم لاينفعهم . « ومساكنكم لعلكم تسئلون» يعنى تسئلون هل وجدتم ماوعد ربكم حقاً . وقيل لعلكم تسئلون من دنياكم شيئاً . قالت الملائكة لهم هــذا على طريق الاستهزاء بهم كانّهم قيل لهم ارجعوا الى ما كنتم فيه من المال

والنعمة لعلكم تسئلون فانكم اغنياء تملكون المال .قال الحسن : لعلكم تسئلون معناه لکی تعذبوا فيها ويحکی عن العرب انهم يقولون قدّم الیّ فلاناالاسأله ، يعنی لاعذبه .کلبی گفت : اين درشأن قومی آمد ازاهل حصورا ديهی ازديهای يمن ، رب‌العزة بايشان پيغامبری فرستاد وايشان آن پيغامبررا دروغ زن داشتندوبکشتند تا رب‌العزة بختنصررا برانگيخت وقصد قتل‌واستيصال ايشان کرد،ايشان ازبختنصر و قصد وی آگاهی يافتند ، همه از ديه بيرون شدند گريزان و ترسان ، الله تعالی فريشتگان را فرستاد تا ايشانرا بقهر باز گردانيدند باخانها و مسکنهای ايشان و فريشتگان می گفتند : «لاتركضوا وارجعوا الی‌ما اترفتم‌فيه ومساكنكم»وبختنصر در پی‌ابشان‌نشست تاهمه رابکشت ، مردان وزنان ايشان‌خرد و بزرگ ، وچهارپای ومرغ ايشان تا درآن ديه ازيشان یك چشم نگرنده نماند ودر آن حال منادی از هواندا ميکرد: ياآل‌ثارات‌الانبياء .يك‌قول آنست که ايشان‌خود گفتند بايکديگر: لاتهربوا وارجعوا الی منازلكم واموالكم . « لعلكم تسئلون » مالاً وخراجاً يرضی به بختنصرفلايتعرض للقتل والقتال .

« قالوا يا ويلنا » آنگه که اعتراف ابشان سود نداشت بگناه خويش معترف شدند و گفتند :« ياويلنا » ای ـ هلكنا و وقعنا فی‌اشدالبلاء . « انّا كنّاظالمين»اقرّوا علی‌انفسهم بظلمهم بالاشراك بالله وقتل نبيّه . چون بأس وبطش حق بديدند گفتند ای ويل برما گناه ما رابود .« فمازالت تلك دعواهم » يعنی فمازالت دعويهم‌بالويل. والدعوی والدعا واحـد. همه آن ويل می خواندند برخود که : « ياويلنا ، يعنی وقالوا للويل ، يقال فهذا اوانك كقولهم باعجبا ، فيدعون العجب معناه يا عجب . يقال فهذا اوانك ، و كقولهم با اسفا معناه يا اسف يقال وربّما قلبواياء النداء واواً فقالوا وا اسفا،واعجبا«حتی جعلنا هم حصيداً» محصوداً بالسيف، مستأصلا بالعذاب «خامدين» ميّتين حصدهم الموت حصداً قال الشاعر:

اذا الرجال ولدت اولادها واضطربت من كبر اعضادها.

وجعلت اسقامها تعتادها فهی زروع قد دنا حصادها .

«وما خلقنا السماء والارض و ما بینهما لاعبین» عبثا وباطلا . اللعب یدعوالیه الجهل یروق اوّله ولاثبات له . وانما خلقناهما لتجازی المحسن والمسیء ویستدل بهما علی وحدانیة الله عزوجل وقدرته . وقیل ماخلقنا السماء والارض ومابینهما، لیأکل الناس ویشربوا ویتمتعوا ویفعلوا ماپریدون ثم یموتوا ولایحشروا . وقیل ماخلقنا هما لنتخذ الزوجة والولد والشرکاء .ثم قال تعالی : «لوارد ناان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنّا» بحیث لایطلع علیه احدلانّه نقص وستره اولی،وقیل «لاتخذناه من لدنّا» یعنی من السماء من الحورالعین فانهن اطهر واطیب ، لامن الارض ، وهذا رد علی **النصاری** اذ جعلوا له مریم بزعمهم زوجة،وقیل اللهو الولدفی لغة **حضرموت** .فیکون رداً علی من قال عیسی ابنه، «لاتخذناه من لدنا» کقوله :«لاصطفی ممایخلق مایشآء» معنی آنست که ما آسمان وزمین که آفریدیم نه بدان آفریدیم تا جفت و فرزند وانباز گیریم ، آنگه گفت اگر ماخواستیمی که جفت وفرزند گیریم ازنزدیك خود گرفتیمی چنانکه کس رابران اطلاع نبودی و از خلق خویش آن برگزیدیم که خود خواستیمی « ان کنّا فاعلین » اگر ما خواستیمی چنین کردیمی لکن نخواستیم ونکردیم واز جفت وفرزند وانباز پاکیم ومنزه ومقدس ، « تعالی الله عن دلك علواً کبیرا » وان شئت . جعلت ان کلمة نفی ،یعنی ما کنّا فاعلین ، وقیل «لاتخذناه من لدنا» ای عندنا بحیث لایصل الیه علمکم. قال **ابن بحر** :لیس فی الایة ذکر الولد والزوجة ، انّما هی عطف علی الایة الاولی ، ای لوکان اللعب یلیق بنا لاتخذنا منه ما یکون فی علمنا وقدرنا .

« بل نقذف بالحق علی الباطل» نفی اللهو واللعب بقوله بل. نه نه بازی کن نیستیم وفرزند گیر و جفت گیر وانباز گیر نه ایم . آنگه گفت نقذف بالحق علی الباطل یعنی بالاسلام علی الشرك وبالحجة علی الشبهة وبالوعظ علی المعاصی. وقیل الحق القرآن و الباطل ابلیس ، والتقدیر فی اللغة علی ذی الباطل، «فیدمغه» فیکسره فیبلغ ام دماغه

فلایحیی ولایبقی بعده، « فاذاهوزاهق» ای۔ هالك‌ذاهب والمعنی نرمی بالحق علی الباطل بالانبیاء والکتب فیبطله حتی لا بقائه بعدها. «ولکم‌الویل» ای شدة‌العذاب « مماتصفون» اللّٰه به ممالایلیق به من الصاحبةوالولد .

النوبة الثالثة

قوله: «بسم‌اللّٰه الرحمن الرحیم» اسم من له‌الثبوت‌الاحدی والکون الصمدی، اسم من له‌البقاء الازلی والبهاء الابدی ، اسم من له العلم والحلم والارادة والطول والعزو السیادة ، اسم من له‌القدرة والحیاة والاسامی والصفاة ، اسم من له الوجه دوالجمال والقدر ذوالجلال ، سبحانه هواللّٰه الکبیر المتعال. بنام خداوند ذوالجلال، قادر بر کمال، مفضل بانوال ، صانع بی‌احتیال، قیوم بی گشتن‌حال ، دردات وصفات‌متعال، موصوف بوصل‌جمال ، منعوت بنعت جلال ، کرد گارست وبزرگوار، رسنده‌بهرچیز ودانا بهرکار ، پاك از انباز است و بی‌نیاز ازبار ، خود بی‌یار وهمه عالم را یار ، آنجا که دورست دیدهٔ یقین پردودست ، وآنجا که ناپیداست روی توحید گردآلودست ، پس آنرا که بکرم نزدیکست روزگار اوهمه سور وسرور است، و آنرا که بفضل پیداست‌کار او نور علی‌نور است .

با حبیبی ومونسی وعمادی و غیاثی و معقلی ورجائی .
یاملاذی ومؤملی ومرادی. ارحـم‌الیوم ذلتی وبکائـی

ای‌خداوند اعلم ! ای مهیمن اکرم ، ای صمد ارحم ، هر انس که نه با توهمه دردست وغم ، صحبت که نه درجوار توهمه اندوهست وماتم . حزیاد حدیث تو همه وزر است ومـاتم ، بادا روزی که باز رهم ازلوح وقلم ، بیایم صرف‌قدم بصدق قدم ، آزاد شوم ازبند وجود وعدم، ازدل بیرون کرده حسرت وندم ،درمجلس انس قدح

شادی بردست نهاده دمادم . بداود وحی آمد که یا **داود** ذکری للذا کرین وجنتی للمطیعین و کفایتی للمتو کلین و زیادتی للشا کرین ، ورحمتی للمحسنین وانسی للمشتاقین، وانا خاصة للمحبین . ای**داود** هم طالبان وقاصدان حضرت مامختلفست و مـا رنج کسی ضایع نکنیم هر کس را آنچه سرای اوست و همت او بدو دهیم ، اناعندظن‌عبدی فلیظن بی‌ماشاء ،ذا کران را گفتیم‌سلام وتحیت‌شمارا،مطیعانرا گفتیم نعمت جنت شما رامتو کلانرا گفتیم کرامت کفایت شما را ، شا کرانرا گفتیم‌زیادت نعمت شما را ، محسنان را گفتیم فضل و رحمت شما را ، مشتاقانرا گفتیم انس و سلوت شما را ، محبانـرا گفتیم شما مرا من شما را . مـن آن خداوندم که بیندهٔ خود بفضل خودنزدیکم ، ناخوانده بوی نزدیکم ، ناجسته‌ونادریافته بوی نزدیکم، بعلم‌نزدیکم‌واز وهمهادور، بهرهٔ محبان‌خودم‌وبهره رسان من‌دور، یاد من‌عیشست ومهر من‌سور،شناخت من‌ملك است ویافت من سرور ، صحبت من‌روح است وقرب‌من‌نور .

قوله : « اقترب للنّاس حسابهم » قال **یحیی بن‌معاذ** : حان لك ان تحاسب نفسك فقد مضی اکثرعمرك وتنزجرعن‌الغفلة، فقد نودیت ودعیت الی‌الانتباه‌نداءلم یبق لاحد معه عذر . وهو قوله : « اقترب للناس حسابهم » فرحم الله عبداً حاسب نفسه قبل ان یحاسب ، و وزن اعماله قبل ان توزن وانتبه‌من غفلته قبل ان ینتبه. اولئك هم الابرار . نزدیك آمد وقت حساب بند گان ، و بند گان در خواب غفلتند اینك رستاخیز با هیبت روی نهاد بآفر ید گان وایشان مست شهوت ، نه دیدهٔآن که صورت روز گارخویش به‌بینند ، نههمت آن که روزی شمارخودبر گیرند ،نیکمردان وجوانمردان بحقیقت ایشانند که از عرض گاه‌وخطر گاه قیامت بترسند ، و ازبیم حساب فردا امروزحر کات وسکنات خود بشمارند ، لباس مراقبت درپوشند و گوش باقوال واعمال واحوال خود دارند وساحت سینهٔ خودرا از لوث‌غفلت مطهردارند، چون میدانند که الله تعالی محصی انفاسست ، و عالم بحواسست و آنرا روز شمار بازخواستست ، بی‌اجازت شریعت یکدم نزنند . وبی اذن حقیقت یکقدم ننهند ، و

فقر وفاقت اختیار کردند ، واین کلمات رامطالعت کردند ، که طوبی للفقیرفی‌الدنیا والاخـرة ، امـا فی‌الدنیا فلا مؤنة علیه ولاخراج ، واما فی الآخرة فلاعتاب معه و لاحساب. می گویدخوشا عیشا که عیش درویشانست هم در دنیا و هم‌در آخرت ، در دنیا شغل طلب خراج ومؤنت نه ، ودر عقبی اندوه حساب وبازخواست نه ، وازین عجیبتر و بزرگوارتر که ایشانراالذت اعتذار است از حضرت ذی الجلال، چنانکه درخبرمی آید : یؤتی بالرجل‌یوم‌القیامة فیقول‌الله عزوجل له‌عبدی لم ازوعنك‌الدنیا لهوانك زوتها عنك لصلاحك‌وصلاح دینك ، « وهم فی‌غفلة معرضون » الغفلة علی قسمین : غافل عن حسابه لاستغراقه فی‌دنیاه وهواه. وغافل عن‌حسابه لاستهلاکه فی مولاه فالغفلة الاولی سمة الهجر ، والغفلة الثانیة صفة الوصل ، فالاولون لاتستفیقون من غفلتهم الافی عسکرالموتی و هؤلاء لایرجعون من غیبتهم ابدالابد ، لفنائهم فی وجودالحق‌جل وعلا.غافلان دواند : یکی درکاردنیا وهوای نفس مستغرق ، ازشغل دنیا با کاردین نپرداخته و در غرقاب‌شهوت بمانده، یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا وهم‌عن‌الآخرةهم غافلون.دیگرمردیست درمشاهدت جلال‌وجمال حق‌چنان‌مستهلك شده که از وجود خود بی‌خبر گشته حق او را ازبود خود بیزار کرده نفایه حدث بینداخته و صفت قدم برداشته ، یحول بین‌المرءوقلبه . این حالت **مصطفی** (ص) است شب قرب و کرامت که او را بـر گلشن بلند خرام دادندچون بمنـــزل قاب قوسین رسید و کبریـا و عظمت آلهیت دید گفت : لااحصی ثنـاء علیك .
این عجب نگـر همه ثناء الله تعالی اروی می آموزند واو بعجز خود از ثنآء وی مقرآمد ، این چگونه باشد چنانستی که سید گفتی ما چون با خلق باشیم علم ایشان در جنب علم‌ما جهل نماید ، ایشانرا شرط خاموشی باشد و مرا شرط گفتن، باز چون بحضرت‌عزت ذوالجلال رسیم ، علم ماوعلم‌عالمیان درجنب علم قدیم حق جهل نماید ، آنجا مرا خاموشی سزد واقرار بعجزدادن . فرمان آمد که ای**محمد** لااحصی اقرار بعجزاست چنانکه اعوذبك منك : لااحصی ثنآء علیك : هنوزدربند

صفات خویش مانده‌ای و تا ازنظرصفات خویش پاك برنخیزی ما رانیابی. آنگه‌سید گفت. انت کمااثنیت‌علی‌نفسك. توچنانی که‌خود خودراستائی، مرترا وصف کردن هم تو توانی، آنی که خود گفتی و چنانکه خود گفتی. انی‌لااحصی‌تجریدست، انت کما اثنیت علی نفسك، تفرید است. و تابنده از غیرحق مجرد نگردد حق را فرد نگردد.

جوینده تو همچو نوفردی باید   آزاد زهر علت ودردی باید.

«قال ربی‌یعلم القول فی‌السّماء والارض»، درهفت‌آسمان وهفت‌زمین خداست خواند کانـرا پاسخ کننده و آوازها را نیوشیده و بشنوائی خود برازها رسیده، و خواهندگانرا بخشنده. یکی نعمت دنیا خواست یکی نعمت دین، دنیا چهارچیز است: صحت وعافیت، وامن وفراغت، نعمت دین هم چهار چیزست: درتن طاعت، برزبان‌شهادت، دردل‌معرفت، درسرمحبت، رب‌العزةبفضل‌و کرم خویش این نعمتها ازتو دریغ نداشت، توسزبطمع زیادت شکرازوی دریغ مدار، که میگوید جل‌جلاله «لئن‌شکرتم لازیدنکم».

«فسئلوا اهل‌الذکر ان کنتم لاتعلمون» اشارتست بعلم شریعت که آدمیان بآن مکرمند و دانایان در دوگیتی عزیز، از حق شنیده در تنزیل، وز **مصطفی** شنیده دربلاغ. وزاستادان آموخته بتلقین، و گذشت ازعلم شریعت علم حقیقتست که: «وعلمناه من لدنّا علما». علم شریعت آموختنی است. علم حقیقت یافتنی، علم‌شریعت بتلقینست، علم حقیقت از نوریقینست، این علم حقیقت آفتابی است که مرد بنور عزت ازآفاق دل بیند، وذات نبوت وصفات رسالت بشناسد، چون این شناخت‌پدید آمد جلال نبوت دامن درّاعهٔ وی در گوشهٔ پردهٔ خود بندد که «العلماء خلفاء الانبیاء» و گفته‌اند اهل‌الذکر اهل قرآنند، ایشان کـه در معانی و مبانی قرآن نظر کردند، وبلطایف وحقایق آن راه بردند وباحکام و مواعظ و زواجر آن کار کردند، تا رب العزة دلهای ایشان بنور حکمت روشن گردانید و چراغ معرفت

در باطن ایشان بیفروخت ومؤمنانرا بچراغ علم ایشان راه دین حق نمود ، تا اعلام قدرت‌وشواهدعزت ودلائل حکمت برایشان کشف گشت ، وباین تشریف واعزازحق رسیدند که رب‌العزة گفت : « لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکر کم » این آیت اهل قرآن را تشریفی است بزرگوار و تهنیتی مهربار وبعزت عزیز که خاك جهان غلام اقدام اهل قرآنست ، عرصه قیامت و صعید سیاست در آرزوی روی اهل قرآنست ، اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآنست ، درجات جنات مأوی و حورعین و اشجار وانهار سلسبیل وزنجبیل ، دربند انتظار اهل قرآنست ، وازین همه عزیزتر و بزرگوارتر ذات صمدی وصفات سرمدی در اشتیاق دیدار اهل قرآنست ، خود می گوید جل جلاله :

الاطال شوق الابرار الی‌لقائی وانّی الیهم لاشد شوقاً .

«و کم قصمنا من‌قریة‌کانت‌ظالمة » نتیجهٔ ظلم خرابی وطنست، **مصطفی** (ص) گفت : « لوکان‌الظلم بیتاً فی‌الجنّة لسلط الله علیه‌الخراب » وظلم صعب آنست که بنده برخویشتن کند که بجای طاعت معصیت نهد تا رب‌العزة باطن‌وی خراب کند، بجای توفیق خذلان نشیند ، شواهد معرفت‌رخت بردارد وسواس شیطان بجای وی رخت فرونهد ، اینست که رب‌العزة گفت:«و انشأنا بعدها قوما آخرین » و گفته‌اند درین‌آیت محوواثباتست ، محو آنست که گفت: «و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة» اثبات آنست که گفت : « وانشأنا بعدهاقوماً آخرین » قومی جهان‌دارانرا زین‌جهان می‌برند آن محواست ، دیگرانرا بجای ایشان می نشانند ، آن اثباتست . و ذلك معنی قوله : « یمحواالله مایشاء ویثبت » فی‌قول بعض‌المفسرین ، وقیل یمحو مایشاء من‌الباطل ، ویثبت مایشاء من‌الحق . کقوله : «بل نقذف بالحق علی‌الباطل‌فیدمغه» ای - ندخل نهار التحقیق علی‌لیالی الاوهام ، فتقشع سحاب الغیبة وینجلی صباب الایهام وتبرز شمس‌الیقین عن خفاء الظنون .

پیر طریقت بابن معنی‌اشارت کرده گفته برخبرهمی‌رفتم جویان‌یقین ، ترس

مایه وامید قرین ، مقصود ازمن نهان ومن کوشندهٔ دین ، ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، ازظن چنان روز بینند واز دوست چنین .

٢- النّوبة الاولی

قوله تعالی : « وله من فی السّموات والارض » واوراست [وبندهٔ اوست] هر که درآسمان وزمین کس است ، « ومن‌عنده » وایشان که نزدیك وی‌اند ' [از فریشتگان] « لایستکبرون عن عبادته » خویشتن را بزرگ نمی دارند واز بنـده بودن اورا ننگ می‌دارند وازپرستش اوسرنمی کشند . « ولایستحسرون (١٩) » واز پرستش هیچ فرونمی‌مانند.

« یسبحون‌اللّیل والنّهار » می‌ستایند ومی پرستند ونماز میکنند شب و روز ، « لایفترون (٢٠) » سست نمیشوند .

« ام اتّخذوا الهة » این خدایان که ایشان گرفتند آنند . «من‌الارض‌هم ینشرون (٢١) » که مردگانرا ازگور برانگیرانند .

« ولو کان فیهما الهة الاّالله » اگر درآسمان وزمین خدایان بودی جز از الله‌تعالی،« لفسدتا » هم کار آسمان تباه گشتی هم کار زمین ، « فسبحان اللّه ربّ العرش » پاکی الله تعالی را خداوند عرش،« عمّا یصفون (٢٢)» از آنکه مشرکان صفت می کنند .

« لایسئل عمّا یفعل» نپرسند الله تعالی را از آنچه می کند که چرا کردی ، « وهم‌یسئلون (٢٣) » وایشانرا پرسند .

«ام اتّخذوا من دونه آلهة»جز ازاوخدایان گرفتند، «قل‌هاتوا برهانکم» بگوی حجت وبرهان خود بیارید درپرستش‌ایشان ، « هذا ذکرمن معی » درین‌نامه

یاد کرد وقصهٔ هر کس است که بامنند وسخن الله تعالی بااین امت ، «وذکر من قبلی» ویاد وقصهٔ هر که پیش از من ، « بل اکثرهم لایعلمون الحق » بلکه بیشتر ایشان آنند که کار راست و سخن راست نمی دانند ، « فهم معرضون (۲٤) » ایشان روی گردانیده می‌باشند .

« وما ارسلنا من قبلك من رسول » نفرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده‌ای ، « الّا نوحی الیه » مگر پیغام دادیم باو . « انّه لا آله الّا انافاعبدون (۲۵) » که نیست خدایْ مگر من مرا پرستید .

« وقالوا اتّخذ الرّحمن ولداً » گفتند که رحمن فرزندی گرفت ، « سبحانه » پاکی و بی عیبی او را ، « بل عباد مکرمون (۲٦) » [دختران نیستند فریشتگان] بلکه بندگانند نواختگان.

« لایسبقونه بالقول » بی دستوری اوسخن نگویند، « وهم بامره یعملون (۲۷) » وبفرمان اوکار کنند .

« یعلم مابین ایدیهم » می‌داند الله تعالی کردهٔ کار ایشان « وما خلفهم » و کردهٔ آن که خواهند کرد، « ولا یشفعون » وشفاعت نکنند و آمرزش نخواهند ، « الّالمن ارتضی » مگر آنکس را که الله تعالی پسندد ، « وهم من خشتیه مشفقون (۲۸) » وایشان ازبیم او ترسندگانند .

« ومن یقل منهم » وهر که ازفریشتگان گوید، « انّی آله من دونه » من خدایم فرود ازالله. « فذلك نجزیه جهنّم » اوآنست که اوراپاداش کنیم دوزخ، « کذلك نجزی الظّالمین (۲۹) » چنان کنیم پاداش ستمکاران .

« اولم یرالّذین کفروا » نمی بینند ناگرویدگان، « انّ السّموات والارض کانتا رتقا» که آسمانها وزمین بسته بودند ، « ففتقناهما » بگشادیم آنرا هردو، « وجعلنامن الماء کلّ شیءٍ حیّ » وبیافریدیم از آب هر چیزی زنده ، « افلا یؤمنون (۳۰) » بنگروید که ما توانائیم ؟

« **وجعلنا فی‌الارض رواسی** » ودرزمین کوهها بلند کردیم، « **ان تمید بهم** » تازمین ایشانرا بنگرداند « **جعلنا فیها فجاجاً سبلاً** » ودرزمین راهها فراخ ساختیم، « **لعلّهم یهتدون** (۳۱) » تاا ایشان راه دانند که روند.

« **وجعلنا السّمآء سقفاً** » و آسمان کازی کردیم « **محفوظاً** » بی‌ستون نگاه داشته « **وهم عن آیاتها معرضون** (۳۲) » وایشان از چندان نشانهای توانائی روی گردانند گان.

« **وهو الّذی خلق اللّیل والنّهار** » او آنست که بیافرید شب وروز ، « **والشّمس والقمر** » وخورشید وماه را ، « **کلّ فی فلك یسبحون** (۳۳) » همه در چرخ آسمان شناو می روند.

النّوبة الثانیة

قوله : « وله من السّموات والارض » خلقاً و ملکاً فکیف یکون ولداً و بینهما تناف . ملك وولادت هر گز بهم جمع نیابد و همچنین ملك و نکاح که میان ایشان منافاتست ، کسی که فرزندی دارد نتواند بود که آن فرزند ملك وی باشد ، و نه کسی که زنی دارد آن زن در آن حال که منکوحهٔ ویست مملوکهٔ وی تواند بود ، پس میدان که هر که در آسمان وزمین همه رهی و بندهاند خدایرا عزّوجل ، همه مملوك ومصنوع ویند ، دعوی ولادت بروی باطل واو جلّ جلاله از آن مقدس ومنزه «ومن عنده» یعنی الملائکة الّذین عنده، الّذین جعلهم العرب بناته، کماقال عزّوجل. «وجعلوا الملائکة الّذین هم عبادالرحمن اناثاً». «ومن عنده» حجتست بر معتزله و جهمیه درانبات جهت ومکان باری جلّ جلاله، اذلولم یکن بذاته فی‌موضع وعلمه فی کل موضع ، لماکان لقوله : «ومن عنده» معنی « لایستکبرون عن عبادته » ای

لایتعظمون ولایستنکفون عن عبادته، ولایخرجون عن طاعته. «ولایستحسرون» ای ـ لایعیون. یقال حسر الرجل واستحسر، اذا لغب واعیی، والملائکة لایعیون فان تسبیحهم یجری مجری النفس.

«یسبّحون اللّیل والنّهار» ینزهون الله عن الولد والزوجة والشریك وعمّا لایلیق به علی الدوام، «لایفترون» ای ـ لایضعفون عنه، وقیل لایفترون ای ـ لایشغلهم عن التسبیح رسالة، ویجری التسبیح منهم مجری النفس منّا لایشغلنا عن النفس شیء فلذلك تسبیحهم دائم.

«ام اتّخذوا آلهة من الارض هم ینشرون» یعنی اهم اتخذوا آلهة ینشرون الموتی من الارض؟ استفهام است بمعنی انکار، می گوید مشرکان قریش که، بتانرا خدایان گرفتند این خدایان مردگانرا از گور برمی انگیزانند و ایشانرا زنده می گردانند تا ایشانرا بان شبهت افتد و ایشانرا انبازان الله تعالی گویند، معنی آنست که آنکه قدرت آن ندارد که مرده زنده کند خدائی رانشاید.

«لوکان فیهما» ای ـ فی السّمآء والارض. «آلهة الّا الله» یعنی غیر الله. الّا اینجا بمعنی غیرست وهمچنین درهمهٔ قرآن هرجا که گفت: «لااله الّاهو» یعنی لااله غیره. قال الشاعر.

و کل اخ مفارقه اخوه لعمر ابیك الّا الفرقدان

المعنی وکل اخ غیر الفرقدین مفارقه اخوه والمعنی الآیة لوکان فی السّموات والارض، ارباب غیر الله لخربتا وهلك من فیهما بوقوع التنازع بین الآلهة. «فسبحان الله ربّ العرش عمّا یصفون» ای ـ له السّموات والارض ومافوقها من الکرسی والعرش، وهو منزه عن الوصف بالشریك والصاحبة والولد.

«لایسئل عمّا یفعل» ای ـ لیس علیه اعتراض فی فعله ولافی حکمه اذلا احد مثله وفوقه فیسأله عن فعله و حکمه بعباده «وهم یسئلون» ای ـ العباد مسئولون عن افعالهم. او خداوندست آفریدگار و کردگار، گفت وی همه راست، حکم وی همه

صواب، فعل وی همه پاك، امر و نهی وی محکم، کس را نرسد که بر حکم وی اعتراض کند، یا بر فعل وی چون وچرا گوید بحجت خداوندی و آفریدگاری، ولله الحجة البالغة. وبندگانرا پرسند از اقوال و اعمال ایشان چنانکه آنجا گفت: «وقفوهم انهم مسئولون» نه بدان پرسید تا بداند که ایشان چه کرده‌اند که حق جلّ جلاله دانا بود در ازل که از بندگان چه آید از اعمال واقوال وحرکات وسکنات، دانست که ایشان چه کنند و کی کنند وچون کنند، پس سؤال ایشان از طریق ایجاب حجّت است بر ایشان، نه از طریق استعلام، یکی اهل توبیخ باشد از وی پرسد تا حجّت بروی درست شود واورا توبیخ کند، یکی اهل مغفرت باشد از وی پرسد تا جزاء کردار وی بتمامی بدو رساند، **ضحاك** گفت: سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش گفتند: یا محمّد ربّنا یکتب علینا الذنب ثم یعذّبنا علیه، وباین سخن تکذیب قدر خواستند، تا ربّ العزة این آیت فرو فرستاد بجواب ایشان واین آیت حجّتی قاطع است بر **قدریه** ودلیلی واضح بر بطلان دعوی ایشان. و **مصطفی** (ص) گفته: «القدریة مجوس هذه الامّة ان مرضوا فلاتعودهم وان ماتوا فلاتشهدوهم». وقال صلّی الله علیه وسلّم. «صنفان من امّتی لیس لهمافی الاسلام نصیب، المرجئة والقدریة» وقال صلّی الله علیه وسلّم: «یکون فی امّتی خسف ومسخ وذلك فی المکذبین بالقدر». وعن علی (ع) قال: قال رسول الله (ص): «لایؤمن عبد حتی یؤمن باربع، یشهد ان لا اله الّا الله وانّی رسول الله بعثنی بالحق، ویؤمن بالموت وبالبعث، ویؤمن بالقدر». وعن عائشة قال: قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم: «ستة لعنتهم لعنهم الله و کل نبیّ مجاب الزائد فی کتاب الله والمکذب بقدرالله والمتسلط بالجبروت لیعزمن اذل الله، و یذل من اعزالله، والمستحل لحرم الله والمستحل من عترتی ماحرم الله والتارك لسنتی.

قوله: «ام اتّخذوا من دونه آلهة» امرهم الله بعبادتها فی کتاب من کتبه. «قل هاتوا برهانکم» قربوا حجتکم علی ذلك. «هذا ذکر من معی» ای ـ هذا **القرآن** فیه ذکر امّتی وذکر الامم المتقدمة ولیس فیه جواز ذلك ولاالامر بعبادة الاوثان.

وقيل تقديره «هذا ذكر من معي» يعني **القرآن**، «وهذا ذكر من قبلي» يعني **التورية و الانجيل**، وليس فيها كلها اباحة ذلك. معنی آنست که ایشان جز از الله تعالی خدایان گرفتند وپرستیدند، ای **محمّد** نوایشانرا گوی حجّت خود بیارید بآن که الله تعالی شما را پرستش ایشان فرموده در کتابی از کتابهای خویش. اینك **قرآن** کتاب او که بامن، واینك **تورية و انجيل** که پیش از من فرو فرستاده‌اند، ودرین کتابها ازین معنی هیچ چیز نیست تا بدانید که هرگز هیچ کس حجّتی نداشت بپرستش پرستیده‌ای جز الله تعالی. و گفته‌اند. «ام اتّخذوا آلهة» در آیت پیش گفت و«ام اتّخذوا من دونه آلهة» درین آیت گفت، واین تکراری فایده نیست از بهر آنکه آنچه در آیت پیش گفت قیاسی است واین که درین آیت گفت تقلیدی. فقال في الآية الاولى: «ام اتّخذوا آلهة من الارض و هم ينشرون» يعنی اوجدوا آلهة ينشرون الموتی من الارض فاتخذوهم آلهة قياساً؟ وقال في هذه الآية: «ام اتّخذوا من دونه آلهة». معناه اوجدوا في كتاب الله الامر باتخاذ الآلهة فاتخذوهم آلهة تقليدا؟ و هذا معنی معتمد حسن، و قيل معنى الآية «ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانكم» على استحقاقها الالهية و قدتم الكلام. ثم استأنف فقال «هذا» اي **القرآن**، «ذكر من معي» اي خبر من معي وما احل الله لهم وما حرم عليهم ومالهم من الثواب والعقاب. «وذكر من قبلي» اي خبر من قبلي من الامم السالفة ما فعل الله بهم في الدنيا وماهو فاعل بهم في الآخرة. «بل اكثرهم لايعلمون الحق» فلايتأملون حجة التوحيد. «فهم معرضون» بسبب جهلهم. قيل انما عدموا العلم لاعراضهم عن النظر، ولو وضعوا النظر موضعه لعلموا لامحالة، وهذا دليل على وجوب النظر، وان العلوم الدينية كلها كسبيّة.

«وما ارسلنا من قبلك من رسول الّا نوحي اليه». قرأ **حمزة و الكسائي و حفص** عن **عاصم**. نوحي بالنون و كسر الحاء اعتباراً بما تقدمه من قوله: «وما ارسلنا»، وقرأ الباقون يوحي بالياء وفتح الحاء على مالم يسمّ فاعله. «انّه لااله الّا انا

فاعبدون» یریدلم یبعث رسولا الا بتوحیدالله ولم یأت رسول بان لهم الهاً غیر الله.

« وقالوا اتّخذالرّحمن ولداً » الاتّخاذ و التبنی واحد ، لکنه اذا استحال ان یکون له ولد،فالتبنی بولدالغیر ابعد،لان ذلک انّما یطلب به التعزز والاعتضاد بمکانه ، والله «سبحانه» غنی عن ذلک . این آیت رد است برمشرکان که گفتند الملائکة بنات الله ، وهم خزاعة .وبرطایفهٔ جهودان که گفتند عزیر بن الله ، وبرترسایان که گفتند المسیح بن الله سبحانه کلمة تنزیه ای ــ هو منزه عن اتخاذ الولد لان ذلک یقتضی المجانسته والله عزوجل منزه عن الوصف بالجنس والنوع . « بل عباد مکرمون » ای ــ بل هم عباد مکــرمون ، اکــرمهم الله بطاعته ولیسوا بالاولاد ، ثم اثنی علیهم فقال ·

«لایسبقونه بالقول» ای ــ لایتکلمون الا بما امرهم بــه ، ولایتعبدون الاّ ما امروا به «وهم بامره یعملون» مایعملون بامره. نظیره قوله: «لایعصون الله ما امرهم ویفعلون مایؤمرون» قال **سهل بن عبدالله** : لایسبقونه ای ــ لااختیار لهم مع اختیاره، وهم بامره یعملون اتباع السنة فی الظاهر ومراقبة الله فی الباطن

« یعلم مابین ایدیهم وماخلفهم » ای ــ ماعملوا وماهم عاملون. قال **ابن عباس**: وقیل ماکان قبل خلقهم ومایکون بعد خلقهم . « ولا یشفعون الاّ لمن ارتضی » ای ــ لمن رضیه الله . وقال لااله الاّالله محمّد رسول الله . « وهم من خشیته مشفقون» ای ــ خائفون ومن مکره لایأمنون، گفته اند خشیت اینجا بمعنی علم است ای ــ من العلم به مشفقون . می گوید ایشان از آن که ویرا می دانند ازو میترسند. قال **الواسطی** : الخوف للجهال والخشیة للعلماء ، والرّهبة للانبیآء ، وقد ذکر الله الملائکة ، فقال « وهم من خشیته مشفقون » وفیه دلیل علی انّه سبحانه لوعذّبهم لکان ذلک جائــزاً اذلولم یجز ان یعذب البری ٔ لکانوا لایخافونه لعلمهم الله انهم لم یرتکبوا زلة. قوله: «ومن یقل منهم » ای ــ من الملائکة وممن عبدوا من دون الله . «انّی اله من دونه فذلک» ای ــ ذلک القائل «نجزیه جهنّم کذلک نجزی الظّــالمین» ای ــ الکافرین . قال **قتادة**:

اراد به ابلیس حیث ادعی الشرکة ودعا الی عبادة نفسه و امر بطاعته ، قال لانّه لم نقل احد من الملائکة «انی اله من‌دونه» .

« اولم یر الّذین کفروا » قرأ ابن کثیر وحده الم یر بغیرالواو ، وقرأ الباقون اولم بالواو وهما فی‌المعنی سواء ، والرؤیة هاهنا بمعنی العلم . و قیل هی من رؤیة البصر.«انّ السّموات‌والارض کانتارتقاً » ای‌ـ منسدتین‌ولم یقل‌رتقین لان الرتق‌مصدر، والمعنی‌کانتادواتی‌رتق‌فجعلناهماذواتی‌فتق،والفتق‌هوالفصل‌بین‌شیئین،کانتاملتیمتین. وفیها اربعة اقوال :احدهاانّ‌السّموات‌کانت متّصلة‌بالارض، ففتقنا همابان جعلنابینهما الهوآء . و الثانی انّ السّموات کانت واحدة، ففتقناها بان‌جعلنا ها سبعاً . و الثالث کانت‌السّموات رتقاً لیس فیهما فتق‌ولافروج ینزل منها المطر،وکانت الارض رتقاًلیس فیها فتق‌یخرج منه النبات. ففتقنا السّموات لانزال الغیث ، وفتقنا الارض لاخراج النبات ،وعلی هذا القول المراد بالسّموات، السمآء الدنیافجمعت ، والقول الرابع کانتارتقاً بالظلمة لایری مافیهما، ففتقنا همابخلق الاجرام النیّرة . معنی آیت آنست که نمی بینند ناگرویدگان‌ونمنگرند که آسمانها یك طبقه بود وما بقدرت وحکمت خویش آنرا هفت طبقه کردیم وزمین یك طبقه بود هفت کردیم ، درمیان آسمان و زمین هوا نبود که هردو درهم بسته بود ماازهم جدا کردیم ، آسمان بر هوا بقدرت بداشتیم ، و زمین بر آب نهادیم آسمان بسته بود از باران ، و زمین ازنبات، ما آنرا بگشادیم وفرجها پدید کردیم تا ازآسمان باران آمد واززمین نبات مصالح و منافع آدمیانرا . همانست که گفت : «والسماء ذات‌الرجع و الارض ذات الصدع» این همه بآن کردیم‌تا درنگرید وبدانید که این کرده هارا کردگاری هست واین آفریدها را آفریدگاری ، آنگه در دلایل توحید بیفزود گفت : « وجعلنا من المآء کلّ شیءٍ حیّ» ای ـ خلقنا کل شیٔ له حبوة من‌الماء ، وهوالنطفة التی تخرج من‌بین الصلب والترائب ، نظیره قوله : « واللّه خلق کل دآبّة من ماءٍ » ای‌ـ کل حیوان‌بدبّ من عاقل وبهیمة، وقیل یرید به‌المآء المشروب ، لان اللّه سبحانه خلق الماء اولا ثم

قلب المآء ناراً وخلق منها الجنّ وقلبه ريحاً وخلق منها الملائكة ثم احاله طيناً وخلق منه آدم. وسأل **ابو هريره رسول الله** (ص). ممّ خلق الله الخلق؟ فقال عليه السلم : « من الماء ». وقيل جعلنا، هاهنا يتعدى الى معمولين والمعنى بعبش كل شیء بالمآء ، وفيه اضمار، تقديره وجعلنا المآء حيوة كل شیء ، فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه . ثم قال تعالى. «افلايؤمنون» مع ظهور الآيات .

« وجعلنا فی الارض رواسی » ای ـ جبالا ثوابت ، من رسا اذا ثبت ، و سمّيت رواسی لانّ الارض رسّت بها . « ان تميدبهم » يعنى لانّ لاتميدبهم ، قال **قتادة** : كانت الارض تميدولايثبت عليها بنآء فاصبحت وقدخلق الله الجبال اوتاداً لها حتى لاتميد ، والميد فی اللغة التحرك والدوران . «وجعلنا فيها» ای ـ فی الارض . وقيل فی الجبال «فجاجاً» ای ـ طرقاً جمع فج وهو الطريق الواسع . وقيل هو الطريق بين الجبلين. « لعلّهم يهتدون » . الى ديارهم واوطانهم ، و قيل يهتدون بالاعتبار ، يقال انّ مابين المشرق والمغرب مسيرة خمس مأة عام، اكثرها مفاوز وجبال وبحار، والقليل منها العمران ثم اكثر العمران اهل الكفر، والقليل منه الاسلام؛ وحول الدنيا ظلمة ووراء الظلمة جبل قاف، وهو جبل محيط بالدنيا، وهو من زمرّد اخضر واطراف السمآء ملتصقة به، و يقال مامن جبل فی الدنيا الاوعرق من عروقه يتصّل بقاف ، وقد سلّط الله ملكاً بالقاف فاذا اراد الله هلاك قوم ، امر الملك فحرك عرقاً من عروقه ، فانخسف بهم .

قوله : «وجعلنا السّمآء سقفاً» يعنى سقفاً فی الارض . «محفوظاً» حفظه الله جل وعز من الوقوع على الارض الّا باذنه ، كقوله : «و يمسك السّمآء ان تقع على الارض الّا باذنه» وقيل محفوظاً من الشياطين بالشهب كقوله: «وحفظناها من كل شيطان رجيم» وقيل محفوظاً بالهواء من غير علاقة ولاعماد . «وهم عن آياتها » ای ـ الكفـّار عن الادلة التی فيها كالشمس والقمـر و النجوم، « معرضون » غير متفكرين فيها ولامعتبرين بها .

« وهو الّذی خلق اللّيل و النّهار » الليل والنهار خلقان لله عزّوجل فمادامت

الشمس تقطع من المشرق الـی المغرب فهو نهار، و مادامت تقطع من المغرب الی المشرق فهو لیـل ، ولو لاتعاقبهما لماکان بشر ولانبات ولا للحیوان قـرار کماکان فی الاماکن الّتی لاتزول عنها الشمس و الاماکن التـی لاتطلع علیها ، «والشّمس والقمر کلّ فی‌فلك یسبحون» انما قال هذالان الفلك یدورفی بحر مسکوب، وقال یسبحون کنی‌عنهم بکنایة‌العقلاء لانه اضاف الیهم فعل‌العقلاء کقوله: «والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین » روی عن ابن‌عباس انه قال : القمر اربعون فرسخاً فی اربعین فرسخاًفی‌ستین فرسخاً،و کل نجم‌مثل جبل عظیم فی‌الدنیا، وقال بعضهم‌الشمس مثل‌عرض‌الدنیا ولولاذلك لکانت لاتری من جمیع‌الدنیا ، و کذلك‌القمر ، واختلفوا فی‌الفلك. فقال ابن‌عباس: الفلك‌السّماء وا کثر المفسرین‌علی انّ‌الفلك‌موج‌مکفوف تحت السّماء تجری فیه‌الشمس والقمر والنجوم. وقال الحسن : الفلك شبه‌الطاحونة تجری تحت‌السّمآء . وقال قتاده : الفلك‌له استدارة‌بین‌السّماء والارض یدوربالنجوم مع ثبوت السّمآء ، وقیل انه یدور دورالکرة ، وقیل یدور دورالرحی ، و قیل‌الفلك القطب الذی‌تدور علیه‌النجوم ، وقیل‌الفلك المواضع التی رکبت‌فیها النجوم . وقیل «فی‌فلك» یعنی فی دوران ، وقیل الفلك جرم مستدیر والاستدرانه سمّی فلکاً ولکل واحد من‌السّیّارات فلك ، وفلك الافلاك یحرکها کل یوم حرکة واحدة من‌المشرق الی‌المغرب، والله‌اعلم،ومن‌المفسرین من قال ان‌الله‌عزّوجل هوالعالم بکیفیّة‌جریها، یجریها کیف یشاء و کمایشاء .

النوبة الثالثة

قوله : « وله من‌السّموات والارض » الآیه ... له الحادثات ملکاً والکائنات حکماً وتعالی ان یتجمل‌بوفاق او ینتقص بخلاف ، کائنات و محدثات موجودات و

متلاشيات در زمين ودرسموات همه ملك وملك اوست ، رهي وبنده و چاكر اوست حقيقت ملك بنزديك ارباب معاني قدرت است بر ابداع و اختراع ، و اين حقيقت صفت اوست وملك بسزا ملك اوست، بي‌خيل وخدم وبي‌طبل وعلم وبي سپاه وحشم، شاهان جهان چون لشكر عرض دهند خدم وحشم برنشانند ، خيل وخول آشكارا كنند پس بملك وملك ونعمت وتنعم وسوار وپياده ودرگاه و بارگاه خود سرافتخار برافرازند ، وحق سبحانه وتعالى اطلال ورسوم كونرا آتش بي نيازي در زند و عالم هباءً منثور گرداند وغبار اغيار از دامن قدرت بيفشاند و زمام اعلام برسر مركب وجود كند، آنگه ندا درعالمدهد كه «لمن الملك اليوم ؟» پس هم خودبجلال عزّت خويش خودرا جواب دهد«لله الواحدالقهار » مؤمن چون اعتقاد كند كه همه حق و ملك اوست وعزّت عزّت اوست، سراي وي آنست كه لوحدعوي شكند وبساط هوس درپيچد وسوداي انيّت ازسر بيرون كند ودامن از كونين وعالمين دركشد ، ننگش آيد كه بمخلوق همچون خود سر فرود آرد ، يادل در كسي بندد.

ومن قصد البحر استقل السواقيا

غواص بلند همت كه بادرياي معرق بجان ستد وداد كند تا گوهرشب افروز بدست آورد كي بشبه سياه رنگ تن در دهد ، نيكو سخني گفت آن عزيز عهد كه : من عرف الحق لم يحتمل ادلال الخلق

قوله : «لوكان فيهما آلهة الاّالله لفسدتا»تا اگر درآسمان وزمين جز از اللهتعالى خدايان بودي ميان‌ايشان تنازع بودي و عالم همه‌خراب گشتي،اين برذوق جوانمردان طريقت اشارتست بقطع علاقه ورفض اسباب و به قال **السياري** :حثك في هذه الاية على الرجوع اليه والاعتماد عليه وقطع العلائق والاسباب عن قلبك . هر كرا ديده‌بر اسرار اين آيت افتاد وتوفيق رفيق خوديافت ديده ازنظر اغيار بردوزد وخرمن اطماع بخلق بسوزد وبا دلي بي‌غبار وسينه‌اي بي‌بار منتظر الطاف ومبار الهي بنشيند تا حق جل جلاله بلطف خودكار اوميسارد و دل اورا درمهد عهدمي دارد ؛ اعرابي را ديدند

دست در آستان کعبه زده ومی گوید : من مثلی ولی الـه ان اذنبت منانی ، وان تبت رجانی وان اقبلت ادنانی ، وان ادبرت ناداني ، ان ربّنا لغفورشکور.

قوله : «لا یسأل عمّا یفعل وهم یسئلون» ردقدریانست وارشاد سنّیان ، قدریان گفتند اگر کل حوادث باو حوالت کنیم خدای تعالی معیوب گردد گفتند شر ازما است وخیر ازو، همچنان کـه گبران گـویند خیراز یزدان وشر از اهرمن، القدریة مجوس هذه الامة . قدری مر گبری را گفت مسلمان شو گفت تا او نخواهد چون مسلمان شوم ؟ قدری گفت اومیخواهد لکن ابلیس نمی‌خواهد ، گبر گفت پس من با خصم قوی‌ترم ضعیف راچه خواهم کرد. اما ارشادسنیان از آن رویست که حق جل جلاله مالك بر اطلاقست اورراسد که درملك خود چنانکه خواهد تصرف کند. مصطفی(ص) گفت : «لوعذبنی وابن مریم لعذبنا غیرظالم» بترس از خدای کـه هرچه خواهد کند و کس را زهرهٔ اعتراضی نه ، وبرحکم وی چون وچرا نه. استحیی من الله لقربه منك وخف الله لقدرته علیك . ازخدای شرم دار که بتونزدیکست وزخدای بترس که برتو قادرست وبدان که این کاری است رفته وبوده هر کس را بمنزل خود رسانیده وموضع وی پدید کرده ، آنگه بسرراه معاملت باز آورده. انبیاء که آمدند نه کاری نو دربن عالم آوردند یا خبری نودرسینهٔ تونهادند ، بلکه آنچه درسینهٔ توبود بجنبانیدند وآنچه درحق تو نهاده بود ترا سوی آن خواندند . «وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله» امیرالمؤمنین علی(ع) راپرسیدند ازقدر گفت : سرّالله فلاتکشفه. بحرعظیم فلاتلجه. علم بشریت طاقت کشش وی ندارد ، فهم و وهم آدمی هر گـز بدان نرسد ، و نداند هرچند بیش رود متحیرتر بود ، هرچند بیش تصرف کند افتاده تر آید .

بارخ تو کیست جان جز که یکی بلفضول با لب تو کیست عقل جز که یکی بلهوس.

قوله : «ام اتّخذوا من دونه آلهة قل ها توابرهانکم» الایة .. الاشارة فیه الی التوحیدالحق وافراد الرّب بوصف التفرّد و نعت الوحدانیة و اصل التوحیدالطیران فی میدان التجرید والاقامة عند احکامه بالتفرید ، وقطع الخوف والرجاء عن القریب

والبعد، وتسليم‌الامر الی‌الله ليحكم كيف يريد. وقال الشبلی : الواحد يكفيك من الكل، والكل لايكفيك من‌الواحد. شبلی گفت حق جل جلاله واحدست اگر تو هزار خصم داری چون حق تعالی باتو باشد همه کفایت کند، واگر تقدیراً هزاریار ومعین داری چون حق تعالی با تونباشد بدست توباد بود، رسول خدای (ص)درغار با صدّیق می گفت : « لاتحزن ان‌الله معنا » اندوه مدار که الله تعالی بـامـاست و عنکبوتی را گفتند مهترپیغامبران وسرصدّیقان را درغار از دشمن پنهان کـرده‌ایم رو زاویهٔ عجز وفقرخود بردرآن غاربزن، تا بدرقهٔ ایشان باشد، هیچ چیز درعالم ازعنکبوت عاجزترنیست و ازخانه وی ضعیف تر نیست . « وانّ اوهن البيوت لبيت العنكبوت » چون خواهد که هلاك کند دشمنی‌را چون نمرود بپشه هلاك کند، او خداوندی است که هرچه خواهد کند وقدرت‌خود بهرچه‌خواهد نماید، یکی‌نظاره کن در کمال قدرت او در آفرینش آسمان و زمین کـه می گوید جل جلاله : « اولم یر الّذين كفروا انّ السّموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنامن الماء كل شیءٍ حیّ » وجعلنا وجعلنا وجعلنا، تا آخر آیات همه اشارتست بکمال قدرت او و بیان حکمت او،چون بقدرت نگری همه معدومات رنگ وجود گیرد . چون بعزت نگری همه موجودات رنگ عدم گیرد، وتا ظن نبری که هرچه دانست بگفت، هرچه توانست بکرد، وهرچه داشت بداد، موجودات ومخلوقات نمودکاریست از قدرت او، وحیها والهامها درهایست ازعلم او، چنانکه حکمی چند ازعلم خویش بخلق فرستاد، وعلم بته نرسید همچنین کلوخی چندبهم بازنهاد وقدرت او بپایان نرسید، اگر هزاران عرش و کرسی وآسمان وزمین بیافریند هنوز ذره‌ای از قدرت‌خود پیدا نکرده باشد، آن قدرت تواست که متقاصراست ومتناهی، اما قدرت او جل‌جلاله متعالی است و نامتناهی، هرچه‌درعقل محالست، الله عزوجل بران قادربر کمالست، و در قدرت بی‌احتیال است ودر قیّومیّت بی گشتن حالست، ودر ذات وصفات‌جاوید متعال‌است.

قوله : « و هوالّذی خلق‌الّليل والنّهار » برذوق اهل معرفت این شب و روز

نشان قبض وبسط عارفانست واین قبض وبسط حکم الهی وتقدیر پادشاهی است، گاه درقبضهٔ قبضش نهد ناسلطان جمال او را بحکم نوال بنوازد، وآنکه شرط مردصاحب دردآنست که درقبضهٔ قبض مهذب وبی‌اعتراض بود، وبر بساط بسط مؤدب بی‌اعراض باشد، که بزرگان دین چنین گفته‌اند: لایجدالعبد حلاوة الایمان حتی یأتیه البلاء من کلّ مکان.

« والشّمس والقمر کلّ فی فلك یسبحون » شمس وقمر بیافرید دربروج آسمان وبردروهٔ افلاك روان. آفتاب بروجهی آفرید که بیفزاید ونکاهد، وقمر بروجهی که افزاید وکاهد. گاه درمحاق بود و گه دراشراق. آفتاب نشان صاحب توحید است که بنعت تمکین درحضرت شهود می گوید: لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً. و قمر نشان صاحب علم است که در میدان اجتهاد قدم دارد ازراه نظر واستدلال در آمده و دیده درطاعت واعمال داشته لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم صاحب توحید خداوند درداست وصاحب علم خداوند کرد است، صاحب کرد درنظارهٔ سبب، و صاحب درد در نظارهٔ مسبب از سبب فارغ است. وبزرگان دین گفته‌اند سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرکست. عارفی را دیدند که برلب دجله گفت: سیدی اناعطشان ومضی ولم یشرب. آن عزیز در نظارهٔ مسبب چنان مستغرق بود که پروای سبب نداشت درمشاهدهٔ حق نه دجله دید ونه آب دجله. کسی که مشغول کاری بود اگرحوراء بهشت بروی بگذرد خبر ندارد،

نعلم‌الله گر همی دانم نگارا شب ز روز
زانکه هستم روزوشب مدهوش وسر گردان عشق.

۳- النّوبة الاولی

قوله تعالی: « وماجعلنا لبشر من قبلك الخلد » هیچ مردم را پیش از تو

پایندگی وجاویدی ندادیم ایدر. «افان مّتفهم الخالدون (۳۴)» که تو نمیری ایشان جاوید مانند.

«کلّ نفس ذائقة الموت» هر کسی چشندهٔ مرگست وهرتنی، «ونبلوکم» می آزمائیم شمارا [تا زنده ابد]، «بالشّر والخیر فتنة» ببداین جهان ونیك این جهان برسیدن را از شما، «والینا ترجعون (۳۵)» وپس شمارا با ما آرند.

«واذا رآك الّذین کفروا» آنگه که کافران ترا بینند، «ان یتّخذونك الّاهزوا» ترا جز بافسوس فرا نمی دارند، «اهذا الّذی یذکر آلهتکم» می گویند اینست که خدایان شما را بزبان می آرد، «وهم بذکر الرّحمن هم کافرون (۳۶)» وایشان بنام رحمن وسخن او کافرند.

«خلق الانسان من عجل» مردم را از شتاب آفریدند. «سأریکم آیاتی» با شما نمائیم باز نمودنی نشانهای خویش، «فلایستعجلون (۳۷)» مشتابانید مرا.

«ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین (۳۸)» و می گویند که بودن این وعده کی، اگر راست گویند؟

«لویعلم الّذین کفروا» اگر می دانستندی کافران حال خویش، «حین لایکفّون عن وجوههم النّار» در آن هنگام که بازنمی توانند برد ازرویهای خویش آتش، «ولاعن ظهورهم» ونه از پس پشتهای خویش. «ولاهم ینصرون (۳۹)» ونه ایشانرا یاری دهند وفریاد رسند.

«بل تأتیهم بغتة» بلکه آتش بایشان آید ناگاه، «فتبهتهم» تا در آن درمانند، «فلایستطیعون ردّها» نه باز پس برد آن توانند، «ولاهم ینظرون (۴۰)» ونه در ایشان وزاری ایشان نگرند.

«ولقد استهزیٔ برسل من قبلك» افسوس کردند برسولانی پیش از تو، «فحاق بالّذین سخروا منهم» فراسر نشست ایشانرا که آن افسوس کردند از آن افسوس کنندگان، «ماکانوا به یستهزؤن (۴۱)» سرانجام آن افسوس که می کردند

و پاداش آن. « **قل من یکلؤکم باللّیل والنّهار** » بگوی آن کیست که شما را نگاه می‌دارد بشب وروز، « **من الرّحمن** » از رحمن وعذاب او، « **بل هم عن ذکر ربّهم معرضون** (۴۲) » بلکه ایشان روی گردانیده‌اند ازسخن خداوند خویش.

« **ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا** » یا ایشانـرا خدایانست که ایشانرا نگاه دارد جر ارما ؟ « **لایستطیعون نصر انفسهم** »آن خدایان خودخویش را بکارنیابند، « **ولاهم منها یصبحون** (۴۳) » وبه ازما بایشان صحبت ونگاه داشت وباری .

« **بل متعنا هؤلاء وآباء هم** » نه‌جزآنکه ماایشان را دربن جهان برخوردار کردیم، وپدران ابشانرا یك چند، « **حتّی طال علیهم العمر** » تا بودن درین جهان ورایشان دراز گشت، « **افلایرون انّا نأتی الارض** » نمی بینید که فرمان ما بزمین می آید، « **ننقصها من اطرافها** » کم می کنیم و میکاهیم از کرانهای آن[شهر شهر وگروه گروه]، « **افهم الغالبون** (۴۴) » کفرهٔ قریش ما را ور خـود کـم توانند آورد.

« **قل انّما انذرکم بالوحی** » بگوی من به‌پیغام آسمان‌شمارا آگاه‌می کنم‌و می‌ترسانم،« **ولایسمع الصّمّ الدّعاء** »و کران‌بازخواندن‌نشنوند،« **اذامایندرون** (۴۵) » آنگاه که ابشان را ترسانند .

« **ولئن مسّتهم نفحة من عذاب ربّك** » واگر بایشان رسد زخمی ازعذاب خداوندتو،« **لیقولنّ یاویلنا** »سخن‌این گویند که‌ای‌هلاك برما،« **انّا کنّاظالمین** (۴۶) » گناهکار بودیم وستمکار برخویشتن .

« **ونضع الموازین القسط لیوم القیامة** »وترازوهای داد وراستی روز رستاخیز بنهیم، « **فلا تظلم نفس شیئا** » از هیچ کس‌هیچ چیز نکاهد ازکردار او، « **وان کان مثقال حبّة من خردل اتینابها** » اگرهمه همسنگ یك دانهٔ خردل بود ازکردار آریم آنرا بترازو، « **وکفی بنا حاسبین** (۴۷) » وبسندهٔ شما رندگان که مائیم کردار خلق را ذرّه ذرّه .

« **ولقد آتینا موسی وهرون الفرقان** » ودادیم موسی وهارون‌را نامه که در آن جداست میان راستی و کژی . « **وضیاء وذکراً للمتّقین** (٤٨) » و روشنائی و یادگاری پرهیزکارانرا ،

« **الّذین یخشون ربّهم بالغیب** » ایشانرا که خداوند خویش را می دانند نادیده وازوی میترسند ، « **وهم من السّاعة مشفقون** (٤٩) » واز رستاخیز بر بیم‌می‌باشند ، « **وهذا ذکر مبارك** » واین قرآن سخنی است برکت بر وی پیوسته ' « **انزلنا** » فرو فرستادیم آنرا ، « **فانتم له منکرون** (٥٠) » شما بآن ناگرویده‌اید .

النوبة الثانية

قوله: «وماجعلنا لبشر من قبلك الخلد» ای ـ دوام البقاء فی الدنیا، « افان‌مت فهم الخالدون» ای ـ فهم الخالدون ان‌مت ، این جواب‌مشرکان قریش است که‌هلاك پیغمبر بآرزو میخواستند میگفتند: « نتربّص به ریب المنون» چشم نهاده‌ایم بآن که‌او ببمیرد و بازرهیم ازو ، رب العزة گفت توبمیری نه ایشان خواهند بود که ایشان هم بمیرند همانست که گفت: «انّك میّت و انهم میّتون» . یعنی که در مرگ شماتت نیست که بهمه کس خواهد رسید وهر کسی خواهد چشید ، اینست که گفت جل جلاله :

« کلّ نفس ذائقة الموت » ای ـ کلّ ذی جسد وروح سیذوق و بقاسی مرارة الموت ، درآفرینش کسی نیست که‌شربت مرگ نچشد هم‌فریشتهٔ مقرب وهم‌پیغامبر مرسل .

قضیت بحیّ فسرّقوم حمقی بهم غفلة و نوم

کانّ یومی علیّ حتماً ولیس للشاقین یوم

آن‌روز که « کلّ من‌علیها فان» از آسمان فرو آمد یعنی کـه هرچه در زمین

خلقست مرگ بر ایشان روانست وفنا حاصل ایشان است ، فریشتگان آسمان طمع داشتند که چون اهل زمین را مخصوص کرد بفنا ، ایشانرا بقا باشد بردوام ، تا آیت آمد که · « کلّ شیء هالك الاوجهه » آنگه ایشان دل برمرگ نهادند و دانستند که در آسمان و زمین هیچکس نیست از مخلوقان که برعقبهٔ مرگ گذر نکند ، و آن شربت قهر نچشد اگر در کل عالم کسی را ازقهر مرگ خلاص بودی مصطفی عربی بودی که سیّد و سرور کائنات ونقطهٔ دایرهٔ حادثات بود ، وبنزدیك الله تعالی عزیز و مکرم بود ، وبا وی میگویند انّك میّت . عائشه روایت میکند از مصطفی که گفت : «من اصیب منکم بمصیبة بعدی فلیتعز بمصیبته بی» هر کرا بعد ازمن مصیبتی رسد بوفات عزیزی تاوفات من یاد کند وخودرا بآن تعزیت وتسلیت دهد . ازاینجا آغاز کنم قصهٔ وفات مصطفی(ص) چنانکه نقله اخبار و حملهٔ آثار روایت کردند باسناد درست از **جابر بن عبدالله** و **عبدالله بن عباس** که گفتند که آن روز که جبرئیل امین پیك حضرت ، برید رحمت سورهٔ **النصر** ازآسمان عزت فرود آورد **مصطفی** گفت : یاجبرئیل نعیت الیّ نفسی قدنعیت ای جبرئیل مارا ازقهر مرگ خبر دادهاند مانا که هنگام رفتن نزدیك گشت وآفتاب عمر بسر دیوار رسید ، جبرئیل گفت : یا محمّد « وللآخرة خیرلك من الاولی ولسوف یعطیك ربّك فترضی» آنگه رسول خدا **بلال** را فرمود تا ندا کرد گفت الصلوة جامعة. مهاجر وانصار جمله حاضر شدند درمسجد ، رسول خدا نمازبگزارد آنگه برمنبر شدوخطبهای بلیغ خواندن گرفت چون کسی که وداع کند گفت : «یاایّهاالناس ای نبیّ کنت لکم ؟ »چگونه پیغامبری بودم شما را؟ وحی حق چگونه گزاردم وپیغام و نامهٔ ملك چون رسانیدم ؟ یاران گفتند جزاك الله من نبی خیراً فلقد کنت لنا کالاب الرحیم و کالاخ الناصح المشفق ادّیت رسالات الله وبلغتنا وحیه ودعوت الی سبیل ربك بالحکمة والموعظه الحسنة ای سید چه گوئیم بکدام زبان توراستائیم وثناء توبسرای تو کی توانیم، تومارا چون پدرمهربان

بودی وچون برادر مشفق نصیحت کردی ، مهجورانرا شفیع بودی مریدانرا دلیل بودی ، درویشانرا مونس بودی ، وحی پـاك و رسالت حق بشرط ورمّت گزاردی ، خلق را بدین اسلام وملت درست خواندی . آنکه رسول خدا سوگند نهاد بر یاران که بهیگانگی خدا وبحق من بر شما که هر کرا برمن قصاصی‌است برخیزد وهمین ساعت از من قصاص خواهد پیش‌ازقصاص قیامت، واین سخن سه بار گفت آخر پیری برخاست ازمیان قوم ، نام وی **عکاشه** پای بسر مردم در می نهاد تا نزدیك **مصطفی** رسید گفت یا رسول‌الله اگر نه آن بودی که سه‌بار سوگند دادی و درخواستی من برنخاستمی، پدرومادرمن فداء تو باد این سخن که خواهم گفت نه گفتمی ، وقتی من باتو در غزائی بودم والله مارا نصرت داد وفتح بر آمد، چون باز گشتیم ناقهٔ من پیش ناقهٔ تو بر آمد من ازناقه فروآمدم تاپای مبارك ترا بوسه‌دهم قضیب خودرابر آهختی وبر پهلوی من زدی ، ندانم مرا بقصد زدی یابقصد ناقه زدی وبر من آمد . رسول خـدا گفت: یـا عکاشة اعیذك بجلال‌الله ان یتعمدك رسول‌الله بالضرب. آنکه **بلال** را فرمود تا بسرای **فاطمه** رود و قضیب ممشوق بیارد، بلال ازمسجد بیرون شد دست برسر نهاده وندا میزد که اینك رسول خدای از نفس خویش قصاص میدهد ، آمد تـا در حجرهٔ **فاطمه** ودربزد و گفت ای دختر رسول خدا قضیب ممشوق بمن ده ، **فاطمه** گفت ، ای **بلال** پدر من قضیب ازبهرچه میخواهد ؟ وامروز نه روزحج است ونه روز غزا . بلال گفت یا فاطمة ما اغفلك عمّا فیه ابوك انّ رسول‌الله یوّدع‌الدّین و یفارق‌الدّنیا ویعطی‌القصاص من نفسه ای فاطمه‌سخت غافل نشسته وازحال وکارپدر بی خبر مانده ای کـه دنیارا وداع میکند وساز سفر آخرت میسازد ، وازنفس خود قصاص میدهد ، **فاطمه** گفت ای **بلال** کرا دل دهد که ازرسول خدا قصاص خواهد؟ ای بلال اگر ناچارست باری **حسن** و **حسین** را گوی تاحوالت آن قصاص بـا خود گیرند ، وآن حکم بر ایشان برانند نه بر رسول خدا . **بلال** قضیب آورد و بدست رسول داد، ورسول بدست **عکاشه** داد، **ابوبکر** و **عمر** چون آن‌حال دیدند برخاستند

گریبان و سوزان گفتند: یا عکاشة ها نحن بین یدیك فاقتص منّا ولا تقتص من رسول‌الله. رسول خدا چون ایشانرا بر آن صفت دید گفت امض یاابابکر وانت یاعمر فقد عرف‌الله مکانکما ومقامکما، **علی بن ابیطالب** (ع) برخاست گفت یا عکاشة انا فی‌الحیوة بین یدی رسول‌الله ولاتطیب نفسی ان تضرب رسول‌الله فهذا ظهری وبطنی اقتص منّی بیدك واجلدنی مائة ولاتقتص من رسول‌الله. رسول خدا اورا گفت یاعلی اقعد، فقد عرف‌الله مقامك و نیّتك، **حسن** و **حسین** بزاری پیش آمدند وخویشتن‌را بر **عکاشه** عرض کردند و گفتند یا عکاشة الیس تعلم انّاسبطا رسول‌الله فالقصاص منّا کالقصاص من رسول‌الله. همچنان رسول خدای ایشانرا دلخوشی داد وساکن کرد، و گفت: اقعدا یا قرّتی عینی لانسی‌الله لکما هذا المقام.

پس گفت ای عکاشه بزن اگر میزنی، **عکاشه** گفت یارسول‌الله آن روز که آن قضیب برمن آمد پهلوی من برهنه بود، رسول جامه ازپهلو باز گرفت چنانکه خورشیدشعاع ونورخود برزمین افکند تاتلاءلؤ نورازپهلوی رسول برقوم افتاد یاران همه فریاد وغریودر گرفتند. **عکاشه** برجست وروی برپهلوی رسول مالید ومیگفت فداك ابی وامّی، پدر ومادرمن فدای تو باد چه جای آنست که من از تو قصاص خواهم و کرا خود دل دهد که ازتو قصاص خواهد عکاشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی، رسول خدا گفت: اما ان‌تضرب واما ان تعفو؟ فقال قدعفوت عنك رجاء ان‌یعفوالله عنّی فی‌القیامة. فقال‌النبی (ص): فمن اراد ان‌ینظر الی رفیقی فی‌الجنّة فلینظر الی هذا الشیخ، فقام‌المسلمون یقبلون مابین عینی عکاشه و یقولون طوباك ثم طوباك نلت‌الدرجات‌العلی ومرافقة رسول‌الله. پس رسول‌خدا همان‌روز بیماری بوی‌در آمد هزده روزبیماربود دربیماری **بلال** بانگ نماز گفت آنگه بدرحجره آمد گفت: السلام‌علیك‌یارسول‌الله‌ورحمة‌الله‌الصّلوة یرحمك‌الله. رسول خدا آواز **بلال** شنید، **فاطمه** (ع) گفت یابلال انّ رسول‌الله‌الیوم مشغول بنفسه. رسول خدای امروز بخود مشغول‌است، **بلال** درمسجدشد چون اسفارصبح ببود گفت والله که من اقامت نگویم

ونماز نکنم تاازسیدخودرسول خدای دستوری نخواهم، بار گشت وبردربایستاد وندا
کرد و گفت : السّلام علیك یا رسول‌الله و رحمةالله الصّلوة یرحمك‌الله . رسول آواز
بلال بشنید گفت : ادخل یا بلال انّ رسول‌اللهالیوم مشغول بنفسه ، مرّ ابابکر یصّل
بالنّاس.ای بلال بگوتاقوم نماز کنند و **ابو بکر** پیش‌رودبجای من، که من‌طاقت بیرون
آمدن ندارم ، **بلال** بیرون آمد دست بر سر نهاده ومی گوید واغوثاه بالله، واانقطاع
رجائی، واانقصام ظهری،لیتنی لم‌تلدنی امّی‌واد ولدتنی‌لم اشهد من رسول‌الله هذاالیوم.
پس گفت یاابابکر رسول خدای فرمود تاتوبجای‌وی نمازبجماعت بگزاری **وابو بکر**
مردی رقیق دل بود چون پیش شد ومقام رسول دید ازرسول خالی ، بیفتاد وبیهوش
گشت ، یاران همه گریستن در گرفتند خروش وزاری عظیم در مسجد افتاد ، آواز
ایشان بسمع رسول رسید گفت این‌چه آشوب وشور وچه خروش وزاری‌است؟ گفتند
صیحة المسلمین لفقدك یـا رسول الله . پس رسول خدای علی را و ابن عبـاس را
بخواند ، و تکیه بر ایشان کرد تا بمسجد آمد و نماز جماعت بگزارد دو رکعت
سبك ،آنگه روی ملیح بایاران کرد و گفت: «معاشر المسلمین استودعکم‌الله انتم فی
رحآء‌الله وامانه والله خلیفتی‌علیکم، معاشر المسلمین علیکم باتّقاءالله و حفظ طـاعته
من بعدی فانّی مفارق‌الدنیا هذا اول یوم من‌الاخرة وآخریوم من‌الدنیا».

پس رسول‌خدابخانه بازشد وروزدوشنبه کاربروی سخت‌شدو کان‌صلی‌الله‌علیه‌وسلّم
ولدیوم‌الاثنین وبعث‌یوم‌الاثنین وقبض‌فی‌یوم‌الاثنین، واوحی‌الله‌عزوجل الی **ملك الموت**
ان اهبط الی حبیبی و صفیّی محمّد .فی احسن صورة و ارفق به فی قبض روحـه .
ملك الموت از آسمان فرو آمد مانند اعرابی بردرحجرهٔ رسول بایستاد، پس گفت:
السّلام علیکم یا اهل بیت‌النبوّة ومعدن‌الرّسالة ومختلف‌الملائکةأادخل؟ عایشه گفت
یا فاطمة اجیبی‌الرّجل . مردی بردراست اورا جواب ده وباز گردان ، فاطمه گفت
آجرك‌الله فی‌ممشاك یاعبدالله انّ رسول‌الله مشغول بنفسه بکباردیگر همان ندا کرد
وهمان‌جواب‌شنید،سوم‌بارندا کردو گفت: السّلام‌علیکم‌یااهل‌بیت‌النبوّةومعدن‌الرسالة

ومختلف الملائکة أأدخل فلابدّمن‌الدخول ؟ درآیم که ناچارست در آمدن، رسول‌خدا آواز ملك‌الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بردراست؟ گفت یارسول‌الله مردی بردراست که دستوری در آمدن میخواهد وما یکبار ودوباراورا جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست وشانه‌ام بلرزید، رسول خدا اورا گفت‌ای فاطمه‌ای‌جان‌پدردانی کیست که‌بردراست؟ هذاهادم‌اللّذات‌ومفرّق‌الجماعات، هذا مرمّل‌الازواج ومؤتم‌الاولاد هذامخرب‌الدور وعامر القبور، این شکنندهٔ کامهاست جدا کنندهٔ جمعهااست، قطع کنندهٔ پیوندهااست، زنانرا ببوه کند طفلانرا بتیم کند خانه هارا خراب کند گور هـارا آباد کند ، دوستانرا از یکدیگر جدا کند این ملك‌الموت است .

آنگه گفت ادخل برحمك‌الله یا ملك‌الموت . ملك‌الموت درآمد رسول خدا چون اورا دید گفت : جئتنی زائراً امقابضاً ؟ بزیارت آمدی یاقبض‌روح؟ گفت جئت زائراً وقابضاً ، هم بزیارت آمده‌ام و هم بقبض روح اگر دستوری دهی که الله تعالی مرا چنین فرمود که بحضرت تو آیم بدستوری تو آیم و قبض روح بدستوری تو کنم اگر دستوری دهی اگرنه بازگردم وبحضرت خداوند خویش بازشوم. رسول گفت: یاملك‌الموت این خلفت حبیبی جبرئیل . آن‌دوست من‌راجبرئیل کجا گذاشتی گفت در آسمان دنیاوفریشتگان اورا تعزیت می‌دهند، تادرین سخن بودند جبرئیل در آمد وبربالین‌مصطفی بنشست. رسول (ص) گفت: یاجبرئیل هذاالرحیل‌من‌الدنیا فبشّرنی بمالی‌عندالله . ای جبرئیل اینك طومار عمر ما درنوشتند و گوشوار مرگ در گوش بندگی ما کردند وسفر قیامت در پیش ما نهادند ازلطف الهی و دخایر غیبی مارا نشانی ده ودر آن نشان مارا بشارتی ده تا بخوشدلی ما ودیعت غیبی بسپاریم . قال ابشرك یا حبیب‌الله انّی ترکت ابواب السمآء قد فتحت والملائکة قد قاموا صفوفاً بالتحیّة والریحان یحیّون روحك یا محمّد . گفت یا حبیب‌الله درهای آسمان جمله

گشاده ومقربان صف صف ایستاده بانثار روح و ریحان و تحف رضوان و انتظار روح
پاك تومی کشند، ای محمّد فقال لوجه ربّی الحمد فبشّرنی یا جبرئیل . گفت
حمد خداوند مرا که با من این همه کرامت کرد وعطا داد نه ازین می‌پرسم ، مرا
بشارت ده. گفت بشارت می‌دهم ترا بآن که درهای دوزخ استوار ببستند و درهـای
بهشت گشاده وفرادیس اعلی وجنّات مأوی‌را بیاراستند وآذین بستند وجویهای آن
مطرّد گشت ودرختان آن متدلی شد وحوران خویشتن را بیاراستند قدوم روح ترا
ای محمّد . قال لوجه ربّی الحمد فبشرنی یا جبرئیل . گفت ای جبرئیل خدایرا
ثنا میگویم وسپاس داری میکنم برنعمتهای ریزان ونواختهای بی کران، امانه ازین
می پرسم ، مرا بشارت ده . گفت اول کسی که ازخاك برآید توباشی واول کسی که
درحضرت عزت بندگانرا شفاعت کند تو باشی واول کسی که شفاعت او قبول کنند
ومرادش درکنار نهند توباشی . قال لوجه ربّی الحمد فبشرنی یاجبرئیل . گفت ای
جبرئیل حمد خدا یرا بر نعمتهای وی نه ازین پرسم مرا بشارت ده . قال جبرئیل
یا حبیبی عمّا تسئلنی ؟ گفت ای دوست مرا ازچه می پرسی؟ قال اسئلك عن غمّی
و همّی فمن لقرّاء القرآن من بعــدی، من لصوّام شهر رمضان من بعدی، من لحجّاج
بیت‌الله الحرام من بعدی، من لامّتی المصطفاة من بعدی. ای جبرئیل ترا ازغم واندوه
خود می پرسم اندوه من همه برای امّت است، مشتی درویشان وبیچارگان کــه در
متابعت ما کمر وفاداری برمیان بسنند حلقهٔ بندگی شرع در گوش فرمان برداری
کردند دین اسلام وملت شریعت بپای داشتند وبجان و دل پذیرفتند وبدوستی ما و
امید شفاعت ما روز بسر آوردند ، گوئی سرانجام کار ایشان چه رسد وفردا باایشان
چه کنند؟ جبرئیل گفتا، ابشر یاحبیب‌الله فان‌الله عزوجل یقول قد حرّمت الجنّة علی
جمیع الانبیاء والامم حتی تدخلها انت وامتك یا محمّد . قال الآن طابت نفسی ادن
یا ملك‌الموت فانته الی ماامرت علی (ع) حاضر بود گفت: یارسول‌الله ازما که زهرهٔ
آن دارد که ترا شوید وبرتو کفن کند وبرتو نماز کند وترا درخاك نهد مگر که تو

دستوری دهی و آنچه فرمودنی است فرمائی، مارا خبر کن که چون روح تومقبوض شود که ترا شوید ودرچه جامه ترا کفن کند و بر تو که نماز کند و که در قبر شود؟ گفت باعلی شستن تو و آب ریختن فضل بن عباس وجبرئیل سوم شما باشد . آنگه چون از غسل فارغ شوید مرا درسه جامهٔ نو کفن کنید و حنوط بهشتی که جبرئیل ازبهشت آورد بران پرا کنید آنگه چون فارغ شوید مرا در مسجد بر سریر نهید وشماهمه ازمسجد بیرون روید، فانّ اول من یصلی علیّ الرّب من فوق عرشه ثمّ جبرئیل ثمّ میکائیل ثمّ اسرافیل ثمّ الملائکة زمراً زمراً ثمّ ادخلوا فقوموا صفوفاً لا یتقدّم علیّ احد. فاطمه آن ساعت برفراق پدرزار بگریست و گفت الیوم الفراق فمتی القاك؟ فقال لها یا بنیّة تلقیننی یوم القیامة عندالحوض وانااسقی من یرد علی الحوض من امتی، قالت فان لم القك یا رسول‌الله ؟ قال تلقیننی عندالمیزان وانا اشفع لامّتی ، قالت فان لم القك یا رسول الله ؟ قال تلقیننی عندالصراط و انا انادی ربّ سلم امّتی من النار .

پس چون کار تمام شد وقبض روح پاك او کردند ووصیت اوچنانکه فرموده‌بود بجای آوردند سریردرمیان مسجد بنهادند خالی وخودبیرون رفتند. علی(ع) گفت: لقد سمعنا فی المسجدهمهمة ولم نرلهم شخصاً فسمعنا هاتفاً تهتف وهویقول، ادخلوا رحمکم الله فصلّوا علی نبیّکم فدخلنا و قمنا صفوفاً کما امرنا رسول الله فکبّرنا بتکبیر جبرئیل و صلّینا علی رسول الله بصلوة جبرئیل ، ما تقدّم منا احد علی رسول‌الله و دخل القبر **ابو بکر الصدّیق** و **علی بن ابی طالب** و **ابن عباس** ودفن رسول‌الله فلمّا انصرف الناس قالت **فاطمة** لعلی : یا اباالحسن دفنتم رسول‌الله ؟ قال نعم، قالت فاطمة کیف طابت انفسکم ان تحثوا التراب علی رسول‌الله اما کان فی صدورکم لرسول‌الله الرحمة اماکان معکم الخبر؟ قال بلی یافاطمة ولکن امرالله الّذی لامردّ له ، فجعلت تبکی و تندب و هی تقول یا ابتاه الآن انقطع عنّا جبرئیل وکان یأتینا بالوحی من السّمآء . روی **ابو الاشعث الصنعانی** عن **اوس بن اوس** قال : قال

رسول‌الله (ص): « انّ من افضل ایّامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم وفیه قبض وفیه النفخة وفیه الصعقة، فاکثروا من الصلوة علیّ فیه فانّ صلوتکم معروضة علیّ قالوا یا رسول‌الله و کیف نعرض صلاتنا علیك وقد ارمت ؟ قال الله عزوجل حرّم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء. قوله: «ارمت» اصله ارممت فادغمت احدی المیمین فی التّآء، یقال رمّ العظم اذا بلی، وارم الرجل اذا صارت عظامه بالیة ، قوله : « و نبلو کم » ای نختبر کم ، «بالشرّ والخیر» ای ـ بالشدّة والرخاء والصّحة والسقم والغنی والفقر وبما تحبّون وما تکرهون، « فتنة » ابتلاءً وامتحاناً لننظر کیف شکر کم فیما تحبّون وصبر کم فیما تکرهون ، یعنی مادمتم احیاء . معنی آنست که تا زنده اید شمارا می آزمائیم گاه بیماری و گاه تندرستی و گاه درویشی و گاه توانگری ، گاه بلا وشدت و گاه آسانی و راحت ، گاهی بانشاط وشادی همه آن بینید که دل شما خواهد، گهی باخروش وزاری همه آن بینید که شمارا کراهت آید ، این همه بآن کنیم تا بنگریم که ازشما صابر بر بلا وشاکر بر عطا کیست. وانگه ازهمه بپرسیم، شاکررا برشکر جزادهیم وصابررا برصبر ، اینست کـه الله تعالی گفت : « و الینا ترجعون » یعنی للحساب والثواب والعقاب قرأ **یعقوب** وحده ترجعون بفتح التّاء و کسر الجیم، وقرأ الباقون ترجعون بضم التّاء و کسر الجیم .

« واذا رآك الّذین کفروا ان یتّخذونك الاّ هرواً » سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** و **ابوسفیان** درانجمن قریش نشسته بودند رسول خدا بایشان بر گذشت **بوجهل** باستهزاء گفت **بابوسفیان** : انظر الی نبیّ بنی عبد مناف درنگر باین پیغامبر بنی عبد مناف، **بوسفیان** گفت چه بود اگر پیغامبری ازبنی عبدمناف بود. رسول خدای سخن هردو بشنید ، آنگه روی به **ابوجهل** کرد و گفت : مـا اریك تنتهی حتی ینزل بك ما نزل بعمّك **الولید بن المغیرة**، وبابوسفیان نگریست و گفت: انّما قلت الّذی قلته حمیّة. فانزل الله عزوجل «واذا رآك الّذین کفروا ان یتّخذونك الّا هزوا» ای ـ مـا یتّخذونك الاّ بالاستهزاء، وقیل تقدیره و اذا رأوك داعیاً الی رفض آلهتهم

اتخذوك هزواً وقالوا : « اهذا الّذی یذکر آلهتکم» ای - یعیب آلهتکم . یقال فلان یذکر الناس ، ای یغتابهم و یذکرهم بالعیوب. و یقال فلان یذکر الله ای - یصفه بالعظمة و ثنی علیه ویوّحده . « وهم بذکر الرّحمن » ای- باسم الرّحمن ، « هم کافرون» یعنی الّذین قالوا ،وماالرّحمن ، لانعرف الرّحمن الاّ رحمن الیمامة مسیلمة، وقیل ذکرالرحمن هاهنا القرآن والتوحید ، یعنی هم بالتوحید والقرآن کافرون . معنی آیت آنست که رب العزة گفت ای محمد چون توایشانرا گوئی که بتانرا میپرستید که ایشان سزای پرستش نیستند و خدائی را نشایند ، ایشان بایکدیگر گویند برطریق استهزاء ، اینست که عیب بتان ما میکند وایشانرا بزبان می‌آرد ومی گوید ایشارا سزاواری الهیت نیست ، تا ما را ازپرستش ایشان باز دارد. آنکه رب‌العزة گفت : «وهم بذکر الرحمن هم کافرون» این برسبیل تعجب گفت وتنبیه برجهل ایشان ، یعنی که بررسول ما انکار کردند که عیب بتان گفت وایشانرا از آنان منع کرد ، وآنکه خود بنام رحمن وسخن وی کافر میشوند ، و رسول را بر عبادت الله تعالی عیب می کنند ، این غایت جهل وحماقت است .

قوله : « خلق الانسان من عجل » هذا من‌الامثال ، کما تقول خلق فلان من‌الغضب ، وعجن فلان من‌الجود ،وقطع فلان من‌القمر . وانّما اراد بهذا استعجال الکفاربالعذاب ، وهوقولهم: «ائتنا بماتعدنا»- «عجّل لنا قطّنا»- « امطرعلینا حجاره من‌السّماء» وکذلك استعجل طائفة من‌المؤمنین بالعذاب للکفّار ، فقال للطائفتین: «خلق‌الانسان من عجل» یعنی خلق‌الانسان عجولاً . کماقال فی‌سورة بنی‌اسرائیل: « وکان الانسان عجولاً »، وقیل المراد به آدم، (ع) قال مجاهد: لمّاخلق الله آدم فی آخر ما خلق عند آخر النهار فصارالروح فی‌لسانه وعینیه ، رأی‌الشمس قاربت الغروب ، فقال : یارب عجل تمام خلقی قبل ان تغیب‌الشمس ، فقیل له خلق‌الانسان من عجل . وقال سعید بن جبیر : لمّادخل الروح فی‌رأس آدم و عینیه نظر الی ثمار الجنّه فلمّا دخل فی‌جوفه اشتهی الطعام فوثب قبل ان تبلغ الروح الی رجلیه عجلان

الی ثمارالجنّةفذلك قوله : «خلق الانسان من عجل» وقیل معناه خلق الانسان بسرعة، وتعجیل علی غیر ترتیب ، خلق سائر الآدمیّین من النطفة والعلقة والمضغة وغیرها، وقیل العجل الطین بلغة الحمیر ، یعنی خلق الانسان من طین قوله : «سأریکم آیاتی» یعنی ماتوعدون به من العذاب ، «فلاتستعجلون» این درشأن النضر بن الحارث فرو آمد که عذاب بتعجیل میخواست باستهزاء می گفته ، اللّهم ان کان هذا هوالحق من عندك فامطر علینا حجارة من السّمآء اوائتنا بعذاب الیم. وهمچنین جماعتی مؤمنان که عـذاب کافران بتعجیل میخواستند ، ربّ العزّة گفت مرا مشتابانید بعذاب فرو گشادن براشان که ما بوقت خویش مواعید خویش بشما نمائیم ، پس آن بود که روز بد رایشانرا هلاك کرد ، و گفته اند که استعجال قیامت میکردند می گفتند : « متی هذاالوعد ان کنتم صادقین » ربّ العالمین گفت بجواب ایشان: « لویعلم الّذین کفروا » جواب لومحذوفست یعنی لوعلموا ما استعجلوا ولاقالوا متی هذاالوعد ، وقیل لوعلموا لما اقاموا علی کفرهم و یسارعوا الی الایمان .

« حین لایکفّون عن وجوههم النّار » ای ـ حین تلفح وجوههم النّار فلایدفعونها عن وجوههم ، « ولا عن ظهورهم » یعنی اسیاط ، « ولاهـم ینصرون » ای ـ ولاهـم یمنعون من عذاب الله . و قیل معناه لیت الّذین کفروا یعلمون حین لایکفّون. کاشك بدانند کافران حال خویش در آن هنگام که باز نمی توانند برد از رویهای خویش آتش، ونه ازپس پشتهای خویش چنانکه جای دیگر گفت: « وتغشی وجوههم النار. لوّاحة للبشر » .

قوله : « بل تأتیهم » ای ـ السّاعة ، « بغتة » ای ـ فجأة، و قیل تأتیهم العقوبة بغتة علی غرّة منهم . « فتبهتهم » فتحیّرهم ، « فلایستطیعون ردّها » ای ـ لایقدرون علی دفعها ، « ولاهم ینظرون » یمهلون .

« و لقد استهزیٔ برسل من قبلك » بعزی بهذا نبیّه ، « فحاق بالّذین سخروا

منهم ما کانوا به یستهزؤن » ای ـ فحل بهم جزاء استهزائهم، وعاد علیهم ما ارادوا بالرّسل. باین آیت پیغامبر را تسلی میدهد میگوید ، این کفرهٔ قریش با تو همان می‌کنند که کافران پیش با پیغامبران کردند ، ای‌محمّد تودل بتنگ میار وضجر مشو از ایذا واستهزاءایشان که ما همچنان که پیشینیان ترا جزاء استهزاء بدادیم ایشانرا هم جزاء خود بدهیم ، کافران پیش را آن بد کـه پیغامبرانرا خواستند خود فراسرایشان نشست ، اینانرا هم‌آن بد که بتو میخواهند فراسرایشان نشیند .

« قـل من یکلؤکم » قل لهم یـا محمّد من یحفظکم ، « باللّیل » اذانمتم ، « وبالنّهار » اذا نصرفتم ، « من‌الرّحمن » ای ـ من بأس‌الرّحمن ، ومن عذابه ، و قیل من‌امره هذا کقوله : «فمن ینصرنی من‌الله ان‌عصیته»، وقیل هذا استفهام معناه‌النفی، ای ـ لا کالی لکم من عذابه ان اتاکم لیلا او نهاراً ، تقول کلاه کلاءة ای ـ حفظه . « بل هم عن ذکر ربّهم » ای ـ عن علم قدرته علیهم معرضین و قیل عن مواعظ ربّهم « معرضون » لایلتفتون الیها، وقیل عن‌القرآن معرضون لایتدبّرونه .

« ام لهم آلهة تمنعهم من‌دوننا» معناه ام‌لهم آلهة تجعلهم فی منعة وعزّمن‌ان‌ینالهم مکروه وعذاب من جهتنا ، وقال ابن عباس: فیه تقدیم وتأخیر، والمعنی ام‌لهم آلهة من دوننا تمنعهم ، ثمّ وصف‌الآلهة بالضّعف ، فقال : « لایستطیعون نصرانفسهم » ای ـ لایستطیعون دفع ذباب عنهافکیف یرجون نصرها، «ولاهم منّا یصحبون» قیل‌الکنایة للآلهة ای ـ ولایصحبها الله معونة علی‌النصر، وقیل‌الکنایةللکفار، یعنی ولاالکفارمنّا یجارون ای ـ یحفظون، من قولهم صحبك‌الله ای ـ حفظك ونصرك .

« بل متّعنا هؤلاء وآباء هم حتّی طال علیهم‌العمر» ای ـ لیس‌لهم آلهة یرجون نصرها بل وسّعنا علیهم ما یعیشون به وعلی آبائهم من قبلهم و طوّلنا اعمارهم فغرّهم ذلك و ترکوا تدّبر آیاتنا فصاروا کفاراً . معنی‌آیت آنست که این‌کافران که بتانرا می پرستند ایشانرا از آن بتان عزی و نصرتیست و بازداشتی از عذاب ، تا ایشانرا بطمع آن نصرت ومعونت پرستند ، آن بتان ازضعیفی چنانند که یك مگس ازخود

دفع نتوانند کرد، وخودرا بکارنیایند دیگرانرا چون بکار آیند ونصرت کنند. آنگه گفت نه که ایشانرا امید نصرت ومنعت بتان نیست لکن ما ایشانرا و پدران ایشانرا در دنیا برخورداری ونعمت وعمر دراز دادیم، تا بدان غرّه شدند و دلهاشان در تنعم سخت گشت تا درآیات وسخنان ما تفکر نکردند ودردلایل وحدانیت وقدرت ما نظر نکردند وکافرشدند. وفی الخبر الصحیح: «مااحدا صبرعلی اذی یسمعه من الله یدعون له الولد ثمّ یعافیهم ویرزقهم».

«افلا یرون انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها» نفتحها لمحمّد و یخرجها من ایدی المشرکین. ویزیدها فی ارض المسلمین، وقیل «ننقصها من اطرافها» نمیت الواحد بعد الواحد والقرن بعد القرن. قال ابن عباس: نقصانها موت العلمآء والفقهاء وخیار النّاس لانّ عمارة الارض بحیوة العلماء والخیار، والمعنی اذا لم یبق الخیار والعلمآء لم یبق، لاشرار والکفار. وقیل نقصانها جور ولّاتها، و قیل نقصانها ذهاب البرکة عن ثمارها و نباتها. «افهم الغالبون» ام محمّد و اصحابه، والمعنی لیس ذلك کما یظنه المشرکون بل حزبنا هم الغالبون.

«قل انّما انذرکم بالوحی» ای - انذرکم عذاب الله بامره و بما اوحی الیّ.
«ولا یسمع الصمّ الدّعاء» قرأ ابن عامر وحده ولا تسمع الصم بالتّاء و ضمّها و کسر المیم من تسمع و نصب الصم والوجه انه علی مخاطبة النّبی حملا علی ماقبله و هو خطاب له، وذلك قوله. «قل انّما انذرکم بالوحی» ای- انّك لاتقدر علی اسماع الصم، والمراد انهم معاندون فاذا اسمعتهم لم یعلموا بما سمعوا کانّهم صم لم یسمعوا، وقرأ الباقون یسمع بالیّآء مفتوحة، الصم رفعاً، والوجه انه علی الذّم والتوبیخ بترك استماع مایجب علیهم استماعه، فکانّهم صم لایسمعون. وارتفاع الصم بانه فاعل وتذکیر الفعل من اجل تقدمه، ویکون التأنیث غیرحقیقی. دعا ابنجانداست چنانکه درسورة الملائکة گفت. «ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم» یعنی ان تنادوهم لایسمعوا نداءکم.

همانست که گفت: « یوم یدعوکم فیستجیبون بحمده » ای - ینادیکم جبرئیل. جای دیگر گفت: « یوم یدع الداعی » ای - ینادی المنادی. « اذا ماینذرون » ای - یخوفون.

« و لئن مسّتهم نفحة » ای - ضربة « من عذاب ربّك » من قولهم نفحت الدابة اذا رمحت، وقیل النفحة الدفعة الیسیرة من الشیء، من قولهم نفح فلان لفلان، اذا اعطاه قدراً یسیراً من المال، وقیل النفحة الزمهریر، و معنی الآیة لوعاینوا ادنی عذاب من الله دلوا وخضعوا ودعوا بالویل علی انفسهم مقرّین بانهم کانوا « ظالمین ».

قوله: «ونضع الموازین القسط» هذا الوضع برادبه النصب. یقال وضع صاحب الدیوان المیزان، اذا اخذ فی اخذ الخراج والمراد بالموازین المیزان کقوله: «یاایّها الرّسل» والمراد به النّبی(ص) وحده، والعرب تذکر الجمع وتریدبه الواحد، کماقال الاعشی:

ووجه نقی اللون صاف یزینه　　　مع الجید لبات لها و معاصم

اراد بذلك لبة ومعصماً. قال الزّجاج: القسط، العدل، وهو مصدر یوصف به الواحد والجمع، یقال میزان قسط، ای - ذات قسط، وموازین قسط، ای ذوات قسط. « لیوم القیامة» ای - لاهل یوم القیامه، و قیل فی یوم القیامة، وقیل لجزاء یوم القیامة، وفی الخبر المیزان له لسان و کفتّان، توزن به صحایف الحسنات والسیّئات فیثقل ویخف علی قدر الطاعات و المعاصی. وعن ابن عباس قال. ینصب المیزان فیکون العمود منه کمابین المشرق والمغرب. و کفتّه اند: کطباق الدنیاجمیعاً فی طولها وعرضها، فاحدی کفتیه من نور وهی الکفة التی توزن بها الحسنات وموضعها عن یمین العرش، والکفة الاخری من الظلمة وهی الکفة التی توزن بها السیئات و موضعها عن یسار العرش. «فلا تظلم نفس شیئاً» ای - لاینقص من ثواب حسناته ولایزاد علی سیآته.

«وان کان مثقال حبة » قراءت اهل مدینه مثقال حبّة برفع لام است و باین قراءت کان بمعنی وقع است، یعنی وان وقع وحصل للعبد مثقال حبّة «من خردل» می گوید ار کردار هیچکس هیچ چیز نکاهند و اگر آن چیز همسنگ یکدانه خردل

بود، و اگر بنصب خوانی برقراءت باقی، تقدیر آنست که، وان کان العمل مثقال حبّةمن خردل زیرا که کان برین قراءت ناقص بود ومحتاج اسم و خبر باشد مثقال که منصوب است خبر کان است واسم دروی مضمر، واگر این سخن مستأنف نهی، رواست گوئی: و ان کان مثقال حبّة من خردل. «آتینابها» یعنی و اگر همسنگ یك دانه خردل بود از کردار او بترازو آریم آنرا وویرا بدان پاداش دهیم، «و کفی بناحاسبین» ای ـ محصلین وقیل عالمین حافظین لانّ من حسب شیئاً علمه و حفظه، قیل دخلت البّاء لان معناه معنی الامر، کانّه قال اکتفوا بالله محاسباً، وانتصابه علی التمییز. روی انّ رسول‌الله (ص) صلّی صلٰوة الصبح یوماً فقرأ فیها هذه السورة فلمّا بلغ قوله «و کفی بناحاسبین» احذته سعلة فرکع.

«ولقدآتینا موسی و هرون الفرقان» یعنی الکتاب المفرق بین الحق الباطل و هوالتوربة، وقال ابن زید الفرقان، النصر علی الاعدآء. کما قال: «وماانزلنا علی عبدنا یوم الفرقان» یعنی یوم بدر. و لانّه قال: «وضیاءً» ادخل الواوفیه ای ـ آتینا موسی وهرون النصر والضیّآء، وهو التوریة، و من قال المراد بالفرقان التوریة، قال الواو فی قوله «وضیاء» زائدة معجمة، معناه آتینا هماالتوریة ضیاء، وقیل هو صفة اخری للتوریة، مثل قوله فی سورةالمائدة فی صفة الانجیل: «فیه هدی ونور و ذکراً للمتقین» خصّ المؤمنین بالذکر لانّهم هم المنتفعون به والمتبعون له، ثم فسّر فقال: «الذّین یخشون ربّهم بالغیب» ای یخافونه ولم یروه و بعد، و قیل یخشون ربّهم ای ـ یطیعونه فی خلواتهم مستترین عن اعین الخلق. «و هم من السّاعة» ای ـ من القیامة. «مشفقون» خائفون. «وهذا» یعنی القرآن «ذکر مبارك» کثیر الخیر دائم النفع یتبرك به ویطلب منه الخیر، «انزلناه» علی محمّد «افانتم» یا اهل مکّه، «له منکرون» جاحدون؟ وهذا استفهام توبیخ و تعییر.

النوبة الثالثة

قوله : « وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان متّ فهم الخالدون کلّ نفس ذائقةالموت » آنرا که دردل‌یك نقطهٔ صدق‌پیدا گردد حقیقت عشق‌مرگ سرازجان وی برزند زیرا که وعدهٔ لقا آنجاست ، آن چه جانی بود که وعدهٔ لقا فراموش کند یا چه دلی بود که ارتیاحی که‌جز بمشاهدهٔ حق نتواند بود جائی دیگر طلب کند، لاراحة للمؤمن دون لقاء ربه. ای درویش هیچ دولت عزیزترازمرگ نیست ، دین دارانرا تاج کبریا و کرامت بدروازهٔ مرگ برسر نهند بر خورداران شریعت توقیع دولت بدر مرگ خواهند یافت ، مرگ حرم لااله‌الاالله است ، مرگ آستانهٔ دارالملك قیامت است ، وممرزوار حق است ' مرگ مرکز عزّعارفانست ؛ ومظنهٔ ارواح مقربان ، مرگ طلیعهٔ عنایت ارلست ومقدمه رعایت ابد ، در دوعالم هیچکس را آن راحت نیست که مرد موحّد درلحد ما احد ، علم اسلام و کوس ایمان‌بقیامت باخود بخاك برد ، تا با علم اسلام و کوس ایمان بقیامت درآ بد ' چنانکه پادشاهان بشهر خوش در آیند.

داود طائی از کبار فقها بود درعلم‌ظاهر، ودر صدق‌چنان بود که‌آن شب که ازدنیا بیرون شد از بطنان آسمان ندا آمد که یا اهل الارض انّ داودالطائی قدم علی ربّه ، وهوعنه راض . مریدی ازآن میگویدداود را دیدم درحال نزع درخانهٔخراب درشدت گرما برخاك افتاده ونیم خشتی در زیر سرنهاده وقرآن میخواند . گفتم یا داود لوخرجت الی‌الصحر آء ماذاکان . چه بود اگر این ساعت با خود رفقی کنی و وبصحرا بیرون شوی تا این گرما درتــو اثر کمتر کند گفت: یافلان انّی‌لااشتهیه و لکن استحیی مــن ربّی ، ان اهل قدمی الی‌مافیه راحة نفسی . هرگز این نفس

مرا برمن دست نبوده است درین حال اولیتر که نباشد، وهم درآن حال بر آن خاك کالبدخالی کرد رحمةالله. قال الجنید کلّ من کانت حیوته بربّه فانه ینقل من حیوة الطبع الی حیوة الاصل و هـوالحیوة علـی الحقیقة . قـال الله تعالـی :«فلنحیینّه حیوة طیّبة».

قوله : « خلق الانسان من عجل » عجله دیگرست و مسارعه دیگـر ، عجله ناپسندیده است ونکوهیده ودر آن نهی آمده که:«فلاتستعجلون» . و مسارعه پسندیده است وستوده وبدان امر آمده که: «سارعوا» . عجله استقبال کاری است نه بوقت خویش ومسارعة شتافتن است بکاری فرموده باوّل وقت خویش، عجله نتیجهٔ وسواس شیطان است ومسارعه قضیهٔ توفیقست وتعظیم فرمان ، ازعجله ندامت آید و شور دل ، و از مسارعه سکینه پیوندد بجان ودل . هوالّذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین. حق جلّ جلاله آرامی فرو فرستد بردل مؤمنان تااورا بشناسند نادریافته و دوست دارند نادیده، ازکارخود با کار وی پر داخته واز یاد خود با یاد وی آمده و ازمهرخودبامهر وی شده ، همه یادها جزیاد وی همه سهواست . همه مرادها جزمراد وی همه لهو است ، همه مهرها جز مهر وی همه لغو است .

«قل من یکلؤکم باللّیل والنّهار » ارباب طریقت واهل معرفت برزبان اشارت درمعنی این آیت گفته‌اند : من یأخذکم عن تصاریف القدرة ومن یحجبکم عن سوابق القضیة ومن یمنعکم من تنفیذ ماقدّره واجراء ماقضاه فسائر یسیر بانوار رحمته وآخر یسیر بنیران سخطته ، برداشتن تهمت از سوابق قسمت در دین رکنی عظیمست تکیه برتقدیر حق واعراض ازتدبیر خود صراط مستقیمست ، بگذاشتن اختیار بصدق افتقار نقطهٔ پـرگار طـریقتست ، خویشتن را باو سپردن ودست اعتماد بضمان وی زدن مدار اسرار حقیقت است ، دارو گیر وتواخت وسیاست وتاخ وتاراج همه بدست اوست وبحکم اوست ، یکی را در صدر عزّت بنعت رفعت می‌نشاند ، یکی را درصف نعال درعین مذلّت می‌دارد ، یکی را بربساط لطف می‌نشاند ، یکی را در زیر سیاط

قهرمی‌آورد ، آدم خاکی‌را ازخاك مذلّت برمی‌کشد وبحکم افضال برهامهٔ همّت می‌نهد ، ابلیس مهجور را از عالم علوی درمی‌کشد وبرسر چهارسوی ارادت بی‌علت ازعقابین عقوبت‌می‌آویزد ، قومی‌را میگوید: «فاستبشروا ببیعکم» قومی‌رامیگویند: «قل موتوا بغیظکم» . **موسی‌عمران** چون بطلب آتش می‌شد شبانی بود باگلیم، چون باز آمد پیغامبری بود کلیم ، **بلعام باعور** که با آن کومبر می‌شد ولیّی بود بحکم‌صورت ، چون بازآمد سگی بود بحکم صفت ، او جلّ‌جلاله اسرار بوبیّت‌خود جائی‌آشکارا کند که عنقاء عقول‌آنجا پروهم نزند ، ترازوی‌عدل دربد اوست وحکم عدل اوست .

« ونضع الموازین القسط لیوم‌القیمة » حکم کرد بر آن که خواست بآنچه خواست، حکمی بی‌مثل و قضائی بی‌جور که همه‌اعزهٔطربعت را از خوف این مقام زهره‌ها آب گشت، وجگرها خون شد و دلها بسوخت ازنهیب این حکم که : « انّ الرّجل لیعمل بعمل اهل الجنّة وهو عندالله من اهل النّار، وانّ الرّجل لیعمل بعمل اهل‌النّاروهوعندالله من‌اهل‌الجنّة» سابقه‌ای‌رانده‌چنانکه خـود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه‌خودخواسته: قوم طلبوه فخذلهم ، وقوم هربوامنه فادرکهم ، قومی شب وروز در ریاضت‌ومجاهدت گذاشته : والطلب‌ردٌّ والطریق‌سدٌّ، در گوش‌ایشان فروخوانده. قومی دربتکده معتکف گشته **لات** وهبل‌را مسجود خود کرده و ندآء عـزّت پیاپی شده که اما‌الکم‌شئتم ام ابیتم وانتم لی شئتم ام ابیتم

ای جوانمرد اگرمددی ازغیب بنام توفرستاده‌اند و نظری از نظر های لطف بتو رسیده غـازی آن رومی‌را چنان اسیر نبرد کـه آن نظر ترا برد ، لکن می دان کـه بهیچ علت فرو نیاید و در هیچ سبب نیاوبزد ، نظر عزّت چون در آمد بیك لحظه ازگبری صاحب صدری کند ، واز راهزنی راهروی سازد «ونضع الموازین‌القسط لیوم‌القیمة». بدان که‌آدمیان دوگروهند مؤمنانند وکافران،فردای قیامت که عالمیانرا حشر کنند چنانکه ربّ‌العزّه گفت : « وحشرناهم فلم نغادرمنهم

احداً» کافرانرا یکسر بدوزخ برند واعمال ایشان درترازونهند که اعمال ایشان هباءً منثور بود ، وهباءً منثور در تحت وزن نیاید . فذلك قوله : « فلانقیم لهم یوم القیامة وزنا» اما مؤمنان ، هم مطیعانرا وهم عاصیانرا درمقام ترازو بدارند قومی‌را حسنات بر سیئات افزون آید ایشانرا ببهشت فرستند و قومی راسیئات برحسنات افزون آید ایشانرا بدوزخ فرستند چنانکه گفت : « والوزن یومئذالحق» الی‌قوله: « بآیاتنا یظلمون »، وقومی‌را حسنات وسیئات در ترازو برابر آید ازیشان کس باشد که در دین برادری دارد که دردنیا با یکدیگر صحبت و در دین موافقت داشتند ربّ‌العزّه آن برادر را بر گمارد تا ازحسنات خویش چیزی بوی بخشد چندانکه کفهٔ حسنات وی برسیئات راجح شود وباین سبب الله‌تعالی اورا ببهشت رساند و کس باشد که در دنیادرمیانهٔ شب‌وقتی‌بیداربود ومصطفی‌راعلیه‌الصّلوةوالسّلام‌درود داده‌چنانکه‌الله‌تعالی از وی دانست ودیگرهیچکس ازوی آن حال ندانست واز آن خلوت وی‌خبرنداشت، ربّ‌العزّه آن درود وی برداشت ودر خزینهٔ‌غیب بنهاد تا روز قیامت آن ساعت که او را حاجت بود از غیب آن صحیفه‌در آید و کفهٔ حسنات بدان راجح آید ، ربّ‌العزّه گوید عبدی این امانت تو بود بنزدیك من بوقت حاجت با تو رسانیدم ، فادخل الجنّه سالماً . واز ایشان کس باشد که نه آن برادر دارد که بوی طاعت بخشد ، ونه اورا ودیعت بنزدیك الله‌تعالی بود ، اورا درآن مقام سیاست و هیبت رستاخیز بدارند تا بیم وترس واندوه وی بغایت رسد آن بیم وترس واندوه کفارهٔ لختی گناهان وی شود ، آن کفه سیئات وی بآن کفاره سبك گردد و کفهٔ حسنات راجح شودفرمان‌آید که در بهشت شو که کفهٔ حسنات راجح گشت وبحکم ازلی‌وعنایت سرمدی‌کارتوسره شد زبان حال وی این ساعت این گوید، من چه دانستم که آرزو برند وصالست و زیر ابرجود نومیدی محالست، من‌چه دانستم که آن‌مهربان چنان بردبارست که

که لطف ومهربانی اوبگناهکار بی‌شمارست

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **و لقد آتینا ابرهیم رشده من قبل** » و دادیم ابراهیم را راه شناسی او وبهی دانستن ازپیش ، « **و کنّا به عالمین** (٥١) » و دانستیم ما که کی باید داد اورا آن .

« **اذقال لابیه و قومه** » پدر خویش را گفت و قوم خویش را « **ماهذه التّماثیل** » این چه تندیسهاست ، « **الّتی انتم لها عاکفون** (٥٢) » که شما آن را پرستگارانید ؟

« **قالوا وجدنا آباءَنا لها عابدین** (٥٣) » گفتند پدران خویش را پرستگاران آن یافتیم .

« **قال لقد کنتم انتم و آباؤکم** » گفت تا بودید شما و پدران شما همه ، « **فی ضلال مبین**(٥٤) » در گمراهی آشکارا بودید .

« **قالوا اجئتنا بالحقّ ام انت من اللّاعبین** (٥٥) گفتند این راستست که بما آوردی یا تو ازبازیگرانی .

« **قال بل ربّکم ربّ السّموات و الارض** » گفت [بازی نیست] که خداوند شما خداوند آسمان و زمینست . « **الّذی فطرهنّ** » او که تنان شمارا او آفرید ، « **و انا علی ذلکم من الشّاهدین** (٥٦) » ومن بر آن شمارا ازگواهی دهانم .

« **و تاللّه لاکیدنّ اصنامکم** » و بخدای که من سازی سازم در بن بتان شما ، « **بعد ان تولّوا مدبرین** (٥٧) » پس هنگامی که‌شما شوید جائی پشت بر ایشان .

« **فجعلهم جذاذاً** » آن تنان ایشان را ریزه ریزه کرد ، « **الّا کبیراً لهم** » مگر آن بزرگتر بتی که ایشانرا بود ، « **لعلّهم الیه یرجعون** (٥٨) » مگر [چون

خواری وناتوانی بتان بینند] با ابراهیم گروند .

« **قالوا من فعل هذا بآلهتنا** » گفتند این با خدایان ما که کرد ، « **انّه لمن الظّالمین** (۵۹) » که اوازستمکارانست .

« **قالوا سمعنا فتی یذکرهم** » گفتندمیشنیدیمازجوانی که‌ایشانرا بدمیگفت، « **یقال له ابرهیم** (۶۰) » ابراهیم گویند اورا.

« **قالوا فأتوا به علی اعین النّاس** » گفتند او را بر دیدار چشمهای مردمان آرید وباز نمائید، « **لعلّهم یشهدون** (۶۱) » تا گواهی دهند، [که‌ایست که آن بدها میگفت] .

« **قالوا ءانت فعلت هذا بآلهتنا یا ابرهیم** (۶۲) » گفتند این تو کردی بخداوندان ما ای ابراهیم ؟

« **قال بل فعله کبیرهم هذا** » گفت این بزرگ ایشان کردآنك، « **فسئلوهم ان کانوا ینطقون** (۶۳) » بپرسیدازایشان اگر سخن گویند

« **فرجعوا الی انفسهم** » بایکدیگر گشتند، « **فقالوا انّکم انتم الظّالمون** (۶۴) » و یکدیگر را گفتند [راست میگوید ابراهیم] شمائید که ستمکارید [و پرستش جای ناسزا می‌نهید] .

« **ثمّ نکسوا علی رؤسهم** » پس برگردانید دایشانراوبرسرافکندند(۱) « **لقد علمت ماهؤلآء ینطقون** (۶۵) » ابراهیم را گفتند دانسته‌ای تو که بتان آن‌نیستند که سخن گویند .

« **قال افتعبدون من دون اللّه** » ابراهیم گفت می پرستید جز ازالله تعالی، « **مالاینفعکم شیئاً ولایضرّکم** (۶۶) » چیزی که سود ندارد وبکارنیاید شمارا هیچ [اگر پرستید آنرا] و گزندی نکند شمارا [اگر نپرستید] .

« **افّ لکم ولما تعبدون من دون اللّه** » اف شمارا و آنرا که می‌پرستید جز

۱ــ نسخهٔ الف : او کندند .

ازالله‌تعالی ، « **افلا تعقلون**[٦٧] » که خواری و ناتوانی ایشان بدیدند ناسزائی ایشان در نمی یابند .

« **قالوا حرّقوه** » گفتند بآتش بسوزید ابراهیم را ، « **و انصروا آلهتکم** » و خدایان خویش را بکار آیید و یاری دهید ، « **ان کنتم فاعلین**[٦٨] » اگر هیچیز خواهید کرد .

« **قلنا یا نار** » گفتیم ای آتش ، « **کونی برداً و سلاماً علی ابرهیم** »[٦٩] سرد گرد و سلامت(١) برابراهیم

« **و ارادوا به کیداً** »وسازی‌خواستند ابراهیم‌را ،« **فجعلنا هم الاخسرین**[٧٠] » و ما [ساز خویش] ایشانرا زیان‌کارتر ونومیدتر همه زیان‌کاران ونومیدان کردیم.

« **و نجّیناه و لوطاً** » رهانیدیم ابراهیم ولوط را، « **الی الارض الّتی بارکنافیها للعالمین**[٧١] » وبردیم ایشانرا بآن زمین که برکت کردیم در آن جهانیانرا .

« **و وهبنا له اسحق** » و ابراهیم را اسحق بخشیدیم ، « **و یعقوب نافلة** » و یعقوب بافزونی ، « **و کلّا جعلنا صالحین**[٧٢] » و همه را نیکان کردیم

« **وجعلناهم ائمّة** » و ایشانرا پیشوایان کردیم ، « **یهدون بامرنا** » تا راه می‌نمودند خلق‌را بفرمان وپیغام ما، « **واوحینا الیهم فعل الخیرات** » وفرمان‌دادیم وپیغام‌با ایشان نیکیها کردن، « **واقام الصّلوة** » ونمازبپای داشتن « **وایتاء الزّکوة** » و زکوة دادن ، « **و کانوا لنا عابدین**[٧٣] » ومارا پرستگاران بودند.

« **ولوطاً آتیناه حکماً وعلماً** » و دادیم لوط را راست دانی و باریك دانی و دانش، « **و نجّیناه من القریة** » ورهانیدیم اورا از آن شهر، « **الّتی کانت تعمل الخبائث** » که مردمان آن بدها میکردند ، « **انّهم کانوا قوم سوء** » که ایشان گروهی بد بودند ، « **فاسقین**[٧٤] » ازفرمان برداری بیرون .

« **وادخلناه فی رحمتنا** » واورادر آوردیم در بخشایش خویش، « **انّه من الصّالحین**[٧٥] » که او از نیکان بود .

١ــ نسخه ج : بارستگی

« **و نوحاً اذنادی من قبل** » و یاد کن نوح را که آواز داد پیش ازابراهیم ، « **فاستجبناله** » پاسخ کردیم او را ، « **فنجّیناه و اهله من‌الکرب العظیم** (۷۶) » برهاندیم اورا و کسان اورا از آن اندوه بزرگ ·

« **و نصرناه من‌القوم الّذین کذّبوا بآیاتنا** » ویاری دادیم اورا بر آن قوم که دروغ می‌شمردند سخنان‌مارا، « **انّهم کانوا قوم سوء** » ایشان قومی‌بدبودند، « **فاغرقناهم اجمعین** (۷۷) » بآب بکشتیم‌ایشانرا همه .

النوبة الثانية

قوله: «ولقد آتیناابراهیم‌رشده من‌قبل» حسن گفت رشدابنجا نبوّتست، ومن قبل یعنی من قبل **موسی و هرون** . معنی آنست که **ابراهیم** را نبوّت دادیم پیش از **موسی و هرون** ، و گفته اند رشد توفیق خیرست وراست راهی بشناختن ، وصلاح دین‌خود دانستن ، ومن قبل یعنی فی‌صغره قبل‌البلوغ . می گویند اورا توفیق‌دادیم تاراست راهی یافت وبهی کار خویش بدانست ازکودکی پیش از بلوغ ، آنگه که از سرب بیرون آمد و گفت : « انّی وجّهت وجهی»الایه . . همچنانکه **یحیی زکریا** را گفت · « و آتیناه الحکم صبیّاً » و قیل معناه کتبت له السعادة من‌قبل ان خلق . « و کنّا به عالمین » انّه اهل للهدایة و النبوّة وهو نظیر قوله : و لقد اخترناهم علی علی‌العالمین » وقوله : « الله اعلم حیث یجعل رسالاته » .

« اذقال لابیه » معناه آتینا ابراهیم رشده اذقال‌لابیه، « وقومه ماهذه التّماثیل الّتی انتم لها عاکفون » یقال اسم ابیه آزر و قیل آزری ، و ذکر النّسابون انّ‌له اسماً آخرو هو **التارخ‌بن ناخوربن ارغو بن‌فالغ بن ارفخشد بن‌سام‌بن‌نوح** والتّماثیل‌جمع‌تمثال‌وهوشیئ بعمل‌مشبهتا بغیره‌فی‌الشکل.والعکوف اطالةالاقامة .و یقال کانت تماثیل علی صورالسبّاع والطیور والانسان ، و قیل علی صور هیاکل

الکواکب یعبدون‌الله بوساطةالعبادةللکواکب ، ثمّ اعتقدوا انّها فی‌انفسها آلهة .

« قالوا وجدنا » اسلافنا، « عابدین» . لهـا فاقتدینا بهم . این اشارتست بعجز ایشان ازاقامت بیّنت واظهار حجّت برعبادت بتان ، چون ازحجّت وبیّنت درماندند دست در تقلید زدند ، در ضمن آیت ذم تقلید واهل تقلیدست .

« قال لقد کنتم انتم وآباؤکم فی ضلال مبین » هذا کون‌الحال . ای ـ انتم واسلافکم فی خسار بیّن بعبادتکم ایّاها .

« قالوا اجئتنا بالحقّ ام انت من‌اللّاعبین » ای ـ ابجدّمنك هذاالکلام‌ام تلعب بهذا المقال .

« قال بل‌ربّکم ربّ‌السّموات والارض الّذی فطرهنّ» ای ـ لست بلاعب وانّما ربّکم وخالقکم‌الّذی یجب علیکم عبادته هوربّ‌السّموات والارض،وفاطرهما ویحتمل انّ‌الضمیر فی فطرهن یعود الی‌التّماثیل « واناعلی ذلکم من‌الشّاهدین » بانّه‌ربّکم، تقدیره وانا شاهد علی ذلکم من‌الشّاهدین

« وتالله لاکیدنّ اصنامکم »اصله والله فقلبت‌الواو تاء ، ولا تصلح‌التاء فی‌القسم الّا فی اسم الله ، تقول تالله ولا تقول تا الرّحمن، و تقول و حقّ الله لا فعلن کذا ولایجوز تحقّ‌الله لا فعلن . « لا کیدنّ اصنامکم بعد ان تـولّوا مدبرین » ای ـ لاکسرنّها بعد ذهابکم عنها الی عید لکم . و سمّاه کیداً لانّه مکر بذلك عـابدیها

مفسران گفتند ایشانرا عیدی بود که هر سال یکبار اهل شهر در مجمعی بیرون از شهر حاضرمی‌شدند،چون‌ازآنجا باز گشتندی دربتخانه‌رفتندی وبتانرا سجود کردندی، آنگه بخانهٔ خویش باز گشتندی، آن روز که میرفتند **آزر** گفت‌ابراهیم را که‌اگر رغبت کنی دربن عید ما مگر ترا دین ما وکار وبار ما خوش‌آید ، **ابراهیم** باایشان بیرون رفت درراه خویشتن را بیفکند و گفت‌من بیمارم واز درد پای می نالد، ایشان که سران وسروران بودند همه در گذشتند ، بآخر که ضعفان و کمینان بر گذشتند ازپی ایشان برفت ، و گفت . « تالله لاکیدنّ اصنامکم » بخدای که دربتخانهٔ شماروم

وبتانرا بشکنم،ضعفان و واپس‌ماند گان‌مردمان آن‌سخن‌اروی بشنیدند،و گفته‌اند که یك مرد بشنید وبردیگران آشکار کرد پس‌چون ایشان بعید خویش رفتند، **ابراهیم** از آنجا باز گشت و در بتخانه رفت، بهوئی عظیم بود ، درآن بهو هفتاد ودو صنم برافراشته بودند . بعضی زرین بعضی سیمین، بعضی ازآهن ، بعضی از شبه وارزیز، وبعضی ارچوب وسنگ ، وبرابر بهوصنمی عظیم افراشته بودندمهینهٔ ایشان،صنمی زرین‌بجواهرمرصع کرده،ودر دوچشم وی دویاقوت روشن نشانده، ودرپیش آن‌بتان طعامهای الوان‌نهاده، یعنی تا آن بتان درآن طعامها بر کت افزایند ومشرکان چون ازعید گاه بازآیند بخورند ، **ابراهیم** چون آن دید برطریق استهزاء بتانرا گفت: الاّ تأکلون . نمی خورید ازین طعامها که پیش شما نهاده‌اند ؟ بتان جواب نمیدادند ازآن که جماد بودند **ابراهیم** گفت هم برطریق استهزاء : مالکم لاتنطقون . چه بوده است شمارا که سخن نمی گوئید ومرا جواب نمی‌دهید؟ آنگه تبر درنهاد وهمه را خرد کرد ، چنانکه ربّ‌العزّه گفت :

«فجعلهم‌جذاذاً» ایشانرا ریزه ریزه کرد،جذاد بکسرجیم‌قراء ت کسائی است یعنی کسراًوقطعاً،جمع‌جدید ،وهو الهشیم مثل‌خفیف وخفاف، وثقیل‌وثقال‌وطویل و طوال.باقی‌قرّاءجذاذاًبضم‌جیم‌خوانند، مثل‌الحطام والرّفات ومعناه المجذوذ ، ای ـ المقطوع.«الاّ کبیراًلهم»ای‌ـ للکفـار،وقیل‌للاصنام.فانّه‌لم‌یکسره . همه را بشکست وبرآن‌نکال کرد، مگرآن‌بت مهینهٔایشان که درجثه‌وصورت‌مهینه بود، ازروی‌تعظیم و عبادت ایشان که آن مهینه‌را نشکست و تبر بردست وی بست ، وبقول بعضی از گردن وی درآویخت ، «لعلّهم الیه یـرجعون» یعنی ـ لعلّهم اذا راوا ما باصنامهم من‌العجز والهوان یرجعون الی ابراهیم بالاقرار له وبالتوبة. وقیل یرجعون الی‌الله بالایمان والاقراربوحدانیته.

پس‌آن قوم‌چون ازعیدخویش باز گشتند ودربتخانه شدند وبتان را بدان‌صفت دیدند گفتند : «من فعل هذا بآلهتنا انّه لمن الظـالمین» ای ـ لمن‌المجرمین . که

کرد این نکال بر خدایان ما ظلم کرد بر ایشان که بجای عبادت ایشان مذلّت نهاد، آن قوم که از ابراهیم شنیده بودند که گفت: «تا للّه لا کیدنّ اصنامکم». گفتند: «سمعنا فتی یذکرهم» ای ـ یعیبهم ویسبّهم، «یقال له ابراهیم» آن جوانی هست که او را **ابراهیم** گویند، وما می‌شنیدیم ازوی که عیب خدایان ما میکرد وایشانرا ناسزا میگفت، ظن می‌بریم که این فعل اوست.

این خبر با **نمرود** جبّار افتاد و اشراف قوم وی گفتند: «فأتوا به علی اعین النّاس» ای ـ جیؤا به ظاهراً بمرئی من النّاس. «لعلّهم یشهدون» علیه بفعله و قوله، فیکون حجّة علیه، کرهوا ان یأخذوه بغیر بیّنة، خواستند که او را چون گیرند عقوبت کنند بحجت وبیّنت کنند. این معنی را گفتند: «فأتوا به علی اعین النّاس لعلّهم یشهدون» و گفته‌اند معنی آنست که اورا بردیدار قوم عقوبت کنید، تا دیگران عبرت گیرند وچنین کار نکنند.

ابراهیم را حاضر کردند واورا گفتند: «ءَانت فعلت هذا بآلهتنا یاابراهیم» این تو کردی بخدایان ما ای ابراهیم؟ **ابراهیم** جواب داد و گفت: «بل» یعنی نه من کردم، «فعله کبیرهم هذا» غضب من ان تعبدوا معه هذه الصغار، وهو اکبر منها فکسرها، آن بزرگ ومهینهٔ ایشان کـرد، که خشم آمد وبرا بآن که این کهینانرا باوی پرستیدند. «فسئلوهم ان کانوا ینطقون» بپرسید اینانرا اگر سخن گویند جواب دهند که این فعل بایشان که کـرد، ومقصود **ابراهیم** آن بود تا عجز و خواری وتا نوانی بتان بایشان نماید. و حجّت برایشان درست شود که بتان سزای عبادت نیستند، ازآن جهت که سخن نگویند وجواب ندهند. واین دلیلی روشن است که ربّ العالمین جلّ جلاله گویاست ونطق بروی رواست سخن گوید واز وی سخن شنوند واوجلّ جلاله ازدیگران سخن شنود وجواب دهد، ودر قرآن عیب بتان کرد که نشنوند وجواب ندهند گفت: «ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا مااستجابوا لکم» قال القتیبی: تقدیره بل فعله کبیرهم هذا ان کانوا ینطقون فسئلوهم. جعل

اضافة الفعل الیه مشروطاً بنطقهم ، ولم یقع الشرط فلم یقع الجزآء . قال وفی ضمنه انا فعلت ذلك . معنی سخن **قتیبی** آنست که **ابراهیم** اضافت فعل کـه باصنم کرد بشرط نطق کرد ، یعنی که اگر صنم قدرت نطق را داشتی قدرت فعل نیـز داشتی واین فعل وی کرده بودی ، اکنون معلومست کهوی قدرت نطق ندارد وچون قدرت نطق ندارد قدرت فعل هم ندارد ، ومقصود **ابراهیم** آن بود تاعجز بتان بایشان نماید ودرضمن این سخن آنست که این فعل من کردم و این معنی را کسائی وقف کند «بـل فعله» . یعنی فعله ، و این تـأویل اگر چـه نیکوست بعضی علماء دین نپسندیده‌اند و گفته‌اند این تـأویل بر خلاف قول رسول (ع) است که **رسول** بـر **ابراهیم** تقدیر کرد که سه جای سخن گفت برخلاف راستی، وذلك ماروی **ابوهریره** انّ **رسول الله** (ص) قال : «لم یکذب ابراهیم الّاثلاث کذبات. فی ذات الله قوله: «انّی سقیم» وقوله: «بل فعلهم کبیرهم» وقوله لسارة: «هذه اختی» . هرچند که اهل تأویل گفتند «انّی سقیم» ای ـ ساسقم ، یعنی عندالموت، وقیل انّی سقیم ای مغتمّ بضلالتکم وقوله لسارة «هذه اختی» یعنی فی الدین ، این تأویل گفته‌اند لکن آن نیکوتر که آنرا کذب دانند چنانکه **رسول** تقدیر کرد بروی ، وبیش از آن نیست که این زلّتی است ازصغایر ، وربّ العالمین در قرآن جایها زلّات صغایر با انبیاء اضافت کرده ، و روا باشد که ربّ العزه **ابراهیم** را درآن کذب رخصت داد قصد صلاح را و اقـامت حجّت را برمشرکان همچنانکه **یوسف** رارخصت داد درآنچه بابرادران گفت : «انّکم لسارقون ولم یکونوا سرقوا .

قوله : «فرجعوا الی انفسهم» ای ـ فتفکروا فی قلوبهم ، ورجعوا الی عقولهم «فقالوا» مانراه الّا کماقال . «انّکم انتم الظّالمون» بعبادتکم من لایتکلّم ، وقیل انتم الظّالمون لابراهیم فی سؤالکم اياه ، وهـذه آلهتکم الّتی فعل بها ما فعل حاضرة فسئلوها .

«ثمّ نکسواعلی رؤسهم» قال اهل التفسیر اجری الله الحق علی لسانهم فی القول

الاوّل ثمّ ادرکتهم الشقاوة فهو معنی قوله : «نکسوا علی رؤسهم» . ای ـ ثمّ ردّوا الی الکفر بعدان اقرّوا علی انفسهم بالظلم . یقال نکس المریض اذا رجع الی حالته الاولی ، ربّ‌العزّه برزبان ایشان سخنی راست بر صواب راند ، و گناه سوی خویش نهادند ، اما شقاوت ازلی دررسید، وایشانرا با کفر خویش برد ، اینست که الله‌تعالی گفت . « ثمّ نکسوا علی رؤسهم» ای ـ ردّوا الی غیّهم وارکسوا فیه‌فرکبوا رؤسهم، «لقد علمت» اینجا قول مضمر است ، یعنی فقالوا لقد علمت ، «ماهؤلآء ینطقون» فکیف تأمرنا بسؤالهم .

آنگه حجت برایشان متوجه گشت ابراهیم گفت : «افتعبدون من دون الله مالا ینفعکم شیئاً ولایضرّکم اف لکم» تبالکم وتبّا «ولما تعبدون‌من دون‌الله» احجار لاصنع لها ، ولا نطق ولابیان ، « افلا تعقلون » افـلا تستحبون من عبادة من کان بهذه الصفة ؟

فلمّاالزمتهم الحجة و عجزوا عن الجواب . « قالوا حرّقوه بالنّار وانصروا آلهتکم» باهلاك من یعیبها «ان کنتم فاعلین» امراً فی اهلاکه . روایت کردند از ابن‌عمر که گفت آنکس که ایشانرا ارشاد کرد بتحریق ابـراهیم مردی بود از اعراب فارس ازین کردان دشت‌نشین ، نام وی هیزن ، وقیل هیون . ربّ‌العزّه اورا بزمین فرو برد ، هنوز می‌رود تا قیامت ، پس نمرود جبّار گفت تا حظیره‌ای‌ساختند گرد آن دیوار برآوردند طول آن شصت گز ، و ذلك قوله تعالی : «قالوا ابنوا له بنیاناً، فالقوه‌فی‌الجحیم»وگفت تاهر کسی ازهرجای هیمه کشیدند هم شریف و هم وضیع یکماه، و گفته‌اند چهل‌روز ، و گفته‌اند یکسال، و آنرا بزرگ‌طاعتی می‌دانستند، تا آن‌حد که زن‌بیمار می گفت: لئن‌عوفیت لاجمعن الحطب لابراهم بعد از یکسال که همه جمع کردند آتش درآن زدند ،آتشی عظیم برافروختندوابراهم را دست وپای بستند وغل بر گردن نهاده درمنجنیق نهادند تا بآتش افکنند ، روایت کنند که‌آن ساعت فریشتگان آسمان آواز برآوردندوهرچه در زمینست بیرون‌ازثقلین،

و گفتند: ربّنا لیس فی ارضك احد یعبدك غیر ابراهیم یحرّق فیك فاذن لنا فی نصرته، فقال الله تعالی انّه خلیلی لیس لی خلیل غیره وانّا الهه، لیس له اله غیری. فان استغاث بکم فاغیثوه وان استنصر کم فانصروه، وان لم یدع غیری، ولم یستنصر سوای ولم یستغیث الّا بی فخلّوا بینه وبینی. وروی ان خازن المآء اتاه فقال یا ابراهیم ان اردت اخمدت النّار فانّ خزائن المیاه والامطار بیدی، وانا خازن الریاح فقال ان شئت طیرت النّار فی الهواء فانّ خزائن الرّیاح بیدی، فقال ابراهیم لاحاجة بی الیکم. ثم رفع رأسه الی السماء فقال: الهی انت الواحد فی السّماء و انا الواحد فی الارض لیس فی الارض احد یعبدك غیری، حسبی الله ونعم الوکیل. یا احد یا صمد بك استعین وبك استغیث وعلیك اتوّکل لااله الّا انت سبحانك ربّ العالمین لك الحمد ولك الملك، لاشریك لك. پس چون او را بیفکندند جبرئیل اورا پیش آمد و گفت یا ابراهیم الك الحاجة؟ فقال اما الیك فلا. قال جبرئیل فسئل ربّك فقال، حسبی من سؤالی علمه بحالی، فقال الله عزّوجل «یا نار کونی برداً وسلاماً» ای کونی ذات برد وسلامة، «علی ابراهیم» لاتکون فیها برد مضرّ ولاحرّ موذٍ، قال ابن عباس: لولم یقل سلاماً لمات ابراهیم من بردها، ومن المعروف فی الآثار انّه لم تبق یومئذ نار فی الارض الّا طفئت فلم ینفع فی ذلك الیوم بنار فی العالم ظنت انّها تعنی ولولم یقل علی ابراهیم بقیت ذات برد ابداً. وقال الحسن: قوله: «وسلاماً» هو تسلیم من الله عزّوجل علی ابراهیم. والمعنی سلّم الله سلاماً علی ابراهیم کقوله تعالی: «قالوا سلاماً» ای - سلّموا سلاماً، و مثله فی المعنی، فی سورة الصافات، «سلام علی ابراهیم». قال کعب الاحبار: جعل کل شیء یطفیء عنه النّار الّا الوزغ، فانّه کان ینفخ فی النّار، ولهذا امر النبیّ صلّی الله علیه وسلّم بقتل الوزغ، وقال کان ینفخ علی ابراهیم. سدّی گفت: چون ابراهیم را بآتش افکندند ربّ العزّه فرشتگانرا فرستاد تا هر دو بازوی ابراهیم را بگرفتند واورا بآهستگی برزمین نشاندند، آنجا چشمهٔ آب خوش پدید آمد و گل سرخ ونرگس بویا، وربّ العزّه فرشتهٔ ظلّ را بفرستاد بصورت ابراهیم

تا باوی بنشست وموتس وی بود ، و **جبرئیل** آمـد وطنفسه‌ای آورد از بهشت ، و آنجا بگسترانید وپیراهنی ازحریر بهشت دروی پوشانید واورا بر آن طنفسه‌نشاند وجبرئیل باوی حدیث می کند و میگوید: انّ ربّك یقول اما علمت انّ النّار لاتضر احبائی". ای‌ابراهیم ملك تعالی میگوید ، ندانستی که آتش دوستان مرا نسوزد و ایشانرا گزند نرساند. قال **کعب** :مااحرقت‌النّارمن‌ابراهیم الّاوثاقه . وقال**المنهال بن‌عمرو** : قال ابراهیم خلیل الله ماکنت ایّاماً قطّ انعم منّی من الایّام الّتی کنت فیها فـی النّار ، **ابراهیم** گفت : در همه عمر خویش مـرا وقتی خوشتر از آن نبود وروزگاری خوب‌تر ازآن چندروز که در آتش بودم ، هفت روز گفته‌اند که در آتش بودبقول بیشترین مفسران . پس **نمرود** بزبام قصر خویش نظاره کرد تاخود کار **ابراهیم** بچه رسیده است اورا دید در آن روضه میان گل ونرگس و چشمهٔ آب نشسته و گرد بر گرد آن روضه آتش‌زبانه میزد آواز داد که یا **ابراهیم** ! کبیرٌ الهك الّذی بلغت قدرته ان حال بینك وبین ما اری . ای **ابراهیم** بزرگ خدائـی داری که قدرت وی اینست که‌میبینم وباتواین صنع‌نموده ، ای **ابراهیم** هیچ‌توانی که ازین موضع بیرون آئی ناسوخته و رنج نـا رسیده ؟ گفت توانم ، گفت هیچ می‌ترسی که همانجا بمانی ترا از آتش گزندی رسد ؟ گفت نه ، گفت پس بیرون آی تا باتو سخن گویم ، وبروایتی دیگر**نمرود** گفت وزیران خویش را ، بروید و **ابراهیم** را بنگرید تا حالش بچه رسید ایشان گفتند چه نگریم سوخته و نیست گشته بی‌هیچ گمان آتشی بدان عظمی که کوه بدان بگدازد وی درآن نسوزد؟ **نمرود** گفت : من خوابی عجب دیدم چنان دانم که وی نسوخته است . بخواب نمودندمرا که دیوارهای‌حظیره‌ای که ماساکردیم‌بیفتادی و **ابراهیم** بی‌رنج بیرون آمدی ، وپس ما اورا طلب کردیم و نیافتیم پس **نمرود** از بام قصرخویش بوی نظر کرد واورا چنان دید و بیرون خواند ، و **ابراهیم** بیرون آمد **نمرود** گفت من الرجل الّذی رأیته معك فی‌مثل صورتك قاعداً الی جنبك ؟ آن که بود که با تـو

نشسته‌بود مردی هم بصورت تو ؟ **ابراهیم** گفت فرشتهٔ ظلّ بود خداوندمن‌فرستاد اورا برمن تا مرا مونس باشد، گفت ای **ابراهیم** مهربان خدائی داری و کریم ، که بانو این همه نیکوئی کرد بآن که تو ویرا می‌پرستی . ای **ابراهیم** من میخواهم که چهارهزار گاو ازبهر وی‌قربان کنم ، **ابراهیم** گفت : اذالایقبل‌الله منك‌ما كنت علی دینك حتی تفارقه الی دینی خدای من ازتو قربان نپذیرد تا بردین خویشی پس اگر بادین من آئی واورا توحید گوئی بپذیرد ، **نمرود** گفت : لااستطیع ترك ملکی ، ولکن سوف اذ بحهاله،فذبحها ، پس **نمرود** دست از **ابراهیم** بداشت ونیز تعرض وی نکرد ، ووبال کید وی هم بوی بار گشت وذلك قوله : «وارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین» ای۔ خسروا السعی والنفقة ولم تحصل‌لهم مرادهم وقیل‌معناه انّ‌الله ارسل علی نمرود وقومه البعوض فا کلت لحومهم و شربت دماء هم ودخلت واحدة فی دماغه فاهلکته.

« ونجیناه ولوطاً» **محمدبن اسحق‌بن یسار** گفت : پس ازآن که الله تعالی با ابراهیم آن کرامت کرد و دشمن‌وی نومید وخاکسار گشت جماعتی بوی ایمان آوردند یکی ازایشان**لوط** بود وهولوط بن‌هاران بن تارخ ، وهاران‌هواخوابراهیم وقیل‌لهماکان‌اخ‌ثالث‌وهو ناخوربن تارخ وهوابوتوبیل‌وتوبیل‌ابولابان،ورتقابنت‌توبیل امرأة اسحق‌بن ابراهیم امیعقوب، ولیّان وراحیل زوجتایعقوب‌ابنتالابان ، وهمچنین ساره بوی ایمان آورد و ابراهیم او را بزنی کرد بوحی آسمان . و اوّل وحی که بابراهیم آمد این بود ، وساره دختر مهین هاران بودعمّ ابراهم . وبعضی مفسران گفتند که ساره دختر ملك حرّان بود . مفسّران گفتند ابراهیم برفت اززمین‌عراق بجائی که آنرا کوتی گویند بزمین شام، وباوی لوط بود وساره ، اینست که‌ربّ العزّه گفت : «فآمن له‌لوط وقال انّی مهاجرالی ربّی» وقال‌تعالی . «ونجیناه‌ولوطاً» یعنی نجیناهمن نمرود وقومه . « الی‌الارض الّتی بارکنا فیها للعالمین» یعنی‌الشام. بارك‌الله‌فیها بالخصب و کثرة الاشجار والثمار والانهار ومنها بعث‌اکثر الانبیاء . قال

ابی بن کعب : سمّا ها مبارکة لانّه مامن ماء عذب الّا وینبع اصله من تحت الصخرة التی هی ببیت المقدس. وعن **عبدالله بن عمرو بن العاص** قال: سمعت **رسول الله**(ص) یقول : «انّها ستکون هجرة بعد هجرة فخیار النّاس الی مهاجر ابراهیم» . وعن **معمّر** عن **قتاده** انّ **عمر بن الخطاب** قال **لکعب** : الّا تتحول الی المدینة فیها مهاجر رسول الله وقبره؟ فقال له کعب یا امیر المؤمنین انّی وجدت فی کتاب الله المنزل انّ الشام کنز الله فی ارضه وبها کنزه من عباده . و عن **قتاده** قال : **الشام** دار عقار الهجرة ومانقص من الارض زید فی الشام ومانقص من **الشام** زید فی **فلسطین** وهی ارض المحشر والمنشر وبها مجمع النّاس وبها ینزل عیسی بن مریم وبها یهلك الله الدجّال . وحدث **ابو قلابة** ان **رسول الله** (ص) قال: «رأیت فیما یری النائم کان الملائکة حملت عمود الکتاب فوضعه بالشام فاوّلته ان الفتنة اذا وقعت کان الایمان بالشام . وعن **زید بن ثابت** قال : قال رسول الله (ص) «طوبی للشام ، قلنا لایّ ذلك یا رسول الله ؟ قال لانّ ملائکة الرّحمن باسطة اجنحتها علیها .

قوله : «ووهبنا له اسحق ویعقوب نافلة» النافلة هاهنا ولد الولد یعنی به خاصه یعقوب ، لان الله تعالی اعطاه اسحق بدعائه حیث قال ربّ هب لی من الصالحین، وزاده یعقوب ولد الولد ، والنافلة الزّیادة. وقال **مجاهد وعطاء** معنی النافلة، العطیة وهما جمیعاً من عطآء الله عزّوجلّ نافلة ای ـ عطاء . فعلی هذا القول تعود النافلة الیهما جمیعاً وعلی القول الاوّل تعود الی یعقوب وحده . «وکلّاً جعلنا صالحین» ای ـ **ابراهیم و لوطاً و اسحق و یعقوب** جعلناهم انبیاء ، و قیل امرناهم بالصلاح فصلحوا «وجعلنا هم ائمّة» یعنی انبیاء یقتدی بهم فی الخیر « یهدون بامرنا » ای ـ یدعون النّاس الی دیننا بوحینا واذننا. «واوحینا الیهم فعل الخیرات» ای ـ اوحینا الیهم ان افعلوا الخیرات ، قیل ما فیه رضا الله فانّه من الخیرات ،«واقام الصّلوة وایتاء الزّکوة» یعنی وان اقیموا الصّلوة و آتوا الزّکوة،وحذفت هآء الاقامة لما فی الاضافة من الدلالة علیها. «وکانوا لنا عابدین» خاشعین غیر مستکبرین .

« ولوطاً آتيناه» يعني وآتينا لوطاً ، «حكماً وعلماً» . وقيل واذكر لوطاً آتيناه حكماً . الحكم في القرآن على وجهين : احديهما بمعنى القضيّة كقوله:«لامعقب لحكمه». والثانى بمعنى الحكمة تجده في مواضع من القرآن وهو هاهنا من هذه الوجه، تقول حكم وحكمة كما تقول نعم ونعمة . وعلماً بمعنى فقهاً بدين الله ، وقيل حكماً وعلماً ، اى ـ النبوّة والكتاب . « ونجّيناه من القرية » اى ـ من اهل القرية كقوله : «وكايّن من قرية عتت» اى عتى اهلها ، و القرية سدوم «الّتى كانت تعمل الخبائث» ما كره الله، من اللواط وقطع السبيل، واتيان المنكر من التضارط في الاندية ، وخذف النّاس بالبنادق. « انّهم كانوا قوم سوءٍ » شراراً ، « فاسقين » خارجين عن طاعة الله ، «وادخلناه» يعنى لوطاً ،«في رحمتنا» فنجّيناه بها،وقيل ادخلناه في النجاة والخلاص من قومه . «انّه من الصّالحين» المطيعين لامر الله .

«ونوحاً اذنادى من قبل» اى ـ من قبل ابراهيم ولوطاً ، « فاستجبناله » اى ـ اجبناه الى ماسأل ، يعنى قوله : «لاتذر على الارض من الكافرين ديّاراً». «فنجّيناه واهله» اى اهل بيته . « من الكرب العظيم » قال ابن عباس من الغرق وتكذيب قومه و اذاهم ، وقيل من شدّة البلاء لانه كان اطول الانبياء عمراً واشدّهم بلاءً . والكرب ، اشدّ الغم .

« ونصرناه من القوم » يعنى ـ انجيناه من القوم ، وقيل من هاهنا بمعنى على اى ـ نصرناه على القوم . « الّذين كذّبوا بآياتنا انّهم كانوا قوم سوء فاغرقناهم » فاهلكناهم بالمآء . «اجمعين» صغيرهم و كبيرهم ، ذكرهم وانثاهم

النوبة الثالثة

« ولقد آتينا ابراهيم رشده من قبل»، خداوندان معرفت بربان اشارت گفته‌اند

درمعنی این آیت، رشده ما کاشف بهروحه قبل ابداعها قالبه، من تجلی الحقیقة.
ابراهیم خلیل هنوز در کتم عدم بود که خیاط لطف صدرهٔ توحید وی دوخته بود،
هنوز قدم در دائره وجود ننهاده بود که پیلور فضل شربت نوشا گین وی آمیخته بود؛
لاجرم چون در وجود آمد هم دربدایت نشو او آفتاب خلّت تابیدن گرفت ینابیع
علوم وحکم درصحن سینهٔ او گشادند، نور هدایت در حال صبی تحفهٔ نطفهٔ وی
گردانیدند، کمر کرامت برمیان او بستنداورا بمحلی رسانیدند که مقدّسان ملأ
اعلی انامل تعجب در دهن حیرت گرفتند گفتند: الهنا جانهای ما در غرقابست از
آن الطاف کرم وانواع تخصیص که ازجناب جبروت روی بخلیل نهاده، تا از درگاه
عزّت ذی الجلال ندا آمد که: ای ملأ اعلی اگر ما آن آتش که در کانون جان
خلیل نهان کرده‌ایم بصحرا آریم از شرر آن کونین وعالمین بسوزیم، آن مهجور
درگاه عزّت نمرود خاکسارزخواست که ملك خلّت خلیل برهم شکند وسپاه عصمت
ویرا منهزم کند، آتشی افروخت که ناخلیل را بسوزد وجر جان ودل خودرا در آن
آتش کباب نکرد، وجز قاعدهٔ دولت خویش خراب نکرد، آن ساعت که خلیل را
بآتش انداختند وآتش بروبستان گشت او درمیان آن ریاض وانوار واز هار نکهت زده
ونظارهٔ صنع الهی میکرد که دختری از آن نمرود ربام کوشك آمد اطلاع کرد
خلیل را دید بر آن هیأت در آن تنعم آسوده نشسته، روی سوی آسمان کرده گفت
یااله الخیل ما الطفك بخلیلك کن بی لطیفاً. ای خدای خلیل در خلیل خود نظر
لطف کرده‌ای بلطف خود نواخت بروی نهاده‌ای یك نظر لطف نیز در کارمن سیاره کن
ونعمت خود برمن تمام کن؛ آن مخدّره را بردیدار خلیل وقت خوش گشت دردعشق
دین ناگاه سر ازنقطهٔ جان وی برزد، درخاك حسرت می‌غلتید وباوقت خوش برنمی
می کرد، هرگز کسی از حواشی آن سرای آواز آن مخدّره نشنیده بود خدم و
حواشی دویدند و نمرود را خبر کردند گفتند: ایها الملك جنّت الحرّة. ای ملك

تعجیل کن که دخترت دیوانه گشته در خاك می‌غلتد وفریاد می کند وجامه برخود پاره میکند نمرود پای تهی ازتخت خویش بیامد تا ببالین دختر، چون بربالین او نشست دختر بگوشهٔ مقنعه روی خویش ازپدر بپوشید گفت : ای‌پدر سرو طلعت تو حجابت کفر دارد وابن دیدهٔ من‌طهارت یافته از مشاهدهٔ خلیل‌الله ، نباید که دیگر بآن ملوّث شود . گفت ای ماهروی پدر خلیل‌الله کیست ؟ گفت : ابراهیم . نمرود چون این‌سخن بشنیددودست‌برفرق خویش زد گفت ماآتشی برافروختیم که ابراهیم رادر آن بسوزیم ، ندانستیم که‌دل وجان‌خویش را در آن کباب‌میکنیم. گفت ای‌دختر اگر دیوانه گشته‌ای تابغل وزنجیرت ببندند؟ گفت‌چون‌از اغلال‌وانکال دوزخ نجات‌یافتم بغل آهنین وانده نخورم ، گفت ای دختر اگر جز زمن خدائی دیگر گیری ترا هلاك کنم . گفت. الّذی خلقنی فهو الهی . خدای من اوست که مرا آفرید ، نسب تو (۱)وامشتی‌خاکست اگرخواهی بکش واگر خواهی بگذار این جان پاك ازاین مشکوة آلوده بسبب‌نمرودی دل تابر آید، او مرغیست تاد. کدام درخت‌آشیانه می‌یابد ای جوانمرد کسی که درحرم عنایت ازلی شد هر گرغوغای محنت ابدی گرد دولت سرمدی او نگردد . دختر همان نظاره میکرد که‌پدر کرد،دختر راسبب هدایت بود وپدر را شقاوت بیفزود . ومن لم یجعل‌الله له نوراً فماله من نور .

«قلنا یانار کونی برداً» اصحاب معارف وارباب حقایق را دراین آیت رمزی دیگر است ، گفتند این ندا آتشی است که در کانون جان خلیل تعبیه بود چون نمرود اورا درمنجنیق نهاد خلیل نیز سرّ خویش درمنجنیق‌مشاهدت نهاد،راست که بنزدیك آتش نمرود رسید از سوز شهود حق خواست کـه آه کند وآتش نمرود را تباه کند،ندا آمد که :«یانار» ای آتش‌شهودی،«کونی برداً» بر آتش نمرودی سردباش سلطنت خود بروی مران که ما قضا کرده‌ایم که ازمیان آتش بستانـی پر ازهار و انوار برآریم کرامت خلیل خود را و اظهار معجزهٔ ویرا واگر تو آنـرا تباه کنی

۱ـ یا (نسخه ج)

بستان نباشد و معجزه پیدا نگردد ، سردباش بر آتش نمرودی تا بستان پدید آید، سلامت باش بر ابراهیم تا معجزه پدید آید . لطیفهٔ دیگر شنو ازین عجبتر ،نفس تو بر مثال نمرود است و هواء نفس آتش است و آن دل سوختهٔ تـو خلیلست . نفس آتش هوی، برافروخته ودل را باسلاسل مکر واغلال شهوت در منجنیق معاصی نهاده و بآتش هـوی انداخته هنوز یك گام نارفته که عقل چون شیفتگان می آیـد بچا کری دل که · هل لك من حاجة ؟ دل جواب میدهد : امّا الیك فلا. ای عقل یاد داری که ترا گفتند بیا بیامدی گفتند برو برفتی گفتند تو کیستی فروماندی ؟ آن روز راه بخود ندانستی امروز بمن چون دانی راست؟ چون دل بآتش هوی فرو آید فرمان در آید که «یانار کونی برداً »ای آتش هوی سرد باش بر دل که او خود سوختهٔ محبت ماست ؛

فمی فؤاد المحبّ نار هوی

سوخته را دیگر باره سوزند. چون آتش هوی را این فرمان آید در ساعت فرو میرد واز میان جان عارف بوستانی عجب بدید آید باصد هزار بدایع و لطائف انواع ازهارواشجار پر ثمار، درهوای بوستان سحاب افضال میریزد باران اقبال ، بر نفس باران کرامت تا ازوطاعت ووفا روید ، بردل باران هدایت تاازو شوق وصفا روید ، بر زبان بـاران لطافت تا ازو حمد و ثنا روید ؛ بر جسم باران کرامت تا ازو رؤیت ولقا روید

٥ - النّوبة الاولی

قوله تعالی : « و داود وسلیمان »و یاد کن داود وسلیمان را ، «اذیحکمان فی الحرث» که داوری می بریدند در آن کشت زار، « اذنفشت فیه » که چرا کرد در آن

بشب. « **غنم‌القوم** » گلهٔ گوسفند قومی دیگر ، « **وکنّا لحکمهم شاهدین** (۷۸) » وما داوری بریدن ایشانرا آنجا بودیم بآگاهی‌وداش .

« **ففهّمنا هاسلیمان** » دریافت داوری سلیمان را دادیم ، « **وکلاّ آتینا حکماً و علماً** » وهردو را حکمت وعلم دادیم ، « **وسخّرنامع داودالجبال** » ونرم کردیم وفرمان بردار کوهها را با داود ، « **یسبّحن‌والطّیر** » تا کوه ومرغ می‌ستودند با داود که مرا مستود ، « **وکنّا فاعلین** (۷۹) » وکردیم‌ازنیکوکاری‌آنچه کردیم وتوانایان بودیم بر کردآنچه کردیم .

« **وعلّمناه‌صنعة لبوس لکم** » ودر آموختیم داود را زره کردن از بهر شما ، « **لتحصنکم من بأسکم** » تا نگه داریم شمارا بآن از گزند سخت شما ، « **فهل انتم شاکرون** (۸۰) » مرا سپاس‌دار هستید ؟

« **ولسلیمان الرّیح عاصفة** » ونرم کردیم وفرمانبردار سلیمانرا باد عاصفه ، « **تجری بامره** » می‌رفت ومی‌برد بفرمان او ، [در بامداداں از اصطخر] « **الی الارض الّتی بارکنافیها** » بزمین‌مقدسه‌ای که‌مابر کت کردیم‌در آن، « **وکنّا بکلّ‌شیٔ عالمین** (۸۱) » ومابهمه چیز دانائیم همیشه .

« **ومن الشّیاطین من یغوصون‌له** » واز دیوان اوراغواصان دادیم[که از دریا ها اورا بیرون می‌آوردند آنچه میخواست از مروارید ومرجان وبسدّ وجز از آن] « **ویعملون عملا دون ذلک** » وجز از آن‌هر کار کهمیخواست‌میکردند . « **وکنّالهم حافظین** (۸۲) » ومی کوشیدیم ایشانرا تاآنچه میکردند تباه نکردند .

« **وایّوب اذ نادی ربّه** » ویاد کن ایوب را که آواز داد خداوند خویش را ، « **انّی‌مسّنی‌الضّرّ** » که گزندرسیدبمن. « **وانت ارحم الرّاحمین** (۸۳) » وتوبخشاینده‌تر بخشایندگانی

« **فاستجبناله** » پاسخ کردیم او را ، « **فکشفنا مابه‌من ضرّ** » باز بردیم آن

گرند که بودباو. «و آتیناه اهله ومثلهم معهم» وباو دادیم کسان‌اووهم‌چندان‌دیگر باایشان، «رحمة من عندنا» بخشایشی از نزدیك ما، «و ذکری للعابدین (٨٤)» و یادگاری امّت محمّد را.

«واسمعیل وادریس وذاالکفل» ویاد کن اسمعیل را وادریس‌را وذاالکفل را، «کلّ من الصّابرین (٨٥)» همه از شکیبایان بودند.

«وادخلناهم فی رحمتنا» و در آوردیم ایشانرا در نبوّت خویش «انّهم من الصّالحین (٨٦)» که ایشان از نیکان بودند

النّوبة الثانیة

قوله: «و داود وسلیمان» داود بن ایشا از فرزندان یهودا بن یعقوب بود، مردی کوتاه زرد روی باریك تن دلاور لشکر شکن، هرگز روی از دشمن بنگردانیده و درهیچ وقعه‌ای بی‌فتح‌وبی‌ظفر بازنگشته، وقوّت وی چنان بود که در روزگار شبانی درابتداء جوانی شیر را وپلنگ را بگرفتی ودهن وی از هم بردریدی. عمر وی صد سال بود ملك وی چهل سال بود، وابتداء ملك وی بعدازقتل جالوت بود هفت‌سال، وبنو اسرائیل بعداز یوشع بن نون هیچکس را چنان مجتمع نشدند که اورا شدند. روی ابوهریره قال قال رسول‌الله (ص): «الزرقه یمن وکان داود (ع) ازرق»، ربّ‌العزّه باوی کرامتها کرد اورا ملك داد وعلم وحکمت ونبوّت، واورا کتاب زبور داد صدوپنجاه سوره بلغت عبرانی، در آن ذکر حلال وحرام نبود و حدود واحکام نبود، پنجاه سوره همه موعظت وحکمت‌بود، وصد سوره بیان وقایع و ذکر حوادث وسرگذشت بنی اسرائیل و غیرایشان بود، و داود را صوتی خوش بود و نغمتی دلربای، هرگه که زبور خواندی بصحرا رفتی وعلماء بنی‌اسرائیل باوی صف کشیده

ودیگر مردمان ازپس علما صف کشیده وجن ازپس مردمان وشیاطین ازپس جن وازپس ایشان وحوش وددان بیابان گوشها فرا داشته ومرغ درهوا پروا پرزده، چون داود زبور خواندن گرفتی ایشان همه سماع کردندی وآب روان درجوی بایستادی وباد فرو گشاده بیا کن گشتی ازلذت نغمهٔ داود. قال ابن مسعود .اعطاه الله علم الحکم والبصر فی القضاء، وکان لایتتعتع فی القضآء بین النّاس . اورا درحکم کردن وداوری بردن میان مردم بصیرت بر کمال بود ودانش تمام، وربّ العزّه بروی منّت نهاده و گفته : «یا داود انّا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین النّاس بالحق» .

ابن عباس و قتاده و زهری گفتند · دومرد آمدند وار داود حکم خواستند یکی برزگر بود صاحب کشتزار ، و دیگر شبان بود صاحب گوسفندان . برزیگر گفت این شبان گوسفندان خویش رافرا کشتزارمن گذاشت تاهمه تباه کردواز آن هیچیز بماند، داود میان ایشان داوری بربرید گوسفند به برزگر داد بعوض آنکه زرع وی تباه کرده بود، آن دومرد ازپیش داود بیرون آمدند و بر سلیمان بر گذشتند وسلیمان هنور کودك بود یازده ساله، گفت داود شمارا چون حکم کرد؟ ایشان سلیمان را خبر کردند از آن حکم که داود کرد ، سلیمان گفت اگر این حکم من کردمی وولایت قضا مرابودی مــن جزآن حکم کردمی داود اورا بخواند گفت تــو حکم ایشان چون کنی ؟ گفت گوسفندان یکچندی بصاحب زرع دهم تا بآن روز رسد که زرع وی تباه کرده بودند تا بدرّ ونسل آن منتفع می‌شود و صاحب غنم تخم کارد از بهرصاحب زرع تا بحال خود باز آید با صاحب حویش دهد و گوسفندان با خداوند خویش ، داود گفت : اصبت صواب ایست که تو گفتی، پس داود همان حکم کرد که وی گفت . آورده‌اند که بعاقبت چون گوسفندان باخداوند رسید منافع آنکه صاحب زرع برداشته بود وزرع متلف هردو قیمت کردند برابر آمد ، اینست که ربّ العالمین گفت : « وداود وسلیمان اذیحکمان فی الحرث اذنفشت فیه غنم القوم» یعنی واذکر داود وسلیمــان حین حکما فی الحرث . قال اهل اللغة: الحرث القاء الحبّ فی الارض للزرع وقال

مسروق : الحرث هاهنا، الکرم. وقال **ابن‌مسعود** .فی جماعة کان کرماً تدلّت‌عنا قیده . « اذنفشت فیه غنم القوم » النفش. الرعی باللّیل بلاراعٍ ، والهمل بالنهار بلا راع ، والمعنی اذ دخلت غنم‌القوم فی حــرث قوم لیلا فرعته وافسدته . « و کنّا لحکمهم شاهدین»،الضمیر یعود الی‌داود وسلیمان والخصمین ، وقبل‌الی داود وسلیمان فجمع کما جمع فی‌قوله : «فان‌کان له‌اخوة یرید اخوین»، اماحکم اهل اسلام‌دردین مسأله امرور آنست که هرچه ماشیهٔ فرا گذاشته بروز تباه‌کند ازمال غیری ، بر خداوند ماشیه ضمان نبود و هر چه بشب تباه کند بروی ضمان بود از بهر آن کــه بعرف وعادت اصحاب زرع بروز زرع خوش نگــه دارند ، و اصحاب مواشی بشب ماشیهٔ خوش بچرا نگذارند و بامراح برند ، و فی ذلك مــا روی **الزهری** عن **حزام‌بن بحیصة** انّ ناقة **للبرآء بن عازب** دخلت حائطاً لبعض الانصار فافسدتــه فرفع ذلك الی رسول‌الله (ص) فقرأ هذه الآیة ثمّ قضی علی‌البراء بما افسدت‌الناقة . وقال:«علی‌اصحاب الماشیة‌حفظ الماشیة باللّیل، وعلی‌اصحاب الحوائط‌حفظ‌حیطانهم وزروعهم بالنّهار» وامّا اصحاب الرأی فانّهم ذهبوا الی انّ المالك اذا لم یکن معها فلاضمان علیه فیما اتلفت ماشیته لیلا کان اونهاراً .

قوله : « ففهّمناها سلیمان » ای ـ علّمنا القضیة والهمناها سلیمان دون‌داود. «و کلاًّ»یعنی داود وسلیمان، « آتینا حکماً و علمــاً ». قال **الحسن** : لولا هذه الآیة لرأیت الحکام قدهلکوا ولکن‌الله تعالی حمد هذا بصوابه واثنی علی هذا باجتهاده. خلاف است میان علما که داود وسلیمان حکم که کردند باجتهاد کردند یا بنصّ . قومی گفتند باجتهاد کردند وپیغامبرانرا اجتهاد رواست همچون دیگران ، واجتهاد داودا گرچه خطا آمدحطابر ایشان رود،الّاانّهم‌لایقرّون‌علیه.قومی‌دیگر گفتندداود و سلیمان حکم کــه کردند بنص کــردند وبوحی نه باجتهاد، ایشانرا حکم کــردن باجتهاد روا نباشد که ایشان مستغنی‌اند ازاجتهاد بوحی منزل، وبه‌قال‌تعالی : «وما ینطق‌عن‌الهوی»، اجتهاد کسی کند که نصّ نیابد ووحی‌بوی نیابد ، وداود اگرچه

حکم بنصّ کردنّی دیگر بسلیمان فروآمد که آنرا منسوخ کرد وحکم سلیمان ناسخ حکم داود گشت ، امّا علماء دین بیرون ازپیغامبران رواباشد که اجتهاد کنند در حوادث ، چون در حوادث نص کتاب وسنّت نیابند واگر در اجتهاد ایشان خطا رود آن خطا از ایشان موضوع است و فی ذلك ما روی **عمرو بن العاص** انّه سمع رسول‌الله (ص) یقول: «اذاحکم الحاکم فاجتهد فاصاب فله اجران، واذا حکم فاجتهد فاخطأ فله اجر لم یرد به انّه یوجر علی الخطاء بل یوجر علی اجتهاده فی طلب الحق لانّ اجتهاده عبادة والاثم فی الخطاء عنه موضوع اذا لم یأل جهده» .روی **عبدالرحمن الاعرج** عن **ابی‌هریره** انّه سمع رسول الله(ص) یقول: «کانت امرأتان معهما ابناهما، جاء الذئب فذهب بابن احدیهما فقالت صاحبتها انّما ذهب بابنك وقالت الاخری انّما ذهب بابنك، فتحا کما الی داود فقضی به للکبری فخرجتا علی سلیمان واخبرتاه فقال ائتونی بالسّکین اشقّه بینهما فقالت الصغری لاتفعل یرحمك الله هو ابنها، فقضی به للصغری فذلك قوله:« ففهّمناها سلیمان و کلّاً آتینا حکماً وعلماً ».

«وسخّرنا مع داود الجبال یسبّحن» فیه تقدیم وتأخیر ، تقدیره وسخّرنا الجبال، «والطیر» یسبّحن مع داود کقوله : «یا جبال اوّبی معه» معنی آنست که داود تسبیح کردی وثناء الله گفتی، کوه‌ها وی همچنان تسبیح میکردی وثنا میگفتی ، تسبیحی که مردم می‌شنیدند وبسمع ایشان میرسید ، **ابن‌عباس** گفت: کان یفهم تسبیح الحجر والشجر . داود تسبیح کوه و درخت دانستی و گفته‌اند که داود را فترتی بود در تسبیح ربّ العزّه اورا تسبیح کوه ومرغ بشنوانید تا اورا نشاط تسبیح خاستی وعشق بیش شدی ، وقیل تسخیر الجبال له انّها کانت تسیر معه اذا سار وتقف اذا وقف، وقیل تسیر اذا شاء ، وتقف اذا شاء ، وقال **الحسن** : جمیع ما خلق‌الله من الجبال والطیر کانت تسبّح مع داود بالغداة والعشیّ . « و کنّا فاعلین » انّما قال ذلك لانّه ممّا لا یدخل تحت قدرة البشر ، قال **محمد بن علی** : جعل‌الله الجبال تسلیة للمحزونین و انساً للمکروبین الا تراه یقول:«وسخّرنا مع داود الجبال یسبّحن».قال والانس الّذی

فی‌الجبال‌هو انّها خالیة عن‌صنع‌الخلائق فیها باقیةعلی‌صنع‌الخالق لااثرفیهالمخلوق فیوحش ، والآثارالتی فیها آثارالصنع الحقیقی‌من غیر تبدیل ولاتحویل .

«وعلّمناه‌صنعة‌لبوس‌لکم»المرادباللبوس‌هاهناالدرع،لانّهاتلبس،وهوفی‌اللغةاسم لکلّ‌مایلبس‌ویستعمل فی‌الاسلحة کلّها درعاً کان‌اوسیفاًاورمحاً، وهوبمعنی‌الملبوس ، کالحلوب بمعنی‌المحلوب‌والرکوب‌بمعنی‌المرکوب. قال **قتاده** :اوّل‌من‌صنع‌الدّرع **داود** وانّهاکانت من‌قبل‌صفائح فهواوّل من‌سردهاوحلّقهافجمعت‌الخفّةوالتحصین .

سبب‌زره گری‌داودآن بودی که **داود** پیغامبر بود وپادشاه، واورا عمال ومتصرفان و گماشتگان بودند در اطراف و نواحی خویش ، و پیوسته متفکروار بشب طواف کردی وتعرّف احوال عمال و گماشتگان خویش کردی تا برچه سیرت زندگانی میکنند وبارعیت عدل می کنند یاجور ، ونیز هر کسی راپرسیدی، **داود** چه‌مردی است و برخلق خدای پادشاهی چون میراند؟شبی از شبها **جبرئیل** او را پیش آمد بصورت‌بشر، **داود** از وی پرسد که **داود** چه مردی است ؟ و چون شناسی او را ؟ **جبرئیل** گفت نیك مردی است وپسندیده سیرتی دارد لکن در وی خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نبودی به‌بودی، گفت چیست آن خصلت ؟ گفت : یأکل من بیت‌المال المسلمین . ازبیت المال مسلمانان‌میخورد، **داود** از آنجا باز گشت و بمحراب خویش بازشد ودعا وتضرع کرد وازالله‌تعالی حرفت خواست‌وکسب کردن تا ازکسب دست خویش خورد ، ربّ‌العزّه دعاء وی اجابت کرد واورا زره گری در آموخت .

فذلك قوله : «وعلّمناه صنعة لبوس لکم»،جای دیگر گفت: «والنّاله الحدید» معنی آنست که آهن اورا مسخر و نرم کردیم ، تا چنانکه خواست بی‌آلت وعدّت آهنگران بدست خویش در آن تصرف میکرد ، و از آن زره میساخت . روزی **لقمان‌حکیم** پیش وی نشسته بود واو زره میکرد لقمان نمی‌دانست که آن چیست که پیش از داود کس‌زره نکرده بود و کس ندیده،لقمان صبرهمی کرد ونمی‌دانست

ونمی پرسید تا داود از آن فارغ گشت ، برخاست ودر پوشید و گفت : نعم القمیص هذا للرجل المحارب . فعلم لقمان مایراد به ، فقال الصّمت حکم و قلیل فاعلـه .
«لنحصنکم» بنون قراءت **ابوبکر** است از **عاصم** ، اضافت فعل باحق است جلّ جلاله یعنی وعلّمناه لنحصنکم ای ـ لنحرزکم ونحفظکم به عندملاقاة اعدائکم من القتل .
و گفته اند مر ایدجا بمعنی فی است، یعنی لندفع السلاح عنکم فی حالة الحرب. **ابن عامر** و **حفص** ، «لتحصنکم» بتاء خوانند وباین قراءت فعل لبوس راست والتأنیث لاجـل المعنی لانّ اللبوس، الدّرع، والدرع مؤنثة . وروا باشد کـه فعل صنعة را بود ، ای ـ لتحصنکم الصنعة . باقی قرّاء و روح از **یعقوب** ، «لیحصنکم» بیاء خوانند و فعل باین قراءت خدارا بود ، ای علّمه الله لیحصنکم . و روا بود که فعل لبوس را بود، واللبوس فعول بمعنی معفول اراد الملبوس ، ای ـ لیحصنکم الملبوس، فذکر الفعل علی اللفظ . و روا بود که فعل **داود** را بود لانّ الهآء فی قوله : «علّمناه» راجعة الیه . ای ـ علّمناه داود صنعة لبوس لیحصنکم بمصنوعه « من بأسکم ». وروابود کـه فعل تعلیم را بود . ای ـ علّمناه لیحصنکم التعلیم . «فهل انتم شاکرون» نعمی بطاعة الرسول وهذا نوع من انواع الامر ، معناه اشکروا ، کقوله: « فهل انتم منتهون » ای ـ انتهوا و کقوله : «فهل انتم مسلمون» ای ـ اسلموا. وفی الحدیث هل انتم تارکوا لی اصحابی . ای ـ اترکوا لی اداهم .

«ولسلیمان الرّیح» یعنی وسخـّرنا لسلیمان الرّیح، الرّیح هواء متحرّك وهو جسم لطیف یمتنع بلطفه من القبض علیه ویظهر المحسّ بحرکته، یذّکر ویؤنث. «عاصفة» نصب علی الحال و العصف شدّة حرکة الریح یقال، عصفت الریح فهی عاصفة وعاصف اذا اشتدت، «تجری بامره» ای ـ بامر سلیمان. «الی الارض الّتی بارکنا فیها» یعنی الشام .وذلك انّها قدکانت تجری لسلمان واصحابه حیث شاء سلیمان ثمّ تعود الی منزله بالشام . وهب منبه گفت: سلیمان بن داود پیغامبری غازی بودپیوسته درغزات بودی تاشهرها بگشاد وملوك عالم را همه در تحت قهـر خویش آورد و ملك وی بهمه جـهان بـرسید . **مقاتل**

گفت شیاطین از بهر وی بساطی ساخته بودند یك فرسنگ طول آن ویك فرسنگ عرض آن، زر و ابریشم درهم بافته وتختی زرین ساخته درمیان بساط ، و گردبر گرد آن تخت سه‌هزار کرسی زرین و سیمین نهاده . **سلیمان** بر آن تخت نشستی وانبیاء بر آن کرسیهای زرین وعلما بر کرسیهای سیمین وازپس ایشان عامهٔ مردم وازپس عامهٔ مردم جن وشیاطین صفهابر کشیده ومرغان درهوا جمع آمده وپردربر کشیده چنانکه آفتاب برسلیمان واصحاب وی نتافتی . **ابن زید** گفت: **سلیمان** را مرکبی بود از چوب ساخته وآن مرکب راهزاررکن بود ودرهرر کنی هزار خانه ،جن وانس در آن خانه‌ها نشسته وعدّت و آلت حرب درآن نهاده وزیرهرر کنی هزار شیطان بداشته تا آن مرکب برمی‌داشتند، **سلیمان** چون خواستی که برنشیند بادعاصف رافرمودی تا آن مرکب و آن بساط ومملکت وی بردارد و برهوابرد ، چون برهواراست بیستادی باد رخارا فرمودی تا درروش آرد بامداد یکماهه راه برفتی و شبانگاه یکماهه ، چنانکه در قرآنست : «غدوّها شهر ورواحها شهر».

وهب منبه گفت ماراخبر کردند که درنواحی دجله درمنزلی ازمنزلها نشسته‌ای یافتند که کسی ازاصحاب سلیمان نبشته بود ، اما من الجن واما من الانس . یاجنی نوشته بود یا انسی. نحن نزلناه و مابنیناه ومبنیاً وجدناه غدونامن اصطخر فقلناه و نحن رائحون منه فبائتون بالشام ان شآء الله . معنی آنست که مادرین منزل فرو آمدیم وبنانکردیم وخود بناساخته دیدیم بامداد ازاصطخر برفته ودرین منزل قیلوله کرده وبرعزم آنیم که شبانگاه از اینجا برویم وشب راشام باشیم . وروی انّ سلیمان سارمن ارض العراق غادیا فقال بمدینة مروو صلّی العصر بمدینة بلخ، تحمله وجنوده الریح و تظلّهم الطیر، ثم سارمن مدینة بلخ متخللاً بلاد الترك ثم جازهم الی ارض الصین یغدوا علی مسیرة شهر ویروح علی مثل ذلك، ثم عطف یمنة عن مطلع الشمس علی ساحل البحر حتی اتی ارض القندهار وخرج منها الی مکران و کرمان ثم جاوزها حتی ارض فارس فنزلها ایّاماً وغدا منها بعسکر ثم راح الی الشام وکان مستقره بمدینة تدمر

وکان امر الشیاطین قبل شخوصه من الشام الی العراق فبنوها له بالصفاح والعمد والرّخام الابیض والاصفر. «و کنّا بکلّ شیئ عالمین» ای- کنافی الاوّل بکلّ شیٔ عالمین، فقدّرناها ودبّرنا ها علی ماتوجبه الحکمة، واعطینا کل نبیّ ماتقوم به الحجّة وتنقطع به المعذرة وماهوداع الی الایمان و ابلغ فی الانقیاد والاذعان. وقیل معناه، علّمنا ان مانعطی سلیمان من تسخیر الریح وغیره یدعوه الی الخضوع لربّه

«ومن الّشیاطین» ای- وسخّرنا من الشیاطین، «من یغوصون له» یقال من للواحد والجمع والذکر والانثی، یغوصون ای- یدخلون تحت المآء فتخرجون له من قعر البحر الجواهر «ویعملون عملادون ذلك» ای- دون الغوص. و هوماذکرالله تعالی «یعملون له مایشآء من محاریب و تماثیل» الایة. «وکنّالهم حافظین» حتی لایخرجوا من امره، و قیل حفظنا هم من ان یفسدوا ماعملوا. و فی القصة انّ سلیمان کان اذا بعث شیطانا مع الانسان لیعمل له عملا قال له اذا فرغ من عمله، اشغله بعمل آخر لئلاّ یفسد ماعمل وکان من عادة الشیاطین انّهم اذا فرغوا من عمل ولم یشغلوا بعمل آخر خربوا ماعملوا و افسدوه.

«و ایّوب اذنادی ربّه» **ایوب** بن آموص بن تارخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم وکانت امّه من ولدلوط بن هاران و زوجته **رحمة** بنت افرائیم بن یوسف بن یعقوب. **وهب بن منبه** گفت: **ایوب** پادشاه بود و پیغامبر در نواحی شام، و او را ملك ومال فراوان بود از هرصنفی و از هر جنسی ازین ضیاع و عقار بسیار و ازین چهارپایان چرندگان و بارکیران وازین غلامان وخدمتگاران، وفرزندان داشت ازین جوانان و نورسدگان وباابن همه مال ونعمت مردی بودپارسا ومتورع و نیکوسیرت درویش نواز، مهمان دار. با درویشان نشستی وغریبانرا نواختی نعمت الله تعالی راشکر کردی و بردرگاه حق جل جلاله برطاعت و عبادت مواظبت نمودی. ابلیس مهجور ویرا درمیان کام ونعمت دنیا برصفت وسیرت پاکان و پارسایان می دید، بروی حسد برد خواست که اورا درغرّت وغفلت کشد چنانکه دنیاداران و مترفان باشند بروی

دست نمی‌یافت وکار ازپیش نمیشد ،و ابلیس را آنگه بر آسمان راه بود واورا برفع عیسی از چهارم آسمان باز داشتند وببعث مصطفی (ص) از آن سه دیگر بازداشتند، اکنون ازهمهٔ آسمانها محجوبست هم او وهم لشکر وحشم او ، الّا من استرق السمع فأتبعه شهاب مبین . امابروزگار ایوب محجوب نبود ودر آسمانها از فریشتگان ثنا ومدح ایوب می شنید، و فریشتگان از جبرئیل شنیده بودند و جبرئیل ازحق جل جلاله شنیده بود. ابلیس آنگه حسدبرد بر ایوب گفت بار خدایا اگر مرا برمال او مسلط کنی او را بغفلت و کفران در کشم ، فرمان آمداز جبار کاینات: انطلق فقد سلّطتك علی ماله . رو که ترا برمال وی مسلط کردم ، ابلیس بیامدو آن مردهٔ شیاطین دیوان سقنبه(۱) رابر انگیخت تا آن مال وبر اجمله نیست کردند و تلف بردند و بعضی را بسوختند وبعضی را بصیحه بکشتند وبعضی راباد بردادندو نیست کردندچون خبر بایوب رسید گفت هوالّذی اعطی وهوالذی اخذ الحمدلله حین اعطانی وحین نزع منّی، عریاناخرجت من بطن امّی و عریانا اعود فی التراب ، وعریانا احشر الی الله عزوجل . ابلیس نومید و خاسر باز گشت وبآسمان بازشد گفت :بارخدایا ایوب چنان داند که اورا بفرزندان و بنفس خویش برخورداری است وتومال بوی بازدهی از آن بفتنه نیفتاد ، اگر مرا برفرزندان وی مسلط کنی اورا بفتنه مضله افکنم ، گفت : رو که ترا برفرزندان وی مسلط کردم ، هفت پسرداشت وهفت دختر جمع شده درقصر خویش ، ابلیس وحشم وی آمدند وآن قصر بسرایشان فرو آوردند وهمه را هلاك کردند ایوب چون خبر هلاك فرزندان بوی رسید طاقتش برسید و صبر ازوی برمید ار بگر بست و قبضه‌ای خاك برسر ریخت،پس همان ساعت پشیمانی بوی در آمدتوبه کرد وعذر خواست والله تعالی اورا عفو کرد ، ابلیس نومیدازوی باز گشت و گفت بار خدایا اگر مرا برتن وی مسلط کنی اورا ازراه صواب بگردانم تا نعمت ترا جحود آرد، گفت :رو که ترا برتن وی مسلط کردم مگر بردل که محل معرفت وفکر است وبرزبان که محل تسبیح و ذکرست ، ابلیس بیامد و اورادر نماز یافت بادی دربینی وی دمید که بهمه تن اوبرسید

(۱) کذا فی نسختین

وقرحه‌ها و نثرها در اندام وی‌پدید آمد حکه وخارش بروی افتاد همی خاریدومی خراشید تاهمه تن وی‌مجروح گشت وخونابه وصدیدازوی روان شد ، پس خورنده دروی افتاد و بوی ناخوش ازوی دمیدن گرفت مـردم از وی نفرت گرفتندو او را از شهر بیرون بردند و در کناسه‌ای بیفکندند. سه کس بوی ایمان آورده‌بودند نام‌ایشان یفن‌ویکدد وصافر ، این‌سه کس چون اورا بر آن‌صفت دیدند دروی‌بتهمت افتادند بشخص ازوی بر گشتند ، اما بردین وی می بودند و باوی هیچکس بنماند مگر رحمه عیال وی ودربن‌بلاهژده سال بماند ، و گفته‌اند هفت سال‌و گفته‌اند سه سال و گفته‌اند هفت سال وهفت ماه وهفت روز . و گفته‌اند آن سه مرد از اصحاب وی که از وی بر گشتند کهل بودند وایوب را تعییر کردند گفتند :تـالی‌الله‌سبحانه من الذنب الّذی عوقبت‌به یکی‌دیگر باایشان بودجوانی حدیث‌السن، باتوب‌ایمان آورده واورا تصدیق کرده، آن کهول را ملامت کرد بان تعییر که کردند ، گفت : حرمت ایوب را نداشتید وراستی وصواب درسخن بگذاشتید ، ورای صائب از دست بدادید بآن تعییر که کردید نه بوقت خویش ونه بجای خویش ، نمیدانید که‌ایوب پیغامبر خدابست ، گزیده وصفوت وپسندیدۀخدای تعالی است ، هرگز کاری‌بخلاف فرمان‌نکرده و ازجادۀ دین‌قدم بیرون‌ننهاده‌بتس ازآن‌نیست که بلائی عظیم‌روی‌بوی نهاده‌واین‌بلاعیب‌دین‌وی‌نیست،ونشان‌سخط‌الله‌نیست.پیغامبران‌وصدّیقان‌وشهیدان که بودند ورفتندبی‌بلانبوده‌اند ،وآن‌ازالله‌تعالی کرامتی دانسته‌اندوحیرتدر آن‌دیده‌اند چون انبیاء و اولیاء را دلیل سخط وهوان نبوده ، ایوب را هم دلیل سخط الله تعالی نباشد. سزای شما چنان بودی که اگر این صاحب بلانه ایوب پیغامبر صاحب منزلت بودی که برادری از برادران‌مسلمان بودی صحبت شما یافته، واجب کردی درین حال زبان ملامت‌وتعییر فروبستن و دربلاء وی حزین واندوهگن بودن وبهمه حال موافقت‌وی نمودن وتسکین وتسلیت وی‌دادن . واین مجارات درحضرت‌ایوب میرفت ، ایوب گفت کلمات حکمت که برزبان بندۀ مؤمن روندنه‌ازبسیاری تجربت

رود یا ازروی‌شباب وشیبت بلکه رب‌العزه اقبال کند بردل وی بنعت رأفت ورحمت ودر دل وی افکند نورهدایت وتخم حکمت ، آنگه برزبان افتد واز آن عبارت کند، ایوب آن جوان‌نورسیده را بستود وبپسندید آنگه روی بآن سه مرد کهل‌نهادوایشان را عتابی بلیغ کرد ، آنگه روی ازیشان بگردانید ودرالله زارید واز درد دل خویش بحق نالیدهمچون شیفته‌ای‌سر گشته‌و والهی درمانده بزبان تضرع و حسرت گفت :

ربّ لایّ‌شیء خلقتنی لیتنی اذ کرهتنی لم‌تخلقنی یالیتنی کنت حیضة القتنی‌امّی یالیتنی عرفت الذنب الذّی اذنبت والعمل الذّی عملت فصرفت و جهك‌الكريم عنّی لو کنت‌امتنی‌فالحقنی بآبائی ، فالموت‌کان اجمل بی‌الم اکن‌للغر سداراً وللمسلمين قراراً ولليتم‌ولياً وللارملة قيّماً . الهی اناعبد ذليل ان احسنت فالمنّ لك وان اسأت فبيدك عقوبتی جعلتنی للبلاء غرضاً وللفتنة نصباً و قدوقع علیّ بلاء لوسلّطت علی جبل ضعف عن حمله فكيف يحمله ضعفی ،الهی قضاءك هـوالّذی اذلنی وسلطانك هـوالذی اسقمنی وانحل جسمی ولـوانّ ربی‌نزع الهيبة التی‌فـی صدری و اطلق لسانی‌حتی‌اتكلّم بملیء فمی ثم‌کان ينبغی‌للعبدان يحاج عـن نفسه لـرجـوت ان يعافينی عند ذلك ولكنّه القادی و تعالـی عنّی فهو برانـی ولا اراه و سمعنی ولااسمعه لا نظر الـیّ فـرحمنی ولادنی منّی و لا ادنانـی ، فـادلّی بعـذری واتكلّم‌ببرائی‌واخاصم عن‌نفسی. فلمّا قال ذلك ايوب واصحابه عنده، اظله غمام حتی ظن اصحابه انّه عذاب ، ثمّ نودی منه ياايّوب انّالله تعالی بقول ها انا قد دنوت‌منك قرباًفم فادلّ بعذرك وتكلم ببرائك وخاصم عن نفسك واشدد ازارك وقـم معام جبار يخاصم حباراً ان استطعت فـانّه لاينبغی ان نخاصمنی الاّ جبار مثلی ولاينبغی ان تخاصمنی الا من بجعل الزنار فی‌فم‌الاسد والسحال‌فی فم‌العنقاء واللجام فی‌فم التنّين ويكيل مكيالا من‌النور ويزن مثقالا من‌الريح ويصرّ صرّة من‌الشمس ويرد امس‌لقـد منتك نفسك ، يا ايّوب امراً ما تبلغ بمثل قوّتك ولو كنت اد منتك دلك ، ودعتك اليه تذ کرت ایّ مـرام رامت لك اردت ان نخاصمنی بعيّك ام اردت ان تحاجنی

بخطاءك امااردت آن تكابرني بضعفك، ابن انت متّى يوم خلقت الارض فوضعتها على اساسها ،هل كنت معي تمدّ باطرافها ؟ هل علمت باىّ مقدار قدرتها ؟ ام على اىّ شىٔ وضعت اكنافها ؟ ابطاعتك حمل الارض الماء ؟ ام بحكمتك كانت الارض للماء عطاء ؟ ابن انت معي يوم رفعت السماء سقفاً في الهواء لاتعلق بسبب من فوقها ، ولايقلها دعم من تحتها هل سلغ من حكمتك ان تجرى نورها اونسير نجومها او يختلف بامرك ليلها ونهارها ؟ اين انت متّى يوم صببت الماء على التراب ونصبت شوامخ الجبال هل تدرى على اىّ سىٔ ارسيتها ؟ ام باىّ مثقال وزنتها ؟ ام هل لك من ذراع تطيق حملها ؟ ام هل تدرى من اين الماء الذى انزلت ؟ ام هل تدرى من اىّ شىء انشىٔ السحاب ؟ ام هل تدرى من ابن خرانة الثلج ؟ ابن خزانه الريح ؟ ابن جبال البرد؟ ابن خرانة الليل بالنّهار وخرانة النهار باللّيل ؟ وباىّ لغة تتكلم الاشجار ؟ من جعل العقول في اجواف الرجال ومن شق الاسماع والابصار ؟ ومن ذلت الملائكة لملكه ، و قهر الجبّارين بجبروته ، وقسم الارزاق بحكمته. فقال ايوب صغر شأني و كلّ لساني و عقلي ورائي و ضعف قوّتي عن هذا الامر نعرض عليّ يا الهي قد علمت ان كلّ الّذى ذكرت صنع يدبك و تدبير حكمتك و اعظم من هذا ماشئت ،علمت لايعجزك شىٔ و لاتخفى عليك خافية ، اذلقتني البلايا ، الهي فتكلمت ولم املك فليت الارض انشعب لى فذهبت فيها ولم اتكلّم بشىٔ يسخط ربى ولتني مت بغمّى في اشد بلائى قبل ذلك انمّا تكلمت لتعذرني وسكت حين سكت لترحمني كلمة زلت منى فلن اعود وقد وضعت يدى على فمي وعضضت على لساني وصقت بالتراب خدّى ،اعوذبك اليوم منك واستجيرك من جهد البلاء فاجرني واستغيث بك من عقابك فاغثنى واستعين بك فاعنّى . و اتوكل عليك فاكفني ، واعتصم بك فاعصمني ، و استغفرك فاغفرلي ، فلن اعود لشىٔ تكرهه منّى .فقال الله تعالى وتقدس نعدفيك علمى وسبقت رحمتى غضبى ادخطئت فقدغفرت لك و رددت عليك اهلك و مالك و مثلهم معهم لتكون لمن خلفك آية و تكون عبرة لاهل البلاء وعز الصابرين ، فاركض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب فيه شفاؤك و

قرب عن اصحابك قرباناً واستغفرلهم فانّهم قدعصونی فيك فركض برجله نانفجرت له عين فدخل فيها فاغتسل فاذهب‌الله كل‌ماكان به من‌البلاء .

قوله : «مسّنیَ‌الضّر وانت ارحم‌الرّاحمين»، حسن گفت : **ايوب** هفت سال و اندماه درآن كناسه گرفتار گشته وخورنده دروی افتاده ومردم ازوی بگریخته مگر زن وی **رحمه** كه باوی می‌بود و گاه گاه طعام بوی‌می آورد و **ايوب** درآن بلاء يك لحظه از ذكرالله تعالی بازنماند پيوسته درذكر وتسبيح بودی ودرآن بلاصبر همی كرد وابليس ازوی درماند و حيلت وی برسيد، بانگی وزعقهٔ ازوی رهاشد كه هر هرجا لشكروی بود دراقطار عالم همه بشنيدند و بنزديك وی‌آمدند اورا غمگين و دلتنك يافتند گفتند مهترما را چه‌رسيد كه چنين‌غمناك ودلتنگ است؟ ابليس گفت درماندم دركار **ايوب** وصبر كردن وی بربلا وهرچه دانستم ازتلبيس وتدليس وفنون حيل ووساوس جمله بكار داشتم‌وپيش وی بردم وهيچ بروی‌ظفر نيافتم. گفتندآنچه دام بود ازدامهای‌مكر كه برراه**آدم** نهادی تا اورا از بهشت بيرون كردی؟ گفت زن ويرا **حوا** واسطه ساختم‌تامكرخود دروی‌براندم، گفتند اينجاتدبيرهمانست‌مكری بساز با زن وی كه اوزن خودرا فرمان برد ، واز راه بيفتد ، ابليس بصورت مردی پيرفراپيش **رحمه** شد گفت : يا امة الله شوهرت كجاست؟ گفت آنكه درآن مزبله افكنده وخورندگان دروی افتاده ، گفت آن ايوبست آن جوان زيبا تن نيكوروی وفرزندان داشت بدان جوانی وزيبائی ومال فراوان و نعمت تمام اكنون از آن هيچ نمانده‌است‌وهمه نيست گشته بپندارم كه‌هرگز بآن بازرسيد مگر **ايوب** يك گوسفند بنام من قربان كند تا من اورا بحال صحت باز آرم و آن جوانی و زيبائی وی باز بينی، **رحمه** بگريست وجزع كرد آنگه بيامدو بانك بر**ايوب** زد گفت يا ايوب حتی متی يعذبك ربّك اين‌المال؟ اين‌الولد؟ اين‌الصديق؟ اين لونك الحسن؟اين جسمك الحسن؟ اذبح هذه السخلة واسترح . **ايوب** كه اين سخن از وی بشنيد دانست كه ابليس ويرا فريفته است وباد دروی دميده . گفت ای‌زن مال وفرزند كه

توبآن می گوئی وبنابافت آن تحسر میخوری آن بما که داده بود؟ گفت : اللّٰه‌تعالی، گفت‌چندسال مارا درآن برخورداری بود ؟ گفت هشتادسال، گفت‌اکنون چنداست که ما دربلائیم ؟ گفت هفت‌سال، گفت و یلك ما انصفت الاّ صبرت فی‌البلاء ثمانین سنة کما کنّافی‌الرّخاء ثمانین سنة واللّه لئن شفانی‌اللّه لاجلدنك مائة جلدة امرتنی ان اذبح لغیراللّه. **ایوب** ازسردلتنگی‌وضجرسو گند یاد کرد که اگرشفایابم ترا صد تازیانه بزنم بآن که مرا میفرمائی تا قربان کنم بغیرنام اللّه.روبیرون شو از نزدیك من که من ازین طعام وشراب که تو آری نخورم وترا نه‌بینم . **رحمه** را از نزدیك خویش بیرون کرد و تنها بماند بی‌طعام و بی‌شراب وبی یار و بی موس،طاقتش رسید روی بر خاك نهاد گفت: «ربّ انّی مسّنی الضّرو انت ارحم‌الراحمین» ،فرمان آمد از جبّار عالم‌آن ساعت که یا ایوب ارفع رأسك وارکض برجلك ، سربردار ای ایوب وپای برزمین‌زن. **ایوب** پای برزمین زدچشمه‌ای آب پدید آمدغسلی برآورد آن درد وادی‌پاك‌ازوی فرور یخت‌بحال تندرستی‌وجوانی‌وزیبائی‌خویش‌بازشد،یکباردیگر پای‌برزمین زد چشمه‌ای‌دیگر پیداشد شربتی خورد از آن و درباطن وی هیچ درد و رنج‌نماند، برخاست‌وبرآن بالائی‌نشست‌وحلّه‌ای‌زیبا پوشانیدند اورا، آن ساعت‌**رحمه** آنجا که‌بود دردل‌وی‌افتاد که‌کار آن‌مسکین بیمار گوئی‌بچه‌رسید،تنها وعاجزاست در آن کاسه ، ودانم که هیچکس وبرا طعامی وشرابی نبرد بروم و او را بازبینم نباید که‌از گرسنگی‌بمیردیا دد بیابانی‌اوراهلاك کند، برخاست وبیامد واورادر آن‌موضع ندید ازین گوشه بدان گوشه طواف‌میکرد واورا میجست ومیگریست ، و **ایوب** او را میدید که جست وجوی میکرد ، و**رحمه** اورا جوانی زیبادیدحلّه‌ای‌نیکوپوشیده شرمش‌میآمد که‌فرانزدیك‌وی‌شود، آخر **ایوب** اورابخودخواند گفت‌ماتربدین‌یاامةاللّه؟ ای‌زن چه میخواهی‌وچه میجوئی ؟ گفت‌آن بیمارمبتلی که اینجا افتاده‌بود نمی‌بینم اوراومیترسم که‌هلاك گشت، **ایوب** گفت‌اوترا که‌باشد؟ گفت‌شوهرمنست: گفت‌اگر اورا ببینی بازشناسی ؟ پس **رحمه** نیك دروی تأمل کرد گفت : امااِنّه اشبه خلق‌اللّه

دك اذكان صحيحاً . گفت آنگه که تندرست بود بتوسخت ماننده بود ، گفت پس اندوه مدار که من ابو بم.و گفته‌اند **ایوب** تبسّمی کرد دندان ضواحك وی پیدا شد رحمه اورا بآن شناخت برخاست ودست در گردن وی آورد .**ابن عباس** گفت : والّذی نفس عبدالله بیده مافارقته‌من عناقه حتی مر بهما کلّ مال لهما وولد . و یروی انّ ابلیس قال‌لها اسجدی لی سجدة حتی اردّ علیك المال‌والاولاد واعافی زوجك ،فرجعت الی ایوب فاخبرته بماقال لها فقال قداتاك عدوّ الله لیفتنك عن دینك ثم اقسم ان عافاه الله لیضربها مائة جلدة، و قال عندذلك مسّنی الضّرّ من طمع ابلیس فی سجود حرمتی له و دعائه ایّاها و ایّای الی الکفر . و قال **وهب** :کانت امرأة ایوب تعمل للناس وتجیئه بقوته فلمّاطال علیه البلاء وسئمها الناس فلم تستعملها احد التمست له یوماً من الایام ماتطعمه فما وجدت شیئاً فجزّت قرنا من رأسها فباعته برغیف فاتته به ، فقال لها این قرنك ؟فاخبرته فحینئذ قال مسّنی الضّرّ . وقیل بلغت الاکلة لسانه وقلبه فخاف ان یضعف عن الذکر و الفکر ، فقال مسّنی الضّرّ . وقیل سقطت منه دودة فردّها الی موضعها فقال. کلی قد جعلنی الله طعامك فعضته عضة زادالمها علی جمیع ماقاسی من عضّ الدیدان فقال مسّنی الضّرّ . فنودی من اختبارك مسّك الضّرّ لامن اختیاری،وقیل نودی یاایوب تظهر الرحولة من نفسك عند تزول بلائنا علیك فقال مسّنی الضّرّ، لاقرارمعك ولافرارمنك،وقیل انقطع عنه الوحی ایّاماً فقال مسّنی الضّرّ، وقیل اراد الصلوة فلم یقدر علیها فقال مسّنی الضّرّ، وقیل الضّرّ هاهنا الشیطان، لقوله مسّنی الشیطان بنصب وعذاب،فان قیل انّ الله سمّاه صابراً وقداظهر الشکوی والجزع بقوله مسّنی الضّرّ و مسّنی الشیطان بنصب؟ قیل لیس هذا شکایة ،انّماهو دعاء بدلیل قوله عزّوجل «فاستجبنا له» علی ان الجزع انّما هو فی الشکوی الی الخلق فامّا الشکوی الی الله عزّوجل فلایکون جزعاً ولاترك صبر، کماقال **یعقوب** : انّما اشکوا بثّی وحزنی الی الله . قال **سفیان بن عیینة**:و کذلك من اظهر الشکوی الی الناس وهوراض بقضاء الله لایکون ذلك جزعاً، کما روی انّ **جبرئیل** دخل علی **النبی** (ص) فی مرضه فقال: کیف تجدك؟قال اجدنی

مغموماً، اجدنی مكروباً. وقال لعائشةحين قالت وا رأساه بل انا وا رأساه.

«فاستجبناله» ای استجبنادعاه، «فكشفنا مابهمن ضرّ»، ازلنا عنه البلاء الّذی كان فيه، «وآتيناه اهله» ای - اولاده وهم عشرة بنين ، وقيل سبعة بنين وثلاث بنات ، وقيل سبعة وسبع. « ومثلهم معهم»، قال ابن عباس: احيی الله اولاده باعيانهم و امواله و مواشيه ومثلها و مثلهم معهم، وقبل ردّ اولاده وابقاهم حتی جعل من نسلهم مثلهم. روی عن ابن عباس انّ الله تعالی ردّ الی المرأة شبابهـا فولدت لستة و عشرين ذكراً .

«رحمة من عندنا» ای - نعمة عليهم من عندنا. «وذكری للعابدين» يقتدون به فی الصبر علی البلاء والشكر علی النعمآء . روی عقبة بن عامر عن النبی (ص) قال : اوحی الله تعالی الی ايوب، تدری ما ذنبك عندی حتّی ابتليتك؟ قال لا يارب . قال دخلت علی فرعون فادهنت له بكلمتين وقيل استعان رجل ايوب علی ظلم يدرؤه عنه فلم يعنه فـابتلی . و روی انّه مطر علی ايوب جراد من ذهب فجعل يجمعه و يجعله فی ثوبـه فقال يـا ايوب اما تشبع ؟ فقال و من يشبع من رحمتك

«واسمعيل» يعنی و اذكر اسمعيل، هوابن ابراهيم . «وادريس » هو اخنوخ . «وذاالكفل» سمی ذاالكفل لانّه تكفل با مر فوفی به، وذلك ماروی انّ نبياً من انبياء بنی اسرائيل اوحی الله اليه انی اريد قبض روحك . فاعرض ملكك علی بنی اسرائيل، فمن تكفل لك انه يصلّی باللّيل لايفتر ويصوم بالنّهار ولايفطر ويقضی بين الناس ولايغضب فادفع ملكك اليه، ففعل ذلك، فقام شاب فقال اتكفل لك بهذا فتكفل و وفی به ، فشكر الله له ونبأه، فعلی هذا القول الكفل بمعنی الكفالة .وقيل سمّی ذاالكفل لعظم حظه من عبادة الله و من ثوابـه، والكفل الحظّ العظيم. من قوله تعالی · « يؤتكم كفلين من رحمته » . وقيل كان رجلا صالحاً عبدالله فی غار جبل ، والكفل الجبل ، واختلفوا فی انّه هل كان نبيّا . و قيل هو الياس وقيل هو زكريا ، و قيل هو يوشع بن نون . وقال الحسن . هو نبی اسمه ذوالكفل. وقال ابوموسی الاشعری : لم يكن نبيّا ولكن كان عبداً صالحاً اسمه ذوالكفل. وفی ذلك ماروی ابن عمر قال: سمعت النبی (ص) يحدّث حديثاً

لولم اسمعه الّامرّة او مرّتين لم احدث به،سمعته منه اكثرمن سبع مرّات قال: «كان في بني اسرائيل رجل يقال له **ذوالكفل** لاينزع عن ذنب عمله فانبع امرأة فاعطاها ستين دنياراً على ان تعطيه نفسها ، فلمّا قعد منها مقعدالـرجل من المرأة ارعدت وبكت فقال ما يبكيك ؟ قالت من هذاالعمل ما عملته قطّ ، قال اكرهتك ؟ قالت لا ولكن حملتني عليه الحاجة ، فقال اذهبي فهولك. ثـم قال : والله لا اعصي الله ابداً فمات من ليلته فقيل مات ذوالكفل ، فوجدوا على باب داره مكتوباً انّ الله غفر لذى الكفل». «كلٌّ من الصّابرين» اى ـ كل هؤلاء المذكورين موصوفون بالصبر.

«وادخلناهم في رحمتنا» اى ـ غمرنهم الرحمة فيكون هذاابلغ من رحمناهم ، وقيل الرحمة هاهنا النبوّة. «انّهم من الصالحين» اى ـ من الاسياء سمّوا صالحين لانّ صلاحهم لايشوبه كدرالفساد، وقيل بن الحكم والمعنى الحكم صبرهم وصلاحهم، والمعنى ادخاله ايّاهم في الرحمة وقدتضمنت الاية تسلية **النبي** (ص) والمؤمنين وتقوية قلوبهم على البليّة والحثّ على الصبر عليها لينالوا بذلك خير الدنيا والاخرة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وداودوسليمان اذيحكمان في الحرث» الايه، داود وسليمان بحكم نبوّت مشتر كند لكن در درجه وفضيلت متفاوتند ، ببيني كه سليمان را درين يك مسأله افزوني داد بعلم، فهم اورا مخصوص كردو گفت: «ففهّمناها سليمان» ، ملكى بدان عظمي بوى داد بروى منت ننهاد بلكه حقارت آن بوى نمود بآنچه گفت : «هذا عطاؤنا فامنن» اى ـ اعط من شئت لحقارته و خسته . چون بعلم و فهم رسيد تشريف داد ومنت برنهاد كه. «ففهّمناها سليمان» ، علم فهم وراء علم تفسير وتأويلست ، تفسير بواسطهٔ تعليم وتلقين است، تأويل بارشادو توفيقست، فهم بي واسطه بالهام ربّانيست،

وتفسیر بی‌استاد بکار نیست، تأویل بی‌اجتهاد راست نیست، وصاحب‌فهم‌را معلم‌جز حق نیست، تفسیروتأویل بدانش استو کوشش، وفهم یافتستو کشش. **حسن‌بصری** گفت **حذیفهٔ‌یمان** را پرسیدم از علم باطن یعنی علم‌فهم ، **حذیفه** گفت : از رسول خدا پرسیدم و گفت:«علم بین الله و بین اولیائه لم یطّلع علیه ملك مقرّب ولا احدمن خلقه» . فهم ابن مردان دراسرار کتابوسنت بجائی رسیدست که وهم‌ارباب ظواهرزهره ندارد که گردآن حرم محترم گردد، ابشانرا درهرحرفی مقامی‌است. وازهر کلمه‌ای‌پیغامی،ازهر آیتی‌ولاتتی، وازهرسورتی سوزی و سوری، وعید در راه ابشان و عداست ، ووعد درحق ایشان نقد است ، بهشتودوزخ بر راه ابشان منزل است ، وهرچه دون حق بنزدیك‌ایشان باطل است، دنیاوآخرت دربادیهٔ وقت ایشان دومنزل است ، روز درمنزل رازند و شب در محمل نازند ، روز درنظرصنائعند و شب درمشاهدهٔ جمال صانعند . روزباخلق درخلقند و شب‌باحق‌درقدم صدقند، روزدر کارند وشب درخمارند، بروزراه جویند وبشب‌راز گویند.

لیلی‌من‌وجهك‌شمس‌الضحی	و انّما الظلمة فی‌الجوّ
والنّاس فی‌الظلمة من‌لیلهم	ونحن من وجهك‌بالضوّ.

«ولسلیمان‌الرّیح‌عاصفة»،سلیمان پیغامبر با آن همه مرتبت و منزلت او را گفتندای سلیمان بدست تو جز بادی‌نیست و آن بادنیز بدست‌سلیمان نبود ، بلکه‌بامر خداوندجهان بود ، بامداد مسافت یك ماهه راه می‌بریدوشبانگاه همچنان، واگر سلیمان خواستی که بر آن مسافت بقدریك گز بیفزاید نتوانستی وبدست وی‌نبودی، زیرا که آن تقدیرالهی بود نه‌تدبیرسلیمانی ؛ مملکتی بدان عظیمی برهوا می‌برد وبکشتزاری‌بر گذشتی یك پره‌کاه نجنبانیدی . و گفته‌اند که سلیمان برمرکب‌باد، روزی به‌پیری‌بر گذشت که درمزرعهٔ خویش کشاورزی میکرد آن پیرچون‌مملکت سلیمان دید گفت : «لقد اوتی‌آل داود ملکاً عظیماً »،باد آن سخن بگوش سلیمان افکند سلیمان فرو آمد و پیررا گفت من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا با تو

بگویم این ملك بدین عظیمی که تو می‌بینی بنزدیك‌الله تعالی آنرا قدری و محلی نیست لتسبیحة واحدة یقبّلهاالله تعالی خیر ممّااوتی آل داود . یك تسبیح راست که‌از بنده مؤمن بیاید والله تعالی آنرا بپذیرد به‌است‌ازین‌ملك‌ومملکت که آل‌داود رادادند.

پیر گفت: ادهب‌الله‌همّك کمااذهبت‌همّی.

«وایّوب اذنادی ربّه»، عادت خلق چنانست که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست جود خواهند وروا ندارند که باد هوا بروی گذر کند ، لکن سنت الهی بخلاف اینست هر کرا بدوستی اختیار کرد شربت محنت باخلعت محبت بوی فرستد ، هر کرا درجهٔ وی درمقام محبت عالی‌تر، بلای او عظیم‌تر ، اینست که مصطفی(ص) گفت: «انّ اشدالناس بلاء الانبیاء ثم‌الاولیاء ثم‌الامثل فالامثل».وبر وفق این قاعده قصهٔ **ایوب** پیغامبر علیه السلام است ، هر گز هیچکس بلا چنان بر نداشت که **ایوب** برداشت، گفتند کسی که پیش سلطانی سنگی‌نیکو بردارد چکنند خلعتی دروپوشانند **ایوب** چون سنگ بلا نیکو برداشت جلال احدیت این خلعت دروپوشانید که: نعم‌العبد. صدهزارهزاران‌جام زهر بلابر دست‌ایوب‌نهادند گفتند: این جامهای زهر بلانوش کن، گفت‌ما جام زهر بی‌تریاق صبر نوش نتوانیم کرد، تا هم از وجود اوجام‌پازهر ساختند که: «اناوجدناه‌صابراً نعم‌العبد» اینت‌عجب قصه‌ای که‌قصهٔ ایوب‌است، درسرای عافیت آرام گرفته حلهٔ‌ناز پوشیده. سلسلهٔ‌نعمت‌وی‌منتظم، اسباب‌دنیا مهیّا درراحت و انس‌بروی گشاده، قبلهٔ اقبال قبول گشته. ناگاه متقاضی این حدیث بدرسنه وی آمد شوری‌و آشوبی درروز گاروی افتاد احوال‌همه منعکس گشت‌نعمت ازساحت‌وی‌باربر بست لشکر محنت خیمه برد و نام وننگ برفت، سلامت با ملامت گشت، عافیت هزیمت‌شد، بلاروی نهاد ، مهجورقوم گشت تااورا ازشهر ببرون کردند ودرهمهٔ‌عالم یك‌تن باوی‌بگذاشتند عیال وی **رحمه**، و آن نیز هم سبب‌بلا گشت که‌در قصص منقول چنین است که‌آن سرپوشیده هرروز درآن دیه رَفتی‌ومردمان آن دیه راکار کردی تادوقرص‌بوی دادندی‌وباایوب بردی، **ابلیس** درآن میان تلبیسی بر آورد

اهل دیه‌را گفت شما اورا بخود راه مدهید ودرخانه‌ها مگذارید که وی تعهدبیماری میکندمشکل نباید که آن‌علت‌بشماتولّد کند پس‌از آن چنان گشت که کس رابر وی رحمت نیامد و هیچکس اوراکارنفرمود و هیچ چیز نداد' دلتنگ ونهی دست ازدیه بیرون آمد، **ابلیس** رادیدبر سرراه‌نشسته، گفت چرادلتنگی؟ گفت‌ازبهر آنکه‌امروراز بهر بیمارهیچ پدیدنکردم[1] وکس‌را بر مارحمت‌نیامدابلیس گفت‌اگر آن‌دو گیسوی خویش بمن‌فروشی ترادوقرص‌دهم‌تابسر بیماربری[2]،رحمه گیسو بفروخت ودوقرص بستدابلیس بتعجیل‌نزدایوب‌رفت گفت‌خبرداری که‌رحمه‌راچه‌واقعه‌افتاد،اورابناسزائی گرفتند وهردو گیسوی وی‌ببریدند، وایوب را عادت چنان بود که هرگاه‌برخاستی دست‌بگیسوی وی‌زدی تابرتوانستی خاستن ، آن‌روز گیسوندید تلبیس‌ابلیس باور کردورحمه رامهجور کرد، آن ساعت‌رنج دلش بیفزود بیت‌المال صبرش تهی گشت فریاد برآورد که: « مسّنی الضّر وانت ارحم الراحمین».ای‌جوانمرد ایوب‌آن‌همه‌بلا بقوت‌شربتی‌میتوانست کشد که‌ازحضرت‌عزت‌ذوالجلال‌بامدادوشبانگاه‌پیاپی‌میرسید کــه: دوش شب بربلاء ما چگونه گذاشتی ؟ امروز دربلاء ماچون‌بسرآوردی.

ای‌خستهٔ‌روزگاردوشت‌چون‌بود؟ خرسندشدم‌بدان که گوئی‌یکبار

٦ ـ النّوبةالاولی

قوله‌تعالی : « **وذا النّون** » یادکن‌آن مرد ماهی‌را ، « **اذ ذهب مغاضباً** » که خشمگین‌برفت، « **فظنّ ان‌لن نقدرعلیه** » پنداشت ونداننست که مابر او چـه چیر تقدیر کرده‌ام . « **فنادی‌فی‌الظّلمات** » تا بانگ درگرفت در تاریکی شب ، [ودریا وماهی] « **ان لا اله الاّ انت** » که نیست‌خدائی جزتو، « **سبحانك** »پاکی

۱ـ ازبهر بیمار رهی پدید نیامد (نسخهٔ‌ح) ۲ـ ازتعهد بیمار بازنمانی (نسخهٔ‌ح)

ترا [ازستمگاری]، « **انّی کنت من الظّالمین** (۸۷) » من از ستمکارانم.

« **فاستجبناله** » آواز دادن اورا پاسخ کردیم، « **و نجّیناه من الغمّ** » وبرهانیدیم اورا از آن تنگی ودشواری. « **و کذلك ننجی المؤمنین**(۸۸) » وهمچنان گروبدگان را رهانیم.

« **وزکریّا اذ نادی ربّه** » یاد کن زکریا را که آواز داد خداوند خویش را، « **ربّ لاتذرنی فرداً** » گفت خداوند من مرا تنها وبی‌فرزند مگذار، « **وانت خیر الوارثین** (۸۹) » بهتر کسی که بازمانده دارد آن توئی.

« **فاستجبناله** » پاسخ کردیم او را، « **ووهبناله یحیی** » و او را یحیی دادیم « **واصلحناله زوجه** » و جفت او را زاینده کردیم، « **انّهم کانوا یسارعون فی الخیرات** » در نیکیها شتابندگان بودند [و برجهانیان پیشی جویندگان]، « **ویدعوننا رغباً ورهباً** » ومارا می‌خواندندبه‌نازوبیم، « **وکانوا لناخاشعین**(۹۰) » وما را فروتنان بودند و فرمان پذیر وحکم پسند، « **والّتی احصنت فرجها** » ویاد کن آن زن که پاك داشت فرج خویش، « **فنفخنا فیها من روحنا** » تا درو دمیدیم جان خویش، « **وجعلناها وابنها آیة للعالمین** (۹۱) » واورا وپسر اورا شگفتی کردیم جهانیان را.

« **انّ هذه امّتکم امّة واحدة** » این گروه شما نا بریك دین باشند، امّت ایست، « **وانا ربّکم فاعبدون** (۹۲) » ومن خداوند شمایم مرا پرستید.

« **وتقطّعوا امرهم بینهم** » کار دین خویش پاره پاره ببریدند [راموجوك(۱) حوك]، « **کلّ الینا راجعون**(۹۳) » وهمه با ما آیند.

« **فمن یعمل من الصالحات** » پس هر کس که نیکیها کرد، « **وهو مؤمن** » وبالله تعالی گرویده بود. « **فلاکفران لسعیه** » کردار اورا ناسپاسی نیست [آواز آن دانسته است وپسندیده]، « **وانّا له کاتبون** (۹٤) » وما کردار اورا نویسندگانیم.

« **وحرام علی قریة اهلکناها** » وحرام است برهر شهری که ماآنرا [درعلم

۱ــ جوق جوق (نسخه ح)

خویش] هلاك خواهیم کرد [واهل آن تباه]، « **انّهم لایرجعون** (۹۵) » که هرگز ابشان باایمان آیند واز کفر خویش توبه کنند .

« **حتّی اذا فتحت یأجوج ومأجوج** » تا آنگه کـه باز گشایند یأجوج و مأحوج. « **وهم من کلّ حدب ینسلون** (۹۶) » و ایشان از هرتلی و بالائی می‌دوند.

« **واقترب الوعد الحقّ** » ونزدیك آمد هنگام آن وعدهٔ راست ، «**فاذاهی شاخصة ابصار الّذین کفروا** » آن آنگه آنست که چشمهای کافران گشاده‌مانده، [درآن روز و در آنچه درآن روز] . « **یاویلنا** » [میگویند] ای ویل هلاك برما ، «**قد کنّافی غفلة من‌هذا** »مادرنا آگاهی‌بودیم ازابن‌روزگار ،«**بل کنّاظالمین** (۹۷) » بل نا آگاه نبودیم که ستمکاران بودیم .

« **انّکم وماتعبدون من دون‌الله** » شما واین بتان که می‌پرستید جز ازالله تعالی ، «**حصب جهنّم**» همه درآتش انداختنی‌اند ، « **انتم لها واردون** (۹۸) » که همه بآن خواهید رسید .

« **لوکان هؤلاء آلهة ماوردوها** » اگر بتان خدایان‌بودندبآتش‌نشدندی[1] « **وکلّ فیهاخالدون** (۹۹) » و شما و ابشان همه در آتشید . « **لهم فیها زفیر** » ابشاراست درآن نالهای زار ، « **وهم فیها لایسمعون** (۱۰۰) » ودرآن هیچ‌سخن خویش نشنوند .

النّوبة الثانیة

قوله‌تعالی:«وذاالنّون»،النّون‌الحوت‌الّذی‌التقم یونس،قال‌هاهنا ذوالنّون وقال‌فی موضع آخر:« کصاحب‌الحوت».ای‌اذکرصاحب‌الحوت‌وهویونس برمتی، گفته‌اند

۱ــ نسخه الف نشدندید

که متی نام‌مادروی‌بوده وهیچکس‌ازپیغامبران‌نسبت بامادرنکنندمگرعیسی بن‌مریم را ویونس‌متی‌را و گفته‌اند که‌متی‌نام‌پدروی‌بوده ومادرش تنخیس‌نام‌بوده واین‌یونس آنست که مصطفی «ص» درحق وی گفته: «لاینبغی لاحد ان‌یقول اناخیرمن یونس بن‌متی»، وبروایتی دیگر گفت:«لاتفضّلونی علی یونس بن متی» حکمت‌نبوت‌درین کلمه آن‌بود که‌رب‌العزه درحق‌یونس گفته که. «اذذهب مغاضباً» مصطفی(ص) گفت نباید که چون امّت من‌این‌آیت بشنوند بوی‌ظن بدبرند وبچشم حقارت درو نگرند وآن بدگمانی دین ایشانرا زیان دارد ، هرچند که مصطفی فاضلتربود از وی وار همهٔ پیغامبران گفت : «لاتفضّلونی علی یونس بن متی» مرا بریونس فضل‌منهید، نه مراد تحقیق این کلمه بود بلکه مراد تعظیم یونس‌بود تاهمگنان‌بوی بچشم تعظیم نگرند، وقصّهٔ وی‌بگوش تعظیم شنوند اصحاب اخبار گفتند یونس مردی بود متعبّد خوش‌آواز ،چون کتاب خواندی وحوش‌بیابان بسماع آمدندی چنانکه داود را بود درزمان حوش ، اما قلیل‌الصبر بود و تنگ خوی باحدّت و عجلت ، ازینجا بود که‌خدای تعالی با مصطفی گفت : «فاصبر لحکم ربّك ولاتکن کصاحب‌الحوت ». وقال تعالی : «فاصبر کما صبر اولوا العزم‌من‌الرسل»ای‌محمد توچون آن مردماهی بی‌صبروزودخشم وشتابندەدرکارمباش، توصبر کن درکارهاودربلاها چنانکه‌اولوالعزم من‌الرّسل صبر کردند.

یونس پیغامبرخدا بوده باهل نینوا ، دهی بود از دههای‌موصل، وخلافست میان علماء که ابتداء رسالت وی کی بود؟ ابن‌عباس گفت بعدازآنکه ازشکم ماهی بیرون‌آمد رسالت ووحی بوی پیوست بدلیل آنکه رب‌العزه گفت:«فنبذناه بالعراء» ثمّ ذکر بعده،«وارسلناه الی‌مائةالف اویزیدون » قومی گفتند؛اهل‌تفسیر که‌رسالت وی‌پیش از آن بود که درشکم‌ماهی‌شد بدلیل قوله‌تعالی : « وانّ یونس‌لمن‌المرسلین اذ ابق الی‌الفلك المشحون». و گفته‌اند سی‌ساله بود که الله تعالی اورا بقوم فرستاد وسی وسه‌سال دعوت کرد ودرین مدت جزازدومردبوی ایمان نیاورد عبدالله‌مسعود

گفت ، پس ازآن که نومید گشت ازایمان قوم خویش دعاء بد کرد وایشانرا عذاب خواست ، فرمان آمد کـه ای یونس شتاب کردی که بر بندگان من دعاء بد کردی وایشانرا عذاب بس زود خواستی ، بازگرد وچهل روز دیگرایشانرا دعوت کن پس اگر نگروند فرو گشایم برایشان عذاب. یونس بحکم فرمان دعوت میکرد تا سی وهفت روز بگذشت ، وایشان اجابت نکردند ، پس ایشانرا بیم داد و وعده نهاد که تا سه روز بشما عذاب رسد اگر نگروید، یونس چون آن کفرایشان وتمرد وعصیان ایشان دید بخشم ازمیان ایشان بیرون رفت آن شب که دیگر روز وعدهٔ عذاب بود پیش از آنکه الله تعالی اورا برفتن فرمود، اینست که رب العالمین گفت: «اذذهب مغاضباً» یعنی مغاضباً لقومه قبل امر ناله ، قیل لمّالم یقبلوا منه کفروا فوجب ان یغاضبهم وعلی کلّ احدان یغاضب من عصی الله. **ابن عباس** گفت یونس وقوم وی از بنی اسرائیل بفلسطین مسکن داشتند ، وپادشاه ایشان **حزقیا** بود، لشکری بیگانه بیامد ونه سبط ونصفی ازاسباط بنی اسرائیل برده گرفت دوسبط ونصفی بماندند ، ودرآن روزگار شعیا پیغامبر بود و دیگر پیغامبران نیز بودند امابشعیا وحی آمدازحق جلّ جلاله که حزقیای ملك را گو تا پیغامبری قوی امین بآن لشگر بیگانه فرستد تامن دردل ایشان افکنم که بنی اسرائیل که برده گرفته اند ازاسر خویش رها کنند وبازفرستند حزقیا گفت مر شعیارا که رای تو چیست؟ کرا نامزد کنیم وفرستیم؟ ودرمملکت وی آنگاه پنج پیغامبر بودند . شعیا گفت یونس مردی قوی است وامین وسزای این کار، حزقیا اورابخواند تافرستند، یونس گفت الله تعالی مـرا نامزد کرده است باین کار؟ گفتند نه ، گفت پس اینجا پیغامبران دیگرهستند اقویا و امناء ،دیگری را فرستید که نه کار من است . پس ایشان بوی الحاح کـردند و کوشیدند تاآنگه که یونس بخشم برخاست و بیرون شد تا رسید بدریای روم ودر کشتی نشست ، فذلك قوله تعالی : « اذذهب مغاضباً» یعنی مغاضباً للنبیّ وللملك ولقومه فاتی بحرالروم فرکبه . وقال **عروة بن الزبیر وسعید بن جبیر** وجماعة . مغاضبا لربّه اذ کشف عن قومه العذاب بعدما وعدهم وان یکون بین

قوم جرّبوا علیه الخلف فیما وعدهم واستحیی منهم ولم یعلم السّبب الّذی به رفع العذاب وکان غضبه انفة من ظهور خلف وعده، وان یسمّی کذّابا لا کراهیة لحکم الله عزّوجل. والمغاضبة هاهنا من المفاعلة الّتی تکون من واحد کالمسافرة والمعاقبة، فمعنی قوله: «مغاضباً» ای ـ غضبان.

«فظنّ ان لن نقدر علیه» ای ـ ظنّ ان لن نقضی علیه ماقضینا من حبسه فی بطن الحوت، فعلی هذا نقدر بمعنی نقدّر، یقال قدّر الله الشیء تقدیرا، وقدره یقدره قدراً، ومنه قوله تعالی: «فقدّرنا فنعم القادرون» ای قدّرنا فنعم المقدّرون، وقیل معناه فظنّ ان لن نضیق علیه الامر من قوله: «یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر» ای ـ یضیق قرأ **یعقوب** ان لن یقدر بالیاء و ضمّها و فتح الدال علی مالم یسم فاعله تعظیماً و تفخیماً للشأن و فاعله حقیقة هو الله. وقرأ الباقون ان لن نقدر بالنون وفتحها و کسر الدال علی الاخبار عن الجماعة علی ما یکون من خطاب الملوك. معنی آنست که یونس ندانست که حبس او درشکم ماهی حکمی است کرده و تقدیر الهی بدان رفته، پنداشت که ما کار برونك نخواهیم کرد که پیش از فرمان ما بیرون شد از میان قوم خویش. «فنادی فی الظّلمات»، ذهب من قومه فسار حتی بلغ السفینة فرکبها فساهم فسهم والقی نفسه فی البحر فالتقمه الحوت. « فنادی فی الظلمات »، ظلمة اللّیل وظلمة البحر و ظلمة الحوت. خویشتن را ازمیان قوم بیرون برد روی بدریا نهاد در کشتی نشست. چون کشتی میان دریا رسید بایستاد نمیرفت ملاحان گفتند درمیان ما بنده ایست از سیّد خود گریخته، رسم و آئین کشتی چنینست که چون بندهای گریخته در کشتی باشد کشتی نرود وبایستد. یونس گفت: اناالابق اطرحونی فیه فانا المجرم فیما بینکم. منم بندهٔ گریختهٔ گنه‌کار، بیفکنید مرا بدریا، ایشان گفتند لانسمح نفوسنا بالقائك فی البحر نری فیك سیما الصّلاح. ما را دل ندهد که ترا بدریا افکنیم که تو سیمای نیکان ونیك مردان داری. گفتند تا قرعه زنیم. قرعه زدند سه بار هرسه بار بر یونس افتاد، یونس خویشتن را بدریا افکند، ماهی ویرا فروبرد. گفته‌اند ماهی دیگر

ازآن عظیم تـر آمد وآن ماهی را فرو برد ، درآن حال ماهی را وحی آمد ارجبار کاینات که : «خذه ولا تخدش له لحماً ولا تکسر له عظماً انالم تجعل یونس لك رزقاًانّما جعلناك له حرزاً ومسجداً» .ماهی‌اورا بقعر دریابرد و چهل شبانروز درشکم وی‌بماند ، وگفته‌اند هفت روزو گفته‌اند سه‌روز ، ودرشکم ماهی یك موی وی آزرده نشد وازحال خود بـگشت هرچند که حبس وی برسبیل تأدیب بود بقاء وی برآن صفت اظهار معجزۀ وی بود . یونس درآن حال باخود افتاد ازآن کـرده پشیمان شدوتوبه کردودرالله تعالی‌زاریددرآن‌تاریکیها آوازبرآورد که: «لااله‌الّاانت سبحانك» ای‌تنزیها لك وتقدساً.«انّی کنت من‌الظالمین » لنفسی‌فی مغاضبتی لقومی‌والخروج من بنهم قبل الادن روی **سعیدبن المسیب**یرفعه،انّ‌رسول‌الله «ص» قال : « اسم‌الله الّذی ادا دعی به اجاب و اذا سئل به‌اعطی دعوة یونس النّبی،قال الراوی قلت یا رسول‌الله له خاصة ؟ ففال له خاصة ولجمیع المؤمنین عامة اذا دعوابها ، الم تسمع قول‌الله سبحانه: «و کذلك نجی‌المؤمنین» وقال النبی (ص):«انّی‌لاعلم کلمةلا یقولها مکروب الّا فرّج عنه کلمةاخی یونس،«فنادی فی‌الظلمات‌ان لااله الّا انت » الایه ، وروی‌انّ النّبی (ص) قال: انّ‌یونس‌لما استقرّ،به الحوت فی‌قرارالبحر حرّك‌رجلیه‌فلمّا حرّ کتا سجدمکانه وقال : ربّ‌اتخذت لك مسجداً فی‌موضع مااتخذه احد .

وگفته‌اند یونس اندرشکم ماهی درقعردریا آوازی وحسی بسمع وی رسید با خودگفت ما هذا؟ این چیست گوئی و چه تواند بود؟ ربّ‌العزه وحی فرستاد بوی درشکم ماهی که این آواز تسبیح اهل دریاست، یونس بموافقت ایشان آوازبتسبیح بر آورد،رب‌العزه‌فریشتگان آسمانرا تسبیح‌وی‌شنوانید تاگفتند: یا ربّنا نسمع‌صوتاً معروفاً من مکان مجهول. خداوندا آوازی معروف میشنویم از جائی مجهول قال: ذاك عبدی یونس عصانی فحبسته فی‌بطن‌الحوت فی‌البحر. آوازبندۀ من‌است یونس که او را درحبس کرده‌ام در شکم ماهی معصیتی را که از وی بیامده ، فریشتگان گفتند بار خدایا آن بندۀ شایستۀ نیکمرد نیك عهد که پیوسته ازوعمل صالح بالا

آمدی؟ گفت آری آن بندهٔ صالحست ، فریشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بهروی آمرزش خواستند ، وربالعالمین برحمت خود دعاء یونس اجابت کرد و شفاعت فریشتگان قبول کرد، و اورا ازآنغم برهانید چنانکه گفت تعالی وتقدس.
«فاستجبناله و نجّيناه من الغمّ» يقال انّ الحوت لمّاالتقمه ساربهالی بحرالنيل ثمالی بحرفارس ثمالی بحردجلةثمالقاه بنصيبين،وقيل مرّبه علىالابلّة، ثم مرّبهعلىدجلة ثم انطلق حتىالقاه فى نينوى .

«ونجّيناهمنالغمّوكذلك ننجيالمؤمنين»، ای۔ كماننجيبه من اقتدىبه ودعا اللهباخلاص.قرأ ابن عامر و ابو بكرعن عاصم نجّى المؤمنين بنون واحده مشدّدةالجيم والوجه انّالاصل ننجي بنونين لكنّالنونالثانية اخفيتمع الجيم لانّ النون تخفى مع حروفالفم و تبيينها معها لحن فلمّا كانت هذهالنون مخفاةفيالجيم ظنّهاالسامع جيماً مدغمة فيالجيم وجعل الكلمة فعلا ما ضياً علىفعل بتشديد العين مبنياً لمالم يسمفاعلهوهذا خطاء لانّه لوكان كذلككان مفتوحالاخرولكانالمؤمنين رفعاً،فسكون الياء و انتصاب المؤمنين يدلّان على انّالكلمة فعل مستقبل وانّ المؤمنين نصب به والمعنىننجىنحنالمؤمنينومنالنجاةمنصوّبهذاالوجه،وذكر انّهعلىاضمارالمصدر والتقديرنجيالمنجاالمؤمنينعلىانيكوننجيفعلاماضياًمبنياًلمالمسمفاعلهواسندالى مصدره وهوالمنجاثم نصب لفظ المؤمنين بعده كقولك ضربالضرب زيداً ثمتقول ضرب زيداً بالنصب علىاضمارالمصدروسكنالياءفى ننجى كما سكنوها فىبقىفقالوا بقىعلىاجرائهافيالوصل مجرىالوقف ومصوّبهذاالوجهمخطئ لانّذلك انما يجوز فىضرورةالشعر كماقالجرير:

فلوولدتفقيرةجرو كلب لسبّ بذلكالجر والكلابا.

ای۔ لسبّ السبّ، فلما اسندالفعل الىالمصدر فرفعه به نصبالكلاب . و قال القيتبيى منقرأ بنونواحدة والتّشديد انّمااراد ننجي من التنجيةالّا انّهادغموحذف نوناً طلباللخفة ولم يرضهالنحويون لبعد مخرجالنّون من الجيم ، والادغام يكون عند

قرب المخرج. وقرأ الباقون ننجي بنونين مخففة الجيم من الانجاء، والوجه انّه هو الاصل لانّ الاولى من النونين حرف المضارعة والثانية فاء الفعل لانّ وزنه نفعل مثل نكرم، و اما كتبه في المصحف بنون واحدة فلانّ النون الثانية ساكنة غير ظاهرة على اللسان فحذفت كما فعلوا في الاحذ فوا النون من ان لخفائها اذكانت مدغمة في اللام، و قيل كتب بنون واحدة كراهة لاجتماع مثلين في الخط وهذا الوجه احسن.

«وزكريّا اذنادى ربّه» اي. واذكر لهم قصّة زكريا اذ دعا ربه، «ربّ لاتذرني فرداً» اي- وحيدا بلاولد يعينني على دينك و يكون لي خلفاً صالحاً . « وانت خير الوارثين» اي - خيرمن يرث لانّك لايزول ملكك و من سواك اذا ورثوا ازالت املاكهم . وقيل معناه هب لي وارثاً من صلبي ياخير الوارثين وانّما سمّى الله وارثاً لقوله : «انا نحن نرث الارض ومن عليها »، و قيل و كل الامر في سؤال الولد من الله اليه، فقال ان لم تجعل وارثاً سواك فانّي اعلم انّك خير الوارثين.

«فاستجبناله» اي- لدعائه ، «و وهبناله يحيى واصلحناله زوجه» اي- جعلناها ولوداً بعدماكانت عقيماً . وروى انّها ولدته و هي ابنة تسع وتسعين، وهو ابن مائة سنة، وقيل كانت عجوزاً فردّ اليها ماء الشباب ، و قيل كانت سيئة الخلق فاصلحهاله بان رزقها حسن الخلق. « انّهم » يعني الانبيآء الّذين سمّاهم في هذه السورة ، «كانوا يسارعون في الخيرات» يعني خصصناهم بما خصصناهم من المناقب لاجل انّهم كانوا يسارعون الى الطاعات مخافة ان يعرض لهم بما يمنعهم عن فعلها، «ويدعوننا» اي- كانوا يدعوننا. «رغباً ورهباً» اي - رغبة في ثوابنا و رهبة من عذابنا . يقال رغب يرغب رغبة ورغباً ورغباً ورهب يرهب رهبة ورهباً ورهبا وانتصابهما على انّهما في موضع المفعول له، وقيل هما مصدران وقعا موقع الحال ، اي - يدعوننا راغبين راهبين كما قال تعالى . « ثم ادعهنّ يأتينك سعياً» اي- ساعيات. «وكانوا لنا خاشعين» متواضعين، خائفين، قيل هو وضع اليمنى على اليسرى والنّظر الى موضع السجود في الصّلوة .

« والّتي احصنت فرجها »من الفاحشة وهي مريم عليها السلام. وقيل حفظت فرجها و

و منعته من الازواج و قيل منعته من جبرئيل لمّا قرب منها لينفخ فيه قبل ان تعلم انّه رسول الله. وقيل فرجها ای جيب قميصها حفظته وضيّقته. «فنفخنا فيها من روحنا» ای ـ امرنا جبرئيل حتی نفخ فی جيب درعها واحدثنا بذلك النفخ المسيح فی بطنها. قوله: «من روحنا» ای ـ من امرنا يعنی نفخ جبرئيل فيها من امرنا ، وهو نظير قوله: «و كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا» ای ـ امراً من امرنا ، و اضافه سبحانه الی ذاته تشريفاً لعيسی، وقيل معناه اجرينا فيها روح عيسی المخلوقة لنا. «وجعلناها و ابنها آية للعالمين» ای دلالة علی قدرتنا علی خلق ولد من غير اب ولم يعل آيتين وهما اثنان لانّ معنی الكلام و جعلنا شأنهما وامرهما آية ولانّ الاية كانت فيها واحدة وهی انّها اتت به من غير اب .

«انّ هذه امتكم امّة واحدة» اين خطاب باجملهٔ اهل اسلامست ، وسخن برمعرض مدح است . ميگويد اين گروه شما كه مسلمانانيد تابريك دين باشيد يعنی بردين اسلام مجتمع بی تفرق امّت اينست يعنی امت پسنديده اينست . وامّت نصب علی الحال است ، وقيل «انّ هذه امّتكم» ای ـ ملّتكم و دينكم ؛ «امّة واحدة» ای ـ دينا واحداً و وهو الاسلام فابطل ماسوی الاسلام من الاديان. واصل الامّة الجماعة الّتی هی علی مقصد واحد، فجعلت الشريعة امّة لاجتماع اهلها علی مقصد واحد و نصب امّة علی القطع. «و انا ربّكم فاعبدون» ای ـ فاعبدونی دون غيری ، و قيل معناه انّ دينكم و دين من قبلكم واحد. وملتكم وملّتهم وربّكم وربّهم واحد ، فاعبدوه كما عبدوه لتستحقوا من الثواب ما استحقوه .

«وتقطّعوا امرهم بينهم» ای اختلفوا فی الدين فصاروا فرقاً و احزاباً قال الكلبی : فرقوا دينهم بينهم يلعن بعضهم بعضاً ويتبرا بعضهم من بعض ويقول كلّ فريق الحقّ معی، والتقطع هاهنا بمعنی التقطيع ، وهذا ابتداء اخبار من الله عزو جل عن الامم ، يعنی تفرّقوا فيما بينهم و فدامروا بالموافقة ، و يحتمل ان يكون معناه

سیفترقون فی مذاهبهم کما روی عن‌النبی (ص) « ستفترق امّتی اثنتین و سبعین فرقة» ثم اوعد فقال : « کلّ الینا راجعون » ای- کلّ هؤلاء مرجعهم الینا فنجازیهم علی اعمالهم.

«فمن یعمل من الصّالحات» من‌هاهنا زیادة، یعنی فمن یعمل الصّالحات،«وهومؤمن» بمحمّدوالقرآن،لانّ البرّمن غیرایمان باطل.«فلا کفران لسعیه» کقوله :«فلن یکفروه» والله عزّوجل شاکرعلیم وهوشکورحلیم‌وشکره‌رضاه بالیسیر.وقیل‌معنی الشکرمن‌الله المجازاة، ومعنی الکفران ترك المجازاة. یقال کفرو کفران وشکروشکران ، وقیل «فلا کفران لسعیه» ای -لانبطل عمله ولانجحده بل نجازیه احسن الجزاء . « وانّاله کاتبون » ای- آمرون الکرام الکاتبین یکتبه اعماله،وقیل حافظون ماعمل‌الی یوم الجزاء .نیکوکارانرا نیکیشان مضاعف کنیم ، یکی ده نوبسیم‌وبد کردارانرا یکی، یکی‌نویسم و درآن نیفزائیم ، چنانکه جای دیگر گفت : « من جاء بالحسنة فله عشرامثالهاومن جاء بالسیئة فلایجزی الّامثلها .

«وحرام‌علی‌قریة»، قرأحمزة **والکسائی وابو بکر**،حرم‌بکسرالحاء بغیرالف، وقرأالباقون وحرام‌بالالف وهمالغتان،مثل حلّ‌وحلال . قال‌الله عزّوجل : «وانت حلّ بهذاالبلد» وقال‌**رسول‌الله**(ص) فی زمزم : « لااحلّهالمغتسل‌وهی لشارب حلّ وبلّ» ، قال **ابن‌عباس** :معنی‌الآیة ، وحرام علی اهل‌قریة اهلکنا هم بعذاب الاستیصال ان یرجعوا الی الدّنیا ابداً فعلی‌هذایکون لا،صلة،وفی‌ذلك ابطال قول اهل التراجع و التناسخ،وقیل‌الحرام هاهنابمعنی‌الواجب، فعلی‌هذایکون لا،ثابتاًوالمعنی‌واجب‌علی اهل‌قریة اهلکناهم «انّهم لایرجعون » الی‌الدّنیا .می گوید حرامست براهل شهری که ماایشانرابعذاب‌استیصال‌هلاك کردیم کههرگزبادنیا آیند،ابطال‌قول‌تناسخیانست ورداهل تراجع، و گفته‌اند این آیت بآیت اول متصلست و تقدیره ، فمن یعمل من الصّالحات وهومؤمن فلا کفران لسعیه وحرام ذلك علی‌الکفارلانّهم لایرجعون الی الایمان . می گوید اعمال‌مؤمنان پذیرفته است وسعی‌ایشان مشکور واین‌بر کافران

حرامست، نه سعی ایشان مشکورونه عمل ایشان مقبول که ایشان هر گر توبه نکنند و با ایمان بیایند ربّ العزّه از ایشان شناخت و دانست کـه ایمان نیارند و از کفر بازنگردند وایشانرا هلاك کرد . **ابن عباس** از اینجا گفت درمعنی آیت : وجب علی اهل قریه حکمنا بهلاکهم انّه لایرجع منهم راجع، ولایتوب منهم تائب .

قوله « حتّی اذافتحت» قرأ **ابن عامر وابوجعفر ویعقوب** فتّحت بتشدید التّاء علی التکثیر، وقرأ الآخرون فتحت بتخفیف التّاء . «یأجوج ومأجوج» بالهمز فیهما، قرأها **عاصم** وحده و کذلك فی سورة الکهف . وقرأ الآخرون یاجوج وماجوج بغیر همز فی السورتین وقدمرّ شرحه فیمامضی، وهذاعلی حذف المضاف ای ـ فتح ردمهم و ودك عنهم . «وهم من کلّ حدب» ای ـ من کلّ نشزوتل . الحدب ، المکان المرتفع . « ینسلون » ای ـ یسرعون النزول من الآکام والتلاع کنسلان الذئب وهوسرعة مشیه روی **عبدالله بن مسعود** قال: لمّااسری بالنبی ليلة اسری لقی **ابرهیم وموسی وعیسی** فتذاکروا السّاعة، فبدؤا بابرهیم فسألوه عنهافلم یکن عنده منها علم . ثمّ بموسی فلم یکن عنده منهاعلم، فرجعوا الی عیسی، فقال عیسی عهدالله الیّ فیمادون وجبتهافامّاوجبتها فلا یعلمها الّا الله فذکر خروج الدجّال فقال فاهبط فاقتله ویرجع النّاس الی بلادهم فیستقبلهم یأجوج ومأجوج، «وهم من کل حدب ینسلون» فلایمرّون بماء الّا شربوه ولایمرّون بشیء الّا افسدوه فیجارون الیّ فادعوا الله فیمیتهم فیحتوون الارض من ریحهم و یجارون الیّ فادعوا الله فیرسل السّماء بالماء فیحمل اجسادهم فیقذفها فی البحر ثمّ ینسف الجبال و یمدّ الارض مدّ الادیم ، فعهدالله الیّ اذاکان ذلك انّ الساعة من النّاس کالحامل المتم لاتدری اهلها متی تفجأهم بـولادها ألیلا ام نهاراً قال **عبدالله**. وجدت تصدیق ذلك فـی کتاب الله « حتّی اذا فتحت یأجوج و مأجوج وهم من کل حدب ینسلون» وعن **حذیفة بن اسید الغفاری** قال : اطلع **النبی** (ص) علینا ونحن نتذاکر، فقال ما تذکرون ؟ قلنا نذکر السّاعة ، قال انّها لن تقوم حتی یرون قبلهاعشر آیات فذکر الدخـان والدجّال والدابّة، وطلوع الشمس من مغربها.

ونزول عيسى بن مريم ، ويأجوج ومأجوج ،وثلاثة خسوف : خسف بالمشرق و خسف بالمغرب وخسف بجزيرة العرب و آخر ذلك نار تخرج من اليمن تطرد النّاس الى محشرهم . وعن **ام سلمه** انّ **النبي** (ص) كان نائماً في بيتي فاستيقظ محمرّاً عيناه فقال لا اله الّا الله ثلاثاً ويل للعرب من امر قد اقترب، قد فتح اليوم من ردم **يأجوج ومأجوج** مثل هذا واشار بيده الى عقد تسعين. وقيل انّ ملك الروم يبعث كل يوم خيلا يحرسون الرّدم، فاذا عادوا قالوا امارلنا نسمع من وراء السّد جلبة وامراً شديداً كأنهم يسمعون قرع فروسهم، وقيل «وهم من كل حدب» الضمير يعود الى جميع الخلق وذلك حين يخرجون من قبورهم. يدلّ عليه قراءت **مجاهد** وهم من كل جدث بالجيم والثآء كما قال تعالى : «فاذا هم من الاجداث الى ربّهم ينسلون»

قوله: «واقترب الوعد الحقّ » اى ـ القيامة والحقّ الّذى لاخلف فيه ،قال **الفرّاء** وجماعة ، الواو في قوله · «واقترب الوعد الحقّ» مقحمة زائدة ومعناه حتى اذا فتحت يأجوج ومأجوج اقترب و عد الحقّ كما قال تعالى · «فلمّا اسلما وتله للجبين وناديناه» يعني وتله للجبين ناديناه . و الدليل عليه ماروى عن **حذيفة** قال : لو انّ رجلا اقتنى فلوا بعد خروج يأجوج ومأجوج لم يركبه حتى تقوم الساعة، وقال قوم لايجوز طرح الواو وجعلوا جواب حتى اذا فتحت في قوله :«ياويلنا» فيكون مجاز الآية حتى اذا فتحت يأجوج و مأجوج واقترب الوعد الحق قالوا: «ياويلنا قد كنّا في غفلة من هذا» . وقوله · « فاذا هى شاخصة » فى هى ثلاثة اوجه · احدها انّها كناية عن الابصار ثمّ اظهر الابصار بياناً، معناه فاذا الابصار شاخصة ، ابصار الـذين كفروا . والثّانى ان هى تكون عماداً كقوله : «فانّها لاتعمى الابصار».والـثالث ان يكون تمام الكلام عند قوله «هى» ولهذا وقف بعض القرّاء على هى كانّه جعلها كناية عن السّاعة، يعنى : فاذا هى قائمة اى ـ من قربها كانّها حاضرة ثم ابتداء فقال شاخصة ابصار الّذين كفروا على تقدير خبر الابتداء ،مجازها ابصار الّذين كفروا شاخصة وشخوصها امتدادها فلا تطرف من شدّة ذلك اليوم وهو قوله يقولون :«ياويلنا قد كنّا في غفلة من هذا» اى ـ لم نعلم انّه حقّ

«بل کنّاظالمین» لانفسنا بترك الایمان به.

«انّکم ومانعبدون من‌دون الله» ای ـ قل‌لهم یا محمّد انّکم ایّها المشر کون وما نعبدون من‌دون‌الله یعنی‌الاصنام،«حصب جهنّم» ای ـ وقودها،وقیل‌حطبها بلغةالحبشة واصل الحصب الرّمی ، قال الله تعالی: «انّا ارسلنا علیهم حاصباً» ای ـ ریحاً ترمیهم بالحجاره. «انتم لها واردون»ای ـ فیها داخلون. وقیل‌الّلام هاهنابمعنی‌الی، کقوله : «بانّ ربك اوحی‌لها» ای ـ اوحی‌الیها .

« لوکان هؤلآء»الاصنام، «آلهة» علی‌الحقیقة،«ماوردوها»ای ـ مادخل‌عابدوها النّار. «و کلّ‌فیها خالدون» یعنی‌العابدون والمعبودین . فان قیل وای‌ّ حکمة فـی ادخال‌الاصنام النّار وهی‌جمادلا تعقل‌لیس‌لهاثواب ولاعلیهاعقاب ؟ قلناانّهاتحمی‌بالنّار فتلزق بهم فیعذّبون بهالیکون ذلك اشدّ واشقّ علیهم وابلغ فی‌الحسرة اذ عذّبوابما کانوا یعبدون ویرجون النجاة والشفاعة من‌قبله.

«لهم فیهازفیر» انین‌وتنفـّس شدیدوبکاء وعویل . «وهم فیهالایسمعون» حین صاروا صمّاً بکماً. و قیل لایسمعون لانّهم فی توابیت من نار.قال **ابن‌مسعود** فی هذا الآیة : اذا بقی‌فی‌النّارمن یخلّد جعلوا توابیت من‌نار ثم جعلت تلك‌التوابیت فی‌توابیت اخری،ثم‌تلك التوابیت فی‌توابیت اخری، علیها مسامیرمن نارفلایسمعون شیئاً ولایری احد منهم انّ فی‌النّاراحداً یعذب غیره.

النوبة الثالثة

قوله : « وذا النّون اذ ذهب مغاضباً » الآیه . خدابرا جلّ‌جلاله دوستانی اند که اگریك طرفة العین مدد لشکربلا ازروزگار ایشان گسسته گردد چنانکه اهل عالم ازبی‌نعمتی غربوناك گردندایشان ازبی‌بلائی بفریاد آیند،هرچند که آسیب دهر

وبلا بیش بینند بربلای خویش عاشق ترند ، هرچند زبانهٔ آتش عشق ایشان تیزتر، اشان چون پروانهٔ شمع برفتنهٔ خویش هرروز فتنه‌ترند .

پیر طریقت گفته: الهی دردبست مرا که بهی مباد ، این درد مرا صوابست، با دردمندی بدرد خرسند کسی را چه حسابست ، الهی قصه اینست که برداشتم این بیچاره درد زده را چه جوابست . آن عزیزراه وبرگزیدهٔ پادشاه یونس پیغامبر که قصهٔ وی می‌رود روزگار وحال او همین صفت داشت ، مردی بود در بوتهٔ بلا پالوده زیرآسیای محنت فرسوده، تازیانه عتاب بی‌محابا برسروی فروگذاشته،وهرچند که درمجمرهٔ بلاجگراو بیش کباب کردند اوبربلای خود عاشق‌تر بود که ماهروی عشق حقیقت راکه‌نشان دادند در کوی‌بلانشان دادند درحجرهٔمحنت . در آثارمنقولست، اذا احبّ الله عبداً صبّت علیه‌البلاء صبّاً رضوان با همهٔ غلمان چاکرخاك قدم‌اهل بلاست ، اقبال ازلـی وتقاضای غیبی معدّ بنام اهل‌بلاست محبّت الهی غذای اسرار اهل بلاست . لطف ورحمت ربّانی وکیل درخاص اهل‌بلاست· صفات قدیم‌زاد وتوشهٔ اهل بلاست، ذات پاك منزّه مشهود دلهای اهل بلاست، «یحبّهم ویحبّونه»از سراپردهٔ غیب هدیه وتحف اهل‌بلاست. «وسقیهم ربّهم» سرانجام وعاقبت اهل بلاست .

« ان‌لااله‌الّا انت سبحانك‌انّی کنت من‌الظّالمین‌فاستجبناله» خبرمی‌دهد ازروی اشارت که‌هر آن بنده که دعا کند،دعائی که دروی سه‌چیزموجود است آن‌دعا باجابت مقرون‌بود ، یکی توحید ، دوم تنزیه، دیگراعتراف بگناه خویش،همچنین‌یونس پیغامبرابتدابتوحید کرد گفت:«لااله‌الّاانت» پس‌تنزیه در آن‌پیوست گفت.«سبحانك» پس بگناه خویش معترف شد گفت : «انّی کنت‌من‌الظّالمین» . چون این‌سه خصلت مجتمع گشت در دعای وی، ازحضرت الهیت اجابت آمد که : «فاستجبناله ونجّیناه من‌الغمّ» . توحید آنست که خدای تعالی رابربان یکتا گوئی وبـدل یکتا دانی ، یکتا دردات ، یکتا درصفات ، بری ازعلاقات ، مقدّس از آفات ، منزه از مزاجات ، نه کس را جرازوی شکرومنت، نه بکس جزبوی حول و قوّت ، نه‌دیگری را جز

زوی‌منح‌ومنحت، وبدان که‌این توحید از کسی درست آید که دلی‌دارد صافی وهمّتی عالی‌وسینه‌ای خالی، نه‌صید دنیا شده نه قید عیبی گشته، نه‌چیزی ازو درآویخته، نه او با چیزی آمیخته، تا جمال توحید بروی مکشوف گردد و بادراك سرّ آن موصوف شود.

ذوالنون مصری را بخواب دیدند پسندیده حال وستوده روزگار، گفتند: یاذوالنون حالت چون بود وروزگارت بچه رسید؟ جانت کجاست ودوست را باخود چگونه یافتی؟ جواب داد که ازدوست سه‌آرزو خواسته بودم دو ازآن بداد وامیدم درآن وفا کرد، سوم رامنتظرم، یکی آنست که گفتم ملکا پیش ازآنکه **ملك‌الموت** ازکارمن باخبر شود تو بلطف خود جان من بر گیر ومرا باومگذار، امیدم وفا کرد ومرا بااونگذاشت،دیگر گفتم ملکا مرا بی‌منّت رضوان در روضهٔ رضا نشان و مرا بکس حوالت نکن همچنان کرد و بفضل خودآن‌نعمت برمن تمام کرد، و آرزوی سوم که آنرا منتظرم، گفتم ملکا دستوری ده تا در میدان جلال تو در صف صدّیقان وموحدان‌نام نومی گویم ودر دارالجلال کلّ‌وصال‌تومی‌پویم ودرمجمع عارفان تونعره‌ای همی‌زنم و گرد کعبهٔ وصل توطوافی همی کنم امیدوارم که این‌نیز اجابت کند.

« و زکریّا اذنادی ربّه ربّ لاتذرنی فرداً » برمذاق عارفان واشارت محققان معنی‌آنست که لاتذرنی خالیاً عن عصمتك معرضاً عن‌ذکرك مشتغلا بشیٔ سواك. خداوندا پردهٔ عصمت ازمن باز مگیر وبر یاد کرد ویادداشت خود می‌دار و مرا از خود بدیگری مشغول‌مدار.

پیر طریقت گفت: الله تعالی را جلّ‌جلاله خزانه بکارنیست وبهیچ‌چیز حاجت نیست هرچه دارد برای بندگان دارد، فردا خزانهٔ رحمت بعاصیان دهد و خزانهٔ فضل بدرماندگان دهد، تا هم از خزانهٔ وی حق وی بگزارند که بندگان از آن خود بگزاردن حق وی نرسند. سلطان که دختربگدائی دهد گدا راکاوین بسزای

دختر سلطان نبود هم ازخزانهٔ خودکاوین بگدا فرستد تاکاوین کریمهٔ خود ازخزینهٔ وی بدهد ، بنده که طاعت وی‌می کند بتوفیق وعصمت الله تعالی میکند ، بتأیید و تقویت وی‌حقّ وی می گزارد ، آنگه بنده‌را بفضل طاعت بفضل‌خود می‌ستاید،وبکرم خود می‌پسندد و برجهانیان جلوه می کند که : «انّهم کانوا یسارعـون فی‌الخیرات ویدعوننا رغباً ورهباً و کانوا لنا خاشعین» بندگان من بطاعت می کوشند برغبت ورهبت‌مارا میخوانند همه مارا می‌دانند و گرد درمامی گردند ، سوختگان حضرت ماانده، برداشتگان لطف ماانده. هداهم حتّی عرفوه وفقّهم حتی عبدوه ولقّنهم‌حتی سألوه ونوّر قلوبهم حتی‌احبّوه . بنواخت تا بشناختند ، توفیق داد تا پرسیدند . تلقین کرد تا بخواستند ، دل معدن نور کرد تا دوستداشتند ، یحبّ بغیررشوه، و یعطی بغیرمنّة ویکرم بغیروسیلة. بی رشوت دوست دارد، بی‌منّت عطادهد،بی وسیلت گرامی گرداند ، صدنعمت برسرتونثار کندودرّه‌ای شمرد،وکاهی‌ازتو کوهی انگارد، نبینی که بهشتی بدان عظیمی‌وفراخی‌بتوداد و آنرا بغرفه بازخواند گفت: «اولئك یجزون‌الغرفة» . ابراهیم‌خلیل‌علیه‌السلام گوساله‌ای پیش مهمان نهادربّ‌العزّه آن ازوی بپسندیدو گرامی کرد و برجهانیان جلوه کرد ، که : «جآء بعجل حنید»،او خداوندیست که هر که نیاز باوبردارد بوانگرش کند هر که باز باو کند عزیزش گرداند ، اگرتقدیراً صدسال‌بنده معصیت کندآنگه که گوید . تبت. گوید قبلت، و هوالّذی یقبل‌التوبه عن عباده . اعرابیّ دعامی کرد و دعای ایشان بوالعجب‌بود گفت : الهی بجدمن تعذّبـه غیری ولا احد من یرحمنی غیرك . خداونـدا تـو دیگری را یابی که عذاب کنی جز ار من ، ومن دیگری را نیابم که برمن‌رحمت کندجز ارتو.

«انّ هذه امّتکم امّة واحدة» معبود کم واحد ، نبیّکم واحد، وشرعکم‌واحد، فلاتسلکوا بنیات الطرق فتطیحوافی اودیة الضّلالة وعلیکم باتّباع سلفکم و احذروا موافقة ابتداع خلفکم. «و انا ربّکم فاعبدون» واعرفوا قدری و احفظوا فی‌جر سـان

التفدبرسرّی واستدیموا بقلوبکم ذکری، تجدوا فی‌مآلکم غفری ونحظّوا بجمیل برّی. مفهوم این آیت حثّ مؤمنانست بر راه سنت و جماعت رفتن و در دین اقتدا بسلف کردن وازتأویل وتصرّف اهل بدعت پرهیز کردن.

پیر طریقت گفت: ایمان ما از راه سمعست نه بحیلت عقل، بقبول و تسلیم ست نه بتأویل و تصرف، گر دل گوید چرا؟ گوئی من امر را سر افکنده‌ام، اگر عقل گوید که چون؟ جواب ده که من بنده‌ام، ظاهر قبول کن وباطن بسپار، هرچه محدث است بگذار، وطریق سلف دست بمدار. «وانا ربّکم فاعبدون» می گوید مرا پرستید که معبود منم، مراخوانند که مجیب منم، من آن خداوندی انبازبی نیازم که بهیچ چیز وبهیچ کس حاجت ندارم، هرچه آفریدم برای شما آفریدم آسمان وزمین عرش و کرسی لوح وقلم طفیل وجود شمااند، آنچه **مصطفی** (ص) گفت: «ینزل الله کلّ لیلة الی السّماء الدنیا بنی جنة عدن بیده غرس شجرة طوبی بیده یضع الجبّار قدمه فی النّار لاتسبّوا الدهر فانّ الله هوالدهر. «الرّحمن علی العرش استوی» مقصود ازین خلعتها نه اعیان آسمان وزمین عرش و کرسی وبهشت ودوزخ است ونه مقصود نواخت وتشریف آنست لیکن درحکم قدم رفته که شما را درین منازل گذری باشد ودرین مواضع نظری، در هر منزلی ازین منازل ما ازلطف خود نزلی بیفکندیم تا چون دوستان ما در رسند حظّ ونصیب خود از نواخت وتشریف ما بر گیرند.

٧ ـ النّوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی**» ایشان که پیشی کرد ایشانرا از ما خواست نیکو، «**اولئك عنها مبعدون**(١٠١)» ایشان از آن آتش دور داشتگانند.

« **لایسمعون حسیسها** » آواز آتش نشنوند فردا ، « **وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون** (۱۰۲) » وایشان در آنچه دلهای ایشان آرزو خواهد جاویدانند.

« **لایحزنهم الفزع الاکبر** » بیم مهین ایشانرا اندوهگن نکند ، « **وتتلقیهم الملائکة** » ودربرایشان‌می آیندفریشتگان،« **هذایومکم الّذی کنتم توعدون** (۱۰۳) » [و می گویند ایشانرا] این آن روز نیکوی شما است که وعده می دادند شما را.

« **یوم نطوی السّمآء** » آن روز که بر نوردیم آسمانرا ، « **کطیّ السّجلّ للکتب** » چون برنوشتن‌سجل نامه را، « **کمابدانا اوّل خلق نعیده** » چنانکه‌مردم رابیافریدیم باز دیگر باره باز آفرینم، « **وعداً علینا** » کردن این که ما گفتیم برماست ، « **انّا کنّا فاعلین** (۱۰٤) » که ما آنرا خواهیم کرد .

« **ولقد کتبنافی الزّبور** » نبشتیم درآن نبشته که نبشتیم ، « **من بعدالذّکر** » پس آن یادها که در آن‌نوشتیم ،« **انّ الارض یرثها** » که این جهان از جهانیـان میراث برند ، « **عبادی الصّالحون** (۱۰۵) » بندگان من آن گروه نیکان.

« **انّ فی هذا لبلاغاً** » دراین سخن شرف وصیت ومدح بسنده است و آگاهی داد ، « **لقوم عابدین** (۱۰٦) » گروهی را که خدای پرستانند .

« **وماارسلناك الّا رحمة للعالمین** (۱۰۷) » و نفرستادیم ترا مگر بخشایشی جهانیانـرا .

« **قل انّما یوحی الیّ** » گوی بمن پیغام‌وفرمان‌میدهندو آگاهی‌می‌افکنند، « **انّماالهکم اله واحد** » که خدای‌شما خدای‌یکتاست،« **فهل انتم مسلمون** (۱۰۸) » گردن نهید وبگروید؟

« **فان تولّوا** » اگر برگردند از اسلام ، « **فقل آذنتکم علی سوآءٍ** » بگو آگاه کردم شمارا همسانی را [تامن وشما دربودنی یکسان باشیم بدانش که چـه خواهد بود]،« **وان ادری** »ومن‌نمیدانم، « **اقریب ام بعید** » کهسخت نزدیکست‌یا دوریا دیرتر ،« **ماتوعدون** (۱۰۹) » آنچه شمارا وعده می‌دهند [از رستاخیز

وعذاب شما]

« انّه یعلم الجهر من القول » خداوند می داند بلند گفتن از هر سخن ، « ویعلم ماتکتمون (۱۱۰) » ومی داند آنچه پنهان می‌دارید ،

« وان ادری » وگوی که من ندانم « لعلّه فتنة لکم » مگر که این [فـرا گذاشتن شما بدرنگ وشتابیدن بعذاب] آزمایشی است شمارا ، « ومتاع الی حین (۱۱۱) » وبرخورداری اندك تابکچندی .

« قال ربّ احکم بالحقّ » گوی خداوندا کار برگرار بسزا ، « وربّنا الرّحمن المستعان » وخداوند ما کـه رحمن است ساری خواستن ازوست ، « علی ماتصفون (۱۱۲) » بر کشیدن بار این ناسراها ودروغها که می گویید

النّوبة الثانیة

قوله : « انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی » ، ابن‌عباس و جماعتی از مفسّران گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که صنادید قریش درحطیم حاضر بودند و گرد کعبه مقدّسه سیصدوشصت بت نهاده و آنرا میپرستیدند رسول خدا(ص) برایشان خواند: « انّکم و ماتعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون » ، کافرانرا این سخن دشخوار آمد بانگ برآوردند گفتند : میبینید این محمّد که خدایان مـا را زشت گوید ودشنام دهد؟ رسول خدا برفت وایشان همچنان در گفت و گوی بودند ودرنحر، عبدالله بن الزبعری فرارآمد و گفت چه بودست شمارا که چنین متحیّر ومتغیّر گشته‌اید ودر گفت و گوی رفته‌اید ؟ گفتند · محمّد خدایان مارا دشنام داد وناسزا گفت که : « انّکم وماتعبدون من دون‌الله حصب جهنّم » گفت اورا بازخوانید تا من با وی سخن گویم ، رسول خدا بازآمد ، گفت: یامحمّد هذاشی ٔ لآلهتنا خاصّةاولکلّ من عبد من

دون‌الله؟ این‌خدایان ماراست‌علی‌الخصوص یاهرمعبودی کهفروداز‌الله‌تعالی‌است؟ گفت همه راست برعموم ، **ابن‌الزبعری** گفت:خصمت وربّ هذه البنیّة یعنی‌الکعبة . دست بردم وخصم راشکستم، بخدای‌این کعبه جهودان‌عزیررا می‌پرستند، ترسایان مسیح رامی‌پرستند، **بنوملیح** فرشتگانرامی‌پرستند، پس‌ایشان همه بدوزخند؟رسول خدا گفت:«بل‌هم یعبدون الشیاطین‌هی‌الّتی‌امرتهم بذلك» فانزل‌الله عزوجل، « انّ‌الّذین سبقت‌لهم منّاالحسنی»، وهم عزیروالمسیح والملائکة. « اولئك عنها مبعدون» لانّهم عبدوامن دون‌الله وهم لذلك‌کارهون . وانزل‌فی‌ابن‌الزبعری، « ماضربوه لك الّاجدلا بل هم قوم خصمون ». گفته‌اند که:«انّکم و ما تعبدون» دلیلست که مراد اصنام است نه‌فریشتگان‌وبه مردم، که اگر ایشان مراد بودند من‌تعبدون گفتی وقیل‌ارادبقوله: «سبقت لهم منّاالحسنی» جمیع المؤمنین ، والحسنی‌السعادة والعدّة الجمیلة بالجنّة . وعن **النعمان‌بن‌بشیر** قال : تلا علی (ع) لیلة هذه الآیة : «انّ الذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئك عنهـا مبعدون » . قال : انا منهم و**ابوبکروعمرو عثمان و طلحة و الزبیر و سعد** و **عبدالرحمن بن عوف** منهم ، ثم اقیمت الصلوة فقام علـی یجرّ رداه، وهو یقول

«لایسمعون حسیسها» یعنی صوتها اذا نزلوا منازلهم فی الجنّة . « وهم فیمـا اشتهت انفسهم خالدون» ، کقوله : «وفیها ماتشتهی الانفس وتلذّالاعین».

«لایحزنهم الفزع الاکبر» قال **ابن‌عباس** : یخرج اهل الایمان من‌النّار حتی اذا لم یبق فیها واحد منهم اطبقت النّار علی اهلها اطباقاً فیلحقهم عند ذلك فزع لم یلحقهم مثله قبله فذلك الفزع الاکبر ، وقیل الفزع الاکبـر النفخة الاخیرة الّتی یبعث عندها الخلق، و قیل حین یذبح الموت‌علی صورة کبش املح علی‌الاعراف ، والفریقان ینظران وینادی یا اهل‌الجنّة خلود فلاموت، ویااهل النّارخلود فلاموت. و گفته‌اند فزع مهین آنست که بنده را بدوزخ برند زبانیه درو آویخته وخشم ملك بدو رسیده ، وانواع عذاب گرد او درآمده. **مصطفی** (ص) گفت: روزقیامت سه کس

را برتل مشك اذ فر بدارند از فرع اکبر ایمن گشته و بیم حساب بایشان نرسیده : مردی که قرآن خواند بی‌ریا برضاء خدا امامی کند درنماز قومی را که بوی راضی باشند . دیگر مردی که در مسجد مؤذنی کند بی‌مزد درطلب رضاء خدای . سدیگر مردی که در دنیابرق بندگی مبتلابود ودر گزارد حق سیّد ازطلب آخرت بازنماند. قوله: «وتتلقّیهم الملائکة هذا یومکم الّذی کنتم توعدون»فی‌الدنیا . آنان که فزع اکبر ایشانرا اندوهگین نکند فریشتگان رحمت باستقبال ایشان آیند بردربهشت، وایشانرا تهنیت کنند و گویند: بشارت باد شمارا بنعیم جاویدان وعزّ بیکران ، این آن روزست که شمارا وعده داده بودند درددنیا که بکرامت رسید وثواب طاعت ببینید.

« یوم‌نطوی السّمآء» ای ـ اذکر یوم نطوی‌السّماء . وقیل تقدیره ، وتتلقیهم الملائکة یوم نطوی السماء . یعنی نطویها بعد نشرها کقوله : «والسّموات مطویّات بیمینه» ، وقیل طیّها ابطالها وافناؤها ، وقیل طیّها تبدیلها « کطیّ‌السّجل للکتب»، قرأ حمزة و **الکسائی** و **حفص** و **عاصم** . للکتب علی الجمع ، وقرأ الآخرون للکتاب علی الواحد ، علماء ، تفسیر در معنی سجلّ مختلفند **ابن‌عباس** گفت و جماعتی مفسران که · سجل صحیفه است مشتق من المساجلة ، وهی المکاتبة ولام بمعنی علی است و کتاب بمعنی کتابتست . ای ـ نطوی السّماء علی مافیها من‌النّجوم کما تطوی الصحیفة علی مافیهامن الکتابة. وقیل اللّام زائدةللتوکید ، والکتاب بدل من السجلّ والمعنی ، نطوی السّماء کطیّ الکتاب . وقیل اللّام‌لام العلّة ای ـ کطی‌الصحیفة لاجل‌الکتاب الّذی فیها کی‌لایطلع علیه. **سدّی** وجماعتی دیگر از مفسران گفتند : سجلّ نام کاتب است که نویسندهٔ صحیفه است آنگه خلاف کردند که آن کاتب کیست ؟ قومی گفتند نام کاتب **رسول** (ص) است، قومی گفتند نام فرشته است که استغفار بندگان نویسد بمداد نور ، قومی گفتند نام آن فرشته‌ایست که صحایف اعمال بنده دردست وی‌است وپس ازمرگ وی‌آنرا در نوردد . ربّ‌العالمین طی آسمان بروز قیامت ماننده کرد بطی کاتب مر صحیفهٔ

خویش را یعنی چنانکه آسان بی‌رنج ودشواری کاتب صحیفه در نوردد ، ما آسمان بدان عظیمی بقدرت در نوردیم بی‌تعذّر وتکلّف،اینجا سخن تمام شد آنگه بر استیناف گفت : « کما بدانا اوّل خلق نعیده » الکاف نصیب بنعیده ، ای ـ اذا افنینا الخلق اعدناهم خلقاً ای ـ قدرتنا فی‌الاعادة کقدرتنا فی‌الابتداء . وقیل خلقناهم من‌الماء ثم نعیدهم من‌التراب . وقیل کمابداناهم فی بطون امّهاتهم حفاة عراة غرلا ، کذلك نعیدهم یوم‌القیمة نظیره قوله : «ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرّة » وبه قال‌النبی (ص) : «انّکم محشورون حفاة عراة غرلا کمابدانا اول‌خلق نعیده » وعن **عائشة** قالت: دخل علیّ **رسول‌الله** (ص) وعندی عجوز من بنی عامر فقال من هذه العجوز یا **عائشة**؟ فقلت احدی خالاتی ، فقالت ادع‌الله انّ یدخلنی الجنّة ، فقال‌انّ الجنّة لاتدخلها العجز،فاخذا لعجوزمااخذها فقال‌علیه‌السّلام ان‌الله ینشئهنّ خلقاًغیر خلقهنّ قال الله تعالی : «انّا انشأنا هنّ انشآء» الآیة . ثم قال: یحشرون یوم‌القیامة حفاةعراةغلماً، فاول‌من‌یکسی **ابراهیم خلیل‌الله**، فقالت: **عائشة** واسواتاه‌ولایحتشم النّاس بعضهم بعضاً ، قال : «لکل امریءٍ منهم یومئذ شأن یغنیه » ثمّ قرأ **رسول‌الله**: «کما بدانا اوّل خلق نعیده کیوم ولدنه‌امّه». « وعداً علینا» نصب علی‌المصدر بعنی وعدناه وعداً علینا انجازه، «انّا کنّا فاعلین» لاخلف لوعدنا وقولنا،وقیل معناه انّا کنّا فاعلین لمانرید اوّلا وآخراً لا فاعل للخلق سوانا .

« ولقد کتبنافی‌الزّبور من بعدالذّکر» الزبور المزبور وهوالمکتوب ، یقال زبرت‌الشیء ای ـ کتبته . زبور نامی است هر کتابی را که به پیغامبری فرو آمد ، و ذکراینجا لوح محفوظ است . می گوید مانوشتیم و حکم کردیم در کتابهای منزل به پیغامبران‌پس آن که درلوح محفوظ‌مثبت کرده‌بودیم ونوشته ، **حمزه**«فی‌الزبور» بضمّ الزّاءخواند ، جمع زبر، وهی‌الکتب المنزلة، وقیل‌معناه قضینا وبیّنا فی‌الکتب المنزلةالی‌الارض من بعدما ذکرناقبها من‌الوحی . **شعبی** گفت‌زبور کتاب‌**داود** ست وذکر **توراتموسی** ، وقیل الزبور کتاب داود ، والذکر **القرآن**، وبعد بمعنی‌قبل

كقوله: «والارض بعد ذلك دحيها» ای قبل ذلك ومثلهفی‌الظروف وراء، فانّه‌يكون بمعنى خلف و بمعنى امام ويستعمل لهما. معنی آنست که ما در زبور **داود** نوشتيم پيش از قرآن**محمد**. «انّ الارض» يعنی ارض‌الجنّة. «يرثها عبادی الصّالحون» المؤمنون، دليله قوله: «اولئك هم‌الوارثون الّذين يرثون الفردوس» وقال تعالی: «الحمدللّه الّذی صدقنا وعده واورثنا الارض» يعنی ارض‌الجنّة. و گفته‌اند زمين اينجا زمين دنياست آنگه خلاف كردند كه كدام زمين است؟ قومی گفتند زمين مقدسه است و عبادی‌الصالحون بنی‌اسرائيل‌اند كه ميراث بردند ازجبّاران قومی گفتند زمين‌**مصر** است كه ميراث بردند از **قبطيان**. قومی گفتندهمهٔ زمين دنيا خواهد كه امت‌**محمد** ميراث بردند ازجهانيان كه پيش ازايشان بودند، وهذا حكم من‌اللّه سبحانه باظهار الّدين و اعزاز المسلمين وقهر الكافرين. قال اللّه تعالی: «ليظهره علی‌الدّين كلّه ولو كره المشركون»، وقال **وهب** قرأت فی عدة كتب من كتب اللّه سبحانه قال‌اللّه عزوجل: «انّی لاورث الارض عبادی‌الصّالحين» من امّة محمّد.

«انّ فی هذا» ای فی هذا **القرآن**. «لبلاغاً» ای وصولا الی‌البغية، من‌اتّبع **القرآن** وعمل به وصل الی مايرجو من‌الثواب. وقيل بلاغاً ای كفاية. يقال فی هذاالشیٔ بلاغ وبلغة، ای كفاية، و **القرآن** زادالجنّة كبلاغ المسافر، وقيل انّ فی هذا ای فی‌تورثينا الجنّة الصالحين لبلاغاًو كفاية فی‌المجازاة «لقوم عابدين» مطيعين للّه‌سبحانه، وقال **ابن‌عباس**: ای عالمين. وقال‌**كعب** هم امه محمد (ص) اهل‌الصّلوات‌الخمس‌وشهر **رمضان** سمّاهم‌اللّه عابدين. روی **سعيد بن‌جبير** عن‌**ابن‌عباس** عن **النبی** صلّی‌اللّه عليه وسلّم انه‌قرأ «لبلاغاً لقوم عابدين»، قال: «هی‌الصّلوات‌الخمس فی‌**المسجدالحرام** جماعة».

قوله: «و ما ارسلناك» يا**محمد**. «الّا رحمة للعالمين» نعمة تشملهم قيل هی للمؤمنين خاصة واليه ذهب **ابن‌عباس**. وقيل عام فيهم امنوا الخسف والمسخ والعذاب يعنی من آمن به كتبت له الرّحمة فی‌الدنيا والآخرة ومن لم يؤمن بهعوفی ممّااصاب

الامم قبله من الخسف و الغرق و نحوهما . و قدقال صلّی الله علیه و سلّم . « انّما انا رحمة مهداة ».

« قل انّما یوحی الیّ انّما الهکم اله واحد » ای ـ اخبر قومك یا محمد بانّ الله اوحی الیّ انّ معبودکم معبود واحد وهوالله . « فهل انتم مسلمون »، لفظه الاستفهام ومعناه الامر، ای ـ فاسلموا له و اعبدوه ولاتشرکوا به شیئاً، والاسلام الانقیاد لامرالله وترك مخالفته

« فان تولّوا » ای ـ اعرضوا عن الاسلام ، « فقل آذنتکم علی سواء »، هذا من فصیحات القرآن واحسنه اختصاراً ، معناه اعلمتکم لنستوی نحن وانتم فی العلم، وقیل معناه اعلمتکم ما امرت به وسویت بینکم فی الاعلام لم اخف عن بعضکم شیئاً واظهرته لغیرکم، وقیل معناه آذنتکم علی انّی حرب لکم وان لاصلح بیننا لاکون انا وانتم فی العلم بالحرب علی سواء لایکون فیه خداع، وقیل علی سواء صفة مصدر محذوف ای ـ آذنتکم ایذاناً علی سواء وقیل هو حال من الفاعل اومن المفعول اومنهما جمیعا «وان ادری اقریب ام بعید ماتوعدون» ای ـ لاادری متی تکون یوم القیمة اقریب ام بعید ، یقال هومنسوخ بقوله : « واقترب الوعدالحق » ، وقیل معنی الآیة ، لاادری متی یحلّ بکم العذاب ان لم تؤمنوا .

«انّه یعلم الجهر من القول و یعلم ماتکتمون » ای ـ یعلم ما تجهرون به من الکفر و ماتخفون ، و قیل انّ الّذی یعلم السرّ والعلانیة هوالّذی یعلم وقت قیام السّاعة .

«وان ادری لعلّه فتنة لکم » ای ـ ما ادری لم اخّر عقابه عنکم فی الدنیا فلعلّ تأخیره ذلك اختبار لکم، لانّهم کانوا یقولون لوکان حقاً لنزل بنا، وقیل معناه ماادری ماآذنتکم به اختبار لکم ، و قیل ما ادری لعلّ ابقاؤکم علی ما انتم علیه فی الدّنیا . « فتنة لکم » ای ـ عذاب لکم و قدتطلق لفظ الفتنة بمعنی العذاب . کقوله . « ذوقوا فتنتکم » یعنی عذابکم . « ومتاع الی حین » لتتمتّعوا بحیوتکم الی الاجل المعلوم

وهوالموت ، وقيل الى يوم بدر و قيل الى يوم القيامة ، و قيل لتتمتّعوا بحبوتكم الى اجل قدضربه لكم لتزدادوا اثماً فتستوجبوا زيادة العذاب .

« قل ربّ احكم بالحقّ » قرأ حفص عن عاصم ، قال رب احكم بالالف على الاخبار عن الرسول (ص) بانّه دعاالى الله تعالى ان يحكم بينه و بين قومه بالحّق . كما دعت الرّسل الّتى قبله حين قالـوا ربّنا افتح بيننا و بين قومنا بـالحق . و قرأ الآخرون قل ربّ احكم على الامر ، اى ـ قل يامحمّد رب احكم بالحقّ . اى ـ اقض بيننا وبين اهل مكّة بالحقّ .فان قيل كيف قال احكم بالحقّ والله لايحكم الاّ بالحق؟ قيل الحقّ هاهنا بمعنى العذاب كانّه استعجل العذاب لقومه ، فقيل يا محمّد اترك اختيارك فى امر الكفار وفوّض الامر فى ذلك الى حكم الله بالحقّ بينك وبينهم ولاتستعجل عليهم بذلك و سلنى الحكم بالحقّ ولاتتعرّض لما لاتعلم عاقبته ، و قيل معناه ربّ احكم بحكمك الحقّ ،فحذف الحكم واقيم الحقّ مقامه ،امر ان يقول كماقالت الرّسل قبله : ربّنا افتح بيننا وبين قومنا بالحقّ .

« وربّنا الرّحمن » اى ـ وقل ربّنا الرحمن العاطف على خلقه بالرزق ، « المستعان » المطلوب منه المعونة والنصر ، « على ماتصفون » من الكذب والباطل ، و تقولون ما هذا الاّ بشر مثلكم واضغاث احلام و اساطير الاوّلين واشباه ذلك .

النوبة الثالثة

قوله : « انّ الّذين سبقت لهم منّا الحسنى » الآيه. سبقت لهم من الله العناية فى البداية فظهرت الولاية فى النهاية . دربدايت عنايت بايد تا درنهايت ولايت بود ، يك ذره عنايت ازلى بهازنعيم دوجهانى، اورا كه نواختند درازل نواختند ،و اوراكه

خواندند درازل خواندند ، دوستان اودرازل کاس لطف نوشیدند ولباس فضل پوشیدند کارهادرازل کرده وامروز کرده می نماید . سخنها درازل گفته وامروز گفته می شنواند، خلعتها بنام دوستان درازل دوخته وپرداخته وامروزمی رساند . «کلّ یوم هو فی شأن» سوق المقادیر الی المواقیت .دیرست تا با تورازمی گویند نوا کنون می شنوی، جلال عزت او قدیم است نو امروز می دانی ، علم ازلی درازل نیابت تو میداشت در دانست صفات ازلی . سمع قدیم درازل نیابت نومی داشت درسماع کلام ازلی ، قیّم که مال کود کی در دست دارد بنیابت اودارد ، پس چون کودك بالغ سود نوی دهد. میگوید ازروی اشارت که شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کارشما می ساخت ونیابت سما می داشت ، چه ماند ازفضل و کرم که آن باتو نکرد، بلطف قدم تکلف بسمع رسانید، حکم بدل فرستاد ، رازبا جان گفت ، رقم طاعت بر اطراف کشید، ترامنتظروارددان غیب گردانید که ای منتظروارد لطف ما! ای نظارۀ شاهد غیب ما! ولایت براند دردل تو مگر سلطان سترما ، حلقهٔ دردل تونکوبد مگررسول برّما ، اینست حقیقت حسن ازلی که دوستانرا سابق شد، وربّ العزّه برایشان منت نهاد که :«سبقت لهم منّا الحسنی»، ونمرۀ آن حسنی ابدیست که ربّ العزّه وعده داده و گفته که : «للّذین احسنوا الحسنی وزیادة». آنگه عاقبت وسرانجام اهل سعادت بیان کرد و سابقهٔ ازلی را لاحقهٔ ابدی درپیوست که : «لایحزنهم الفزع الاکبر» روز رستاخیز در انجمن کبری وعرصهٔ عظمی ازفریشتگان نداء «لابشری»شنوند نه خطاب «وامتازوا الیوم ایّها المجرمون»نه آوازسیاست«اخسئوا فیها ولاتکلّمون»، نه آواز دردفراق ، نه نومیدی اررحمت،بلکه فریشتگان همی آیند جوق جوق(۱) وایشانرا بشارت می دهند که:«هذا یومکم الّذی کنتم توعدون»ای هذا یومکم الّذی وعدتم بالثواب،فمنهم من یتلقاه الملك ومنهم من یرّد علیه الخطاب والتعریف من الملك، فیقول جلّ جلاله: عبادی هل اشتقتم الیّ ، قومی را بواسطهٔ فریشته سلام کنند که: سلام علیکم ادخلوا الجنّة بما کنتم تعملون، قومی بیواسطه

۱ـ نسخه الف حوك جوك.

وترجمان‌سلام ملك شنوانند كه: «تحيّتهم يوم يلقونه سلام»، گويد جلّ جلاله :عبادی هل اشتقتم الیّ . بندگان من بمنتان آرزو میبود ، این کرامتی و نواختی‌است که فردا برستاخیز ببندهٔ مؤمن رسد ، اما امروز دلهای ایشان چنانست که‌آن عزیزراه گفته : قلوب المشتاقين منوّرة بنورالله فاذاتحرّك اشتياقهم اضاء النورمابين‌السّماء والارض فيعرضهم‌الله على‌الملائكة ويقول هؤلاء المشتاقون الیّ اشهدكم انّی‌اليهم اشوق . می گوید دلهای مشتافان منوّراست بنورالٰهی‌چون‌آتش شوق‌ایشان‌آسمان و زمین و عرش و کرسی را روشن کند ، حق جلّ جلاله خطاب کند که ای مقرّبان حضرت، اینان‌مشتاقان جمال وجلال‌منند گواه میکنم شمارا که شوق‌من بایشان‌بیش ازآنست که شوق ایشان بمن .

«يوم‌نطوی‌السّماء»الآية.. انّماكانت‌السّماء سقفاًمرفوعاًحين‌كان الاولياء تحتها، والارض‌كانت فراشاً اذكانوا عليها فاذا ارتحل الاحباب عنها تخرّب ديارهم على‌العادة فيما بين‌الخلق فی تخريب الدّياربعد مفارقة الاحباب، وقيل نطوی السّماءالّتی فيها عرجت بدواوين‌العصاة من‌المسلمين لئلاّ تشهدعليهم‌بالاجرام ونبدّل‌الارض الّتی‌عصوا عليها غيرتلك الارض حتّى لاتشهد عليهم . وقيل نطوی السّماء ليقرب قطع المسافة على الاحباب .

« ولقدكتبنافی‌الزّبور» كتب اینجابمعنی اخباراست، وذكر تورات است ، و صالحون امّت محمّدند . می گوید **موسی** را و**داود** را وامّت ایشانرا خبر دادیم که امّت **محمّد** شایستگان وبر گزیدگان مااند ، خاصگیان حضرت ما اند هرچند بصورت بیگاه خاستند اما بمعنی بگاه خاستند ، نحن الآخرون السّابقون . بیگاه خیزان بودند در عالم قدرت ، اما بگاه خیزان بودند در عالم مشیّت ، صبح مشیّت سربرمیزد که ایشان برخاسته بودند، لکن‌آفتاب اظهارقدرت فرو می‌شد که پیراهن‌عدم راچاك کردند، درخلعت مؤخّر بودند اما درخلقت مقدّم بودند ، همه را باوّل‌آوردیم وایشانرا بآخر، تا دلّت همه با ایشان بگوئیم ورازهای‌ایشان باکس

بنگوئیم ، «و کلاً نقصّ علیك من انباء الرّسل» همه را اندك دادیم و ایشانرا مالامال، نبینی درمجلس شراب چون قومی بآخر رسند ساقی را گویند ایشانرا قدح مالامال ده تا سادررسانی.«مثل امّتی مثل القطر لایدری اوّله خیرام آخره ، کیف تهلك امّة انافی اوّلها وعیسی فی آخرها» .

«و ما ارسلناك الّارحمة للعالمین » در روز گارفترت پس از مبعث مصطفی عربی جمال اسلام روی در نقاب عزّت کشیده بود، قومی بودند که طبع را مؤثّر و محدث نهادند راهی بر گرفتند که نهایت آن راه حرعمایت وضلالت نبود ، عقل را خدای نهاده، طبع رارسول ساخته، فلك رامقدّر گفته، مستحسنات عقل راشریعت ساخته مستنکرات طبع رامناهی گفته، باشکال وهیآت مشغول شده، بتدویرات وتزویرات روز گار بباد برداده ، همی نا گاه آفتاب دولت شرع محمّدی (ص) از آفاق اقبال احدی پدید آمد که : « وما ارسلناك الّارحمة للعالمین». تبّع ملك حمیر مر کاهن خود را گفت : هل تجد ملکاً یزید علی ملکی؟ هیچ ملك دانی که افزونی دارد برملك من؟ کاهن گفت که آری پیغامبری درراه است که ملك اوبرملك عالمیان بیفزاید ، سیّدی ومهتری سروری که دربسانی وی نورسجود بود درابروی وی نورخضوع بود ، درموی وی نور جمال بود . در چشم وی نورعبرت بود - درروی وی نور رحمت بود . در میان دو کتف وی نورنبوّت بود ، دردل وی نورمعرفت بود ، درسرّوی نورمحبّت بود، در کلام وی نورحکمت بود ، درحکمت وی نورغیرت بود ، درغیرت وی نورحضرت بود ، انّه لبازّمسرور ایّد بالطهور، ووصف فی الزّبور، وحصّلت امّته فی السعود، مفرّج الظلم بالنّور. احمدالنبیّ طوبی لامّته حین یجیّ واشدوا .

انّ الرسول لسیف یستضاءبه	مهنّد من سیوف الله مسلول
نبّئت انّ رسول الله اوعدنی	والعفوعندرسول الله مأمول

مردی بود از زیرداه ن عبدالله بن عبدالمطّلب بیرون آمده ودر اصلاب بشری رفته لکن ارغیب مددی در آمده واحوال واقوالش مبدّل کرد که . « وانّك لعلی خلق

عظيم»، خلق بشريت برداشتند وخلق قرآن بنهادند، نطق بشريت بستدند ونطق از وحى پاك بدادند كه : « وما ينطق عن الهوى ان هوالّاوحى يوحى » . لاجرم گوينده بشرع آمد ، رونده بحق آمد ، متحرّك بامر آمد ، شب معراج بهشتها بروى عرض كردند طرف وغرف بوى نمودند ، ذرّه‌اى بآن التفات نكرد، اين طراز وقابر كسوهٔ صفاء وى كشيدند كه : «مازاغ البصرو ماطغى» . بازچون قدم بربساط راز نمازنهاد گفت: «جعلت قرّة عينى فى الصّلوة»، روشنائى چشم مادر نمازست زيرا كه مقام رازست المصلّى يناجى ربّه . « و ما ارسلناك الّارحمة للعالمين » ازرحمت وى بود كه ترا در هيچ مقام فراموش نكرد ، اگر درمكّه بود واگر درمدينه ، گردرمسجد بود و گر در حجره ، همچنين بر ذروهٔ عرش وقاب قوسين ترا فراموش نكرد ، درمكّه مى گفت : «واعف عنّا» . ودرغارمى گفت : «انّ الله معنا »، درصدرقاب قوسين مى گفت: «السّلام علينا وعلى عباد الله الصّالحين»، دروقت وفات مى گفت : «الله خليفتى عليكم». فردا درمقام محمود بساط شفاعت گسترده مى گويد : امّتى، امّتى .

سورة الحجّ-مدنيّة

١- النوبة الاولى

« بسم اللّه الرّحمن الرّحيم »

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان.

« یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم » ای مردمان بپرهیزید از عذاب خداوند خویش، **« انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم** [1]**»** بدرستی که جنبش رستاخیز چیزی بزرگست.

« یوم ترونها » آن روز که زلزله بنید، **« تذهل کلّ مرضعة عمّا ارضعت »** بازماند هر شیردهنده‌ای از آن فرزند که شیر میداد، **« و تضع کلّ ذات حمل حملها »** و بنهد هر باروری آنچه دارد ار بار خوش، **« و تری النّاس سکاری »** و مردمانرا در دیدار چشم مستان بینی [که ازفزع راست نمی‌ایستند]، **« وما هم بسکاری »** و ایشان مستان نیستند، **« ولکنّ عذاب اللّه شدید** [2] **»** لکن عذاب خدای که می‌بینند سختست.

« ومن النّاس من یجادل فی اللّه بغیر علم » و از مردمان کس است که می پیکار کند درخدای تعالی بی‌دانش، **« ویتّبع کلّ شیطان مرید** [3] **»** و بسر پی میرود هر دیوی‌را شوخ بلید.

« کتب علیه » که بر آن دیو نوشته‌اند، **« انّه من تولّاه فانّه یضلّه »** که

هر که باو گوید او آنکس را بی‌راه کند، «ویهدیه الی عذاب السّعیر (٤)» و راه نماید اورا بعذاب آتش.

«یا ایّها النّاس ان کنتم فی ریب من البعث» ای مردمان اگر در گمانید از انگیخت پس مرگ، «فانّا خلقناکم من تراب» پس [نشان توانائی ما بر آن آست که] مابیافریدیم شمارا ازخاك، «ثمّ من نطفة» پس ازنطفه، «ثمّ من علقة» پس از خون بسته، «ثمّ من مضغة» پس از پاره‌ای گوشت، «مخلّقة غیر مخلّقة» تمام آفریده یا نه تمام آفریده، «لنبیّن لکم» تا پیدا کنبم شمارا [که‌هردوتوانیم]، «ونقرّ فی الارحام» ومی‌آرامانیم در رحمها «مانشاء» آنکه خواهیم [چندان که خواهیم]، «الی اجل مسمّی» تا هنگامیکه نامزد کرده [زادن‌را]، «ثمّ نخرجکم طفلا» آنگه بیرون می‌آریم شمارا خرد خرد، «لتبلغوا اشدّکم» تا آنگه که بزورمندی خویش رسید [درتن ودرخرد]، «ومنکم من یتوفّی» واز شما کس است که اورا می میرانند بجوانی، «ومنکم من یردّ الی ارذل العمر» و از شما کس است که اورا پس باز می‌برند تا بتر عمر، «لکی لایعلم» آنرا تامگر چیزی بنداند [در وقت ببری]، «من بعدعلم شیئاً» پس آن که دانسته است بجوانی، «وتری الارض هامدة» وزمین را بینی مرده وفرو شده، «فاذاانزلناعلیها المآء» چون آب بران فرستادیم، «اهتزّت وربت» زنده گشت وبجنبید و بخندید[1]، وانبتت من کلّ زوج بهیج (٥)» وبر رویانید از هرصنفی نیکو.

«ذلك بانّ الله هو الحقّ» بودن آن و این بآنست که الله تعالی خدای سزاست، «وانّه یحیی الموتی» و اوست که [فردا] مردگانرا زنده کند، «وانّه علی کلّ شیء قدیر (٦)» واوست که برهمه چیزها تواناست.

«وانّ السّاعة آتیة لاریب فیها» و رستاخیز روز آمدنی است گمان نیست

---

(۱)ـ نسخه ح ـ خنخید معنی طرب وشادی

در آن ، « وانّ اللّهَ يبعث من في القبور (۷)» والله تعالی برخواهد انگیخت هر که در گورها .

« ومن النّاس من يجادل في اللّه » واز مردمان کس است که پیکار میکند درخدای تعالی ، « بغیرعلم ولاهدی » بی دانشی و بی‌بیانی ، «ولا کتاب منیر (۸)» و بی‌نامه روشن . •

« ثانی عطفه » سر بگردن بازنهاده بیکسو بیرون شود خوبشتن درمیکشد، « لیضلّ عن سبیل اللّه »تا گم‌شود ازراه خدای‌تعالی ، «له في الدّنیا خزی » اوراست دراین جهان خواری ، « ونذیقه یوم القیمة عذاب الحریق(۹)» وبچشانیم اورا رستاخیز عذاب آتش .

« ذلک بما قدّمت یداک » وگویند اورا این ترا بآنست که دستهای تو ترا پیش فرا فرستاد ، « وانّ اللّهَ لیس بظلّام للعبید (۱۰) » والله تعالـی ستمکـار نیست رهیگانرا.(۱)

« ومن النّاس من یعبداللّه علی حرف » واز مردمان کس است کـه خدای تعالی‌رامی‌پرستدبر گوشه‌ای[چنان که درمیان‌پدیدنیاید]، « فان اصابه خیر» اگر باو رسد نیکی ، « اطمأنّ به » بآن نیکی در دین آرام گیرد ، «وان اصابته فتنة» واگر باو رسدآزمونی، [که اورا درشوراند] « انقلب علی وجهه » برروی‌خویش باز گردد، « خسر الدّنیاوالآخرة » زیان کار دوجهان[که‌بردنبازیان کرد وبردین] « ذلک هو الخسران المبین (۱۱) » آنست زیان کاری آشکارا .

« یدعوا من دون اللّه» میخواند ومی‌پرستد جز ازخدای‌تعالی، «مالایضرّه وما ینفعه » چیزی که او را زیان نکند اگر نپرستد و اگـر بپرستد سود نکند ، « ذلک هو الضّلال البعید (۱۲) » آنست گمراهی دور .

« یدعوا لمن ضرّه اقرب من نفعه » می پرستد چیزی که گزند او نزدیکتر

۱ـ ستمکار (نسخه ح)

ازسود او ، « لبئس المولی » بد خداوندی‌کاو بت است ، « ولبئس العشیر (۱۳) » وبد همسازی .

« انّ اللّه یدخل الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات » اللّه تعالی درآرد ایشان را که بگرویدند ونیکیها کردند ، « جنّات تجری من تحتها الانهار » در بهشتهائی که‌می‌رود زیر آن جویها ، « انّ اللّه یفعل مایرید (۱٤) » اللّه تعالی آن کند که خود خواهد .

« من کان یظنّ » هر که چنان پندارد ، « ان لن ینصره اللّه » که اللّه تعالی پیغامبر خویش را یاری نخواهد داد ، « فی الدّنیا والآخرة » دربن جهان ودر آن جهان ، « فلیمدد بسبب الی السّمآء » تافرو کشد رسنی ازکاز . « ثمّ لیقطع » پس تا بگسلد آنرا [بآویختن‌بگلو در آن] « فلینظر هل یذهبنّ کیده مایغیظ (۱٥) » پس تا بنگرد که آن ساز که اوساخت و کوشش که کوشید هیچ می ببرد غیظ او.

« وکذلک انزلناه » و چنان فرو فرستادیم ، « آیات بیّنات » سخنهای درست پاك روشن ، « وانّ اللّه یهدی من یرید (۱٦) » واللّه تعالی راه مینماید او را که خواهد .

« انّ الّذین آمنوا » ایشان که بگرویدند ، « والّذین هادوا » وایشان که جهود شدند ، « والصّابئین والنّصاری والمجوس » وصابیان وترسایان و گبران ، « والّذین اشرکوا » و ایشان که بت را انباز گرفتند ، انّ اللّه یفصل بینهم یوم القیامة » اللّه بر گزارد کار وحکم کند میان ایشان روز رستاخیز ، « انّ اللّه علی کلّ شیءٍ شهید (۱۷) » اللّه تعالی برهر چیزی گواه است بآن دانا وار آن آگاه .

النّوبة الثانیة

این سوره بعدد کوفیان هفتاد و هشت آیتست ، و بعدد بصریان هفتاد و پنج

آیت ، وهزار ودوبست ونود ویك کلمت وپنجهزار وهفتادحرف . جمله بمکه فرو آمد مگرسه آیت که درمدنیّات شمرند، «هذان خصمان اختصموا فی ربّهم» الی قوله «الی صراط الحمید» ، بعضی مفسّران گفتند سوره همه مدنی است مگرچهار آیت: «وما ارسلنا من قبلك من رسول ولانبیّ» الی آخراربع آیات. و قیل کلّها مکّیّة الاّ اربع آیات : «و من النّاس من یعبدالله علی حرف» الی آخرالآیتین، و قوله تعالی: «اذن للّذین یقاتلون بانّهم ظلموا» الی آخرالآیتین . ودراین سوره سه آیت منسوخ است بآیت سیف ، اوّل : «قل یاایّها النّاس انّما انالکم نذیر مبین» ، دیگر «وان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون» این هر دو آیت منسوخ است بآیت سیف ، سوّم «وجاهدوافی الله حقّ جهاده» نسخها الله تعالی بقوله: «فاتّقوا الله مااستطعتم» وعن ابیّ بن کعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سورة الحجّ اعطی من الاجر کحجّة حجّها و عمرة اعتمرها بعدد من حجّ و اعتمر فیما مضی وفیما بقی .

قوله : «یاایّها النّاس» خطاب لاهل مکّة ، «اتّقوا ربّکم» اطیعوه و احذروا عقابه «انّ زلزلة السّاعة شیءٌ عظیم» الزلزلة والزلزال شدة الحرکة وشدّة الاضطراب ولیس یرید به اضطراب السّاعة و انّما یرید به اضطراب الارض بما فیها من الجبال واضیف الی السّاعة لانّها من اشراطها . مفسّران اینجا دو قول گفته‌اند که: این زلزله کی خواهد بود ، قومی گفتند این زلزله ازاشراط ساعتست دردنیا خواهد بود در آخرالزمان بوقت قرب قیامت بنفخهٔ اولی که آنرانفخهٔ فزع گویند ، گفتند فریشته‌ای از آسمان ندا کند که : یا ایّها النّاس اتی امرالله آواز وی بجملهٔ اهل زمین رسدهمه در فزع افتند فزعی عظیم که از آن هست و فزع همه زنان حامله[1] بار فرونهند و ناخورده شراب بسان مستان افتان خیزان شوند، زمین را و کوهها را بشدت و عنف بجنبانند واز پس این زلزله وفزع آفتاب ازمغرب بر آید ، وبقول سدّی وحسن : این زلزله روز قیامت خواهد بود وقت حساب رستاخیز و قال ابن‌عباس هی الزلزلة

۱ـ باروران(نسخه‌ح)

الّتی تکون معها السّاعة وهی رجعة الارض لخروج من فیها .

«یوم ترونها» یعنی الزلزلة ، وقیل السّاعة، « تذهل » یعنی تغفل ، والذهول الغفلة ،وقیل الذهول السّلو، ذهلت عن کذا اذاسلوت عنه .« کلّ مرضعة » ای ـ کلّ امرأة معها ولد ترضعه ، یقال امرأة مرضع بلاهاء اذا ارید به الصّفة مثل حائض و حامل، فاذا ارادوا الفعل فی الحال ادخلوا الهآء . « وتضع کلّ ذات حمل حملها » ای ـ تسقط ولدها من هول ذلك الیوم . قال الحسن · تذهل المرضعة عن ولدها بغیر فطام، وتضع الحامل مافی بطنها لغیر تمام . این دلیل قول ایشانست که گفتند این زلزله در دنیاست پیش از رستاخیز ، زیرا که حبل ووضع حمل ورضاع بعد از بعث نباشد ، وبقول ایشان که گفتند زلزله درقیامتست سیاق این سخن بر تعظیم کاررستاخیز است و شدت هول و صعوبت آن نه بر تحقیق حمل و رضاع ، هذا کقول القائل .
اصابنا امر یشیب فیه الولید ، یرید شدّته وصعوبته. « وتری النّاس سکاری و ما هم بسکاری » قرأ حمزة والکسائی «سکری وماهم بسکری» بفتح السین من غیر الف فیهما ، وقرأ الباقون «سکاری و ما هم بسکاری» بضمّ السین وبالالف فیهما ، وهما لغتان کلاهما جمع سکران ، والمعنی اذا نظرت الیهم حسبتهم سکاری من زوال عقلهم ولیسوا کذلك فی الحقیقة ولکن هول القیامة صیّرهم کذلك. **عمران حصین وابو سعید ـ خدری** گفتند: این دو آیت از اول سوره درغزات بنی المصطلق فرو آمد درمیانهٔ شب، جمع یاران درروش بودند که رسول خدای ندا کرد همه را بازخواند، یاران همه راحلها سوی وی راندند و گرد وی در آمدند رسول (ص) این هر دو آیت برایشان خواند یاران بسیاربگریستند و زاری کردند آنگه جائی که فرو آمدند ازدلتنگی ورنجوری زینها از چهار پایان باز نگرفتند وخیمه ها نزدند ودیگها نپختند همچنان اندوهگین و متفکّر نشسته گریان و سوزان ،رسول خدا یاران را گفت: « اتدرون ای یوم ذلك؟» هیچ دانید که آن روز چه روزست؟ گفتند الله ورسوله اعلم، الله تعالی داناتر دانائی است بآن روز و پس رسول وی،رسول گفت آن روز ربّ العزّة آدم را گوید برخیز وازفرزندان خود

نصیب آتش بیرون کن، گوید بارخدا یا چند بیرون کنم؟ گوید از هزار نهصد و نود و نه بیرون کن و یکی را بگذار که سزای بهشتست، آن سخن بر یاران صعب آمد و در زاریدن و گریستن بیفزودند و گفتند: فمن ینجو یا رسول‌الله؟ پس ازما خود که رهد و که امید دارد که نجات یابد؟ رسول خدا گفت: «ابشروا وسدّدوا وقاربوا». بشارت پذیرید راست باشید وساکن گردید واین اندوه و گریستن فراوان فراهم گیرید و بدانید که آن نهصد ونود ونه از یأجوج ومأجوج باشند و از شما یکی، شما که یاران منید وامّت من بقیامت مسلمانان ومؤمنان درمیان کفار، و یأجوج ومأجوج فردا درقیامت همچون یکتاموی سیاه باشند در گاو سپید یا همچون یکتاموی سپید در گاو سیاه. آنگه گفت من چنان امیدوارم که امّت من ثلث اهل بهشت باشند، یاران همه بر شادی تکبیر گفتند وخدای تعالی را سپاسداری کردند، رسول خدا بر آن بیفزود و گفت: چنان دانم که شما اعنی امّت من نیمهٔ اهل بهشت باشید، یاران همچنان ثناء خدای تعالی گفتند وشادی نمودند، رسول بر آن بیفزود گفت چنان دانم که دوسیك اهل بهشت شما باشید، آنگه گفت اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف از ایشان امّت منند، ثم قال صلّی الله علیه وسلّم: «ویدخل من امّتی الجنّة سبعون الفاً بغیر حساب» فقال عمر سبعون الفاً؟ قال نعم ومع کل واحد سبعون الفاً. فقام **عكاشة بن محصن** فقال یا رسول‌الله ادع الله ان یجعلنی منهم، فقال رسول‌الله صلّی الله علیه وسلّم أنت منهم، فقام رجل من الانصار فقال ادع الله ان یجعلنی منهم، فقال رسول‌الله سبقك بها عكاشة. وعن عائشة قالت نام النبیّ (ص) فی حجرتی فقطرت دموعی علی خدّه، فاستیقظ فقال ما یبکیك؟ فقلت ذکرت القیامة و هولها فهل تذکرون اهالیکم یا رسول الله؟ فقال یا عائشة ثلاثة مواطن لایذکر فیها احد الّا نفسه: عندالمیزان حتّی یعلم ایخف میزانه ام یثقل، وعند الصحف حتّی یعلم مافی صحیفته، وعندالصراط حتّی یجاوزه.

قوله: «ومن النّاس من یجادل فی الله بغیر علم» این آیت درشأن **النضر بن الحارث** فرو آمد، مردی کافر دل بود سخت خصومت، ملائکه را بنات‌الله گفت، و قرآن را

اساطیر الاوّلین گفت ، وبعث ونشور را منکر بود و مجادلت وی در الله تعالی آن بود که بجهل و کفر خویش میگفت، الله تعالی قادر نیست برزنده گردانیدن مرده پس از آن که خاك گشت و ذلك فی قوله تعالی : « من یحیی العظام وهی رمیم »، وبارسول خدای باین معنی خصومت میگرفت ، ربّ العزّه گفت : « ویتّبع کلّ شیطان مرید » . ای ـ یتّبع فی جداله ذلك کلّ شیطان مرید ، متمرد عات خبیث .یقال فی الغایة مرید وهو الّذی لایبقی من الشرّ شیئاً الّا اتاه لایتحاشی عنه ، وقیل للحدث امرد لانّه لاشعر علیه وارض مرداء لانبات علیها.

« کتب علیه» ای ـ علی الشّیطان . « انّه من تولّاه فانّه یضلّه » ای ـ قضی علی الشّیطان انّه یضلّ اتباعه ویدعوهم الی النّار. کرّر «انّ» وهذا ممّا یستحسن فی العربیّة ان تقول انّ فلاناً انّه فصیح . قال الشاعر .

انّ الخلیفة انّ الله سربله سربال ملك به ترجی الخواتیم.

«ویهدیه الی عذاب السّعیر» ای ـ یدعوه الی النّار بمایزیّن له من الباطل.ثمّ الزم الحجّة منکری البعث فقال : « یا ایّها النّاس » یعنی ایّها الشاکّون فی البعث ، « ان کنتم فی ریب» ای ـ فی شكّ فی قدرة الله علی البعث ، وفی شكّ من صدق محمّد، « فانّا خلقناکم » ای ـ فانظروا فی ابتداء خلقنا کم ، « فا نّا خلقنا کم » یعنی آدم،« من تراب » ثمّ ذریته؛ « من نطفة » النطف الصبّ ، والنطفة المصبوب ، وقیل هی الماء القلیل ، قیل وهی المآء الصافی وجمعها نطف . « ثمّ من علقة» وهی الدّم العبیط الجامد وجمعها علق ، « ثمّ من مضغة » وهی لحمة قلیلة قدرما یمضغ ، وذلك انّ النطفة تصیر دماً غلیظاً ثم تصیر لحما، « مخلّقة » یعنی مخلوقة والتّشدید لتکرار الفعل من السمع والبصر، والاکف والفم وغیر ذلك . قال **ابن عباس وقتادة** : مخلّقة ای ـ تامّة الخلق والاعضاء ،« وغیر مخلّقة » غیر تامّة یعنی ناقصة الخلق والاعضاء ، و قال **مجاهد**: مصوّرة و غیر مصوّرة، یعنی السّقط وذلك انّ الله اذا اراد ان یخلق الحیوة

في الولد اظهر فيه خطوطا ، ثم يصير كلّ خط عضواً ، وقيل المخلّقة ، الولد الّذي تأتي به المرأة لوقت، وغير المخلّقة السّقط يسقط قبل وقته روى عن علقمة عن عبدالله بن مسعود قال : انّ النطفة اذا استقرّت في الرّحم اخذها ملك بكفه فقال اى ربّ مخلّقة اوغير مخلّقة، فان قال غير مخلّقه قذفها الرّحم دماً ولم يكن نسمة، وان قال مخلّقة قال الملك أذكر ام انثى؟ اشقيّ ام سعيد؟ ماالاجل وماالعمل ؟ و ما الرّزق ؟ و باىّ ارض يموت ؟ فيقال له اذهب الى امّ الكتاب فانّك تجد فيها كلّ ذلك ، فيذهب فيجد في الكتاب فينسخها فلا يزال معه حتّى يأتي على آخر صنعته . وقال رسول الله (ص) : « انّ خلق احدكم يجمع في بطن امّه اربعين يوماً، ثمّ يكون علقة مثل ذلك ، ثمّ يكون مضغة مثل ذلك ، ثم يبعث الله اليه ملكا باربع كلمات ، فيكتب عمله واجله ورزقه وشقيّ او سعيد ، ثمّ ينفخ فيه الرّوح . وقوله : « لنبيّن لكم » اللاّم متعلقة بترتيب الخلق كانّه قال: فعلنا كم في ابتداء الخلق من حال الى حال مع قدرتنا على انشائكم دفعة واحدة، لنبيّن لكم قدرتنا على مانشاء. معنى آنست كه شمارا دربد و آفرينش بگردانيدم دراطوار خلقيّت از ين حال بدان حال وازين طور بدان طور، روزگارى نطفه وروزگارى علقه و روزگارى مضغه و برما آسان بود و قدرت بود كه ماشمارا بيك دفعه آفريديمى لكن خواستيم كه باشما نمائيم كمال قدرت خويش بر آنچه خواهيم چنانكه خواهيم آفرينيم وقدرت آن داريم ،وقيل «لنبيّن لكم» يعني لنظهر لكم قدرتنا على اعادة الخلق، بيافريديم شمارا تا بآفرينش اوّل دليل گيريد بر آفرينش ثانى، باشما مى نماييم كه همچنانكه بر آفرينش اوّل قادريم براعادت و بعث قادريم ، و قيل معناه ، لنبيّن لكم ما تأتون و ما تذرون ما تحتاجون اليه في العبادة ، شما را بيافريديم تا نيك وبد خود بدانيد و آنچه شما را در پرستش الله تعالى بكار آيد بشناسيد و دريابيد . « و نقرّ في الارحام مانشآء » اين ما ، خواهى بمعنى من گوئى خواهى بمعنى مدّت، اگر بمعنى من گوئى ، معنى آنست كه ما آن كس كه خواهيم ازفرزندان دررحمها ميداريم وآرام ميدهيم چنانكه رحم اورا نيفكند وسقط نبود، « الى اجل مسمّى » تا بوقت خويش تمام خلق وتمام مدت

بیرون آید ، و اگر گوئیم «ما» اسم مدّت است معنی آنست که ما چندانکه خواهیم فرزند را در رحم میداریم، خواهیم چهار سال که اکثر مدت الحمل است ، خواهیم شش ماه کـه اقلّ المدّت است ، خواهیم نه ماه که غالب عادت بارروان است، « ثمّ نخرجكم طفلا » یعنی اطفالاً ، دلّ علیه ذکر الجماعة ، والطفل يقع على الجمع كقوله: « اوالطّفل الّذين لم يظهروا »، وقيل معناه نخرج كلّ واحد منكم من بطن امّه طفلا ، وقيل انّه مشبّه بالمصدر مثل عدل وزور ، و طفلا نصب على الحال ، يعنى نخرجكم من بطون امّهاتكم فى حال طفوليّتكم . « ثمّ لتبلغوا اشدّكم » هاهنا فعل مضمر تقديره ، ثمّ نربّيكم لتبلغوا اشدّكم ، الاشدّ جمع الشدّة مثل نعمة وانعم ، وهو من البلوغ الى الاربعين سمّى الاشد لانّها حالة اجتماع الشدّة و القوّة ، و كمال العقل والتجارب. «ومنكم من يتوفّى » عند بلوغ الاشدّ اوقبله اوبعده ، « ومنكم من يردّ الى اردل العمر» اى ـ الهرم والخرف و هواهونه و اخسّه عنداهله ، لانّه يصير كلا عليهم وافادقوله: «يردّ» الرجوع الى حالة كان عليها قبل، وهى الضعف زمن الطفولية وقلّة الفهم ، «لكى لايعلم من بعدعلم شيئاً » لايستفيدعلماً وينسى ماكان عالماًبه ، وقيل لايعقل بعدعقلها شيئا، وقيل لايعمل بعدعمله شيئاً ، والمعنى رددناه الى حالة الاولى فى حيوته ليعلم قدرتنا على ردّه بعدموته، ثمّ بيّن دلالة اخرى للبعث ولنفى الريب ، فقال : «وترى الارض هامدة »اى ـ يابسة ميتة لانبات فيها، يقال همدت النّاراذاصارت رماداًلم يبق فيها حـرارة ،و قيل هامدة اى ـ دارسه . « فاذا انزلنا عليها المآء » اى ـ المطر ، « اهتزّت » تحرّكت لاخراج النبات منها ، « وربت » زادت و انتفخت ونمت ، قال **الحسن** . فيه تقديم و تأخير، اى ــ ربت و اهتزّت ، « و انبتت من كلّ زوج بهيج » اى ــ من كل صنف ولــون حسن رائق يبهج به ، والمعنى حيوة الارض نباتها بعد موتها بهمودها دالّة على قدرتنا على احياء الموتى منها .

« ذلــك » اى ـ ذلك الّذى تقدّم ذكره من اختلاف احوال خلق الانسان و احياء الارض ، « بانّ الله » اى ـ بسبب انّ الله ، « هوالحقّ » الثّابت الدّائم الموجود ،

وقیل فعل‌الله ذلك لانّه هوالحق المستحق لکمال الصفات ، « وانّه یحیی الموتی » کما احیی الارض، « وانّه‌علی کلّ شیءٍ قدیر » ذوقدرة تامّة،

« وانّ السّاعة آتیة لاریب فیها » لفظه نفی ومعناه نهی ،ای ـ لاترتابوا فیها ، « وانّ‌الله یبعث من فی‌القبور » فقد قام‌الدّلیل علی ذلك ، وفی خبر **لقیط بن عامر بن المنتفق** فی امرالبعث . قال. فقلت یا رسول‌الله کیف یجمعنا بعدما تمزّقنا الرّیاح والبلی والسباع ؟ قال انبئك بمثل ذلك فی الّ الله الارض اشرقت علیها مدرة بالیة ، فقلت ابی تحیی‌ابداً ثم ارسل ربك علیها السّماء فلن نلبث علیها الّا ایاماً حتی اسرقت علیها فاذا هی شربة واحدة ولعمر الهك لهو اقدر علی ان یجمعکم من‌الماء علی ان یجمع نبات‌الارض فتخرجون من‌الاصواء ومن‌القبور ومن مصارعکم ، فتنظرون‌الیه ساعة و تنظر الیکم ، قال قلت یا رسول‌الله و کیف ونحن ملءالارض و هو واحد ینظر الینا و ننظر الیه ؟ قـال انبئك بمثل ذلك فی الّ الله الشمس و القمر آیـة منه صغیرة فترونهما ساعة واحدة و یریانکم لاتضامون فی رؤیتهما . قلت یا رسول‌الله فما یفعل بنا اذالقیناه ؟ قال تعرضون علیه بادیة صفاحکم لاتخفی علیه منکم خافیة فیأخـذ ربّك بیده غرفة من‌المآء فینضح به قبلکم فلعمرالهك مایخطیء به وجه احد منکم قطرة ، فامّا المسلم‌فیدع وجهه مثال‌الریطة البیضاء وامّا الکافر فیخطمه بمثل‌المخطم الاسود .

قوله.« ومن‌النّاس من‌یجادل فی‌الله» ای ـ فی‌صفاته‌فیصفه بغیرماهوله ،نزلت فی النضربن الحارث ، وقیل فی ابی جهل ، وقیل فی‌المشرکین « بغیرعلم » ای ـ حجّة و برهان عقل،« ولاهدی » ای ـ سنّة متّبعه ، « ولا کتاب منیر» واضح مبین انزل من عندالله ، علمی که حاصل آید بنده را ازین‌سه‌وجه حاصل آید: یا از کتابی منزل یا ازسنّتی متّبع یا ازبرهان عقل ، چون این سه هیچ نباشد جز جهل محض نبود ، ربّ‌العالمین بوجهل را ونضرحارث را ومشرکانرا می گوید که بجهل‌محض درخدای تعالی سخن می گویندوبارسول خصومت می گیرند

«ثانی عطفه» متکبروار سر بیرون گردن وانهاده وپیچ درخود داده همچنانکه حائی دیگر گفت : « واذاتتلی علیه آیاتنا ولّی مستکبراً » و در حق منافقان گفت لوّوا رؤسهم . « ثانی عطفه » النّصب فی الیای للحال ، یقال ثنی فلان عطفه ، وثنی خدّه و نأی بجانبه . این همه بریك نسق است و بر یك معنی و جمله کسی را گویند که خویشتن‌را بزرگ دارد وبچشم استخفاف بمردم‌نگرد وازراستی بر گردد وحق نپذیرد وعطف الرّجل ناحیة من منکبه الی کعبه و هوالجانب ، فی قوله : «و نای‌بجانبه » ویقال للرّداء ،عطاف لانّ الرّجل یلبسه فی جانبیه ، ومنه‌قوله صلّی‌الله علیه و سلّم : « سبحان الّذی تعطف العزّ»ای- ارتدی به کقوله لبس المجد و فی الحدیث : الکبریاء ردآئی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما القیته‌فی‌النّار . وفی الخبر:من‌نازع‌الله رداه قصمه ، وقال یهودی لکعب **وهو کعب‌بن‌مانع بن منیح** یقال له الحبرو قدیعظم فیقال الاحبار بکنّی اباالسحق . قال له یهودی یاباسحق ما کسوة ربّ العالمین ؟ قال رداؤه العزّ وازاره‌العظمة . فقال صدقت و اسلم و کسوة کل شیٔ صفته ، وفی القرآن « هنّ لباس لکم » هذا زوج الرّجل لانّه یلابسها و تلابسه ، قال الشّاعر :

اذا ما الضّجیع‌ثنی عطفها ثنت علیه فکانت لباساً .

« لیضلّ عن سبیل الله » بفتح الیای مکّی **و ابوعمر و ورویس عن یعقوب**، والوجه انّه من‌الضّلال والفعل منه ضلّ یضلّ‌وهو لازم ، وقرأالباقون، **روح‌عن‌یعقوب** لیضلّ‌بضم‌الیاء والوجه انّه‌من‌اضلّ یضلّ‌اضلالا وهومتعدی ضلّ واللام متعلقة بالجدال ای - یجادل لیضلّ الناس‌من‌طاعة الله کماقال:«وجادلوا بالباطل لید حضوا به‌الحق». «له فی‌الدّنیا خزی» یعنی‌القتل ببدر، قتل النبی (ص) **النضر‌بن‌الحارث** صبراً امر به فضربت عنقه ، ولم یقتل هذه القتلة سواه وسوی‌**عقبة بن ابی معیط** ، وقیل له فی الدّنیاخزی یعنی الجزیة والهوان ، فقد قال عزّوجلّ‌ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین

یعنی عزّ الاسلام. «ونذیقه یوم القیامة عذاب الحریق» ای ـ عذاب النّار.

«ذلك بما قدّمت» القول هاهنا مضمر یعنی یقال له اذا عذّب فی النّار، هذا العذاب بما کسبت «یداك» العرب، تدخل الیدفی هذا الباب کثیراً و نزل بکثرتها القرآن. «و انّ الله لیس بظلاّم للعبید» فیعذّبهم بغیر ذنب وهوجلّ جلاله علی ایّ وجه تصرّف فی عبده فحکمه عدل وهوغیرظالم، ودکر الظلاّم بلفظ المبالغة لمااقترن بالعبید وهو اسم الجمع.

«ومن النّاس من یعبدالله علی حرف» **ابن عباس** گفت: این آیت در شأن قومی آمد ازاعراب **بنی اسدبن خزیمة**. بیابان نشین بودند برخاستند با اهل و عیال وهجرت کردند **بمدینه** چون ایشانرا نعمت وراحت وصحّت تن و افزونی مال پیش آمد گفتند: هذا دین حسن وقد اصبنا فیه خیراً. نیکودینی که دین اسلام است که ما بخیر و نعمت رسیدیم، باز چون ایشانرا بیماری ورنج ودرویشی رسید، شیطان ایشانرا بر کفر و ردّت داشت گفتند: بئس الدّین هذا. بد دینی که این دین است که مادرین دین ببدی افتادیم، ونزلت هذه الایة. **ابوسعید خدری** گفت: مردی جهود مسلمان شد وبعد از اسلام بینائی وی برفت ومال وفرزند وی هیچ نماند دین اسلام بشوم داشت گفت: اقلنی یا محمّد، مرا اقالت کن. رسول خدای (ص) گفت این اقالت که تومیخواهی دراسلام نیست، جهود گفت من درین دین هیچ خیر نمی بینم، بینائی ومال وفرزندهمه برفت، رسول (ص) گفت: «یا یهودی انّ الاسلام لیسبك الرّجال کماتسبك النّار خبث الحدیدو الفضّةو الذهب»، اسلام مردانرا بگدازدوواخلاص برد چنانکه آتش آهن وسیم وزرواخلاص برد وخبث از آن بیرون کند، ربّ العالمین درشأن وی این آیت فرستاد. «ومن النّاس من یعبدالله علی حرف» ای ـ علی شكّ، واصله من حرف الشیء وهوطرفه، نحوحرف الجبل والحائط الّذی القائم علیه غیرمستقرّ، فقیل للشاكّ فی الدّین انّه یعبدالله علی حرف لانّه علی طرف وجانب من الدّین غیرمتوغّل ولا متمکّن کالقائم علی حرف الجبل فانّه مضطرب غیرمستقرّ. قال **الحسن**: هوالمنافق یعبدالله

علی حرف ، یعنی بلسانه دون قلبه ، والمؤمن یعبدالله علی حرفین، بلسانه و قلبه . « فان اصابه خیر » ،صحّة فی جسمه وسعة فی معیشته، « اطمأنّ به» رضی وسکن الیه ، « و ان اصابته فتنة » بلاء فی جسده وضیق فی معیشته ، « انقلب علی وجهه » ای ـ ارتدّ و رجع علی عقبه الی الوجه الّذی کان علیه من الکفر . « خسر الدّنیا » حیث لم یعمل فیها خیراً وفاته ماکان یؤمل ، « والاخرة » حیث لاینال نعیماً ویخلّد فی النّار، و قیل «خسر الدّنیا والاخرة» ، ای ـ قتل فی الدنیا وحرم الجنّة ، و قرئ خاسر الدّنیا منصوب علی الحال و الاخرة جرّ معطوف علی الدّنیا، « ذلك »ای ـ خسران الدّنیا والآخرة ، « هو الخسران المبین » الظاهر لاخسران اخسر منه .

« یدعوا من دون الله ما لایضرّه و مالاینفعه» ای ـ یعبد الصنّم الّذی لانفع فیه ولاضرّ،وقیل معناه یدعوا مالایضرّ ترك عبادته ولاینفعه عبادته وطاعته. « ذلك هو الضّلال البعید » ای ـ ذلك الفعل هو العدول عن الصّواب .

« یدعوا لمن ضرّه » ای ـ لمن ضرّ دعائه و عبادته اقرب من نفعه لانّه یوجب القتل فی الدّنیا والنّار فی الاخرة . فان قیل لم قال :«لمن ضرّه اقرب من نفعه» ولانفع فی عبادة الصّنم اصلا ؟ قیل هذا علی عادة العرب فانّهم یقولون فیمالایکون اصلا بعید، کقوله : « ذلك رجع بعید » ای ـ لارجع اصلا. فلمّا کان نفع الصّنم بعیداً علی معنی انّه لانفع فیه اصلا، قیل ضرّه اقرب لانّه کائن ، وامّا اللّام فهی لام قسم ومن فی موضع النصب ، تأویله . یدعوا بعزّتی معبوداً ضرّه اقرب من نفعه . « لبئس المولی » ای ـ لبئس النّاصر الصّنم ، « و لبئس العشیر » الصّاحب و الخلیط ، و العرب تسمّی الزوج عشیراً لاجل المخالطة .

« انّ الله یدخل الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات » . ای سیدخل یوم القیامة من آمن به وعمل فی الدّنیا بطاعته،« جنّات تجری من تحتها الانهار» ای ـ بساتین تجری من تحت قصورها و اشجارها الانهار . « انّ الله یفعل ما یرید». یدخل من شاء الجنّة و یدخل من شاء النّار.

«من كان يظنّ ان لن ينصره‌الله »، الهاء راجعة الى‌الرّسول،«فى‌الدّنيا والاخرة فليمدد بسبب » اى‌ـ بحبل ، « الى السمآء» اى‌ـ سقف البيت‌والسبب الحبل،والسّماء هاهناسقف‌البيت ، و كلّ‌ماعلاك من‌شىٔ فهوسمآء ، وقوله:«ليقطع»اى‌ـ ليختنق،تقول العرب قطع‌فلان اذااختنق،وقيل«ثمّ ليقطع»اى ـ ليتعلّق بعنقه بالحبل وليثقله بها حتى ينقطع،« فلينظر هل يذهبنّ كيده ما يغيظ »،ما،بمعنى المصدر اى‌ـ هل يذهبنّ كيده وحيلته غيظ ، والمعنى من كان يظنّ ان لن ينصرالله نبيّه فى‌الدّنيا بالغلبة و الحجّة والظفرو الغنيمة ، و فى‌الآخرة بالحجّة والشفاعة و الثواب فليشدد حبالا فى سقف بيته وليختنق به حتّى يموت . این‌آیت درشأن قومی از **غطفان** و **بنی اسد** فرو آمد، رسول خدای ایشانرا براسلام دعوت کرد ایشان سروا زدند گفتند میان ما وجهودان عهدو پیمان وسو گند است وما ترسیم که محمّد را نصرت نباشد و دین وی قوّت نگیرد و آنگه آن‌عهد وپیمان ما با جهودان منقطع گردد از آن بازمانیم و باین نرسیم ، ربّ العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد گفت : هر که می پندارد که الله تعالی پیغامبر خویش را نصرت‌نخواهد داد ودر دنیا وآخرت‌دین وی بالانخواهد گرفت بگوی رسنی از بالا درآویز و خبه کن وپس بنگرتاآن کیدو حیلت غیظ تو با رسول وبا اسلام هیچ بخواهد برد یا نه ، این چنانست که بعادت مردم گویند من لم‌یحبّ هذا فلیختنق، ومن لم یرض‌هذا فرأسه والجدار، هر که این‌نپسندد ونخواهد گوسر بردیوار می‌زن‌یا خویشتن را میکش . خلاصهٔ معنی‌آنست که هر که گوید و پندارد که الله تعالی رسول خود را نصرت نخواهد داد و این از آن گوید که او را خشم می آید ازآن نصرت دادن ، گوی بخشم خود می‌میر که‌آن نصرت خواهد بود هم در دنیا وهم درآخرت . **مجاهد** گفت: نصر اینجا بمعنی رزق است ، یقال ارض منصورة اى ـ ممطورة ، و تقول العرب مـن نصرنى نصره الله ، اى ـ من اعطانى اعطاه‌الله ، وباین قول « ان‌لن ینصره » این هاء با «من»شودو معنی آنست که هر که پندارد که الله تعالی او را روزی نخواهد داد بگوی خبه کن وخویشتن رابکش وپس بنگرتا این فعل ترس از تو بخواهد برد یا نه ، و سبب هم آن بود که قوم غطفان

می گفتند مارا ازحلف بهودمال ونعمت وروزی فراوان میرسد وا گر آن عهد وپیمان بشکنیم از آن نعمت وروزی درمانیم ، ابن آیت جواب ایشانست . قرأ **ابوعمرو ورش** عن نافع ،و **ابن عامر ورویس عن یعقوب** «ثمّ لیقطع ثمّ لیقضوا»،بکسر االلاّم،والباقون باسکانها و زاد **ابن عامر** « ولیوفوا ولیطوفوا» بکسر اللاّم فیهما وذلك لانّ الاصل فی لامات الامر الکسر بدلالة انّك اذا ابتدأتها کسرتها ، کقوله : « لیستأذ نکم لینفق ذوسعة»،وانّما کسرت للفرق بینها وبین لام التأکید فی نحو قوله:« وانّ ربّك لیحکم». وامّا الاسکان فی الجمیع فلطلب الخفة استثقالا لتوالی الحرکات .

قوله : « و کذلك انزلناه » ای ـ کمابیّنّا ابتداء الخلق والمعاد انـزلناه ، « آیات بیّنات » واضحات ، برید جمیع القرآن ، وقیل کما بیّنّا قدرتنا علی الخلق عقلا انزلنا فی القرآن آیات واضحات بصحّة دلك ، « وانّ الله یهدی من یرید» ای ـ ولانّ الله یهدی الی النبوّة من یـرید علی ما یوجبه الحکمة لامن تریدون ، نظیره قوله : « ولقداخترناهم علی علم »، وقیل یهدی من یرید ' ای ـ یوفّق للصّواب من یرید هدایته .

« انّ الّذین آمنوا »،هم المؤمنون من امّة محمّد (ص) ، « و الّذین هادوا » هم الیهود ،« والصّابئین» ،هم من الیهود، وقیل هم عبدة النجوم، وقرأ **نافع** الصابین بلاهمز وقرأ الباقون الصابئین بالهمز، «والنّصاری» هم الّذین تنصروا،« والمجوس»هم عبدة النّیران،وامّا البهافریدیة الّذین یعبدون الشّمس ولایعبدون النّارفهم زنادقة، الحقوا بالمجوس قوم یدعون ابراهیم ،«والّذین اشرکوا»هم عبدة الاصنام ، قال **قتادة** .الادیان خمسة،اربعة للشیطان وواحد للرّحمن «انّ الله یفصل بینهم » ای ـ بین الّذین آمنوا و بین هؤلاء ، « یوم القیامة »،والفصل ان یدخل المؤمنین الجنّة و یدخل الآخرین النّار ، کقول اهل النّار بعدان یدخلوها انّ الله قدحکم بین العباد . « انّ الله علی کلّ شیٔ شهید » عالم به حافظ له لایخفی علیه شیٔ وخبر انّ الاوّل انّ الثانی کما تقول انّ زیداً انّ اباه قائم ، و کقول الشاعر:

انّ الخلیفة انّ الله سربله.

النوبة الثالثة

قوله : بسم‌الله الرّحمن الرّحیم »،استنارت الارواح بذکر الحبیب و انشقت الاکباد بشوق الحبیب ، فلاراحةً للحبیب بدون الحبیب، ولا سکون للحبب الی غىر الحبیب ، حتی یصل الی الحبیب:

رکبت بحار الحبّ جهلا بقدرها وتلك بحار لیس بطمو اغریقها
فسرت علی ریح تـدلّ علیکم ولاح قلیلا ثـم غاب طریقها
الیکم بکم ارجوا النجاة ولااری لنفسی دلیلا غیر کم فیسوقها

نام خداوند کریم مهربان، پناه درویشان و ذخیرهٔ مفلسان، همراه بازپس ماندگان وقرّة العین محبّان، سور دل دوستان ، و سرور نزدیکان . خداوندی که آئین بهشت در آئین دوستی او کجا پدید آید ، نعیم دو گیتی در تجلی لطف او چه نماند ، کریمی که نابا کی ناپاکان اورا ضجر نکند ، جوادی که الحاح سائلان اوراه بستوه نیاورد ، مهربانی که بید کرد رهی بحشبده وانستاند ، آمـرزگاری که بجرم امروزینه از عمود بگینه (۱) وا پس نیابد نیك عهدی کـه ببد عهدی بنده از گفته پشیمان نشود ، لطیفی که ناشابسته بفضل خود شایسته کند ، کرمی که رهی را ازجنایت می شوید و پـاك بیرون آرد ، قریبی کـه دوستان را پیش ار حاطر ایشان ببر حاضر آیـد ، عظیم پادشاهی ، نیك خداوندی ، مهر پیوندی ، معیوب پسندی، راحت نمائی، دل گشائی، سرّ آرائی، مهر افرائی. آن عزیزی در مناجات خویش گویـد · الهی سمع العابـدون عظمتك فخشعوا ،وسمع الجبابرة سلطانك فخضعوا ، وسمع المذنبون رحمتك فطمعوا، خداوندا عابدان وصف بزرگواری تو شنودند گردنها سته کردند ، سلطانان وصف

۱ــ بمعنی دیروری ازدیگ بمعنی دیروز گذشته باشد برهان قاطع

علاء توشنیدند از بیم قهرتو گردن نهادند ؛ عاصیان صفت رحمت تو شنیدند امیدها در بستند.

دست‌مایهٔ بندگانت گنج خانهٔفضل‌تست کیسهٔ امید از آن دوزد همی امیدوار

«یا ایّها النّاس»،نداء علامتست ، «یـا ایها الّذین آمنوا»،نداء کرامت . نداء علامت عامـهٔ مردم راست ، نداء کرامت اهل خصوص‌را. نداء علامت تخویف است وتحذیر، نداء کرامت تشریف‌است و تبشیر. آنکه گفت: «اتقواربّکم» دو کلمتست یکی قهر.ویکی لطف . «اتّقوا» قهراست که می‌راند بعدل خویش،«ربّکم» لطفست که می‌نماید بفضل‌خویش . بنده‌را میان قهرولطف می‌دارد تادرخوف ورجا زندگی میکند ، چون در خوف باشد بفعل خودمینگرد ومیزارد ، چون در رجا بود بلطف الله تعالی‌مینـگرد ومینازد ؛ چون بخود نگـرد همه سوز ونیازشود ، چون بحق نگرد همه راز ونار شود.

پیر طریقت گفت . الهی گاهی بجود نگرم گویم ازمن‌زارتر کیست ؟گاهی بتونگرم گویم ازمن بزرگوارتر کیست ؟ بنده چون بفعل خود نگردبزبان تحسر از کوفتگی‌وشکستگی گوید:

پرآب دودیده وپر آتش جگرم پرباد دودستم وپراز خاک‌سرم.

چون بلطف الهی‌وفضل ربّانی نگرد بزبان شادی و نعمت‌آزادی گوید :

چه کند عرش که اوغاشیهٔ من نکشد چون‌بدل‌غاشیهٔ حکم وقضاء تو کشم

بوی‌جان آیدم‌ازلب چوحدیث‌تو کنم شاخ عزّرویدم‌ازدل چوبلاء تو کشم.

«انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم»، زلزلهٔرستاخیز وسیاست قیامت آنرا چه‌شرح وچه نشان توان داد که ربّ‌العزّه گفت . «شیء عظیم» چیزی عظیم است ، روزی و چه روزی ،کاری،وچه‌کاری ، روز بازاری، وچه روز باراری ، سراپردهٔ عزت بصحراء قدرت‌زده ، بساط عظمت گسترده ، ترازوی‌عدل‌آویخته، صراط راستی بـار کشیده ، زبانهای فصیح همه گنگ و لال گشته، عذرها همه باطل کرده که « هـذا،یوم

لاینطقون و لایؤذن لهم فیعتذرون ،بساپردهها که آن روزدریده گردد ، بسانسبها که بریده شود، بسا سپید رویان که سیاه روی شوند ، بسا پارسایان که رسوا گردند ، بسا کلاه دولت که در خاك مذلّت افکنند ، ومنشورسلاطین که آنرا توقیع عزل بر کشند، که: «والامریومئذللّه» بسا پدران که درقعردوزخ فریاد میکشند وفرزندان درمرغزار بهشت میخرامند،لایجزی والد عن ولده ولا مولودهو جازعن والده شیئاً . ازسیاست آن روز **آدم** درپیش آید که بارخدایا آدم را بگذار وبا فرزندان تودانی کهچه کنی، **نوح** نوحه میکند که بارخدایا برضعف ودرماندگیمن رحمت کن،**ابراهیم خلیل** و **موسی کلیم** و**عیسی روح‌اللّه** هـر یکی بخود درمانده و بزبان افتقار در حالت انکسار همی گویند : نفسی نفسی ، باز سیّد اوّلین و آخرین چراغ آسمان و زمین گزیده و پسندیدهٔ ربّ‌العالمین **محمّد** (ص) درآن صحراء قیامت بر آید همچنانکه ماه دوهفته ، عالم همه روشن شود وفلك گلشن گردد چون سیّد جمال و کمال خود بنماید و تلألؤ نور رخسار وی باعالم قیامت افتد ، اهل ایمان راسعادت‌وامان پدید آید ، چنانکه ماه اندرفلك بستارگان گذرهمی کند ،آن مهترعالم آن روزبمؤمنان گذرهمی کند ، وبـرخسارایشان نظرهمی کند ، واهل ایمانرا بشفاعت همی دارد ، « ولسوف یعطیك ربّك فترضی ».

«یاایّها النّاس ان کنتم فیریب من‌البعث فانّا خلقنا کم من‌تراب»الایه،ترکیب جسد آدمی درآفرینش اوّل حجتی روشن است برمنکران بعث ،میگوید ..من آن خداوندم که جسدیوهیکلیبدین زیبائی ،قدوقامتی وصورتیبدین نیکوئی بیافریدم از آن نطفهٔ مهین درآن قرارمکین ، جای دیگر گفت : « الم نخلقکم من‌ماء مهین فجعلناه فی قرارمکین » ؟ جسدی که هرچه مخلوقاست و محدثات در عالم علوی ودرعالم سفلی نمودگارآن درین جسد یابی اگر تأمل کنی چنانکه در آسمان هفت فلك مرتب ساخته ، دربن جسد هفت عضو مرکب کرده ازآب وخاك آنگه ازگوشت و پوست ورگ و پی واستخوان ، وچنانکه فلك بخشیده بردوازده برج، دراین تنت

ساخته دوازده ثقبه برمثال دوازده برج ، دوچشم ودو گوش ودوبینی ودوپستان و دو راه‌معروف ودهن وناف ، وچنانکه فریشتگانرا روش استدر اطباق سماوات،همچنین قوای نفس‌را روش است در این ترکیب آدمـی ، وچنانکه برجها درآسمان لختی جنوبی‌اند ولختی‌شمالی ، این ثقبه‌ها درجسد لختی سوی‌میننند ولختی‌سوی شمال، وچنانکه‌برفلك آسمان هفت کوکبست که‌آنرا سیارات گویند وبرزعم‌قومی‌نحوست وسعادت درنواصی ایشان بسته،همچنین درجسد تو هفت قوّت است که صلاح جسد درآن بسته ، قـوّت باصره وقوّت‌سامعه وقوّت ذائقه وشامّه ولامسه وناطقه و عاقله ، واصل این شاخها دردل است والیه‌الاشارة بقوله صلّی‌الله علیه وسلّم : « انّ فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سائرالجسد »الحدیث .. این خود اعتبار جسد است بعالم علوی ، امّا اعتبار جسد بعالم سفلی آنست کـه جسد همچون زمینست ، عظام همچون جبال ، مخ چون معادن ، جوف چون دریـا ، امعاء و عـروق چون جداول، گوشت‌چون‌خاك،موی‌چون‌نبات، روی چون‌عامر،پشت‌چون‌غامر،پیش روی چون‌مشرق ، پس‌پشت چون مغرب، یمین‌چون‌جنوب، یسارچون‌شمال ، نفس‌چون باد ، سخن چون رعد ، اصوات چون صواعق ، خنده چون نور ، غم و اندوه چون ظلمت ، گریه چون باران ، ایّام صبی‌چون ایّام ربیع ، ایّام شباب چون ایام‌صیف ، ایّام کهولت چون ایام خریف ، ایام شیخوخت چون ایام شتاء ، درجمله همیدان که هیچ حیوان ونبات وصامت وناطق نیست که نه خاصیت اودرین نقطهٔ خاکی بازیابی ازینجا گفته‌اند بزرگان دین که : همه چیزدر آدمی بازیابی و آدمی را در هیچ چیز بازنیابی، این‌جسد بدین صفت که‌شنیدی برمثال تختی است شاهی برونشسته که او را دل گویند ، اورا بـا این خاك کثیف قرابتی نه و همچون زندانی او را با وحشت زندان آرام وقرارنه ، شب وروز در اندیشهٔ آن که تا ازین زندان کی خلاص یابد ، و بعالم لطف « ارجعی الی ربّك » کی بازشود ، همچون مرغـی درقفص بوسته سر از دریچهٔ نفس فرازمی کند که :

کی باشد کاین قفص بپردازم در باغ الهی آشیان سازم.

« ذلك بانّ الله هو الحقّ وانه یحیی الموتی » الایة. این اختلاف احوال خلق که نمود، بآن نمود که وی براستی خداست و خدائی را سراست، و بقدر خود بجاست موجودی که فنا را بدوراه نه، موصوفی که صفات اورا بعقل دریافت نه، خلق را آفرید چنانکه خواست، وبر گزید آنرا که خواست، در آفریدن از شرکت مقدس، در گزیدن از تهمت منزّه. در وجود آورد بتقاضاء قدرت، بداشت بتقاضاء رحمت، با عدم بـرد بتقاضاء غیرت، حشر کـرد بتقاضاء حکمت، خلقکم لاظهار القدرة ثمّ رزقکم لاظهار الکرم ثمّ یمیتکم لاظهار الجبروت، ثم یحییکم للثواب والعقاب آدمی اوّل نطفه‌ای بود، بقدرت خود علقه گردانید، بمشیّت خود مضغه ساخت، بـارادت خود عظام پدید آورد، بجود خود کسوت لحم در عظام پوشانید، حکمت در ین آن بود که تا آراسته وپرداخته درصدف رحم نگاه داشته، اورا برپدرو مادر جلوه کند، همچنین فردای قیامت آراسته وپیراسته درصدف خاك نگاه‌داشته لؤلؤ وار بیرون آرد وبر فرشتگان وپیغامبران جلوه کند، اینست که ربّ العالمین گفت. « وانّ الله یبعث من فی القبور ».

۲ ـ النّوبة الاولی

قوله تعالی: « **الم تر انّ الله یسجد له** » نمی دانی که خدابرا سجود مکند و فرمان می برد، « **من فی السّموات ومن فی الارض** » هر که در آسمان وهر که درزمین، « **والشّمس والقمر والنّجوم** » و خورشید وماه وستارگان، « **والجبال والشّجر والدّوابّ** » وکوهها و درختان و جنندگان، « **وکثیر من النّاس** » و فراوانی از مردمان، « **وکثیر حقّ علیه العذاب** » و فراوانست باز از مردمان که

برایشان حکم رفته که ایشان اهل عذابند. «**و من یهن‌الله**» وهر که الله‌تعالی اورا خوار کرد، «**فماله من‌مکرم**» اورا نوازنده‌ای نیست «**انّ‌الله‌یفعل‌مایشاء**[١٨]» که الله تعالی آن کند که خود خواهد.

«**هذان خصمان**» این دو گروه جنگ کنان، «**اختصموا فی ربّهم**» که با هم بر آوبخنند درخدائی‌خداوند خویش [یك گروه میگفت که یکی ودیگر گروه میگفت که بااو انبازی] ، «**فالّذین کفروا**» امّا ایشان که کافر شدند، «**قطّعت‌لهم ثیاب من نار**» جامه‌ها بریده‌اندایشانرا از آتش. «**یصبّ من‌فوق‌رؤسهم‌الحمیم**[١٩]» می‌ریزند از زبر سرهای ایشان فرو آب گرم.

«**یصهر به‌مافی بطونهم**» می گدازند بآن حمیم آنچه در شکمهای ایشان، «**والجلود**[٢٠]» ومی گدازند بآن پوستهای ایشان.

«**لهم مقامع من حدید**[٢١]» وایشانراست مقمعها از آهن.

«**کلّما ارادوا ان یخرجوا منهامن غمّ**» هر گه که خواهند که بیرون آیند ازآن ازغمی، «**اعیدوافیها**» فروگذارند ایشانرا درآن، «**وذوقوا عذاب الحریق**[٢٢]» وایشانرا می گویند بچشید عذاب آتش.

«**انّ‌الله یدخل الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات**» درآرد الله‌تعالی ایشانرا که بگرویدند ونیکیها کردند، «**جنّات‌تجری من‌تحتهاالانهار**» در بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویها، «**یحلّون فیها**» می آرایند ایشانرا در آن، «**من‌اساور من‌ذهب ولؤلؤاً**» ازین دستینه هائی از زر ومروارید، «**ولباسهم فیها حریر**[٢٣]» وپوشش ایشان در آن حریر.

«**وهدواالی الطیّب من‌القول**» راه نمودند ایشانرا بآن سخن‌پاك، «**وهدوا الی صراط الحمید**[٢٤]» وراه نمودند ایشانرا براه خداوند ستودهٔ ستودنی.

«**انّ‌الّذین کفروا**» ایشان که کافر شدند، «**ویصدّون‌عن‌سبیل‌الله**» و بر میگردانند از راه خدای، «**والمسجد الحرام الّذی جعلنا للنّاس**» واز مسجدحرام

آنکه مردمان را کردیم آنرا و دادیم ، « **سواء العاكف فيه والباد** » یکسانست در آن شهری ودشتی،مقیم وغریب ، « **ومن یردّ فيه بالحاد بظلم** » و هر که در آن کژ کاری خواهد و جوید ستمکاری ، « **نذقه من‌عذاب‌اليم (۲۵)** » بچشانیم او را عذاب سخت .

النّوبة الثانية

قوله : « الم تر » ای ـ الـم تعلم ، وقیل الم تر بقلبك ، « انّ الله یسجد له من فی السّموات » هوعلی العموم وسجودهم طاعة ،«ومن فی الارض »خصوص فی المؤمنین ، « والشّمس و القمر والنجوم والجبال والشجرو الدّوابّ »،مفسران گفتند وجه این سجود همان وجه تسبیحست که در آن آیت گفت : « وان من شیء الاّ یسبّح بحمده» دانیم که سجودست بحقیقت لکن عقل را بدریافت آن راه نیست ، همچنین ربّ العزّه آسمان وزمین را گفت : «ائتیاطوعاً او کرهاً» قالتااتینا طآئعین »،وسنگ راخشیت گفت :« وانّ منهالما یهبط من خشیةالله »،ودر آثار سلف است مـا فی السّماء نجم و لاشمس ولاقمر الاّ یقع ساجداً حین یغیب ثم لاینصرف حتی یـؤدن له فیأخذ ذات الیمین حتی یـرجع الی مطلعه . **مجاهد** گفت : سجود جمادات تحوّل ظلال است کقوله : « یتفیّؤظلاله عن الیمین والشمآئل سجّداًلله »،وشرح آن در موضع خویش رفت . « و کثیر من النّاس » این ناس مسلمانانند ومعطوف است بر اوّل آیت،ای ـ هذه الاشیآء کلّها تسجد لله و کثیرمن المسلمین،اینجا سخن تمام شد پس بـر استیناف گفت : « و کثیر حقّ علیه العذاب » یعنی و کثیر النّاس حقّ علیه العذاب بکفره و ابائه السّجود . این معنی برقول ایشان است که گفتند · سجود طاعت وعبادت است. امّا برقول ایشان که گفتند ، سجود ظلال است ، واو استیناف نیست بلکه واوعطف است وسخن پیوسته ، و کثیرمن النّاس و کثیرحقّ علیه العذاب وان سجد ظله لله.

« ومن يهن الله » ای ـ من يهنه بالخذلان ، « فما له من مكرم » بالتوفيق ، « انّ الله يفعل مايشاء » يكرم من يشاء بالايمان ، ويذلّ من يشاء بالكفر. فالسّعادة و الشّقاوة بمشيّته وارادته .

«هذان خصمان»، قرأ ابن كثير «هذانّ» بتشديد النّون، وقرأ الباقون بتخفيفها، « اختصموا فی ربّهم » ای ـ فی دينه وفی امره ، و انّما قال خصمان لانّهما فريقان، و قال اختصموا لانّها جمعان ، جمع المؤمنين وجمع الكافرين ، خلاف است ميان علماء كه اين دو جمع كه‌اند ؟ **بخاری** آورده در **صحيح** كه : **ابوذر غفاری** سوگند ياد كرده كه اين آيت درشأن مبارزان روز بدر فرو آمد ، شش كس بودند از قريش سه مسلمان : **حمزة بن عبدالمطّلب و علیّ بن ابيطالب وعبيدة بن الحارث بن المطّلب** و سه كافر : **عتبة بن ربيعه وشيبة بن ربيعه والوليد بن عتبه. محمد بن اسحق** گفت . روز بدر عتبة بن ربيعه و پسروی وليد بن عتبه وشيبة بن ربيعه ازصف مشركان بيرون آمدند ومبارزت خواستند، ازصف مسلمانان سه جوان انصاری بيرون شدند **عوذ و معوذ پسران حارث بن رفاعة بن سواد و عبدالله بن رواحه**، ايشان گفتند . من انتم ؟ شما كه باشيد؟ گفتند ما انصاريانيم فلان و فلان وفلان ، ايشان گفتند: يا محمّد اخرج الينا اكفائنا من قومنا . ما كفو خويش خواهيم ازقوم خويش يعنی ازقريش ، **مصطفی** (ص) گفت : قم يا عبيدة بن الحارث ويا حمزة بن عبدالمطّلب وياعلی بن ابيطالب . مشركان چون ايشانرا ديدند گفتند اكفاء كرام شمائيد كريمان وبزرگان وهمسران ما ، آنگه **عبيده** با **عتبه** بر آويخت ، **وحمزه** با **شيبه** و**علی** با **وليد** كوشيدند تا آنگه كه مشركان هرسه كشته شدند ، و درشأن ايشان آيت آمد ، « هذان خصمان اختصموا فی ربّهم » ای ـ اقتتلوا فی الله عزّوجلّ وحّده هؤلاء ، واشرك به هؤلاء . ويروی عن **قيس بن عبّاد** انّه قال سمعت **علی بن ابيطالب** (ع) يقول . « انا اوّل من يجثوا للخصومة بين يدی الله عزوجل يوم القيامة وهذا الكلام يؤمی الی انّ اوّل قتيل يوم بدر كان **عتبة** الّذی قتله **علی بن ابيطالب**

لیس هذا من مجاثاة علی **معاویة بن ابی سفیان** انّما هی مجاثاة علی **عتبة بن ربیعة**. **ابن عباس** گفت: این‌دوخصم یکی گروه مؤمنانند ودیگر گروه اهل کتاب وخصومت ایشان آن بود که اهل کتاب می گفتند · نحن اولی بالله واقدم منکم به کتاباً ونبیّنا قبل نبیّکم ، وقال المؤمنون نحن احقّ بالله آمنّا نبیّنا محمّد و نبیّکم وبما انـزل‌الله من کتاب وانّکم تعرفون نبیّنا و کتابنا و کفرتم به حسداً . وقیل هم المؤمنون و الکافرون اختصموا فی‌البعث ، وقیل جعل‌الادیان ستّة فی قوله . « انّ الّذین آمنوا والّذین هادوا » الایة ... فجعل خمسة للنّار . وواحداً للجنّة ، فقوله · « هذان خصمان » ینصرف الیهم فالمؤمنون‌خصم ، وسائرالخمسة خصم اختصموا فی دین ربّهم . و قال **عکرمة** · هماالجنّة والنّار اختصما کما روی **ابوهریرة** قال قال رسول (ص) : «تحاجّت الجنّة والنّار ، فقالت‌النّار اوثرت بالمتکبّرین والمتجبّرین.، وقالت الجّنة فمالی لایدخلنی الا ضعفاء النّاس وسقطهم وعزّتهم ، قال‌الله للجنّة انّما انت رحمتی ارحم بك من اشاء من عبادی ، وقال للنّار انّما انت عذابی اعذب بك من اشاء من عبادی ولکلّ واحدة منکما ملؤها ، فامّا النّار فلاتمتلئی حتی یضع‌الله فیها رجله فیقول قط قط فهنالك تملیٔ وتزوی بعضها الی‌بعض ولایظلم‌الله من‌خلقه احداً وامّا الجنّة فانّ‌الله ینشیٔ لهاخلقا».

«فالّذین کفروا قطّعت‌لهم ثیاب من‌نار» این بیان سرانجام و مآل و مرجع کافراست ، که احدالخصمین‌اند ، ومعنی «قطّعت» قدّرت وجعلت وسوّیت لهم ثیاب من نار ، ای ــ النّار احاطت بهم‌کاحاطة الثیاب المقطوعه . میگویند همچنانکه جامهٔ پوشیدنی گرد مردم‌در آید وهمهٔ اندام وی فرو گیرد ، آتش گردایشان‌در آید دردوزخ وایشانرا فرو گیرد قال **سعید بن جبیر** .« ثیاب‌من‌نار » ای‌من‌نحاس‌مذاب ،ولیس شیٔ اشدّ حرّاًمنه اذا احمی ومثله قوله : « سرابیلهم من قطران » و هوالنحاس ، و قیل یلبسون‌سرابیل من حدید قداحمیت بالنّارلیکون جمعاً بین‌ثقل‌الحدیدوحرارة النّار.« ویصبّ من فوق رؤسهم الحمیم » الحمیم ـماء الحار الّذی انتهت حرارته .

« بصهر به » اى - يذاب بالحميم الّذى يصبّ من فوق رؤسهم.« مافى بطونهم» من الشحوم والاحشاء .« والجلود » يعنى يشوى حرّه جلودهم فيتساقط .قال النّبى(ص): « انّ الحميم ليصبّ على رؤسهم فينفذ الجمجمة حتى يخلص الى جوفه فيسلت مافى جوفه حتى بمرق من قدميه وهو الصهر ثمّ يعاد كماكان . الحميم فى القرآن على وجهين : احدهما بمعنى القرابة كقوله : « ولايسئل حميماً حميما »،و فى **الشعراء** « ولاصديق حميم »، وفى **المضاجع** «كانّه ولىّ حميم » اى - قريب . والوجه الثانى الحميم المآء الحارّ كقوله : «يصبّ من فوق رؤسهم الحميم »،وفى **الصافات** «لشوباً من حميم »، وفى **الرحمن** « يطوفون بينها و بين حميم آن » اى - حارقد انتهى حرّه .

قوله : « ولهم مقامع من حديد » اى - سياط من حديد، واحدتها مقمعة، و قيل هى شبه الجرز من الحديد من قولهم : قمعت رأسه اذا ضربته ضرباً عنيفاً . وفى الخبر لو وضع مقمع من حديد فى الارض ثم اجتمع عليه الثقلان مااقلّوه من الارض، و قيل فى الاية تقديم ، تقديره و لهم مقامع من حديد يثقب بها رؤسهم ثم يصبّ فيها من فوق رؤسهم الحميم .

« كلّما ارادوا ان يخرجوا منها من غمّ » اى - كلّما حاولوا الخروج من النّار لمايلحقهم من الغمّ والكرب الّذى يأخذ بانفاسهم . « اعيدوا فيها » اى - ردّوا اليها بالمقامع . وروى انّ جهنم يجيش بمن فيها كما يجيش المرجل بمافيه ، فاذا رفعتهم الى اعلى طبقة طلبوا الخروج فضربهم الزبانية بمقامع الحديد فيهوون فيها سبعين خريفاً،« وذوقوا عذاب الحريق » اى- تقول لهم الملائكة ذوقوا عذاب النّار ، ثم ذكر حسن حال الاخرين من الخصمين فقال :

« انّ الله يدخل الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات جنّات تجرى من تحتها الانهار » اى- بساتين تجرى من تحت اشجارها وقصورها انهار العسل والخمر و اللبن والمآء .« يحلّون فيها من اساور » جمع اسورة ، واسورة جمع سوار وهو مايلبس فى

الذراع من ذهب اوفضّة . « ولؤلؤاً » قـرأ اهل المدينة و **عاصم** هاهنا و في سورة **الملائكة**«ولؤلؤاً»بالنصب وافقهما **يعقوب** هاهنا على معنى ويحلّون لؤلؤاً ولانّها مكتوبة في المصاحف بالالف واختلف عن عاصم في الهمز، فقرأ **ابو بكر** عنه بهمزة واحدة و هي الثانية . وقرأ **حفص** عنه بهمزتين، وقرأ الآخرون ولؤلوء،بالخفض في السورتين عطفاً على ذهب ، اى ـ من ذهب ومن لؤلوء يعني مرصّعة . قوله : « من اساور » «من»للتبعيض«ومن ذهب»للتبيين، وفي الخبر : لوانّ رجلامن اهل الجنّة اطلع فبدت اساوره لطمس ضـوئه ضوء الشّمس ، كما تطمس الشّمس ضـوء النّجوم . و عن **ابي هريره** قال: دارالمؤمن في الجنّة من لؤلوء فيها شجر تثمر الحلل فيذهب المؤمن فيأخذ بين اصبعيه سبعين حلّة كل حلّة منظّمة بالدّر والمرجان.« و لباسهم فيها حرير » اى ـ انّهم يلبسون في الجنّة ثياب الابريسم وهوالّذى حرم لبسه في الّدنيا على الرّجال ، وروى **ابوسعيدالخدرى** قال قال **رسول الله** .« من لبس الحرير في الدّنيا لم يلبسه الله في الآخرة فان دخل الجنّة لبسه اهل الجنة لم يلبسه هو»

«وهدوا الى الطيّب من القول» اى ـ ارشدوا في الدّنيا الى شهادة ان لااله الّاالله وانّ محمّداً رسول الله .قال **ابن زيد** : الطيّب من القول لااله الّاالله والله اكبر، وسبحان الله والحمدلله، نظيره « اليه يصعد الكلم الطيّب» وقيل طيّب من القول القرآن ، و قيل هو البشارة الّتى تأتيهم من الله في الجنّة و التحيّة والسّلام من الله . كقوله : «تحيّتهم فيها سلام» . «وهدوا الى صراط الحميد » اى ـ الى دين الله وهوالاسلام ، وقيل هو كقوله « صراط الله» سمّى الله عزّوجلّ نفسه في القرآن حميداً سبعة عشر موضعاً، والحمد في اسماء تعالى من لايتكلّم فيه الّا بالمدح ، ولايسمّى الا بـالمدح ، و لا ينسب اليه الّا الشّكر، و لايوصف الّا بالمجد .

«وانّ الّذين كفروا» ، نزلت في كفّار قريش حين صدّوا النّبى(ص) عن المسجد الحرام يوم **الحديبيّة** ، يصدّون لفظ مستقبل عطف به على الماضي لانّ المـراد من لفظ المستقبل الماضي كماقال في موضع آخر،«الّذين كفروا وصدّوا عن سبيل الله»، قيل

معناه انّ الذين كفروا فيما تقدّم «و يصدّون عن سبيل اللّه» فى الحال ، اى ـ و هم يصدّون يمنعون و يمتنعون عن الدّخـول فى الاسلام ، و يصدّون المؤمنين عن المسجد الحرام والدّخول فيه والطّواف بالبيت، «الّذى جعلناه للنّاس» قبلة لصلوتهم ومنسكاً ومتعبّداً كما قال فى موضع آخر : «وضع للنّاس». گفته‌اند اين مسجد حرام صحرا بود وفضا از بهر طوّافان تا روزگار عمر چون مردم بسيار گشت آنرا زيادت كرد و سرائى چند بخريد واندر مسجد افزود وتنى چند نمى فروختند سرايهاى ايشان فرود آورد وبهاى آن بداد ومسجد را ديوارى ساخت كم از قامتى ، و باز **عثمان** سرائى چند در افزود ومسجد را رواقها ساخت، وپس **ابو جعفر المنصور** زيادت كرد ، وپس از آن **مهدى** زيادت كرد. «سوآء» قرأ **حفص عن عاصم** ،سواء بالنصب بايقاع الجعل عليه لانّ الجعل يتعدّى الى مفعولين. وقيل معناه، مستوياً فيه العاكف والبادى وقرأ الآخرون سواء بالرفع على انّه خبر مبتداء تقدّم على المبتداء والتقدير، العاكف والبادى فيه سواء، فالعاكف هو المبتداء والبادى معطوف عليه، سواء هو خبر تقدّم على المبتداء ، وبهذه القراءة تمّ الكلام عند قوله : «للنّاس» ثمّ يبتدئ فتقول سواء العاكف فيه والباد ، العاكف ـ المقيم ومن كان من **اهل مكّة** ، والبادى كان من غير اهلها، البادى من الباديه فلايسلك الى مكّة الافى البوادى من الوجوه كلّها ، يقال بدأ الرجل اذا خرج الى الصحراء ، ومنه قوله : «و جاء بكم من البدو» ،واختلفوا فى معنى الاية فقال قوم سواء العاكف فيه و البادى فى تعظيم حرمته و قضاء النسك فيه ، و حق اللّه الواجب عليهما فيه فليس اهل مكّة باحق به من النازع اليه ، و اليه ذهب **مجاهد والحسن** و جماعة، وقالوا المراد منه نفس المسجد الحرام لاالحرم كلّه، ومعنى التسوية هو التسوية فى تعظيم الكعبة وفى فضل الصّلوة فى المسجد الحرام والطواف بالبيت ،وقال آخرون : المراد منه جميع الحرم ومعنى التسوية ان المقيم، والبادى سواء فى النزول به ليس احدهما احقّ بالمنزل يكون فيه من الآخر غير انّه

لايزعج احداذاكان فيه سبق الى منزل وهو قول **ابن عباس وسعيد بن جبير وقتادة و ابن زيد** قالـوا : ممّا سواء فـى البيوت والمنازل ، قال **عبدالرحمن بن سابط** : كان الحجّاج اذا قدموا مكّة لم يكن احد من اهل مكّة باحقّ بمنزله . وكان عمر بن الخطاب ينهى النّاس ان يغلقوا ابوابهم في الموسم و على هذا القول لايجوز بيع دور مكّة واجارتها على القول الاوّل وهو اقرب الى الصّواب يجوز لانّ الله قال للفقراء المهاجرين الّذين اخرجوا من ديارهم، وقال النبي ؐ يوم فتح مكّة: من دخل دار **ابي سفيان** فهو آمن فنسب الدّيار اليهم نسبة ملك ، واشترى **عمر** دار السجن بمكّة باربعة آلاف درهم فدلّ على جواز بيعها ، وهذا قول **طاوس وعمرو بن دينار** ، وبه قال **الشافعي** .« ومن يرّد فيه » اى ـ في المسجد الحرام ، « بالحاد بظلم » قيل هاهنا ضمير، يعنى و من يرّد فيه سواء بالحاد اى ـ ميل عن الحق . ثم فسرّ الالحاد بظلم اذ قد يكون الحاد وميل بغير ظلم ، و قيل البآء فيه زائدة كقوله « تنبت بالدّهن » والمعنى من يرّد فيه الحادً بظلم ، واختلفوا في هذه الالحاد، فقال **مجاهد وقتادة**: هو الشّرك وعبادة غير الله، وقيل هو كلّ شي ٔ كان منهياً عنه من قول اوفعل حتّى شتم الخادم وقال **عطاء** :هو دخول الحرم غير محرم اورتكاب شي ٔ من محظورات الحرم من قتل صيد اوقطع شجرة، وقال **ابن عباس** : هوان تقتل فيه من لايقتلك او تظلم من لايظلمك وقال **حبيب بن ابي ثابت** : هو احتكار الطّعام بمكّة . روى انّ **ابن عمر** جاء يطلب رجلا بمكّة في منزله . فقالوا ذهب الى السّوق يشترى طعاماً ، قال ابن عمر لاهله يشترى اوللبيع؟ قالوا لاهله و للبيع ، قال ابن عمر فاذا جآء فاخبروه انّ **رسول الله** قال : احتكار الطّعام بمكّة الحاد . وقال **مجاهد** : تضاعف السيّآت بمكّة كما تضاعف الحسنات . قال **عبدالله ابن مسعود** : من همّ بسيئة فـى غير مكّة فلم يعملها لايكتب عليه ولوانّ رجلا ببلد آخر يهمّ في ان يقتل رجلا بمكّة اويهمّ فيها بسيئة ولم يعملها لاذاقه الله العذاب الاليم . قـال **السدّى** : الّا ان يتوب . و روى انّ **عبدالله بن عمر** كان له فسطاطان احدهما في الحلّ والآخر في الحرم فاذا اراد ان يصلّى صلّى فى الفسطاط الّذى في الحرم ، و اذا اراد ان يعاتب اهله عاتبهم في الفسطاط الّذى في الحلّ ، فسئل عن ذلك فقال كنّا نتحدّث انّ من الالحاد فيه ان يقول الرّجل لاوالله بلى والله .واختلف

النحاة فی جواب « انّ الّذین کفروا »، فقال بعضهم الواو فی یصدّون زیادة وهو الخبر والجواب، یعنی، انّ الّذین کفروا یصدّون ، وقیل جوابه محذوف ونقدیره ، انّ الّذین هذه صفتهم هلکوا .

النّوبة الثالثة

قوله : « الم تر انّ الله یسجد له من فی السّموات ومن فی الارض » الآیة ...بدانکه هرچه درهفت آسمان وهفت زمین است حیوانات وجمادات همه آنند که خدایرا جلّ جلاله میخوانند و او را سجود میکنند ، وبه بی عیبی گواهی می‌دهند ، وبپاکی یاد می کنند ، امّا بعضی آنست که آدمی بعقل خود فرا دریافت آن می‌رسد واز ادراك آن عاجز نه وبردانش وی پوشیده نه ، سجود فریشتگان در آسمان ومؤمنان در زمین از آن نمط است ، ذلك قوله : « یسجدله من فی السّموات و من فی الارض »، امّا بعضی آنست که عقل آنرا رد می کند و دل در آن می شورد ودین آنرا می‌پذیرد والله تعالی بدرستی آن گواهی می‌دهد ، سجود آفتاب وماه وستارگان و درختان وجنبندگان از این بابست ، ربّ العزه آنرا در قرآن یاد کرد ومؤمنانرا باقرار وتسلیم فرمود که: «وامرنا لنسلم لرّب العالمین »،هر که الله تعالی بوی نیکوئی خواست ودل روشن داد وتوفیق رفیق کرد که آنچه که درخرد محال است الله تعالی بر آن قادربر کمال است معقول ونامعقول را مقدّر است و مقتدر ، فاطر و مدبّر ، نه باوّل عاجز نه بآخر ، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر . ای جوانمرد حیلت در رزق محنت بار آورد و تکلّف در دین حیرت بردهد ، نه رزق بدست ماست نه دین بخرد ما ، هردورا گردن باید نهادن وکار با خداوندگار سپردن ،آنجا که گفت : « جداراً یرید ان ینقض » دیوار را ارادت در خود معلوم نگشت ، و خالق بآنچه گفت راستگوی واستواراست وآنجا که گفت. « ثیاب من نار »ازآتش پیراهن بریده درعقل معلوم نگشت وخالق استوار،«انّها شجرة تخرج فی اصل الجحیم» .درآتش درخت آتشین رسته می‌بالد و بر میدهد ، درعقل معلوم نگشت ، وخالق استوار،«قالتااتینا طائعین » اززمین و آسمان

بی‌جان سخن گفتن درعقل معلوم نگشت و خالق استوار ، « تکاد تمیّز من الغیظ » از آتش بی جان خشم راندن درعقل معلوم نگشت وخالق استوار ، « وتقول هل من مزید » سخن گفتن دوزخ فردا درعقل معلوم نگشت وخالق استوار ، گویائی رعد و دانائی وی که : « ویسبّح الرّعد بحمده » درعقل معلوم نگشت وخالق استوار، ماه درمنازل مقادیر روان بدونیم گشته وردونیمهٔ کوه که، « وانشقّ القمر » درعقل معلوم نگشت وعیان آنرا گواه وخالق بآنچه گفت استوار. مسلمانان این جمله را بنورهدی پذیرفتند وبسکینهٔ ایمان پسندیدند ، وبقوّت اخلاص بیارامیدند وبر مایهٔ بصیرت واایستادند وآنرا دین دانستند ، تهمت بـر عقل خـود نهاده و عیب ار سوی خود دیده والله تعالی را بهمه استوار گرفته .

« ومن یهن الله فماله من مکرم »، مسکین آن بیچارهٔ رانده که در ازل داغ خسار بر رخسار وی نهادند و بتازیانهٔ انتقام از مقام قربش براندند که : « ومن یهن الله فماله من مکرم »، سابقه‌ای رانـده چنانکه خـود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته، و کس رابر آن اطلاع نداده ، یکی را امروز لباس شرك داد و طراز حرمان ، و فردا لباس قطران با طراز هجران، « قطّعت لهم ثیاب من نار و یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم ». یکی را امروز لباس تقوی داد وفردا لباس حریر در آن باغ وبستان و آب روان ، وجفت جوان وتن درست و دلشاد وجان خرّم .

« یحلّون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤاً ولباسهم فیها حریر »، چنانکه امروز اهل معرفت درمعرفت متفاوتند ومؤمنان در زیادت ونقصان ایمان ، فردا درسرای بقا هر کسی برحسب حال خویش و براندازهٔ معرفت خویش نواخت و کرامت بیند ، عابدان را لباس حریر ودستینه‌های زر و مروارید با حور و قصور ، و عارفانرا لباس تفرید در بحر عیان غرقهٔ نور، قومی را بزیور بهشت بیارایند باز قومیند که بهشت را بنورجمال ایشان بیارایند .

واذا الدّر زاد حسن وجوه کان للدّر حسن وجهك زیناً.

« وهدوا الی الطیّب من القول »، قیل هوالاعتراف بالذنب والاقرار بقوله :

« ربّنا ظلمنا انفسنا »،سخن راست و کلمهٔ پاك آنست که ازدعوی پاك است وازعجب دور وبه‌نیاز نزدیك ، بعجز خویش اقرار دادن و بگناه خویش معترف بودن و بسوز ونیاز در گفت : « ظلمنا انفسنا » اقتداء بآدم کردن . **سهل تستری** گفت · نظرت فی هذالامر فلم ارطریقاً اقرب الی‌الله من الافتقار ولا حجاباً اغلظ من‌الدّعوی . گفت درین‌کار نظر کردم هیچ‌راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم ، براه ابلیس فرونگر تا همه دعوی بینی ، براه آدم فرونگر تا همه نیاز بینی . ای ابلیس تو چه میگوئی·« اناخیر » ، ای‌آدم تو چه میگوئی : « ربّنا ظلمنا انفسنا »، همه موجودات از کتم عدم بفضاء قضا آوردند از هیچ چیز،نبات نیاز نرست مگر از خاك آدم ، مسجود فریشتگانش کردند و بر تخت پادشاهی وخلافت نشاندند ، و مقرّبانرا پیش تخت وی بپای کردند و از نیاز او ذرّه‌ای کم نشد گفت · خداوندا آن همه فضل تست وحق ما اینست که : « ربّنا ظلمنا انفسنا».مسندخلافت عطاء تست امّا داد نهاد مـا اینست کـه : « ربّنا ظلمنا انفسنا ». آن عزیزی میگوید روزی گناهی کردم سیصد هزار بار توبت کردم از آن گناه هنوز خود را در قدم‌خطر می بینم ، ای مسکین مردان این راه با نفس خود جنگی کردند، این جنگ را هر گز روی صلح نیست زیرا که نفس خود را ضدّ دین یافتند ومرد دین با ضدّدین بصلح کی تواند بود ، گاه نفس را بهیمه‌ای صمت گردند، گاه بسگی ، گاه‌خوکی ، هر نقش که برو کردند راست‌آمد مگر نقش دین ،

ای نفس خسیس همّت سودائی   برهرسگی که برزنم قلب آئی

قوله « سواءالعاکف فیه‌والباد »،قال **محمدبن علی الترمذی** هذا اشاره‌الی الفتوة ، فالفتوة ان یستوی عندك الطاری والمقیم ، و کذا تکون بیوت الفتیان من نزل فیها فقد تحرّم باعظم حرمة واجل دریعة الا تری‌الله کیف و صف بیته فقال : «سواءالعاکف‌فیه‌والباد» ، هر رنهاری و هر خواهنده‌ای را بسرای جوانمردان‌وبناه کریمان جای بود ، و آنکه که بازگردانند هر که شکسته تراورا بیشتر نوازند و

هر که دورتر اورا نزدیکتر دارند ، وباین معنی حکایت کنند که در بغداد مردی بود خداوندکام و نعمت، روزگاربی وفا تجمّل از روی وی فرو کشید آن کام و نعمت همه ازدست وی برفت وبدحال گشت ، روزی ازسر دلتنگی و بی کامی بر شط دجله نشست و در کار خویش اندیشه میکر ملاحی فراز آمد و زورقی بیاورد، در آن زورق نشست چون بمیان دجله رسید ملاح پرسید ازوی که کجا خواهی رفت ؟ گفت ندانم ، ملاح عاقل بود ، گفت این مرد یا مفلس است یا بیدل یا گرفتار ، آنگه گفت حال خود با من بگو، حال خود بگفت ، ملاح گفت ترا بدان جانب برم باشد که فرجی پدید آید او را بدان جانب برد ، مرد از کشتی بیرون آمد و برشط دجله مسجدی بود در آن مسجد رفت ، بعد از ساعتی قاضی شهر با جماعتی عدول در آمدند و نشستند خادمی در آمد از سرای خلیفه ایشانرا گفت ، امیرالمؤمنین را اجابت کنند ، قاضی وجماعت عدول رفتند واین مرد خودرا درمیان ایشان تعبیه کرد ورفت، چون درسرای خلیفه رفتند فرمان آمد که امیرالمؤمنین فلانه را بفلان میدهد عقد ببندید ، عقد بستند، آنگه خادم آمد باده طبق پر اززر و بر سر هر یك نافۀای مشك نهاده هر طبقی پیش یکی بنهاد این مردرا طبق نبود خادم امیرالمؤمنین را گفت مردی مانده است که ویرا طبق نبود ، گفت نه ما نامها نشته بودم؟ گفت بلی ما ده تن را خواندیم یازده آمدند ، امیرالمؤمنین گفت آن مرد را پیش من آرند چون پیش تخت رسید دعائی لطف بگفت ، امیرالمؤمنین گفت ما ترا نخواندیم چونست که درحرم ما ناخوانده آمدی؟ گفت یا امیرالمؤمنین نا خوانده نیامدم ، گفت ترا که خواند ؟ گفت ایشانرا که خواند ؟ گفت ایشانرا خدم ما می‌خواند ، گفت مرا کرم تو خواند .

چنان مدان که من ایدجا بگه خود آمده‌ام مرا مکارم توشهریار گفت تعال

امیرالمؤمنین گفت : مــرحبا بداعیك . آنگه امیرالمؤمنین دوات و قلم بخواست وبخط خویش منشور ولایتی ببشت وبوی داد وخلعتی نیکوفرمود ومرکب خاص بوی داد آنگه گفت که : هر کرا خدم ما خواند خلعت چنان یافت وهر کرا

کرم‌ما خواند خلعت چنین بیند.

۲ - النوبة‌الاولی

قوله تعالی : «و اذبوّأنا لابرهیم مکان البیت» [یاد کن‌ای محمّد] آنگه که ما جای ساختیم ابراهیم را جایگاه خانه ، «ان لاتشرك بی‌شیئاً» گفتیم بامن انباز مگیر هیچ چیز ، «وطهّر بیتی» وخانهٔ من پاك‌دار [ازناسزاها و پاك کن از آلایشها] «للطّائفین» حاجیانرا که گرد آن طواف کنند ، «والقآئمین» وانشانرا که آنجا مقیمند ، «والرّکّع السّجود (۲٦)» ونمازگزارانرا .

«واذّن فی‌النّاس بالحجّ» وبانگ زن درمردمان و آگاه کن بآهنك خانه کردن، «یأتوك رجالا» تا آیند بتوپیادگان، «وعلی کلّ ضامر» وبرهراشتری‌نزار باربك گشته‌ای‌درنشسته‌پهلوی، «یأتین من کلّ فجّ عمیق (۲۷)» میایندازهرشاهراهی‌دور،

«لیشهدوا منافع لهم» تا بمنفعتها می رسند که اشانرا روا داشتم آن ،

«ویذکروا اسم‌الله» وخدایرا یاد کنند بتلبیه ، «فی ایّام معلومات» در شبانروزهائی که‌دانسته جهانیانست [که آنروزگار حجّ است] «علی مارزقهم من بهیمة الانعام» برآنچه ایشانرا روزی داد اللهٔتعالی از بسته زبانان، «فکلوا منها» می‌خورید ازآن . «واطعموا البائس الفقیر (۲۸)» وخورانید مستمند درویش را .

«ثمّ لیقضوا تفثهم» پس تا بگزارند آنچه نشانهای بیرون آمدنست از احرام، «ولیوفوا نذورهم» وبگزارندکارهای‌خویش‌درحجّ که‌آن‌شمردنی‌اند، «ولیطوّفوا بالبیت‌العتیق (۲۹)» وتاطواف کنند گرد آن خانه که ازدعوی‌جباران آزاد است .

«ذلك» آنچه گفتیم از اعمال و احکام حجّ دین خداست. «ومن یعظّم

حرمات اللّه » وهر که بزرگ دارد آزرمهای خدای خود ، « **فهو خير له عند ربّه** » آن بهست اورا بنزدیك خداوند او ، « **واحلّت لكم الانعام** » وشما را گشاده وحلال کرده آمد خوردن چهار پایان ، [شتر و گاو و گوسفند] « **الّاما يتلى عليكم** » مگر آنچه می‌خوانند برشما [تحریم آن] « **فاجتنبوا الرّجس من الاوثان** » دور شوید و بپرهیزید ازین بتان پلید ، « **واجتنبوا قول الزّور**(۳۰) » ودور شوید وبپرهیزید از سخن دروغ ساخته و کژ نهاده .

« **حنفآء للّه غير مشركين به** » خدایرا مخلصان نه باوی انباز گیرندگان ، « **ومن يشرك باللّه** » وهر که انباز گیرد با اللّه‌تعالی [ودیگری را پرستد] « **فكانّما خرّ من السّمآء** » همچنانست که درافتاد از آسمان ، **فتخطفه الطّير** » تا مرغ رباید او را در هوا ، « **او تهوى به الرّيح فى مكان سحيق** (۳۱) » یا باد او را ببرد و جائی دور اندازد .

« **ذلك** » آن پرهیزیدن از رجس وسخن دروغ ، « **ومن يعظّم شعآئر اللّه** » وهر که بزرگ دارد نشانهای خدای ، « **فانّها من تقوى القلوب**(۳۲) » آن همه آزرم داری دلهاست .

« **لكم فيها منافع** » شمارا در آن [شترها که میرانید تا آنرا بمنا بکشید درراه] منفعتهاست ، « **الى اجل مسمّى** » تازمانی نامرد کرده ، « **ثمّ محلّها الى البيت العتيق** (۳۳) » آنگه جای کشتن وخوردن آن آنگه بود که بآن خانه آزاد رسید .

« **ولكلّ امّة جعلنا منسكاً** » و هر گروهی را قربانی دادیم و جای قربان ساختیم ، « **ليذكروا اسم اللّه** » تایاد کنند نام خدای ، « **مارزقهم من بهيمة الانعام** » بر آنچه روزی داد اللّه‌تعالی ایشانرا ازین چهارپایان بسته زبانان [بنزدیك کشتن] **فالهكم اله واحد** » خداوند شماخدائیست یکتا ، « **فله اسلموا** » مسلمان باشیدواورا گردن‌نهید ، « **وبشّر المخبتين** (۳٤) » وشاد کن فروتنانرا .

« **الّذين اذا ذكر اللّه** » ایشان که آنگه که یاد کنند اللّه تعالی را پیش ایشان ،

«وجلت قلوبهم» بترسد دلهای ایشان، **«والصّابرین علی ما اصابهم»** وشکیبایانند بر آنچه باشان رسد ازناخوشیها ودشواریها **«والمقیمی الصّلوة»** وبپای دارندگان نماز، **«وممّا رزقناهم ینفقون (۳۵)»** واز آنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند.

«والبدن» آن شتران کشتنی بمنا، **«جعلناها لکم من شعائر الله»** آن شما را از نشانهای دین کردیم، **«لکم فیها خیر»** شما را در آن نیکنامی و پاداش است، **«فاذکروا اسم الله علیها»** نام برید الله تعالی را بر آن که میکشید، **«صوافّ»** وآن شترایستاده برپای، **«فاذا وجبت جنوبها»** آنگه که بزمین افتد پهلو های آن، **«فکلوا منها»** میخورید از آن، **«واطعموا القانع والمعترّ»** و خواهنده را دهید هم آنکه بتصریح خواهد و هم آنکه بتعریض، **«کذلك سخّرناها لکم»** چنان نرم کردیم شمارا وبساختیم، **«لعلّکم تشکرون (۳٦)»** تامگر آزادی کنید،

«لن ینال الله لحومها ولا دماؤها» نرسد بالله گوشتهای آن و خونهای آن، **«ولکن یناله التّقوی منکم»** لکن باوراستی وپاکی دل رسد از شما، **«کذلك سخّرناها لکم»** چنان است شمارا نرم کرده وساخته وزیردست **«لتکبّروا الله علی ماهداکم»** تاالله تعالی را بزرگی یاد کنید بر آنچه شما را راه نمود، **«وبشّر المحسنین (۳۷)»** و شاد کن نیکوکارانرا.

النّوبة الثانية

قوله: «و اذ بوّأنا لابرهيم مكان البيت» ای - و اذكر يا محمّد كيف كان بدؤ بناء البيت، وقيل فيه مضمر تقديره، واوحينا اذبوّأ نالابرهيم مكان البيت. «ان لاتشرك»، يقال تبوء الرّجل منزلا اتخذه وبوّاه غيره منزلا اعطاه واصله باء اذارجع وبوّاته جعلت له منزلا يرجع اليه، واللّام في الابرهيم زيادة لقوله: «بوّأنا بني اسرائيل

تبوی‌ء المؤمنین»، والمبوّأ والمباة، المنزل.«مکان البیت»اصل شرف‌البیت شرف‌مکانه الّذی بنی فیه فانّه حرم الی الارض السابعة ، قیل انّما ذکر مکان البیت لانّ الکعبة رفعت الی السماء زمن الطوفان ، ثم لمّا امر الله تعالی ابرهیم بیناء البیت لم یدر این یبنی ، فبعث‌الله تعالی ریحاً یقال له‌الحجوج فی صورة حیّة لها رأس‌وجناحان فکنست لابرهیم ما حول الکعبة عن اساس البیت الاوّل الذی بناه آدم (ع). و قال الکلبی : بعث‌الله‌سبحانه بقدرالبیت فقامت بحیال‌البیت و فیها رأس یتکلم یا ابرهیم ابن علی قدری فبنی‌علیه.« وان لاتشرك بی‌شیئاً » ای‌ـ عهدنا‌الیه وامرناه ان لانشرك بی شیئاً، قیل تأویله انصب البیت قبلة للمصلّین الّذین لایسجدون الّاالله ، « وطهّر بیتی » عن الاصنام وعبادةالاوثان ، وذلك انّ‌المشرکین کانوا یضعون الاصنام‌ویعلّقونها فی‌البیت، وقیل کانوا یذبحون باسم‌الاصنام ویلطخون البیت بدمائها کما‌تلطخ‌المساجد بالخلوق، وقیل طهّر بیتی من‌الاقذار وان یجری‌فیه مایجری‌فی‌سائر البیوت ، « للطائفین » الّذین یطوفون بالبیت ، « والقائمین » ای ــ المقیمین فیه ، و قیل القائمین، « و الرّکّع السّجود » یعنی المصلّین فانّ الصلّوة قیام و رکوع و سجود ، الرّکّع جمع راکع والسّجود جمع‌ساجد و لم‌یذکرالواو‌بین‌الرّکّع‌والسّجود‌وذکر‌بین‌القیام‌بین‌الرّکوع لانّ‌الصلّوة قاعداً جائزة ولاتجوز بغیرالرکوع والسّجود . سخن در بناء کعبهٔ مقدسه واختلاف‌احوال آن‌از ابتداءآفرینش خلق تا مرور گار‌آخر در سورة‌البقرة مستوفی گفته‌ایم کسی که خواهد تا بداند کیفیت وقصّهٔ آن آنجا مطالعه کند .

«و اذّن فی‌النّاس بالحجّ » حسن گفت : این سخن مستأنف است و خطاب با مصطفی است او را فرمودند تا در حجّة الوداع این ندا کند ، و فی ذلك ما روی ابوهریره قال قال رسول‌الله ص : « ایّها النّاس قد فرض علیکم الحجّ فحجّوا » امّا جمهور مفسران بر آنند که این خطاب با ابراهیم (ع) است وسخن پیوسته است نه مستأنف ، یعنی و قلنا له اذّن فی‌النّاس‌بالحجّ ، ای ـ ناد فیهم بالحج کقوله « فاذّن مؤذن بینهم » ای ـ نادی منادی بینهم . ابراهیم چون از بناء خانه فارغ شد فرمان

آمد ازجبّار عالم بوی که عالمیانرا برحج خوان ، قال **ابن عباس** : عنی بالنّاس فی هذه الایة اهل القبلة . ابراهیم گفت بار حدایا آواز من تا کجا رسد و که شنود ؟ رب‌العزه گفت : علیك الاذان وعلیّ الابلاغ ابراهیم برمقام ایستاد آن سنگ که آنرا مقام ابراهیم گویند ، چون ابراهیم علیه‌السّلام بر آن مقام بایستاد بالا گرفت چندانکه کوهی عظیم‌شد ،و گفته‌اند که بر **بوقبیس** شد ، و گفته‌اند که بر **کوه‌صفا** شد وانگشت در گوش نهاد وروی با شرق وغرب گردانید وبا یمین وشمال، و گفت. یا ایّها النّاس انّ الله بنی لکم هذا البیت و امرکم ان تحجّوه فاطیعوه و اعبدوه ولا تشرکوا به شیئاً ، فاجابه کلّ من یحجّ من اصلاب الآباء و الارحام الامّهات لبیّك اللّهم لبیّك . وقال **ابن‌عباس**: فاوّل من اجابه اهل‌الیمن فهم اکثرالناس حجّا قوله: « یأتوك رجالا » ای ـ مشاة‌علی ارجلهم جمع‌راحل مثل قائم وقیام وصاحب‌وصحاب، وراکب ورکاب ، « وعلی کلّ ضامر» ای ـ رکبانا علی کل بعیر مهزول تعبنه السّفر لبعده ، « یأتین من کلّ فجّ عمیق » ای ـ یأتی تلك النّوق الضّوامرمن کلّ طریق بعید، یقال بئرعمیقة ای ـ بعیدةالقعر.

« لیشهدوا منافع لهم » ای ـ لیشهدوا مکّة و مشاهدها للحجّ والعمرة ،وقال **سعیدبن‌المسیب‌و محمد بن علی‌الباقر** (ع) لیشهدوا العفو والمغفرة. گفته‌اند منافع درین آیت همانست که آنجا گفت :«لیس علیکم‌جناح آن تبتغوا فضلا من‌ربّکم»،هم تجارت‌دنیاست‌وطلب‌روزی‌حلال وهم‌ثواب‌آخرت . «ویذکرواسم‌الله‌فی‌ایّام‌معلومات» ذکراینجا تلبیه است وایّام معلومات‌دهۀ ذی‌الحجة وانّما قیل‌لهامعلومات‌للحرص‌علی علمهابحسابها من اجل‌وقت‌الحجّ فی آخرها روایت کردند از**علی** (ع) که گفت:ایام معلومات روزنحر است وایام‌تشریق‌واین اختیارزجاج است.قال‌لانّ‌الذکرعلی بهیمة الانعام یدلّ‌علی‌التسمیة علی‌نحرهاونحر‌الهدایا یکون‌فی‌هده‌الایّام. «فکلوامنها» امرا باحت است نه امروجوب ، میگوید بخورید ازین‌قربان خویش که شمارا مباح‌است خوردن آن نه چون اهل جاهلیت که‌آنرا نمی‌خوردند وبرخود حرام کرده بودند،

علماء دین متفقند که هدایا و ضحایا چون برسبیل تطوّع باشد نه واجب، روا باشد که خود از آن خورد، لمّا روی جابر بن عبدالله قال فی قصّة حجّة الوداع: وقدم علیّ ببدن من الیمن وساق رسول الله مائة بدنة فنحر منها رسول الله ثلاثاً وستّین بدنة بیده، ثم اعطی الشفرة علیّا فنحر ما غبر واشرکه فی هدیه وامر من کلّ بدنة ببضعة فجعلها فی قدر فطبخت فاکلا من لحمها وشرب من مرقها وفی روایة فاکلا من لحمها وحسّوا من مرقها. اما قربانی که بشرع واجب آید چون دم تمتع وقران و جراء صید و آنچه بافساد حج واجب شود و آنچه بنذر بر خود واجب کند علما در آن مختلفند قومی گفتند روا باشد که خود از آن خورد، و این مذهب شافعی است و جماعتی فقها، ابن عمر گفت آنچه واجب شود بجزاء و صید و نذر از آن نخورد و باقی همه خورد و این مذهب احمد است و اسحق، امّا مذهب اصحاب رأی آنست که دم تمتع و قران خورد و آنچه بیرون از آنست از واجبات نخورد قوله: «واطعموا البائس الفقیر» یعنی الزمن الفقیر الّذی لاشیء له، البائس الّذی فی بؤس وشدّة من العیش، والفقیر الّذی کانه اصیب فقاره.

«ثمّ لیقضوا تفثهم» التفث الوسخ والقذارة من طول الشعر والاظفار والشعث، تقول العرب لمن تستقذره ما اتفثك، ای ما اوسخك والحاجّ اشعث اغبر لم یحلق شعره ولم یقلم ظفره فقضاء التفث ازالة هذه الاشیاء، «لیقضوا» ای لیزیلوا ادرانهم والمراد منه الخروج عن الاحرام بالحلق وقصّ الشارب ونتف الابط والاستحداد وتقلیم الاظفار ولبس الثیاب المخیطة وقال ابن عمر و ابن عباس: قضاء التفث مناسك الحجّ کلّها، وقیل التفث هاهنا رمی الجمار، و قال الزّجاج لاتعرف التفث ومعناه الّامن القرآن، «ولیوفوا نذورهم» قرأ ابو بکر عن عاصم ولیوفّوا بفتح الواو وتشدید الفاء. وقرأ الاخرون وحفص عن عاصم «ولیوفوا» بسکون الواو وتخفیف الفاء وهما لغتان، وفی واوفی مثل وصی، واوصی قال مجاهد اراد به نذر الحجّ والهدی وما ینذر الانسان من شیء یکون فی الحجّ ای لیتمّوها بقضائها وقیل المراد منه الوفاء بما نذر علی ظاهر، وقیل اراد به الخروج عمّا وجب علیه نذرا ولم ینذر، والعرب تقول لکلّ من خرج عن الواجب علیه وفی بنذره، وقال مالك بن انس: وفاء النذر

فی هذه‌الآیة قضاء کلّ نسك معدود کالطوّاف سبعاً والسعی سبعاً والرمی سبعاً ، « و لیتطوّفوا بالبیت العتیق » این طواف واجبست وفرض روزنحر بعد رمی وحلق آنرا طواف افاضت گویند ، و برجمله بدان که طواف سه‌اند ، طواف قدوم اول که حاج در مکّه شود نخست طواف کند ، **عایشه** گفت : حجّ النّبی (ص) و انّه اوّل شیءٍ بدأبه حین قدم انّه توضأ ، ثم طاف البیت ، واین طواف قدوم سنّت است اگر بگذارد بروی هیچ چیز نیست ، و رمل خاصت این یك طوافست . طواف دوم طواف افاضت است روز نحر و این طواف رکنی است از ارکان حجّ که حجّ و عمره بی طواف افاضت درست نیاید ، و تا این طواف نکند تحلّل از احرام حاصل نشود روی عن **عائشة** قالت : حاضت حفصة لیلة النفر فقالت ما ارانی الّا حابسکم فقال النبی (ص) : عقری حلقی اطافت یوم النحر، قبل نعم قال فانفری ، وهذا دلیل انّ من لم یطف یوم النحر طواف الافاضة لایجوز له ان ینفر . سوم طواف وداع کسی که خواهد از مکه بیرون شود تا بمسافت قصر اورا رخصت نیست که بی‌طواف وداع بیرون شود وا گر بگذارد قربانی واجب شود بروی . مگرزن حائض که اورا رواست ترك وداع. قال **ابن‌عباس**: امر النّاس ان یکون آخر عهدهم بالبیت الّا انّه رخص للمرأة الحائض . «ولیطوّفوا» انّما شدّد الطّآء لانّ التآء مندرجة فیه بالبیت العتیق،سمّی عتیقاً لانّ الله تعالی اعتقه من ایدی الجبابرة ان یصلوا الی تخریبه فلم یظهر علیه جبّار قطّ وهذا قول **ابن‌عباس و مجاهد وقتادة** ، وقیل سمّی به لانّه قدیم وهو اوّل بیت وضع للنّاس، بناه آدم و جدّده ابرهیم .یقال دینار عتیق ای ـ قدیم ، وقیل سمّی عتیقاً لانّ الله تعالی اعتقه من الغرق فانّه رفع ایام الطوفان فلم یهدمه ، وقیل العتیق الکریم ، یقال لکرام الخیل العتاق ، وسمّی **ابو بکر الصدیق** العتیق ، لانه عتیق من النّار، ویقال لعتاقة وجهه وهی حسنه « ذلك » هذه کلمة لها تردّد فی القرآن یختم بها الکلام ، و کـذلك هذا یختم بها الکلام فـی مـواضع مـن القرآن کقوله : « ماله مـن نفاد هذا ». « ومن یعظّم حرمـات الله » قـال **ابن‌زید** : الحرمـات هـاهنا البیت الحرام و البلـد الحرام

والمسجدالحرام والمشعرالحرام والشهرالحرام ، والاحرام ، وقيل الحرمات الحج والعمرة وسائر المناسك ، ومعنى الحرمة ماوجب القيام به وحرّم التفريط فيه «فهو خيرله » اى ـ التعظيم خيرله، « عند ربّه » ثوابٌ له مدّخر . « واحلّت لكم الانعام » ان تأكلواها اذا ذبحتموها وهى الابل والبقر والغنم ، « الّا مايتلى عليكم » تحريمه فى قوله : « حرمت عليكم الميتة والدّم ولحم الخنزير » الآيه.وقيل«الّامايتلى عليكم» فى قوله :«يا ايّهاالّذين آمنوا لاتقتلوا الصيد و انتم حرم ». « فاجتنبوا الرّجس من من الاوثان »اى ـ كونوا من عبادة الاوثان على جانب «ومن» هاهنالتلخيص جنس من الاجناس لاللتبعيض ، والمعنى فاجتنبوا الرّجس الّذى و وثن ، و انّما سمّاها رجساً لانّها فى وجوب اجتنابها كالرّجس ولانّهم كانوا يلطخون الاصنام بدم الاضاحى وهو نظيرقوله : «انّما المشركون نجس » وانّما اراده خبث الاعتقاد،و قيل تقديره اجتنبوا الاوثان الّتى هى رجس ، اى ـ هى سبب رجس، و الرّجس بمعنى الرجز وهوالعذاب ، « واجتنبوا قول الزّور » يعنى الكذب والبهتان . وقيل شهادة الزّور، روى انّ النبى (ص) قام خطيباً فقال :«ياايّهاالنّاس عدلت شهادة الزّور بالشّرك بالله » ، ثمّ قرأ هذه الآية . و قيل الزّورهاهنا الشّرك بالله عزّوجلّ . قال الزجاج الآية تدلّ على انّهم نهوا ان يحرّموا ما حرّم اصحاب الاوثان ، نحو قولهم مافى بطون هذه الانعام خالصة لذكورناو محرّم على ازواجنا ، و نحو تحريمهم البحيرة والسائبة . فاعلمهم الله عزّوجلّ انّ الانعام محلّلة الّا ما حرّم الله منها ونهاهم الله عن قول الزّور ،ان يقولوا هذه حلال وهذا حرام ليفتروا على الله الكذب.

« حنفاءلله » الحنفاء جمع حنيف ، والحنيف اسم لمتّبع هذه الملة ، والمسلم اسم سمّى به ابرهيم نفسه واهل دينه ، والمعنى حنفاء لله على ملّة ابرهيم مخلصين بالتلبية،« غيرمشركين به » لانّهم كانوا يقولون لبّيك لاشريك لك الّا شريك هو لك تملكه وما ملك . قال قتادة: كانوا فى الشّرك يحجّون و يحرّمون البنات و الامّهات والاخوات وكانوا يسمّون حنفاء ، فنزلت، «حنفاء لله غيرمشركين به »اى ـ حجّاجاً

لله مسلمين موحدّين ، يعنى من اشرك لايكون حينفاً ، « ومن يشرك بالله فكانّما خرّمن السّماء » اى ـ سقط من السّماء ، « فتخطفه الطيّر »، قرأ اهل المدينة«فتخطّفه الطيّر » بفتح الخاء و الطآء مشدّده الطآء ، والوجه انّه تتخطفه بتأئين ، فحذف تاء التفعل لاجتماع التائين ، فبقى تخطفه ، وقرأ الباقون فتخطفه باسكان الخاء وفتح الطاء وتخفيفها ، والوجه انّه مضارع خطف بكسر الطاء يخطف بفتحها وفيه لغتان : خطف يخطف . كعلم يعلم ، و خطف يخطف كضرب يضرب ، و الاوّل اعلى . والخطف و الاختطاف و التخطف سلب الشىء بسرعة ، « اوتهوى به الرّيح فى مكان سحيق » ، الهوى ـ السقوط ، والسحيق ـ البعيد. يقال سحق بالضّم بعد ، وسحق بالفتح ابعد ، و سحق بالكسر هلك ، و هذا مثل ضربه الله سبحانه للكافر شبّه حاله حال من خرّمن السّماء فكما لايرجى لهذا الخارّ من السّماء الحيوة ، لايرجى للمشرك الخلاص ، و قيل شبّه حاله حال من خرّمن السّماء فانّ عاقبته الهلاك ، امّا ان يهلك قبل ان يصل الى الارض بتخطف الطير ايّاه ، وامّاان يصل الى الارض فيتقطع ، كذلك الكافر امّا ان يعاجل بالعقوبة به قبل وصوله الى الآخرة ، وامّا ان يمهل حتى يهلك فى الآخرة قال الحسن : شبّه اعمال الكفار بهذا الحال فى انّها تذهب وتبطل فلا يقدرون على شىء منها .

«ذلك» يعنى الّذى ذكرت من اجتناب الرّجس وقول الزّور وتعظيم شعائر الله. « من تقوى القلوب » اى ـ من اخلاص القلوب قال ابن عباس : شعائر الله ، البدن والهدى ، واصلها من الاشعار وهو اعلامها بوجاء المشقص فى سنامها حتى يسيل الدّم ، فيكون الدّم شعاراً لها اوقلدت بلحاء الشجر او النعل لتعرف انّها هدى و تعظيمها استسمانها واستحسانها .

«لكم فيها» اى ـ فى البدن قبل تسميتها للهدى منافع فى درّها ونسلها واصوافها و اوبارها و ركوب ظهرها ، «الى احل مسمّى» يعنى الى ان يسمّيها و يشعرها و يوجبها هدياً ، فاذا فعل ذلك لم يكن له شىء من منافعها ، «ثمّ محلّها » موضع نحرها «عند

«البيت العتيق» يريد ارض الحرم كلّها كما قال فلايقربوا المسجد الحرام ، يعنى الحرم كلّه ، وقيل معناه «لكم فيها» اى ـ فى الهدايا منافع بعدايجابها وتسميتها هدايا بان تركبوها و تشربوا البانها عندالحاجة ، « الى اجل مسمّى » يعنى الى ان تنحروها . روى **ابوهريره انّ رسول‌الله** (ص) رأى رجلا يسوق بدنة فقال له : اركبها؛فقال يارسول‌الله انّها بدنة،فقال اركبها و يلك فى الثانية والثالثة.وقال بعض المفسّرين اراد بالشعائر مناسك الحجّ ومشاهد مكّة ومواضع النسك . « لكم فيها منافع » يعنى بالتجارات و المعاملات فى الاسواق ، «الى اجل مسمّى » يعنى الى وقت الخروج من مكّة ، و قيل « لكم فيها منافع » بالاجر و الثواب فى قضاء المناسك ، « الى اجل مسمّى »اى ـ على انقضاء ايّام الحجّ . « ثم محلّها الى البيت العتيق»اى ـ محلّ النّاس من احرامهم الى البيت العتيق ان يطوفوا طواف الزيارة يوم النحر.

« ولكلّ امّة » اى ـ جماعة مؤمنة سلفت قبلكم ، « جعلنا منسكا » ، قرأ **حمزة و الكسائى** منسكا بكسر السين هاهنا وفى آخر السّورة، اى ـ مذبحاً وهوموضع القربان و قرأ الآخرون منسكا بفتح السين على المصدرمثل المدخل والمخرج ، اى ـ اراقة الدمآء وذبح القرابين ، « ليذكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام » ، عند نحرهاوذبحها، سمّيت بهيمة الانعام لانّها لايتكلّم يعنى لاستبهامها عن الكلام ، و قال بهيمة الانعام قيّد بالانعام لانّ من البهائم ماليس من الانعام كالخيل والبغال والحمير لا يجوز ذبحها فى القرابين « فالهكم اله واحد » اى ـ سمّوا على الذبائح اسم الله وحده فانّ الهكم واحد ، « فله اسلموا » انقادوا واطيعوا واسجدوا لوجهه واذبحوا على اسمه .

« بشر المخبتين » اى ـ الخاشعين المتواضعين المطمئنين الى الله،وقيل هم المخلصون الرّقيقة قلوبهم ، وقيل هم الّذين لايظلمون واذا ظلموا لـم ينتصروا . « الّذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم والصّابرين على ما اصابهم» من البلاء والمصائب ، « والمقيمى الصّلوة » اى ـ المقيمين الصّلوة فى اوقاتها والمتمّين لها بوضوئها وركوعها وسجودها، « و ممّا رزقنـا هـم ينفقون » اى ـ ممّا اعطينا هـم من الامـوال يخرجـون

الز كوة و يتصدّقون ،

« والبدن » جمع بدنة كخشبة و خشب ، واصله الضّم ثم خفّف ، وقيل بادن و بدن كفاره وفره واصلها من الضخامة . يقال بدن بدانة ، اذا ضخم ضخامة ،والبدن، الابل. وقيل الابل والبقر و لاسمّ الغنم بدنة،« جعلنا ها لكم من شعائرالله » جمع شعبره وهى العلامة ، اى ـ هى علامة لطاعتكم ، وقيل من شعائرالله . اى ـ من معالم دين‌الله، « لكم فيها خير » اى لكم فى نحرها وذبحها ثواب، وقيل فيها خيرمن‌احتاج الى ظهر ها ركب وان احتاج الى لبنها شرب . « فاذكروا اسم‌الله عليها » اى ـ على نحرها قال **ابن‌عباس** :هوان يقول‌بسم‌الله والله اكبر لااله‌الاالله‌والله اكبر. «صوافّ» اى ـ قياماً على ثلث قوائم جمع صافة وهى الّتى صفت رجليها واحدى يديها ويده اليسرى معقوله فيبحرها كذلك ، عن **زياد بن جبير** قال رأيت **ابن‌عمر** اتى‌على رجل قد اناخ بدنة ينحرها قال ابعثها قياماً مقيدة‌سنّة **محمّد** (ص)،وقال **مجاهد** : الصواف اذا عقلت رجلها اليسرى‌وقامت على ثلث قوائم . وقرأ **ابن مسعود** صوافن وهى ان تعقل منهايد وتنحرعلى ثلث وهو مثل‌صوافّ ، وقرأ **ابىّ والحسن و مجاهد** صوافى باليای اى صافية خالصةلله عزّوجل لاشريك له فيها، و قيل معنى‌صواف اى ـ مصطفة واقعة بعضها الى جنب بعض فى صف واحد مدح‌الله‌عزّوجل‌هذاالصف كما مدح صفّ القتال فى‌قوله « انّ‌الله يحبّ الّذين‌يقاتلون فى‌سبيله صفّا»،«فاذا وجبت جنوبها » اى ـ سقطت بعدالنحر فوقعت جنوبها على‌الارض ، « فكلوا منها » هذا توسيع و اذن . « واطعموا القانع والمعترّ » هذا ترغيب‌وامر ، والقانع من‌القنوع وهوالسؤال، ليس من‌القناعة ومنه قول‌الشاعر:

لمال المرء يصلحه فيغنى مغافره اعف من‌القنوع

قال**ابن‌عباس‌وسعيدبن‌جبيروالحسن‌والكلبى** : القانع الّذى يسأل ، والمعترّ الّذى يتعرض ولايسأل ، وقال **المجاهد** : القانع جارك وان كان غنيّاً ، وقيل‌القانع

كالتّابع والخادم لاهل البيت، و قيل القانع الّذى يأتيك سائلاوالمعترّ الّذى ينتظر الهدية . «كذلك» اى ــ مثل ما وصفنا من نحرها قياماً ، «سخّرناها لكم» نعمة منّا لتتمكّنوا من نحرها، «لعلّكم تشكرون» لكى تشكروا نعمتى .

«لن ينال الله لحومها ولادماؤها»وقال ابن‌عباس :كانوا فى الجاهليّة اذاذبحوا القرابين لطخوا جدار الكعبة بدمائها قربة الى الله عزّوجلّ فهمّ المسلمون بمثل ذلك فانزل الله:«لن ينال الله لحومهاولادماؤها». قرأ يعقوب وحده'لن تنال ولكن تناله بالتاء فيهما ، والوجه انّه انّث الفعل فيهما لتأنيث الفاعل، امّا الاوّل وهو قوله.«لن تنال الله لحومها» فانّما انّث ينال لانّ فاعله جماعة وهى قوله : «لحومها» ، وامّا الثانى ، هوقوله . «تناله التقوى» فانّما انّثه لانّ فاعله التقوى وهى مصدر مؤنث لكونه على فعلى ، و قرأ الباقون بالياى فيهما والوجه انّ تذكير الفعل انّما هو للفصل بين الفعل وفاعله ، امّا الاوّل فقد فصل بين الفعل منه و هو ينال و بين فاعله وهو اللّحوم بلفظ اللهواكدّ التذكير لانّ تأنيث اللّحوم تأنيث جمع فيجوز تذكيره، وامّا الثانى فقدفصل بين الفعل منه و بين فاعله بالهآء وهو ضمير المفعول فى قوله: «يناله التقوى»، والتأنيث فى الفاعلين غيرحقيقى فالامر فيه اسهل ، والمعنى لن ينال الله النفع فيما امركم به من ذبح البدن بل نفع ذلك راجع اليكم ، وانّما يصل اليه اخلاصكم ونيّاتكم ومقاصدكم، وقال مقاتل :لن يرفع الى الله لحومها ولادماؤها ولكن يرفع الله منكم الاعمال الصالحة والتقوى و الاخلاص وما اريد به وجه الله نظيره قوله . «اليه يصعد الكلم الطيّب» .

«كذلك سخّرها لكم» اعاد قوله:«كذلك سخّرناهالكم» لانّ الاوّل ايجاب الشّكر والثّانى بيان انّ التكبير من الشكرلله، يعنى سخرها لكم «لتكبروا الله على ماهداكم» ، يريدبه التسمية عندالذبح. وقيل يريد به التكبير ايّام التشريق ، «وبشّر المحسنين» اى ــ المطيعين لله بالجنّة .

النّوبة الثالثة

قوله: « واذ بوّأنا لابرهیم مکان البیت» الآیة. قال ابن عطاء: وفّقنا لبناء البیت ومکّنّاه منه واعنّاه علیه وقلنا له: «لاتشرك بی شیئا » ای- لاتلاحظ البیت ولا تنظر الی بنائك. می گوید ابراهیم را تمکین کردیم وساز و آلت وقوّت و مهارت و قدرت و معونت دادیم تا خانهٔ کعبه را بنا کرد چنانکه خواستیم وفرمودیم، آنگه اورا گفتیم کرده و ساختهٔ خود منگر توفیق و معونت ما نگر، وجهد خود مبین ارادت وعنایت ماببین. ای جوانمرد بنده را دو دیده داده‌اند تا بیك دیده صفات آفات نفس خودبیند وبیك دیده صفات الطاف کرم حق بیند، بیك دیده فضل او بیند. بیك دیده فعل خودبیند، چون فضل اوبیند افتخار کند، چون فعل خود بیند افتقار آورد، چون کرم قدم بیند در ناز آید، چون قدم عدم خاك بیند درنیاز آید، آن شوریدهٔ عراق سوختهٔ آتش فراق شبلی گاهی می گفت: لیتنی کنت این بناذ لم اعرف هذا الحدیث. کاشکی مرا خراباتی بودی و مرا با این حدیث سروکار نبودی، و گاه گفتی کجایند ملائکهٔ ملکوت وسکّان حظایر قدس تا پیش تحت دولت و سریر عزت ما ساطین بر کشند.

گه با کف پر سیمم و گه درویشم | گه با دل پر نشاط و گه دل ریشم
گه بار بس خلق و گهی در پیشم | من بوقلمون روزگار خویشم

« وطهّر بیتی » یعنی الکعبة علی لسان العلم، و علی بیان الاشاره معناه فرّغ قلبك عن الاشیاء سوی ذکر الله. می گوید دل خویش را یکبار گی باد کرمن بردار هیچ بیگانه وغیری را بدوراه مده که دل پیرایهٔ شراب مهرومحبت ماست. القلوب اوانی الله فی الارض فاحبّ الاوانی الی الله اصفاها وارقها واصلبها. هر دلی که ازمکونات صافی‌تر و برمؤمنان رحیم تر آن دل بحضرت عزت عزیزتر ومحبوب‌تر، دل سلطان‌نهاد تست زنهار تا اورا عزیز داری وروی وی از کدورت هوی وشهوت نگاه داری وبظلمت

وشهوت دنیا آلوده نگردانی . بداود (ع) وحی آمد که : یا داود طهّر لی بیتاً اسکنه. ای داود خانه پاك گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید ، گفت بار خدایا وای بیت یسعك ؟ آن کدام خانه است که عظمت وجلال ترا شاید؟ گفت آن دل بندهٔ مؤمن است ، گفت بارخدایا چگونه پاك گردانم ؟ گفت آتش عشق درو زن تا هرچه نسب ما ندارد سوخته گردد ، و آنگه بجاروب حسرت بروب تا اگر بعیّتی مانده بود پاك بروبد ، ای داود از آن پس اگر سر گشته‌ای بینی درراه طلب ما آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آنجاست ، انا عندالقلوب المحمومة .

قوله: « واذّن فی النّاس بالحجّ » حج دو حرفست حاء وجیم. حاء اشارتست بحلم خداوند، جیم اشارتست بجرم بنده ، فکانّه قال جئت بجرمی الی حلمك فاغفرلی ، خداوندا آمدم با جرم خویش بیامرز مرا بفضل خویش . اعرابئی را دیدند دست در استار کعبه زده و می گوید : من مثلی ولی اله ان اذنبت منّانی و ان تبت رجّانی وان اقبلت ادنانی، وان ادبرت ناداني . چومن کیست ومرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند ونعمت بازنگیرد واگر بازآیم بپذیرد وبنوازد واگر روی بدرگاه وی آرم نزدیك کند ، واگر بر گردم بازخواند و خشم نگیرد در **تورات موسی** است یابن آدم اکلت رزقی ولم تشکرنی وبارزتنی ولم تستحی منّی عبدی ان لم تستحی منّی فانا استحی منك . « یاتوك رجالا و علی کلّ ضامر » پیادگان را در راه حج برسواران رتبت بیشی داد و باین کرامت ایشانرا مخصوص کرد از بهر آن که رنج ایشان بیش از رنج سوارانست پایهاشان آبله کرده غبارراه بر روی و محاسن ایشان نشسته برامید مشاهدهٔ کعبهٔ مقدّسه باررنج برخود نهاده وبترك راحت و آسایش بگفته، وازین عجبتر که چون ذکر سواران کرد مرکوب بذکر مخصوص کرد نه راکب ، گفت : « وعلی کلّ ضامر »، ازبهر آن که رنج رفتن و گرانی بار برمرکوبست نه بر راکب . آری کسی که خواهد که تا آن حجرمبارك که بروی رقم تخصیص کشیده وخلعت یمین‌الله فی‌الارض یافته آنرا مصافحت کند و بناز آنرا در بر گیرد کم از آن

نباشد که درراه طلب او باری برخود نهدورنجی بکشد ، آن کعبهٔمشرّفهٔ مقدسه که قومی بنی هراران سال بتخانهٔ کافران کــرده بودند تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالیدکه پادشاها مرا شریف‌ترین بقاع گردانیدی ورفیع ترین مواضع ساختی آنگه بیلاءوجود اصنام مرا مبتلا کردی ، ازبارگاه جبروت بدو خطاب رسید آری چون خواهی که معشوق صدو بیست واند هزارنقطهٔ طهارت باشی و خواهی که همهٔ اولیاء و صدّیقان و طالبانرا در راه جست خود بنی و ایشانرا بناز در کنار گیری و هراران ولی وصفی را جان ودل درعشق خود بسوزی وبگدازی . با دران بادیهٔ مردم خوار بی جان کنی کم ار آن نباشد که روزی چند این بلا و محنت‌بکشی و صفات صفا و مروهٔ خود دربطش قهرغیرت فرو گذاری.

« لیشهدوا منافع لهم »روند گان در راه حق مختلفند ومنافع‌هریکی براندازهٔ روش اوست وبقدر همت او ، ارباب اموال را منافع مال ومعاش است ، ارباب اعمال را،م افع حلاوت طاعات‌است،ارباب احوال را منافع صفاء انفاس‌است ، **بوشعیب سقا** بقصد حج ارشهر **نیشابور** بیرون‌آمد احرام گرفته، چون قدم دربادیــه نهاد بهرمیل که رسید دو رکعت نماز کرد تا بمقصد رسید . آنگه گفت · رب العزّه مــی گوید : «لیشهدوامنافع لهم » وهذا منافعی فی‌حجّی، گفت حاجیان‌وزائران که ار اقطار عالم روی بدین کعبهٔ شریف نهاده‌اند بدان می‌آیند تا بمنافع خویش رسند ، چنانکه الله تعالی می گوید ، ومنافع من درین حج آن رکعتهاء نماز است که مقام‌رازست . المصلّی‌مناجی ربّه . و گفته‌اند منافع ایشان‌آنست که **مصطفی** (ص) گفت «اذاکان یوم عرفة ینزل‌الله الی‌السّماء الدّنیا فیباهی بهم الملائکه فیقول انظروا الی عبادی ائتونی‌شعثاً غبراً من کلّ فجّ عمیق ، اشهدکم انّی قدغفرت لهم ، فتقول الملائکة یا ربّ فلان کان یرهق وفلان وفلانة ، قال یقول‌الله عزوجل، قدغفرت‌لهم »

«ذلك ومن‌یعظّم‌حرمات‌اللّه‌فهوخیرله‌عندربّه» ، تعظیم‌حرمات‌کارجوانمردانست وسیرت صدّیقان ، اصحاب خدمت دیگرند وارباب حرمت‌دیگر، ترك خدمت‌عقوبت

بار آورد، ترك حرمت داغ فرقت نهد ، نتیجهٔ خدمت ثوابست و درجهٔ ثمرهٔ حرمت لذّت‌صحبتست و انس خلوت ، او که برمقام شریعت خدمت کند ناظر بمقام است ، و او که درعالم حقیقت حرمت شناسد ناظر بحق‌است ، رسول‌خدا **محمّد مصطفی** (ص) که خورشید فلك سعادت بود وماه آسمان سیادت درصدف‌شرف‌وطراز کسوت‌وجود، شب معراج اطناب خیمهٔ سرّ خود ازهمه مقامات روندگان بکند ناظر بحق گشت نه ناظر بمقام ، عالمیان همه درمقامات مانده وسیّد ازهمه برگذشته و نظر بحق داشته ، لاجرم ازبارگاه عزت جبروت این‌خلعت کرامت‌یافته که : «مازاغ‌البصر وماطغی» .

لطیفه‌ای دیگر ازین عجیبتر شنو. اهل خدمت‌چون نالند ازغیر دوست بدوست نالند؛ واز غیردوست بدوست نالیدن در راه جوانمردان شرك است که با غیری می‌سیندازو بدوست می‌ننالد ، باز اهل حرمت چون نالند از دوست بدوست نالند و از دوست بدوست نالیدن عین توحیدست ، از روی ظاهر شکوی می‌نماید امّا از روی باطن شکرست می‌ بازنماید که جز تو کسی ندارم باکه گویم،جز تو کسی راننیم بکه نالم، خلق پندارند کــه وی گله میکند و او خود باین سخن اخلاص محبت عرضه می‌کند ازاینجاست که حق جلّ جلاله ازنالهٔ **ایوب** خبرداد که : « مسّنی الضرّ»وبا این ناله او را صابرخواند که : « انّا وجدناه صابراً نعم‌العبد »، اگرشکوی بودی او را صابر کــی خواندی ، باز نمود که شکوی آنگه بود که بغیرما نالد، امّا چون بما نالدآن شکوی نبود ، ایوب نگفت ای عالمیان « مسّنی الضرّ » بلکه گفت : « ربّ انّی مسّنی الضرّ » عجز وفقر خویش بحضرت‌مولی بنهاد دلّ خویش بربی‌نیازعرضه کرد و ادب حضرت بنعت حرمت بجای آورد ، اینست بیان تعظیم حرمت و شرط آداب عبودیت .

☆☆☆

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « انّ اللّه یدافع عن الّذین آمنوا » اللّه بازدارد از گرویدگان [کید دشمن ایشان] ، « انّ اللّه لایحبّ کلّ خوّان کفور (٣٨) » اللّه دوست ندارد هر کژ کاری ناسپاس ،

« اذن للّذین یقاتلون » دستوری دادند ایشانرا که جنگ کنند بـا دشمن ، « بانّهم ظلموا » از بهر آن بیداد که برایشان کردند ، « و انّ اللّه علی نصرهم لقدیر (٣٩) » و اللّه بر یاری دادن ایشان براستی که تواناست .

« الّذین اخرجوا من دیارهم بغیر حقّ » ایشان که بیرون کـردند ایشانرا از خان ومان ایشان نه بشایست بی هیچ چیز ، « الّا ان یقولوا ربّنا اللّه » جز زان که میگفتند خداوند ما اللّه است ، « و لولا دفع اللّه النّاس بعضهم ببعض » و اگر نه بازداشت اللّه بودی که ایشانرا از یکدیگر بازداشت ، « لهدّمت صوامع » فروهشتندی صومعه‌های راهبان ، « و بیع » و کلیساهـای تـرسایان ، « و صلوات » و کنیسه‌های جهودان ، « و مساجد یذکر فیها اسم اللّه کثیراً » و مسجد های مسلمانان کـه اللّه را خوانند و یاد کنند در آن ببانك نماز و نماز ، « و لینصرنّ اللّه من ینصره » و براستی که اللّه یاری دهد آن کسانی را که دین اورا یاری دهند . « انّ اللّه لقویّ عزیز (٤٠) » که اللّه براستی با نیرواست با هر کس تاونده .

« الّذین ان مکّنّاهم فی الارض » ایشان که اگر ایشانرا در زمین دسترس دهیم و پایگاه و سلطان ایشان نشانیم ، « اقاموا الصّلوة » نماز بپای دارند ، « و آتوا الزّکوة » زکوة مال دهند . « و امروا بالمعروف » و نیکوکاری فرمایند ، « و نهوا عن المنکر » و از ناپسند بـاززنند ، « و للّه عاقبة الامور (٤١) » و اللّه راست سرانجام همهٔ کارها ،

[همه آن بود که او خواهد و آن رود که اوراند]

« **و ان یکذّبوك** »وا گر دروغ زن گیرند ترا ، « **فقد کذّبت قبلهم** » دروغ زن گرفت پیش از ایشان [پیغامبران خویش را] «**قوم نوح وعاد وثمود** (۴۲)»قوم نوح وقوم هود وقوم صالح« **و قوم ابرهیم** »نمرود واصحاب او،« **وقوم لوط** (۴۳)»وقوم لوط

« **و اصحاب مدین** » و قوم شعیب ، « **وکذّب موسی** » و دروغ زن گرفتند موسی را ، « **فاملیت للکافرین** » فرو گذاشتم کافرانرا و درنگ دادم ، « **ثم اخذتهم** »آنگه فرا گرفتم ایشانرا ، « **فکیف کان نکیر** (۴۴) » چون دیدی و چون بود ناپسندیدن من .

« **فکایّن من قریة اهلکناها**»ای بسا شهرا که هلاك کردیم آنرا.«**وهی ظالمة**» وستمکار ایشان بودند ، « **فهی خاویة علی عروشها** » آنکه آن شهرا مردمان حالی ، دیوار ها افتاده بر کارها. « **و بئر معطّلة** » و آنکه چاه بازمانده از [دشتبان]،« **وقصر مشید** (۴۵) »وکوشك استوار رفیع [بازمانده ازشهربان]

«**افلم یسیروا فی الارض** »بنه روند درزمین، «**فتکون لهم قلوب یعقلون بها**» وایشانرا دلهائی بودی هشیار که دریافتندی، « **اوآذان یسمعون بها** » گوشهائی بودی شنوا تا صواب بشنیدندی بآن ، « **فانّها لاتعمی الابصار** » کـه آن جای چشمهای سرنابینا نیست ، « **ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور** (۴۶) « لکن چشمهای دل نابیناست که دربرهاست.

« **ویستعجلونك بالعذاب** » می شتابند ترا بعذاب ، « **ولن یخلف الله وعده** » والله گفت خود مخالفت نکند و وعده بنگرداند، « **وانّ یوماً عندربّك** » وروزی بنزدیك خداوند تو، « **کالف سنة ممّا تعدّون** (۴۷) » چون هزارسالست ازآنچه شما می شمرید .

« **وکایّن من قریة** » وای بسا شهرا ، « **املیت لها** » کـه درنگ دادم آنرا، « **وهی ظالمة** » ایشان برستمکاری خویش ، « **ثمّ اخذتها والیّ المصیر** (۴۸)»

آنگه فرا گرفتم آنرا و باز گشت بامن.

« **قل یاایّها النّاس** » بگوی ای مردمان، « **انّما انالکم نذیر مبین**(۴۹) » من شمارا بیم نمائی آگاه کننده‌ام آشکارا.

« **فالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند، « **لهم مغفرة و رزق کریم**(۵۰) » ایشانرا آمرزش است و روزی نیکـو [بی رنج]،

« **والّذین سعوا فی آیاتنامعاجزین** » وایشان که برسخنان وپیغام ماخاستند کممارا [کم آرند بپندار خویش و گرویدگانرا] عاجز آرند [برنج نمودن ایشان] «**اولئك اصحاب الجحیم**(۵۱) » ایشان فردا آتشیانند.

« **وما ارسلنامن قبلك من رسول ولانبیّ** » نفرستادیم پیش از تو هر گـر فرستاده‌ای ونه هیچ پیغامبری، « **الّااذا تمنّی** » مگر آنگه که کتاب الله می‌خواند، «**القی الشّیطان فی امنیّته** » دیو چیزی در افکند در خواندن وی، « **فینسخ الله مایلقی الشّیطان** » الله آنچه دیودرافکند بیفکند [ازسخنان خویش] «**ثمّ یحکم الله آیاته**» پس محکم گرداند وروشن آنچه خود فرستاده بود ازسخنان خویش، «**والله علیم حکیم** (۵۲) » والله داناست وراست‌دان.

«**لیجعل مایلقی الشّیطان فتنة** » آنـرا کند تاآنچه دیو در افکند تباهی و آزمایشی کند، « **للّذین فی قلوبهم مرض** » ایشانرا که‌در دلهای ایشان بیماری‌است و گمان، « **والقاسیة قلوبهم** » و ایشانرا کـه سخت دلانند، « **وانّ الظالمین لفی شقاق بعید** (۵۳) » وکافران درستیز وخلاف‌اند [در رفتن وازحق تعالی] دور.

« **ولیعلم الّذین اوتوا العلم** » تابدانند ایشان که داناانند، « **انّه الحقّ من ربّك** » که آن حکم حق‌است از خداوندتو، « **فیؤمنوا به** » و بدان ایمان آرند. « **فتخبت لهم قلوبهم** »، و دلهای ایشان آنرا نرم گردد، « **وانّ الله لهادالّذین آمنوا الی صراط مستقیم** (۵۴) » والله تعالی بـراستی که راه نمای مؤمناست

براه راست.

« ولایزال الّذین کفروا فی مریة منه » همیشه ناگرویدگان در گمانند ازین نامه که بتو آمد، « حتی تأتیهم السّاعة بغتة » تا آنگه که رستاخیز با ایشان آید ناگاه، « اویأتیهم عذاب یوم عقیم (۵۵) » یا بایشان مرگ روز بدر.

« الملك یومئذ للّه » پادشاهی آن روز الله تعالی راست « یحکم بینهم » داوری بردمیان ایشان، « فالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات » ایشان که بگرویدند وکارهای نیك کردند، « فی جنّات النعیم (۵۶) » دربهشتهای نازند.

« والّذین کفروا وکذّبوا بآیاتنا » وایشان که کافر شدند وبدروغ داشتند پیغامهای ما، « فاولئك لهم عذاب مهین (۵۷) » ایشانند که ایشان راست عذابی خوارکننده.

النّوبة الثانیة

قوله تعالی. « انّ اللّه یدافع » ـ ابن کثیر وقرّاء بصره یدفع خوانند بی الف، و باقی بدافع بالف، ومعنی هردو یکسانست یعنی یدفع عن المؤمنین کید عدوّهم و شرّهم. این آیت بساط آیت ثانی است ازبهر آن که اوّل آیت که بقتال فرو آمد این آیت بود که: « اذن للّذین یقاتلون »، رسول را و یاران را فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند قیاصره واکاسره واقیال وغیر ایشان، ودر آن عصر اهل زمین همه کفّار بودند ومؤمنان درجنب ایشان اندك، ربّ العزّه ایشانرا وعدهٔ نصرت داد و دفاع، و ایشانرا درین آیت برقتال داست و دلیر گردانید گفت اللّه شر ایشان و کید ایشان گرچه بسیارند باز دارد از مؤمنان اگر چه اند کند، و گفته‌اند معنی آیت برعموم است، ای ـ یدفع عن المؤمنین بنور السنّة ظلمة البدعة، وبنور الایمان ظلمة الکفر.

« انّ الله لا یحبّ کلّ خوّان کفور » ـ هذان اسمان یشملان کلّ کافر بالله ، ای ـ کلّ خوّان فی امانة الله ، کفور لنعمته ، فقال الخوّان الّذی عادته وسنّته الخیانة ، والکفور الّذی عادته الکفران ، بیّن الله سبحانه انّه انّما یدفع عمن لیس بخوّان ولا کفور.

« اذن » بضم الف قراءت **نافع و ابوعمرو وعاصم ویعقوب** است برفعل مجهول ، باقی اذن بفتح الف خوانند یعنی اذن الله « للّذین یقاتلون » ، و اذن گفت نه امر یعنی که الله تعالی حرص ایشان دید برقتال دشمن و اعلاء کلمه حقّ آن از ایشان بپسندید وایشانرا بقتال دستوری داد وتولّی نصرت ایشان کرد و دفاع ایشان « یقاتلون » بفتح تاء قراءت **نافع** است و **ابن عامر و حفص** . یعنی اذن للمؤمنین الّذین یقاتلهم المشرکون ، باقی بکسر تاء خوانند ، یعنی اذن للمؤمنین الّذین یصلحون للقتال فی قتال الکفار ، « بانّهم ظلموا » یعنی بسبب ان ظلموا اولانّهم ظلموا اومن اجل انّهم ظلموا اوجزاء بان ظلموا فاخرجوا من دیارهم فاوذوا « و انّ الله علی نصرهم لقدیر » هذا تفسیر الدّفاع ، و قیل « اذن للّذین یقاتلون » ای ـ قضی للمجاهدین انّهم ربّما هزموا اوقتلوا احیانا مع ان الله علی نصرهم لقادر. باین قول معنی آنست که الله تعالی حکم راند وقضا کرد وخواست ایشانرا که جنگ کنند بادشمن دین که بر ایشان ستم آید گاه گاه تا آنکه الله تعالی بر یاری دادن ایشان بر استی که قادر است وتوانا ، و « اذن » در قرآن جایها بیاید بمعنی قضاء ، منها قوله: « فمنهم ظالم لنفسه » الی قوله · « باذن الله » ومنها ماخاطب به عیسی · « واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی » آنگه نعت کرد گفت: « الّذین اخرجوا من دیارهم » ای ـ اخرجوا من مکّة ظلماً « بغیر حقّ » ، ای ـ بغیر جرم اوجب اخراجهم ، و قیل « بغیر حقّ » ای ـ من غیر حقّ استحقوا ذلك ، « الّا ان یقولوا ربّنا الله » ،هذا استثناء منقطع یعنی لکنّهم یقولون ربّنا الله ، وقیل محلّه جرّ بدلا من قوله : « بغیر حقّ » ای ـ اخرجوا بان یقولوا « ربّنا الله » روی عن الحسن انّه قال . اماوالله ماسفکوا دماً ولااخذوا مالا ولا قطعوا لهم رحماً و انّما فعلوا ما فعلوا الانّهم قالوا « ربّنا الله » .وهو نظیر **قوله** « و ما

نقموا منهم الاّ ان يؤمنوا بالله العزيزالحميد » ، سبب نزول ابن آيت آن بود که مشرکان مکّه پیوسته اصحاب رسول را می‌رنجانیدند وایشانرا ناسزا میگفتند وزخم میکردند، یاران برسول خدا ناليدند ورنج خويش بدو برداشتند ودستوری قتال خواستند ، رسول گفت صبر کنید که جزصبرروی‌نیست . ومرا بقتال نفرموده‌اند، پس کار بدانجای رسید که کافران ومشرکان رسول را ازمکّه بیرون کردند ابوبکر صدّیق گفت . عرفت انّه سيكون قتال . آن روزدانستم که قتال و جهاد خواهد بود که رسول خدارا بیرون کردند ، پس چون بمدینه هجرت کرد این آیت آمدوهی اوّل آية نزلت في القتال نسخت بها كلّ آية امر فيها بالكفّ عن القتال. وقال **مجاهد**: نزلت هذه الآية في قوم باعيانهم خرجوا مهاجرين من مكّة الى المدينة فكانوا يمنعون فاذن الله لهم في القتال الكفّار الّذين يمنعونهم من الهجرة .

« ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض » بالجهاد واقامة الحدود و كفّ الظلم ، « لهدّمت صوامع » ، قرأ **ابن كثير** و **نافع** لهدمت بتخفيف الدّال، وقرأ الآخرون بتشديدها ، فالتخفيف اصل الكلمة ويصلح للقليل والكثير. والتشديد يختص بالكثير، لهدمت ، يعنى لخربت وقيل لعطّلت وتهدّيمها تعطيلها، صوامع، يعنى صوامع الرهبان، وقيل صوامع الصّابئين وقيل صوامع المؤمنين. لقوله عليه السلام. «نعم صومعة المؤمن بيته» واشتقاقها من الصمع وهو الصغر في الاذن، يقال اذن صمّاء ، قوله: «وبيع» يعنى بيع النصارى، واحدتها بيعة. « وصلوات » يعنى كنائس اليهود، وسمّونها بالعبرانيّة صلوثا. «ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيراً» يعنى مساجد المسلمين من امّة **محمّد**(ص) معنى آيت آنست که اگر نه والیان و سلطانان بودندی و گماشتگان الله که بفرمان وی جهاد و قتال می کنند و حدهامی رانند وشرّ بدان ازنیکان باز میدارند لهدّم معبد اهل كلّ زمان ، في زمن موسى الكنائس ، وفي زمن عيسى البيع والصوامع ، وفي زمن محمّد (ص) المساجد ، فروهشتندی خراب و معطل ، در عهد **موسی** صلوتهای جهودان و درعهد **عیسی** کلیساهای ترسایان وصومعه‌های راهبان ، و درعهد **محمّد**

مصطفی مسجدهای مؤمنان. وقال ابن زید: اراد بالصلوات، صلوات اهل الاسلام فانّها تنقطع اذا دخل العدوّ علیهم، و قیل معنی الآیة، لولا انّی اذنت للمؤمنین فی قتال الکفّار لغلب الکفّار علی البلاد واظهروا فیها الفساد. «ولینصرنّ الله من ینصره» - ای - من اقام شریعة من شرایعه نصر علی اقامة ذلک الّا انّه لابقام فی شریعة نبیّ الّا ما اتی بذلک النبیّ وینتهی عمّا نهی عنه «انّ الله لقویّ» علی خلقه، «عزیز» منیع فی سلطانه.

«الّذین ان مکّنّا هم فی الارض»، الّذین فی موضع نصب علی تفسیر «من» یعنی ولینصرنّ الله من ینصره. ثم بیّن صفة ناصریه فقال «الّذین ان مکّنّاهم فی الارض اقاموا الصّلوة وآتوا الزّکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر»، تأویل الآیة انّ الله عزّوجل ینصر الّذین یمکّنهم ویؤمرهم ویستخلفهم ویولّیهم فینصرونه و ینصرون دینه ویجاهدون عدوّه ویقیمون صلوات الجمعة والاعیاد والصّلوات بعرفات ومنی ویصلّون المؤذنین ثمّ لم یفرّق بین الصلوة و قرینتها و هی الزّکوه و یأمرون بالمعروف اقامة حقوق الدّین وجهاد العدوّ و ینهون عن المنکر یکفّون ایدی العتاة والبغاة روی عن الحسن انه قال: اخذ الله المیثاق علی الامراء اذا تمکّنوا فی الارض ان یقیموا الصّلوة ویؤتوا الزّکوة یأمروا بالمعروف وینهوا عن المنکر، کما اخذ علی العلماء ان یتلوا کتابه واحکامه فلا یکتموه، فی قوله: «الّذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به»، وفی قوله «واذ اخذ الله میثاق الّذین اوتوا الکتاب» الآیة. وفی الآیة دلیل علی صحّة خلافة الخلفاء الرّاشدین، لانّهم کانوا من المهاجرین وتمکّنوا فی الارض واقاموا الصّلوة وآتوا الزّکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر، وقیل التمکّن فی هذه الآیة هو التولّی الّذی قال فی قوله عزّوجلّ «فهل عسیتم ان تولّیتم» ثمّ قال «ولله عاقبة الامور»، ای - آخر امور الخلق ومصیرهم الیه، یعنی یبطل کلّ ملک سوی ملکه فیصیر الامور لله بلامنازع ولامدّع.

«وان یکذّبوک» فی هذه الآیة تسلیة محمّد (ص) من تکذیب اهل مکّة ایّاه،

ای ـ لست باوّل من نسب الی الکذب من الانبیاء بل کذّب کلّ قوم نبیّهم قبل قومك.
« کذّبت قوم نوح » نوحاً «وعاد» هودا، « وثمود » صالحاً، «وقوم ابرهیم »ابرهیم ،
« و قوم لوط » لوطاً ، « واصحاب مدین » شعیباً ، « و کذّب موسی» کذّبه فرعون
وقوم فرعون فلم یقل و قوم موسی لانّ قوم موسی بنو اسرائیل وکانوا قد آمنوا به
فی الآیة مضمر تقدیره ، وان یکذّبوك فلاتحزن . وقوله : « فاملیت للکافرین » ، ای
ـ اخّرت آجالهم ، «ثمّ اخذتهم»، ای عاقبتهم علی کفرهم ، و اهلکتهم قوم نوح
بالطوفان، وعاداً بالریح، وثمود بالصیحة ،ونمرود ببعوضة،وقوم لوط بالخسف وامطار
الحجارة علیهم،واصحاب مدین بالظّلّة، واعداء موسی بالغرق ، « فکیف کان نکیر »
ای ـ انکاری یعنی انکرت علیهم مافعلوا من التکذیب بالعذاب و الهلاك یخوف به
من یخالف النبیّ (ص)ویکذّبه .

« فکاین من قریة » ای ـ کم من اهل قریة، « اهلکتها » بالتّاء علی الوحدة
قرأها اهل البصرة والوجه انّه فعل الله تعالی فجاء علی اصله من الافراد لانّ ماقبله
کذلك وهو قوله : « فاملیت للکافرین ثمّ اخذتهم » ، وقرأ الآخرون : « اهلکنا
بالنّون والالف علی التعظیم والـوجه انّه قدجاء فی التنزیل کثیر بهـذا اللفظ نحو
قوله : « و کم من قـریة اهلکناها » ، « ولقـد اهلکنا القرون من قبلکم » ،
« وکم اهلکنا من قـریة وهی ظالمة » ای ـ واهلها ظالمـون کافرون ، « فهی
خـاویة علـی عروشها » ای ـ ساقطه علـی سقوفها . یعنی سقطت السقوف ثمّ
سقطت علیها الجدران . و قیل خاویة ای ـ خالیة عن اهلها باقیة علی حالها ،
یقال خوت الدّار و الارض . تخوی خواء و خـوی بطنه من الطعام . تخوی خوی
وخـوی النهر یخوی خوی والنهرخو . « وبئر معطّـلة»ای . و کم من بئرمترو کة
مخلاة عن اهلها ، وبیر غیر مهموزة قرأها ورش عن نافع وابوعمرو ، و اذا ادرج و
الوجه انّه علی تخفیف الهمزة وتخفیفها هاهنا بقلبها یاء لسکونها وانکسار ماقبلها
کذیب ونحوه، وقرأ الباقون «وبئر»بالهمز والوجه انّه هوالاصل لانّ الاصل فی الهمزه

التحقیق . « وقصر مشید » ، رفیع طویل من قولهم : شاد بناه اذا رفعه ، و قیل مشید ای - مجصّص بالشّید و هوالجص والکلس، نأویل الآیة ، انّ کلهم فی الارض صنفان سکن ونزل فلابزال النزل یموتون ویعطّلون بئرهم، والسکن یموتون ویعطّلون قصرهم . خلاف است میان علما که این بئر وقصر اینجا برعموم رانند یابرخصوص قومی گفتند این برعموم است ومراد آنست که اهل زمین جمله دو گروهند :دشتیان وشهریان ازدشتیان که بمیرند چاه بازماند معطّل وازشهریان کوشك وخانه بازماند معطّل بازقومی گفتنداین بئر وقصر معلومند ومخصوص وموضع آن پیدا ،درد یار یمن کوهی است برسر آن کوه این قصر ساخته بودند قومی ازین کردان ودشت نشینان درعصر عاد؛ آخر شیطان بر ایشان ظفر یافته وازراه ببرده وبه پیغامبر آن عصر کافر گشته وبت پرست شده بتعلیم شیطان برسر آن کوه قصری ساختند ازسنك و گچ دویست گز بالای آن؛ صدخانه در آن ساخته بر پنج طبقه ، یك طبقه شتران را،یکی گاوانرا ،یکی گوسفندانرا ، یکی طعام وخوردنی خویش را ،یکی نشستنگاه خویش را؛ ودردامن آن کوه چاهی فروبردند و آنرا آبشخور خویش وچهارپایان ساختند. روزگار بر آمد و کفر ایشان وطغیان ایشان بغایت رسید واز پذیرفتن حق سر باز زدند وپیغامبر خویش را خوار داشتند تا پیغامبردعا کرد بر ایشان گفت : اللّهم اهلکهم بماشئت ، فغارماء بئرهم فبقیت معطّلة وبقیت اغنامهم عطاشاً ثلاثة ایّام ثمّ ماتت فلمّا کان یوم الرّابع بعث الله علی ابلهم وجعاً فماتت عن آخرها ،وبعث الله علیهم یوم السابع جبرئیل فصاح فیهم فصاروا کلّهم خامدین فبقیت البئر معطّلة من الماء ،والقصر معطّلا عن السکّان لم یسکنه احد الی یومنا هذا. **ضحاك** گفت این چاه **بحضرموت** است در شهری که آنرا **حاصور** گویند و سبب آن بود که چون قوم **صالح** را عذاب رسید جماعتی بوی ایمان آوردند وبا **صالح** بحضرموت شدند چون آنجا رسیدند **صالح** فرمان یافت از ان حضرموت خواندند ، لانّ صالحاً لما حضرمات . پس آن قوم که بصالح ایمان آورده بودند وعدد ایشان چهارهزار بود این شهر حاصور را بنانهادند برسر آن

چاه و آنجا وطن گرفتند واز قوم خویش یکی را برخودامیر کردند پس بروزگار فرزندان ونژاد ایشان بسیار شدند ودر نعمت وکام ایشانرا بطر گرفت کافر گشتند و بت پرست ، تا ربّ العزّه بایشان پیغامبری فرستاد نام وی **حنظلة بن صفوان** وقیل **شریح بن صفوان** وکان حمّالا فیهم ، ایشان پیغامبر را بکشتند و در طغیان و کفر بیفزودند ربّ العزه ایشانرا جمله هلاك کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب گشت وچاه معطل ماند ، گفته‌اند که از آن‌چاه پیوسته دودی سیاه متنن میآید کسی که بنزدیك آن چاه و آن قصرشود ناله‌ای بگوش وی رسد و روی عن **ابن‌عباس** انّه قال: امّا البئر المعطّلة فانّها کانت لاهل عدن من‌الیمن وهی الرّس الّذی قال‌الله عزوجل : « واصحاب الرّس » . وقال کعب‌الاحبار انّ‌القصر بناه عادالثانی وهوعادبن منذربن ارم بن عاد .

قوله · «افلم یسیروا فی‌الارض ·» یعنی کفارمکّة فینظروا الی‌مصارع‌المکذّبین فی‌الامم الخالیه وهو قوله : « فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها » ، فیتفکروا ویعتبروا . ثمّ ذکر انّ الابصار لاتعمی عن رؤیة الآیات ولکن‌القلوب تعمی فلاتتفکر ولاتعتبر ،قوله · «فانّها لاتعمی الابصار » هذه الهاء تسمّی عماداً والمعنی انّ العمی الضارّ، هوعمی القلب . فامّا عمی‌البصر فلیس بضارّ فی‌امر الدّین . قال **قتادة** البصر الظاهر بلغة و منعة و بصر القلب هوالبصر النافع ، وذکر القلوب الّتی فی صدور والقلب لایکون الّا فی‌الصدر . ولکن جری هذا علی التوکید کقوله : « ولاطائر یطیر بجناحیه » وفی الآیه دلیل علی انّ القلب محلّ العقل والعلم لاالدّماغ ، وقیل‌العقل علم غریزی یکتسب به العلم‌الاختیاری . آن روز که این آیت ازآسمان فروآمد که. «ومن کان‌فی‌هذه اعمی‌فهوفی‌الآخرة اعمی» ،**عبدالله بن زائده** که او را امّ ابن مکتوم گویند پیش **مصطفی** (ص) آمد گفت : یا رسول الله انا فی‌الدّنیا اعمی افاکون فی‌الآخرة اعمی ؟ من که در دنیا نابینایم فردا در قیامت نابینا خواهم بود ؟ ربّ العالمین بجواب وی این آیت فرو فرستاد : « فانّها لاتعمی

الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی‌الصدور »، معنی آنست که نابینائی ظاهر در کاردین زیان ندارد وفردا درقیامت بینائی بهنبرد،نابینائی دلست کهدر کاردین زیان دارد وفردا درقیامت بینائی ببرد

«ویستعجلونك بالعذاب» ایندرشأن مشرکان مکّه فرو آمدا النضر بن الحارث وغیر او کـه برسبیل انکار باستهزاء میگفتند : « امطـرعلینا حجارة من السّماء عجّل لناقطّنا،ائتنا بماتعدنا».ربّ العزه بجواب ایشان این آیت فرو فرستاد:«ویستعجلونك بالعذاب ولن یخلف‌الله‌وعده»،می‌شتابانند ترا بعذاب و آن عذاب بوقت خویش برسد چنانکه الله‌تعالی خواسته وتقدیر کرده که الله تعالی وعدهٔ خلاف نکند و گفتهٔ خود بنگرداند، آنگه گفت.:«وانّ یوماً عندربّك کالف‌سنة ممّا تعدّون»یعنی این چه شتابست که می کنند وروزی از روزگار عذاب آخرت هزارسالست‌ازین روزها کـه امروز می شمرند آنرا که‌صفت این‌بودشتاب درآن‌چون کنند، وقیل معناه انّه‌لایفوته شیء وانّ یوماً عنده والف سنة فی‌قدرته واحد،شتاب میکنند درچیزی که برالله‌تعالی فوت نخواهدشد ، وروزی وهزارسال در قدرت‌او یکسانست یعنی که درمهلت دادن ایشان چه‌روزی وچه‌هزارسال که‌نه بروفوت‌خواهد شد، **نحاس گفت**: معنی آیت آنست که ای محمّد کافران استعجال عذابمی کنند ومن که خداوندم وعده‌ای که بانو کرده‌ام که ترا نصرت دهم وایشانرا هلاك کنم این‌وعده خلاف‌نکنم، پس انجاز وعـده آن بود که روز بدر مسلمانانرا نصرت‌داد وکافرانرا هلاك کرد آنگه گفت:« وانّ‌یوماً عندربّك کالف سنة ممّا تعدون » ایشانرا خبر کن که عذاب دنیا اینست کـه دیدند وعذاب آخرت چنانست که روزی از آن روزگار عذاب چون هزارسالست ازین روزگار که شما می‌شمرید،**ابن زید** گفت این‌روزگار ایّام آخرتست آنگه که مؤمن درنعیم بهشت‌باشد وکافر درعذاب دوزخ روزی ازروزهای ایشان‌براندازهٔ هـزارسال دنیاباشد، ودلیل برین خبر **مصطفی** است قال **النبی** (ص):«ابشروا یامعشرصعالیك

المهاجرين بالفوزالتام يوم القيامة تدخلون الجنة قبل اغنياء الناس بنصف يوم وذلك مقدار خمس مائةسنة»، اما آنچه ربّ العزّه گفت: «في يوم كان مقداره خمسين الف سنة» صفت روزقيامتست على الخصوص، وعن ابن عباس في جماعة: انّ كل يوم من الايام الستة الّتى خلق الله فيها السّموات والارض كالف سنة ممّا تعدون. قرأ حمزة وابن كثير والكسائى «يعدون» بالياء هاهنا لقوله:« يستعجلونك»، وقرأ الباقون بالتاء لانّه اعم لانّه خطاب للمستعجلين وللمؤمنين واتفقوا في سورة المضاجع انّه بالتاء.

«وكاين من قرية امليت لها» امهلتها بتأخير عقوبتها ، «وهي ظالمة» كافرة ، «ثمّ اخذتها» بالعقوبة ، «والى المصير» مرجع الجميع فلايفوتنى شىء.

« قل يا ايّها الناس » يا اهل مكّة ، « انّما انالكم نذيرمبين » اى ـ بشير و نذير ثمّ بشّر فقال : « فالّذين آمنوا و عملوا الصّالحات لهم مغفرة و رزق كريم » الرّزق الكريم الّذى لايكتسب بالدنّيات من التذلل للخلق والاخذ من المنّان و ارتكاب الظلم ، وقيل الرّزق الكريم الّذى لاينقطع ابداً وهو الجنّة .

« والّذين سعوا في آياتنا» اى ـ يجتهدون في ردّ القرآن وابطاله ،«معاجزين» اى ـ مقدّرين ظانّين انّهم يعجزوننا بزعمهم ان لابعث ولانشور ولاجنّة ولانار، يعنى يظنّون انّهم يسبقوننا ويفوتوننا فلانقدر عليهم هذا ، كقوله: « ام حسب الّذين يعملون السيآت ان يسبقونا» ، وقيل معاجزين اى ـ مشاقين معاندين، وقرأ ابن كثير وابوعمرو معجّزين بتشديد الجيم من غير الف هاهنا وفي سورة سبا ، اى ـ مثبّطين النّاس على الايمان بمحمّد وقيل ناسبين من اتّبع النبىّ الى العجز. « اولئك اصحاب الجحيم » اى ـ اصحاب النّار الموقدة ، وقيل الجحيم احدى الطبقات .

« وما ارسلنا من قبلك » ، «من» هاهنا لابتداء الغاية وقوله : « من رسول »من زيادة لعموم النفى و اختلفوا في الرّسول و النبىّ فقال بعضهم كلّ رسول نبىّ و كلّ نبىّ رسول، وقال بعضهم الرسول اعلى شأنا لانّ كلّ رسول نبىّ و ليس كلّ نبىّ رسولا ، و قال بعضهم الرّسول هو لشّارع والنبىّ الحافظ شريعة غيره ؛ وقال بعضهم الرّسول الّذى يأتيه الملك بالوحى والنبىّ الّذى يرى في المنام مايوحى

الیه ،« الّا اذاتمنّی ». فیها قولان : احد هما تمنّی ای ــ حدّث‌نفسه ، والثانی تمنّی ای‌تلا، ومنه قول‌الشاعر:

تمنّی کتاب الله آخر لیلة   تمنّی داود الزّبور علی رسل

واصل‌الکلمة من منی‌الله کذااذا قدرّه وتمنّی‌الانسان تقدیره بلوغه ،والتمنّی التلاوة لانّ التالی یقدّرالحروف و یذ کرها شیئاً فشیئاً . قوله « القی الشّیطان فی امنّیته » ای ــ فی تلاوته ، مفسرّان گفتند رسول خدا درانجمن قریش نشسته بود که جبرئیل ازآسمان فرود آمد وسورة **والنجم اذا هوی** فروآورد ، رسول‌خدای برخواندچون‌ابنجا رسید : « افرأیتم اللات والعزّی و مناة الثالثة الاخری » برزبان وی برفت بالقاء شیطان برسبیل سهو ونسیان : « تلك الغرانیق العلی وان شفاعتهنّ لترتجی » . قریش آن بشنیدند شاد شدند و رسول‌خدا همچنان میخواند تا سوره بآخر برد و سجود کرد مؤمنان و یاران با وی سجود کردند و همچنین مشرکان که حاضر بودند بموافقت همه سجود کردند تاآن حد که ولیدمغیره وسعیدبن‌العاص هــردو سخت پیر بودند و طاقت نداشتند که‌سر برزمین نهند هریکی قبضه‌ای خاك برداشتند و بر پیشانی خویش نهادند و باشارت سجود کردند ، پس قریش متفرق گشتند شادان وخرم با یکدیگر می گفتند که محمّد امروز خدایان‌مارا سخن‌نیك گفت وما نیك دانیم که خدای‌آسمان جلّ جلاله آفریدگاراست وروزی گمار،مرده زنده کند وزنده میراند ، لکن این خدایان‌ما بدان‌می‌پرستیم تافردا ازبهرمانزدیك وی شفاعت کند اکنون که محمّد ایشانرا این سخن گفت مــا با اوییم وارو جدا نه‌ایم، شبانگاه جبرئیل فروآمد گفت :یا محمّد ماذا صنعت؟ این چــه بود کــه‌تو کــردی ؟ لقد تلوت علی‌النّاس مالم آتك به عن‌الله ، برمردم چیزی خواندی که من نیاوردم ودر پیغام و کلام حق نبود ، رسول خدا از آن عظیم دلتنگ شد و رنجور گشت و از قهرحق بترسید ، پس جبرئیل فروآمد وتسکین روعت ویرا وتسلّی دل ویراابن‌آیت فروآورد « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ الّا اذا تمنّی القی

الشيطان‌فی‌امنيّته ».

قومی گفتند رسول خدا در مسجد حرام بود در نماز که سورة والنجم خواند واين قصهٔ القاء شيطان برفت ، اگر کسی گويد رسول خدا معصوم بود ازغلط وسهو دراصل دين‌وتبليغ رسالت پس اين‌غلط‌درتلاوت بروی چون‌رواباشد ؟ ونيزرب‌العزه گفت قـرآنرا : «لايأتيه الباطل من بين يديه ولامن خلفه » ، يعنی **ابليس** ، وقال تعالی: «انّانحن نزّلنا الذّكر و انّاله لحافظون » يعنی من‌التغيير والتبديل . علماء تفسير درجواب ابن مختلفند ، **قتاده** گفت : القی‌الشيطان فی‌تلاوته‌وهو ناعس‌يعنی اغفی **النبی** اغفاءة فجری‌ذلك علی لسانه بالقاء الشّيطان‌ولم‌يكن له‌خبر، وقيل‌القی الشّيطان‌فی‌تلاوته بقراءة الشّيطان‌رافعاصوته فظنّ السامعون‌انّه‌من‌قراءة **النبی** هذا كما انّ الشيطان نادی يوم‌احد:الا انّ **محمداً** قدقتل،حتی انكسرت قلوب‌المؤمنين وقويت قلوب‌المشركين . وقال **ابن‌عيسی**: لمّاانتهی **النبی** الی‌هذه‌الآية تلاه‌منافق من شياطين الانس والقی فی‌صوته هذه‌الكلمة فخيّل الی‌النّاس انّه من تلاوة **النبی** وقال **الحسن** : انّما قال‌**النبی** ذلك علی‌وجه الانكاردون الاخبارفكانّه حكی كلامهم ثم انكرعليهم . وتقديره تلك‌الغرانيق العلی بزعمكم ايّهاالمشركون امنهاشفاعتهن ترتجی ، وكم من ملك فی‌السّموات لاتغنی شفاعتهم شيئاً ، هذا ماذكره المفسّرون والله اعلم بالصواب . « فينسخ الله ما يلقی الشّيطان » فيبيّن‌بطلان ذلك ويخبرانّه من من‌الشّيطان، « ثمّ يحكم‌الله آياته »ای ـ ينزلها محكمة مبينّة لايجد احدالی‌بطلانها سبيلا ، « والله عليم » بوحيه،« حكيم » بخلقه ،

«ليجعل»هذه‌اللام‌تسمّی‌لام‌العاقبة، كقوله:«فالتقطه آل‌فرعون‌ليكون‌لهم‌عدّوا»، وقيل هی‌لام كی، ای ـ كی يجعل .« ما يلقی‌الشّيطان‌فتنة، »ای‌محنةوبليّة،« للّذين‌فی قلوبهم‌مرض»،شك‌ونفاق‌وهم‌المنافقون،«والقاسية‌قلوبهم»عن‌قبول‌الحقّ‌وهم‌المشركون وذلك‌انّهم افتتنوا لمّا سمعوا‌ذلك ثـمّ‌نسخ ورفع فازداد واعتوّاً وظنّوا انّ **محمّداً** كان

يقوله من عند نفسه ثم يندم فيبطل، « وانّ الظالمين لفى شقاق بعيد» اى - فى خلاف شديد ، الشّقاق غاية الخلاف ، يقال شاقنى فلان ، اى - كنت فى شقّ و هو فى شقّ آخر.

« و ليعلم الّذين اوتوا العلم » اى - التوحيد والقرآن والتصديق بالنسخ ، « انّه الحقّ من ربّك » تأويل الآية ليجعل مايلقى الشّيطان وينسخه‌الله فتنة ، وليعلم الّذين اوتوا العلم انّ الّذى احكم الله من آياته هوالحق من ربّك ، « فيؤمنوا به» يعتقدوا انّه من‌الله ، « فتخبت له قلوبهم » اى - فتسكن اليه قلوبهم ، « وانّ الله لهاد الّذين آمنوا الى صراط مستقيم » اى - دين قيّم وهوالاسلام يثبتهم‌عليه.

« ولا يزال الّذين كفروا فى مرية منه » اى - فى‌شك ممّا ألقى الشيطان على لسان‌رسول‌الله‌يقولون مابله ذكرهابخيرثمّ ارتدّ عنها ، وقال ابن‌جريج :«منه»اى. من‌القرآن ، و قيل من الدّين و هوالصّراط المستقيم . « حتّى تأتيهم السّاعة بغتة » يعنى القيامة ، و قيل الموت ، « اويأتيهم عذاب يوم عقيم » اى - عذاب يوم لاليلة له و هويوم القيمة،وقيل عقيم على‌الكفّار فلايكون لهم فيه خيرولاراحة كما انّ الرّيح العقيم هى‌الّتى لاسحاب معها ولامطر، والعذاب العقيم‌هوالّذى‌لامخرج منه، اخذذلك من عقم‌المرأة الّتى لاتلد وعقم‌الرّجل الّذى لايولد له ، و قيل يوم عقيم يوم بدر وانّما سمّى عقيماً لانّ نسلهم انقطع فيه ، ولم‌يكن للكفّار فيه خير، وقيل لانّه لامثل له فى عظم امره لقتال‌الملائكة فيه ولم يقاتلوا بعد ذلك .

« الملك يومئذ » يعنى يوم‌القيامة ، «لله»وحده‌من غير‌منازع ولامدّع. كقوله « لمن الملك اليوم » . « يحكم بينهم » اى - يقضى بين الفريقين ، ثمّ بين‌الحكم ، فقال عزّمن قائل : « فالّذين آمنوا وعملوا الصّالحات فى جنّات النّعيم ، والّذين كفروا و كذّبوا باياتنا فاولئك لهم عذاب مهين » اى - عذاب معه ذلة وهوان ، و قيل « يومئذ »يعنى يوم‌بدر، فحكم لنبيّه بالنّصر، وللمؤمنين بالجنّة ولاعدائه بالقتل والهزيمة والنّار.

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: « انّ اللّه یدافع عن الّذین آمنوا » یدفع عن صدورهم نزعات الشیطان وعن قلوبهم خطرات العصیان وعن ارواحهم طوارق النسیان، ربّ العزه جل جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته دوستان خود را ومؤمنانرا پیوسته در پردهٔ عصمت و حمایت خویش دارد، سینه‌هاشان از نزعات شیطان، دلهاشان از خطرات عصیان، جانهاشان از طوارق نسیان پاك دارد و در امان و حفظ خویش دارد، چندانکه که برغیب خود غیرت دارد بر سرّ مؤمن غیرت دارد، زیرا که این برای آن میدارد، و آن برای این می‌پرورد، وقتی بیاید که برده از میان برخیزد این سرّ در آن غیب نظر کند و آن غیب دربن سرّ نظر کند، ای جوانمرد آن ساعت نعیم بهشت کجا پدید آید وجمال حور' وعینا بکدام حساب برآید.

پیر طریقت گفته: وقتی خواهد آمد که زبان دردل برسد ودل درجان برسد وجان درسرّ برسد وسرّ درحق برسد، دل بازبان گوید خاموش، سرّ با جان گوید خاموش، نور باسرّ گوید خاموش، اللّه‌تعالی گوید بندهٔ من دیر بود تا تومی گفتی اکنون من میگویم، تو می‌شنو، (۱) آری و از غیرت الهیت است بر سرّ فطرت بشریت که هرعضوی ازاعضاء بنده بسرّی ازاسرارخود مشغول کرده. سمع را گفت ای سمع تو درسماع ذکرش باش، « واذا قری‌ء القرآن فاستمعوا له »، ای بصر تو با بصیرت وعبرت باش « فاعتبروا یا اولی‌الابصار»، ای زبان تودرذکر آلاء ونعماء من باش « فاذکروا آلاء اللّه » ای انف توازشم نتن اغیار با انفه باش، ای دست تو گیرندهٔ اقداح لطف باش، ای پای تو رونده در ریاض ریاضت باش، ای بنده همه مرا باش، قل‌اللّه ثم ذرهم. « انّ‌اللّه لایحبّ کل خوّان کفور » اللّه تعالی دوست ندارد هرخیانت‌کاری ناسپاس، خیانت هم درأموال رود هم دراعمال هم دراحوال، دراموال

۱ـ می نیوش (نسخه ج)

باختزال رود ، ودر اعمال بریا وتصنّع ودر احوال بملاحظت اغیار، ربّ العزه دراین خیانتها فروبندد برمؤمن عارف ،روی دل وی با خود گرداند واورابهیچ غیری ندهد ورهمه فردوس برین باشد ، هر کـه غارت سلطان غیرت حق گشت اورا پروای هیچ غیر نماند ، گفته‌اند الزّاهد صیدالحقّ من الدّنیا والعارف صیدالحق من الجنة . راهد صیدحق است از دنیا بجسته ، عارف صید حق است ازبهشت بر بوده،دلی بعشق سوخته بمرغ بریان نیاساید ، جانی بحق زنده باغیراو نیارامد.

« ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض » یتجاوز عن الاصاغر لقدر الاکابر و یعفوا عن العوام لاحترام الکرام ، و تلك سنّة اجراها الله سبحانه لاستیفاء منازل العبادة و استصفاء مناهل العرفان ولاتحویل لسنّته ولا تبدیل لکریم عادته ، وفی بعض الکتب انّ الله عزّوجل یقول : انّی لاهمّ باهل الارض عذابا فاذا نظرت الی عمّار بیوتی والی المتهجدین والی المتحابین فیّ والی المستغفرین بالاسحار صرّفت ذلك عنهم.

« الّذیـن ان مكّنّاهم فی الارض » الآیة . اهل تمکین از زمین ایشانند کـه ربّ العزه نظام کار عالم درناصیهٔ ایشان بسته وایشان هفت گروهند کما روی فی بعض الآثار ، انّ قوام الدّنیا بسبعة : بالملوك والوزراء ونوّابهم والقضاة والشهود والعلماء والفقراء ، اذااستقام رأبهم ولم یخالفوا اسقی الله بهم الغیث وانبت بدعائهم العشـواحی بهم الارض و کشف بهم البلاء با من الخلق . معنی آنست که ربّ العالمین جلّ جلاله نظام کار عالم وآرایش جهان وصلاح کار خلق و معاش بندگان و استقامت ایشان در هفت گروه بسته. چون این هفت گروه برسنن صواب وبراستقامت روند ودر شرایع دین وامرمعروف و نهی منکرمتفق باشند ودل با خدا وباخلق راست دارندومخالفت بخود راه ندهند ربّ العالمین ببرکت همت راست واستقامت رای ایشان ازآسمان باران رحمت فرستد وازرمین نبات و نعمت رویاند ودرهای خیر و راحت بـرخلق گشاید وبلاها وفتنها بگرداند ، اوّل پادشاهانند که بندگان خدارا نگهبانند (۱)و

---

۱ ـ کوسوانند (نسخه الف)

حلق دراماں و زینها را ایشانند، السّلطان ظلّ‌الله فی الارض یأوی الیه کلّ مظلوم. دیگر وزیرانند که کار مملکت پادشاه راست می‌دارند و بر سنن صواب می رانند، ان نسی ذکره وان ذکر اعانه، لفظ خبرست. سوم نوّاب ایشانند دراطراف عالم تا از احوال خلق ایشانرا خبرمی‌دهند وضعیفان ومظلومان را در گوشه‌ها بازمیجویند واگردر همه عالم گوسفندی کر گن در گوشه‌ای بماند که آنرا روغن نمالند و شفقت نبرند نخست ان نوّاب بآن گرفتار شوند، پس وزراء پس ملوك چهارم قاضیانند که حقوق خلق برخلق نگاه می‌دارند ودستهای متغلبان ومتمّردان بقوت وعدل پادشاه ازضعفا کوتاه می‌دارند. پنجم گواهان عدولند که بگفتار و گواهی ایشان حق از باطل جدا می کنند و حق بمستحق می‌رسانند، وفی الخبر: اکرموا الشّهود فانّ الله یستخرج بهم الحقوق ویدفع بهم الظّلم. و این خاصیت امّت محمّد است که اداء شهادت وتحمّل وقبول چنانکه درین امّت است درهیچ امّت نبوده والله تعالی عزّوجلّ یقول: «وکذلك جعلناکم امّة وسطاً» ای عدلا. ششم عالمانند که پیغامبرانرا وارثانند ونایبان ودین اسلام را دلّالانند وبجادهٔ دین خلق را سوی حق می‌رانند. هفتم درویشانند و صوفیان که در ازل گزیدگان بودند و در ابد رستگارانند امروز خاصگیان ونزدیکانند وفردا ملوك مقعد صدق ایشانند، وفی الخبر: انّ ملوك الجنّة کلّ اشعث اغبر لو قسم نور احدهم علی اهل الارض لوسعهم

«وما ارسلنا من قبلك من رسول ولانبیّ الّا اذا تمنّی القی الشّیطان فی امنیّته» الآیة. الشیاطین یتعرّضون للانبیاء ولکن لا سلطان لهم ولاتأثیر فی احوالهم منهم ونبیّنا صلّی الله علیه وسلّم افضل الجماعة وانّما یکون من الشیطان تخییل ولیس بشیء من التضلیل وکان لنبیّنا سکتات فی خلال قرائته القرآن عند انقضاء الآیات فتلفظ بهمهمته الشّیطان ببعض الالفاظ فمن لم یکن له تحصیل توهّم انّه کان من الفاظ الرّسول وصارفتنة لقوم والّذی اراد الله به خیراً امدّه بنورالتحقیق وایّده بحسن العصمة فیمیّز بحسن البصیرة و قوّة التمییز بین الحقّ والباطل فلایظلّه غمام الرّیب

وينجلی عنه غطاء الغفلة ولا تأثير لضباب الغداة فی شعاع الشّمس عند متوع النهار وهذا معنی قوله : « و ليعلم الّذين اوتوا العلم انّه الحقّ من ربّك فيؤمنوا به فتخبت له قلوبهم». انبياء و رسل كه علم سعادت و رايت اقبال بردر گاه سينه های ايشان نصب كرده و مفاتيح كنوز خيرات وخزائن طاعات در كف كفايت ايشان نهاده و اين حايط عصمت بگرد روزگار ايشان در كشيده كه: «انّ عبادی ليس لك عليهم سلطان » كی صورت بندد كه صولت غوغای لشكر شياطين راه بساحات اقبال ايشان برد ، يا سطوت مكر ابليس پيرامن دل ايشان گردد ، بلی آن مهتر عالم وسيّد ولد آدم اورا درقراءت قرآن سكتها بود كه در آن سكتها دربحار عزّت معانی قرآن غوص كردی، شيطان در آن ميان همی درجست و بلفظ خويش آن كلمات درافكند ، آن كلمات لفظ شيطانی بود نه لفظ نبوی ، ربّ العزه خواست كه قومی را در آن بفتنه افكند ، وله جلّ جلاله ان يمتحن من شاء بماشاء ولا يسئل عمّا يفعل . منافقان و مشركان درآن بفتنه افتادند ودر نفاق وشقاق بيفزودند ومؤمنان بتوفيق الهی و عصمت ربّانی حق از باطل بشناختند و در صراط مستقيم راست رفتند،« وانّ الله لهاد الّذين آمنوا الی صراط مستقيم ».

٥ - النّوبة الاولی

قوله تعالی: « والّذين هاجروا فی سبيل الله » وايشان كه هجرت كردند از بهر خدای تعالی ، « ثمّ قتلوا اوماتوا » و ايشانرا بكشتند يا بمردند ، « ليرزقنّهم الله رزقاحسناً » براستی كه الله تعالی ايشانرا روزی دهد روزی نيكو ، «وانّ الله لهو خير الرّازقين (۵۸) » والله تعالی است كه بهتر روزی كنندگان و نزل سازندگانست ،

« لید خلنّهم » درآرد ایشانرا ، « مدخلا یرضونه » درآوردنی که ایشانرا آن خوش آید وپسندیدهٔ هر کسی بود ، « وانّ الله لعلیم حلیم (۵۹) » والله تعالی داناست فرا گذار .

« ذالك » اینست [حکم الله تعالی وقصه‌ای که برشما خواندیم] ، « ومن عاقب بمثل ما عوقب به » وهر کس که عقوبت کند بهمان که کرده بودندبآن ، اورا رسد آن ، « ثمّ بغی علیه ولینصرنّه الله » پس افرونی جویند برو براستی که الله تعالی او را یاری دهد ، « انّ الله لعفوّ غفور (۶۰) » که الله تعالی فرا گذارنده‌ایست آمرزگار ،

« ذلك بانّ الله یولج اللّیل فی النّهار و یولج النّهار فی اللّیل » [آن نصرت مظلوم بآنست که قادر است برهرچه خواهد] شب در روز می آرد وروز در شب می آرد ، « وانّ الله سمیع بصیر (۶۱) » و بآن که الله تعالی شنوایست و بینا .

« ذلك بانّ الله هو الحقّ » آن بآن است که الله تعالی اوست هست بسزا ، « وانّ ما یدعون من دونه » و آنچه خدای خوانند بجز الله تعالی « هو الباطل » آن ناچیزست ، « و انّ الله هو العلیّ الکبیر (۶۲) » والله است که برتر ومهترست ،

« الم تر انّ الله انزل من السّماء مآء » نمی بینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی ، « فتصبح الارض مخضرّة » تا زمین سبز گشته بینی ، « انّ الله لطیف خبیر (۶۳) » الله تعالی باریك دانی است دوربین ازنهان آگاه .

« له ما فی السّموات وما فی الارض » اوراست هرچه در آسمان وزمین چیزست ، « وانّ الله لهوا الغنیّ الحمید (۶۴) » والله تعالی اوست که بی نیازست وراد وستوده

« الم تر انّ الله سخّر لکم مافی الارض » نمی بینی که الله تعالی نرم کرد شما را هرچه در زمین چیزست . « والفلك تجری فی البحر بامره » و نمی بینی کشتی می رود در دریا بفرمان او ، « ویمسك السّماء » ونگاه می دارد آسمان را ایستاده ،

«ان تقع علی الارض الاّ باذنه» که می نخواهد که برزمین افتد مگر بدستوری او، «انّ اللّه بالنّاس لرؤف رحیم (٦٥)» اللّه تعالی بمردمان مهربانی است سخت بخشاینده.

«وهو الّذی احیاکم» اوست آنکه شما را زنده کرد [ازنطفهٔ مرده]، «ثمّ یمیتکم» پس آنکه بمیرانـد شمارا، «ثمّ یحییکم» پس زنده گرداند شما را، «انّ الانسان لکفور (٦٦)» این مردم براستی که ناسپاس است.

«لکلّ امّة جعلنا منسکاً هم ناسکوه» هر گروهی را دینی ساختم تا بران دین باشند، «فلا ینازعنّك فی الامر» مبادا که با ایشان پیکار کنی در دین ایشان، «وادع الی ربّك» وبا خداوند خویش خوان ایشانرا، «انّك لعلی هدی مستقیم (٦٧)» که تو براستی برراه راستی.

«وان جادلوك» واگر پیکار کنند باتو، «فقل اللّه اعلم بما تعملون (٦٨)» پس بگو اللّه تعالی بکردار شما داناست.

«اللّه یحکم بینکم یوم القیامة» اللّه داوری بـرد میان شما روز رستاخیز، «فیما کنتم فیه تختلفون (٦٩)» در آنچه شما می باشید و می روید و می گوئید از خلاف.

«الم تعلم انّ اللّه یعلم مافی السّماء والارض» نمی‌دانی که اللّه میدانـد هرچه در آسمان وزمین است، «انّ ذلك فی کتاب» آن در دانش خدای تعالی است ودرنبشت او، «انّ ذلك علی اللّه یسیر (٧٠)» دانش آن وآگاهی از آن بر اللّه تعالی آسانست.

«ویعبدون من دون اللّه» ومی‌پرستند جز از خدای، «مالم ینزّل به سلطاناً» چیزی که اللّه تعالی نه پرستیده را سزاواری فرستاد به پرستنده را عذر، «وما لیس لهم به علم» چیزی که ایشانرا بآن هیچ دانش نیست، «وما للظّالمین من نصیر (٧١)»

وکافران رامرگز هیچ یاری دهنده نیست ،

« **واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات** » وچون برایشان خوانندسخنان‌ما پیغامهای راست پیدا ، « **تعرف فی‌وجوه الّذین کفروا المنکر** » آشکارا می‌شناسی در روی کافران ناپسند و ناشناختن و ناخواستن ، « **یکادون یسطون بالّذین یتلون‌علیهم آیاتنا** » خواستندی که فرا ایشان افتندی که سخنان ما برایشان میخوانند، « **قل افأنبئکم بشرّ من ذلکم** » بگو شمارا خبر کنم به بتر از آن که‌شما مارا میخواهید و دردل دارید ، «**النّار وعدها الله الّذین کفروا** »آتش‌است آن که وعده داداللّه‌تعالی بآن‌کافرانرا ، « **وبئس المصیر**[۷۲] » وبد جائی که آست .

« **یاایّهاالنّاس ضرب مثل فاستمعوا له** » ای اهل مکّه مثلی زده آمد گوش دارید ، « **امّا الّذین تدعون من‌دون‌الله** »این چیز ها که می پرستید و بخدائـی میخوانید فرود ازالله ، «**لن یخلقوا ذبابآ ولوا اجتمعوا له**»مگسی‌نیافرینند ورهمه بهم‌آیند آفرینش مگس را ، « **وان یسلبهم الذّباب شیئآ** » و اگر مگس چیزی ربایـد از ایشان ، « **لایستنقذوه منه** » باز نستانند آنرا ازو ، « **ضعف‌الطّالب والمطلوب**[۷۳] » سست پرستگار وسست برستیده .

« **ماقدرالله حق قدره** » سرای الله تعالی بندانستند چنانکـه بایست ،

« **انّ الله لقوّی عزیز**[۷٤] »الله‌یاری قوی‌است تاونده هرچیز را کم آورنده

« **الله یصطفی من الملائکة رسلاً** » الله تعالـی می گزیند از فرشتگان فرستادگان ، « **ومن‌النّاس** » و از مردمان همچنان ، « **انّ‌الله سمیع بصیر**[۷٥] » الله شنواست‌وبینا، « **یعلم مابین ایدیهم وماخلفهم** » می‌داند آنچه پیش وپس‌خلق است از بوده و بودنی ، « **والی‌الله ترجع‌الامور**[۷٦] » و همه کار ها با خواست الله گردد .

« **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، «**ارکعو واسجدوا** » رکوع کنند وسجود کنید خداوند خویش را ، «**واعبدواربکم**» وخدای خوش را

پرستید ' «وافعلوا الخیر لعلّکم تفلحون (۷۷)» ونیکی کنید تا بنیکی افتید .

«وجاهدوا فی‌الله حق جهاده» وباز کوشید بآن سزا که الله‌را باز کوشید بآن[بادشمنان او] ، «هواجتبیکم» او گزید شمارا، «وماجعل علیکم فی‌الدّین من حرج» شمارا درین دین هیچ تنگی ننهاد ، «ملّة ابیکم ابرهیم» نگاه داریدو محکم دارید کیش پدرخویش ابراهیم ، «هوسمّیکم المسلمین من‌قبل وفی‌هذا» او شمارا مسلمان نام نهاد ازپیش ودرین قرآن ، «لیکون الرّسول شهیداً علیکم» تااین‌رسول گواه بود برشما فردا، «وتکونوا شهداء علی‌النّاس» وشما گواهان باشید فردا بر دیگران ، «فاقیموا الصّلوة وآتواالزّکوة» پس شما نماز بپای داریدوزکوة مال بدهید ، «واعتصموا بالله» ودست بالله تعالی زنید [شناختن و پرستیدن]، «هو مولیکم» اوست آن خداوندشما، «فنعم‌المولی ونعم‌النصیر (۷۸)» نیك خداوندست ونیك یار.

النّوبة الثانیة

قوله : «والّذین هاجروا فی سبیل‌الله» ای ــ فارقوا اوطانهم و عشائرهم فی طاعةالله وطلب رضاه مهاجرین الی‌المدینة . یعنی‌المهاجرة الاولی، رأسهم حمزة بن عبدالمطّلب و مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش . «ثمّ قتّلوا» بتشدید التاء قراءت‌ابن عامر ای‌ــ اکثرفیهم القتل، والتفعیل لکثرة الفعل و کثر ایضاً لکونهم جمیعاً ، وقرأ الباقون قتلوا بتخفیف التّاء ، والتخفیف یصلح‌للقلیل‌والکثیر ، وهو هاهنا للکثره اراد قتلی احد قتلوا ثم مثل بهم وبقر حمزة ، «اوماتوا» حتف انفهم، «لیرزقنّهم الله رزقاً حسناً» یعنی الجنّة ونعیمها ' وقیل‌الشهادة ثم الجنّة ، وقیل العلم والحکمة فی‌الدّنیا ، وقیل‌الرّزق الحسن الّذی یأتی من غیرسؤال و من غیر شره

النّفس اليه ، وفى ذلك ما روى عبدالله السعدى قال : قدّمت على عمر بن الخطاب فارسل الىّ بالف دينار فرددتها فقال : رددتها ؟ فقلت انا عنها غنّى و ستجد من هو احوج اليها منّى ، فقال لى خذها فانّ رسول الله اعطانى عطاء فقلت يا رسول الله انا عنه غنّى وستجدنى من هوا احوج اليه منّى فقال لى خذه هذا رزق الله اذا ساق اليك رزقاً لم تسئله ولم تشرء اليه نفسك فهو رزق الله ساقه اليك فخذه ، « وانّ الله لهو خير الرّازقين » لانّ كلّ معط يفنى عطاؤه الاّ الله ولانّ المخلوق اذا غضب حرّم رزقه وانّ الله تعالى لايحرم .

« ليد خلنّهم مدخلا » اى ـ ادخالا ، « يرضونه » او مكاناً يرضونه لانّ لهم فيه ما تشتهى الانفس وتلذّ الاعين و هو الجنّة ، على انّ المدخل مصدر ادخل او مفعول له ، و قرأ نافع مدخلا بفتح الميم اى ـ دخولا او موضعاً يدخل كما انّ المخرج كذلك فان حملته على لمصدر اضمرت له فعلا دلّ عليه و انتصابه يكون بذلك الفعل، و تقديره ليدخلنّهم فيد خلون دخولا ، وان حملته على المكان لم تحتج الى الاضمار و تقديره ليدخلنّهم مكاناً مرضيّا ، وقيل معناه لينزلنّهم منزلا يرضونه عوضاً عن انفسهم الّتى بذلوها فى الله . « وانّ الله لعليم » باحوالهم ونيّاتهم ، « حليم » لايعاجلهم بالعقوبة ، « ذلك » موصول بما قبله يعنى ذلك حكم الله و قبل الامر، ذلك الّذى قصصنا عليكم ، « ومن عاقب بمثل ما عوقب به » العقوبة الاولى مجاز و العقوبة الثانية حقيقة ، خرجت الاولى على لفظة ما قابلها لازدواج الكلام وهى فى الحقيقة جزاء كقوله عزّوجل : « جزاء سيئة سيئة مثلها » الاولى حقيقة والثانية مجاز و من هذا الباب قوله : « وان عاقبتم فعاقبوا » و انّما سمّى عقوبة لانّ صاحبها قاساها بعقب جنايته و قال الله عزّوجلّ للجنّة . « تلك عقبى الّذين اتقوا » ، لانّ المؤمن نالها بعقب طاعته سبب نزول اين آيت آن بود كه قومى مشركان در ماه محرم قصد قتال مسلمانان كردند و مسلمانانرا كراهيت آمد آن قتال از بهر آنكه ماه محرّم بود گفتند كه : ماه حرام است ما قتال نكنيم وروا نداريم ، شما نيز قتال مكنيد دربن

ماه و روا مدارید ، کافران نشنیدند و جنگ کردند پس مسلمانانرا رخصت آمد بقتال باین آیت : « ومن عاقب بمثل ماعوقب به »ای ـ قاتل المشرکین کماقاتلوه. « ثم بغی علیه » ای ـ ظلم با خراجهمن م نزله ، معنی آنست که هر که با مشرکان قتال کند چنانکه مشرکان باوی کردند ورچه ماه حرام بود و آنکه بروی ظلم و بغی رفته که اورا از خان ومان واوطان خود بیرون کردند ، « لینصرنّه‌الله » براستی که الله تعالی او را نصرت کند ، « انّ الله لعفوّ » ای ـ ذوصفح لمن انتصرمن‌ظالمه، «غفور» له ،

« ذلك بانّ‌الله یولج اللّیل‌فی‌النّهار» گفته‌اند که این« ذلك» متصل‌است بآیت پیش «الملك یومئذلله ». ومعنی آنست که پادشاهی‌فرداهم اوراست که امروزشب می درروز آرد وروزدرشب ، و گفته‌اند «ذلك» کنایت است از نصرت مظلوم ، ای ـ ذلك التّصربانّه القاد رعلی‌مایشاء فمن‌قدرته انّه یولج اللّیل‌فی‌النّهار ویولج النّهارفی‌اللّیل. یزیدفی‌احدهماوینقص‌من‌الآخر ای- لایخفی‌علیه شیء فیهما ولایعجزعن‌شیء اراده، « وانّ اللّه‌سمیع» لمایقال‌للمظلوم، « بصیر» بمایعامل به قادرعلی نصره ، و قیل‌سمیع یسمع مایجری بین‌الظّالم‌والمنتصر، بصیریبصرماجری بین الباغی‌والمبغی‌علیه فیجزیهم بمایستحقّونه .

«ذلك بانّ‌الله هوالحقّ» ای- ذلك الفعل‌من‌الله من اجل‌انّ‌الله هوالحقّ ، ای- ذوالحقّ فی‌قوله وفعله یعدل بین‌خلقه ، وقیل هوالحقّ ای- هوالمستحقّ للعبادة ، و قیل هوالثابت الموجود لااوّل لوجوده ولا آخر ، « وانّ مایدعون‌من دونه » قرأ اهل البصرةوحمزة و **الکسائی و حفص‌عن عاصم**«یدعون»بالیاء،وقرأالآخرون«تدعون» بالتاء ،و الوجه للیاءانّ المراد الاخبار عن المشرکین و هم غیبت‌لانّ الخطاب مع- النبیّ(ص): والوجه للتاء انّه علی خطاب المشرکین کانّه قال: انّ ماتدعون ایّها المشرکون«هوالباطل»،اوعلی‌معنی‌القول کانّه‌قال قل‌لهم‌یامحمّد«انّ‌ماتدعون»والمعنی انّ القدرة علی ذلك له لالغیره‌بانّه الاله‌الحقّ و ماسواه الباطل . «وانّ اللّه‌هوالعلّی»

العالی علی کلّ شیء، «الکبیر» الّذی کلّ شیء دونه یغلب لایغلب ویقضی ولایقضی علیه
« الم تر انّ الله انزل من السّماء مآء » ای مطراً، « فتصبح الارض مخضرّة» فتصبح رفع لانّ ظاهرا الآیة استفهام ومعناها الخبر، مجازها اعلم یامحمّد انّ الله ینزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرّة بالنبات . « انّ الله لطیف» بارزاق عباده واستخراج النبات من الارض، «خبیر» بمافی قلوب العباد اذاتأخّر المطر عنهم .

«له ما فی السّموات ومافی الارض »عبیداً اوملکاً ، « وانّ الله لهوالغنی »عن عباده لایحتاج الی شیء و کلّ الخلق محتاج الیه ، « الحمید » فی افعاله، ، وقیل الحمید هاهنافی موضع الجواد لان الجود محمود علی کلّ لسان و فی کلّ ملّة، وقال المفسرون الحمید المحمود عند خلقه کلّهم .

« الم تران الله سخّر لکم » ای ـ الم تعلم انّ الله ذلّل لکم ، « مافی الارض » یعنی الدّواب وا معادن وغیر ذلک، ترکبون الدّواب وتستخرجون المنافع من المعادن، «والفلك تجری فی البحر» ای ـ وسخّر الفلك الجاریة علی ظهر الماء ، «بامره» «ویمسك السّمآء ان تقع» یعنی یحفظها من ان تقع ، وقیل لئلاّ تقع ،«علی الارض» وقیل کراهة ان تقع علی الارض ،« الّا باذنه » ای ـ بامره ، واراد به یوم تنفطر وتنشقّ . معنی آنست کـه آسمانی ثقیل ، جسمی کثیف نگه می‌دارد برهوای لطیف ایستاده بی علاقه وبی عمادی که می نخواهد که بر زمین افتد و آن روز که خواهد یعنی روز قیامت بشکافد و بیفتد ، « انّ الله بالناس لرؤف رحیم» لرأفته بهم ورحمته امسکها عن الوقوع .

« وهو الّذی احیا کم » فی الارحام ، « ثمّ یمیتکم » عندا نقضاء آجالکم و فناء اعمالکم. « ثمّ یحییکم» یوم البعث والنشور للثواب والعقاب ، «انّ الانسان لکفور» قیل هو عام والمراد به کفران النعمة، وقیل اراد به الکفار الّذین یجحدون الآیات الدّالة علی وحدانیّة الله عزّوجلّ .

لکلّ امّة » ای ـ لکل اهل الدّیـن ، « جعلنا منسکا » بکسر السین قراءت حمزة و الکسائی ، والباقون منسکا بفتح السین فالفتح المصدر وبالکسر اسم المکان،

ای ـ جعلنا لکلّ امّة شریعة هم عاملون بها ، قاله ابن‌عباس وروی عنه ایضا، منسکا ای ـ عیداً یتعبّدون فیه ، والمنسك فی کلام العرب الموضع المعتاد لعمل خیراو شرّومنه مناسك الحجّ لتردّد النّاس الی اماکن اعمال الحجّ . « فلاینازعنّك فی الامر» ای ـ فی امر الذبائح .این دوشأن بدیل‌بن‌ورقا و بشربن سفیان و یزیدبن‌خنیس فروآمد که با صحابهٔ رسول گفتند برسبیل طعن مالکم تأکلون ممّا تقتلون بایدیکم‌ولا تأکلون ممّا قتله‌الله . چونست که کشتهٔ دست خـود می‌خورید و کشتهٔ خدای نمی‌خورید ؟ رب‌العزه گفت نرسد ایشانرا که با تو منازعت کنندرکارذبایح، معنی آنست که فلاتنازعهم ان نازعوك ، اگر ایشان با تو پیکار کنند تو با ایشان پیکارمکن.منازعت بناء مفاعلتست‌میان دو کس رود چون گویند مبادا که فلان باتو منازعت کند یعنی تو مکن باوی‌تا اونکند باتو ، هذا لانّ المنازعة لاتتمّ الاّ باثنین فاذا ترك احد هما فلا منازعة هاهنا ، و قیل « فلا ینازعنّك فی‌الامر » ای ـ فی امر الشریعة ، وذلك انّ الیهودکانوا ینکرون النسخ . « وادع الی ربّك» ای ـ الی دین ربّك والایمان ، « انّك لعلی هدی مستقیم » ای ـ دین مستقیم . « و ان جادلوك » بباطلهم مراءً وتعنّتاً فادفعهم بقولك: « اللهاعلم بما تعملون » من التکذیب والکفر، فان قیل کیف وجه‌الجمع بین هذه‌الآیة وبین قوله : « وجادلهم بالّتی هی‌احسن » ؟ قلنا انّهم‌کانوایجادلون مجادلةشغب وتعنّت،وکان ذلك یزری بالنبیّ فبیّن بهذه‌الآیة انّه لایجوز مجادلة المتعنّت المتعسف ،وبیّن بتلك الآیة جواز مجادلة المسترشد المستمع .

« الله یحکم بینکم یوم‌القیامة » یعنی بین‌الفریقین فیتبیّن المحقّ من‌المبطل اوعدهم بحکمه فیهم ، ویجوزان یکون ذلك استینافاً ای ـ یقضی‌الله بین‌الخلق یوم القیامة فیماهم فیه مختلفون ویبیّن‌لهم الحقّ والباطل حتی یعرفوهما اضطراراً کما عرفوهما فی‌الدّنیا استدلالا .

« الم تعلم انّ الله يعلم مافي السّماء والارض » يعلم اعمالكم فيجازيكم على ذالك ،« انّ ذلك في كتاب » اي- انّ مافي السّماء والارض مكتوب في اللوح المحفوظ، « انّ ذلك على الله يسير » يكونه بقوله كن ، بابن قول معنى آنست كه هرچه در آسمان و زمين است الله تعالى ميداند وهمه درلوح محفوظ نبشته ودر علم الله تعالى حاصل، و آفريدن همه بر الله تعالى آسان كه گويد آنرا كه خواهد تابود، كن فيكون، و قيل انّ دلك الاختلاف الّذي فيه الخلق في علم الله و في لوحه . « انّ دلك على الله يسر» اي ـ انّ علمه بجميع ذالك على الله يسير. **سهل** ميگويد اس اختلاف كه در ميان خلق است در علم خداى تعالى حاصل است ودرلوح مثبت ، در ازل داسته و علم وى بهمه رسيده وبر الله تعالى آسانست داش آن و آگاه بودن از آن . وقيل «انّ دلك على الله يسير » اي ـ انّ الحكم بينكم بسير على الله . وجه اتصال ابن آيت بآيات پيش آنست كه رب العزه باز نمود و بيان كرد كه آن خداوند كه هر چه در آسمان وزمين چيزست همه مى داند وعلم وى بهمه مى رسد صلاح وفساد بندگان هم داند،چون فرمايد بصلاح بندگان فرمايد، چون نهى كنداز آن كند كه فسادبندگان در آن بود، پس روا نباشد و نسزد كه بندگان با رسول وى منازعت كنند دركار دين و شريعت ودركار امر ونهى .

« ويعبدون من دون الله » رب العزّه جلّ جلاله دلائل قدرت خويش ونشانهاى وحدانيت خويش در آفرينش آسمانها وزمين وبرّوبحر واحياء وافناء بندگان ورسيدن علم وى بهمگان واظهار نعمت ورأفت ورحمت خود بر اشان اين همه در اين آيات كه رفت ياد كرد، آنگه جهل مشركان برعبادت اصنام در پى آن داشت گفت : « و يعبدون من دون الله مالم ينزل به سلطاناً » اي ـ حجّة و برهاناً .مى گويد اين مشركان ونا گرويدگان از پرستش آن خداوند كه اين همه حجتهاى روشن و دلائل قدرت و وحدانيت وى پيداست برمى گردند وچيزى مى پرستند كه ايشانرا در پرستش آن هيچ حجّت نيست،«مالم ينزّل به سلطاناً » اي ـ حجّة و برهاناً على عبادته وانّما سمّى

الحجّة سلطاناً لانها تتسلّط علی‌الباطل فتمحقه وتزهقه وهونظیرقوله : « بل‌نقذف بالحقّ علی‌الباطل فیدمغه فاذا هوزاهق»، وسمّی‌السلطان سلطاناً لتسلّطه علی‌رعیته، وقیل مالم ینصب علیه دلالة من جهة العقل ولا من جهته السمع، «و ما لیس لهم به علم » ای ـ یعبدونه تقلیداً وجهلاعن عقل وسمع ، « وما للظالمین» ای‌المشرکین « من نصیر » من ولیّ یلی امرهم‌ولاحافظ یحفظهم. ولامانع یمنعهم من‌عذاب‌الله .

« واذا تتلی علیهم » ای علی‌اهل مکّة ، « آیاتنا بیّنات » بالفرائض و الاحکام والحلال والحرام یعنی **القرآن** ، « تعرف وفی وجوه الّذین کفروا المنکر» ای ـ الکراهیة والعبوس والانکارعلی تالیه،« یکادون یسطون بالّذین یتلون علیهم آیاتنا » یقربون من‌الوثوب علیهم بالقتل والضرب ، یقال سطابه و علیه یسطوسطواً و سطوة اذا حمل علیه و بطش به ، و قیل السطوة اظهارالحال الهائلة للاخافة ، و منه یقال فی الدّعاء ،اللّهم انّی‌اعوذبك من سطواتك یعنی من‌الاحوال الهائلة . « قل افانبّئکم بشرّمن ذلکم » ای ـ بشرّعلیکم وا کره الیکم من‌هذاالقرآن الّذی تسمعون .ای‌ان ساءکم سماع کلام‌الله وفیه ابطال دینکم وحسبتموه شراً لکم فانا آتیکم « بشرّ من ذلکم »، ثم فسّر فقال : « النّار » ای ـ هوالنّار ، « وعدها الله الّذین کفروا و بئس المصیر » النّار .

« یا ایّها النّاس » یا اهل مکّة . « ضرب‌مثل » معنی ضرب جعل، کقولهم‌ضرب السّلطان‌البعث علی‌النّاس وضرب الجزیة علی اهل الذّمة ومنه قوله تعالی : «ضربت علیهم الذّله و المسکنة » ای ـ جعل ذلك علیهم ، قال **الاخفش** . لیس هاهنا مثل والمعنی جعل لی مثل ای ـ مثل و شبه ، ای ـ جعل المشرکون الاصنام شرکای فعبدوها . « فاستمعوا » حالها وصفتها ، یقال استمعه وسمعه وسمع له واستمع له ، ثمّ بیّن ذلك فقال . « انّ‌الّذین تدعون من دون‌الله» یعنی‌الاصنام . قرأ **یعقوب** «یدعون» بالیای ، والباقون بالتاء « لن یخلقوا ذباباً » واحداً فی صغره وقلّته لانّها لاتقدر علیه . وقیل هو مثل من‌حیث المعنی‌لانّه ضرب مثل من یعبدالاصنام بمن یعبد مالا

يخلق ذباباً ، الذباب واحد وجمعه القليل اذبّة والكثير ذبّان، مثل غراب واغربة و غربان ، وسمّى ذباباً لانّه يذبّ استقذارا واحتقاراً ، « ولوا جتمعوا له » يعنى اجتمع الاوثان ، و قيل الشّياطين وقيل الرؤساء لخلق الذباب ، « و ان يسلبهم الذّباب شيئاً لايستنقذوه منه »، الاستنقاذ والانقاذ واحد ، قال ابن عباس : كانوا يطلون الاصنام بالزعفران فاذاجف جاء الذّباب فاستلب منه ، وقال السدّى : كانوا يضعون الطعام بين يدى الاصنام فتقع الذبان عليه فتأكل منه ، وقال ابن زيد : كانوا يحلّون الاصنام باليواقيت واللآلى وانواع الجواهر و يطيّبونها بالوان الطيب فربّما تسقط منها واحدة فيأخذ ها طائر او ذباب فلايقدر الالهة على استردادها . فذلك قوله : « و ان يسلبهم الذباب شيئاً »، وقيل ان يسلبهم الذّباب شيئاً ممّاجعلوه باسم الاصنام من الحرث والانعام، « لايستنقذوه منه» اى لايستخلصوه ، و قيل هو الالم الّذى يمسّ الانسان فى عضّ الذّباب او قرصه ، لم يتهيأ لهم تخليصه منه ، والمعنى كيف يصلح للالهيّة مالايقدر على دفع اذية ذباب ضعيف عن نفسه «ضعف الطالب والمطلوب» الطالب عابد الصّنم يطلب منه الشفاعة، والمطلوب الصّنم العاجز عجز عن يخلق اضعف الخلق وهو الذّباب، وقيل الطالب الصنم يطلب ماسلبه، والمطلوب الذّباب يطلب منه ماسلب ، وقيل على العكس الطالب الذّباب يطلب مايسلب من الطيب عن الصنم . والمطلوب الصّنم يطلب منه الذباب السّلب .

« وماقدروا الله حقّ قدره » اى ماعظّموه حق عظمته لماجعلوا الصّنم شريكا له ، وقيل ما عرفوه حقّ معرفته ولو عرفوه لماسوّوا بينه وبين الصنم .« انّ الله لقوى» على خلق مايريد ، « عزيز » لايغلب . والصنم لايمتنع من ذباب ولا ينتصر منه.

« الله يصطفى » اى يختار ، « من الملائكة رسلا » و هم **جبرئيل وميكائيل و اسرافيل و عزرائيل** و غيرهم ، « و من النّاس » اى يختار من النّاس رسلا مثل **ابراهيم و موسى وعيسى ومحمّد** وغيرهم من الانبياء صلوات الله عليهم . فالملائكة سفراء الله الى الانبياء ، والانبياء سفراؤه الى الخلق ، نزلت هذه الآية حين قال

المشركون أأنزل عليه الذّكر من بيننا؟ فاخبر اللّه انّ الاختيار اليه يختار من يشاء من ـ خلقه ، « انّ اللّه سميع » لقولهم ، « بصير » بمن يختاره لرسالته ،

« يعلم مابين ايديهم وما خلفهم » قال ابن‌عباس : يعنى ماقدّموا وماخلفوا ،و قال الحسن : مابين ايديهم ماعملوا و ماخلفهم ماهم عاملون من بعد ، و قيل يعلم مابين ايدى ملائكته ورسله قبل ان خلقهم . « وما خلفهم » يعلم ماهو كائن بعد فنائهم. وقيل يعلم مابين ايديهم من امر الدّنيا وما خلفهم من امر الآخرة ، « والى اللّه ترجع الامور » اى ـ مرجع جميع الامور اليه . « يا ايّها الّذين آمنوا اركعوا واسجدوا» اى ـ صلّوا، وخص الرّكوع والسّجود بالذكر لانهما معظم الصّلوة ولاتكون الصّلوة الّا بالرّكوع والسجود، « واعبدوا ربّكم » اى ـ اخلصوا عبادتكم للّه وحده، يعنى لاتقصدوا بركوعكم وسجودكم الّا اللّه ، « وافعلوا الخير » يعنى لاتقتصروا على هذا القدر بل افعلوا الخير من صلة الرّحم وكف الظّالم واغاثة الملهوف واعانة الضعيف، «لعلّكم تفلحون» يعنى رجا ان تفلحوا ، و قيل كى تفلحوا وتفوزوا وتبقوا فى الجنة . قال على(ع): معناه اذا فعلتم ذلك ظفرتم بالمراد . خلاف است ميان علماء دين در سجود تلاوت باين آيت، مذهب شافعى و احمد واسحق وابن المبارك آن‌است كه اينجا سجود تلاوت كنند وهوقول عمر وعلى(ع) وابن‌عمر وابن مسعود وابن‌عباس ، وحجّت ايشان خبر مصطفى(ص)است روايت كند ازعقبة بن عامر كه گفت: يارسول‌الله سورة الحجّ فضيلتى دارد كه‌دروى دوسجده است، رسول خداى گفت: نعم و.من لم‌يسجدهما فلا يقرأها. وقال عمر بن الخطاب: فضّلت‌سورة الحج‌بان فيها سجدتين، امّامذهب سفيان ثورى واصحاب رأى آنست كه دراين آيت سجود تلاوت نيست، ودرجملـه بدان كـه عدد سجود قرآن چهارده است بقول بيشتر بن اهل‌علم، وايشان كـه د رسورة الحجّ يـك سجده گويند سجدهٔ «ص» سجدهٔ تلاوت نهند تاهمان چهارده باشد،وبمذهب شافعى «ص»سجدهٔشكر است نه‌سجدهٔ‌تلاوت،وبمذهب احمد واسحق وابن المبارك جملهٔ‌سجدات قرآن پانزده اند كه‌ايشان درسورة الحج دوشمرند، ودرسورهٔ «ص» يكى ، واحتجوا

بماروی‌عن **عمروبن‌العاص** انّ‌النبی ؐ اقرأه‌خمس عشرة سجدة، فی‌القرآن،منهاثلاثا فی‌المفصّل وفی‌سورة‌الحج ؐ سجدتین.وبدان که‌سجودتلاوت بمذهب **سفیان‌واسحق** و اصحاب رأی واجبست برخواننده وشنونده تاآن حد که‌شنونده اگر بروضوء نباشد چون وضو کند قضا بازآرد . امّا بمذهب **شافعی واحمد** واجب نیست بلکه سنّتی مؤکّد است ، و خبر درستست که **زیدبن ثابت** سورة **والنجم** بر**مصطفی** خواند و سجود نکرد . و رسول خدا او را نفرمود واگر واجب بودی رسول او را فرمودی، و**عمر** گفت: **انّ‌الله** لم‌یکتبها علینا‌الّاان نشاء و کیفیت‌این‌سجود آنست که چون آیت سجده برخواند یاشنود هردودست بردارد بانیّت وبا تکبیر پس‌دیگرباره تکبیر کند و دست برندارد ، و در سجود شودو یك سجود کند و در سجود گوید سجد وجهی للّذی خلقه وشقّ سمعه وبصره وبحوله وقوّته ، واگرخواهد گوید اللّهم اکتب لی بها عندك اجراً وضع عنّی بها وزراً واجعلها لی عندك ذخراً و تقبّلها منی کما تقبّلها من عبدك داود ، روایتست از **ابن عباس** که گفت : شنیدم از **رسول خدا** که‌این دعا میخواند درسجود تلاوت . و روایت **عایشه** آنست که: سجد وجهی للّذی خلقه ، خواندی.آنگه‌چون سر از سجود بردارد سلام باردهد واتمّها وضع‌الجبهة‌علی الارض بلا شروع فی‌التّشهد ولاسلام.

«وجاهد وافی‌الله»ای‌ـجاهدوا فی‌سبیل‌الله اعداءالله، «حق‌جهاده» هواستفراغ الطاقة فیه‌قاله‌**ابن‌عباس**: وعنه‌ایضاً انّه‌قال: لاتخافوافی‌الله لومة‌لائم فهو حق‌الجهاد کماقال: «یجاهدون فی‌سبیل‌الله ولایخافون لومة لائم» وقیل‌حقّ‌الجهادان یکون‌بنیّة صادقة‌خالصة‌لله‌عزوجلّ،وقال‌**ابن‌المبارك**:هومجاهدة‌النفس‌والهوی‌وهوالجهادالاکبر، وهوحقّ‌الجهاد، وقدروی‌انّ‌رسول‌الله لمّارجع من‌غزوة **تبوك** قال:« رجعنا من‌الجهاد الاصغرالی‌الجهادالاکبر»، وقیل‌جاهدوا فی‌الله حق جهاده‌ای‌ـجاهدوا فی‌دین‌الله کما یجب‌ان‌یجاهدفی‌دینه فندخل‌فیه جمیع الطاعات‌وهونظیر قوله : «اتقوا‌الله‌حق‌تقاته». وقال**مقاتل بن سلیمان** : نسخهاقوله:« واتقوا الله ما استطعتم» . «هواجتباکم ، ای‌ـ

اختار کم لدینه ولجهاد عدّوه ونصرة نبیّه واختار کم من سائر الامم، « وماجعل علیکم فی الدّین من حرج » ای ـ ضیق . معناه انّ المؤمن لایبتلی بشیء من الذنوب الّاجعل الله له منه مخرجاً بعضها بالتوبة و بعضها بردّ المظالم والقصاص ، و بعضها بانواع الکفارات، فلیس فی دین الاسلام مالا یجدالعبد سبیلا الی الخلاص من العقاب فیه ، فلاعذرلاحدفی ترك الاستعداد للقیامة، وقال **مقاتل** : یعنی بذلك الرخص عندالضرورات کقصر الصّلوة فی السفروا لتیمم وا کل المیتة عند الضرورة ، والافطار فی السفرو بالمرض، والصّلوة قاعداً عندالعجز عن القیام. وقال **ابن عباس** : الحرج ماکان علی **بنی اسرائیل** من الآصارالّتی کانت علیهم وضعها الله عن هذه الامّة. « ملّةابیکم» نصب بنزع حرف الصفةای ـ کملّةابیکم والمعنی وسّع علیکم کماوسّع علیه، وقیل نصب علی الاغراء ای ـ اتبعوا ملّةابیکم « ابرهیم » ، وانّما امر باتّباع ملة ابرهیم لانّهاداخلة فی ملّة **محمد**.

اگر کسی گوید که چونست که گفت : ملّة ابیکم ونه همهٔ مسلمانان نسب باابراهیم برند؟ جواب آنست که این خطاب باعرب است وایشان ازنسل **اسماعیل بن ابراهیم** اند وروا باشد که خطاب باعموم مسلمانان بود برمعنی وجوب احترام اویعنی که حرمت داشت وشناخت او برهمهٔ مسلمانان چنانست که حرمت پدران، این همچنانست که زنان رسول خدارا امهات المؤمنین گویند. قال الله تعالی: « وازواجه امّهاتهم»، یعنی که حق وحرمت ایشان بنزدیك شماواجبست چنانکه حق وحرمت مادران شما، وقال **النبی**: «انّما انالکم مثل الوالدلولده» « هوسمّاکم المسلمین »ای ـ الله سبحانه وتعالی سمّاکم المسلمین ، « من قبل» یعنی یوم القسمة والقضاء ،وقیل من قبل نزول **القرآن** فی الکتب المتقدمة. « وفی هذا » ای ـ وفی هذا **القرآن**، وقیل فی هذاالزّمان ، وقال **الحسن**: هوسمّاکم ای ـ ابراهیم سمّاکم المسلمین ، یعنی فی قوله · « ومن ذرّیتناامّة مسلمة لك » وعلی هذا التأویل یحتمل ان یکون تقدیرقوله : «وفی هذا»ای ـ و فی **القرآن** بیان تسمیة ایّاکم مسلمین وهوقوله: « ومن ذرّیّتنا امّة مسلمة لك» «لیکون الرّسول شهیداً علیکم » ، وذاك انّه یشهدلمن صدّقه وعلی من کذّبه ، و قیل شهیداً علیکم

يزكيكم ، « وتكونوا شهداء على الناس » تشهدون عليهم انّ رسلهم قد بلغتهم ، وهو نظير قوله : « جعلناكم امّة وسطاً ليكونوا شهداء على النّاس ويكون الرّسول عليكم شهيداً » . « فاقيموا الصّلوة » بشرائطها ، « و آتوا الزّكوة » بفرائضها ، « و اعتصموا بالله » تمسّكوا بدينه وامتنعوا بطاعته عن معصيته واجعلوه عصمة لكم مما تحذرون ، وقيل تمسّكوا بقول لااله الّاالله ، وقيل الاعتصام بالله هو التمسّك بالكتاب والسّنة. « هو موليكم » خالقكم وحافظكم وناصركم ومتولى امور كم ، « فنعم المولى » لعبده اذا تمسّك بطاعته ، « ونعم النصير » الناصر له اذا استنصره بلزوم عبادته ، بروى انّ الله عزوجل اعطى هذه الامّة ثلاثة اشياء لم يعطها الّا الانبياء ، جعلت شهيدة على سائر الامم و الشهادة لكلّ نبّى على امّة وانّه يقال للنبىّ اذهب فلاحرج عليك وقال لهذه الامّة ما جعل عليكم فى الدّين من حرج و انّه قال : لكلّ نبىّ سل تعط ، وقال لهذه الامّة . وقال ربّكم ادعونى استجب لكم.

النّوبة الثالثة

قوله: « والّذين هاجروا فى سبيل الله » آلاية . هجرت دواست هجرت ظاهر وهجرت باطن، هجرت ظاهر آنست كه خانه وشهر خويش را وداع كند، هجرت باطن آنست كه كونين وعالمين را وداع كند . هجرت ظاهر موقت است وهجرت باطن مستدام ، درهجرت ظاهر زاد طعام وشراب است ، در هجرت باطن زاد لطف ربّ الارباب است ، درهجرت ظاهر منزل غارست ؛ درهجرت باطن منزل ترك اختيارست ، هجرت ظاهر ازمكه تا مدينه ، هجرت باطن ازاضطراب نفس شورانگيز ناسكينهٔ سينه . قال النبىّ المهاجر من هجر مانهى الله عنه . صدر نبوّت ورسالت درصدف شرف سيّد اوّلين و آخرين ورسول ربّ العالمين صلوات الله عليه ميگويد : مهاجر اوست كه از كوى حقّ هجرت كند راه صفا ووفا پيش گيرد ، ازبدى وبدان ببرد بنيكى ونيكان پيوندد ، نبى شريعت

بر کار گیرد وازمواضع تهمت بپرهیزد، دردل پیوسته حزن و ندامت دارد ، از دیده اشك حسرت بارد ، این چنین کس را خلعت چه دهند نزل چه سازند . « لیرزقنّهم الله رزقاحسنا» رزقی نیکو نزلی ساخته پرداخته یکی امروزیکی فردا ، امروز حلاوت معرفت، فردالذّت مشاهدت، امروز درراه دوست خطوتی، فردابادوست خلوتی ،امروز مهر دل ودکر زبان ، فردا معاینهٔ میان جسم وجان ، اینست که گفت جل جلاله : « لیدخلنّهم مدخلایر ضونه » ای – ادخالا فوق مابتمنونه و ابقاء علی الوصف الّذی یهوونه . ایشانرا دردرون پرده آورده و آرزوی دیرینهٔ ایشان بر آورده و خلعت رضا پوشانیده و خطاب کرامت نبعت رأفت و رحمت شنوانیده کـه : بعینی مـاتحمّل المتحملون من‌اجلی. آن رنجها که اربهرمن بتمامی‌رسید من‌می‌دیدم ، گامها که در راه من برداشتید میشمردم ، قطره های اشك حسرت که‌ازدیده باران کردید میدیدم آنگه **داود** را فرمان آید که · قم یا **داود** فمجدنی‌بذلك الصوت الرحیم' برخیزای **داود** ودوستان مارا دربوستان لطف بآوازخوش خوبش‌میزبانی کن ، سبحان الله‌آن مائدهٔ چنان وآن‌دعوت چنان وضیافت‌رحمن ' مریدِ بمراد رسیده‌مرغ سوی آشیان شتافته ، دوست ازلی پرده بر گرفته، الربّ والعبد والعبدوالرّب . «ذلك ومن عاقب بمثل ماعوقب به » مفهوم آیت هم اظهارعدل است‌بنعت سیاست درقهراعداء ،هم اظهار اظهارفضل نبعت رأفت درنصرت اولیاء .

« ذلك بانّ‌الله ولج اللّیل فی‌النّهار» الآیة .. بیان قدرت است بنعت عزت در آفرینش‌روزوشب ونوروظلمت . «ذلك بانّ‌الله‌هو الحقّ» اثبات وحدانیّت است بصفات الهیّت وابطال شرکاءوشرکت . «الم ترانّ‌الله انزل من‌السّماء ماءً» مضمون‌این آیت وآنچه درعقب این‌آید ارآیات تذکیر نعمت است و اظهارحکمت درآفرینش‌منافع خلیقت، هرچه‌آفرید بسزای‌خودچنانکه بایست‌آفرید' وهرچه نهاد برجـای‌خود نهاد وهرچه داد باهل خود داد، قادرست که‌هر چه خواهد کند، حکیم است نه هر چه تواند بکند،دربن عالم پای موری وپرپشه ای نیافرید مگر بتقاضا عقدرت،بـر

قضیّت حکمت، بروفق مشیّت ، حکمت و قدرت دست درهم داده تا کارالهیّت بر نظام می‌رود ، اگرحکمت باقدرت نبودی عالم زیروزبرشدی، خدایرا جلّ‌جلاله صفاتی است که‌آن صفات خصم وجود وافعال خلقند ،آن صفت عزتست وعظمت و جبروت و کبریا و استغناءلم یزل ، باز اورا صفتی است که شفیع وجود و افعال‌خلقند چون حکمت‌ورحمت ولطف ورأفت وجود و کرم ، و این صفات‌رحمت وحکمت عنان آن صفات عزّت وغنا فرو گرفته تااین مشتی بیچارگان در سایهٔ لطف‌ورحمت بمقتضای حکمت عمر بسر آرند ، ورنه این شفیعان بودندی از عرش و کرسی در گیرتا بپای موری و پریشه‌ای همه نیست گشتی و باعدم‌شدی ،یك‌کلمه‌بوداز غنا واستغناء لم‌یزل که روی داد باین عالم تا کافران و بیگانگان را روز هجران پیش آمد ، بیگانه‌وار سر بفکر خویش در نهادند قدرالله نشناختند و بسزای وی راه نبردند ، بتی عاجز جمادی بی‌صفات را باوی انباز کردندو آنرا پرستیدند و بدوست گرفتند تارب‌العزه از ایشان باز گفت که . «ضعف‌الطالب‌والمطلوب». ضعیفست و بیچاره هم‌پرستگار و هم پرستیده .

« ما قدروالله‌حقّ قدره » قال **الواسطی** : لایعرف‌حق قدره‌الخلق‌الاّالحقّ . قدراو کس نداند مگر او ، بسرا معرفت او کس نداند مگر او ، عقلها مدهوش گردد و وهما حیران در مبادی اشراق جلال او، انبیاء و رسل‌بقدم عجز بازگشتند از درگاه حقیقت معرفت او ، ای جوانمرد فردا که بندگان بعزّ وصال او رسند و شواهد قرب بنندندارخود که عطادهد بقدرطاقت‌بودهد نه‌بقدرعظمت‌و جلال‌خود، ازینجا گفته‌اند . کلّم موسی‌من‌حیث موسی، و لو کلّم موسی بعظمته‌لذاب موسی .

« یاایّهاالّذین آمنواارکعواواسجدوا » **پیرطریقت** از روی فهم برزبان اشارت گفت : مؤمنانرا رکوع و سجود فرمودآنکه‌گفت : « واعبدواربّکم» ای۔ احتملوا البلایا بالدّین والدّنیا بعدان جعلکم‌الله‌من اهل خدمته، و رزقکم حلاوة مذاق‌صفوته، می گوید اگر بلاء روزگار و محنت دنیا شربتی سازند و بر دست عجز تو نهند

تاروی ترش نکنی و آن بار بلابجان و دل بکشی و شربت محنت بنوشی بشکر آن که ترا خدمت خود فرمود و برحضرت نماز و مقام رازبداشت ، ونگر تا باین طاعت و عبادت خود منتی برننهی وبحقیقت دانی که جملهٔ طاعات و عبادات و اعمال واقوال اولاد آدم از ابتداء وجود تا آخر عهد در مقابلهٔ کمال و جمال الهی حزحرست دوك پیر رنان نیست، ورنه آن بودی که او جل جلاله بکرم و فضل خویش این مشتی خاك را بدر گاه قدم خود دعوت کرد و بساط انبساط در سرای هدایت بلطف خودبسط کرد والا این سیه گلیم وجود را واین ذرّهٔ خاك نا پاك را کی زهرهٔ آن بودی که قدم بر حاشیهٔ بساط ملوك نهادی ، پس سزای خاك آنست که بنعت انکسار بزبان عجز و افتقار گوید :

ماخود زوجودخویش تنگ آمده‌ایم وزروی قضا برسرسنگ آمده‌ایم
اندر کیلان گلیم بدبختی را ماازسیهی بجای رنگ آمده‌ایم

«وجاهدوا فی الله حقّ جهاده»، جهاد برسه قسم است : یکی بنفس یکی بدل یکی بمال . جهاد بنفس آنست که از خدمت و رباضت نیاسائی وگرد رخص و تأویلات نگردی و امر ونهی را بتعظیم پیش روی، و جهاد بدل آنست که خواطر بدی را بخود راه ندهی و برمخالفت عزم مصمم نداری و از تفکر در آلاء و نعماء نیاسائی. وجهاد بمال ببذل است و سخاوجود وایثار .سخا آنست که بعضی بذل کند وبعضی خود را بگذارد ، جود آنست که بیشتر بذل کند و اندکی خود را بگذارد ،ایثار آنست که همه بدهد و برفقر وفاقت زندگانی کند ، و این حال صدّیق اکبر است که مصطفی ویرا گفت. ماذا ابقیت لاهلك . قال الله ورسوله . و قیل حق الجهاد ان لاتفتر عن مجاهدة النفس لحظة قال قائلهم :

یا ربّ انّ جهادی غیرمنقطع فکل ارضك لی ثغرو طرسوس .

« هو اجتبکم » هوسمّاکم هو مولیکم هواجتباکم، برگزید شما را و چون می گزید عیب می‌دید و با عیب می پسندید « هوسمّاکم » نه آسمان بود ونه زمین

نه عرش نه کرسی نه ، **آدم نه حوا** که تو در علم او مسلمان بودی ، وترا مسلمان نامی نهاد و بر تو رقم خصوصیت می کشید، که : « سبقت لهم منّا الحسنی » هو اجتباکم بالهدایة ، هو سمّاکم باسم الولایة ، هو مولیکم باظهار العنایة ، هو اجتباکم لافضل الاعمال ، هو سمّاکم باسم الابدال ، هو مولیکم فی جمیع الاحوال ، هو اجتباکم فمن یضلّکم، هو سمّیکم فمن یذلّکم، هو مولیکم فمن یخذلکم . بر گزید شمارا بهدایت نام مسلمانی نهاد بعنایت ، این بآن کرد که او مولای شماست بحقیقت ، دلگشای شماست برحمت ، سرّارای شمااست بمحبّت . « نعم المولی » یستر العیوب ویکشف الکروب ویغفر الذنوب ، بوقت گناه تراجاهل خواند گفت :« یعملون السّوء بجهالة» تا عذرت بپذیرد ، بوقت شهادت ترا عالم خواند گفت : « الّا من شهد بالحقّ و هم یعلمون » تا گواهیت بپذیرد، بوقت تقصیر ترا ضعیف خواند گفت: « وخلق الانسان ضعیفاً » تا تقصیرت محو کند. « فنعم المولی » مولاك ان دعوته لبّاك وان ولّیت عنه ناداك ،فنعم المولی بداك بالمحبة قبل ان احببته، واراداك قبل ان اردته، نیك خداوندی، مهر پیوندی معیوب پسندی ، بردباری ، فرا گذاری ، فرا گذارد تا فرو گذارد ، یا می گذارد تا در گذارد ، اگر فرو گذارد بی نیازست ، ور در گذارد بنده نوازست ، عظم المنّ و قدیم الاحسان ، و جهانرا نوبت سازست، اربیك خداوندی اوست که عطاء خود بخطاء بنده باز نگیرد ونعمت بجفوت قطع نکند . **ذوالنون مصری** گفت . وقتی برشط نیل جامه می‌شستم ناگاه عقربی دیدم عظیم که می آمد فاستعذت بالله من شرّها فکفانی الله شرّها ، گفت ازپی وی می رفتم تا بکنارهٔ آب رسید ضفدعی از آب بر آمد وپشت خویش فراداشت تاآن عقرب برپشت وی نشست ازنیل بگذشت **ذوالنون** بتعجب گفت انّ لهذا شأناً . اراری برمیان بست و بآن جانب عبره کرد ضفدع را دید که عقرب بنهاد وبموضع خویش باز گشت، عقرب می رفت تارسید بدرختی عظیم ، **ذوالنون** گفت نگاه کردم غلامی رادیدم تازه جوانی، مست وخراب افتاده وخوابش برده گفتم انّالله، همین ساعت آن جوانرا هلاك کند، درین اندیشه بودم که

ماری عظیم ار آن گوشه بر آمد بقصد آن غلام تا اورا هلاك کند، آن عقرب را دیدم که بر پشت آن مار جست ودماغ اوبزد واورا بکشت واز آنجا با کنار آب آمد تا ضفدع باز آمد و بر پشت وی عبره کرد . گفت من از آنجا باز گشتم و آن حوان هنوز در خواب غفلت بود آواز بر آوردم گفتم :

یاراقداً والجلیل یحفظه   من کلّ شیءٍ یدبّ فی الظلم
کیف تنام العیون عن ملك   یأتیك منه فوائد النعم .

آن جوان بیدار گشت و آن حال دید، **ذوالنون** گفت : انظر الی ما صرف الله عنك بماذا صرف الله عنك آنگه قصه با وی بگفت جوان چون آن سخن بشنید ازدرون دل وی دردی و اندوهی سر برزد و خوش بنالید روی سوی آسمان کرد ودر الله تعالی زارید گفت: یاسیّدی ومولائی هذافعلك بمن عصاك البارحة فوعزّتك لااعصیك حتی القاك ، فخلع ثیاب بطالته ولبس ثیاب الخیر والرشد .

٢٣- سورة المؤمنون- مكّيّة

١- النّوبة الاولی

« بسم اللّه الرّحمن الرّحیم »

بنام خداوند بزرگ بخشایش مهربان.

الجزء الثامن عشر

« قد افلح المؤمنون (١) » جاوید پیروز آمد گرویدگان.

« الّذین هم فی صلوتهم خاشعون (٢)» ایشان که در نماز خویش آرامیدگان و فروشکستگانند.

« والّذین هم عن اللّغو معرضون (٣) » وایشان که از نابکار روی برگردانند،

« والّذین هم للزّکوة فاعلون (٤) » وایشان که زکوة مال دهند.

« والّذین هم لفروجهم حافظون (٥)» وایشان که فرجهای خویش نگهدارند.

« الّا علی ازواجهم » مگر بر جفتان خویش، « اوما ملکت ایمانهم » یا بر بردگان خویش، « فانّهم غیر ملومین (٦)» که ایشان که زنان دارند یا کنیزکان نکوهیده نیستند.

« فمن ابتغی وراء ذلك » هر که بیرون از آن چیزی جوید، « فاولئك هم العادون (٧) » ایشان از اندازهٔ پسند در گذشتگانند.

« والّذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون (٨) » وایشان که امانتها و عهدهای

خویش را گوشوانانند .

« والّذین هم علی صلواتهم یحافظون (٩) » و ایشان که بر هنگام نمازهای خویش برایستادگانند .

« اولئك هم الوارثون(١٠) » ایشانند که بهشت را میراث‌برانند .

« الّذین یرثون الفردوس » ایشان که بیافتند بهشت [بازمانده ازبدبختان] ،

« هم فیها خالدون(١١) » ایشان درآن جاویدانند ،

« ولقد خلقنا الانسان » بدرستیکه بیافریدیم مردم‌را ، « من سلالة من طین(١٢) » ازگلی ساخته کشیده ،

« ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین (١٣) آنگه‌اورا نخست‌نطفه کردیم‌در آرامگاهی استوار .

« ثم خلقنا النطفة علقة » پس آن‌نطفه‌را خونی بسته کردیم ، « فخلقنا العلقة مضغة » آنگه آن‌خون‌را پاره گوشت کردیم ، « فخلقنا المضغة عظاما » آنگه آن‌مضغه‌را استخوانها کردیم ، « فکسونا العظام لحما » آنگه آن‌استخوان واندامهارا گوشت‌پوشانیدیم ، « ثمّ انشأناه خلقا آخر » پس‌اورا آفریدیم آفریدنی‌دیگر ، « فتبارك الله احسن الخالقین(١٤) » با آفرین خدای الله تعالی که نیکونگار تر همهٔ نگارندگانست ونیکو آفریدگارتر همهٔ آفرینندگان است .

« ثمّ انّکم بعد ذلك لمیّتون(١٥) » پس آنگه شما پس آن مردگانید .

« ثمّ انّکم یوم القیامة تبعثون (١٦) » پس آنگه شما را روز رستاخیز از خاك برانگیزانیم .

النّوبة الثانية

بدانکه این سوره چهار هزار وهشتصد ودوحرف است وهزاروهشتصد و چهل کلمه وصدوهژده آیت بعدد کوفیان . جمله بمکه فرو آمد، ودرین سوره دو آیت منسوخ است : یکی « فذرهم فی غمرتهم حتی حین » بآیت سیف مسوخ است دیگر . « ادفع بالّتی هی احسن السیئة» این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف وباقی آیت محکم، و در فضیلت سوره **ابیّ بن کعب** روایت کند قال قال **رسول اللّه** (ص): «من قرأ سورة المؤمنون بشّرته الملائکة بالروح والرّیحان وماتقرّ به عینه عند نزول ملك الموت. وعن **عروة بن الزبیر** عن **عبدالرحمن بن عبدالقاری** قال سمعت **عمر بن الخطاب** یقول :کان اذا نزل علی **رسول اللّه** (ص) الوحی یسمع عندوجهه کدویّ النحل فمکثنا ساعة . و فی روایة فنزل علیه یوماً فمکثنا ساعة فاستقبل القبلة ورفع یدیه وقال اللّهم زدنا ولا تنقصنا واکرمنا ولا تهنّا واعطنا ولا تحرمنا وآثرنا ولا تؤثر علینا وارضنا وارض عنّا، ثم قال لقد انزلنا علینا عشر آیات من اقامهنّ دخل الجنّه ، ثم قرأ قد افلح المؤمنون عشر آیات .

قوله: «قد افلح المؤمنون» قد فی اللغة لتزیین الکلام وتحسینه، وقیل هو حرف تأکید، وقال المحققون، معنی قد تقریب الماضی من الحال، یدلّ علی انّ الفلاح قد حصل لهم وهم علیه فی الحال، وهذا ابلغ فی الصفة من تجرید ذکر الفعل، ومعنی الفلاح نیل المأمول والنجاة من المحذور . وقال **ابن عباس** : الفلاح البقاء والنجاح. ومعنی الآیة قد سعد المصدّقون بالتوحید ونالوا دوام البقاء فی الجّنة. وعن **ابن عباس** قال قال **رسول اللّه** : « لمّا خلق اللّه جنّة عدن خلق فیها مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر. ثمّ قال لها تکلمی ، قالت قد افلح المؤمنون ثلاثاً ، ثمّ قالت انا حرام علی کلّ بخیل و مراء .

«الّذین هم فی صلاتهم خاشعون» الخشوع فی الصّلوة غض الطرف وضبط السرّ وتسکین الاطراف . معنی خشوع در نماز آنست که سر در پیش افکند متواضع وار دست بر یکدیگر نهاده زیر سینه وچشم فرا موضع سجود داشته ، **مصطفی** پیش از نزول این آیت براست و چپ نگاه کردی در نماز وبآسمان نظر کردی، پس از آن که این آیت فرو آمد سر در پیش افکند ونیز التفات نکرد . **ابوهریره** گفت . یاران **رسول** همچنان بآسمان نظر داشتند در نماز و**رسول**(ص) ایشانرا از آن باززد و نهی کرد . قال **النبی**: «لایزال الله عزوجل مقبلا علی العبد ما کان فی صلاته مالم یلتفت فاذا التفت اعرض عنه . وعن **عائشة** قالت : سألت **رسول الله** عن الالتفات فی الصّلوة فقال : هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد. وعن **ابی هریره** قال قال **رسول الله**: «انّ العبد اذا اقام الی الصّلوة فانّه بین عینی الّرحمن عزّوجل فاذا التفت قال له الرّب الی من تلتفت الی من هو خیر لك منّی ابن آدم اقبل الیّ فانا خیر ممّن تلتفت الیه . علما گفتند اگر در مکه باشد مستحب است او را بخانهٔ کعبه نگرستن اگرچه در نماز بود . و قال **عطاء** : الخشوع فی الصّلوة ان لاتعبث بشیء من جسدك فیها فانّ **النبی** علیه السلام ابصر رجلا یعبث بلحیته فی الصّلوة فقال: لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه .و قال صلّی الله علیه وسلّم: «اذا قام احدکم الی الصّلوة فلایمسح الحصا فان الرّحمة یواجهه». وقال بعضهم حقیقة الخشوع فی الصّلوة جمع الهمة لتدبّر افعال الصّلوة وادکارها، واصل الخشوع فی اللغة الخضوع والتواضع من قوله :«وخشعت الاصوات للرحمن فلاتسمع الّا همسا» .

«والّذین هم عن اللّغو معرضون » قال **ابن عباس** .عن الشّرك . وقال **الحسن**. عن المعاصی. وقال **الزجّاج** : کلّ باطل ولهو ومالا یحمل من القول والفعل، وقیل یعنی عن معارضة الکفّار بالشتم والسّب معرضون. قال الله تعالی: «واذا مرّوا باللغو مرّوا کراما» ای ـ اذا سمعوا الکلام القبیح اکرموا انفسهم عن الدخول فیه ، و قیل هو مجالس المبتدعین .

«والّذين هم للزّكوة فاعلون» اى للزكوة الواجبة مؤدّون فعبر عن التأدية بالفعل لانّه فعل ، وقيل الزكوة هاهنا هو العمل الصّالح، يعنى والّذين هم للعمل الصّالح فاعلون. قال امّية : المطعمون الطّعام فى السنة الازمة' والفاعلون للزكوات ؛ويقال هذه اللّام لام العلة والمعنى يفعلون مايفعلون للزّكوة اى ـ ليبصروا عند الله ازكياء .

«والّذين هم لفروجهم حافظون » الفرج اسم يجمع سوءة الرّجل والمرأة . وحفظ الفرج التعفف عن الحرام ، «الّا على ازواجهم» يعنى لايطلقونها الّا على ازواجهم وقيل«على» هاهنا بمعنى من' و« ما » بمعنى من اى ـ يحفظونها الّا من الازواج و الاماء. ودلّ الكتاب والسنّة واجماع الفقهاء انّ ملك اليمين هاهنا هم الاناث دون الذكور والآية فى الرّجال خاصة بدليل قوله : « و ما ملكت ايمانهم » والمرأة لايجوز لها استمتاع بفرج مملوكها . « فانّهم غير ملومين » يعنى يحفظ فرجه الّا من امرأته اوامته فانّه لايلام على ذلك وانّما لايلام فيهما اذاكان على وجه اذن فيه الشرع دون الاتيان فى غير المأتى وفى حال الحيض والنفاس فانّه محظور وهو على فعله ملوم. و العبد والامة يسميان ملك اليمين دون العقار والدّار .

«فمن ابتغى وراء ذلك» اى ـ من التمس وطلب سوى الازواج والولايد المملوكة « فأولئك هم العادون » الظالمون المتجاوزون من الحلال الى الحرام حرّمت هذه الآية كلّ مأتى فى الدّنيا الّا ماكان من زوج اوجارية ، سئل مالك بن انس عن الاستمناء باليد فدلّ على تحريمه بهذه الآية . وقال ابن جريج :سألت عطاء عنه فقال مكروه، سمعت انّ قوماً يحشرون و ايديهم حبالى فاظن انّهم هؤلاء . و عن سعيد بن جبير قال : عذّب الله امّة كانوا يعبثون بمذاكيرهم .

« والّذين هم لاماناتهم» قرأ ابن كثير لامانتهم على التّوحيد هاهنا وفى المعارج لقوله: « وعهدهم »' وقرأ الباقون لاماناتهم بالجمع لقوله : « ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات » . و اعلم انّ الامانة ثلاث :اوليها الطّاعة والدّين وهو قوله تعالى : « انّا عرضنا الامانة » ، والامانة ما ائتمنت عليه من مال اوحديث .وفى الحديث عن النبى

انه قال : اذا حدّثك الرّجل بحديث فالتفت فهوامانة ، والنساء عندالرّجال امانة .
وفي الخبر :«اخذ تموهنّ بامانة الله» . وامّاالعهودفكثيرة:مواثيق‌الله على عباده عهود
و اوامره ايّاهم عهود ، والنذور والمواعيد والذمم عهود ، والعقود بين النّاس عهود ،
وعهود الصّحبة عهود . ومنه قول الشّاعر :

لاكان هذا العهدآخر عهدنا بكم ولاكان الزّيال زوالا

« وعهدهم راعون » اصل الرّعى في اللغة القيام باصلاح مايتولّاه من الامور، و
ذلك معنى قوله صلّى الله عليه وسلّم : « كلّكم راع و كلّكم مسؤل عن رعيّته» .

« والّذين هم على صلواتهم يحافظون » قرأ **حمزة والكسائي** صلوتهم على
التّوحيد ، وقرأ الآخرون صلواتهم على الجمع لانّها خمس لايجوزالاخلال بواحدة
منها، ومعنى المحافظة المداومة على حفظها و مراعاة اوقاتها و اتمام ركوعها و
سجودها واعاد ذكر الصّلوة وقد ذكرها في اوّل السورة تاكيداً لحفظ الصّلوة، وقيل
لانّ الخشوع فيها غير المحافظة عليها فتبيّن تبلك الآية وجوب الخشوع وبهذه الآية
وجوب المحافظة عليها ، وقيل بريد هاهنا التطوع . « اولئك » يعنى اهل هذه الصفة،
« هم الوارثون » يرثون منازل اهل النّار من الجنّة . روى عن **ابى هريرة** قال
رسول الله (ص) : « مامنكم من احدالاّ وله منزلان، منزل في الجنّةومنزل في النّار
فان مات ودخل النّار ورث اهل الجنّة منزله وذلك قوله : « اولئك هم الوارثون » و
قال **مجاهد** : لكلّ واحد منزلان منزل في الجنّة ومنزل في النّار، فامّاالمؤمن فيبنى
منزله الّذى له في الجنّة ويهدم منزله الّذى في النّار ، وامّا الكافر فيهدم منزله الّذى
في الجنّة ويبنى منزله الّذى في النّار . وقيل معنى الوراثة انه يؤل امرهم الى الجنّة
كما يؤل امر الميراث الى الوارث . و قيل لانّ الوراثة اقوى سبب يقع في ملك
الشيء لايتعقبه ردّ ولا فسخ ولانقض ولا اقالة .

« الّذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون » الفردوس البستان يجمع محاسن
النبات والاشجار ، والعرب تسمّى البستان الّذى فيه الكرم فردوساً ، و قيل اصله

رومّی عرّب وهوالبستان الّذی فیه‌الاعناب بالرومّیة، وقال **عکرمة** :هوالجنّة بلسان الحبشة، وقال **قتاده** :الفردوس ربوةالجنّة واوسطهاوافضلها وارفعها،قال **النبی** (ص): «اذا سألتم الله فسألوه الفردوس فانّه اوسطالجنّة واعلی‌الجنّة وفوقه عرش الرّحمن و منه تفجر انهار الجنّة . وقال **کعب** : لیس فی‌الجنان جنّة اعلی من جنّة الفردوس فیها الآمرون بالمعروف والنّاهون عن‌المنکر. وروی انّ‌الله تعالی لمّاخلق‌الفردوس قال لها تزیّنی فتزّینت ، ثم‌قال لهاتکلّمی، فقالت طوبی‌لمن رضیت عنه. وروی انّ‌الله تعالی‌بنی جنة الفردوس بیده‌ثم‌قال‌وعزّتی و جلالی لایدخلها مدمن خمر ولادیوّث ، وروی انّ اللهبنی‌الجنة الفردوس لبنة من‌ذهب ولبنة من فضة؛ و جعل حبالها المسك الاذفروفی روایةاخری کنس جنة الفردوس بیده‌وبناها لبنة من دهب مصفی و لبنة من‌مسك مذراء، وغرس‌فیها من جیدالفاکهة وجیدالرّیحان .

« ولقد خلقنا الانسان » فی‌الانسان هاهنا قولان احدهما انّه عام فی بنی‌آدم‌و هو اسم الجنس یقع علی‌الواحد والجمع . « من سلالة من طین » قال **ابن‌عباس** : السلالة صفوة الماء ، وقال **مجاهد** : منی ابن آدم ، وقال **عکرمة** : هوالماء سل من الظهر،والعرب تسمّی النطفة سلالة والولد سلیلا وسلالة لانّهما مسلولان منه . قوله : « من طین » یعنی من‌آدم لانّه خلق منه ، وتقدیره خلقنا بنی‌آدم من نطفة‌آدم . و القول‌الثانی‌انّ‌الانسان‌یریدبه‌آدم،والسلالة کلّ‌لطیف‌استخرج‌من کثیف.وقیل‌السلالة مایخرج‌بین‌الاصبعین‌من‌الشیء‌اذا عصّر،وقیل‌السلالةصفوةالشیء الّتی‌تخرج منه‌کانّها تسل‌منه، والمعنی خلقنا آدم من تربة سلّت ونزعت‌من طین ، ای‌ـ من هاهناوهاهنا، و قیل اخذت قبضة من الارض واجمعوا علی انّ الله عزّوجل خلق‌آدم من تراب . و اختلفوا فی **حواء** ، والجمهور علی انها خلقت من ضلع من اضلاعه ، وقیل خلقت من بقیة طین‌آدم .

«ثمّ جعلناه نطفة فی قرارمکین » ای ـ جعلنا نسله . فحذف المضاف و اقیم المضاف الیه مقامه لانّ آدم لم یصیرنطفة . والمعنی خلقنا نسله من‌نطفة، ومثله‌قوله: « ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین » . معنی قول اوّل آنست که فرزندآدم را

ازآبی صافی آفریدیم سلاله‌ای روشن که ازپشت آدم بیرون آمده ، ومعنی قول دوم آنست که آدم را ازقبضه‌ای خاك آفریدیم از همه روی زمین بر گرفته سلاله‌ای لطیف ازخاکی کثیف بدرآورده وبا صفا برده پس ازو نسل او نطفه‌ای کردیم در آرامگاهی استوار بجائی یعنی رحم المرأة . وقیل «جعلناه» ای ـ جعلنا الانسان بعد کونه فی ظهرابیه ولا سمّی نطفة الابعدان یخرج من الرّجل ، و قیل معناه جعلنا السّلالة . «نطفة فی قرارمکین» القرار مصدر قرّیقر قراراً ثم یسمّی الموضع الّذی یقرفیه قـرأرا ، و قـولـه : «مکین» ای ـ حصین منیع ای ـ مکّن لاستقراره فیه الی التّمام .

«ثمّ خلقنا النطفة علقة» ای ـ صیرّنا النطفة البیضاء علقة حمراء ، والعلقة القطعة من الدم . «فخلقنا العلقةمضغة» ای ـ احلناها وصیرّناها مضغة من اللّحم مقدار مایمضغ ، «فخلقنا المضغة عظاماً» ای ـ احلناها و صیرّناها عظاماً . «فکسونا العظام لحماً» انبتنا علیها اللّحم فصارلها کاللباس ، قـرأ **ابن‌عامر وابو بکر وعاصم** عظماً، فکسوْنا العظم علی التّوحید فیهما ، والوجه انّ العظم اسم جنس یؤدی معنی الجمع ، کما یقال اهلك الانسان الدّینار والدرهم ، وقرأ الآخرون عظاماً .فکسونا العظام بالالف فیهما علی الجمع لانّه اذاکان التّوحید فی هذاالموضع محمولا علی ـ الجمع فلفظ الجمع به اولی ، و لانّ الانسان ذوعظام کثیرة ، و قیل معناه فکسونا العظم لحماً وعصباً وعروقاً وقدتمّ الجسم و لیس حیواناً حتی یجعل‌الله فیه‌الروح و هوقوله : «ثمّ انشأناه خلقاً آخر» یرید به نفخ الروح فیه ، وقال الحسن : ای ـ جعلناه ذکراً اوانثی بعد ان لم یکن ، و عن **ابن‌عباس** انّه قال : انّ ذلك تصرف احواله بعدالولاد من الاستهلال الی الارتضاع، الی القعود الی القیام، الی المشی الی ـ الفطام، الی ان یأکل ویشرب الی ان یبلغ الحلم و یتقلّب فی البلاد الی ما بعدها من احوال الاحیاء فی الدّنیا . «فتبارك‌الله» ای ـ استحق التعظیم والثناء بانّه لم یزل و لایزال، وهومن البروك وهوالثبوت .«احسن الخالقین» ای ـ المصوّرین والمقدّرین،

والخلق فی اللغة التقدیر، قال مجاهد : تصنعون و یصنع الله والله خیر الصّانعین و احسن الصّانعین ، یقال رجل خالق ای صانع ، وقال ابن جریح : انّما جمع الخالقین لانّ عیسی (ع) کان یخلق کما قال تعالی : « انی اخلق لکم من الطین » فاخبر الله عن نفسه انّه احسن الخالقین . روی انّ عمر کان حاضراً فلمّا سمع الآیة قال فتبارک الله احسن الخالقین فوافق قراء تهوحی جبرئیل، فقال النبی :هکذا انزل،ویقال کان قائل هذا الکلام معاذ بن جبل . وروی عن ابن عباس قال :کان عبدالله بن ابی سرح یکتب هذه الآیة لرسول الله (ص) فلما انتهی الی قوله : « خلقاً آخر » عجب من تفصیل خلق الانسان فقال،تبارک الله احسن الخالقین ، فقال النبی اکتب هکذا انزلت،فشك عند ذلك و قال ان کان محمّد صادقا یقول انّه یوحی الیه فقداوحی الیّ کما یوحی الیه، وان قال من ذات نفسه فقد قلت مثل ما قال فکفر بالله ، و قیل هذه الآیة غیر صحیحة لانّ ارتداده کان بالمدینة وهذه السّورة مکّیّة

« ثمّ انکم بعد ذلك » ای ـ بعد الخلق ، وقیل بعدماذکرنامن امرنا ،«لمیّتون» ای ـ صائرون الیه فنزل منزلة الکائن ادلابدّمن کونـه ، و یقال المیّت بالتّشدید والمـائت الّذی لم یمت بعد وسیموت ، والمیت بالتخفیف من مات ، ولذلك لم یجز التخفیف هاهنا کقوله : « انك میّت وانّهم میّتون » .

« ثمّ انّکم یوم القیامة تبعثون » تحیّون بعد الممات للحساب والجزاء .

کلّ الی الغایة محثوث والمرء موروث ومبعوث .

فکن حدیثاً حسنا سائراً فـانّما النّـاس احادیث .

النّوبة الثالثة

قوله:«بسم الله الرّحمن الرّحیم» باسم من تفرّد بالقوّة والقدرة والجلال ،باسم

من توحّد بالرحمة والنصرة والافضال، سبحانه سبحانه ذی‌المنّ و الاکرام والاحسان، متقدس عن‌شرکة الاوثان، متعطف بالعزّفهوا زاره ثم ارتدی بالکبریاء والسّلطان. نام خداوندی که درذات یکتا ودرصفات بی‌همتاست، کریم ومهربان‌لطیف ورحیم ونیك خداست، درآزمایش باعطا ودرضمانها باوفاست، داعی‌راپیش از دعا و راجی را پیش‌ازرجاست، آنرا که هست مهر نمای ومهر افزاست، کار آن دارد که تا خود کراست، یادوی دلها را شمع تابانست، ومهروی زندگانی دوستان است ونام وی‌عالم را روح وریحانست، و عارف را غارت جانست. **حسین منصور** را پرسیدند که معنی نام الله تعالی‌چیست؟ گفت گدازندهٔ تن،ربایندهٔ دل، غارت کنندهٔجان، امّا این‌معاملت نه‌باهرخسی‌ودون همتی رود که این جزباجوانمردان طریقت و راضیان حضرت نرود. وجزحال ایشان نبود که اندوه عشق‌دین بجان و دل خرند هرچه دارند فدای دردوغم خویش‌کنند بزبان حال گویند:

اکنون باری‌بعشق دردی دارم کان درد بصد هزاردرمان ندهم

پیرطریقت گفت: من چه دانستم که بر کشتهٔ دوستی‌قصاص است، چون‌بنگرستم این معاملت ترا باخاص‌است.

قوله: «قدافلح‌المؤمنون» المؤمن‌من‌یکون‌بضاعته‌مولاه‌وحبیبته‌ذکراه‌وبغیضته دنیاه وزاده تقواه، مؤمن اوست که همتی‌دارد به ازدنیا، مرادی‌به ازعقبی، اشتیاقی بدیدارمولی. گهی دربّرّاوسر گشته، گهی دربحر لطف اوغرق شده، گهی بر وفق شریعت درحضرت نماز برمقام راز ابستاده، گهی‌در میدان حقیقت بنعت خشوع تن درداده ودل برده وجان بسته، اینست که ربّ‌العالمین گفت:

«الّذین هم فی‌صلوتهم خاشعون» خشوع درنماز گوهری‌است نفیس. کیمیائی است که هرچه فساد بود باصلاح آرد، تفرقه جمع بدل کند ازقبض بازرهاند ببسط رساند، سیآت محو کند، حسنات ثبت کند، حجابی‌است ازخلق، حسابی است با حق، درمعرکهٔ مرگ مبشر است، درظلمت گورمونس است، دروحشت لحد انیس

است ، درعرصهٔ قیامت عدیل‌است ، دروقت عرض شفیع است ، ازدوزخ ستروبیهشت دلیلست .

«والّذین هم عن‌اللغو معرضون »مایشغل‌عن‌الله فهوسهو، ومالیس‌لله فهوحشو، ومالیس بمسموع اومنقول فهولغو،و ماهوغیرالحق سبحانه فهولهو، هرچه ترا از الله تعالی بازدارد آن سهوست، هرچه‌نه الله‌تعالی‌رابود حشواست ، هرچه نه کتاب‌مسموع وسنّت منقول‌بود لغواست ، هرچه نه حق است جل‌جلاله باطل و لهوست .
الا کلّ‌شیء ماخلا الله باطل .

پیر طریقت گفت : طرح کلّ قرب دوست را نشانست ، بود تو بر تــو همه تاوانســ ، از بود خود در گذر آنت سعادت جاودانست . ای‌جوانمرد شغل طلب بند جانست ، او که شغل او را کرانست‌کار اوآسانست ،کاراودشخوارست که مطلوب او بی کرانست .

« والّذین هم للزّکوة فاعلون »تاآنجا که گفت :«اولئك هم الوارثون» صفت وسیرت آن مؤمنانست که رب‌العزه ایشانرا گفت : «قدافلح المؤمنون» شادکامند و نازنین وروز افزون در سرای پیروزی نزول کرده ، بر بساط انبساط آرام گرفته ، در حظیرهٔ قدس‌خلعت فضل پوشیده ، درروضهٔ انس‌شربت وصل نوشیده، اینست که الله تعالی گفت·«الّذین‌یرثون‌الفردوس»وانگه‌بلفظ وراثت گفت‌تانسب درست کنی‌وانگه میراث برداری ،ونسب دو چیرست ایمان در اصل، وطاعات در فضل، وچنانکه در استحقاق ارث تفاوتست هم درفرض وهم درتعصیب، همچنان مؤمنان امروزدرطاعات متفاوتند ، و فردا دردرجات ومنازل متفاوت ، ومهینهٔ ایشان اصحاب‌علیین‌اندرجات ایشان‌ازهمه برتروبزرگوارتروبحق نزدیکتر، قال النبیّ(ص). «انّ‌اهل‌الجنّة یرون اهل علیین کماترون الکوکب‌الدرّی فی‌افق‌السّماء وان ابابکر وعمر منهم‌وانعما.» اصحاب علیین مردانی‌اند کــه تخم ارادت بکشتند وبردوستی بر گرفتند . دو گیتی بدریا انداختند وهرگزبا غیرحق نپرداختند،نه هرچه بهشت راشاید مهروصحبت‌را

شاید، تنی بحلال پرورده بهشت را شاید، دلی در آرزوی دوست بسوخته مهر را شاید، جانی بآب قدس شسته صحبت دوست را شاید.

پیر طریقت گفت: در جستن بهشت جان کندن باید، در گریختن از دوزخ ریاضت کردن باید، درجستن دوست جان بذل کردن باید، عزیزمن بجفاء دوست ازدوست دور بودن جفاست، درشریعت دوستی جان ازدوست بسر آوردن خطاست.

« ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین » الآیة .. بدان که ربّ الارباب خداوند حکیم، کردگار عظیم جل جلاله بکمال قدرت خویش نهاد آدمی بحکم حــود در وجود آورد، از آب و گل چندان جواهر مختلف شکل پیدا کرد، یکی عظام یکی اعصاب یکی عروق، دوچشم بینا دو گوش شنوا، دودست گیرا، دوپای روا. دماغی که درو تخیل محسوسات است وتحفظ معلومات، دلی که در و علم است وارادت وشجاعت و قدرت وحمدو خرد وفکر، وانگه این جواهر بحر قدرت را بکمال حکمت خویش درسلك تر کیب کشید تاچون سرای ساخت آراسته بدوبست وچهل عمود دراست بداشته این عمود هاعظامند، وآنگه آنرا بهفتصدوهشت بندمستمر کرد آن اعصابند، وانگه سیصدوشصت جدول بر مثال جویها و چشمه های روان دران گشاد، آن عروقند، وانگه ازآن نهاد روزنها بیرون گشاده چون چشم و گوش و بینی ودهــن، وآنگه شش خادم بخدمت این سرای فراز کرده چون قوّت جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه ونامیه وغاذیه، وآنگه پنج حارس بحفظ وی موکّل کرده چون حواس پنجگانه، وآنگه دل برمثال شاه درین سرای برتخت نشانده وزمام تصرفات وترتیب کدخدائی درین سرای بکلّیت دردست دل نهاد، اینست که صاحب شرع صلوات الله علیه بوی اشارت کرده که: «انّ فی جسد ابن آدم لمضغة اذاصلحت صلح لها سائر الجسد و اذا فسدت فسدلها سائر الجسد الاوهی القلب». ای جوانمرد این بنیت انسان هرچند از آنجا که دیدهٔ نواسس مختصر مینماید امّا ازروی معانی ومعالی آن کنوزرموز که درو مودع است عالم اکبرست این کواکب و اختران که درین عالم بلند مواکب خود

بر اراسته‌اند، واین ماه و آفتاب که رایت نور نصب میکنند و بساط ظلمت می نوردند ، همه نور که گیرند ازدل مؤمن گیرند ودل مؤمن که نور گیرد از نظر حق گیرد که می گوید : فهو نورمن ربّه .

قوله: «ثمّ انشأناه خلقا آخر» بزبان اشارت برذوق ارباب مواجید ومعرفت این باز خاصیتی دیگرست وخلعتی دیگر کـه بندهٔ مؤمن راداد پس از کمال عقل وتمییز، وآن آنست که چون نقطهٔ خاك را قرطهٔ وجود برقضیت کرم درپوشید آن سرّ محبت که درستر غیرت بود بروی آشکارا کرد که :«یحبّهم ویحبّونه» برلوح روح وی بمداد کرم بقلم لطف قدم عهدنامه ایمان نبشت که:« کتب فی قلوبهم الایمان»، وبرین اقتصار نکرد که نداء کرم روان کرد که: اناالملك ادعوکم لتصیروا ملوکا ، اناالحیّ ادعوکم لتکونوا احیاء . ترا پادشاه کرد وپادشاهی داد ، ازروح تو عرشی ساخته و از دل تو کرسی نهاده وازدماغ تو لوح المحفوظی پیش تو نهاده، حواس خمس راملائکهٔ ملکوت نهاد تو گردانیده ، ازعقل تو ماهی وازعلم تو آفتابی برفلك پیکر تو رخشان کرده ، و ترا برهمه پادشاه کرده وعبارت ازاین حال برلسان نبوت رفته که « کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیته» . اکنونکه درین عجایب فطرت و بدایع خلقت نگری بربان شکر وثنا بگو: «فتبارك الله احسن الخالقین»، لماد کر بعتك وتارات حالك فی ابتداء خلقك ولم یکن منك لسان شکر ینطق، ولابیان مدح ینطلق ، ناب عنك فی الثناء علی نفسه، فقال :«فتبارك الله احسن الخالقین »

« ثمّ انّکم بعد ذلك لمّیتون »آخر الامر ما نری القبر و اللحد و الثری ' ولقد انشدوا .

حیاتنا عندنا قروض والموت من بعد فی التقاضی
لابد من ردّ مااقترضنا کلّ غریم بذاك راض .

« ثمّ انکم یوم القیامة تبعثون » فعندذاك یتصل الحساب و العقاب و الثواب و یتبیّن المقبول من المردود والموصول من المهجور

٢ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی : «**ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق**» بیافریدیم زبر شما هفت طبق آسمان ، «**وما کنّا عن الخلق غافلین**(١٧)» و [دربرتری خویش] از آفریدهٔ خویش هرگز ناآگاه نبوده‌ایم .

« **وانزلنا من السّماء مآء بقدر**» وفروفرستادیم ازآسمان آبی باندازهٔ حاجت خلق بدو ، « **فاسکنّاه فی الارض**» آنرا در زمین جای دادیم ، « **وانّا علی ذهاب به لقادرون**(١٨)» وما بربردن آن آب [باهمه حای] توانائیم ،

«**فانشأنا لکم به جنّات** »بیافریدیم شمارا بآن آب بهشتهائی ،«**من نخیل واعناب**» ازخرما بنان وانگورها ، «**لکم فیها فواکه کثیرة**» شما را در آن میوه‌های فراوان ، « **و منها تأکلون**(١٩)» واز آن میخورید .

« **و شجرة تخرج من طور سینآء**» وبیافریدیم درختی که بیرون آید ازسنگ کـوه ،آن کـوه نیکو ، « **تنبت بالدّهن** » بیرون آیـد وباخود روغن می‌آرد ، « **وصبغ للاکلین**(٢٠)» ونان‌خوارانرا نان‌خورش میآرد .

«**وانّ لکم فی الانعام لعبرة**» وشمار رادر این چهارپایان عبرتی است ،[تانادیده بآن دریابید] ، «**نسقیکم ممّا فی بطونها**»میآشامانیم شما را از آن شیر که‌درشکمهای ایشانست ، «**ولکم فیها منافع کثیرة**»وشمارادر آن سودها وبکار آمدهای فراوانست، «**ومنها تأکلون**(٢١)» واز آن می‌خورید .

« **وعلیها و علی الفلک تحملون**(٢٢)» وشما رابر پشتهای ایشان وبر کشتیها بردارند .

« **ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه**» به‌پیغام فرستادیم نوح را بقوم او،« **فقال**

یا قوم اعبدوا اللّٰه» تا گفت ای قوم الله راپرستید ، **«مالکم من اله غیره»** نیست‌شما را خدائی جزازو ، « **افلاتتقون** (۲۳)» به نپرهیزیداز جزازو

« **فقال الملاء الّذین کفروا من قومه** » پیشوایان قوم او گفتند ، « **ماهذاالاّ بشر مثلکم** »نیست‌این‌مردمگرمردمی‌چون‌شما، «**یرید ان یتفضّل علیکم** »میخواهد که افزونی یابدبرشما ، « **ولوشاء اللّٰه لانزل ملائکة**» واگر الله خواستی به پیغام از فرشتگان فروفرستادی ' « **ماسمعنابهذا**» هرگز نشنیدیم این ، [پیغام آسمان برمردمان] « **فی آبائنا الاوّلین** (۲٤)» در روزگارپدران پیشینیان‌ما.

« **ان هوالاّ رجل به جنة**» نیست این‌مگر مردی کـه در او دیوانگیست .

« **فتربصّوا به حتّی حین** (۲۵)» درنك می‌دارید اورا یکچندی .

«**قال رب انصرنی بما کذّبون** (۲٦)» [نوح] گفت خداوند من یاری‌دهمرا بآنچه ایشان مرا دروغزن گرفتند .

« **فاوحینا الیه**» پیغام دادیم باو '«**ان اصنع الفلك باعیننا** » که کشتی کن بر دیدار چشمهای ما '« **ووحینا** »وپیغام‌وفرمان‌ما ، « **فاذاجاء امرنا**» چون‌فرمان ما آید ،« **وفارالتنّور** » واز میان تنور تافته آب‌برآید ، « **فاسلك فیها**» درآردر آن کشتی ، « **من کلّ زوج اثنین**» از هرجفتی‌وازهرجنسی ، [از جانور و بیخ‌وتخم] جفت جفت ، « **واهلك** » وکسان‌خویش را درآر ، «**الامن سبق علیه القول منهم** » مگر کسی که پیشی کردبروسخن‌الله‌بیدبختی ' « **ولاتخاطبنی فی الّذین ظلموا** » وبامن سخن‌مگو درآن‌ستمکاران ، «**انّهم مغرقون** (۲۷)» که ایشان کشتنی‌اندبآب.

« **فاذا استویت انت ومن معك علی الفلك**» چون‌راست‌نشستی بر کشتی‌وآرام گرفتی تو وایشان که باتواند ، « **فقل الحمدللّٰه الّذی نجّانا من القوم الظالمین** (۲۸)» بگو ستایش نیکو آن خدابرا که بازرهاند مارا ازین قوم ستمکاران .

«**و قل رب انزلنی منزلاًمبارکاً**» وبگوی خداوند من فرودآر مرا فـرود آوردنی بابرکت ،« **وانت خیر المنزلین** (۲۹)» وتوبهترفرودآورندگانی .

« انّ فی ذلك لآیات » دربـن قصهٔ نـوح نشانـها وپندهـای نیکـوست .

«وان کنّا لمبتلین (۳۰) » و نبودیم ما مگر آزمانندگان .

«ثمّ انشأنا من بعدهم قرناً آخرین (۳۱)» آنکه بیافریدیم پس ایشان گروهی دیگر،

«فارسلنا فیهم رسولاً منهم » به پیغام فرستادیم بایشان رسولی هم از ایشان ،

«ان اعبدوا اللّه مالکم من اله غیره » ایشانرا گفت اللّه را پرستید نیست شمارا خدائی جزاو ، «افلا تتقون(۳۲)» به نپرهیزیداز جزاو.

« و قال الملاء من قومه »روی شناسان قـوم او گفتند ، « الّذین کفروا وکذّبوا بلقاء الاخرة» ایشان که کافر شدند و دیدار رستاخیزرا دروغ شمردند ،

« واترفناهم فی الحیوة الدّنیا» و درین جهان ایشانرا در فراخی ونعمت داشتیم ،

« ما هذا الاّ بشر مثلکم » نیست این مگرمردمی همچون شما،« یأکل ممّا تأکلون منه » میخورد از آنچه شما میخورید ، «ویشرب ممّا تشربون(۳۳)» و می آشامد از آنچه شما میآشامید .

« ولئن اطعتم بشر مثلکم » واگر فرمان برید شما مردمی را همچون خود، « انّکم اذاً لخاسرون (۳٤)» شما آنگه براسی که زیان کارایید .

« ایعدکم »این مرد شمارا وعده دهد، « انّکم اذا متم وکنتم تراباً وعظاماً» که شما آنگه که بمیرید وخاك گردید و استخوان ، « انّکم مخرجون (۳۵) » شما بیرون آوردنی ابد اززمین .

« هیهات هیهات » چون دور است و نابودنی چـون دورامت ونابـودنی ، « لماتوعدون (۳٦) » دوری این وعدهٔ راست که [این مرد] می دهد شمارا .

« ان هی الاّ حیوتنا الدّنیا » نیست این مگر زندگانی ما این جهانی ، «نموت ونحیا »هم ابدرمیریم وهم ابدر می میریم، « ومانحن بمبعوثین(۳۷) » وما انگیختنی نیستیم .

«ان هو الاّ رجل افتری علی اللّه کذباً» نیست او مگر مردی که دروغ می سازد

بر الله از خویشتن، «ومانحن له بمؤمنین (۳۸)» وما اورا استواردارندگان نیستیم،

«قال ربّ انصرنی بما کذّبون(۳۹)» [پیغامبر] گفت خداوند من یاری ده مرا بآنچه مرا دروغزن گرفتند،

«قال عمّا قلیل لیصبحنّ نادمین(۴۰)» الله گفت چند بیشتر، بدرنگی اندکتر از گفت خویش پشیمان شوند.

«فاخذتهم الصّیحة بالحقّ» فرا گرفت ایشانرا بانگ جبرئیل بداد، «فجعلنا هم غثاء» ایشانرا چون خاشاك سر سبك کردیم، «فبعداً للقوم الظّالمین (۴۱)» دوری بادا گروه ستمکارانرا وفروتری.

«ثمّ انشأ نامن بعدهم قروناً آخرین (۴۲)» پس آنکه بازبیافریدم پس ایسان قرنهای دیگران. «ماتسبق من امّة اجلها وما یستأخرون(۴۳)» هیح گروه از هنگام خویش پیش نشد ونه بازپس ماندند،

«ثمّ ارسلنا رسلناتتراً» پس رسولان خویش را فرستادیم دمادم، «کلّما جاء امّة رسولها کذّبوه» هر گه که بگروهی رسول ما آمد دروغزن گرفتند او را.

«فاتبعنا بعضهم بعضاً» دربی یکدیگر بیوستیم پیغامبران خویش را، «و جعلناهم احادیث» ودشمنانرا سمری کردیم، «فبعداً لقوم لایؤمنون(۴۴)» دوزتری بادا گروه ناگرویدگان را.

«ثمّ ارسلنا موسی واخاه هرون» پس ایشان فرستادیم موسی را وبرادر وی هارون، «بآیاتنا وسلطان مبین(۴۵)» به پیغامها ونشانهای ماو حجّت آشکارا.

«الی فرعون وملائه» بفرعون وکسان او، «فاستکبروا وکانوا قوماً عالین (۴۶)» گردن کشیدند وقومی بودند درخویشتن برافراشتگان.

«فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا» گفتند مابگرویم دو مردم را همچون ما، «وقومهما لنا عابدون (۴۷)» وقوم ایشان هردو مارا پرستگاران.

«فکذّبوهما فکانوا من المهلکین(۴۷)» دروغزن گرفتند ایشانرا هردو، تا از

هلاك كردگان گشتند .

«ولقد آتينا موسى الكتاب» و موسی را نامه دادیم ، «لعلّهم يهتدون (۴۹)» تا او و قوم او بآن راه برند ، «وجعلنا ابن مريم وامّه آية» و پسر مریم را و مادر او را شگفت جهان کردیم ، «وآويناهما» و بازآوردیم ایشانرا «الى ربوة» بر بالائی «ذات قرار و معين (۵۰)» آرامگاه و آب روان .

النّوبة الثانية

قوله : «ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق» اى ـ سبع سموات، سمّيت طرائق لتطارقها وهوان بعضها فوق بعض، يقال طارقت النعل اذ جعلت بعضها فوق بعض، و قيل سمّيت طرائق لانّها طرائق الملائكة يسيرون فيها ويقفون عليها . «وما كنّا عن الخلق غافلين» اى كنّالهم حافظين من‌ان تسقط السّمآء عليهم فيهلكم كماقال‌تعالى. «ويمسك السّماء ان تقع على الارض الّا باذنه» . و قيل و ما كنّا عن خلق السّموات غافلين فيقع فيها التفات والفطور كقوله : «ماترى فى الخلق الرّحمن من تفاوت» . قال الزجّاج : اى ـ لم نكن لنغفل عن حفظهنّ كماقال . «و جعلنا السّماء سقفاً محفوظاً» ، وقيل وما كنّا عن ارزاق الخلق غافلين وعن شكرهم و كفرهم ، وقيل ما نتركناهم سدىً بغير امر ونهى .

«وانزلنا من السّمآء» اى ـ من جانب السّمآء ، و قيل من السّحاب ، وقيل من عين السّماء ، «ماء» اى ـ مطرا ، «بقدر» اى ـ قدرما يكفيهم لشربهم وزرعهم ، و قيل معناه بمقدار معلوم عند الله لايزيد عليه ولاينقص . قال ابن‌مسعود : ليست سنة بامطر من سنة ولكن الله يصرفه حيث يشاء ، وقيل بقدر اويورن بعلمه‌الله «فاسكنّاه فى الارض» يعنى مايبقى فى الغدران والمستنقعات ينتفع به النّاس فى الصيف

عندانقطاع المطر، وقيل فاسكنّاه في الارض ثم اخرجنامنها ماتبع فماء الارض كلّه من السّماء ، « وانّا على ذهاب به لقادرون » حتى تهلكوا عطشاً و تهلك مواشيكم و تخرب اراضيكم، وفي الخبر: «انّ الله تعالى انزل اربعة انهارمن الجّنة سيحان وجيحان ودجلة والفرات ». عن عكرمة عن ابن عباس عن النبّي (ص): انّ الله تعالى انزل من الجنّة خمسة انهارجيحون وسيحون ودجلة والفرات والنيل انزلها الله من عين واحدة من عيون الجنّة من اسفل درجة من درجاتها على جناحي جبرئيل استود عها الجبال و اجراها في الارض وجعل فيهامنافع للناس في اصناف معائشهم فذلك قوله عزوجل :

• «وانزلنامن السّماء ماء بقدرفاسكنّاه في الارض» فاذاكان عند خروج يأجوج ومأجوج ارسل الله جبرئيل فيرفع من الارض القرآن و العلم كلّه والحجر الاسود من ركن البيت و مقام ابراهيم و تابوت موسى بما فيه وهذه الانهار الخمسة فيرفع كلّه ذلك الى السماء فذلك قوله « وانّا على ذهاب به لقادرون »، فاذا رفعت هذه الاشياء فقداهلها خير الدّين والدنيا .

«فانشأنالكم به» اي-بالماء ، «جنّات من نخيل واعناب لكم فيها» اي-في الجنّات «فواكه كثيرة منها تأكلون » شتاء و صيفاً ، وخصّ النخيل والاعناب بالذكر لانّهما اكثر فواكه العرب، فالنخيل لاهل مكة والمدينة والاعناب لاهل الطائف .

« وشجرة » اي- وانشأنالكم شجرة « تخرج من طورسيناء » وهي الزيتون ، قرأ ابن كثير ونافع وابوعمرو سيناء بكسرالشين ، وقرأ الآخرون بفتحها واختلفوا في معناه وفي سينين في قوله. «وطورسينين» قال مجاهد :معناه البركة اي-تخرج من جبل مبارك، وقال قتادة معناه:الحسن اي- من جبل حسن. وقال مقاتل : كلّ جبل فيه اشجارمثمرة فهوسيناء وسينين بلغة النبط. قال ابن زيد: هوالّذي نودي منه موسى وهو مابين مصر وايلة ، و قيل سيناء اسم حجارة بعينها اضيف الجبل اليه بوجودها عنده ، وقال مقاتل : خصّ الطّور بالزيتون لانّ اول الزيتون نبت فيه . ويقال انّ الزيتون اوّل شئي نبت في الدّنيا بعدالطّوفان. «تنبت بالدهن» قرأ ابن كثير وابوعمرو

ورويس وابن حسان عن يعقوب، تبنت بضم التاء و کسر الباء، وقرأ الآخرون و
وروح عن يعقوب، تنبت بفتح التّاء وضم الباء، فمن قرأ بفتح التّاء معناه تنبت بثمر
الدهن وهو الزيتون، وقيل تنبت ومعها الدهن، ومن قرأ بضمّ التاء، اختلفوا فيه، منهم،
من قال الباء فيه زائدة ومعناه تنبت الدهن کما يقال اخذت ثوبه و اخذت بثوبه، ومنهم
من قال نبت وانبت لغتان بمعنى واحد، قال زهير :

رأيت ذوی الحاجات حول بيوتهم قطيناً لهم حتى اذا انبت البقل

ای ـ نبت. «وصبغ للآكلين» الصبغ والصّباغ الادام الّذی تلون الخبز اذا غمس
فيه وينصبغ به والادام کلّ مايؤ کل مع الخبز سواء ينصبغ به الخبز اولاينصبغ، قال
مقاتل: جعل الله في هذه الشجرة ادماً ودهناً، فالادم الزيتون، والدّهن الزيت، وخصّ
بالذّکر لبرکته وکثرة الانتفاع به من الاستصباح به والاصطباغ.

قوله: «وانّ لکم فی الانعام لعبرة» ای ـ آية تعتبرون بها، وقيل العبرة الاتعاظ بالشیء
«نسقيکم ممّا فی بطونها» من اللّبن، کقوله: «من بين فرث ودم لبناً»، قرأ نافع و
ابن عامر وابو بکر عن عاصم ويعقوب، نسقيکم بفتح النون، و قرأ الباقون و حفص
عن عاصم نسقيکم بضم النّون، قرأ ابو جعفر تسقيکم بالتاء وفتحها، فيکون الفعل
للانعام، وسقى واسقى لغتان. «ولکم فيها منافع کثيرة» فی ظهورها ورکوبها واوبار
ها واصوافها واشعارها، «ومنها تأکلون» يعنی لحومها.

«وعليها» ای ـ وعلى الانعام فی البرّ، «و على الفلك» فی البحر، «تحملون»
يقال حمله حملاناً ارکبه، قيل ومن العبرة بها تسخير الله ايّاها السامع قوّتها لتتصرّف
فيها کيف نشاء.

«ولقد ارسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله» وحده، «ما لکم من اله غيره»
معبود سواه، «افلا تتقون» افلا تخافون عقوبته اذ عبدتم غيره.

«فقال الملاء الّذين کفروا من قومه» ای ـ اشرافهم لعوامهم، «ماهذا الاّ

بشر مثلكم يريد ان يتفضّل عليكم » اى ــ يتشرّف بان يكون له الفضل عليكم فيصير متبوعاً وانتم له تبع ، « ولوشاءالله » ان لاتعبد سواه ، « لانزل ملائكة » يعنى لابلاغ الوحى ، « ماسمعنا بهذا » الّذى يدعونا اليه نوح من التّوحيد ، وقيل ما سمعنا آدميّا بعثهالله رسولا ، « فى آبائنا الاوّلين » اى ــ فى القرون الماضية ، وقيل معناه ما ارسل بشرفى آبائنا الاوّلين .

« ان هو الاّ رجل به جنّة » اى ــ ماهو الاّ رجل به جنون سوداء لغلب على دماغه فتنقص من عقله ورأيه ولجنونه يأتى بمثل هذا وطمع فيماطمع ، « فتربّصوا به حتّى حين » اى ــ انتظروا حتى يموت فتنجوا منه ولاوتقتلوه يفيق من جنونه فيدع هذا، اويستبين جنونه فيعذر،

« قال ربّ انصرنى بما كذّبون» لمّاايس نوح من ايمانهم قال ربّ انتقم لى واهلكهم بسبب تكذيبهم ايّاى .

« فاوحينا اليه ان اصنع الفلك باعيننا » اى ــ استجبنادعاه وامرناه ان يصنع سفينة بمرئ منّا ومنظر وتعليمنا ايّاه صنعتها واتخاذها. «فاذا جاء امرنا » اى ــ قضاؤنا فى قومك بهلاكهم، «وفارالتّنور» يعنى التنور الّذى كان فى دار نوح جعل الله خروج الماء منه علامة لهلاك القوم ، وقال على بن ابيطالب(ع) فارالتنوراى ــ طلع الصبح وقدسبق شرحه فى سورة هود . «فاسلك فيها» سلك متعدّ كقوله: «ماسلككم فى سقر» اى ــ ادخل فى السفنية من كلّ نوع من الحيوان ذكراً وانثى « واهلك » اى ــ نسلك واولادك و من آمن معك. «الاّ من سبق عليه القول » بانّه هالك فلاتحمله معك و هوابنه كنعان واحدى زوجتيه اسمها واغلة . « ولاتخاطبنى فى الّذين ظلموا انهم مغرقون »اى ــ لاتسئلنى انجاهم فانّى اغرقهم .

«فاذا استويت انت ومن معك على الفلك» ، درقرآن لفظ استواء برپنج معنى آيد : يكى بمعنى محاذات چنانكه گفت : « هل يستوى الّذين يعلمون و الّذين لايعلمون» ــ « هل يستوى الاعمى والبصير». وجه دوم بمعنى اعتدال چنانكه دروصف

موسی گفت : « ولمّا بلغ اشدّه واستوی » ای ـ استوی قدّه واعتدل بحیث لایزید علیه . وجه سوم بمعنی وقوف چنانکه کشتی نوح را گفت : « واستوت علی الجودی» ای ـ وقفت . چهارم بمعنی قصد کقوله : «ثمّ استوی الی السّماء » ای ـ قصد وعمد . پنجم بمعنی استقرار کقوله . « ثمّ استوی علی العرش » ، و کقوله : « فاذا استویت» ای ـ استقررت . « انت و من معک علی الفلك فقل الحمدلله الّذی نجّانا من القوم الظالمین » ای ـ الکافرین .

«وقل ربّ انزلنی منزلا مبارکا » قرأ ابو بکر عن عاصم ، منزلا بفتح المیم و کسر الزای، یرید موضع النزول لانّ مفعلا قدیکون للمکان . وهو القیاس فیه لانّه من نزل ینزل بکسر الزاء ، فیکون المنزل علی هذا مفعولا به وهو السفینة بعد الرکوب ، و قیل هو الارض بعد النزول ، ویجوز ان یکون مصدراً ویکون المفعول به محذوفا ویکون الفعل العامل فی المصدر مضمراً یدّل علیه، انزلنی کانّه قال : انزلنی مکانی لانزله نزولا مبارکا، فانّ النزول لایکون مصدراً لانزل بل یکون مصدراً لنزل والمنزل والنزول واحد ، والوجه الاوّل اظهر و هو انّ المنزل موضع النزول ، و قرأ الباقون وحفص عن عاصم منزلا بضم المیم وفتح الزای ، والوجه انّه یجوز ان یکون موضع انزال وان یکون مصدراً فان کان موضعاً للانزال کان مفعولا ، والمعنی انزلنی موضع انزال مبارکا ، فیکون المنزل علی هذا اسماً للمکان من انزل ، و ان کان مصدراً فالمفعول به محذوف والتقدیر ، انزلنی مکانی انزالا مبارکا ، والانزال یحتمل انّه ارادفی السفینة ، ویحتمل بعد الخروج . قوله : « مبارکا » بالبرکة فی السفینة النجاة وفی النزول بعد الخروج کثرة النسل من اولاده الثلاثة . «وانت خیر المنزلین » ای خیر من انزل عباده المنازل ، فاستجاب الله دعاءه حیث قال :اهبط بسلام منّا و برکات علیك ، وبارك فیهم بعد انزالهم من السفینة حین کان جمیع الخلق من نسل نوح ، و قیل اراد بهذه الآیة تعلیم الخلق ان یقولوا هذا اذا ارادوا النزول بمکان لیبارك لهم فیه .

« انّ فی ذلك » الّذی ذکرت من امر نوح والسفنية واهلاك الاعداء ، «لآيات» ای ـ لعبرا ودلالات علی قدرتنا، « وان کنا » یعنی وما کنّا،وقيل وقد كنّا،«لمبتلين» ای ـ مختبرين طاعتهم بارسال نوح اليهم .

« ثمّ انشأنا من بعدهم » ای ـ اهلكناهم واحد ثنا . « من بعدهم»ای من بعد قوم نوح ، « قرناً آخرين » ای ـ عاداً الاولی.

« فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو هود ، وقيل قرناً آخرين ای ـ ثمود وهی عادالآخرة، «فارسلنافيهم رسولامنهم »وهو صالح بن عابر ، وكان صالح عربيّ اللسان وكان اشدّ زهداًمن عيسى بن مريم . وكان يمشی عمره حافيا حاسراً ، «فارسلنا فيهم» ای ـ اليهم وافاد فيهم انّه لم يأتهم من مكان غير مكانهم ، وانّمااوحی اليهم وهوفيما بينهم ، « رسولا منهم » ای ـ من قومه ، « ان اعبدوالله » وحده ، « مالكم من اله غيره» ای ـ معبود سواه، «افلاتتّقون » افلا تخافون عقابه .

« وقال الملاء من قومه الّذين كفروا» ای ـ الاشراف الّذين جحدواتوحيدالله، « وكذّبوا بلقاء الآخرة » ای ـ بالبعث والنشور ، « واترفناهم » ای ـ نعّمناهم و وسّعنا عليهم ، «فی الحيوة الدّنيا » حتی بطرواوعتوا ، «ماهذا » ای ـ ماهذاالنبیّ ، « الّا بشر مثلكم يأ كل ممّا تأكلون منه و يشرب ممّا تشربون » فمن اين يدّعی رسالة الله من بينكم وليس هو با ولی بها من غيره .

« ولئن اطعتم بشراً مثلكم » فيما يأمركم به و ينهاكم عنه . « انّكم اذا لخاسرون » عقولكم ومغبونون رأيكم .

« ايعدكم انّكم اذا متّم وكنتم تراباً وعظاماً انّكم مخرجون » انّ الاولی فی موضع نصب مفعول بعدكم . والثانية بدل منها . والمعنی ايعدكم الخروج من من قبوركم احياء بعد كونكم تراباً وعظاماً رميمة .

« هيهات هيهات لما توعدون » ای ـ بعيد بعيد ماتوعدون ، اصل هذه الكلمة من المهاهاة ، يقال هاهی يهاهی مهاهاة ، والعرب تقولها فـی الاستبعاد والاستنكار

وتستحسن فیهاالتکرار وتدخل فیهااللام وتحذفها تقول هیهات هذا الامرای ـ هو بعید، وهیهات لهذا الامرای ـ بعداً، وقرأ ابوجعفر هیهات هیهات بکسرالتّاء، و قریٔ بالضم ایضاً وکلّها لغات صحیحة، فمن فتحه جعله مثل این وکیف، ومن ضمّه جعله مثل منذوقط وحیث، ومن کسره جعله مثل امس وهؤلاء، والوقف علیها اذا کسرتها بالتّاء لاغیر، واذا فتحتها جازان یقف علیها بالهاء.

قوله: «ان هی الّا حیوتنا الدّنیا» قیل هی کنایة عن الحیوة ای ـ ما الحیوة الّا حیوتنا الدّنیا الّتی نحن فیها ودنت منّا، والحیوة الّتی تدعی بعدالموت باطلة، وقیل هی کنایة عن النهایة ای ـ مانهایتنا ومدة بقائنا «ان هی الّا حیوتنا الدّنیا» ولا بعث بعدها ولاحیوة. وقیل هی کنایة عن الاحوال، ای ـ مااحوالنا الّا حیوتنا الّتی نحن فیها ثمّ نموت و قد انقضی الامرو انقطع النظام. «نموت ونحیا» ای ـ نموت الاباء ویحیی الاولاد ثمّ یموتون، وقیل فیه تقدیم وتأخیر، وتقدیره، ان هی الّا حیوتنا الدنیا نحیا ونموت وما نحن بمبعوثین بعدالموت.

«ان هو الّا رجل» یعنون الرّسول. «افتری علی الله کذبا» فی دعواه الرسالة والبعث بعدالموت، «وما نحن له بمؤمنین» بمصدّقین فیما یدعیه ولانؤمن به.

«قال ربّ انصرنی» ای ـ قال الرّسول وهو صالح، ربّ انصرنی وعجّل هلاکهم بتکذیبهم ایّای، دعا علیهم حین ایس من ایمانهم، فاستجاب الله دعاه، «قال عمّا قلیل» ای ـ عن قریب، «لیصبحنّ نادمین» یندمون اذا نزل بهم العذاب علی التکذیب.

«فاخذتهم الصّیحة بالحقّ» ای ـ بالامر الحق من الله، قیل صاح بهم جبرئیل صیحة هائلة تصدعت قلوبهم بها فماتوا، «فجعلنا هم غثاء» وهو ما یحمله السیل من حشیش وعیدان شجر، معناه صیّرناهم هلکی فیبسوا ایبس الغثاء من نبات الارض، «فبعداً للقوم الظالمین» هذا کلام من لایغلط فی فعله ولایندم علی امره وتجده فی القرآن فی مواضع.

« ثمّ انشأنا من بعدهم قروناً آخرين » فاورثناهم دورهم واموالهم ففعلوا مثل افعالهم فعذّبناهم كتعذيبهم ،منهم **العمالقة وسدوم وطسم وجديس ووبار وصغار** و غيرهم . « ماتسبق من امّة اجلها وما يستأخرون » قيل يعنى بذلك اجل الموت وقيل اجل العذاب .

« ثم ارسلنا رسلنا تترا » اى ـ تواترت الرّسل بعدهم الى زمن موسى(ع) . وفي تترى قولان: احدهما يتلوا بعضهم بعضاً وبين كلّ اثنين فترة ، والثانى متتابعة لافتور فيها ، واصله من الوتر الّذى هوالفرد ، اى ـ واحداً بعد واحد ، وهواسمواحد وضع للجمع، مثل شتّى، والتاء مبدّلةمن الواو، والاصلوترى، قلبت الواو تاء مثل التقوى والتراث، والتكلان . والالف الّتى في آخره قبل هي للالحاق بمنزلة الالف في ارطى وعلقى ومعرى وفعلى. هذا يجوز انتنوّنه وهوقراءة **ابن كثير وابى عمرو و ابى جعفر** ، و قيل الالف للتأنيث وزنه فعلى مثل سكرى فلا يدخله التنوين ، و هوقراءة الباقين . « كلمّا جاء امّة رسولها كذّبوه » اى ـ ماياتيهم رسول الّا كذبوه. « فاتّبعنا بعضهم بعضاً » بالاهلاك . « و جعلنا هم احاديث » اى ـ سمراً و مثلا لمن بعدهم يتحدّث بهم تعجباً ، و هى جمع احدوثة ويجوز ان يكون جمع حديث .قال **الاخفش** : انّمايقالهذافي الشرّ،وامّافي الخير فلايقال جعلناهم احاديث واحدوثه . وانّما يقال صارفلان حديثاً . « فبعداً لقوم لايؤمنون » اى ـ بعداً من رحمةالله لقوم لايؤمنون فيكون بمعنى اللعنة، وقيل بعداً اى ـ اهلاكا على معنى الدعاء عليهم .

« ثم ارسلنا موسى واخاه هرون بآياتنا » التسع ، وقيل بالتورية. «و سلطان مبين » حجة ظاهرة .

« الى فرعون وملائه فاستكبروا » عن قبول الايمان تعظمّا وترفعاً ، « و كانوا قوماً عالين » متكبرين قاهرين غيرهم بالظلم . كقوله : « انّ فرعون علا في الارض »

« فقالوا » يعنى فرعون وقومه . « انؤمن لبشرين مثلنا » فنبعهما ، «وقومهما »

یعنی بنی‌اسرائیل ، « لنا عابدون » ای ـ هم لنا کالخول والعبید یخدموننا طائعین خاضعین ، والعرب تسمّی کلّ‌من‌دان لملك‌عابداً له ، قال‌الحسن : کانت بنواسرائیل یعبدون فرعون وفرعون یعبدالصّنم، وقیل یعبدالعجل.

قوله : « فکذّبوهما » ای ـ اقاموا علی تکذیبهما ، « فکانوا من‌المهلکین » بالغرق‌فی بحر قلزم .

« ولقدآتینا موسی‌الکتاب » ای ـ التوریة بعد هلاك فرعون‌وقومه ، « لعلّهم یهتدون » لکی یهتدی به قومه .

« وجعلنا ابن‌مریم وامّه‌آیة » ای ـ دلالة علی قدرتنا،ولم یقل آیتین لانّ‌المعنی وجعلنا کلّ واحد منهما آیة ، کما قال سبحانه وتعالی : « کلتا الجنتین اتتا کلها » ای ـ اتت کلّ واحدة منهما اکلها ، و قیل و جعلنا شأنهما آیة لانّ عیسی ولد من غیراب وامّه ولدت من غیرمسیس ذکرفکانت الاعجوبة فیهما واحدة ، « و آویناهما » ای ـ جعلنا مأویهما « الی ربوة » قرأ ابن عامر و عاصم ربوة بفتح الرّاء ، وقرأ الباقون ربوة بضمّ الرّاء ، وهی بیت المقدس ، وسمّیت ربوة لانّها اقرب‌الارض من السّماء بثمانیة عشرمیلا ، وقیل هی دمشق ، وقیل‌هی مصر ،ولولا ان فربها علی‌ربی لغرقت‌تلك‌القری، والربوة النشزمن‌الارض،وفیهاخمس لغات،ربوة وربوةوربوةورباوة وهی البقاع من‌الارض ، ویقال فلان فی‌ربوة من قومه ای‌ـفی نسب‌ونصاب شریف . « ذات قرار» ای ـ مستویة بسیطة یمکن‌الاستقرارعلیها، وقیل فیها منازل یستقرّون فیها ، وقیل‌القرار مستقرالمّاء ، و معین ماء ظاهر یری بالعین، وهومفعول من عانه بعینه اذا ادرکه البصرورآه، ویجوز ان یکون فعیلا من معن‌الماء بمعن اذاجری و کثرفهومعین و کلاءومعون جری فیه‌الماء ، والماعون من اسماء الماء. اهل‌تاریخ گفتند مولد عیسی (ع) بعد ازملك اشکانیان بود به پنجاه ویك سال ودر آن روزگار مملکت زمین ملوك طوایف‌ـرا بود ٬وملك شام قیصرروم رابود وهیردوس‌الملك بر بنی‌اسرائیل پادشاه بود ازجهت قیصر،وهیردوس ازقوم بنی‌اسرائیل که کتاب دانیال

را خوانده بودند شنیده بود که ستاره‌ای بر آید وطلوع آن ستاره‌نشانست مر فرزندی را که ازمادر دروجودآید ودرعهد خویش سیّد جهانیان بود ودست وی بالای همگان بود ، وبتقدیروارادهٔ الله تعالی مرده زنده کند وبیماررا شفا دهد وازنها نیها خبردهد، وبعاقبت بآسمان شود.پس چون آن ستاره بر آمد و عیسی ازمادر دروجودآمد وخبر بهیردوس رسید هیردوس قصد قتل وی کرد ربالعزه ملکی فرستاد بیوسف نجّار که هیردوس قصد قتل عیسی دارداورا ومادر اورا اززمین شام بزمین مصر بر، یوسف مریم را و عیسی رابرخر نشاند وروی سوی مصر نهادند اینست که ربّ العزه گفت : «وآوینا هما الی ربوة ذات قرار و معین».دوازده سال درمصر بماندند مادر در آن صحرا و کشتزار خوشه می‌چید وفرزند می‌پرورد. آورده‌اند که مریم گهوارهٔ عیسی باخود می‌برد هرجا که میرفت ازیك دوش گهواره درآویخته واز دیگردوش زنبیل که در آن خوشه بود چنان زندگانی می کرد تا عیسی دوازده‌ساله گشت ، وهب منبه گفت: اول اعجوبه‌ای که در مصر بروی پیدا گشت آن بود که بخانهٔ دهقانی فرو آمده بودند ، شبی ازشبها دزد درآن رفت و مال دهقان ازخزینهٔ وی ببرد دهقان دلتنگ شدو مریم نیز بسبب وی دلتنگ شد،عیسی مادررا گفت چیست که ترا دلتنگ می بینم؟ گفت از آن که شب دزد آمد ومال دهقان ببرد،عیسی گفت خواهی که من آن دزدرا پیدا کنم ومال با خداوند رسانم ؟ گفت : نعم یا بنیّ، نیك می گوئی ای پسرك من چنین کن اگر توانی ، گفت دهقان را بگوی تا فلان نابینا را وفلان مقعد را ببر دیك من آرد چون آمدند مقعد را گفت توبر گردن نابینا نشین چون بر نشست نابینا را گفت توبرخیز، گفت من ضعیف تر ازآنم که برتوانم خاست . عیسی گفت چنانکه دوش برخاستی برخیز، آن قوّت که ترا دوش بود امروز هنوز هست برخیز. چون برخاست دست مقعد بروزن خزینه رسید که در آن مال بود . عیسی گفت نابینا بقوّت یاری داد ومقعد بچشم بدید وبر گرفت،ایشان هردواقرار دادند واورابراست داستند ومال باخداوند دادند، دهقان گفت مریم را که این مال یك نیمه بتو دادم،

مریم گفت من نخواهم که مرا نه‌برای این آفریده‌اند، گفت بپسرت دادم گفت کاراو از آن عظیم‌ترست وهمّت او از آن عالی‌تر که بمال دنیا رغبت کند ، و آن‌وقت‌عیسی دوازده ساله‌بود، و بعد از آن خبر هلاك هیردوس بایشان رسید ایشان بفرمان و وحی الله تعالی از آنجا بشام باز گشتند مریم وعیسی ویوسف نجار بدهی فرو آمدند نام‌آن ده‌ناصره ، وبها سمّیت‌النصاری وکان‌عیسی یتعلّم فی‌السّاعة علم‌یوم و فی‌الیوم علم شهر وفی الشّهر علم سنة،فلمّا تمت له ثلثون سنة اوحی‌الله عزّوجل الیه وبعثه الی‌النّاس، وتمام بیان هذه‌القصّة ذکرناه فیما مضی‌والله اعلم .

النّوبة الثالثة

قولهُ : «ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق» باشارت ارباب معارف واستنباط‌اهل فهم این سبع طرائق اشارتست بهفت حجاب که ربّ‌العزّه درنهاد آدمی آفریده واورا بآن محجوب داشته ازدیدن لطائف ویافت حقایق ، یکی حجاب عقل دیگر حجاب علم ، سدیگر قلب ، چهارم نفس ، پنجم حس ، ششم ارادت ، هفتم مشیّت ، عقل او را برشغل دنیا وتدبیر معاش داشت تاازحق بازماند ، علم اورا درمیدان مباهات کشید بااقران خویش تادر وهدهٔ تفاخر وتکاثر بماند، دل اورا برمقام دلیری و دلاوری بداشت تادر معارك ابطال بطمع صیت دینوی چنان بفتنه‌افتاد که پروای دین‌ونصرت دینش نبود، نفس‌خودحجاب مهین استودشمن‌دین،اعدی‌عدوّك نفسك‌التی‌بین‌جنبیك، اگربروی دست یابی دست ببری ورنه افتادی که هرگز نخیزی اینجا حس شهوت،وارادت معصیت، ومشیّت‌فترت،شهوت ومعصیت حجاب عامه خلق‌است،وفترت حجاب خواص حضرتست ازراه حقیقت .

بهرچه‌ازراه بازافتی‌چه کفر آن حرف‌وچه‌ایمان

بهرچه ازدوست وامانی چه‌زشت آن‌نقش وچه زیبا.

این حجابها یاد کرد و آنگه بر عقب گفت: «وما کنّا عن الخلق غافلین» با این همه حجاب که درپیش بنده است اورا فرو نگذاریم وازو غافل نهایم، بنده را باول آیت بیم داد از قهر وعدل خویش و بآخر آیت امیدوار کرد بفضل و کرم خویش، وروش سالکان برین قاعده بنا نهادند اول خوف وآخر رجا ، خائف باش ای درویش تا روزی ترا گویند: لاتخف ولا تحزن، ودرمیدان رجا بعفو اوچشم دار تاهنگامی که گویند ابشر بالجنة. سهل عبدالله تستری گفت: الخوف ذکر والرّجا انثی ومنها تتولد حقائق الایمان، خوف ورجا یکدیگررا جفتند چون بهم رسند از ایشان حقائق ایمان زاید ، رجارا صفت انوثت داد وخوف را صفت ذکورت زیرا که غلبهٔ رجا کاهلی وفترت بار آرد و آن صفت اناث است، وغلبهٔ خوف تشمر وتجلّد باردهد واین صفت ذکورست. و کمال ایمان دربقاء این هردومعنی نهاده‌اند چون این دومعنی ازمنش برخیزد باامن حاصل آید یاقنوط، واین هردوصفت کفارست زیرا که امن ازعاجزانست وقنوط ازلیئمان، و اعتقاد لؤم وعجز درالله تعالی داشتن کفرمحض است.

«وانزلنا من السّماء ماء بقدر» الآیه . ربّ العزه جل جلاله وتقدست اسماؤه منّت می نهد بربندگان که مابکمال قدرت ازآسمان باران رحمت فرستادیم بوقت بهار وتلقیح اشجار تا زمین مرده بدان زنده گشت، صدهزاران بدایع وودایع که دروتعبیه بوداز انواع نبات وثمار و ریاحین بیرون داد چنانکه گفت تعالی وتقدس : «فانشأنا لکم به جنّات من نخیل واعناب» الآیه .. مستنبطان طریقت وسالکان راه حقیقت گفتند ظاهر آیت اشارتست ببهارعموم، وباطن آیت اشارتست ببهارخصوص، ولکل آیة ظهر وبطن. بهارعموم آیات آفاق است، وبهارخصوص آیات انفس، والله تعالی عزوجلّ یقول: «سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم» اگر بهار عموم را ابر بارنده است بهار خصوص را چشم گرینده است، اگر بهارعموم را رعد باصولتست بهارخصوص رانااله وحسرتست، اگر بهارعموم رابرق باحرقتست، بهارخصوص را نورفراستست، دربهار عموم چشم عبرت باز کن تا گل بینی، دربهار خصوص دیده فکرت بر گمار تادل بینی، درویشی رادیدند

سرفرو برده وقت بهار، گفتند ای درویش سر بـردار تا گل‌بینی ، درویش گفت ای جوانمرد سرفروبر تادل‌بینی .

«ولقدارسلنا نوحاًالی‌قومه»، **نوح** را نام یشکربودلکن اربس که بگر بست ودرطلب رضاء حق‌نوحه کرد وزاری وحی آمدازحق‌جل‌جلاله که: یا نوح کم تنوح ای‌نوح تا کی نوحه کنی وچند گرئی ؟ نوح گفت خداوندا کریما لطیفابآن‌میگریم تاتو گوئی چند گریی، واین خسته‌روانم را مرهم نهی ، خداوندا اگر تا امروز از حسرت ونیاز گریستم اکنون تاجان دارم ازشادی وناز گریم.

پیر طریقت گفت: الهی درسرّ گریستنی دارم دراز،ندانم که از حسرت گریم یا ازناز، گریستن نتیم ازحسرتست و گریستن شمع بهرهٔناز، ازناز گریستن‌چون‌بود این قصّه‌ایست دراز، ای جوانمرد این ناز درچنین حال کسی را رسد که ناز پدران ومادران ندیده باشد ونه درحجرشفقت دوستان آرام داشته بود ، بلکه دربوتهٔبلانش گداخته باشد وزیر آسیای‌محنت‌فرسوده،نبنی که‌باسیّد اوّلین‌وآخرین‌وخاتم‌النبیین اول چه کردند پدرومادررا ازپیش وی برداشتند تا نازمادران نبیند ودر حجرشفقت پدران ننشیند ، چون بغار **حرا** آمد گفتند ای محمّدخلوتگاهی‌نکـو سـاختی لکن عقبه‌ای در پیش است ، بدر خانهٔ **بوجهل** میباید شد و در زیر شکنبهٔ شتر می‌بایدنازید، ودندان‌عزیز خویش فدای‌سنك سنگدلان میباید کردورخساره‌رابخون دل خلق میباید زدکه بردرگاه ماچنان نازك ونازنین‌نتوان‌بود.

خون صدّیقان بپا لودند وران‌ره ساختند   جز بجان رفتن درین‌ره یکقدم‌رابار نیست

ای محمّد از ما میباید ستد و بخلق میباید رسانید و در میانه راست باشی ، «فاستقم کماامرت»،همه دست دردامن توزده وتوبدل بکس التفات نا کرده،بظاهر با خلق‌آمیخته وبباطن ازخلق‌مجرد وآزاد گشته، ولسان‌الحال ینعت‌المتمکن‌یقول:

بیان بیان الحق انت بیانه   وکلّ معانی‌الغیب انت‌لسانه

«وقل‌رب انزلنی منزلاً مبارکاً» قال **ابن‌عطا** :اکبرالمنازل‌برکة منزل تسلم

فيه من هواجس النفس ووساوس الشيطان وموبقات الهوى و تصل فيه الى محل القرب و منزل القدس وسلامة القلب من الاهواء والبدع والضلالات والفتن.

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى: «يا ايّها الرّسل كلوا من الطيّبات» ای پیغامبران، پاك خوريد و حلال خوريد، «واعملوا صالحاً» و كار نيكو كنيد، «انّي بما تعملون عليم (۵۱)» كه من بكردار شما دانايم.

«وانّ هذه امّتكم امّة واحدة» اين دين شماست يك دين كه جز از آن دين نيست، «وانا ربّكم» ومنم خداوند شما «فاتّقون (۵۲)» بپرهيزيد [از آن كه ديگرى را پرستيد نامن]

«فتقطّعوا امرهم بينهم» گوناگون گروه گروه كردند خويشتن را وپاره پاره دين خويش، «زبراً» قصه قصه جوك جوك، «كلّ حزب بما لديهم فرحون (۵۳)» هر جوكى بآنچه در پيش ايشانست و بردست دارند شادند و پسندمى دارند.

«فذرهم في غمرتهم حتى حين (۵۴)» گذار ايشانرا مادر آن غرقاب كه هستند ميباشند [ازحيرت وشغل] تا هنگامى، تايكچندى.

«ايحسبون» مى پندارند ايشان. «انّما نمدّهم به» كه آنچه فرا مى فراييم ايشانرا، «من مال و بنين (۵۵)» ازمال وپسران.

«نسارع لهم في الخيرات» ايشانرا بآن همى شتابيم، «بل لايشعرون (۵۶)» نه كه ايشان نادانند.

«انّ الّذين هم من خشية ربّهم مشفقون (۵۷)» ايشان كه از ترس خداوند خود ترسانند.

«**والّذین هم بآیات ربّهم یؤمنون** (٥٨)» و ایشان که بسخنان خداوند خود می گروند.

«**والّذین هم بربّهم لایشرکون** (٥٩)» و ایشان که با خداوند انباز نیارند. «**والّذین یؤتون ما آتوا**» وایشان که میارند و مینمایند و میدهند، آنچه که دادند مینمایند و میدهند در کوشش و پرستش «**وقلوبهم وجلة**» و دلهای ایشان ترسان [که نپذیرند کردار ایشان ازایشان] «**انّهم الی ربّهم راجعون** (٦٠)» [ومی ترسند ازبهر آنکه می‌دانند] که آخر باخداوند خویش‌شوند.

«**اولئك یسارعون فی الخیرات**» ایشانند که به نیکیهامی شتابند «**وهم لها سابقون** (٦١)». وآنرا پیشوایانند.

«**ولا تکلّف نفساً الّا وسعها**» و برننهیم برهیچکس از بارمگر طاقت وتوان او، «**ولدینا کتاب ینطق بالحقّ**» و بنزدیك ما است نامه‌ای که براستی گواهی دهد [برهر کس بآنچه کرد]، «**وهم لایظلمون** (٦٢)» وبرایشان ستم نیاید.

«**بل قلوبهم فی غمرة من هذا**» دلهای‌ایشان در غفلت است ازین سخن که می گوئیم، «**ولهم اعمال من دون ذلك**» و ایشانرا کردهاست تا کرده آن نیز جز زآن [که ازایشان‌دیدی که کردند] . «**هم لها عاملون** (٦٣)» ایشان آنرا کنند گانند ناچار.

«**حتّی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب**» تا فرا گیریم نازنینان ایشانرا بعذابها «**اذا هم یجأرون** (٦٤)» ایشان از آن بانك درگیرند،

«**لاتجأروا الیوم**» امروز بانك مکنید [که دی نکردید ومزارید که‌دی‌نزاریدید] «**انّکم منّا لاتنصرون** (٦٥)» شمارا ازما کس نرهاند.

«**قد کانت آیاتی تتلی علیکم**» سخنان‌ما برشمامی‌خواندند، «**فکنتم علی اعقابکم تنکصون** (٦٦)» وشما ازپذیرفتن آن بازگشتید بس.

«**مستکبرین به**» سرها بگردن‌باز نهاده [کهما خانه‌ای‌داریم] «**سامراً تهجرون** (٦٧)»

نابکار گفتن را بهم بازمی نشینید و [قرآنرا وپیغمبرانرامیگذارید].

«افلم یدبّروا القول» در سخن بهتر نیندیشند وبهتر درننگرند وباندیشهٔپس آن فرا نشوند، **« ام جاء هم مالم یأت آباء هم الاوّلین (۶۸)»** یا بایشان خبری آمد که پدران پیشینیان ایشان نیامده بود .

« ام لم یعرفوا رسولهم » یا بایشان پیغمبری آمد که نشناختند او را ، **«فهم له منکرون (۶۹)»** ایشان او را بیگانه دیدند نشناخته .

«ام یقولون به جنة» یا میگویند که درو دیوانگی است، **«بل جاءهم بالحقّ»** نیست دیوانه‌ای که بایشان آمد و راستی آورد ، **« واکثرهم للحقّ کارهون (۷۰) »** وبیشتر ایشان آنند که راستی را دشوار میدارند .

« ولو اتّبع الحقّ اهواءهم» واگر برپی پسندایشان ایستد [آن هست بسزا خدای یکتا] **«لفسدت السّموات والارض ومن فیهنّ »** تباه گردد [هفت] آسمان و [هفت] زمین وهرچه در آن است ، **«بل آتیناهم بذکرهم»** نیست که مابایشان سخنی آوردیم و دین و نامه‌ای که در آن نامداری ایشانست ومهتری و بهتری ، **« فهم عن ذکرهم معرضون (۷۱)»** وایشان از آن روی میگردانند .

« ام تسئلهم خرجاً » یا پندارند که ازایشان[براداء رسالت] جعلی خواهی خواست ومزدی. **«فخراج ربّك خیر»** روزی خداوندتو به از آن. **«وهو خیر الرّازقین (۷۲)»** واو بهتر روزی رسانان است .

« وانّك لتدعوهم الی صراط مستقیم (۷۳)» وتوایشان رامیخوانی بآراهی راست.

« وانّ الّذین لایؤمنون بالاخرة » و ایشان که ناگرویدگانند برستاخیز . **« عن الصّراط لناکبون (۷۴) »** از آن راه می‌بگردند .

«ولو رحمناهم وکشفنا مابهم من ضرّ» واگر ما برایشان ببخشائیم وباز بریم گزندی که رسید بایشان ، **« للجوا فی طغیانهم یعمهون (۷۵) »** بستیهند در افسار گسستن خویش، بر ناپسند بی‌سامان می‌روند .

« ولقداخذناهم بالعذاب » فرا گرفتیم‌ایشانرا بعذاب ، «فمااستکانوالربّهم وما یتضرّعون (٧٦)» تن به‌ندادند وخویشتن را به‌نیو کنندخداوندخویش‌زا ودرو نزاریدند .

«حتی‌اذافتحناعلیهم‌باباًذاعذاب شدید» تا آنکه که بگشادیم برایشان دری ازعذاب سخت ، « اذاهم‌فیه‌مبلسون (٧٧) » تا ایشان در آن فرو ماندند نومید و اندوهگین وخاموش .

«وهوالّذی‌انشأ لکم‌السّمع والابصار والافئدة » اوست که شمارا آفرید وساخت شنوائیها و بینائیها و دلها . « قلیلاماتشکرون (٧٨)» چون اندك سپاسداری می کنید .

«وهوالّذی‌ذراکم‌فی‌الارض» واو آنست که بیافرید شما را در زمین اززمین، «والیه تحشرون (٧٩) وآخرشمارا برخواهند انگیختو بااوخواهندبرد .

« هوالذی یحیی ویمیت » واو آنست که مرده زنده کند وزنده می‌میراند، « وله‌اختلاف‌اللّیل‌والنهار » واو راست شد آمد شب و روز ، «افلا تعقلون (٨٠) » در نمی‌یابید .

« بل‌قالوا مثل ماقال‌الاوّلون (٨١)» بل[می‌درنیافتند] که گفتندهمچنانکه پدران پیشینیان ایشان گفتند .

«قالوءاذامتناو کنّا تراباًوعظاماً» گفتند آنگه که مابمیریم وخاك گردیم و استخوانها بپوسد، «ء انّالمبعوثون (٨٢)» ما اززمین انگیختنی‌ایم .

« لقد وعدنانحن وآباؤناهذا من قبل » وعده دادند ما را این ،هم ما را وهم پدران مارا پیش ، «ان‌هذا الّااساطیرالاوّلین (٨٣) » نیست این مگر افسانهٔ پیشینیان .

«قل‌لمن‌الارض‌ومن فیها»بگو کراست‌زمین‌وهر که‌در آن،«ان کنتم‌تعلمون(٨٤)» [پاسخ کنید] اگردانید .

«سیقولون لله» گویند الله تعالی را ،**«قل افلاتذکرون (۸۵)»** بگوی پس پند نپذیر بد و درنیابید .

« قل من ربّ السّموات السبع» بگوی کیست خداوند هفت آسمان ،

«ورب العرش العظیم (۸٦)» وخداوند عرش بزرگوار .

«سیقولون لله» گویندالله، **« قل افلاتتقون(۸۷)»** بگوی پس بنپرهیبد ازدیگر گفتن با او .

«قل من بیده ملکوت کلّ شیء »بگوی آن کیست که بدست اوست داشت وپادشاهی هرچیز ، **« وهو یجیر ولایجار علیه »** وبرهمه زینهار دارد و کس برو زنهار ندارد.

«ان کنتم تعلمون(۸۸)» اگر میدانید ، [پاسخ کنید]

« سیقولون لله» گویند ایشان که الله است آن ،**« قل فانّی تسحرون(۸۹)»**بگوی پس شمارا چه پردیومی کنند وبچه فریبند وچه باطل برشماروامیکنند .

« بل آتینا هم بالحقّ » و پردیو نیست و باطل که بایشان راستی آوردیم ،

« و انّهم لکاذبون(۹۰)» وایشان دروغزنانند .

«ما اتخذ الله من ولد» هرگز فرزندنگرفت الله تعالی ، **« وما کان معه من اله »** وبااوهرگزخدائی دگرنبود، **«اذالذهب کلّ اله بما خلق»** که اگرازبن هردوچیزی بودی بریکدیگر خاستندی(۱) وهریك باسباه خود بالك سوجستید . **« ولعلا بعضهم علی بعض»** وبریکدیگر برتری جستندی. **«سبحان الله عمّا یصفون (۹۱) »**پاکی وبی عسی الله را ازآنچه ایشان اورا بآن صفت میکنند .

«عالم الغیب والشّهادة» دانای نهان آشکاراست . **«فتعالی عمّا یشرکون (۹۲)»** برتراز آنست وپاك تراز آن که بااو انبار بود، [وپاك اورانظیر] .

«قل ربّ» بگوخداوند من . **« امّا ترینّی ما یوعدون (۹۳)»** اگر با من نمائی چون نمائی هنگام آنچه ایشانرا بیم افکنی بآن

۱ـ خاستندید (نسخه الف)

« ربّ فلاتجعلنی فی القوم الظّالمین(٩٤) » خداوند من پس مـرا آن روز درجملهٔ قوم ستمکاران مکن . « وانّاعلی ان نریك مانعدهم لقادرون (٩٥) » وما برباز نمودن باتو که بایشان چه خواهد بود ازعذاب توانائیم .

النّوبة الثانیة

قوله : « یا ایّها الرّسل » مفسران درمعنی این آیت سه قول گفته‌اند : یکی آنست که این خطاب با مصطفی است وتشریف وتعظیم ویرا بلفظ جمع گفت وبر عادت عرب که یکی را گویند : ایّها القوم کفوا عنّا اذاکم . ونظیر این درقرآن و در کلام عرب فراوانست ودر ضمن این خطابست که پیغامبران‌را همه چنین فرمودیم که : « کلوا من‌الطّیّبات واعملوا صالحاً » پاك خورید و کار نیك کنید ، ای محمّد خطاب با توعمان است بایشان اقتدا کن وراه ایشان رو، وکان النّبیّ یأکل من الغنائم. قول دوم آنست که این خطاب با عیسی است که آیت بذکروی متصل است وکان یأکل من غزل امّه وهواطیب الطیّبات . قول سوم آنست که این خطاب با پیغامبران است که ذکر ایشان در مقدمهٔ این آیت رفت ، ومعنی آنست که : ارسلنا الرّسل وقلنالهم «یا ایّها الرّسل کلوا من‌الطّیّبات» ای ـ کلوا من الحلال، و کلّ مأکول حلال مستطاب فهو داخل فیه . « واعملوا صالحاً » ای ـ اعملوا بطاعةالله وما یوافق رضاه ، وقیل الصّلاح الاستقامة علی مـا توجبه الشّریعة . « انّی بما تعملون علیم » هذا ترغیب فی فعل‌الخیر وترك‌الشرّ، ای ـ اعلم‌الجمیع فاجازی علیه .

« وانّ هذه» بکسرالف وتشدید نون‌قرآء ت‌اهل کوفه است برمعنی‌استیناف. ابن عامر، «وان‌هذه» بفتح الف وتخفیف نـون خواند ، والوجه انّ « ان » مخففةمن

الثقيلة وهي اذا خففت اقتضت مايتعلّق بها كما تقتضي اذالم تخفف ، وقوله : « هذه » في موضع نصب لأنّها اسم انّ المخففة وما بعدها جملة هي للخبر ، ويجوزان يكون موضع « هذه » رفعاً على ان تكون مع ما بعدها جملة في موضع الخبر واسم انّ مضمر وهو ضمير الامر والشأن ، والتقدير ان الامر اوالشأن « هذه امتكم » وتعلق انّ بما يتصل بها على ماقدّمناه من الـوجهين ، ويجوز ان تكون انّ صلة ، وتقديره « وهذه امتكم » ، باقي قراء « وانّ » بفتح الف ونشديد نون خوانند ، وباين قرائت اضمارست ، يعني : واعملوا انّ هذه امّتكم . وقيل معناه ولانّ هذه امّتكم امّة واحدة . « وانا ربّكم فاتقون » اي ـ لاجل هذه النعمة فاتقون ، كذا قال الخليل و سيبويه ومثل ذلك عندهما قوله تعالى : « وانّ المساجد لله فلا تدعوا » اي ـ لانّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً . و كذلك قوله . « لايلاف قريش » كأنه قال : فليعبدوا رب هذا البيت لايلاف قريش . اي ـ ليقابلوا هذه النعمة بالشكر والعبادة للمنعم عليهم بها . امّت اينجا بمعنى دين است و ملّت ، معنى آنست ، كـه شمارا همان فرمودم كه پيغامبران گذشته را فرمودم ، دين شما و ملّت شما يكى وخداوند شما يكى ، دين دين اسلام است وجزازين دين نيست ، « انّ الدّين عندالله الاسلام » ، ومن خداوند شمايم جزازمن خداوند نيست ، « وانا ربكم فاتّقون » بپرهيزيد از آن كه با من ديگرى پرستيد ، كلمة بخرج بها عيسى من عزّ الربوبية . و روا باشد كه امّت بمعنى جماعت بود ، اي ـ جماعتكم و جماعة من قبلكم كلّهم عبادي وانا ربّكم ، والمعنى انّها مادامت متوحدة فهي مرضية . فاذا تفرقت فلا ، « فاتّقون » اي ـ خافوني في شقّ العصا و تفريق كلمتكم . آنگه خبرداد ازقومى كـه دين اسلام بگـذاشتند و در ديـن خـويش و در كلمت خويش تفرقت راه دادند

« فتقطّعوا امرهم » اي ـ قطّعوا امر دينهم وفرّقوا ما امروا به ان يكون ديناً واحداً ، « زبراً » اي ـ فرقاً مختلفة . واحدها زبر وهو الفرقة والطائفة . وقرأ بعض اهل الشام زبرا بفتح الباء جمع زبرة ، ومنه زبر الحديد . اي ـ صاروا فرقاً كزبر ـ

الحدید ، میگوید گروه گروه گشتند هر گروهی جز از دین اسلام دینی و مذهبی گرفتند ، یعنی مشرکان و جهودان و ترسایان ، و محتمل است که این گروههای مختلف احزاب ترسایانند که درکار عیسی مختلف شدند کقوله : « فاختلف الاحزاب من بینهم » تحزبوا علی عیسی علی ثلاثة اقاویل. و گفته‌اند زبر جمع زبورست ومراد باین کتب است ، یعنی دان کلّ فریق بکتاب غیر الکتاب الّذی دان به الآخر ، و ذلك انّ الیهود اخذوا **بالتورية** و ترکوا **الانجیل والقرآن**،وکذلك **النصاری** ، و قیل معناه جعلوا کتبهم قطعاًمختلفة آمنوا بالبعض و کفروا بالبعض وحرّفوا البعض ، « کلّ حزب بما لدیهم » ای ـ بماعندهم من الدّین والکتاب ،وقیل بالاموال والاولاد « فرحون » مسرورون معجبون والمحق واحد .

« فذرهم فی غمرتهم » هذا کنایة عن الخذلان،یعنی دعهم یا **محمّد** فی جهالتهم وضلالتهم السّاترة وجه الصّواب،واصله الستر، وقیل معناه دعهم فیما غمرهم من دنیاهم،«حتی حین»حتی یجیء اجلهم ، ای ـ انّ امهالنا ایّاهم لاینجیهم .

« ایحسبون انّما نمدّهم به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات» ،جزاء علی حسن صنیعهم،بل لیس الامر علی ماتوهموا،«لایشعرون» انّ ذلك امتحان واستدراج ، و تقدیر الآیة ، ایحسبون امدادنا ایّاهم بالمال والبنین مسارعتنا لهم فی الخیرات ، سارع واسرع واحد ، ثمّ ذکر المسارعین فی الخیرات فقال :

« انّ الّذین هم من خشیة ربّهم مشفقون » الخشیة الخوف مع التعظیم المخشی منه ، والاشفاق الخوف من المکروه ، والمعنی انّ المؤمنین بماهم علیه من خشیة الله خائفون من عقابه . قال **الحسن البصری** : المؤمن جمع احساناً وخشیة ،والمنافق جمع اساءة وامنا .

« والّذین بآیات ربّهم » ای ـ بکتب الله ، « یؤمنون »

« والّذین هم بربّهم لایشرکون » ای ـ لایدعون معه الهاً.

« والّذین یؤتون ما آتوا » ای ـ یؤدون ما اتّوا ، کقوله:«ما آتیکم الرّسول

فخذوه » ای ـ ادیکم و کقوله : «اتت اکلها ضعفين » ای ـ ادت ' و قيل يعطون ما اعطوا من الصّدقات والزكوات . « وقلوبهم وجلة »خائفةان لاتقبل منهم لتقصيرهم .
میگوید صدقات وزکوات می دهند و اعمال برّمی کنند و دلهای ایشان ترسان که نپذیرند از ایشان ، ازبهر آن که خودرا درآن مقصر دانند و باین معنی خبر عایشه است قالت : قلت يا رسول الله « والّذين يؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة » هوالّذى يزنى ويشرب الخمر ويسرق؟قال:لايابنة الصدّيق ولكنه الرّجل يصوم ويصلّى ويتصدّق ويخاف ان لايقبل منه . « انّهم الى ربهم راجعون » قيل هو مفعول الوجل ، اى ـ وجلة للرجوع الى الله ، وقيل قلوبهم وجلة لانّهم الى ربّهم راجعون ، فيرد عملهم ولا يقبل منهم ، قال الحسن : لقد ادركت اقواماً كان خوفهم على طاعاتهم ان لاتقبل منهم اكثرمن خوفكم على معاصيكم ان تعذّبوا عليها .

« اولئك يسارعون في الخيرات » اى ـ الّذين هذه صفاتهم هم الّذين يبادرون الى الطاعات ويستكثرون ، وهذا خبر انّ ، « وهم لهاسابقون » اى ـ لاجل الخيرات سابقون الى الجنّات ، وقيل اللّام بمعنى الى اى ـ الى الخيرات سابقون ، كقوله :« بانّ ربك اوحى لها » اى ـ اوحى اليها . و كقوله . « لما نهوا عنه » اى ـ الى مانهوا عنه ، قال الكلبى : سبقوا الامم الى الخيرات ، و قال ابن عباس : سبقت لهم من الله السّعادة فلذلك سارعوا في الخيرات . وقيل وهم للسعادة سابقون الى الجنّة ثم ذكر انّه لم يكلّف العبد الا ما يسعه فقال :

« ولا نكلّف نفساً الا وسعها » فمن لم يستطع ان يصلّى قائماً فليصل جالساً ، و من لم يستطع الصوم فليفطر ، والوسع ما في القدرة وهو مصدر وسع نظيره قوله : « لايكلف الله نفساً الاوسعها » . « ولدينا كتاب » يعنى اللوح المحفوظ ، « ينطق بالحق » يبيّن بالصدق ، والمعنى لانكلف نفساً الّاما اطاقت من العمل وقداثبتنا عمله في اللوح المحفوظ فهوينطق به ويبيّنه ، وقيل « ولدينا كتاب » يعنى كتاب اعمال الخلق لايشهد على احدالا بما عمل . « وهم لايظلمون » لاينقص من حسناتهم ولايزادعلى سيئآتهم .

ثمّ ذکر الکفّار فقال :

« بل قلوبهم فی غمرة » ای ـ قلوب الکفّار فی غطاء من هذا ، ای ـ من هذا الّذی وصف به المؤمنون ، وقیل من کتاب الحفظة ،وقیل من القرآن ، وقیل من ـ الحقّ ، مفسران گفتند این آیت متصلست بآنچه گفت : « ایحسبون انّما نمدّهم » ای ـ لیس الامر کما یحسبون،نه چنانست که مشرکان وبیگانگان می پندارند که آن مال وپسران که بایشان میدهیم،بایشان خیر خواسته‌ایم ، لکن دلهای ایشان در غفلتست ودر نادانی ودر پوشش ازین طاعات واعمال برّ که اوصاف مؤمنانست ، روشنائی قرآن دردل ایشان نتافته واز آنچه حفظه برایشان می‌نویسند غافل مانده . آنگه گفت : « ولهم اعمال » ای ـ للکفار اعمال خبیثة من المعاصی والخطایا محکومة علیهم. « من دون ذلك » ای ـ من دون اعمال المؤمنین الّتی ذکرها الله فی هذه الآیات، « هم لها عاملون» لابدّ لهم من ان یعملوها فیدخلوا بها النّار لماسبقت لهم من الشقوة . می گوید این کافرانرا عملهاست کردنی جزاز آن اعمال که مؤمنانرا یاد کردیم ازین خبائث ومعاصی که برایشان حکم کرده‌ایم ودر ازل رانده که ناچار آن کنند و بان مستوجب دوزخ شوند ، وروا باشد که « من دون ذلك » کنایت نهند از اعمال کفار وبهذا قال الزجاج :اخبر الله عزوجل بما سیکون منهم و اعلم انّهم سیعملون اعمالا تباعد من الله عزوجل غیر الاعمال الّتی ذکروابها . مفسران گفتند : «بل قلوبهم » این ضمیر با مؤمنان شود ، ای ـ قلوبهم مغمورة بالاشفاق مع هذه الافعال الحسنة ، « ولهم » ای ـ وللمؤمنین « اعمال من دون ذلك » یرید بالاوّل الفرائض و بالثانی النوافل ، « هم لها عاملون » وعلیها مقیمون .

« حتی اذا اخذنا مترفیهم » ای ـ لاننقطع اعمالهم السیئة الی ان نأخذ متنعمیهم بالعذاب . قال ابن عباس · هوالسیف یوم بدر ، و قال الضحاك : بالقحط والجوع حین دعاعلیهم رسول الله وقال: اللّهم اشدد وطأتك علی مضر واجعلها علیهم سنین کسنی یوسف . فابتلاهم الله سبع سنین حتّی اکلوا الجیف والکلاب والعظام المحرقة

والقد . « اذا هم يجأرون » يضجّون و يجزعون و يستغيثون و اصل الجؤار رفع ـ الصوت بالتضرع .

«لاتجأروا» ای۔ يقال لهم لاتجأروا،« اليوم » ، ای۔ لاتتضرعوا وهذا يأس لهم من النجاة لانهی ، « انّكم منا لاتنصرون » ای۔ انكم من عذاب الله لاتمنعون ، و قيل « انّكم منّا » ای۔ من جهتنا . « لاتنصرون » بقبول التوبة .

« قدكانت آياتی تتلى عليكم » يعني القرآن ،«فكنتم على اعقابكم تنكصون » ترجعون قهقری، تتأخرون عن الايمان .

« مستكبرين به » واختلفوا في هذه الكناية فاظهر الاقاويل انها تعود الى البيت الحرام كناية عن غير مذكور،« مستكبرين » ای۔ متعظمين بالبيت الحرام و تعظمهم به انهم كانوا يقولون نحن اهل حرم الله وجيران بيته فلايظهر علينا احد ولانخاف احداً فيأمنون فيه وسائر النّاس في الخوف . هذا قول ابن عباس ومجاهد وجماعة، وقيل «مستكبرين به » ای۔ بالقرآن فلم يؤمنوا به، يعني يحضرهم عند قرائته استكبار « سامراً » نصب على الحال يعني يسمرون بالّليل في مجالسهم حول البيت ، وحدّ سامراً وهو بمعنى السّمار لانّه وضع موضع الوقت اراد « تهجرون » ليلا وقيل وحدّ سامراً كقوله : « يخرجكم طفلا » قرأ نافع « تهجرون » بضم التاء و كسر الجيم من الاهجار وهو الافحاش ای ـ يفحشون القول ، وذكر انّهم كانوا يسبون النبی واصحابه، وقرأ الآخرون تهجرون بفتح التاء وضم الجيم ، ای۔ تعرضون عن النبی وعن الايمان وعن القرآن وترفضونها ، وقيل من الهجر وهو القول القبيح يقال هجر يهجر هجراً اذا مال عن الحقّ، وقيل تبدون و تقولون مالاتعلمون من قولهم،هجر الرّجل في ـ منامه ، ای ـ هذی .

« افلم يدبّروا القول » يعني افلم يتفكروا في القرآن فينظروا في لفظه ونظمه ومعانيه و كثرة فوائده وسلامته عن التناقض والاختلاف فيستدلوا انّه من عندالله۔ « ام جاءهم » امر بديع عجيب، « لم يأت آباءهم الاوّلين » يعني انزال الكتاب و

ارسال الرسول.

« ام لم یعرفوا رسولهم » بالصّدق والامانة قبل اظهارالدعوة فیورث ذلك تهمة فـی حاله و ربة فی امره ، « فهم لـه منکرون » ای ـ فلذلك انکروه فلم یؤمنوا به .

« ام یقولون به جنّة » ای ـ جنون . « بل جآء هم بالحق » ای ـ لیس الامر کما یقولون، جاء هم الرّسول بالحقّ من عندالله ، «واکثرهم للحقّ کارهون ».معنی آنست که این کافران خود هیچ تفکر نکنند درین قرآن دراعجاز لفظ وحسن نظم و معانی فراوان وفواید بی کران ، ازتناقض آزاد واز اختلاف پاك، تابدانند که کلام خداست ونامهٔ اوبراستی ورسول آورده بدرستی،یانه که این پیغامبر که بایشان آمد چیزی بدیع است وکاری غریب که برپیشنیان و گذشتگان ایشان نیامده ونبوده ، و خود می‌دانند واقرار می‌دهند که پیشینیان ایشانرا پیغامبرو کتاب فرستادیم ، یا نه که ایشان‌این رسول راپیش ازاظهاردعوت‌بصدق وامانت نشناخته‌اند ودر وقتی‌تهمتی یا ریبتی دیده‌اند تاآن خودرا عذری سازند بانکار وتکذیب وی که میکنند ، یانه که می گویند این محمّد دیوانه‌است که سخن دیوانگان می گوید سخنان‌بیهوده‌نامفهوم نه نه که این جمله هیچیز نیست وایشانرا هیچ عذر نیست وآنچه رسول آورد بایشان جزحق وصدق نیست ، امّا ایشانرا حق دشوارآید وشنیدن حق نتوانند.

« ولواتّبع الحقّ اهواهم» قال مقاتل والسدّی و جماعة : الحقّ هوالله عزوجل والمعنی لوعمل الرب تعالی وتقدس بهوی المشرکین و اجری علی التدبیر مشیّتهم فترك الحقّ الّذی هم له کارهون . « لفسدت السموات والارض» لایثارهم الباطل علی الحقّ فهلك الخلق اجمعون. وقیل المراد بالحقّ القرآن،یعنی لونزل القرآن بما یحبّون من جعل الشریك والولد علی مایعتقدونه ، « لفسدت السموات والارض »، وذلك انها خلقت دالّة علی توحیدالله عزوجل ولوکان القرآن علی مرادهم لکان یدعوا الی الشرك وذلك یؤدی الی فساد ادلّة التوحید.« ومن فیهن » لانّهم حینئذ یشرکون

بالله عزوجل . « بل آتيناهم بذكرهم » قال ابن عباس : بما فيه فخرهم و شرفهم ، يعني القرآن كقوله : « لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكر كم » اي شرفكم ، « و انّه لذكر لك ولقومك » اي شرف لك ولقومك . « فهم عن ذكرهم » اي عن شرفهم ، «معرضون»، وقيل معناه «بذكرهم» اي بالذكر الّذي فيه حظهم لو اتّبعوه، فهم عن ذكرهم اي عن القرآن، « معرضون».

«ام تسئلهم» يعني ام يظنون انّك يا محمّد تسئلهم على ماجئتهم به، «خرجاً » جعلا واجراً فيعرضوا عنك كذلك . « فخراج ربّك » اي فعطاء ربّك « خير » ممّا في ايديهم، « وهو خير الرازقين» اي ادومهم عطاء ،قرأ حمزة و الكسائي خراجاً فخراج ربك، كلاهما بالالف، وقرأ ابن عامر كلاهما بغير الف، وقرأ الباقون خرجاً بغير الف فخراج بالالف والخرج والخراج مايخرج من ربع ما يقاسمه ، وقيل الخرج الجعل، والخراج العطاء.

« وانّك لتدعوهم الى صراط مستقيم » وهو الاسلام اي ان الّذي تدعوا اليه صراط مستقيم. من سلكه ادّاه الى مقصده

« وانّ الّذين لايؤمنون بالآخرة » اي لايصدّقون بالبعث والحساب . « عن الصراط » اي عن دين الحقّ، « لناكبون» عادلون مائلون ، يقال نكب عن الشيء اذا عدل عنه ،

«ولو رحمنا هم و كشفنا مابهم من ضرّ» اي قحط وجدوبة . « للجّوا »تمادوا، « في طغيانهم يعمهون » ولم ينزعوا عنه ، وقيل معناه لورددناهم عن طريق النار الى الدّنيا للجّوا في طغيانهم يعمهون . كقوله : « ولوردوا لعادوا لمانهوا عنه » .

« ولقد اخذناهم بالعذاب » وذلك انّ النبيّ دعا على قريش ان يجعل عليهم سنين كسني يوسف، فاصابهم القحط، فجاء ابوسفيان الى النبي فقال انشدك الله والرحم الست تزعم انّك بعثت رحمة للعالمين ؟ فقال بلى، قال قد قتلت الآباء بالسيف و الابناء بالجوع فادع الله ان يكشف عنّا هذا القحط ، فدعا فكشف عنهم فانزل الله هذه

الآیة .« فما استکانوا لربّهم وما یتضرعون » ای ـ لم تتضرعوا الی ربّهم بل مضوا علی تمرّدهم .

« حتی اذا فتحنا علیهم باباً ذا عذاب شدید » قال ابن‌عباس : یعنی القتل یوم بدر ، وقیل هوالموت ، وقیل هوالعذاب فی‌القیامة ، « اذاهم فیه مبلسون » آیسون من کلّ خیر.

« وهوالّذی انشأ لکم السّمع » ای ـ الاسماع ، « والابصاروالافئدة »لتسمعوا و تبصروا وتعقلوا . « قلیلا ماتشکرون » فتوحدونه فتستیقنون بانّه واحد .

« وهوالّذی ذرأ کم فی‌الارض» ای ـ صیّر بعضکم ذرّیّة بعض ،« والیه تحشرون» ای ـ تجمعون للحساب والجزاء

« وهوالّذی‌یحیی‌ویمیت » ای ـ یحیی‌الموتی‌للبعث،ویمیت الاحیاءفی‌الدّنیا، « وله اختلاف اللّیل‌والنّهار» ای ـ تدبیر اللّیل و النهار فی‌الزّیادة والنقصان . و قیل جعلهما مختلفین ـ یتعاقبان ویختلفان فی‌السواد والبیاض ، «افلا تعقلون » ماترون من صنعه فتعتبروا ، افلا تعلمون انّه لایقدر علی ذلك الاالله عزوجل.

« بل قالوا » ای ـ قالت قریش ، « مثل ماقال الاوّلون»ای ـ مثل من کان‌قبلهم من‌المکذّبین بالبعث، قالوا یعنی علی‌طریق الانکاروالتعجب ، «ءاذا متنا و کنّا تراباً وعظاماً » خالیة عن‌اللّحوم والعروق والاعصاب بالیة، «ءانّا لمبعوثون » مخرجون‌من قبورنااحیآء ، قرأ ابن‌کثیر و ابوعمرووعاصم وحمزة ءاذا أانّا بالاستفهام فیهما،و قرأ نافع والکسائی ویعقوب‌ءاذا بالاستفهام انّا بالخبر، وقرأ ابن‌عامر بضدّهم«ء اذا کنّا تراباً»بالخبر« ءانّا لمبعوثون» بالاستفهام . .

« لقد وعدنا نحن »هذا الوعد ، ووعد« آباؤنا » ای وعدهم قوم ذکروا انّ‌للّه‌رسلا ای ـ قیل لنا ولآبائنا هذا الحدیث من‌قبل مجیئك و لم یکن من‌ذلك‌شیء ،«ان‌هذا الاّ اساطیر الاوّلین»ای ـ ماهذاالّذی تخوفنابه‌الاّ ماسطره‌الاوّلون‌فی کتبهم‌ممّالاحقیقة‌له .

« قل لمن‌الارض » ای ـ قل‌یا محمّد مجیباً لمنکری‌البعث« لمن الارض ومن

فيها » من الخلق ، « ان كنتم تعلمون » خالقها ومالكها.

«سيقولون لله» ولابدّلهم من ذلك لانّهم يقرّون انّها مخلوقة . معنى آنست كه مشركان مكه چون برطريق انكار وتعجب گفتند . «ءاذامتنا و كنّا ترابا»بعث ونشور را منكر شدند فرمان آمد كه يا محمّد ايشانرا جواب ده كه اين زمين وهر كه در آن كراست وملك وملك كيست؟مصرّف ومدبّر آن كيست ؟ اگرمى‌دانيد كه مملوك كيست بگوئيد مالك آن كيست ؟ چون مى دانيد كى مخلوق است بگوئيد خالق آن كيست ؟ يا محمّدو ناچار كه ايشان گويند خدابراست ملك وملك زمين وهرچه در آنستّ كه ايشان بمخلوقى و مملوكى همه مقرند ، چون ايشان چنين گويند و اقراردهند توبگو « افلا تذكّرون » فتعلموا ان من قدرعلى خلق الارض و من فيها ابتداء يقدر على احيائهم بعدالموت ، چرا درنيابيد و پند بپذيريد و دليل نگيريد كه آن خداوند كه باوّل قادر بود بآفرينش خلق بآخر قادرست كه باز آفريند وبرانگيزد .

« قل من ربّ السّموات السبع وربّ العرش العظيم سيقولون لله » . درحرف اوّل خلاف نيست كه للهّ بى الف است. امّادرحرف دوم وسوم خلافست قراء ت ابوعمرو و يعقوب سيقولون الله افلاتتقون . سيقولون الله قل فانّى تسحرون »،هردوحرف بالف خوانند جواباً على معنى واللفظ وهوظاهر، باقى لله خوانند همچون حرف اول جواباً على المعنى دون اللفظ كقول القائل للرّجل : من مولاك ؟ فيقول لفلان . اى ـ انا لفلان وهو مولاى. « قل افلاتتقون » يعنى افلا تتقون عقابه على انكار البعث والنشور، على اضافة الشريك والولد اليه سبحانه .

« قل من بيده ملكوت كل شىء » الملكوت الملك، والتاء للمبالغة كالرحموت من الرحمة ، والرهبوت من الرهبة ، « وهو يجير ولايجار عليه» اى ـ يعقد الايمان لمن شاء ولاينقض امانه ولايعقد عليه الامان ، يعنى يؤمن من يشاء ولايؤمن من اخافه الله ومنه قوله عزّوجل : « وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله»

ای ـ آمنه ، وقیل ىمتنـع هو من السوء من یشاء ولایمتنـع منه من اراده بسوء .«ان کنتم تعلمون » اجیبوا ان کنتم تعلمون .

سیقولون لله قل فانّی تسحرون » یعنی کیف تخدعون وتصرّفون عن توحیده وطاعته ، وقیل کیف یخیّل الیکم ما لیس له اصل ولاحقیقة، والسّحر تخییل ما لیس له اصل .

« بل آتیناهم بالحقّ » ای ـ جئناهم بالحقّ الصدق ، « وانّهم لکاذبون » فیما یدعونه من الشریک والولد.

«مااتخذالله من ولد » ای ـ مااتخذالله ولداً ، و من هاهنا زائدة، و انّما قال ذلك لانّ بعض المشرکین کانوا یقولون الملائکة بنات الله ، و بعض الیهود قالواعزیر بن الله ، وبعض النصاری قالواالمسیح ابن الله ، وبعضهم قالوا اتخذالمسیح ابناً فبیّن الله تعالی انّه لم یتخذ ولدا لامن جهة الاستیلاد ولامن جهة الاضافة. «وماکان معه من اله » ای ـ لم یشرك فی الهیّته احداً ، « اذا لذهب کلّ اله بماخلق » قوله : «اذا» کنایة عن ضمیر طویل ، یعنی ولواتخذولداً وکان معه اله، « لذهب کلّ اله بماخلق » ای ـ لانفرد کلّ اله بخلقه ولم یرض ان یشارکه فیه غیره ولوقع التنازع وهونظیرقوله . « لوکان فیهما آلهة الاّالله لفسدتا » ای ـ لم ینتظم امرهما کمالم ینتظم امر ملك فیه ملکان قاهران « ولعلا بعضهم علی بعض» ای ـ طلب بعضهم مغالبة بعض کفعل ملوك الدّنیا فیمابینهم، وقیل لعلا القوی منهم علی الضعیف بالقهر والغلبة ولاینبغی للمقهوران یکون الهاً،ثمّ نزّه نفسه فقال: « سبحان الله عمّا یصفون » ای ـ تقدّس من ان یکون له شریك اوان یتخذ ولداً

« عالم الغیب والشهادة» ای ـ یعلم ماسیکون وماهو کائن حاضر ،وهومعنی الشهادة یقال شهد اذاحضر، قرأ اهل مدینة والکوفة غیرحفص،عالم الغیب برفع المیم علی الابتداء ، وقرأ الآخرون بجرّهاعلی نعت الله فی سبحان الله .«فتعالی عمّایشرکون» ای ـ تعظم عن ان یکون له شریك اونظیر .

« قل ربّ امّا تريَنّي ما يوعدون » هذا شرط وجوابه، « فلاتجعلني »، وقداعترض النداء بين الشرط والجواب، والمعنى قل يا محمّد ان ترني في هؤلاء الكفار ماتعدهم من العذاب ، فاجعلني خارجاً منه ونجّني من سخطك وعذابك ،

«وانّا على ان نريك» هذا اخبار من الله عزّوجل عن انزال العذاب الّذى اوعدهم به في حيوة نبيّه واخبار عن قدرته على ذلك ، وقد حقق هذا الخبر يوم بدر، واري ذلك رسوله (ص) ، وقيل المعنى « وانّا على ان نريك مانعدهم » في حيوتك اونعاقبهم بعد وفاتك ، « لقادرون» فحذف .

النّوبة الثالثة

قوله : « يا ايّها الرّسل » ابراهيم خليل را عليه السلام دو فرزند بود كه سلالهٔ نبوت بودند يكى اسحق پدر عبرانيان ، ديگر اسمعيل پدرعرب ، از اسحق عليه السلام پيغامبران آمدند هزاران ، واز اسمعيل عليه السلام يك پيغامبر آمد محمّد عربى (ص) آن قوّت نبوت كه درنهاد اسحق تعبيه بود بهزاران پيغامبر قسمت كردند هريكى را ازآن جزوى نصيب آمد ، بازقوّت نبوت و كمال رسالت كه درنهاد اسمعيل تعبيه بود همه بمصطفى عربى دادند لاجرم برهمه افزون آمد و قوّت جمله انبياء دروى موجود آمد تا باوى گفتند : « ياايّها الرّسل» اى ـ همه اخلاق پيغامبران در تو جمع آمده وبهمه اوصاف حميده ستوده ، هر پيغامبرى را بخصلتى نواختند واز حضرت ذوالجلال اورا تحفه‌اى فرستادند كه بدان مخصوص گشت ، بازمحمّد عربى و مصطفى هاشمى كه طراز كسوت وجود بود درّ صدف شرف بود او را بهمه برگذاشتند ، وبصفات همگان بنگاشتند ، چنانكه ابن عباس گفت : انّ الله تعالى اعطى محمّد خلق آدم ومعرفة شيث وشجاعة نوح ووفاء ابرهيم و رضاء اسحق

وقوة يعقوب وحسن يوسف وشدة موسى ووقار الياس و صبر ايوب وطاعة يونس وصوت داود وفصاحة صالح وزهد يحيى وعصمة عيسى وحب دانيال وجهاد يوشع.
على القطع والتحقيق. ميدان كـه از جملهٔ موجودات كه بحكم كن بصحراء فيكون آمدند هيچ ذات را آن كمال وهيچ صفات را آن جلال نيامد كه ذات احمد وصفات محمّد را آمد، آدم صفى هرچند عزيز ومكرم بود و بتخاصيص قربت مخصوص و مقرّب بود، لكن اورا عتاب ازپيش آمد وعقوبت ازعقب نخست گفت « وعصى آدم » پس گفت: «ثم اجتباه ربه » بازمصطفى را عفو ازپيش آمد وعتاب ازعقب: «عفاالله عنك» پس گفت : « لم اذنت لهم » ميان اين و آن دورست و آنكس كـه بدين بصر ندارد معذورست . اگر ابراهيم را قوت يقين بود تـا جبرئيل را گفت : « امّا اليك فلا » يقين مصطفى ازيقين ابراهيم تمامتر بود كه مى گفت : «لى مع الله وقت لايسعنى فيه ملك مقرب» يعنى جبرئيل« ولانبىّ مرسل» يعنى ابراهيم . ور سليمان را ملك دنيا داد مصطفى را ملك قيامت داد ، مى گويد : « لواء الحمد بيدى ولافخر » واگر با موسى كرامت كرد تا قوم او بدريا بگذشتند ودامن ايشان تر نگشت ، بامصطفى كرامت كرد تا امّت او بدوزخ بگذرند ودامن ايشان خشك نگردد. واگر عيسى را بآسمان چهارم بردند مصطفى را «بقاب قوسين او ادنى » بردند، اين همه معانـى و معالى وفضائل وشمائل درذات مطهر مصطفى جمع كرد آنگه باوى اين خطاب كرد « ياايّها الرّسل» ،

قوله: « انّ هذه امتكم امّة واحدة وانا ربّكم فاتقون » ازروى اشارت ميگويد دين اسلام دينى يگانه وشما امتى يگانه ومن خداوند شما خداوند يگانه، بپرهيزيد از خشم من كه دينى ديگر گزينيد وخدائى ديگر گيريد، اين اسلام كه هست جبار صفت است جبارهمّتى بايد تاحمال اسلام بروى اقبال كند و جبار همّت آنستكه سر بدنيا و عقبى فرو نيارد ، خليل را گفتند : ياخليل اسلم. اسلام راباش وبااسلام درساز گفت: اسلام جبّارصفت است متعلقات را بخود راه ندهد ازبند علائق بيرون آيم، مال بمهمان داد وفرزند بقربان ، ونفس خود بآتش سوزان ، آنگه گفت: «اسلمت لربّ العالمين»

اکنون که‌ازهمه بر گشتم ترا گشتم‌تاازهمه بازماندم وترامانده ،
«ایحسبون‌انّمانمدّهم‌به‌من‌مال‌وبنین‌نسارع‌لهم‌فی‌الخیرات»این‌خواجگان دنیادار نفس‌پرورخلق‌پرست‌رداء تکبر بردوش نهاده ومست‌شهوت گشته چه‌پندارند که دنیا ایشانرا کرامتی‌است‌یا کثرت‌مال وفرزندایشانرا سعادتی‌است کلاولمّا، خبر ندارند که طلیعهٔ لشکرنعمت که دررسد همه درگاه بیگانگان طلبد، علم شقاوت باخود میبرد وداغ بیگانگی‌می‌نهد. بازطلیعت لشکر محنت که دررسد همه زاویهٔ عزیزان طلبد گرد سرای دوستان گردد ، از بهرآنکه محنت ومحبّت بشکل هردوچون همند ، همبروهمسر بنقطهٔ سرّزیرآنرا تمییز کرده‌اند ورنه بشکل وصورت از یکدیگرجدا نه‌اند ، فرعون مـدبر را چهارصدسال ملك وعافیت ونعمت دنیا داد و درآن باوی مضایقه‌ای نرفت ، لکن اگرساعتی درد وسوزموسی خواستی بوی ندادی که سزای جمال‌آن درد نبود. واگرتقدیراً درآن ساعت که ارّه برفرق زکریا بود کسی ازوی پرسیدی که چـه خواهی؟ ازذرّات و اجزای وی نعرهٔ عشق روان گشتی و گفتی آن خواهم که تاابد برفرق ما همی‌راند. درخبرست که‌من‌احبّنافلیلبس‌للبلاء تجمافافانّ البلاء اسرع‌الی‌محبینا من‌السّیل‌الی‌قرار.

تازیم بندگی بند قباء تو کنم ویں سلامت همه درکاربلاء تو کنم

« انّ الّذین‌هم من خشیة ربّهم مشفقون » تاآنجا که گفت· «اولئك‌یسارعون فی‌الخیرات » عاقل که درمعنی این‌آیات تأمل کند داند که‌مطیع برطاعت خویش ترسان ترست ازعاصی‌برمعصیت‌خویش . وچنانکه عاصی راحاجتست بستراو،مطیع راهم حاجتست بستراو ، وحق تعالی چنین می گوید : « وتوبوا الی‌الله جمیعاً ایّها المؤمنون » ای مؤمنان شما که مطیعانید وشما که عاصیانید همه بنعت‌تضرّع‌بدرگاه ماباز آئید وبرحالت افتقار و انکسار ازما آمرزش حواهید تاشما را درپردهٔ رحمت خود بپوشیم.عجب آید مرا ازآن قراء تهی‌مغز که شبی‌دور کعت نماز کند روزدیگر گره خویشتن بینی برپیشانی افکنده ومنّت هستی خویش برآسمان وزمین نهد و

ذرّات وجود باوی میگوید سلیم دلا که توئی اینجا از کعبه بت‌خانه میسازند وازعابد هفتصد هزارساله‌لعین‌ابد می‌آورند و **بلعم باعور** را که‌اسم‌اعظم‌دانست‌ودعای‌مستجاب داشت برطویلهٔ‌سگان می‌بندند، وتویك شب دور کعت‌نماز گزاردی روزدیگرخواهی که‌عالم ازحدیث نماز توپرشود ؛ ای مسکین ! مرد محقق شرق و غرب پرازسجدهٔ اخلاص کند آنگه همه بآب بی‌نیازی فرو گذارد وبادودست تهی بسر کوی شفاعت **محمّدمصطفی** باز گردد و گوید: یاایّها العزیز مسّنا واهلنا الضرّ وجئنا ببضاعةمزجئة.

پیرطریقت گفت : الهی آمدم با دودست تهی ، بسوختم برامید روز بهی ، چه بودا گرازفضل خود براین خسته دلم مرهم نهی .

«ولانکلف نفسا الاّ وسعها» شاهراه دین را بدایتی ونهایتی: بدایت اهل‌شریعت راست ، ونهایت‌ارباب حقیقت را ، عمل‌اهل شریعت خدمت است برشریعت ، صفت ارباب حقیقت غربتست برمشاهدت ، قاعدهٔ اعمال‌شریعت برسهولت‌نهادند**مصطفی** گفت : بعثت‌بالحنیفیة السهلة السمحة . مستضعفانند واهل رخص طاقت بار گران ندارند. ربّ‌العزه درشرع‌رخصتها ازبهر ایشان نهاد وبار گران ازایشان فرونهاد گفت: « لانکلف نفساً الاّوسعها » همانست که گفت · « ماجعل علیکم فی‌الدّین من حرج ، یریدالله‌بکم الیسرولایرید بکم‌العسر» اما روش ارباب حقیقت برریاضت‌وصعوبت‌نهاد وباایشان خطاب رفت که : «جاهدوا فی‌الله حق جهاده ،اتقوا الله حق تقاته، ان‌تبدوا ما فی‌انفسکم اوتخفوه یحاسبکم به‌الله ».

پیرطریقت راازحقیقت تصوف پرسیدند ، گفت : ماهوالاّ بذل‌الروح‌فلاتشتغل بترّهات المدّعین . و قال **الجریری** : لم یکلف الله العباد معرفته علی قدره و انّما کلّفهم علی مقدارهم . فقال « ولانکلف نفساً الاّوسعها » ولو کلّفهم علی‌قدره لجهلوه وما عرفوه لانّه لایعرف قدره سواه ولایعرفه علی‌الحقیقة غیره الله جلّ جلاله . خلق را بمعرفت خویش برقدر طاعت واندازهٔ استطاعت‌ایشان‌تکلیف کرد نه برقدرجلال وعزت خویش ، هر کسی برقدرخویش اورا تواند شناخت ، و چنانکه اوست خود

داند وخود راخودشناسد، قال‌الله تعالی: «ولایحیطون به‌علماً الرّحمن‌فسئل‌به‌خبیرا» وقال علی (ع) : یامن لایعلم احدمن خلقه کیف هوغیره. اگرذره‌ای ازآن‌معرفت حقیقت که او را بخوداست برخلق آشکارا کند همه متمرّدان جهان و شیاطین عالم موّحد گردند همه زنارها کمرعشق دبن گردد ، همه خارهای عالم رباحین شود . خاکها مشك وعبیرشود ، اوصاف بشریت همه بشرات نسیم معرفت گردد .

گریك نظرت چنانکه هستی نگری — نه بت ماند نه بت پرست ونه‌پری

الهی وصف‌تو نه کار زبانست، عبارت ازحقیقت دافت تو بهتانست ، باصولت وصال دل ودیدار را چه توان است .

حسن تو فزونست زبینائی من — راز تو برونست ز دانائی من

٥ - النّوبةالاولی

قوله تعالی : « ادفع بالّتی هی احسن السیّئة » [ای محمد] بدیشان پاسخ ده بهرچه‌آن‌نیکوتر، « نحن اعلم بما یصفون (۹٦) » مادانائیم بآنچه ایشان گویند.

« وقل‌ربّ » و بگوی خداوند من ، « اعوذ بك » فـریاد خواهم بتو .

« من همزات‌الشّیاطین (۹۷) » از بد دز انداختن دیوان .

« واعوذ بك ربّ ان یحضرون (۹۸) » وفریادخواهم بتو خداوند من که هیچ بامن باشد .

« حتّی اذا جاء احدهم الموت » تا آنگه که مرگ بیکی آبد ازایشان .

« قال ربّ ارجعون (۹۹) » گوبد خداوند من مرا بازگذارید .

« لعلّی اعمل صالحاً » تا مگر که من کردار نیك کنم . « فیما ترکت» از آن کردار های نیك که نکرده‌ام و بگذاشته‌ام ، « کلاّ » بودن این را نوی نسبت ،

« **انّها کلمة هو قائلها** » براستی که آن سخنی است که او میخواهد گفت .
«**ومن ورائهم برزخ**»وپیش ایشان با گوراستودرنگ در آن،«**الی یوم یبعثون**(١٠٠)»
تا آن روز که ایشانرا برانگیزانند .

« **فاذا نفخ فی الصّور** »آنگه که درصور دمند، «**فلا انساب بینهم یومئذ** »
میان خلق آن روز هیچ نژاد نه [که سود دارد و نه هیچ آزرم بکار آید]
« **ولا یتساءلون** (١٠١) » ونه یکدیگر را پرسند هیچ .

« **فمن ثقلت موازینه** » هر کرا گران آید ترازوی وی [بکردار نیك]
« **فاولئك هم المفلحون**(١٠٢) » ایشان آنند که جاوید پیروز آمد گانند .

« **و من خفّت موازینه** » و هر کرا سبك آید ترازوی او [از کردار نیك]
« **فاولئك الّذین خسروا انفسهم** » ایشان آنند که ازخویشتن درماندند،«**فی جهنّم
خالدون** (١٠٣) » دردوزخند جاویدان .

« **تلفح وجوههم النّار**»وافروزدآتش رویهای ایشانرا، « **وهم فیها کالحون**
(١٠٤) » وایشان درآن تباه رویانند.

« **الم تکن آیاتی تتلی علیکم** » ایشانرا گویند نه سخنان و پیغامهای من
برشما میخواندند؟ « **فکنتم بها تکذّبون** (١٠٥) » وشما آنرا بدروغ می‌داشتید.

« **قالوا ربّنا** » گویند خداوندما ، « **غلبت علینا شقوتنا** » زور کرد برمابیش
شد بدبخت بودن ما ، « **و کنّا قوماً ضالّین** (١٠٦)» وقومی بودیم گمراهان

« **ربّنا اخرجنا منها** » خداوند ما بیرون آر ما را از ایدر « **فان‌عدنافانا
ظالمون** (١٠٧) » اگر باز گردیم ستمکار مائیم ،

«**قال اخسئوا فیها** » گوید دورشوید وخاموش [از آنچه می گوئید]درین‌سرای،
« **ولا تکلّمون** (١٠٨)» هیچ سخن مگوئید بامن.

« انّه کان فریق من عبادی » که گروهی بودنداززهیگان‌من(۱)، « یقولون ربّنا » میگفتند خداوند ما ، «آمنّا فاغفرلنا وارحمنا » بگرویدیم بیامرزما را و ببخشای مارا ، « وانت خیر الرّاحمین (۱۰۹) » که توبهتر بخشایند گانی.

« فاتّخذ تموهم سخریا »پس‌شما ایشانرا افسوس گرفتید، «حتّی انسوکم ذکری »تا فراموش کردند برشما یادمن، «وکنتم منها تضحکون(۱۱۰) » وشما ازیشان‌می خندیدید «انّی جزیتهم الیوم بما صبروا » امروز من ایشانرا پاداش دادم بپاداش آنکه صبر می کردند ، « انّهم هم الفائزون(۱۱۱) »ایشان امروز رستگارانند .

« قال کم لبثتم فی الارض» [اللّٰه‌تعالی] گوید ایشانرا ابن‌بودن شما دردنیا [که مرا بدان بدارید] خود چند بود ؟ « عددسنین(۱۱۲) » [چند بودید درزمین] برشمار سالها »

« قالوا لبثنا یوماً او بعض یوم » گویند روزی یا بعض روزی ، « فسئل العادین (۱۱۳)» ازفریشتگان پرس که شمار گیران توانند .

«قال ان لبثتم الاّ قلیلا » گوید آنچه بودید جزاندکی نبودید ، «لو انّکم کنتم تعلمون (۱۱٤)» چون نیك بودی شمارا اگرشمارد ا ستید .

« افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً» می پنداشتید کهماشمارا ببازیگری آفریدیم، « وانّکم الینالاترجعون (۱۱۵) » می‌پنداشتید که شمابامانحواهید آمد.

«فتعالی اللّٰه الملك الحقّ » چون برترست [و پاك تر ازبازی و بی عیب تر] اللّٰه آن خدای که پادشاه است براستی و سزا . « لا اله الاّهو » نیست خدائی جززو،« ربّ العرش الکریم (۱۱٦) » خداوند عرش کریم بزرگوارنیکو.

« ومن یدع مع اللّٰه الهاً آخر »وهر که خدای‌دیگرخواند بااللّٰه ،« لابرهان له به » [خدائی] که در آن [پرستش] اورا نه عذرست و نه حجت . « فانّما حسابه عند ربّه» شمار او نزدیك خداوند او [نکند اللّٰه تعالی شمار او]. « انه لایفلح

(۱) جوقی بودند (نسخه‌ج)

الكافرون (١١٧) » كه ناگرويدگان هرگز بيك نيابند.

« وقل ربّ اغفر » وبگوى خداوندمن بيامرز،« وارحم » وببخشاى ،«وانت خيرالرّاحمين (١١٨) » وتوبهتر بخشايندگانى .

النّوبة الثانية

قوله : « ادفع بالّتى هى‌احسن » اى ـ ادفع بالخصلة الّتى‌هى‌احسن الخصال وهى‌الحلم والصفح والاغضاء عن جهلهم ، والصّبرعلى اذاهم ، وقوله : «السيئة»يعنى اذاهم ايّاك و تكذيبهم لك . نزول اين آيت پيش از آن بود كه فرمان‌آمد بقتال ، رب‌العزّه **مصطفى** را بعفو وصفح فرمود گفت‌آن سخن بد و كرد بد ايشانرابحلم و صفح خويش دفع وبراذى وتكذيب ايشان صبر كن ، « واهجرهم هجراً جميلا » ، وبروى نيكوازيشان فرابر،پس اين‌آيت منسوخ شد بآيت قتال . وگفته‌اند معنى آنست كه عظهم برفق ولين ولاتعظهم بشدّة و عنف . اى **محمد** ايشانرا كه دعوت كنى وپنددهى برفق ولطف وآسانى دعوت‌كن وپند ده نه بسختى ودرشتى چنانكه جائى ديگر گفت : « قل انّما اعظكم بواحدة » الآية . و موسى كليم را در دعوت فرعون همين فرمود : « فقولاله قولا ليّنا » ، و قيل الّتى هى احسن ، لااله‌الّاالله ، والسيئة ، الشرك . « نحن اعلم بما يصفون » اى ـ يقولون من‌الشرك ، فنجزيهم ما يستحقون .

«وقل ربّ اعوذبك» اى ـ استجيربك وامتنع بعزّتك، « من همزات‌الشّياطين» قال **ابن‌عباس** : اى ـ من نزغاتهم ، ونزغ‌الشيطان وسوسته . حتى يشغل عن امرالله عزوجل.وقال **مجاهد** : همزات الشياطين نفخهم ونفثهم ، واصل‌الهمزشدّة الدفع . يعنى دفعهم بالاغواء الى‌المعاصى .همزات الشياطين آنست كه بدها ومعصيتهادرپيش

بنده افکنند واورا با معاصی دهند وبآن مشغول دارند تا ازکارخداوطاعت داری وی بازماند ، و قال الحسن : معناه اعوذبك من الجنون . روی عن رجل من اهل بیت رسول‌الله (ص) قال : قام رسول‌الله الی‌صلوة اللّیل فهلّل ثلاثا فکبّر ثلاثاً و قال اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من همزه ونفثه و نفخه ، قال : فسألته من الغدعن همزه ، فقال : هوالموتة، قلت‌ما الموتة ؟ قال الموتة اخذالشیطان للانسان یشیربه الی ان یفعل فعلا یحدث عنده‌الجنون ، وسألته عن نفثه ، فقال : انه الشعر، و عن نفخه ، فقال انّه الکبر.

« واعوذبك ربّ ان یحضرون » فی‌شیء من اموری و انّما ذکرالحضور لانّ الشیطان اذاحضرابن آدم بوسوسه ویجلب الیه شرّاً فی‌دینه ودنیاه .

« حتّی اذا جاء احدهم الموت » ای ـ وقت الموت و انقضاء اجله . این آیت متصلست بآیت پیش ، والتقدیر: ادفع بالّتی هی احسن‌السیئة حتی‌اذاجاء احدهم الموت ، و قیل بل قلوبهم فــی غمرة من هذا حتی اذاجاء احدهم الموت ، و قیل التأویل لانریك ماتعدهم بل نمهلهم حتی اذاجاء احدهم الموت . کقوله عزوجل : « وماکان‌الله لیعذبّهم وانت فیهم»، معنی آنست که یا محمّد ما توانائیم که با تونمائیم که بایشان چه خواهد بود ازعذاب لکن می‌ننمائیم وحرمت ترا فرامی گذاریم تا آن روز که مرگی آید بایشان . « قال ربّ ارجعون » ای ـ اذا عاین احدهم الآخرة قبل ان یذوق الموت‌ادرکته النّدامة علی‌التقصیر. وقال تحسراً علی‌مافاته،ربّ‌اردّنی الی الدّنیا . معنی آنست که چون یکی از ایشان مخائل مرگ بروی پیدا شود و آخرت اورا عیان گردد، پشیمانی بوی اندرآید و بر گذشته تحسر خورد و گوید . خداوندمن مرا با دنیا فرست تاکار نیك کنم . «ارجعون » بلفظ جمع گفت بر عادت عرب که با یکی خطاب جمع کنند بروجه تعظیم ، چنانکه ربّ‌العزه گفت : « انّا نحن نحیی ونمیت » ـ « انّا نحن‌نزلنا الذّکر» و نظیراین در قرآن فراوانست و روا باشد که « ارجعون» خطاب با فریستگان بود که قبض روح وی می کنند ، یعنی که

اوّل خدایرا خواند وبوی استعانت کند و گوید: «ربّ» ای ـ خداوندمن، آنگه خطاب با فریشتگان گرداند گوید: «ارجعون الی‌الدّنیا». روی اذاعاین المؤمن الملائکة قالوا له‌نرجعك الی‌الدّنیا؟ فیقول الی دارالهموم والآحزان لابل قدماً الی‌الله، واما الکافرفیقول ربّ ارجعون.

« لعلّی اعمل صالحاً» ای ـ اقول‌لااله الاالله واعمل بطاعةالله، « فیماترکت» من طاعةالله حین کنت‌فی‌الدّنیا، « کلاّ» کلمة ردع وزجرای ـلایرجع‌الیها ولایکون ذلك،« انّها » یعنی سؤاله‌الرجعة ، « کلمةهوقائلها» ولاینالها ،وقیل «انّها کلمة»یعنی قوله : « لعلّی اعمل صالحاً » ای ـ هوشیء لاحقیقة له لورُدّ ، کقوله : « و لوردّوا لعادوالما نهوا عنه » . « ومن ورائهم » یعنی امامهم ، « برزخ » البرزخ ،الحاجزما بین‌الدنیا والآخرة ، وهوالمکث فی‌القبر، والبرزخ فی‌سورة **الفرقان** هوما یحجز بین‌العذب والملح‌فی‌البحر،سمّاه‌فی موضع آخرحاجزاًفی‌قوله : «وجعل‌بین‌البحرین حاجزا» ، وفی‌الخبر.«انّ‌الوسوسة برازخ‌الایمان ».ای‌ـهوعارض بین‌الکفروالایمان، وقیل«ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون » ای ـ ومن بعدموتهم حاجز بینهم و بین الرجوع الی‌الدّنیا الی یوم‌البعث.

« فاذا نفخ فی‌الصورفلاانساب بینهم » اختلفوا فی هذه‌النفخة،فقال‌ابن‌عباس. هی‌النفخةالاولی، نفخ فی‌الصورفصعق من فی‌السموات ومن فی‌الا ض . « فلاانساب بینهم‌یومئذولایتساء لون» ثم نفخ فیه اخری فاذاهم قیاماًینظرون واقبل بعضهم علی بعض یتساء لون ،وقال **ابن‌مسعود** : هی‌النفخة الثانیة ، قال یؤخذ بیدالعبد اوالامة یوم‌القیامة فینصب علی رؤس الاوّلین والآخرین ثم ینادی مناد هذا فلان بن فلان فمن‌کان له قبله حق فلیأت الی حقه فیفرح‌المرء ان یکون له الحقّ علی والده او ولده او زوجته اواخیه‌فیأخذه منه، ثمّ قرأ **ابن مسعود**: « فلا انساب بینهم یومئذ ولایتساء لون » . گفته‌اند اینجا اضمارست یعنی لاانساب بینهم تنفع.میان‌ایشان‌هیچ نسب نماند که بکارآید ایشانـرا وسود دارد، وبروفق این معنی روایت کردند از

حسن قال : امـا والله انّ انسابهم لقائمة بينهم ، بدليل قوله : « يوم يفرّ المرء من اخيه و امّه وابيه » ولكن لاينتفعون بها ولا يتعاطفون ، وهو المقصود بالنسب فاذا ذهب ذلك صار كان الانساب قد ذهبت ، و كذلك معنى قوله صلّى الله عليه وسلّم : « كل سبب ونسب ينقطع الاّ سببى ونسبى » اى ـ لاينفع يوم القيمة سبب ولانسب الاسببه ونسبه وهو الايمان والقرآن . وقيل يوم القيامة يوم طويل مختلف الاحايين لايتساءلون فى حين الفزع ويتسآءلون فى حين الامن ، ومعنى يومئذ اى ـ فى ذلك الوقت . قال الزجّاج : انّ يوم القيامة مقداره خمسون الف سنة ، وفيه ازمنة واحوال ، وانّما قيل يومئذ كما تقول نحن اليوم نفعل كذا و كذا ، ليس تريد به يومك ، انّما تريد نحن فى هذا الزّمان فيوم يقع للقطعة من الزمان . معنى آيت آنست كه روز رستاخيز چون درصور دمند بوقت هيبت وسياست وهنگام فزع ، ميان خلق هيچ نسب نماند كه ايشانرا بكار آيد وهيچ با يكديگر تفاخر در نسب نكنند چنانكه در دنيامى كردند و هيچ از احوال يكديگر نپرسند چنانكه در دنيا مى پرسيدند ، هر كسى بخود درمانده وبخود مشغول گشته .

« فمن ثقلت موازينه » فى الكلام اختصار ، يعنى موازين عمله الصالح ، وانّما خرج الموازين جمعاً لانّ من اريد به الجماعة و لهذا قال تعالى : « فاولئك هم المفلحون ».

« ومن خفّت موازينه » من العمل الصّالح ، « فاولئك الّذين خسروا انفسهم » . غبنوا انفسهم باهلاكهم ايّاها ، « فى جهنّم خالدون » دائمون باقون لايموتون

« تلفح وجوههم النّار » تلفح وتنفح فى معنى واحد الاّ انّ اللفح اعظم تأثيراً ، والمعنى يأخذلهب النّار وجوههم بشدة . وقيل تأكل وجوههم النّار ، « و هم فيها كالحون » اى ـ عابسون كقوله : « وجوه يومئذ باسرة » اى ـ عابسة . قال **الزجّاج** الكالح الّذى قد تشمّرت شفته عن اسنانه فبرزت . وسئل **ابن مسعود** عن معنى الآية اوما رأيت الرأس المشوى كيف تقلص شفتاه وخرج انيابه . روى **ابوسعيد الخدرى**

عن النبی (ص) فی قوله · « وهم فیها کالحون » قال : « تشویه النّار فتقلص شفته العلیا حتی تبلغ وسط رأسه وتسترخی شفته السفلی حتی تبلغ سرته » و فی روایة اخری قال (ص): « تلفحهم النّار لفحة فتسیل لحومهم علی اعقابهم» ·

« الم تکن آیاتی » القول فیه مضمر ای ـ یقال لهم الم تکن آیاتی ، یعنی القرآن،« تتلی علیکم» ، وقیل الم تکن رسلی یقرؤن علیکم کتبی ، ویسمعکم آیاتی الّتی فیها وعدی ووعیدی . « فکنتم بها تکذّبون » ای ـ بما اخبرتکم فیها ، « قالوا ربّنا غلبت علینا ». ای ـ سبقت علینا ، « شقوتنا » وفی الحدیث ، « انّ رحمتی غلبت غضبی » ای ـ سبقت غضبی ،قرأ **حمزة والکسائی** ، شقاوتنا بالالف وفتح الشین،وقرأ الآخرون شقوتنا بکسر الشین من غیر الف ، وهما لغتان ،یقال شقی یشقی شقاوة علی فعالة کالسعادة ، و شقوة علی فعلة کالرّدة والفتنة. یقال الشقاوه المضرّة اللاحقة فی العاقبة ، والسعادة المنفعة اللاحقة فی العاقبة . « و کنّا قوماً ضالّین» عن الحقّ فی الدّنیا لاجل ما کتب علینا من الشقاء ، اقرّوا علی انفسهم بالضّلال .

«ربّنا اخرجنامنها» ای ـ من النّار بفضلك ، «فان عدنا» الی شر کنّا والی ما تنکره، « فانّا ظالمون ».

« قال اخسؤا » ای ـ ابعدوا ، « فیها » کما یقال للکلب اذا طرد اخسا ،وقیل معناه اطردوا فیها انطراد الکلاب ، وابعدوا فیها بعد الکلاب « ولا تکلّمون » فی رفع العذاب فانّـی لا ارفعه عنکم ولا اخرجکم منها ، فعند ذلك ایس الکفـّار من الفرج.

مفسّران گفتند آخر تر سخنی که دوزخیان گویند اینست که : « ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانّا ظالمون » وپس از هزار سال ایشان را جواب دهند که : «اخسؤا فیها ولا تکلّمون » پس از آن هیچ سخن نگویند که کسی فهم کند مگر شهیق وزفیر بانگی همی کنند چون بانگ خر، وعن **ابی الدرداء** قال قال **رسول الله** (ص) : « یلقی علی اهل النّار الجوع فیعدل ماهم فیه من العذاب فیستغیثون بالطعام فیؤتون بطعام ذی غصّة فیذکرون انّهم کانوا یستغیثون فی الدّنیا بالشراب فیؤتون بالحمیم فی کلالیب

من نارفاذا ادنيت من وجوههم قشرت وجوههم فاذا دخلت بطونهم قطعت مافى بطونهم فيستغيثون عند ذلك ، فيقال لهم اولم تك تأتيكم رسلكم بالبيّنات؟فيقولون بلى،فيقال لهم فادعوا و ما دعاءالكافرين الاّ فى ضلال ، فيقولون ادعوا لنامالكا فيقولون يامالك ليقض علينا ربّك ، قال انكم ماكثون ، فيقولون : « ربّنا غلبت علينا شقوتنا و كنا قوماً ضالّين ربنا اخرجنا منهافان عدنا فانّاظالمون. فيقول اخسؤا فيهاولاتكلّمون»

« انّه كان فريق من عبادى » ، هذا تعليل لاستحقاق العذاب يعنى طائفة من عبادى هذه صفتهم يريد به الانبياء والمرسلين ، قال **الربيع** : هم اصحاب الصّفة ، و قيل هم اصحاب **رسول الله** (ص)،« يقولون ربنا آمنّا فـاغفر لنا و ارحمنا و انت خير الراحمين » .

« فاتخذ تموهم سخريّا » . قرأ اهل **المدينة** و **حمزة والكسائى** سخرياً بضم السّين هاهنا وفى سورة ص.وقرأالباقون بكسرهما واتفقواعلى الضمّ فى سورة **الزخرف**، قال **الخليل** هما لغتان كقولهم بحرلجى ولجى،و كوكب درى ودرى وقال**الكسائى** و **الفرآء** : الكسر بمعنى الاستهزاء بالقول والضمّ بمعنى التسخير والاستبعاد بالفعل واتفقوا فى سورة **الزخرف** على الضمّ لانّه بمعنى التسخير. « حتى انسوكم ذكرى» تأويله انساكم شؤم اذاكم ايّاهم ذكرى،يعنى كانوا سبب النسيان و كنتم منهم تضحكون كقوله : « انّ الّذين اجرموا كانوا من الّذين آمنوا تضحكون » . **مقاتل** گفت: اين درشأن كفار قريش فرو آمد كه بفقراء صحابه برمى گذشتند **بلال** و**عمار**و**خباب** و **صهيب** وغير ايشان وبايشان استهزاء مى كردند و ناسزا مى گفتند ربّ العزه گفت :

« انّى جزيتهم اليوم بماصبروا » اى- جاريتهم اليوم بمايستحقون من الثواب لصبرهم على اذاكم وقيامهم على طاعتى، «انّهم هم الفائزون » . قرأ **حمزة والكسائى** انّهم بكسر الالف على الاستيناف ، وقرأ الآخرون بفتحها فتكون فى موضع المفعول الثانى ، والمفعول الاوّل هم من جزيتهم لانّ جزى يتعدى الى مفعولين ، والتقدير جزيتهم اليوم بصبرهم الفوز بالجنّة كقوله : « و جزاهم بماصبروا جنّة و حريراً » و

يجوز ان يكون على اضمار اللّام والتقدير، جزيتهم لانّهم هم الفائزون .

« و قال كم لبثتم» قرأ، حمزة والكسائى ، قل كم لبثتم على الامر ، و كذلك قل ان لبثتم والمعنى ، قولوا ايّها الكافرون، فاخرج الكلام مخرج الواحد، والمراد منه الجماعة اذكان معناه مفهوماً ، ويجوزان يكون المعنى يامن يسأل عن بعثهم قل لهم كم لبثتم ، و هوعلى خطاب من نأمره الله تعالى بسؤالهم وقرأ ابن كثير قل كم لبثتم بغير الالف على الامـر ، قال : ان لبثتم بالالف على الخبر لانّه جواب ، و قرأ الباقون ، قال كم لبثتم ، قال ان لبثتم على الخبر فى الحرفين والوجه انّه على الاخبار عن السائل فى الكلامين كليهما ، اى قال الله عزّوجل للكفار يوم البعث : « كم لبثتم فى الارض » اى فى الدّنيا وفى القبور ، « عدد سنين ، قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم » نسوا مدّة لبثهم فـى الدّنيا لعظم ماهم بصدده من العذاب ، « فسئل العادين » اى ـ الملائكة الّذين يحفظون اعمال بنى آدم ويحصونها عليهم . ابن خطاب با منكران بعث فردا كه رب العزّة جلّ جلاله ايشانرا بـرانگيزاند(١) وقيامتـرا معاينه بينند ايشانرا سئوال توبيخ كنند بآنچه دنيا ءاندك فانى بر آخرت باقى اختيار كردند گويد: « كم لبثتم فى الارض »؟ قومى جواب دهند كه « لبثنا يوماً » قومى، ديگر جواب دهند كه : « اوبعض يوم»، قومى ديگر گويند : « فسئل العادين » الله، تعالى گويد

« ان لبثتم الّا قليلا » اى ـ ما لبثتم فى الدنيا الا قليلا، سمّاه قليلا لانّ الواحد و ان طال مكثه فى الدّنيا فانّه يكون قليلا فى جنب مايلبث فى الاخرة ، لانّ لبثه فى الدّنيا وفى القبر متناه، «لو انّكم كنتم تعلمون» قصر اعمار كم فى الدّنيا وطول مكثكم فى العذاب لما اشتغلتم بالكفر والمعاصى .

« افحسبتم انّما خلقناكم عبثاً » اى ـ لعباً و باطلا لالحكمة من ثواب المطيع وعقاب العاصى ، وهومصدر فى موضع الحال اى ـ عابثين ، و قيل نصب مفعول له اى ـ للعبث ، والمعنى ، افحسبتم انما خلقناكم للعبث تلعبون و تأكلون و تشربون

(١) بسگيزاند(نسخهٔ م)

وتفعلون ماتريدون ثم لاتموتون للحساب والجزاء ، بيّن الله تعالى انّه لوخلقهم لهذه الاشياء لكان ذلك عبثاً .

«فتعالى الله الملك الحقّ» من ان يخلق الخلق للعبث والباطل. نظيره قوله تعالى: «ايحسب الانسان ان يترك سدى» لم يخلقهم للعبث ، وانّما خلقهم للعبادة واقامة اوامر الله عزّوجل ، يقول الله تعالى: « وماخلقت الجن والانس الاّ ليعبدون » . وسئل بعض العلماء لم خلق الله الخلق ؟ فقال : ليعبدوه فانّه يحبّ عبادة العابدين ويثيبهم على قدر افضاله لاعلى قدر افعالهم ، وان كان غنياً عن عبادة خلقه وليظهر احسانه لانّه محسن فاوجدهم ليحسن اليهم ويتفضّل عليهم فعامل بعضاً بالعدل وبعضاً بالفضل وخلق المؤمنين خاصة للرحمة ، قال الله تعالى : «وكان بالمؤمنين رحيماً »، وقال تعالى : «الامن رحم ربّك» ولذلك خلقهم ، وقال اميرالمؤمنين على(ع) فى خطبته: افحسبتم انّ الموت لايعمكم والقبر لايضمكم والقيامة لاتجمعكم والربّ لايقضى بينكم ، «افحسبتم انّما خلقناكم عبثاً انّكم الينا لاترجعون» ، و عن **عبدالله بن مسعود** انه مرّ بمصاب مبتلى فقرأ فى اذنه «افحسبتم انّما خلقناكم عبثاً» حتى ختم السورة فبرء فقال له **رسول الله** (ص) ماذا قرأت فى اذنه؟ فاخبره ، فقال : والّذى نفسى بيده و لوانّ رجلا موقنا قرأها على جبل لزال. وعن **الاوزاعى** قال: بلغنى انّ فى السماء الدّنيا ملكا ينادى كلّ يوم : الاليت الخلق لم يخلقوا و يا ليتهم اذخلقوا عرفوا ما خلقوا له وجلسوا فذكروا ماعملوا . ثم نزّه الله نفسه عمّا وصفه به المشركون من اتخاذ الاولاد فقال جلّ ذكره : « فتعالى الله الملك الحق » الّذى لايزول ملكه ولا يفنى سلطانه الحقّ بنعوت جلاله متوحد ، فى عزّ آزاله وعلوّ اوصافه متفرد ، فذاته حق و صفاته حقّ وقوله صدق، ولايتوجه لمخلوق عليه حق، «لااله الاّهو ربّ العرش الكريم» يعنى السرير الحسن المرتفع ، قيل كرمه عظمته وجلالته و ارتفاعه و امتناعه من ان يملكه غيره، وقيل كرمه رفع الله ايّاه على اعناق الملائكة وكواهلهم وحفوف الملائكة

به ، والكريم في لغة العرب الحسن السهل المنال.

« ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له به » لا حجّة ولا بيّنة له لانّه لا حجّة في دعوى الشرك ، « فانّما حسابه » اى ـ جزاؤه عند ربّه بجازيه بعمله كما قال: « انّ علينا حسابهم » اى ـ جزاهم ' وقال في الشعراء : « ان حسابهم الاّ على ربّى » اى ـ ماجزاؤهم الاّ على ربّى . « انه لا يفلح الكافرون » لا يسعد الجاحدون المكذّبون .قال الحسين بن الفضل : اثبت الله الفلاح في اول سورة للمؤمنين فقال تعالى. « قد افلح المؤمنون » ونفاه في آخرها عن الكافرين . فقال : « انّه لا يفلح الكافرون »

و«قل»يا محمد،«رب اغفر»اى ـ ذنوبي،« وارحم»اى ـ تضرّعى،«وانت خير الراحمين» لا يرحم احد رحمتك،قيل،اذا رحم عبداً لم يوبخه على ذنبه ، و هذا الدّعاء معطوف على ماعلّمه من الدعاء قبله في قوله . « وقل رب اعوذبك من همزات الشياطين».

النّوبة الثالثة

قوله : « ادفع بالّتى هي احسن السيئة » خداوند كريم كردكار نامدار حكيم جل جلاله وتقدست اسماؤه درين آيت مصطفى را مى‌فرمايد بمكارم اخلاق ومحاسن عادات ، روى تازه وسخنى چرب و دلى نرم وخلقى خوش بدكارانرا عفو كردن ، و عيب معيوبان پوشيدن، وبجاى بدى نيكى كردن . بزبان طريقت احسن درين موضع آنست كه دلى فتوى دهد باملاء حق ، وسيئه آنست كه نفس فرمايد بهواى خود، گفتند اى سيد فرمودهٔ نفس را بمودهٔ حق دفع كن «ادفع بالّتى هي احسن السيئة» سيد صلوات الله عليه بپيوسته گفتى : «ربنا لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين ولا اقل من ذلك»، بارخدايا اين پردهٔ نفس ما از پيش دل ما بردار تا اين مرغ دل بك ره ازين

قفص نفس خلاص باید . وبرهواء رضاء مولی پرواز کند ، بارخدایا این بار نفس بارخودی است بارخودی ازما فرونه تا ازخود برهیم وبا تو پردازیم . ای جوانمرد نگر تانگوئی که نفس‌مبارك اوصلوات‌الله علیه همچون نفس دیگران بوده که اگر يك‌ذرّه ازتابش نفس‌اوبرجان ودل صدیقان عالم تافتی همه‌درعالم قدس ورياض انس روان گشتندی(۱)وبمقعد صدق فرو آمدندی‌بااین‌همه می گوید :خداوندااین‌حجاب راه حقیقت‌ماست ازراه مابردار ، فرمان آمد که ای محمد ناخواسته خود در کنار تونهادیم : «الم نشرح لك‌صدرك ووضعنا عنك وزرك»، ای محمد آن بارتوئی از تو فرو نهادیم، ارادت‌ماکار توساخت ، عنایت ماچراغ توبیفروخت ، تو نه بخودآمدی ونه برای خود آمدی ، نه بخودآمدی که ترا آوردیم «اسری بعبده». نه‌برای خود آمدی که‌رحمت جهانیانرا آمدی . «وماارسلناك الاّ رحمة للعالمین» .

«وقل رب اعوذبك من‌همرات الشیاطین» قال النبی (ص) : «من استعاد بالله فقد اتکأ علی متکاء «عظیم» وقال(ص): « اغلقوا ابواب‌المعاصی بالاستعاذة وافتحوا ابواب الطاعات بالتسمیة » . مفهوم خبر آنست که بنده معصیت که میکند بتهییج شیطان میکند وياری دادن‌وی،چون کلمهٔ استعاذت بگوید شیطان ازوی رمیده گردد ودرمعاصی بروی بسته شود، وبنده طاعت که می آرد بتوفیق ومعونت‌الله تعالی‌می‌آرد چون نام‌الله گوید مددعنایت درپیوندد ودرطاعت بروی گشاده گردد ، پس می‌دان که اعوذ بالله گفتن سبب رستگاری بنده است‌از آتش‌سوزان ، وبسم‌الله گفتن سبب‌رسیدن وی ببهشت جاویدان .

روزی آن‌مطرود در گاه،ابلیس مهجوربر مصطفی آشکارا گشت، رسول گفت یا ابلیس کم اعداؤك من امتی ؟ ازامت من چند کس دشمن‌تواند؟ گفت یارسول‌الله پانزده کس : امام عادل ، توانگرمتواضع ، بازرگان راستگوی، عالم خاشع،مؤمن ناصح ، تائب که برتوبه‌بایستد ،مؤمن که‌رحیم دل بود ، پارسا که ازحرام سرهیزد،

(۱) گشتندید(نسخه‌الف)

بنده‌ای که‌پیوسته‌بر طهارت‌بود،مالداری که‌ز کوة ازمال‌بیرون کندوبدهد،جوانمردی که‌دست‌سخاوت گشاده دارد، درویش‌نوازی که پیوسته‌صدقه‌دهد، متعبّدی که قرآن داند وخواند ، متهجدی که همه شب نماز کند وخدارا یاد کند. گفت با ابلیس کم احبّاؤك من امّتی ؟ اُزامّت من چند کس دوست تواند گفت ده کس ، یا **رسول‌الله** اول سلطان جائردوم بازرگان خائن ، سوم توانگرمتکبر، چهارم خمرخوار ، پنجم زناکار ، ششم رباخوار ، هفتم مرد قتّال ، هشتم هر که مال یتیم خوردو باك ندارد نهم او که‌داردمال و زکوة بندهد ، دهم آنکه امل دراز دارد وهیچ ازمرگ‌یادنکند.

«حتی‌اذاجاءاحدهم‌الموت»مرگ‌دواست‌مرگ کرامت‌ومرگ‌اهانت،مرك کرامت مؤمنانراست‌ومرك‌اهانت‌کافرانرا،مؤمنانرابدمرك گوید:«یاایّتها‌النفس‌المطمئنة‌ارجعی الی‌ربك‌راضیة‌مرضیة».کافرانرا گویند:«اخرجواانفسکم‌الیوم تجزون‌عذاب‌الهون‌بما کنتم‌تقولون‌علی‌الله‌غیر الحق‌و کنتم‌عن آیاته‌تستکبرون».مؤمنانرافریشتهٔ رحمت آید باصد هزار روح وراحت وبشری‌و کرامت که:«لاتخافوا و لاتحزنواوابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون»،کافرانرافریشتهٔ عذاب آیدباسیاط سیاست‌وعمودآتش«یضربون وجوههم‌وادبارهم‌وذوقواعذاب‌الحریق»،اگر کسی گوبدمؤمن‌با آن‌همه کرامت‌ورفعت واظهار منزلت بدمرك ازچه کراهیت دارد مرك‌را؟ جواب آنست که کراهیت وی نـه ازمرك است که ازفوت لذت خدمت حقّ‌است ، وبرمؤمنان هیچ کرامت ونعمت چون خدمت وذکرحق نیست ، پیغامبری از پیغامبران خدای تعالی بوقت مـرك می‌گریست ،وحی آمد بوی که از مرك می‌نالی ومرك می‌نخواهی .؟ گفت لا‌یاربّ، و لکن غبرة علی من بذکرك بعدی ولست اقدر علی‌ذلك . و گفته‌اند نفس مؤمن راروزگاری باروح‌مخالطت افتاده وبـوی استیناس گرفته بوقت مرك آن کراهیت نفس‌را بود برفراق‌روح، نه روح‌رابودبرفراق‌نفس ،ازین لطیف‌تر گفته اندنفس که می‌نالد نه‌از مرك می‌نالد بلکه ویرا برروح غیرت می‌آید که نفدی بسرمشرب وصل میشود،شب‌فراقش‌بآخر رسیده‌وصبح‌وصال دمیده. وسوزعشق‌رامرهم دیده، و نفس را

وقتی باخاك می‌دهند که:«منها خلقنا کم وفیها نعید کم».

قوله: «افحسبتم انّما خلقنا کم عبثاً»، ابو بکر واسطی این آیت برخواند و گفت: اظهر الالوان و خلق الخلق لیظهر وجوده فلولم یخلق لماعرف انّه موجود ولیظهر کمال علمه وقدرته بظهور افعاله المتقنة المحکمة ولیظهر آیات الولایة علی الاولیاء و آیات الشقاوة علی الاشقیاء. گفت خداوند ذوالجلال قادر بر کمال بجلال وعزت خویش و کمال قدرت خویش کاینات ومحدثات در وجود آورد تاهستی وی بدانند وخداوندی وی بشناسند، واز صنع وی بکمال علم وقدرت وی دلیل گیرند، وچنانکه علم وی بایشان رفته نشان دوستی بردوستان پیدا کرده ورقم دشمنی بردشمنان کشیده ایشانرا از کتم عدم دروجود آورد بروفق علم خویش که وی درازل دانست که خلق را آفریند خواست که خلق وی باوفق علم وی برابر آید. داود پیغامبر درمناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزل منعوت بنعت کمال موصوف بصفت استغناء ازهمه مستغنی وبنعت خود باقی، نه‌ترا بکس حاجت ونه‌ترا از کسی یاری ومعونت، این خلق چرا آفریدی؟ ودر وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یاداود «کنت کنزاً مخفیاً فاجبت ان اعرف». گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته خواستم که مرا بدانند و دوست داشتم که مرا بشناسند اجبت ان اعرف اشارتست که بناء معرفت برمحبت است هرجا که محبتست معرفتست، وهرجا که محبت نیست معرفت نیست، بزرگان دین وطریقت گفته‌اند: لایعرفه الّامن تعرّف الیه ولا یوحّده الامن توحّد له. ولایصفه الامن تجلی لسرّه. نشناسد اورا مگر کسی که حق جل جلاله خودرا باو یکتا نماید، واوراصفت نکند مگر آنکس که حق جلّ جلاله خودرا برسرّ او پیدا کند، عبارت ترجمان سرّ است. وسرّ نظارهٔ حق، نخست ببینند آنکه زبان از آنچه سرّدید عبارت کند زبان نشان اهل معاملتست اما اهل حقیقت را عبارت و اشارت نیست. ایشان چنین گفته‌اند که: من عرفه لم یصفه ومن وصفه لم یعرفه، هر کرا تجلّی سرّدر حقّ حقیقت حاصلست سرّ اودر عین مشاهدت وجان اودر بحرمعاینت غرقست

چون‌دوست حاضر بودنشان دادن ازدوست ترک‌حرمت بود.

پیر طریقت گفت: هر کرامشاهدت‌باطن درست گشت نخواهد که زبان‌از‌آن عبارت، کند. یاظاهروی از آن باخبر شود، **شبلی** گفت: آن شب که حسین منصور را کشته بودند همه‌شب باحق مناجات داشتم تاسحر گاه، پس سر برسجده نهادم گفتم خداوندا بنده‌ای بود از آن تومؤمن وموحّد ومعتقد در عداد اولیاء این‌چه‌بلا بود که بوی فروآوردی واز کجا مستوجب این‌فتنه گشت؟ گفتا بخواب‌اندرشدم چنان نمودند مرا که نداء عزت بسمع من رسیدی که:هذاعبدمن عبادنا اطّلعناه‌علی‌سرّ من اسرارنافافشاه فانزلنا به ماتری. آن‌تره‌فروش است که اورا بر بقلهٔ خود ندا کردن مسلم است اماجوهری را برجوهرشب افروزندا کردن محال است.

۲۴ ـ سورة النّور ـ مدنيّة

۱ ـ النّوبة الاولى

« بسم الله الرّحمن الرّحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

«سورة انزلناها» سورتی است این که فرو فرستادیم آنرا ، **« وفرضناها »** وواجب کردیم [حکمها که درآنست وباز گشادیم وپیدا کردیم] آنرا، **«وانزلنا فیها آیات بیّنات »**وفروفرستادیم در آن سخنها وپیغامهای پیدای روشن. **« لعلّکم تذکّرون**[1]**»** تامگر شما پند پذیرید .

« الزّانیة والزّانی » زن زانیهٔ شوی نداشته ومرد زانی زن نداشته . **«فاجلدوا کلّ واحد منهما مائة جلدة »** چون زنید هر یك را ازیشان صد زخم زنید . **« ولاتأخذکم بهما رأفة »** وشمارا هیچ بخشایش و مهربانی مگیراد **« فی دین الله»** درفرمان برداری خدایرا . **« ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر »** اگر بگرویده اید بخدای وروز رستاخیز ، **« ولیشهد عذابهما »** وایدون بادا که حاضر باد آنگه که ایشانرا میزنند ، **« طائفة من المؤمنین**[2]**»** گروهی از مسلمانان .

«الزّانی لاینکح الا زانیة اومشرکة »مرد پلید کاربر نی نکند مگر زن پلید کار یا زن

مشركها، « والزّانية لاينكحها الّازان اومشرك » وزن پليد كار را زناشوئی نبندد مگر بامرد پليد كار ويا مرد مشرك، «وحرّم ذلك على المؤمنين(٣)» وحرام كرده آمد وبسته آن بر گرويدگان.

«والّذين يرمون المحصنات» وايشان كه دشنام‌دهند زنان‌پاكرا، «ثمّ لم يأتوا باربعة شهداء » وآنكه بر آنچه گفتند چهار گواه رسيده آزاد نيارند،« فاجلدوهم ثمانين جلدة » زنيد ايشانرا هشتاد زخم. « ولاتقبلوا شهادة ابداً » پس آن گواهی كه دادند گواهی‌ايشانرا مپذيريد هر گز، «اولئك هم الفاسقون (٤)» وايشان ازحال ونعت نيكان بيرونند.

«الاّ الّذين تابوا » مگر ايشان كه‌توبه كنند «من بعد ذلك»پس‌از آن گواهی، « واصلحوا » و كارخويش‌راباصلاح آرند، [بدروغ‌زن كردن‌خويش]«فانّ اللّه غفور رحيم (٥)» كه الله آمرزگارست بخشاينده.

« والّذين يرمون ازواجهم » وايشان كه گواهی دهد برزنان خويش بزنا ، «ولم يكن لهم شهداء الاّ انفسهم » و گواه ندارند مگرخويشتن، «فشهادة احدهم اربع شهادات باللّه » آن گواهی كه ايسان دادند آنست كه گواهی دهند چهار بار وهم سوگند وهم گواهی، «انه لمن الصّادقين(٦)» كه او در آنچه گفت ازراستگويان است .

« والخامسة انّ لعنة اللّه » و پنجم سخن اين گويد كه لعنت خدای برو، « ان كان من الكاذبين(٧)» اگر اورا در آن سخن كه گفت ازدروغ‌زنان است.

«ويدرؤا عنها العذاب» ورجم از آن‌زن‌بازدارد، «ان تشهد اربع شهادات باللّه» كه آن‌زن‌چهارسوگندخوردبا گواهی گويد گواهی‌دهم‌بخدای،«انّه لمن الكاذبين(٨)» كه آن مرد درآنچه گفت از دروغ‌زنان است .

« والخامسة انّ غضب اللّه عليها » وپنجم سخن اين گويد كه خشم خدای

برو،«ان كان من الصّادقين (٩)» اگر آن مرد بروی راست گوید، «ولولا فضل اللّه عليكم و رحمته» وگرنه فضل خدای بودی ومهربانی او برشما، «وانّ اللّه توّاب حكيم (١٠)» وآن که الله راست دانش است پاك‌داوری، بنده‌را بازپذیروعذرنیوش.

النّوبة الثانية

این سورة النّوردر مدنیات شمرند، جمله بمدینه فرو آمد از آسمان بمصطفی علیه‌السّلام، شصت و چهار آیت است وهزاروسیصد وشانزده کلمه وپنجهزار وششصد وهشتادحرف. عایشه روایت کنداز مصطفی که (ص) گفت: «لاتنزلوا النساءالغرف ولاتعلموهنّ الکتابة واغروهنّ یلزمن الحجال وعلموهنّ المغزل وسورة النور». و دربن سوره شش آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم شرح دهیم

قوله: «سورة انزلناها» ای ـ هذه السورة انزلناها والسّورة المنزلة المنضمّة الآیات متصلة سمّیت بذلك تشبیهاً بسورة المدینة لاحاطتها بالفاظ ومعان کاحاطة سور المدینة بها، ای ـ انزلناها علی لسان الملك الکریم الیك یا ایّها الرسول من الذکر الحکیم. «وفرضناها» قرأ ابن کثیر وابوعمرو فرّضناها بتشدید الرّاء وقرأ الآخرون بالتخفیف، فمعنی التخفیف اوجبنا مافیها من الاحکام والزمناکم العمل بما فرض فیها، و من قرأ بالتشدید فعلی وجهین: احدهما بمعنی الفرض الّذی هوبمعنی الایجاب، والتّشدید للتکثیر، لکثرة مافیها من الفرائض، ای ـ اوجبنا ما علیکم وعلی من بعدکم الی قیام السّاعة. والثانی بمعنی التفصیل والتبیین، ای ـ بیّناها وفصّلناها مافیها من الحلال والحرام. مفسران گفتند فرض در قرآن برپنج معنی آید: یکی بمعنی ایجاب چنانکه درسورة البقره گفت: «فمن فرض فیهن الحجّ» ای ـ اوجب فیهن الحجّ فاحرم به، همانست که گفت: «فنصف مافرضتم» ای ـ اوجبتم

علی انفسکم. ودرسورة **الاحزاب** گفت: « قد علّمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم » ای ـ اوجبنا علیهم. ودرسورة **النّور** گفت برقراءت تخفیف: « و فرضناها » ای ـ اوجبنا احکامها والعمل بمافیها. وجه دوم فرض بمعنی بیّن کقوله فی‌سورة **التحریم**: « قد فرض‌الله لکم تحلّة ایمانکم » یعنی بیّن‌الله لکم کفارة ایمانکم. ودرسورة **النور** گفت: « فرّضناها » برقراءت تشدید یعنی بیّناها. وجه سوم فرض بمعنی احل کقوله فی‌سورة **الاحزاب**: « ماکان علی‌النبی من حرج فیمافرض‌الله » یعنی فیما احل‌الله له. وجه چهارم فرض بمعنی‌انزل کقوله فی‌سورة **القصص**: « انّ‌الّذی‌فرض علیك القرآن » ای ـ انزل. وجه پنجم هوالفریضة بعینها کقوله عزوجل فی‌سورة **النساء**: « فریضة من‌الله » یعنی قسمة المواریث لاهلها الّذین ذکرهم الله فی هذه الآیات، وقال فی‌سورة **التوبة** فی‌امر الصّدقات: « فریضة من‌الله والله علیم حکیم »

قوله: « و انزلنا فیها آیات بیّنات » دلالات واضحات علی واحدانیتّنا وحکمتنا و علی مابیّنّا فیها من‌الاحکام. « لعلّکم تذکرون » لکی‌تتّعظوا فتعملوا بمافیها.

« الزّانیة والزّانی » ای ـ وفیما فرض علیکم الزانیة والزانی، « فاجلدوا کلّ واحد منهما مائةجلدة » ای ـ مائة ضربة، و ذکر بلفظ‌الجلد لئلا یبرح ولایضرب بحیث یبلغ‌اللحم، یعنی فاضربوا جلدهما، تقول‌جلدت‌فلاناً اذاضربت جلده، ورأسته اذاضربت‌رأسه،وجبهته‌اذا ضربت‌جبهته معنی‌آیت آنست که‌ازآن حکمها که مابرشما واجب کردیم یکی آنست که زن زانیه راومرد زانی‌را صدزخم زنید چون هردوآزاد باشندوهردوبالغ وهردوعاقل وهردوبکررن‌شوی نادیده ومرد زن‌حلال‌ناداشته، پس اگر هردو مملوك باشند حدّ ایشان نیمهٔ حدآزاد مردان و آزاد زنان باشد پنجاه ضربه، که رب‌العالمین جای دیگر گفت: « فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب »، واگرهردو محصن باشند زن‌شوی حلال دیده ومرد زن حلال دیده حدّ ایشان رجم باشد که **مصطفی** گفت: « خذوا عنّی خذوا عنّی قد جعل الله لهنّ سبیلا البکربالبکر جلد مائة وتغریب عام، والثیب بالثیب جلد مائة والرّجم»، و

شرح این مسئله درسورة النساء مستوفی رفت . « الزانية والزاني فاجلدوا كلّ واحد منهما مائة جلدة » الخطاب من الله عزوجل فى هذا الحكم جرى على باب الغالب من العادة فبدأ بالنساء قبل الرّجال لانّ الزّنا فيهن اغلب و حيلتهن فيه اكثر ، فقال «الزانية والزاني» بخلاف السرقة فانّه بدأ فيها بالرّجال، فقال: « والسارق والسارقة» لانّ السرقة فى الرّجال اغلب وحيلتهم فيها اكثر. « ولاتأخذكم بهما رأفة » اى رحمة رقة، قرأ ابن كثير رأفة بفتح الهمزة مثل رعفة ، وقرأ الآخرون رأفة بسكون الهمزة غير ابى عمرو فانّه لايهمزها اذا ادرج القراءة ، والوجه فى فتح الهمزة انّه مصدر رأف به ورؤف به يرأف وبرؤف ، رأْفة بتسكين الهمزة ، ورافة بتخفيفها ورآفة على وزن رعافة ورأفة على وزن رعفة وهذه هى قراءة ابن كثير ، والوجه فى الهمزة الساكنة انّ الكلمة على وزن فعلة بسكون العين والهمزة عين الفعل فاصلها ان تبقى همزة ساكنة و امّا ترك ابى عمرو الهمز فيها فى حال الادراج فانّه خفف الهمزة و تخفيفها ان يقلّبها الفاً ، وامّا تخصيصه ذلك بحال الادراج فلانّها حاله تجوز فيها، فكان يقرأ فيها مايستجيزه وتخفيف الهمز جائز، والرأفة معنى فى القلب لاينهى عنه لانّه لايكون بـاختيار الانسان ، والمعنى لايمنعكم الشفقة والرّقة من اقامة حدود الله فتعطّلوها ولا تقيموها . وقال **الحسن وسعيد بن المسيب** : معناه لاتأخذكم بهما رأفة فتخفّفوا الضرب ولكن اوجعوهما ضرباً . قال **الزهرى** : يجتهد فى حد الزّنا والسرقة ويخفف فى حد الشرب ، وقال **قتاده** : يخفّف فى الشرب والفرية ويجتهد فى الزّنا، «فى دين الله » اى ـ فى حكم الله الّذى حكم على الزّانى كقوله : « ماكان ليأخذ اخاه فى دين الملك » اى ـ فى حكم الملك، « ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر» بيّن الله ليس من صفة المؤمن تضييع حدود الله ولاتأخذه الرّأفه اذا احيا امر الله ، «وليشهد عذابهما» اى ـ وليحضر حدّهما طائفة مُن المؤمنين ، قال **النخعى و مجاهد** : اقلّه رجل واحد، وقال **عطاء وعكرمة**: رجلان فصاعداً . وقال **الزهرى وقتاده** : ثلاثة فصاعداً . وقال **مالك وابن زيد** : اربعة بعدد شهود الزّنا ، وقيل الطائفة هم الحمّالون الّذين يحملونها

اذا جلداو لايترکان تنکیلابعدالجلد وفی‌قوله : «من المؤمنین» دلیل انّه لایقام حدّ علی مسلم بازاء العدوّ . روی عن **ابی‌هریرة** قال : اقامة حدّ بارض خیرلاهلها من مطر اربعین لیلة . وقال **النبی** (ص) : «من حالت شفاعته‌دون حدّمن حدوداللّه فقد ضاداللّه، ومن‌خاصم فی‌باطل هویعلمه لم یزل فی سخط اللّه حتی ینزع ، ومن قال فی مـؤمن مالیس فیه اسکنه‌اللّه ردعة الخبال حتی یخرج ممّا قال».

«الزّانی لاینکح الّا زانیة اومشرکة» . در معنی و نزول این آیت سه قول گفته‌اند: یکی آنست که درزنان‌بغایاء مشرکات فرو آمد. جماعتی‌زنان‌بودند بسفاح معروف و مشهور رایات بدرخانهٔ خود نصب کرده تاهر کسی ایشان شناسد وبایشان راه برد ،هم‌درمکه بودند وهم در مدینه از ایشان یکی **امّ‌مهزول** بود ویکی **عناق**، در مکه ار ایشان بجمالتر هیچ زن نبود ، در مدینه جماعتی بـودند ازشان از اهل کتاب و در جاهلیت مـردمان ایشانرا بزنی میکـردند تـا ایشانرا مأکلـه و مکسبهٔ خویش سازند ، مال بسفاح بدست می آوردند و بر شوهر خویش هزینه میکـردند و این بود عادت اهل جاهلّیت ، پس چـون مهاجرین بمدینه آمدند قومی بودند اریشان که به مال داشتند که برخود هزینه کنند و نه قبیله و عشره که درمعاش یاری دهند، از**رسول خدا** دستوری خواستند تاآن بغایا را بزنی کنند که اهل خصب ونعمت ایشان بودند، **رب‌العالمین** درشأن ایشان این‌آیت فرستاد و هذا قول **مجاهد وعطاء و قتادة والزهری‌والشعبی**وروایة **العوفی‌**عن **ابن‌عباس**.
و گفته‌اند این‌آیت علی‌الخصوص درشأن **مرثدبن ابی مرثدالغنوی** فرو آمد ومردی. بود ازبدویان قوی دل دلاور، تنها بمکّه رفتی واسیران مسلمانراازمکّه بمدینه‌بردی وقتی رفته بود بمکّه بطلب‌اسیران ، **عناق** فاجره را دید وابن عناق دوست وی بوده درجاهلیت، آن ساعتی که وبرا دید پنداست که **مرثد** هم برسر آنست که درجاهلیت بود گفت : یا مرثد الی‌البیت تا بخانه‌روبم وبیاسای، مرثدگفت: حرّم اللّه الزنا یا عناق. اللّه برما زنا حرام کرد ، عناق گفت اکنون مرا بزنی کن ، مرثدگفت تا از

رسول خدا بپرسم ، چون بمدینه باز آمد گفت یا رسول‌الله روا باشد که عناق رابزنی کنم ؟ رسول خدا جواب نداد وخاموش همی‌بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد ، وقیل استأذن رجل من المسلمین نبی‌الله فی نکاح امهزول واشترطت له ان تنفق علیه فانزل‌الله هذه الآیة فی نهی المؤمنین عن ذلك وحرّمه علیهم . برقول این مفسران که یاد کردیم این تحریم خاص بود بر ایشان که نکاح بغایا طلب میکردند واین خطاب با ایشان رفت نه‌باهمهٔ مردم. درجاهلیت زنابعادت کرده بودند وبر آن عظیم حریص ومولع‌شده وخویشتن فا آن داده،ورب‌العزه‌دانست که ایشان‌خویشتن‌را از آن صیانت نکند مگر بمبالغتی تمام درردع وزجر همچنانکه درشرب خمرو اقتناء کلاب عظیم حریص‌بودندتاایشانرا به‌تهدیدوتشدید از آن‌بازداشت، درکارسفاح وزناهم‌برسبیل‌زجر وتهدید گفت :مردزانی بزنی‌نکنندمگرزن‌زانیه ومشرکه را، وزن زانیه را زناشوئی نبندد مگر بامرد زانی‌ومشرك ، یعنی که مردپلید سزای زن پلیداست وزن‌پلیدسزای مردپلید، همچنانکه جای‌دیگر گفت: «الخبیثات‌للخبیثین والخبیثون‌للخبیثات» ـو هرچند که‌صیغت‌صیغت خبراست امّا مراد بابن نهی‌است ،یعنی که زانیات‌ومشرکات را بزنی‌مکنید، قول دوم آنست که حکم این آیت منسوخ است، درابتداء اسلام نکاح زانیه حرام بود بحکم این آ ـت پس رب العزّه آن را منسوخ کرد بقوله‌تعالی : «وانکحوا الایامی‌منکم»فدخلت الزّانیةفی‌ایامی‌المسلمن ،و‌من‌زنی‌بامرأة فله ان یتزوّجها ولغیره ان‌یتزوّجها والدلیل علی جوازنکاح الزانیة انّ رجلااتی‌النبیّ فقال: یارسول‌الله انّ‌امرأتی لاتدفع ید‌لامس،قال:طلّقها،قال‌انّی احبّهاوهی جمیلة،قال‌استمتع بها وفی‌روایةفامسکهااذاً قول‌سوم آنست که نکاح اینجابمعنی‌جماع‌است:ای‌ـ الزانی لایطاء الّازانیة، والزانیة لایطاها الّا زان، وانّماخرج الخطاب‌مخرج‌الاعم‌الاغلب، و ذلك انّ الغالب انّ الزانی لایزنی الابزانیة ، والزانیة لایزنی بها الّا زان واحتجوا بانّ‌الزانیةمن‌المسلمین‌لایجوزلهاان‌یتزوج‌مشرکابحال و کذلك‌الزّانی‌من‌المشرکین لایجوزله ان یتزوج بمسلمة . « وحرّم‌ذلك » ای‌ـ الزنا، « علی‌المؤمنین » روی

ابو هریرة قال قال رسول‌الله(ص): «اذا زنی العبد خرج‌منه‌الایمان فکان فوق‌رأسه کالظلة فاذاخرج من ذلك‌العمل رجع الیه الایمان.»

«والّذین یرمون المحصنات» الرّمی القذف بالـزّنا ، والمحصنات المسلمات الحرائر العفائف ،والتقدیر یرمون المحصنات بالزّنا فحذف ، لانّ الآیة الاولی‌تدلّ علیه ، والرّجال داخلون فی حکم الآیة بـالاجماع . « ثم لم یأتوا باربعة شهداء » ای ـ لم یأتوا علی تصدیقهم الی الامام باربعة شهود رجال عدول‌یشهدون علی‌زناء المقذوف،«فاجلدوهم ثمانین جلدة» یعنی الاحرارمنهم، فان‌حدّالمملوك علی النّصف اربعون، والخطاب للامام والحکام ، وجلدة نصب علی‌التمییز. معنی رمی آنست که کسی را نسبت بازنا کند نسبتی صریح چنانکه گوید : یازانی ، یا گوید تو زنـا کردی، پس اگر مردی‌محصن را گوید بازنی‌محصنه را که توزنا کردی وبرتصدیق خویش چهار گواه بدان صفت که یاد کردیم نیارد واجب است که او را هشتاد زخم زنند اگر آزاد باشد آن قاذف ، واگر مملوك بود چهل زخم واگر مقذوف که‌نسبت زنا باوی کرده محصن نباشد جز تعزیر واجب نیاید ، و شرائط احصان پنج است اسلام وعقل وبلوغ وحرّیت وعفت از زنا تا آن حد که اگر مردی‌درابتداء بلوغ و عنفوان شباب وقتی‌یکبار زنا کرده باشد واز آن توبه کرده وپاك گشته وبعد از آن روزگاربپارسائی‌وپرهیزگاری بسر آورده اگر دربن حال کسی اورا قذف کندبرای قاذف حد واجب نیابد ازبهر آن که عفت اززنا از اول بلوغ تا آخر عمر شرط‌احصان است ، پس اگر مقذوف بزنا برخود اقرار دهد یاچهار مرد گواه استوار رسیدهٔ آزاد برزناء وی گواهی دهند هر چهار همسخن که دیدند بچشم خویش از آن مرد واز آن زن آنچه فرزندآید از آن، آنگه حد از قاذف بیفتد زیرا کـه ابن حد فریه گوبند یعنی که برپاکان دروغ بست ودروغ گفت وچون گواهان گواهی دادندصدق وی درست گشت وحد فریه واجب نیاید . « ولاتقبلوا لهم شهاده ابداً » یعنی مائبتوا علی قذفهم ولم یکذّبوا انفسهم ، « واولئك هم الفاسقون » .

« الاّ الّذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا » توبة القاذف تكذيبه نفسه، فحينئذ تقبل شهادته وبزول فسقه ،وعرض **عمر بن الخطاب** التوبة على قذفة **المغيرة بن شعبه** فكذب **خالد** و **شبل** وصاحبهما انفسهم. وثبت **ابو بكرة** على قذفه **المغيرة** ولم يكذّب نفسه فلم تقبل شهادته مادام حيّا على شيء وكان اذا اتاه انسان ليشهده على شيء قال له اطلب شاهداً غيرى فانّ المسلمين فسقونى، و جلد **عمر بن الخطاب** قذفة **المغيرة** حدّاً تامّا. «الاّ الّذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فانّ الله غفور رحيم» . اختلف العلمآء فى قبول شهادة القاذف وفى حكم هذا الاستثناء ، فذهب قوم الى انّ القاذف تردّ شهادته بنفس القذف ، واذا تاب وندم على ماقال وحسنت حالته قبلت شهادته سواء تاب بعد اقامة الحدّ عليه اوقبله لقوله: «الاّ الذين تابوا»،قالوا والاستثناء يرجع الى ردّ الشهادة والى الفسق فبعد التوبة تقبل شهادته ويزول عنه اسم الفسق. يروى ذلك عن عمر و ابن عباس وبه قال **مالك** و **الشافعى** ، و ذهب قـوم الى انّ شهادة المحدود فى القذف لاتقبل ابداً وان تاب،قالوا والاستثناء يرجع الى قوله : « اولئك هم الفاسقون » يعنى نوبته تزيل عنه اسم الفسق فحسب وهو قول **النخعى** و **شريح** و اصحاب الرّأى ، وقالوا بنفس القذف لاترد شهادته مالم يحد ، قال **الشافعى** : وهو قبل ان يحد شرمنه حين حد لانّ الحدود كفارات فكيف تردّونها فى احسن حالته وتقبلونها فى شرحالته ، وذهب **الشعبى** الى انّ حد القذف يسقط بالتوبة ، وقال الاستثناء يرجع الى الكلّ ، وعامة العلماء على انّه لايسقط بالتوبة الاّان يعفوعنه المقذوف فيسقط كالقصاص يسقط بالعفو ولايسقط بالتوبة ، فان قيل اذا قبلتم شهادته بعد التوبة فما معنى قوله :«ابداً»؟ قيل معناه لاتقبل ابداً مادام هومصرّ على قذفه ، لانّ ابدا كل انسان مدته على مايليق بحاله كما يقال لاتقبل شهادة الكافر ابداً يعنى مادام كافراً .

«الّذين يرمون ازواجهم» اى يقذفون نساءهم بالزنا، «ولم يكن لهم شهداء» يشهدون على صحّة ماقالوا،«الاّ انفسهم» غير انفسهم ، « فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انّه لمن الصادقين » قرأ **حمزة** و **الكسائى** و **حفص** اربع شهادات برفع العين

على خبرالابتداء ، اى ـ فشهادة احدهم الّتى تـدر الحد اربع شهادات بالله ، وقرأ الآخرون اربع بالنصب اى ـ فشهادة احدهم ان يشهد اربع شهادات بالله انّه لمن الصادقين . .

« الخامسة ان لعنة الله عليه » قـرأ **نافع و يعقوب** ان كليهما بالتخفيف لعنةالله بالرفع ، وقرأ **رويس** عن يعقوب«غضبالله» بفتحالضاد ورفعالباء والجرفى اسمالله، والوجهانّ«ان» مخففة من الثقيلة والامر اوالشأن مضمر فيها لانّ اذا حففت اضمر بعدها الامراوالشأن فيالاغلب ، فيكونالامر اوالشأناسمها والجملة التيبعده خبرها ،ورفع قوله:«لعنةالله و غضبالله» علىانّ كل واحد منهما مبتداء والجا ر مع المجرور الّذى بعده خبره ، والمبتداء معالخبرجملة هى خبر انّ ، والتقدير انّه اى ـ انّالامرلعنةالله عليه ، وان الشأن غضبالله عليها كما قالالله تعالى : « وآخر دعويهمان الحمدلله»،عندمن خفف، والتقديرانّه الحمدلله على معنى انالامر اوالشأن الحمدلله . وقرأ **نافع** غضبالله بكسرالضاد وفتحالباء علىالفعل الماضى ورفعاسمالله والوجه انّ ان مخففة منالثقيلة كماذكرنا واسمها مضمر وهو ضمير الامراوالشأن والتقديرانه غضب الله عليها . وروى **ابنحسان عن يعقوب** ان غضب الله بفتحالضّاد و ونصبالباء والجرفى اسمالله، والوجه انه غضب اسماً لافعلا فنصبه بانالمخففة وجعل عملها مخففة كعملها مشددة وهذا قليل ، وجراسمالله باضافة غضباليه . وقرأالباقون انّ بالتشديد فيالحرفين و لعنةالله وغضبالله بالنصب فيهماواضافتهما الىاللهوالوجه انّ«انّ»مشدّدةعلىاصلها ،وهى تنصبالاسماء وترفع الاخبار و كلّ واحد من لعنةالله وغضبالله اسم انّ ، والجار والمجرور الّذى بعده خبرُ انّ ، وقرأ **حفص عنعاصم** «والخامسة» بالنصب اعنىالثانية ، والوجهانهعطف علىقوله:«اربعشهادات».

من قوله:«ويدرؤا عنهاالعذاب انتشهدا ربعشهادات»،ونشهد الخامسةاى ـ الشهادة الخامسة ، وقرأالباقون و **ابوبكر عن عاصم** ،«والخامسة » بالرفع ولم يختلفوا فى الخامسة الاولى انّها بالرفع والوجه فيالثانية انها معطوفة على موضع « ان تشهد »

لانّ موضعه رفع بانه فاعل يدرؤا والتقدير، ويدرؤا عنها العذاب، شهادة اربع شهادات والشهادة الخامسة، فهي عطف على موضع الفاعل ويجوز ان يكون رفعاً بالابتداء وانّ غضب الله في موضع الخبر، والتقدير والشهادة الخامسة حصول الغضب عليها، واما الرفع المتفق عليه في الخامسة الاولى فوجهه انّه لايخلو ماقبل الكلمة من قوله: «اربع شهادات» من ان يكون رفعاً اونصباً على ماسبق، فان كان رفعاً كانت الخامسة معطوفة عليه، وان كان نصباً قطعها عنه ولم يجعلها محمولة عليه بل حملها على المعنى، لانّ معنى قوله: «فشهادة احدهم اربع شهادات» عليهم اربع شهادات، اوحكمهم اربع شهادات فعطف الخامسة على هذا الموضع. اما سبب نزول اين آيت لعان؛ بقول **ابن عباس** و **مقاتل** آن بود كه چون آيت «والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء» بعد از آن فرو آمد رسول خدا روز آدينه بمنبر برخواند، **عاصم بن عدی العجلانی الانصاری** برخاست گفت يارسول الله جعلني الله فداك. اگر كسی با اهل خود اجنبی بيند بخلوت اگر باز گويد او را هشتاد ضربت زنند وفاسق نام كنند و گواهی وی هرگز نپذيرند واگر خاموش نشيند باندوه وغم بميرد واگر بطلب گواهان شود چون باز آيد مرد رفته باشد و فارغ شده پس تدبير چيست؟ ورسول خدا ابن چنين سؤال كراهيت داشتی واز آن نهی كردی **عاصم** برروی **رسول** اثر كراهيت ديد وازسر آن فراز شد، بعد از آن بهفته‌ای قضاء الهی چنان بود كه **عويمر عجلانی** كه ابن عم **عاصم** بود او را اين واقعه بيفتاد در خانه شد **شريك بن سحما** راديد، وقيل **بشر بن سحما**، بازن وی **خولة بنت قيس بن محصن** گرد آمده، اين قصه باعاصم بگفت عاصم دلتنك شد استرجاع كرد گفت امالله هنوز هفته‌ای گذشت كه من آن سؤال كردم وخود بدان مبتلا گشتم كه در اهل بيت خويش بديدم واين از آن گفت كه **عويمر** و **خوله** و **شريك** همه خويش و پيوند وی بودند، **عاصم** بارسول خدا بگفت، رسول عويمر را برخواند گفت: اتقّ الله في زوجتك وابنة عمّك فلا تقذفها بالبهتان، **عويمر** سوگند ياد كرد گفت: والله الّذی لااله الاّ هو انّي لصادق. والله كه من راست گويم **شريك** را با **خوله** بر ناسزا ديدم ومن چهار ماه

گذشت که بوی نرسیدم ، **وخوله** فرزند دارد دراشکم نه‌ازمن ، رسول‌خدا خوله را گفت : اتقی الله ولاتخبرینی‌الاّ بما صنعت . **خوله** سوگندیاد کرد که **عویمر** دروغ میگوید بیش‌ازآن نیست که این **شریك** روزگاریست تادرما می‌آید ومیرود و شبها بنزدیك ما باشد ،و **عویمر** اورا بر آن رخصت‌داده وفرا گذاشته‌تا چنین‌بستاخ گشت اکنون مرادید که باوی سخن میگفتم غیرت اورابدان‌داشت که‌بهتان برمن نهاد، رسول خدا **شریك** را حاضر کردوازوی پرسید **شریك** سوگندیاد کرد وهمان گفت، **عویمر** به‌کار خود درماند چون دانست که او را حدفر به خواهند زد گفت : والله انی لصادق ویجعل‌الله لی‌مخرجاً ، همان‌ساعت جبرئیل‌آمد ازحضرت‌عزت و آیات لعان فرو آورد**رسول** گفت: یاعویمر قدنزلت فیك‌وفی زوجتك‌وفی‌صاحبك‌فقرأعلیه‌الآیات. پس رسول خدا بفرمود تا ندا زدند که الصّلوة جامعة ، ایشانرا بمسجد حاضر کرد بعد از نمازدیگر، آنگه گفت برخیز یا **عویمر** بگواشهد بالله انّ خولة لزانیة وانّی لمن‌الصادقین ، **عویمر**چنان بگفت، دوم‌بار رسول اورا تلقین کرد که بگواشهدبالله انّی‌رأیت شریکاًعلی‌بطنها وانّی لمن‌الصادقین، **عویمر**چنان‌بگفت، سوم باراوراتلقین کرد که بگوی اشهد بالله انها حبلی من غیری وانّی لمن‌الصادقین ، **عویمر** چنان بگفت،چهارم‌بار اورا تلقین کرد که بگو، اشهد بالله انّی ماقربتها منذ اربعة اشهر و انّی‌لمن‌الصادقین، **عویمر**چنان بگفت، پنجم‌باراورا تلقین کرد که بگو لعنة‌الله‌علی عویمران‌کان من‌الکاذبین ، **عویمر**چنان‌بگفت،پس رسول بفرمود تا **عویمر**بنشست **وخوله**را گفت تومی برخیز و بگو اشهد بالله ما انا بزانیة وانّ‌عویمراً لمن‌الکاذبین، دوم‌بار اشهدبالله انّه مارأی شریکاً علی‌بطنی وانّه لمن الکاذبین ، سوم باراشهد باللهانّی حبلی منه وانّه لمن‌الکاذبین ، چهارم بار اشهدبالله انّه مارآنی قطّ علی فاحشة و انّه لمن الکاذبین ، پنجم بار غضب‌الله علی خولة ان‌کان من‌الصّادقین . پس رسول خدا میان ایشان فرقت افکند فرقتی مؤبّد ثم قال : انظروا فان جاءت بولد اسحم ادعج العینین عظیم الالیتین خدلج الساقین فلااحسب عویمراًالاّ قد صدق علیها ،

وان جاءت به احيمر كانّه وحرة فلااحسب عويمراً الّا قد كذب عليها ، فجاءت به على النعت الّذى نعت رسول الله من تصديق عويمر فقال (ص) : «لولا الايمان لكان لى ولها شأن» ولقد رءى ذلك الولد اميراً من امراء الامصار و ما يدرى احد من ابوه .

فصل

بدانك در لعان حضور حاكم يا نايب حاكم شرطست وتلقين كلمات لعان همچنانكه رسول خدا **عويمر** و **خوله** را تلقين كرد شرطست ، تا آن كه اگر يك كلمه خود بگويد بى تلقين امام محسوب نباشد وتغليظ در لعان بمكان وزمان شرطست، امّا المكان فبين الرّكن والمقام ان كان بمكّة وعند المنبر ان كان بالمدينة وفى المسجد الجامع عند المنبر فى سائر البلاد، وامّا الزّمان انّ يكون بعد صلواة العصر، چون مرد از لعان فارغ گشت فرقت افتاد ميان مرد وزن وآن زن بروحرام گشت حرمتى مؤبّد ونسب فرزند ازوى بريده گشت وحد قذف ازوى بيفتاد وبرزن حدّزنا واجب گشت ،اگر محصنه باشد رجم واگر نباشد جلد وتغريب ، پس اگر زن خواهد كه آن حد از خويشتن بيفكند اونيز لعان كند چنانكه ربّ العزه گفت : « ويدرؤا عنها العذاب»، اين عذاب بمذهب **شافعى** حدّاست وبمذهب **بوحنيفه** حبس ، فعند ابى حنيفة لاحدّ على من قذف زوجته بل موجبه اللعان فان لم يلاعن يحبس حتى يلاعن، وعند **الشافعى** اللعان حجّة صدقه، والقاذف اذا قعد عن اقامة الحجّة على صدقه لايحبس بل يحدّ كقاذف الاجنبى اذا قعد عن اقامة البيّنة .

قوله: «ولولا فضل الله عليكم ورحمته»، الجواب مضمر لدلالة القصة عليه، تأويله ولولا فضل الله عليكم و رحمته لقامت الفضيحة والنكال على الكاذب منهما ولولا انه تواب حكيم لم يجد الكاذب منهما سبيلاً الى التّوبة ولا نجاة من النار.

النّوبة الثالثة

اسم من لم یزل حامداً لنفسه محموداً ، اسم من لم یزل واحداً فی عزّه موجوداً ، اسم من لم یزل احداً فرداً معبوداً ، اسم من لم یزل صمداً بالطلبات مقصوداً ، نام خداوندی نکونام درهر نام ، وستوده بهرهنگام ، ستوده خودبی ستاینده ، وبزرگ عزبی پرستش بنده . خداوندی حکیم راست‌دان ، علیم پاك دان مهربان کاردان ، بخشایندهٔ روزی رسان . خداوندی که در آمد هرچیز از وی وباز گشت همه چیز با وی ، نـه کسی منازع باوی ، نه دیگری غالب بروی ، قوام هفت آسمان وهفت زمین بداشت وی . کار آن بحکم وی تدبیر آن بعلم وی ، غالب بر آن امر وی ، نافذ در آن مشیت وی ، داشت آن بحفظ وی ، توان آن بعون وی ، پادشاهی که ازحال رهی آگاه است ، ورهی رانیك پشت وپناه است ، خوددارنده وخودسازنده که خود کردگار وخود پادشاه است ، آفریننده وروانند آفتاب وماه است ، روشن کنندهٔ دلهای سیاهست ، خداوندی که یاد وی راحت روح است وآسایش دل مجروح است ، اسرار عارفان بیاد وصال وی مشروح است ، ارواح عاشقان گوی وار درخم چوگان ذکر وی مطروح است . ای رادمرد چند که در خوابی بیدارشو که وقت صباح است ، وگر در خمـار شرابی هین که پرتو حق صبوح است .

آفتاب بر آمد ای نگارین دیرست   گر بر سر نو نتابد از ادبارست

دریغا که ازهمه جانب بساحت حق راه است وهیچ رونده نه ، بستان عزت پر ثمار لطایف است وخورنده نه ، همهٔ عالم پر صدف دعوی است ویك جوهر معنی نه ، همه عالم یوسف دلبرست ویعقوب دلشده نه :

مرد باید که بوی داند برد   ورنه عالم پر از نسیم صباست

اینست که رب العالمین گفت : «سورة انزلناها وفرضناها وانزلنافیها آیات بیّنات لعلکم تذکرون» درویشی را پرسیدند چه دلیل است برهستی خدای ؟ گفت : لقد اغنی الصباح عن المصباح، آفتاب بر آمد بچراغ حاجت نیست، همه عالم دلیل است نگرنده میباید ، همه عالم ریاحین است بوینده میباید ، همه عالم تریاق است مار گزیده میباید، همه عالم آیات ورایات قدرت اوست، امارات ودلالات حکمت اوست، دلیل وحدانیت و فردانیت اوست .

و فی کل شیء لـه آیـة تدلّ علی انّـه واحـد .

ای جوانمرد اگر روزی آفتاب معرفت از فلك کبریا بتا بدودیدهٔ همتت آیات ورایات جلال عزت ببیند این دنیا که تو صید وی گشته‌ای نعلی کنند و برسم سمند همتت زنند ، و آن عقبی که قید توشده حلقه‌ای سازند و در گوش چاکران حضرتت کنند ، و آنگه ترا ملك وار ببار گاه خاص جلال در آرند « فی مقعد صدق عندملیك مقتدر» .

قوله: «الزانیة والزانی فاجلدوا کلّ واحدمنهمامائة جلدة » عالمیان سه گروه اند: عامهٔ خلقند وخواص حضرتند، وخاص الخواصند، عامهٔ خلق اگر زنا کنند حدّ ایشان بزبان شریعت تازیانه است یارجم، مصطفی علیه السلام گفت: «خذوا عنّی خذوا عنّی قدجعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة وتغریب عام ، والثیب بالثیب جلد مائة والرجم» ، وقال صلی الله علیه وسلّم: «اقبلوا ذوی الهیآت عثراتهم الّا الحدود». امازناء خاصگیان منظر چشم است، مصطفی علیه السلام گفت: «زناء العیون النّظر» وحدا یشان غضّ البصر است چشم فرو گرفتن ازهر چه ملاذ وشهوات نفس است اگرچه مباح بود ، قال النبی (ص) « غضّوا ابصارکم واحفظوا فروجکم و کفّوا ایدیکم». وخاص الخواص را زناء ایشان اندیشهٔ دل باشد فیمادون الحق ، اگر غیری را بسرّ خود راه دهند درطریقت آن از یشان زناشمرند حداشان انقطاع است ازعلائق واعتزال ازخلائق ، قال الله تعالی «قل الله ثم ذرهم ». قوله : « ولاتأخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله»، قال بعضهم

ان كنتم من اهل مودّتى ومحبتى فخالفوا من يخالف امرى ويرتكب نهيى فلايكون محبّاً من يصبر على مخالفة حبيبه قال. **الجنيد**: الشفقة على المخالفين كالاعراض عن الموافقين، جنيد گفت در وقت مخالفت بر مخالفان شفقت بردن چنان است که در حال موافقت ازموافقان اعراض کردن، رحمت کردن برموجب شریعت نیکوست و پسندیده والراحمون یرحمهم الرحمن . امّا بر قضیت طبع وعادت بوقت مخالفت رحمت کردن شرط نیست وبر اقامت حدود تهاون روانیست یقول الله تعالى : «ولاتأخذكم بهمارأفة فى دين الله»، واعجب آنست که میفرماید مارا که : رحمت مکنید و آنکه خود رحمت میکند که بروی ایمان نگه میدارد وبجفاومعاصی ازوی نمی بردوتوبه وعفو بروی عرض میکند ووعدهٔ مغفرت میدهد که : « يدعوكم ليغفرلكم من ذنوبكم» چون با عاصی گنه‌کار چنین است چگویم که بامطیع فرمان بردار چون است .

پیر طریقت گفت : ای کارندهٔ غم پشیمانی دردلهای آشنایان ، ای افکنندهٔ سوز دردلهای تائبان، ای پذیرندهٔ گناه کاران ومعترفان ، کس بازنیامد تاباز نیاوردی ، و کس راه نیافت تادست نگرفتی ، دست گیر که جز زتو دستگیر نیست ، دریاب که جز زتو پناه نیست وسؤال مارا جز زتو جواب نیست ، ودرد مارا جز زتو دارو نیست، وازاین غم ماراجز از تو راحت نیست . «وليشهدعذابهماطائفةمن المؤمنين»، میگويند در آن مشهد که حدود شرع بفرمان الله رانندناطایفه‌ای مؤمنان حاضر باشند که ازدو بیرون نیست حال آن طائفه ، یامثل آن گناه هرگز بریشان نرفته والله ابشانرا ازآن معصوم داشته ،یا نه که وقتی برایشان رفتــه والله ابشانرا بستر خودنگـاه داشته وعلى رؤس الاشهــاد فضیحت نگردانیده ، درهردوحال نعمتی عظیم از الله برخود بدانندودرشکروسپاسداری بیفزایند وبزبان تضرع گویند الهی هرچندناپاکیم ونامعذور ودرستر حلم تو مغرور ، خداوندابنل عیب ما نگروبعزّ بی عیبی خودبناتوانی مانگر ،وبه بردباری خودبدرویشی مانگر ، وبمهربانی خودببد بندگی وعجز مانگر ، وبه‌نیك خدائی و فضل خودفرو گذار سزای مادرسرای خود ، وجفاء مادر وفاء خود ، و آنما ، در آن خود .

«الزانی لاینکح الّا زانیة» الایة.. الناس اشکال فکلّ یطیر مع شکله و کلّ یساکن مع مثله، وانشد.

عن المرء لاتسأل وابصر قرینه فکلّ قرین بالمقارن یقتدی.

اهل الفساد فالفساد یجمعهم وان تنآت دبارهم، و اهل السداد فالسّداد یجمعهم وان تباعد مزارهم.

٢ - النّوبة الاولی

قوله تعالی: «انّ الّذین جاءوا بالافك» ایشان که این دروغ بزرك آوردند. «عصبة منکم» گروهی از شما، «لاتحسبوه شرّاً لکم» مپندارید که آن بتر بود شمارا، «بل هو خیر لکم» که آن بهتر بود شمارا، «لکلّ امری منهم» هرمردی را از ایشان، «ما اکتسب من الاثم» پاداش آنچه کردار بدو گفت از دروغ، «و الّذی تولّی کبره منهم» و آن مرد که بپذیرفت وبردست گرفت مهینهٔ آن کار وبرزیدن آن قصه از ایشان، «له عذاب عظیم (١١)» اوراست عذابی بزرك

«لولا اذسمعتموه» چرا نه آنگاه که این سخن شنیدید، «ظنّ المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیراً» مؤمنان و مؤمنات بخویشتن خویش و مادر خویش و همدینان خویش ظنّ نیك بردندی آن پنداشت و آن ظن که بمادر خویش برند و بهمدینان خویش، «وقالوا هذا افك مبین (١٢)» وچرا نگفتند این دروغی است بزرك و آشکارا.

«لولاجاء واعلیه باربعة شهداء» چرا بر آنچه گفتند چهار گواه نیاوردند، «فاذلم یاتوا بالشّهداء» اکنون که گواهان نیاوردند، «فاولئك عندالله هم الکاذبون (١٣)»

ایشان نزدیك خدا دروغ زنانند.

« ولولا فضل اللّه علیکم ورحمته فی الدّنیا والآخرة» واگر نه فضل خدا بودی بر شما و بخشایش او درین جهان ودر آن جهان،« لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم (١٤)» بشما رسیدی در آنچه پیش می بردید ومیر اندید آن سخن عذابی بزرك.

«اذ تلقّونه بالسنتکم» آنگه که از دهن یکدیگر فرا می‌ستدید [آن سخن] برزبانهای خویش، «وتقولون بافواهکم مالیس لکم به علم» ومی گفتید بدهنهای خویش چیزی که نمی‌دانستید که آن چیست ، « وتحسبونه هیّناً » ومی پنداشتید که [آن سخن ایشان] چیزی اندك است وکاری سهل سبك. «وهو عنداللّه عظیم (١٥)» وآن بنزدیك خدای سخنی بود بزرك.

« ولولا اذ سمعتموه » وچرا نه آنگاه که این سخن شنیدید ، «قلتم مایکون لنا ان نتکلّم بهذا » گفتید نرسد مارا نیاید ونه سزد مارا که درسخن آریم این دروغ را « سبحانک هذا بهتان عظیم (١٦) » پاکا خداوندا ، این دروغی بزرگ است ناتواند بود.

« یعظکم اللّه » پند میدهد الله شما را ، «ان تعودوا لمثله ابداً ان کنتم مؤمنین (١٧) » که باچنین سخن گردید هرگز اگر گروید گانید.

« ویبیّن اللّه لکم الآیات » وپیدا میکند الله شما را بسخنان خویش نشانهای پسند خویش . « واللّه علیم حکیم (١٨)» والله داناست پاك دانش راست دان.

« انّ الّذین یحبّون » ایشان که می‌دوست دارند،« ان تشیع الفاحشة فی الّذین آمنوا » که آشکار گردد وپدید آید در میان گرویدگان زشت نامی وزشت کاری ، «لهم عذاب الیم فی الدّنیا والآخرة » ایشانراست عذابی دردناك درین جهان ودر آن جهان ، «واللّه یعلم وانتم لا تعلمون (١٩)» والله داند وشما ندانید.

«ولولا فضل اللّه علیکم ورحمته » وگر نه فضل خدای ورحمت او بودی ،

«وانّ اللّه رؤف رحيم (٢٠)» و آنچه الله سخت مهربانست وبخشانیده [از دروغگویان برعایشه یکی‌را زنده‌نگذاشتی]

«یاایّها الّذین آمنوا» ای ایشان که بگرویده‌اند، **«لاتتّبعوا خطوات الشّیطان»** بر پی دیو مایستید ، **«ومن یتّبع خطوات الشّیطان»** و هر که در پی دیو رود ، **«فانّه یأمر بالفحشاء والمنکر»** دیو او را بزشتکاری فرماید و ناپسند ، **«ولولا فضل اللّه علیکم ورحمته»** وگرنه فضل‌الله بودی برشما وبخشایش او، **«ما زکی منکم من احد ابداً»** از شما هیچکس هنری نیامدی و پاك وخدایرا یکتا شناس ، **«ولکنّ اللّه یزکّی من یشآء»** لکن‌الله پاك میکنداورا که خواهد، **«واللّه سمیع علیم (٢١)»** والله شنواست دانا .

«ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسّعة» مبادا که سوگندخورادباستی کناد خداوندان فضل از شما و خداوندان دستگاه وتوان ، **«ان یؤتوا اولی القربی»** که چیزی دهند خویشاوندانرا ، **«والمساکین والمهاجرین فی سبیل اللّه»** و درویشان وهجرت کنندگان اربهر خدای ، **«ولیعفوا ولیصفحوا»** وایدون‌باد که درگذارند وازپاداش روگردانند ، **«الاتحبّون ان یغفر اللّه لکم»** دوست ندارید که بیامرزد خدای شما را ، **«واللّه غفور رحیم (٢٢)»** والله آمرزگارست وبخشاینده .

«انّ الّذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات» ایشان که می‌دشنام‌دهند آزاد زنان پاکانرا وازبدی وبدان ناآگاهانرا ، **«لعنوا فی الدّنیا والآخرة»** لعنت برایشان درین جهان ودران جهان ، **«ولهم عذاب عظیم (٢٣)»** وایشانراست عذابی بزرگ .

«یوم تشهد علیهم السنتهم» آن روز که گواهی‌دهدبر(١) ایشان‌زبانهای‌ایشان، **«وایدیهم وارجلهم»** ودستها وپایهای ایشان ، **«بما کانوا یعملون (٢٤)»** بآنچه میکردند .

«یومئذ یوفّیهم اللّه دینهم الحقّ» آن روزآنست که تمام بایشان گزارد آن

(١) ور (نسخهٔ الف)

خدای بسزا پاداش ایشان بسزا ، « **ویعلمون انّ‌اللّه‌هو الحقّ المبین**[٢٥] » و فردا بدانند [ایشان که‌درین‌جهان نمیدانند] که‌اللّه است براستی خدای و بخدائی سزا وخدائی را آشکارا .

« **الخبیثات للخبیثین** » سخنان پلید مردان پلیدرا سزاست ،[وایشان گویند آن]،« **والخبیثون للخبیثات** » ومردان پلید سخنان پلید را اندوایشان سزااند که آنرا گویند . « **والطّیّبات للطّیّبین** » و سخنان پاك مردان پاكرا سزاست ،[وایشان گویند آن] ، « **والطیّبون للطیّبات** » ومردان پاك سخنان پاك رااندو آن ابشانرا سرد.«**اولئك مبرّؤن‌ممّا یقولون** »ابشان بی گناهندوپاك بگواهی اللّه از آنچه‌میگویند. « **لهم‌مغفرة ورزق کریم** [٢٦]»ابشانراست آمرزش‌وروزی آزادهٔ بی‌رنج نیکو

« **یا ایّها الّذین آمنوا** »ای‌ابشان که‌بگروبدند، «**لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم**» درهیچ خانه‌مروید مگردرخانه‌های خویش ، « **حتّی تستأ نسوا** »تاآنگه که بررسید که هیچ مردم هست ، « **وتسلّموا علی اهلها**» و در هیچ خانه مروید تا پیش‌سلام نکنید بر اهل آن، « **ذلکم‌خیر لکم لعلّکم‌تذ کّرون**[٢٧] » آن بداست‌شمارا[میگویم] تا مگرپندپذیرید .

« **فان‌لم تجدوا فیها احداً** »اگردر آن خانه کسی نیابید . « **فلاتدخلوها حتّی یؤذن**» درمرویددر آن‌تا آنگه که‌شمادستوری‌دهند ، «**وان‌قیل‌لکم‌ارجعوا** » واگر شما را گویند باز گردید ،« **فارجعوا هو ازکی لکم** » بار گردیدابن چه‌شما را گفتم شما را به وابن بسندیده‌تر وپاکتر ، « **واللّه بماتعملون علیم**[٢٨] » وخدای بآنچه میکنید دانا است .

«**لیس علیکم جناح** » برشما تنگی نیست، « **ان‌تدخلوا بیوتاًغیر مسکونة** » که‌در خانه‌هائی‌روید وجایهائی‌بگذاشته بی‌نشیننده در آن ، « **فیهامتاع لکم** » که شما رادر آن‌حاجتی‌بود ونفعی ،« **واللّه‌یعلم‌ما تبدون وماتکتمون**[٢٩] » واللّه‌میداند آشکارای کارشما که میکنید ونهان که‌دردل میدارید .

النّوبة الثانية

قوله تعالى: « انّ الّذين جاءوا بالافك » نقلهٔ اخبار و حملهٔ آثار روایت کرده‌اند باسناد درست از مادر مؤمنان عائشة الصّدیقة بنت الصّدیق حبیبة حبیب الله المبرّاة من فوق سبع سموات، گفت: رسول خدا (ص) هر گه که بر جناح سفر بودی میان زنان خویش قرعه زدی آن یکی که قرعهٔ وی بر آمدی با خود بسفر بردی. غزوی پیش آمد قرعه برد قرعهٔ من بر آمد مرا باخود ببرد پس از آن که آیت حجاب آمده بود از آسمان وزنان آنگه درپرده بودندی (۱)، مرا درهودجی نشاندند ومسافروار بوقت نزول ووقت رحیل فرومی آوردند وبر میداشتند، تارسول خدا ازآن غزاة فارغ گشت فتح بر آمده وباز گشته ونزدیك مدینه رسیده، شبی ازشبها بمنزل فرو آمده بودیم من از هودج بیرون آمدم واز قافله در گذشتم حاجتی را که درپیش داشتم، چون باز آمدم عقدی که دربرداشتم ازجزع ظفار گم کرده بودم هم‌درآن حال بطلب جزع باز گشتم ودرتنگ من درجست وجوی آن دراز گشت، چون باز آمدم لشکر رفته بود وازنزول من بی‌خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته‌ام و درسبکی هودج اندیشه نکردند که زنان آنگه سبك‌تن بودند بی گوشت. انّما یأکلن العلقة من الطعام ولم یغشهنّ اللحم. چون عقد خویش بازیافتم وباز گشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، لیس بها داع ولامجیب. تنها وغمگین بنشستم و از دلتنگی و اندوه چشمم در خواب شد، **صفوان بن المعطل السلمی المرادی** با پس‌ماندهٔ لشکر بود بامداد رسید بآن منزل، سواد شخصی دید آنجا تنها خفته چون فراز آمد مرا بشناخت که دیده بود پیش ازنزول آیت حجاب، همی استرجاع کرد بتعجب که اناالله، این چه کارست وچه

(۱)- بودندید (نسخه الف)

حال؟، من باسترجاع وی ازخواب درآمدم وبآستین پیراهن روی خویش بپوشیدم، فوالله ما کلّمنی بکلمة ولاسمعت منه کلمة غیر استرجاعه ، والله که با من یك سخن نگفت و نه از وی هیچ سخن شنیدم مگر آن کلمهٔ استرجاع ، آنگه راحلهٔ خویش بخوابانید وپای بردست وی‌نهاد تامن بر نشستم، **صفوان** مهار بدست گرفت ومیراند تا بلشکر در رسیدیم بجمعی منافقان بر گذشتیم (۱) دور ازلشکر فرو آمده،وعادت منافقان چنین بود که پیوسته گوشه‌ای گرفتندی ودرمیان مردم نیامدندی، **عبدالله ابیّ** رئیس منافقان که ایشانرا دید گفت من‌هذه ؟ کیست این زن ؟ گفتند **عایشه** ، همان ساعت باعتقاد خبیث خویش طعن زد وحدیث افك درمیان افکند، قالت **عائشة** وهلك من هلك فیّ وکان الّذی فولی کبره منهم **عبدالله بن ابیّ بن سلول** . عایشه گفت چون بمدینه آمدیم بیمار شدم مدت یکماه و اصحاب افك در گفت و گوی آمده ومن ازآن بی‌خبر وناآگاه ، ورنج من ازآن بیشتر بود که از رسول خدا آن لطف که هربار دیدمی به بیماری این بار نمیدیدم وسبب نمی‌دانستم که گمان بد نمی‌بردم ، ازرسول بیش از آن نمی‌دیدم که گاه گاه در آمدی وسلام کردی و گفتی: کیف تیکم؟ آخرچون ازآن بیماری بهشدم وصحت یافتم شبی بیرون آمدم با **ام مسطح بنت ابی رهم بن المطّلب بن عبد مناف** سوی صحرا می‌رفتیم قضاء حاجت را و دست و روی شستن را که آنگه عادت عرب نبود در خانه‌ها طهارت جای ساختن، چون فارغ شدیم وروی بخانه نهادیم **ام مسطح** را پای درچادر افتاد بروی درآمد نفرین کرد برپسر خویش، گفت تعس مسطح، عایشه گفت بئس ما قلت اتسبین رجلاقد شهد بدراً ، بد گفتی وناسزا می‌دشنام دهی کسی‌را که به بدر حاضر بود ، **ام مسطح** گفت ای‌هنتاه خبر نداری ونشنیدی که وی چه گفت درحق تو واصحاب افك چه میگویند، **عایشه** گفت چه میگویند مرا خبر کن وآگاهی ده ، **ام مسطح** قصه درگرفت و سخن اصحاب افك باوی بگفت ، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تاریك

---

(۱)- بر گذاشتیم (نسخهٔ ج)

گشت وبیماری یکی ده شد ، اندوهگین ومتحسر بخانه بازآمدم باچشم گریان و دل بریان ، رسول‌خدا درآمد و هم بر آن قاعده گفت · کیف تیکم ؟ گفتم یا رسول‌الله تأذن لی ان آتی ابوی ، مرا دستوری‌دهی تا درپیش پدر ومادرشوم، ومقصود من آن بود تا ازیشان خبردرست پرسم ازاحوال خویش وآنچه در حق‌من میگویند، رسول مرا دستوری داد وآمدم ومادر را گفتم یا امه ما یتحدّث‌الناس ؟ مردم چه میگویند ودرکار من سخن‌چه میرانند ؟ مادر گفت یا بنیة‌هوّنی علیك فوالله لقل ماکانت‌امرأة قط رضيّة عند رجل لها ضرائر الّا کثرن علیها حسداً . سخن کوتاه‌کن ای دخترك وآسان فراگیر والله که کم افتد زنی پسندیده ودوست داشتهٔ شوهرخویش و اورا ضرائربود که نه‌بروی حسدبرند ودرکاروی گفت وگوی کنند، عایشه بتعجب گفت سبحان‌الله اوقد یتحدّث‌الناس بهذا ؟ مردم درین‌سخن میگویند وتواندبود که گویند؟ گفتاپس‌از آن همه‌شب گریستم‌وخواب نکردم‌کاربجائی رسید که رسول‌خدامشورت کرد با **اسامة‌بن‌زید‌وعلی بن‌ابیطالب** (ع)درفراق اهل‌خویش ایشان‌آنچه دانستند از برائت و پاکی گفتند و **علی‌بن ابیطالب** گفت حال وی از کنیزك برس **بریره** که وی باتوراست گوید،**رسول** از **بریره** پرسید **بریره** گفت: لااعلم علیها الّامایعلم الصّائغ فی تبرالذهب غیرانها جاریة حدیثةالسنّ تنام عن عجینها فیأکله‌الدّاجن . **عایشه** گفت رسول خدا درآن روزها که این گفت وگوی میکردند یکبارپیش من نشست وبامن حدیث نکرد، ومرا نه‌درشب خواب‌بود ونه درروز آرام، پیوسته‌سوزان وگریان وحیران. یکماه‌بدین‌صفت‌بگذشت آخرروزی رسول‌خدا درآمد ونزدیك‌من بنشست گفت: یا **عائشة** بلّغنی عنك کذا وکذا فان کنت بریئةفسیبرئك‌الله وان کنت الممت بذنب فاستغفری‌الله وتوبی‌الیه فانّ‌العبد اذا اعترف بذنبه‌ثم‌تاب تاب‌الله علیه . **عایشه** چون این سخن ازرسول بشنید گفتا زارنگریستم وهمچون دیگ برسر آتش جوشیدم، روی باپدر کردم گفتم اجب عنّی رسول‌الله فیما قال، رسول‌خدارا درآنچه میگوید جواب ده ازبهرمن و درکار من ، پدر گفت والله ماادری ما اقول لرسول‌الله،

روی با مادر کردم گفتم تواورا جواب ده ،مادرهمان گفت که پدر گفت ، پس چون درماندم گفتم آری بدانستم و ابن حدیث چنان بسمع شما رسیده که در نفس شما مقرر گشته وا گرمن سخن گویم ببرائت وپاکی خویش شما مرا راستگوی ندارید و اگراعتراف آرم بگناهی که نکرده‌ام و الله خود میداند که از آن بریم و بی گناه ، شمامرا راستگوی دارید، مثل من ابن ساعت مثل پدر یوسف است که گفت: فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون ، ابن سخن بگفتم ودرجامهٔ خواب شدم کارخود بالله تفویض کرده ودردل یقین داشتم که الله مرا مبرا کند ورسول را ازحال من خبر دهد، والله که گمان نبردم که درشأن من آیات قرآن و وحی پاك فرستد که خود را از آن حقیرتر دانستم ، بلی امید داشتم که رسول را درخواب بنماید وپاکی من بروی پیدا کند، گفتا والله که رسول خدا هم در آن مجلس نشسته بود وهیچکس ازاهل بیت برنخاسته بود که آثار نزول وحی بر رسول خداپیدا گشت، بروز زمستانی عرق از وی روان گشت، از گران باری وحی منزل همچون عقد مروارید که بگسلد ازپیشانی مبارك وی قطرات عرق می‌افتاد ، چون فارغ گشت بمن نگریست خندان و شادان گفت: ابشری یا عائشة اما والله فقد برأك الله، وقرأ «انّ الّذین جاؤا بالافك » ای — بالکذب ، وسمّی افکا لکونه مصروفاً عن الحق، نقال افك الشّیء اذا قلبه عن وجهه وذلك انّ عائشة کانت تستحق الثناء بماکانت علیه من الحصانة والشرف فمن رماها بالسّوء قلب الامر عن وجهه. «عصبة منکم» ای— هم جماعة من المسلمین منهم عبدالله بن ابیّ بن سلول و مسطح بن اثاثة بن عباد بن المطلب وحسان بن ثابت الانصاری و حمنة بنت جحش زوجة طلحة بن عبیدالله ، ازاصحاب افك ابن چهاررا نام برده‌اند وایشانرا شناسند ورسول خدابعد ازنزول آیات برائت عایشه ایشانرا حدّفر بهزدهریکی هشتاد ضربه. «لاتحسبوه شرّاً لکم» ابن خطاب باعایشه است وباصفوان که ابن نسبت دروغ باوی کردند، و گفته‌اند خطاب باعایشه است وباپدر ومادر وی وبا رسول خدا و باصفوان، میگوید مپندارید شما که آن دروغ که درایشان بستند و ابن اندوه صعب

که بشما همگان رسید شما را بتر بود بلکه آن شما را بهتر بود که رب العزه دروغ ایشان پیدا کرد و بآیات تنزیل و وحی حق عایشه را عزیز کرد و گرامی و همه را بپاکی وی شاد کرد و چشم روشن، امروز درین جهان و فردا بهشت جاودان و مزد بی کران، وانشد.

اذا اهل الکرامة اکرمونی فلا اخشی الهوان من اللئام
فلیس هو انهم عندی هواناً و لکن الهوان من الکرام

«لکل امرىء منهم» ای ـ من العصبة الکاذبة «ما اکتسب من الاثم» ای ـ جزاء ما اجترح من الذنب علی قدر ما خاض فیه لانّ بعضهم ضحك وبعضهم سکت وبعضهم تکلّم، «والّذی تولی کبره» ای ـ تحمّل معظمه فبدأ بالخوض فيه، «له عذاب عظیم» قرأ **یعقوب** کبره بضم الکاف، وقراءة العامة کبره بکسر الکاف، وهما لغتان، یقال کبر سیاسة النّاس فی المال بالکسر والضمّ جمیعاً، والکبر من التکبیر بالکسر لاغیر، وقیل معناه الّذی قام باشاعة الحدیث وبالغ فیه، وهو **عبدالله بن ابیّ**، «له عذاب عظیم» یعنی یوم القیامة و انّما سمّاه عظیماً لانّه یخلد فی النّار، وقیل «والّذی تولی کبره» هو **حسان بن ثابت** عذب فی الدّنیا بان ذهب بصره وشلّت یداه، روی عن **مسروق** قال: کنت عند عائشة فدخل **حسان بن ثابت** فامرت فالقی له وسادة فلما خرج قلت لعائشة، تدعین هذا الرّجل یدخل علیك وقد قال ما قال وانزل الله فیه، «والّذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم»، فقالت رأی عذاب اشدّ من العمی و لعلّ الله یجعل ذلك ـ العذاب العظیم ذهاب بصره، وقالت انّه کان یدفع عن النبیّ، وقیل هو **مسطح بن اثاثه** والعذاب العظیم ذهاب بصره فی الدّنیا.

«لولا اذ سمعتموه ظنّ المؤمنون» یعنی مسطحاً وحسّان، «والمؤمنات» یعنی حمنة بنت جحش، «بانفسهم خیراً» یعنی بامثالهم من المؤمنین والمؤمنون کلّهم کنفس واحدة، وقیل معناه هلاّ ظنوا بهما ما یظنّ بالرّجل لو خلا بامّه و بالمرأة لو خلت بابنها لانّ ازواج النبیّ امّهات المؤمنین، وقیل اراد بهذه الایة **ابا ایوب الانصاری**

وامرأته ام ایوب ،وذلك‌فیما روی محمدبن‌اسحق بن یسار عن رجاله انّ ابا ایوب خالدبن زید قالت‌له امرأنه‌ام ایوب یا ابا ایوب اما تسمع مایقول النّاس فی‌عائشة ؟ قال بلی و ذلك الکذب اکنت فاعلة ذلك یا ام ایوب ؟ قالت لاوالله ما کنت لافعله ، قال فعائشة والله خیرمنك سبحان‌الله هذا بهتان عظیم ، فانزل الله « لولا اذ سمعتموه ظنّ‌المؤمنون‌والمؤمنات بانفسهم خیراً » کما فعل‌ابوایوب وصاحبته ، « وقالوا هذا افك مبین » ای ـ کذب بیّن .

« لولاجاءوا علیه » ای ـ هلّاجاءوا علی مازعموا ، «باربعة الشهداء فاذلم یأتوا بالشهداء فاولئك عندالله » ای ـ فی حکم‌الله ، « هم الکاذبون » فیه دلیل علی ان من قذفها بعد نزول‌هذه الایة صارکافراً بالله عزّوجل لما فیه من رد شهادةالله لها بالبراءة « ولولافضل‌الله علیکم ورحمته‌فی‌الدنیا والاخرة لمسّکم فیما افضتم فیه » ای ـ خضتم فیه من حدیث‌القذف ، « عذاب عظیم » قال‌ابن‌عباس : ای ـ عذاب لاانقطاع‌له یعنی فی‌الاخرة لانّه ذکر عذاب‌الدنیا من‌قبل ، فقال : « والّذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم » فقد اصابه فانه جلد وحدّ .روت عمرة عن عائشة انّ النبی (ص) لمّا نزلت‌هذه‌الایة حدّ اربعة نفر: عبدالله‌بن ابیّ و حسّان‌بن ثابت‌و مسطح‌بن‌اثاثةوحمنة بنت حجش .

« اذ تلقونه بالسنتکم » التلقی والتلقف واحد وهو اخذ الکلام شفاهاً،و قال مجاهد ومقاتل : یرویه بعضکم عن بعض، وقال الکلبی :کان الرّجل منهم یلقی الرّجل فیقول بلّغنی کذا و کذا یتلقونه تلقیاً . میگوید آنگه که از دهن یکدیگر این سخن فرا می‌ستدید بزبانهای خویش وبایکدیگرمیراندید ، ودرقراءت عایشه «تلقونه»بکسرلام وتخفیف قاف من‌الولق وهوالاسراع الی الکذب. آنگه که چنان دروغ‌زودفراآن می‌شتابیدید بزبانهای خویش.«وتقولون‌بافواهکم مالیس لکم‌به‌علم» من‌الفریةای‌ـ تتجرؤن علی النطق‌به‌فی‌اهل النبیّ ،«وتحسبونه هیناً » تظنّون انه سهل لا اثم فیه ، « وهوعندالله عظیم » فی‌الوزر، وقیل و تحسبون ذلك امراً خفیفاً یسیراً

وذلك عندالله ذنب عظيم فيه اذىرسول‌الله ورمی البری ء .

«ولولا اذسمعتموه » ای ـ هلاّ اذسمعتموه ، « قلتم‌مایکون لنا ان نتکلّم بهذا » ای ـ لایحلّ لنا ان نخوض فی‌هذا الحدیث ، «سبحانك‌هذا بهتان‌عظیم » ای ، هلاّقلتم عندذلك، سبحانك ای ـ العجب ممّن یقول ذلك هذا کذب عظیم ' یبهت من سمعه ، والبهتان الکذب یواجه به المؤمن فتحیر منه ، وقیل معنی سبحانك هاهنا تعالیت عن‌ان‌یقال‌فی‌رسولك‌هذاالبهتان‌العظیم.روی عن‌النبی (ص) قال:«البهتان‌علی‌البری ء اثقل‌من‌السموات » قیل معناه وزرالباهت اثقل من‌السموات،وقال ·«انّ‌الرّجل‌لیقول لاخیه یا مرائی فیهدم عمله اربعین عاماً فان‌لم یکن له عمل اربعین عاماً اوقروزر اربعین عاماً،وان الرّجل لیقذف المرأة المحصنةالبریئة فیهدم عمل سبعین عاماً فان لم‌یکن له عمل سبعین عاماً اوقر وزرسبعین عاماً ».

«یعظکم‌الله ان تعودوا » یعنی کی‌لاتعودوا ، وقیل کراهة ان تعودوا . «لمثله» ای ـ الی مثل‌هذا الحدیث من‌القذف والخوض فیه والجلوس مع‌القاذف و استماع حدیثه ، «ابداً ان کنتم مؤمنین» جزاؤه مضمر ای ـ فاتّعظوا ولاتعودوا .

«ویبیّن‌الله لکم‌الآیات » الدّلالات الواضحات، وقیل الفرائض والاحکام ،«والله علیم » بمصالحکم ، « حکیم» بتدبیر کم .

«انّ‌الّذین یحبون ان‌تشیع‌الفاحشة فی‌الّذین آمنوا ».این آیت درقذف‌عائشه فرو آمد اماحکم‌آن عام‌است درزانی وقاذف ومظهروهر کس که عیب مؤمنان‌جوید وزشت نامی ایشان‌طلب کند، فاحشه فانام ایشان کندودرآن کوشد وسعی کند بفعل یا بقول یابعزم‌الفاحشة ماقبح‌جداً،والمرادبهاهاهناالزنا کقوله فی‌الاعراف : «قل‌انّما حرّم‌ربّی الفواحش ماظهر منهاومابطن» یعنی حرّم‌الزنافی‌العلانیةوالسرّ ، وفی‌النساء «واللاتی یأتین‌الفاحشة »بعنی‌الزنا ، وبالاحزاب «من یأت‌منکر بفاحشة » یعنی الزّنا، «لهم عذاب الیم فی‌الدّنیا ،والآخرة » یعنی عبدالله بن ابیّ و اصحابه المنافقین وهم الّذین بدءوا بالافك‌وأتوابه،والعذاب فی‌الدنیا الحدّوفی‌الآخرة نار ، «والله یعلم» انّهم

كادبون ، «وانتم لاتعلمون » لانه غيب « ولولا فضل الله عليكم ورحمته وان الله رؤف رحيم » جواب لولا محذوف يعنى لعاجلكم بالعقوبة ، قال ابن عباس : يريد مسطح و حسّان وحمنة.

« يا ايّها الّذين آمنوا لا تتبعوا خطوات الشيطان » باشاعة الفاحشة في الّذين آمنوا ، و قيل خطواته وساوسه ، و قيل هي النذور بالمعاصي و سلوك سبيل الشيطان و اقتفاء آثاره ، « و من يتّبع خطوات الشيطان فانّه يأمر بالفحشاء » اى ـ بالقبائح من الاعمال ، «والمنكر» قيل المنكر فكلّ مايكرهه الله عزوجل ، وقيل المنكر مالايعرفه الشرع ولاالعقل، «ولولا فضل الله عليكم ورحمته مازكى منكم من احد ابداً» هذا الخطاب للّذين خاضوا في الافك . والمعنى ماطهر من هذا الذنب ولا صلح امره بعد الّذى فعل ، وقيل ماقبل توبة احدمنكم ابداً ، وقيل ما اسلم احدمنكم وما اهتدى، «ولكن الله يزّكى من يشاء» اى ـ يحمله على ما يصير به زاكياً ، وقيل يطهر مايشاء من الذنب بالرحمة والمغفرة ، «والله سميع » لمقالتكم ، «عليم » بنيّاتكم واعمالكم.

«ولايأتل» اى ـ لايحلف و هو يفتعل من الالية وهي القسم ، وقرأ ابو جعفر ولايتألّ بتقديم التّاء وتأخير الهمزة.والتالي الحلف والتحكم ، يقال آلى وتالى وائتلى اذا حلف ، « اولوا الفضل منكم والسّعة » الفضل في الدّين ، والسعة في المال ، وهو **ابو بكر الصدّيق** ، «ان يؤتوا» يعنى ان لايؤتوا، «اولى القربى» يعنى **مسطح** وابن اثاثة وكان ابن خالة ابى بكر، وكان من صعاليك المهاجرين . اين آيت درشأن ابوبكر صدّيق فروآمد كه **مسطح** را هميشه نفقه دادى از بهر درويشى وخويشاوندى كه ابن خالهٔ ابوبكر بود وازجملهٔ مهاجرين بود وازاهل بدر بود، چون **مسطح** درافك **عايشه** سخن گفت ابوبكر خشم گرفت وسوگند يادكرد كه بعد از آن اورا هيچ چيز ندهد، وبروى نفقه نكند، چون اين آيت فروآمد ابوبكر كفارت سوگند كرد، و گفت والله لا امنع النفقة عنه ابداً . **مصطفى** عليه السلام اين آيت برابوبكر ميخواند چون اينجا رسيد كه: «الاّتحبّون ان يغفر الله لكم» ابوبكر گفت بلى انا احبّ ان يغفر الله لى،

وقيل «ولايأتل» اى لايقصر من قولهم «لاياًلوا فلان جهده» ومنه قوله تعالى: « لايألونكم خبالاً » ، فعلى هذا قوله : «ان يؤتوا» لايحتاج الى اضمار لا. «وليعفوا وليصفحوا » العفو السّتر والصفح الاعراض ، وقيل العفو عن الافعال والصفح عن الاقوال ، وقال **ابن عباس والضحاك** : اقسم ناس من الصحابة منهم **ابو بكر** ان لايتصدقوا على رجل تكلّم بشيء من الافك ولاينفقوهم، فانزل الله هذه الآية « الاّتحبون ان يغفر الله لكم » معناه ان احببتم ان يغفر الله لكم ذنوبكم فاغفروا ذنوبكم فيما بينكم ، « والله غفور رحيم » .

« انّ الّذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات » الغافلة عن الفاحشة ان لايقع فى قلبها، وكانت عائشة كذلك ، «لعنوا فى الدّنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم» قال **مقاتل** هذا خاص فى **عبدالله بن ابىّ** وكان منافقاً، وروى عن **خصيف** قال : قلت **لسعيد بن جبير** من قذف مؤمنة لعنه الله فى الدّنيا والاخرة ، فقال ذاك لعائشة خاصة ، وقال قوم هى لعائشة وازواج النبىّ دون ساير المؤمنات ، وروى عن ابن عباس قال :هذه فى شأن عائشة وازواج النبىّ خاصة ليس فيها توبة، ومن قذف امرأة مومنة فقد جعل الله له توبة ثم قرأ «والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء» الى قوله :« الاّ الّذين تابوا » ، فجعل لهؤلاء توبة ولم يجعل لاولئك توبة، وقال الاخرون نزلت هذه الاية فى ازواج النبى (ص) وكان ذلك كذلك حتى نزلت الاية الّتى فى اول السورة « والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء » الى قوله : « فان الله غفور رحيم » فانزل الله الجلد والتوبة. «يوم تشهد عليهم» قرأ حمزة و **الكسائى** يشهد بالياء لتقدم الفعل، «السنتهم» يعنى بالقذف بالزّنا ، « وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون » اى ـ وسائر الاعضاء بسائر المعاصى الّتى اعملوا بها، وشهادة الاعضاء بان يصيرها الله كاللسان فى امكان النطق. فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الاية وبين قوله: «اليوم نختم على افواههم »؟ قلنا اختلفوا فيه، فقال بعضهم انّهم يجحدون فى بعض الاوقات، والله يختم على افواههم و ينطق ايديهم و ارجلهم فاذا علموا انّ الجحود لاينفعهم رفع الله الختم

عن افواههم فیشهدون بجمیع ما عملوا ، وقیل ان الله یخرج السنتهم عن افواههم ثم یطبق شفاههم فیشهدون بالسنتهم وهی خارجة من الفم لیکون ابدع .

« یومئذ یوفیهم الله دینهم الحقّ » الدّین هاهنا الجزاء و منه قولهم کماتدین تدان، یعنی کماتفعل تجازی، وفی الخبر، یوم یدان النّاس باعمالهم، والمعنی یوفیهم الله الجزاء الحقّ ای ـ الجزاء الواجب، وقریء فی الشواذ الحقّ بالرفع فیکون صفة لله عزوجل، «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق ویعلمون انّ الله هو الحق المبین» یقضی بحق ویأخذ بحق ویعطی بحق، قال **ابن عباس**: وذلك انّ **عبدالله بن ابی** کان یشك فی الدّین فیعلم یوم القیامة انّ الله هو الحق المبین.

«الخبیثات للخبیثین» ای ـ الخبیثات من القول والکلام للخبیثین من النّاس، «والخبیثون» من النّاس، « للخبیثات » من القول ، « والطیّبات » من القول ، «للطیبین» من النّاس ، «والطیبون» من النّاس ، «للطیّبات» من القول ، والطیب لایلیق الاّ بالطیّب فعائشة لایلیق بها الخبیثات من القول ، لانّها طیّبة فتضاف الیها الطیّبات من الکلام من الثناء الحسن ، وقال **الزجاج** معناه لایتکلم بالخبیثات الاّ الخبیث من الرجال والنساء ، ولایتکلّم بالطیّبات الاالطیّب من الرجال والنساء ،وهذا ذم للّذین قذفوا **عائشة** ومدح للّذین برؤها بالطهارة . وقال **ابن زید** : معناه الخبیثات من النساء للخبیثین من الرّجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء أمثال **عبدالله بن ابیّ** والشاکّین فی الدّین، والطیّبات من النساء للطیّبین من الرّجال والطیّبون من الرّجال للطیبات من النساء یرید عائشة طیّبها الله لرسوله الطیّب صلی الله علیه وسلّم . « اولئك مبرؤن ممّا یقولون» یعنی عائشة، وقیل عائشه، و **صفوان بن المعطل المرادی** الّذی رمیت به عائشة کان رجلا صالحاً ذکره رسول‌الله (ص) بخیر، شهید بدراً وخرج من الدّنیا شهیداً ولم یکشف عن انثی قطّ، یقال کان حصوراً لایأتی النساء ، فوقع اولئك موقع التثنیة کقوله : «فان کان له اخوة» والمراد به اخوان، وقیل «اولئك مبرؤن » یعنی الطیّبین والطیّبات منزهون ممایقولون ، «لهم مغفرة ورزق کریم» هذا تأویل قوله ، « بل هو

خیرلکم» والرزق الکریم الجنّة. لانّ رزقها بلاعلاج ولازرع ولاتلقیح ولازوال و لارنق ، روی انّ ابن‌عباس دخل علی عائشة فی مـرضها الّذی ماتت فیه ، فبکت وقالت اخاف ما اقدم علیه ، فقال ابن عباس : لاتخافی فوالّـذی انزل الکتاب علی محمّد لاتقدمین الاّ علی مغفرة ورزق کریم ، فقالت رحمك الله اهذا شیء انبأك به رسول‌الله ؟ فقال بل هـوشیء نبأنیه کتاب‌الله ، قالت واتل علیّ ، فتلا « والطیّبون للطیّبات اولئك مبرّؤن ممایقولون لهم مغفرة ورزق کریم » فخرج من عندها، فصیح علیها، فقال مابالها ؟ قالوا غشی علیها مماتلوت وروی انّ عائشة کانت تفتخر باشیاء اعطیتها لم تعطها امرأة غیرها ، منها انّ جبرئیل اتی بصورتها فی‌سرقة من حریـر وقال هذه زوجتك ، وروی انه اتی بصورتها فی‌راحته،وانّ‌النبی لم یتزوج بکراغیرها، وقبض رسول‌الله (ص) ورأسه فی حجرها ودفن فی بیتها وکان ینزل علیه‌الوحی وهو معها فی‌لحافه . ونزلت براءتها من‌السّماء ، وانّها ابنة خلیفة رسول‌اللّٰه‌وصدیقه، وانّها حبیبة رسول الله وخلقت طیبة و وعدت مغفرة و رزقاً کـریما . وکان مسروق اذا روی عن عائشة قال : حدثتنی الصدّیقة‌بنت‌الصدّیق حبیبة حبیب‌الله المبرّاة من فوق سبع‌سموات . واجمعوا انّ من قذف عائشة ضربت عنقه لتبرئة الله عزّو جلّ ایاها کرم الله وجهها .

« یا ایّهاالّذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم » ای ـ بیوتاً لستم تملکونها ولاتسکنونها ، «حتی تستأنسوا ». عدی‌بن‌ثابت گفت : زنی انصاریه آمد و گفت یا رسول‌الله من در خانهٔ خویش گـاه گـاه برحالی باشم که نخواهم که هیچکس مرا بیند درآن حال نه پدر ونه فرزند اگر در آن‌حال مردی ازین کسان وخویشان من در آید من‌چکنم حال من چون بود ؟ رب‌العالمین این آیت بجواب وی فرو فرستاد،« تستأنسوا » یعنی تستأذنوا ، وقرأ غیر واحد من‌الصّحابة « حتی تستأذنوا » ، وقیل‌الاستیناس طلب‌الانس وهوان ینظر هل فی‌البیت انسان‌فیؤذنه انّه داخل ،معنی آنست که درهیچ‌خانه مروید که سکنای‌شما در آن نبود و ملك شمانبود

تا نخست بر رسید که هیچ مردم در آن خانه هست ودستوری بخواهید ، **مجاهد** گفت:
آوازی دهید تسبیح وتکبیر یا تنحنحی کنید، تا اهل بیت را آگاهی دهید ،ابن‌عباس
گفت : در آیت تقدیم وتأخیر است یعنی حتی تسلّموا وتستأذنوا ، ای ـ حتی تقولوا
السّلام علیکم ادخل، سلام مستحب است واستیذان واجب. روی عن **کلدة بن حنبل** قال :
دخلت علی النبی (ص) ولم اسلم ولم استأذن ، فقال النبی : ارجع فقل السّلام علیکم
أادخل؟ وفی حدیث **ابی موسی الاشعری** عن **النبی** «ثلاثاً فان اذن لك والا فارجع»،
قال **الحسن**: الاوّل اعلام، والثانی موأمرة والثالث استیذان بالرجوع . واگر در خانهٔ
خویش شود یا در ذوات المحارم استیذان واجب نیست اما مستحب است که تنحنح
کند یا ادنی حرکتی، **ابراهیم نخعی** گفت . استأذن علی امّك لعلها تکون عریانة .
و عن **عطاء بن یسار** ،انّ رجلا قال للنبی استأذن علی امّی ؟ قال : نعم، قال انّها لیس
لها خادم غیری افا ستأذن علیها کلما دخلت ؟ قال : اتحبّ ان تریها عریانة ؟ قال
الرجل لا ، قال فاستأذن علیها . وقیل «غیر بیوتکم » هذا واقع علی الاستیناس غیر
واقع علی التسلیم ، التأویل لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا ، ولاتدخلوا
بیوتاً حتّی تسلّموا علی اهلها . وفی وصیّة رسول‌الله **انس بن مالك**،واذا دخلت علی اهلك
فسلّم علیهم یکثر خیر بیتك .

« فان لم تجدوا فیها » ای ـ فی البیوت احداً یأذن لکم فی دخولها .
« فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا » یعنی
اذا کان فی البیت قوم فقالوا ارجع فلیرجع ، ولا یقعد علی الباب ملازماً
«هو ازکی لکم» ای ـ الرجوع اطهر لکم واصلح لکم ، قال **قتادة** .اذا لم
یؤذن له فلا یقعد علی الباب فانّ للناس حاجات و اذا حضر فلم یستأذن وقعد
علی الباب منتظراً جاز ، کان **ابن‌عباس** یأتی باب الانصار لطلب الحدیث فیقعد علی
الباب حتّی یخرج ولایستأذن فیخرج الرّجل فیقول یابن عم رسول‌الله لواخبرتنی ،
فیقول هکذا امرنا ان نطلب العلم ، واذا وقف فلاینظر من شق الباب اذاکان مردوداً .

روى **ابوهريرة** قال: قال رسول‌الله (ص) «لو ان امرأ اطلّع عليك بغير اذن فحذفته عصاة ففقأت عينه ما كان عليك جناح»، وفي بعض الاخبار، وهل حصول الاستيذان الامن اجل البصر، «والله بما تعملون عليم» من الدخول بالادن وغير الاذن، ولمّا نزلت آية الاستيذان، قالوا كيف بالبيوت الّتى بين مكة و المدنية والشام على ظهر الطريق ليس فيها ساكن؟ فانزل الله عزّوجل «ليس عليكم جناح ان تدخلوا بيوتاً غير مسكونة» اى - بغير استيذان، «فيها متاع لكم» اى - منفعة لكم، واختلفوا في هذه البيوت، قال **قتادة**: هي الخانات والبيوت والمنازل المبنيّة للسائلة، والمنفعة فيها بالنزول وابواء المتاع والاتّقاء من الحرّ والبرد، وقيل «فيها متاع لكم» اى - فيها حاجة لكم كانوا يضعون فيها الاسلحة اذا ثقلت عليهم، و قال **ابن زيد**: هي بيوت التّجار وحوانيتهم الّتى بالاسواق يدخلونها للبيع والشرى وهو المنفعة، وقال **النخعي**: ليس على حوانيت السوق اذن، وكان **ابن سيرين** اذا جاء الى حانوت السوق يقول السلام عليكم أأدخل؟ ثم يلج. وقال **عطاء**: هي البيوت الخربه والمتاع هي قضاء الحاجة فيها من البول والغايط، وقيل هي جميع البيوت الّتى لاساكن لها، لانّ الاستيذان انّما جاء لئلّا يطلع على عورة فان لم يخف ذلك فله الدخول بغير الاستيذان. «والله يعلم ماتبدون وما تكتمون» اى - اذا دخلتم بيوت غيركم فاتقوا الله فانه يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصّدور.

النّوبة الثالثة

قوله تعالى: «انّ الّذين جاءوا بالافك» الآية. اعلم ان الله سبحانه غيور على قلوب خواص عباده فاذا حصلت مساكنة لبعض الى بعض اجرى الله مايردّ كلّ واحد منهم عن صاحبه ويردّه الى نفسه كذلك انشدوا

اذا علقت روحی حبیبا تعلّقت به غیر الایام تستلبنّه .

بدان ای جوانمرد که دلهای دوستان حق در پردهٔ غیرت است امروز در پردهٔ غیرت شنیده وفردا درپردهٔ غیرت دیده ، آن که حق جل جلاله دل تو بکس ننماید از آنست که درپردهٔ غیرت میدارد، درقبضهٔ صفت در بساط ناز اندرحضرت شهود وخلوت عیان حق را می‌بینند وحق با اومینگرد اگر بغیری بازنگرد درحال تازیانهٔ ادب بیند چنانکه آن عزیز وقت را افتاد ، جوانی بود در ارادتی عظیم وقتی خوش داشت و وجدی تمام وکاری برونق ، همی ناگاه آواز مرغی بگوش وی آمد بآواز آن مرغ بازنگریست زیر آن درخت آمد در انتظار آن که مرغ دیگر بار بانگ کند ، هاتفی آواز داد که : فسخت عقدالله ، کلید عهد ما باز دادی که ترا با غیر ما انس افتاد .
محمدبن حسان گوید : روزگاری بکوه لبنان میگشتم تا مگر دوستی از دوستان حق بینم از آن عزیزان که آنجا مسکن دارند ، گفتا جوانی از آن گوشه‌ای بیرون آمد باد سموم او رازده و سوخته و ریخته گشته ، چون دیدهٔ وی بر من افتاد روی بگردانید میان درختان بلوط درشد تا خویشتن را ازمن بپوشد، من همچنان از پی وی می‌رفتم ، گفتم ای جوانمرد مرا کلمتی فایده کن که بامیدی آمده‌ام ، جواب داد که احذر فانّه غیور لایحب ان یری فی قلب عبده سواه ، بازگرد واز قهر حق بترس و بدان که او غیورست در یك دلی دو دوستی نپسندد . آدم صفی که نقطهٔ پرگار وجود بود ومایهٔ خلقت بشر بود وصفی مملکت بود دل بر نعیم بهشت نهاد وخویشتن راوا آن داد تا از حضرت عزت پیك غیرت آمد که . یا آدم درنعت نماند که سرهمت خویش بدولتخانهٔ رضوان فرودآری وبغیر مابچیزی بازنگری ، اکنون که بغیرما بازنگرستی رخت بردار وسرای حکم شوافکندهٔ عجز وشکستهٔ تقصیر در معدن بلا منتظر حکم ما . همچنین دیدهٔ خلیل صلوات‌الله علیه باسمعیل(۱) بازنگرست نجابت ورشدوی دید عزیز افتاده بود سلالهٔ خلّت بود صدف درّ محمد مختار بود ، دلش بدو

(۱) بیرون نگریست (نسخهٔ ج)

مشغول گشت، فرمان آمد که ای خلیل ماترا ازبتان آزری نگاه داشتیم تا نظارهٔ جمال اسمعیل کنی؟! اکنون کارد ورسن بردار وهرچه‌دون ماست درراه ما قربان کن که در یك دل دو دوستی نگنجد ، همین حال افتاد **مصطفی** عربی را سیّد ولد آدم صدرانبیاء ورسل، گوشهٔدل خود چنان بعایشه مشغول کرد که از وی پرسیدند ایّ الناس احبّ الیك ؟ فقال عائشة . گفتند ای سیّد ازین مردمان کرا دوستر داری ؟ گفت عایشه ، و در بعضی اخبارست که عایشه گفت: یارسول الله انی احبك واحبّ قربك، چون ایشان هردو دل وادوستی یکدیگر پرداختند سلطان غیرت نقاب عزت بگشاد بنعت سیاست شظیه‌ای(۱) ازسلطنت خویش فرا ایشان نمود، شیاطین الانس والجن دست درهم دادند تاحدیث افك درمیان افتاد ودروغ منافقان و بر ساختهٔ ایشان بالا گرفت، و ازین عجبتر که مسالك فراست بر **مصطفی**(ص) ببستند آن روزگارتا برائت ساحت **عایشه** برو پیدا نگشت وحقیقت آن کاربندانست تا غیرت قهرخویش براند و نوبت بلابسر رسید ، و السبب فیه انّ فی اوقات البلاء یسدّالله علی اولیائه عیون الفراسة اکمالا للبلاء ، لذلك ابراهیم لم یمیّز ولم یعرف ملائکة حیث قدم الیهم العجل الحنید وتوهمهم اضیافاً ، و **لوط** لم یعرفهم ملائکة الی ان اخبروه انهم ملائکة . کاربجائی رسید که آن ناز و آن راز و آن لطف که **مصطفی** را با **عایشه** بودی همه در باقی شد و بجای آن که او را از طریق نازحمیرا گفتی این همی گفت که کیف تیکم، و **عایشه** بیمار ونالان وسوزان و گریان ازقرب **مصطفی** بازمانده بخانهٔ پدر باز شد بادلی پر درد وجانی پر حسرت بزاری وخواری خودمی نگرد ومیگوید که هر گز نپنداشتم که کسی بمن این گمان برد یا چنین گفت خود کسی برزبان آرد .

الی سامع الاصوات مع بعدالمسری شکوت الّذی القاه من الم الذکری
فیالیت شعری و الا مانی کثیرة اشعر بی من بت ارعی له الشعری
یار از غم من خبر ندارد گوئی یا خواب بمن گذر ندارد گوئی

(۱) شمه‌ای (نسخه‌ب)

تاریك ترست هر زمانی شب من یارب شب من سحر ندارد گوئی

پس چون آیات برائت فرو آمد و نوبت بلا بسر آمد رسول خدا **عایشه** را بشارت داد که: ابشری فقد انزل الله برائتك، مادر و پدر اورا گفتند یا **عائشة** قومی الی رسول الله واحمدنه، فقالت لا والله لااقوم الیه ولا احمده ولا احمد کما ولکن احمدالله الّذی انزل برائتی، آن دل که همگی وی با قرب و محبّت **رسول** داده بود تا میگفت : احبك و احبّ قربك . پس از آن که غوطه خورد جمله با مهر احدیت داد و با خدمت درگاه الهیت پرداخت تاهمی گفت بحمدالله لابحمدك . ای جوانمرد اگر **قذفهٔ عائشهٔ** صدیقه آن افك نگفتندی این چندین آیت بتشریف **عایشه** از آسمان نیامدی، و اگر ترسایان نگفتندی: «المسیح ابن الله»، عیسی این کرامت نیافتی که: «انّی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیّا»، و گر مؤمن گناه نکردی باین خطاب عزیز گرامی نگشتی که : « لاتقنطوا من رحمة الله » ، اینست که درابتداء قصه گفت . «لاتحسبوه شرّاً لکم بل هو خیر لکم» ای عایشه میدار که بآنچه گفتند ترا بدافتاد ، اگر بدافتادی است ایشانراست که باین سبب مستوجب عذاب عظیم گشتند ، ترا همه خیر است و کرامت، کمال مثوبت وارتفاع درجت .

در قصص آورده‌اند که بر دربهشت ربضی است فردا رب العزه مؤمنانرا در آن ربض جمع آورد وپیش از آنکه در بهشت شوند ایشانرا میزبانی کند، دعوتی بر کمال و تشریفی بسزا ونواختی تمام ، آنگه منت نهد بر **مصطفی** که با محمّد این دعوت ولیمهٔ عقد نکاح تواست با **مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم** ، یا محمد من مریم را ازصحبت مردان نگاه داشتم واز وی فرزند بی‌مرد آوردم حرمت وغیرت ترا ، و آسیه را در کنار فرعون بداشتم لکن مردی از فرعون بستدم وهر گز فرعون را فرا وی نگذاشتم اورا پاك وبی‌عیب دست کس بوی نرسیده بتورسانیدم، اینجا لطیفه‌ای نیکوبشنو ، مریم و آسیه که فردا در آخرت جفت مصطفی خواهند بود دردنیا ایشانرا گرامی کرد وبپاکی بستود و از خلق نگاه داشت ، **عایشهٔ** صدیقه که در دنیا جفت

وی بود پسندیده وصحبت وی یافته ومهر وی در دل داشته و فردا در بهشت نامزد وی شده، چه عجب اگر اورا گرامی کند، آیات قرآن ووحی منزل در برائت وی فرستد و بپاکی خود جل جلاله گواهی دهد و بپسندد که : «الطیّبات للطیّبین والطیّبون للطیّبات اولئك مبرّؤن ممّا یقولون لهم مغفرة ورزق کریم »، رزق کریم بر ذوق ارباب معارف نه آن رزق نفس است که وقتی باشد و وقتی نه ، آن رزق روح است وغذاء جان که هر گز بریده نگردد وپیوسته بادرارمیرسد، لامقطوعة ولاممنوعة ، پروردهٔ نان وآب دیگرست وپروردهٔ نور ناب دیگر ، آن که مصطفی علیه السلام گفت : «اظل عندربّی یطعمنی و یسقینی » صفت روحانی را میگوید نه صفت جسمانی را ، برف با آتش چنان ضدنیست که روحانی با جسمانی ، دوخصم یکدیگر دریك خانه بداشته بظاهر باهم ساخته وبباطن دشمن یکدیگر شده. آن عزیزی را دیدند در آنوقت که حال بر وی تنگ شده بود طرب وشادی میکرد ، گفتند این چه طرب است؟ گفت درین طرب چه عجب است، وقد قرب وصال الحبیب وفراق العدو ، و کدام روز خواهد بود خوشتر از آن روز که علی الفتوح بصبوح شربتی دز رسد وضربتی در رسد ، آن کدام شربت و ضربت بود، که این گبر را بردار کنند واین سلطان را ازوثاق نارنك نجات دهند و بر براق اقبال بحضرت ذی الجلال برند ، ارواح الاخیار فی قبضة العزّة یکاشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته .

۳ ـ النّوبة الاولی

قوله تعالی : « **قل للمؤمنین** » مردان گرویدگان را گوی ، « **یغضّوا من ابصارهم** » تا چشمها فرو گیرند [ازناپسندها]، « **ویحفظوا فروجهم** » وفرجها نگه دارند [از حرامها] ، « **ذلك ازکی لهم** » ایشانرا آن بهتر وپاکتر ، « **انّ اللّه**

خبیر بما یصنعون (۳۰)، والله آگاه است ودانا بآنچه میکنند.

« **وقل للمؤمنات** » وزنان گرویدگان را گوی ، « **یغضضن من ابصارهن** » تا چشمهافرو گیرند، [ازناپسند] « **ویحفظن فروجهنّ** »وفرجهارا گوشنداز حرامها، « **ولایبدین زینتهن** » وفرمای ناپیدا نکنند آرایش خویش . « **الّا ماظهر منها** » مگر آنچه از آن پیدا شود ، «**ولیضربن بخمرهنّعلی جیوبهنّ** » و گوی تامقنعه‌ها فرو گذارند بجیبها [تابرو گردن وموی پوشد]، « **ولایبدین زینتهن** » وفرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش ، « **الّالبعولتهنّ** » مگرشویان‌خویش را ، «**اوآبائهنّ**» یاپدران‌خویش را، « **اواباء بعولتهنّ** » یاپدران شویان خویش را ، « **اوابنائهنّ** » یا پسران خویش را ، « **اوابناء بعولتهن**»یاپسران‌شویان خویش‌را،« **اواخوانهنّ**» یابرادران‌خویش‌را،«**اوبنی اخوانهنّ**» یاپسران‌برادران‌خویش‌را،«**اوبنی اخواتهنّ**» یـا پسران خواهران خـویش‌را ، « **اونسائهنّ** » یا زنان همدینان خویش را ، «**اوماملکت ایمانهنّ**» یا درم خریدان‌خویش را ، «**اوالتّابعین غیراولی الاربة من الرجال** » بااین پسینان مردان که‌کاری ندارند بازنان ،» **اوالطفل الّذین لم یظهروا علی عورات النساء**)یاآن کودکان که هنوز چیره نگشته‌اند برزنان ، «**ولایضربن بارجلهنّ** » وفرمای تاپای برزمین نزنند [دررفتن] « **لیعلم مایخفین من زینتهنّ** » که تا بدانند که‌خلخال‌دارند،« **وتوبوا الی اللّه جمیعاً** » وبازگردیدباخدای‌همگان « **ایّه المؤمنون** » ای گرویدگان،«**لعلّکم تفلحون** (۳۱)» تامگر پیروزآئیدجاوید.

« **وانکحوا الایامی منکم** » نکاح (۱) کنید بیوگـان(۲) خـویش را ، « **والصّالحین من عبادکم وامائکم** » و پارسایان بندگان و پـرستاران خویش را ، « **ان یکونوا فقراء** » اگر درویش باشند ، « **یغنهم اللّه من فضله** » بی نیاز کند الله ایشانرا از فضل خویش ، « **واللّه واسع علیم** (۳۲) » والله تواناست بی نیاز بحال خلق دانا .

---

(۱) کدیور کنید (نسخهٔ الف) (۲) بیوه‌آن (نسخه الف)

«و ليستعفف» وایدون بادا که از زنا باز ایستند و پاك زیند، **«الّذين لا يجدون نكاحاً»** ایشان که زن نیاوند وبهای کنیزك ندارند ، **« حتى يغنيهم اللّه من فضله»** تا آنگه که الله ایشانرا بی نیاز کند از فضل خویش ، **« والّذين يبتغون الكتاب »** وایشان که مکاتبت جویند ونبشتهٔ باز فروخت ، **« ممّا ملكت ايمانكم »** از بردگان شما ، **« فكاتبوهم »** ایشانرا مکاتب کنید ، **« ان علمتم فيهم خيراً »** اگر دانید که داشت خود یاوند ویا کار خویش بر آیند ، **« و آتوهم من مال اللّه الّذى آتاكم »** وایشانرا از آن مال که الله شمارا داد چیزی دهید ، **« ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء »** و پرستاران خویش را برزنا مدارید ، **« ان اردن تحصّناً »** چون پاکی وپرهیز گاری میخواهند ، **« لتبتغوا عرض الحيوة الدنيا »** تا چیزی بدست آرید از چیز این جهانی ، **« ومن يكرههنّ »** وهر که ایشانرا ناکام برزنا دارد ، **« فان اللّه من بعد اكراههنّ غفور رحيم (٣٣) »** الله آن پرستاران بناکام بربدی داشته را آمرزگارست و بخشاینده

« ولقد انزلنا اليكم » وفروفرستادیم بشما ، **« آيات مبيّنات »** پیغامها وسخنان پیدا کرده حق وصواب درو ، **« ومثلا من الّذين خلوا من قبلكم »** و عبرتی وتنبیهی از حال ایشان که پیش از شما بودند ، **« موعظة للمتقين (٣٤) »** وپندی پرهیزگاران و وآزرم داران را .

النّوبة الثانية

قوله تعالى : « قل للمؤمنين يغضّوا من ابصارهم » اى ـ ينقضوا من نظرهم الى ما حرّم الله عليهم ،والغض والاغضاض ان يدانى بين جفنيه من غير ملاقاة. ومن هاهنا زائدة يعنى يغضّوا ابصارهم بدليل قوله : « و يحفظوا فروجهم » ، وقيل من هاهنا للتبعيض وهو ترك النظر الى مالا يحلّ ، لانّ المؤمنين غير مأمورين بغضّ البصر

اصلا انما امروا بغضّ البصرعن‌الحرام ، « و یحفظوا فروجهم » من ان یراهااحد وهی من العانة الی اعلی الرکبة ، قال **ابوالعالیة** : کلّ موضع فی القرآن ذکر فیه الفرج فالمراد بــه الزنا الاّ فی هذا الموضع فانّ المراد به الستر، حتی لایقع بصر الغیرعلیه،«ذلك»ای‌ـ غضّ البصر وحفظ‌الفرج،«از کی‌لهم»اطهرلهم‌وانفع لدینهم ودنیاهم ، « انّ‌الله خبیر بما یصنعون » لایخفی علیه فعلهم . روی عن **بریدة** قال‌قال رسول‌الله (ص) لعلیّ : « یاعلیّ لاتتبع النظرةفان لك‌الاولی ولیست لك‌الآخرة » وعن **عبدالرحمن‌بن ابی‌سعید الخدری** عن ابیه انّ رسول‌الله (ص)قال : «لاینظر الرّجل الی عورة الرجل ، ولاالمرأة الی عورة المرأة ولایغضی الرّجل الی الرجل فی ثوب واحد . ولاتغضی المرأة الی‌المرأة فی‌الثوب الواحد ، و قال صلی‌الله علیه و سلم:«اکفلوا لی بستّ اکفل‌لکم بالجنّة، اذا حدّث احدکم فلایکذب ، واذا وعد فلایخلف ،واذا ائتمن فلایخن غضوا ابصارکم و احفظوافروجکم‌و کفّواایدیکم.»

« وقل‌للمؤمنات یغضضن من ابصارهنّ »عمّا لایحلّ ، «ویحفظن فروجهن»ای‌ـ یسترنهاحتی لایراها احد . روی عن **ام سلمة** انّها کانت عند رسول‌الله (ص) و **میمونة** اذ اقبل **ابن ام‌مکتوم** فدخل علیه و ذلك بعدما امرنا بالحجاب ، فقال رسول‌الله (ص) : احتجباعنه ، فقلنا یــا رسول‌الله الیس هـ‌وا عمی لایبصرنا ؟ فقال رسول‌الله افعمیا وان انتما الستما تبصرانه . « ولایبدین زینتهنّ » یــرید بالزینة موضع الزینة ، یعنی لایظهرن موضع زینتهنّ لغیرمحرم ، معنی آنست که یامحمد زنانرا فرمای تا چشمها فروگیرند ازنامحرم وناپسند ، وفرجها نگهدارندازحرام، وعورت خویش پوشیده دارند چنانکه دیدهٔ کس برآن نیفتد ، و آرایش خویش و آنچه بران زیورورینت است برنامحرم پیدا نکنند ، و مراد باین زینت خفی است نه زینت ظاهر، قلاده است درگردن و گوشواردرگوش ودستینه دردست وخلخال و خضاب برپای ، این زینت و زیورخفی روانیست ایشانرا که پیدا کنند برنامحرم و اجنبی ، اما زینت ظاهر که رب‌العالمین مستثنی کرد و گفت : « الاّماظهر منها »اهل

علم مختلفند درآن کـه چیست ؟ **ابن مسعود** گفت : جامه است بر تن وی بدلیل قوله : « خذوا زینتکم عند کلّ مسجد » ، و اراد بها الثیاب ، **ابن عباس** گفت سرمه است درچشم ،وانگشتری در انگشت وخضاب دست ، **سعید جبیر وضحاك واوزاعی** گفتند : روی است وهردو کف، ربالعزه رخصت داد که زنان اینقدر ازتن خویش پیدا کنند ازبهر آن که عورت نیست درحق آزاد زنان و کشف آن درنماز روا و مرد اجنبی را جایزاست که درآن زینت ظاهرنگرد هر گه که از فتنه وشهوت نترسد، و اگرازفتنه ترسد پس جایز نیست او را که نگرد وغضّ بصر باید چنانکه الله گفت : « یغضّوا من ابصارهم »،وقیل «لایبدین زینتهن » هی الطیب والثیاب المصبوغة الملوّنة والخمر الرقاق الّتی تحکی طول الذوائب و قوله : « الاّ ماظهرمنها » یعنی اصوات الخلاخیل . روی عن **ابن سیرین** قال: کانت النساء یخرجن متنقّبات لابدین الاّ نصف عین واحدة فاذا انتهین الی الرّجال وقفن .

« ولیضربن بخمرهنّ» ای ـ لیلقین مقالعهنّ علی جیوبهنّ وصدورهنّ لیسترن بذلك شعورهنّ وصدرهنّ واعناقهنّ وقرطتهنّ، قالت عائشة : رحم الله نساء المهاجرات لمّا انزل الله تعالی · « ولیضربن بخمرهن علی جیوبهنّ » شققن مروطهن فاختمرن به، وقیل کانت قمصهن مفروجة الجیب کالدراعة تبدوامنها صدورهن فامرن بسترها، « ولا یبدین زینتهن » یعنی الزّینة الخفیة التی امرن بتغطیتها ولم یبح لهن کشفها فی الصّلوة ولاللاجنبیین ، وهی ماعدا الوجه والکفین · « الاّ لبعولتهن » جمع بعل وهوالمقصود بالزّینة ، ولعن النبی السلتاء وهی التی لاتختضب ،والمرهاء وهی الّتی لاتکتحل . قال **ابن عباس ومقاتل** : معناه لایضعن الجلباب والخمار الاّ لازواجهن ، البعولة جمع البعل وهوالزوج،ومنه قول سارة ·«وهذا بعلی شیخاً » ، وقیل البعولة الحالة وهی المصدر یقال فلان حسن البعولة ای ـ بارّبزوجته . اما بعل قوم **الیاس** فهواسم صنم وبه سمّی بعلبك ، ویقال اسم مطبخ سلیمان ومنزل الیاس ، والمباعلة مباشرة الرّجل المرأة ، وفی الخبر :ایام منا ایام اکل وشرب وبعال ». قال الشاعر:

و كم من حصان ذات بعل تركتها اذا الليل ادجى لم تجدمن تباعله .

« اوآبائهنّ اوآباء بعولتهنّ اوابنائهنّ او ابناء بعولتهنّ اواخوا نهنّ او بنى اخوانهنّ اوبنى اخواتهنّ » فيجوز لهؤلاء ان ينظروا الى الزينة الباطنة ولاينظرون الى مابين السرّة والركبة ، و يجوز للزوج ان ينظرالى جميعها غيرانّه يكره له النظرالى فرجها .

قوله : « اونسائهنّ » ارادبه يجوزللمرأة ان تنظرالى بدن المرأة الّاما بين السرّة والركبة. كالرّجل المحرم هذا اذا كانت المرأة مسلمة فان كانت كافره فهل يجوزللمسلمة ان تنكشف لها ، اختلف اهل العلم فيه فقال بعضهم يجوز كما يجوزان تنكشف للمرأة المسلمة لانّها من جملة النساء ، وقال بعضهم لايجوزلانّ الله تعالى قال: « اونسائهن » والكافرة ليست من نسائنا ولانّها اجنبيّة فى الدّين فكانت ابعد من الرجل الاجنبى، كتب عمر بن الخطاب الى ابى عبيدة بن الجراح، ان يمنع نساء اهل الكتاب ان يدخلن الحمّام مع المسلمات ، « اوماملكت ايمانهن » ، اختلفوا فيه فقال قوم عبدالمرأة محرم لها فيجوزله الدخول عليها اذا كان عفيفاً فيجوز ان ينظر الى بدن مولاته الّاما بين السرّة والركبة كالمحارم وهوظاهرالقرآن، وفى بعض الاخبار انّ ـ النبى (ص) دخل على فاطمة ومعه غلام و هبه منها ، وعلى فاطمه ثوب اذا قنعت بـه رأسها لم يبلغ رجليها واذا غطت به رجليها لمّ يبلغ رأسها، فقال النبى لفاطمة: «ليس عليك بأس انّما هوابوك وغلامك». وقال قوم هو كالاجنبى معها ، وهوقول سعيد بن المسيب وقال : المراد من الابة الاماء دون العبيد ، وعن ابن جريج انه قال : « او نسائهنّ او ما ملكت ايمانهنّ » انّه لايحل لامرأة مسلمة ان يتجرد بين يدى امرأة مشركة الّاان تكون تلك المشركة امة لها. « اوالتابعين غير اولى الاربة من الرجال» قرأ ابو جعفر و ابن عامر و ابوبكر غير بالنصب على الاستثناء والمعنى يبدين زينتهن للتابعين الّا ذوى الاربة منهم ، فانّهن لا يبدين لهم الزّينة و يجوز ان يكون حالا وذوالحال ما فى التّابعين من الذكر، والمعنى اوالتابعين لهن عاجزين عنهن ،

وقرأ الباقون غير بالجرّ والوجه انّه صفة للتابعين، فلذلك انجرّ وانّما جاز وصف التابعين و فيه لام التعريف بغير و هو نكرة لانّ التّابعين غير مقصودين باعيانهم فاجروا لذلك مجرى النكرات و نكر وصفهم بغير، والاربة والارب الحاجة والمراد بالتابعين غير اولى الاربة الّذين يتبعون النساء بخدمونهن ليصيبوا شيئاً ولاحاجة لهم فيهن كالخصىّ والخنثى والشيخ الهرم والاحمق العنّين، وقيل هو المعتوه الّذى لايميز بين عورة الرجال وعورة النّساء ، وقيل هو الصغير الّذى لاارب له فى النساء لصغره ، روى عن عروة عن عائشة قالت: كان رجل يدخل على ازواج النبىّ (ص) مخنث و كانوا يعدونه من غير اولى الاربة ، فدخل النبىّ يوماً وهو عند بعض نسائه وهو بنعت امرأة فقال انّها اذا اقبلت اقبلت باربع واذا ادبرت ادبرت بثمان، فقال النبى لا يدخلنّ عليكم هذا فحجبوه .

« اوالطفل الّذين لم يظهروا على عورات النساء » اراد بالطفل الاطفال يكون واحداً وجمعاً ، وهو اسم للمولود الى ان يراهق ، و معنى لم يظهروا لم يقووا و لم يقدروا ولم يطيقوا النّكاح ومنه قوله: « فاصبحوا ظاهرين» اى ــ غالبين ، قال مجاهد : لم يعرفوا العورة من غيرها من الصغر، وقيل لم يبلغوا حد الشهوة ولارغبة لهم فى النساء، فاما اذا كانت لهم رغبة فحكمهم حكم البالغين لقوله صلى الله عليه وسلّم : « مرّوهم بالصّلوة اذا بلغوا سبعاً واضربوهم عليها اذا بلغوا عشراً و فرّقوا بينهم فى المضاجع »

«ولايضربن بارجلهن ليعلم مايخفين من زينتهنّ »، قال الحسن : كانت المرأة تمرّ فى السوق وعليها خلخال، فاذا مرّت على الرّجال ضربت احدى الرجلين بالاخرى ليعلموا انّها ذات خلخال وزينة وهذا يحرّك الشهوة ويؤدّى الى الفتنة فمنعت من ذلك، وقيل اسماع صوت الزّينة كاظهارها، ومنه سمى صوت الحلى وسواساً. « وتوبوا الى الله جميعاً» من التقصير الواقع فى امره ونهيه، وقيل راجعوا طاعة الله فيما امركم ونهاكم من الاداب المذكورة فى هذه السورة ، « ايّه المؤمنون لعلكم تفلحــون » ، قرأ ابن عامر ، «ايّه المومنون» بضم الهاء فى الوصل و كذلك فى الزخرف، «ياايّه الساحر» وفى الرحمن ، «ايّه الثقلان» ، ويقف بلاالف، وقرأ الاخرون . بفتح الهاء فى الاحرف

الثلاثة على‌الاصل‌في‌الوصل، وذكر جماعة انّ **ابا عمرو والكسائي و يعقوب** كانوا يقفون عليها بالالف، و كان‌الباقون يقفون بغير الف ، وليس في‌المصاحف الالف، روى عن **ابن عمر** انّه سمع **رسول‌الله** يقول: «ياايها الناس‌توبواالى‌ربّكم‌فانّى‌اتوب الى ربّى كلّ يوم مائة مرّة».و عن **نافع** عن **ابن‌عمر** قال: ان كنّا لنعد لرسول‌الله (ص) في‌المجلس يقول: «رب اغفرلى وتب علىّ انّك انت‌التوّاب الغفور» مائة مرة .

«وانكحوا الايامى منكم » ، الايامى جمع الايم ، يقال رجل ايّم لا زوجة له و امرأة ايّم و ايّمة لا بعل لها ، سواء كانت مطلّقة او متوفى عنها الزوج ، او بكراً لم‌تتزوج،والفعل آمت تئيم ايماً و ايمة و اياماً و ايوماً و ابومة و تأيمت تتأيم. والايامى عند الكوفيين على وزن فعالى مثل يتامى جمع على المعنى لانّ الايّم كاليتيم ، و عندالبصريين ايّم فيعل جمع على فعالى تشبيها باسير و اسارى ، وقيل جمع على ايائم ثم قدّم وأخّر فصار ايامى ثم قلبت فصارت ايامى ، ومعنى الآية زوّجوا ايّهاالمؤمنون من لازوج له‌احرار رجالكم ونسائكم ، «والصّالحين‌من‌عبادكم وامائكم» معنى آنست كه اى‌مؤمنان! آزاد مردان‌رازن دهيدو آزاد زنان را بشوى دهيد ، و شما كه درم خريدان داريد بندگانرا زن دهيد ، و اين امرندب واستحباب‌است نه امرحتم و ايجاب ، ومثل اين امر در قرآن فراوان است منه قوله تعالى : «وذروا البيع فكاتبوهم ان علمتم فيهم خيراً » **شافعى** گفت: كسى كه نفس وى آرزوى نكاح كند واستطاعت واهبت نكاح دارد مستحب است‌او را كه زن خواهد وزن خواستن او را فاضلتر از اشتغال بنوافل عبادات ، ويتأيّد ذلك بقول النّبى(ص): «تناكحوا تكثروا فانّى اباهى بكم‌الامم حتى‌بالسّقط»وقال:«ثلاثة حق على‌الله عونهم: المكاتب‌الّذى يريدالاداء، والناكح‌الّذى‌يريدالعفاف، والمجاهد فى سبيل‌الله.» وقال(ص):«اذا خطب‌اليكم من ترضون دينه وخلقه فزوّجوه‌الّا تفعلوه تكن فتنه في‌الارض و فساد عريض ». وقال **لعلى**: « ثلاث لايؤخّرها: الصّلوة اذا آنت ، والجنازة اذا حضرت ، والايّم اذا وجدت‌لها كفواً » ، وقال عليه السلام :«م

ادرك ولده وعنده مايزوّجه فاحدث فالاثم بينهما » ، اما اگر توقان نفس وغلبهٔ شهوت بود و اهبت نكاح و استطاعت نبود دفع توقان و كسر شهوت خويش بروزه كند كه **مصطفى** (ص) گفته : « يامعشر الشباب من استطاع منكم الباءة فيلتزوج فانّه اغضّ للبصر واحصن للفرج ، ومن لم يستطع فليصم فانّ الصّوم لهوجاء » . اما كسى كه اورا غلمت وشهوت نرنجاند و آرزوى نكاح نكند **شافعى** گفت نوافل عبادات اورا فاضلتر ، و **بوحنيفه** گفت نكاح اورا فاضلتر ، قال الشافعى : وقد ذكر الله عبداً اكرمه فقال: «وسيداً وحصوراً» ، والحصور الّذى لايأتى النساء وذكر القواعد من النساء ولم يندبهنّ الى النكاح فدلّ انّ المندوب الى النكاح من يحتاج اليه ، وفى الآية دليل ان تزويج النّساء الايامى الى الاولياء لانّ الله تعالى خاطبهم به كما انّ تزويج العبيد والاماء الى السادات بقوله عزوجل: «والصالحين من عبادكم وامائكم» ، وهو قول اكثر اهل العلم من الصّحابة ومن بعدهم. روى عن ذلك **عمر وعلى وابن مسعود وابن عباس وابى هريرة وعائشة** و به قال **سعيد بن المسيب و الحسن وشريح والنخعى وعمر بن عبدالعزيز** واليه ذهب **الثورى و الاوزاعى و عبدالله بن المبارك والشافعى و احمد واسحق** و جوز اصحاب الرأى للمرأة تزويج نفسها ، وقال **مالك** : ان كانت المرأة دنيّة يجوز لها ترويج نفسها ، وان كانت شريفة فلا ، والدّليل على ان الولى شرط من جهة الخبر ما روى **ابوموسى** قال قال النبى (ص) : « لانكاح الّا بولى » ، وعن **عروة** عن **عائشة** ، انّ النبى صلى الله عليه وسلّم قال : « ايّما امرأة نكحت بغير اذن وليها فنكاحها باطل باطل باطل ، فان مسّها فلها المهر بما استحل من فرجها ، فان اشتجروا فالسلطان ولى من لاولى له.

« ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله » اى ـ لاتمتنعوا من تزويج هؤلاء لاجل الفقر فان الله يغنيهم الله من فضله . قيل يغنيهم الله بقناعة الصالحين ، و قيل يغنيهم باجتماع الرزقين ، رزق الزوج ورزق الزوجة وكان رسول الله (ص) يقول : « اطلبوا الغنى فى هذه الآية » ، وقال **عمر** : عجبت لمن يبتغى الغنى بغير النكاح ، والله عزوجل يقول : « ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله » . وعن بعضهم انّ الله

عزوجل وعدالغنی بالنکاح وبالتفرق فقال : « ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله » ، وقال وان یتفرقا یغن الله کلاً من سعته ثم قال : «والله واسع علیم » ' یوسع علی من یشاء ، علیم بمن یستحقه .

« ولیستعفف » العفة والاستعفاف والکف واحـد و هـوالامتناع ' « الّذین لایجدون نکاحاً» ای ـ اسباب النکاح من المهر والنفقة ، فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه ، والمعنی فلیعف ولیکف عن الحرام من لایقدر علی تزوج امرأة بان لایملك المهر والنفقة ، « حتی یغنیهم الله من فضله . ای ـ یوّسع علیهم و یعطیهم مالایتزوجون به ، وقیل یغنیهم الله بقلة الرغبة . « والّذین یبتغون الکتاب » ای ـ یطلبون المکاتبة ، « ممّا ملکت ایمانکم فکاتبوهم »' کتاب ومکاتبت هردو یکسانست چون قتال ومُقاتلت ، ومکاتبت آنست که مملوك خودرا گوید: کاتبتك علی ان تعطینی کذا دیناراً فی نجمین او فی نجوم معلومة علی انّك اذا ادّیتها فانت حرّ ، گوید ترا مکاتبت کردم بصد دینار مثلا که بمن گزاری بدو نجم یا بسه نجم یا چندان که بود ازنجوم، چون این مال درین نجوم گزاردی بمن تو آزادباشی ، مملوك گوید من پذیرفتم پس چون آن مال بگزارد وی آزاد گردد واولاد او که درحال کتابت در وجود آمده باشند تبع وی باشند در آزادی، و کسبی که کند بعداز کتابت همه آن وی باشد تاحق سیّد از آن بگزارد واگر در میانه از اداء مال عاجز آید سیّد را رسد که کتابت وی فسخ کند واو را بارق خویش برد وآنچه در دست وی باشد از مال و کسب وی همه آن سید باشد ، عبدالله عمر گفت : المکاتب عبد مابقی علیه من مکاتبته درهم : وشرط است که مملوك بالغ باشد وعاقل اگر کودك بود یا دیوانه کتابت ایشان روا نباشد ، که ابتغاء ایشان درست نیست در شرع ، چون مملوك برین صفت باشد واز سیّد خویش کتابت خواهد مستحب است ومندوب که اورا اجابت کند که رب العزّه میگوید: « فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیراً »، واین امر ندب واستحباب است نه امر حتم وایجاب ، وسبب نزول این آیت آن بود که حویطب بن عبدالعزّی غلامی داشت نام

وی صبح از سیّد خویش کتابت خواست سید سروازد واورا بآنچه خواست اجابت نکرد تارب العزه آیت فرستاد ، « فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیراً » اگر در ایشان خیری می بینید ایشانرا مکاتبت کنید، فکاتبه حویطب علی مائة دینار ووهب لهمنها عشرین دیناراً ، فادا ها وقتل یوم حنین فی الحرب . روی **ابوهریرة** قال قال النبی صلی الله علیه وسلم : «ثلاثة علی الله عونهم: المکاتب الّذی یرید الاداء ، والنّاکح یرید العفاف ، والمجاهد فی سبیل الله » ، قوله :«ان علمتم فیهم خیراً » اختلفوا فیه، فقال **الحسن** : ان علمتم فیهم الصدق والامانة والوفاء ، وقیل ان علمتم فیهم الرشد والصلاح واقامة الصّلوة، وقیل هوان یکون بالغاً عاقلا ، وقال **ابن عباس** : ان علمتم فیهم القدرة علی الاحتراف والاکتساب لاداء ما کوتبوا علیه ورغبة فی الکتابة ، وانّما قال ذلک لانّه اذالم یقدر علی الکسب اوقدر علیه ولکنّه لایرغب فیه فکاتبه انقطع حق المولی عنه من غیر نفع یرجع الیه فیتضرّر به . « وآتوهم من مال الله الّذی آتاکم » ، قول **عثمان وعلی وزبیر** وجماعتی آنست که این خطاب باموالی است ، ایشان که بندگان خویش رامکاتب کنندمیگویند از آن مال کتابت که نامزد کرده اید چیزی فاکم[1] کنید **علی** گفت ربعی فاکم کند، **ابن عباس** گفت ثلثی فاکم کند، **شافعی** گفت آنچه فاکم کند مقدورومعین نیست بلی برو واجب است ولازم که چیزی فاکم کند بمعروف چندانکه لایق آن مال باشد . کاتب عبدالله بن عمر غلاماً له علی خمسة وثلاثین الف درهم فوضع من آخر کتابته خمسة آلاف درهم، وقال **سعید بن جبیر**: کان ابن عمر اذا کاتب مکاتبه لم یضع عنه شیئاً من اول نجومه مخافة ان یعجز فرجع الیه صدقته ووضع من آخر کتابته ما احبّ ، ویروی **ان عمر** کاتب عبداً له یکنی **اباامیة** وهو اول عبد کوتب فی الاسلام فاتاه باوّل نجم فدفعه الیه عمر و قال له استعن به علی مکاتبتك فقال لو اخرته الی آخر نجم ، فقال اخاف ان لاادرك ذلك ، قال **الحسن** اراد بقوله : « وآتوهم من مال الله » سهمهم الّذی جعل الله لهم من الصدقات المفروضات بقوله: «وفی الرقاب» ، وقال **النخعی**

---

(١) وا کم کنید (نسخهٔ ج)

هوحث لجمیع الناس علی مَعونتهم ، قال النّبی (ص) : « من اعان مکاتباً فی رقبته او مجاهداً فی سبیل الله اظلّه الله فی ظل عرشه یوم لاظلّ الاظله » .

« ولاتکرهوا فتیاتکم علی البغاء » این درشأن **عبدالله بن ابی سلول** منافق فرو آمد که کنیزکان خویش را بناکام برزنا میداشت بر عادت اهل جاهلیت ، چیزی را که می بستدند و بوی میدادند ، شش کنیزک داشت نام ایشان **معاذه و مسیکه و عمره و اروی و امیمه و قتیله**، و این کنیزکان عفایف بودند کراهیت میداشتند زنا کردن ، گفتند والله لاتفعل وقدجاءنا الله بالاسلام وحرّم الزنا ، والله که این کار نکنیم پس از آن که الله مارا باسلام گرامی کرد وزنا حرام کرد،وحال خود با **مصطفی** علیه السلام بگفتندوازاکراه **عبدالله** بنالیدند، تارب العزه ازبهر ایشان این آیت فرستاد «ولاتکرهوا فتیاتکم علی البغاء » ، البغاء ـ الزناء النساء خاصة . « ان اردن تحصناً » یعنی اذ اردن تحصناً ، ولیس معناه الشرط لانه لایجوز اکراههنّ علی الزنا وان لم یردن تحصناً هذا کقوله : « وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین » ، یعنی اذ کنتم مؤمنین ، وقیل انّما شرط ارادة التحصن لانّ الاکراه انّما یکون عند ارادة التحصن فان لم ترد التحصن بغت طوعاً ، والتحصن التعفف . و قال **الحسین بن الفضل** : فی الایة تقدیم و تأخیر ، تقدیرها و لاتکرهوا فتیاتکم علی البغاء ، لتبتغوا عرض الحیاة الدّنیا ای ـ لتطلبوا من اموال الدّنیا، یعنی کسبهن وبیع اولادهن،«ومن یکرههن فانّ الله من بعدا کراههن غفور رحیم» ، للمکرهات والوزر علی المکره ،وکان **الحسن** اذاقرأهذه الآیة قال :لهن والله لهن والله .

« ولقدانزلناالیکم»یامعشرالمؤمنین،«آیات»من القرآن،«مبیّنات»، بفتح الیاء قرأها **ابوعمرو** و **ابن کثیر** و **نافع** و **یعقوب** و **ابو بکر** یعنی مبینات بالدلائل والبرهان والفرائض والاحکام، وقرأ الاخرون بکسر الیاء ، والمعنی انهاتبیّن الحلال من الحرام، « ومثلاً من الّذین خلوا من قبلکم » ای ـ وانزلنا بانزال القرآن قصص من تقدمکم وذکراحوالهم لتجتنبوا ماسخطنا به علیهم. وتقبلوا علی مارضینابه عنهم، «وموعظة»

وزجراً عن المعاصی، « للمتقین » فانّهم ینتفعون بها .

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: « قل للمؤمنین یغضّوا من ابصارهم » ، ابصار الرؤس عن المحارم وابصار القلوب عمّا سواه ، مؤمنانرا میفرماید تادیدهٔ سر ازمحارم فرو گیرند و دیدهٔ سرّ ازهرچه دون حق فرو گیرند ، خاك نیستی درچشم هستی خود افکنده و ازلوح وجود خود هجو نفس مکاره برخواند . محمّد عربی که درّ یتیم بحار رسالت بود و واسطهٔ عقد دلالت ازسردرد هستی خود این فریاد همی کند که : « لیت ربّ محمّد لم یخلق محمّداً » وایشان که سابقان وصادقان وسالکان راه بودند هرگز بخود ذره‌ای التفات نکردند وازهستی خود شادنبودند وبچشم پسند بخود ننگرستند، روزی جنید بارویم نشسته بود شبلی درآمد' وشبلی عظیم کریم بودست چون سخن جنید تمام شد رویم روی فراجنید کرد گفت کریم مردی است این شبلی، جنید گفت حدیث کسی میکنی که او مطرودی است از مطرودان درگاه ' شبلی چون این بشنید شکست و خجل وار برخاست وازپیش ایشان بیرون شد، رویم گفت ای جنید این چه کلمه بود که درحق شبلی راندی و حال اوترا معلومست درپاکی و راستی ؟ جنید گفت بلی شبلی عزیزی است ازعزیزان درگاه ، اذا کلّمتم الشبلی فلاتکلموه من دون العرش وان سیوفه تقطردماً، لکن ای رویم آن کلمت که برزبان تو برفت درتر کیب اوتیغی بود که قصد روزگاراو کرد تامر کب معاملت او را پی کند ما ازین کلـمه سپری ساختیم تا آن تیغرا ردکرد . «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم » ، قوم لاینظرون الی الدّنیا وهم الزّهاد، وقوم لاینظرون الی الکون وهم اهل العرفان، وقوم هم اصحاب الحفاظ والهیبة کما لاینظرون بقلوبهم الی الاغبار لایرون نفوسهم اهلا للشهود ، ثم

الحق سبحانه یکاشفهم من غیر اختیار منهم او تعرّض اوتکلف. جوانمردان طریقت ایشانند که بغیرمی ننگرند ، دیدهٔ همت بکس بازنکنند خویشتن را در بیداء کبریاء احدیت گم کرده آتش حسرت در کلبهٔ وجود خود زده دردریای هیبت بموج دهشت غرق گشته، خردهاحیران دلها یاوان ، بی‌سروبی‌سامان بی‌نام وبی‌نشان .

پویان ودوانند و غریوان بجهان در   در صومعهٔ کوهان در غار بیابان
یکسر همه محوند بدریای تحیر   برخوانده بخودبرهمه‌لاخان‌ولامان

پیرطریقت گفت درمناجات خویش: الهی تودوستان‌خودرا بلطف‌پیدا گشتی تا قومی را بشراب انس مستان کردی قومی را بدریای دهشت غرق کردی ،ندا از نزدیك شنوانیدی ونشان‌ازدوردادی، رهی‌را بازخواندی وآنکه خودنهان گشتی ، از وراءپرده خودراعرضه کردی وبنشان عظمت‌خودراجلوه کردی، تاآن‌جوانمردانرا دروادی دهشت گم کردی ، وایشانرا دربی طاقتی سر گردان کردی ،این‌چیست که باآن‌بیچار گان کردی ؟ داورآن نفیرخواهان‌توئی ، ودادده‌آن فریاد جویان‌توئی ، ودیت‌آن کشتگان توئی ، ودستگیر آن غرق‌شدگان توئی ، ودلیل آن گم شدگان توئی ، تاآن گم‌شده کجاباراه آید و آن غرق شده کجا باکران افتد ، و آن‌جانهای خسته کی بیاساید وآن قصهٔ نهانی راکی جواب آید ، وآن شب انتظار ایشانرا کی بامدادآید .

« ولایبدین زینتهنّ‌الّاما ظهر منها » اشارة الی انّ‌فیه‌زینة للعبد لایجوز اظهاره فکما انّ‌النساء عورة ولا یجوز لهنّ ابداء زینتهنّ کذلك من اظهر للخلق ما هوزینة سرائره من صفاء احواله وزکاء اعماله انقلب زینة شیناً الّا اذا ظهر علی احد شیء لایتعمّله وتکلّفه فلذلك مستثنی لانّه غیرمؤاخذ بمالم یکن بتصرفه وتکلمه. «وتوبوا الی‌الله جمیعاً ایّه‌المؤمنون» مؤمنانرا برعموم تبوبه میفرماید ، توبت‌عوام از زلت‌و توبت خواص ازغفلت ، وتوبت خاص‌الخاص ازملاحظه اوصاف بشریت ، توبهٔ عوام

آنست کهٔازمعصیت باطاعت گردند،وتوبهٔخواص آنست کهازرؤیت طاعت بارؤیت توفیق آیندطاعت خودنه بینندهمه توفیق حق بینند ، توبهٔ خاص الخاص آنست کهاز مشاهدهٔ توفیق با مشاهدت موفق گردند ، حدنظر عوام نا بافعال است ،میدان نظرخواص صفات است ، محل نظر خاص الخاص جلال ذات است ، اعوذبعفوك من عقابك . اشارت بنظر عوام است . اعوذ برضاك من سخطك، اشارت بنظر خواص است .اعوذبك منك اشارت بنظر خاص الخاص است، ويقال امرا لكلّ بالتوبة لئلا بخجل العاصي في الرجوع بانفراده ' كذلك في القيامة بدخل النّار المطيعين والعاصين لقوله :«وان منكم الّا واردها» ، ليستر العاصين بالمطيعين ولابصير عيبهم مكشوفاً .

٤ ـ النّوبة الاولى

قوله تعالى : « **اللّه نور السّموات والارض** »الله است روشن دارندهٔ آسمانها وزمین ، « **مثل نوره** » صفت نور او[دردل مؤمن] « **كمشكوة** » چون تولهٔ قندیل است . «**فيهامصباح** » درسر تولهٔ آن قندیل چراغی ، «**المصباح في زجاجة** »آن چراغ درآبگینهٔ قندیل.« **الزجاجة كانّها كوكب درّي** »آن آبگینه راست گوئی کهستاره‌ای است روشن،« **يوقد** » می‌فروزند[آتش آن قندیل]،« **من شجرة مباركة** » از روغن درختی بر کت کرده درآن، « **زيتونة لاشرقية** » درخت زیتون نه همه شرقی [ازسوی بر آمد آفتاب که شبانگاه آفتاب یابد] . «**ولاغربية** » ونه همه غربی [ازسوی آفتاب فرو شدن کـه بامداد آفتاب یابد] « **يكاد زيتها يضيء** » کامید و نزدیك بید(۱) که آن روغن خانه روشن دارند ، «**ولولم تمسسه نار** » وهرچند آتش بآن روغن نرسید « **نورعلي نور** » روشنائی آتش بآن روشنائی روغن، «**يهدي الله**

(۱) باشید (نسخهٔ ج)

لنوره من یشاء» راه می‌نماید الله بروشنائی خویش اورا که خواهد. **«ویضرب الله الامثال للناس»** ومثال میزند الله مردمانرا، **«والله بکل شیئ علیم (۳۵)»** والله بهمه‌چیز داناست.

«فی بیوت» [آن‌چراغها] درخانه‌هائی، **«اذن‌الله ان ترفع»** که فرمودالله که آنرا بزرگ دارند، وقدر آن بلند دارند، **«ویذکر فیها اسمه»** واورا درآن نام‌برند ویاد کنند، **«یسبح له فیها»** نمازمیکنداورا ومی‌ستایداورادرآن‌مسجدها، **«بالغدووالاصال (۳٦)»** بیامدادها وشبانگاه.

«رجال لاتلهیهم تجارة» مردانی که مشغول ندارد ایشانرا بازرگانی، **«ولابیع عن ذکر الله»** ونه‌ستد ودادی ازیادخدا، **«واقام‌الصلوة وایتاءالزکوة»** واز بپای داشتن نماز ودادن زکوة، **«یخافون یوماً»** می ترسند از روزی **«تتقلب فیه‌القلوب والابصار (۳۷)»** که دلها ودیده‌ها درآن می گردد، [نه در بر دل‌بیارامد ونه درسر دیده از بیم]

«لیجزیهم‌الله» آنرا تاپاداش دهدالله ایشانرا. **«احسن‌ماعملوا»** به‌نیکوتر کردار که کردند، **«ویزیدهم من فضله»** و بیفزاید ایشانرا افزونی از فضل خویش، **«والله یرزق من یشاء بغیرحساب (۳۸)»** والله روزی دهد اورا که خواهد بی‌اندازه.

«والذین کفروا» وایشان که کافر شدند، **«اعمالهم کسراب بقیعة»** کردارهای ایشان که میکنند راست چون گورابی است بهامون، **«یحسبه‌الظمآن ماء»** که تشنه آنراآب پندارد، **«حتی اذا جاءه»** تاآنگه که آیدبآن. **«لم یجده‌شیئاً»** آنراهیچ چیز نیابدازآنچه می‌بیوسد، **«ووجدالله‌عنده»** والله را داور یافت‌نزدیك کردارخویش، **«فوفاه حسابه»** باو گزارد الله شماراو وپاداش اوتمام، **«والله‌سریع الحساب (۳۹)»** والله آسان کارست‌زود توان.

« **او کظلمات** »یا [مثل کرداد ایشان] چون تاریکیهائی است، «**فی بحر لجّی**» در دریائی ژرف دور قعر پـر آب ، « **یغشاه موج** » پیچیده در سر آن مـوجی ، « **من فوقه موج** » برزبر آن موج موجی دیگر، «**من فوقه سحاب** » از بر آن موج میغی، «**ظلمات بعضها فوق بعض**» تاریکیهائی برزبر یکدیگر ، « **اذا اخرج یده**» [او که در آن تاریکیهاست] اگر دست خوداز جامهٔ خود ببرون آرید «**لم یکد یریها**» نه‌کامید که فرا دست خویش بیند از تاریکی . « **ومن لم یجعل الله له نوراً** » و هر که الله اورا [دردل] روشنائی ننهاد،« **فماله من نور** (٤٠) »اورا روشنائی[دل] نیست.

« **الم تر** » نمی‌بینی ونمیدانی ، « **انّ الله یسبّح له من فی السّموات والارض** » که الله را می‌ستاید هرچه در آسمانها وزمینها کس است ، « **والطیر صافات** » ومرغ در پرواز حوش ، « **کلّ قدعلم صلوته وتسبیحه** » نماز و سجود همه دانسته است و ستایش همـه شنیده و دانسته ، « **والله علیم بما یفعلون**(٤١) » والله دانـاست بهرچه میکنند .

« **ولله ملك السّموات والارض** » الله راست پـادشاهی آسمانهـا و زمین . « **والی الله المصیر** (٤٢) » وبا الله است باز گشت همگان.

النّوبة الثانیة

قوله‌تعالی: «الله نورالسّموات والارض» ای- ذونورالسّموات والارض، فحذف المضاف کمایقال رجل‌عدل ، ای-ذوعدل . قال **ابن‌عباس** : معناه الله‌هادی‌السّموات والارض ، یعنی من فـی‌السّموات والارض فهم بنوره الی الحق یهتدون ، وبهداه من حیرة الضلالة ینجون میگوید راهنمای بندگان در زمین و در آسمان خداست ،

مؤمنان بنور او فرا راه صواب می‌بینند ، وبراهنمونی اوبرجادهٔ سنّت میروند وحق می‌پذیرند واز حیرت ضلالت بازمیرهند ، وفی بعض کتب الله،نوری هدای ولااله الاالله کلمتی وانا هو، حسن گفت : نور درین موضع مصدراست بجای فعل افتاده ، ای ـ نورالسّموات والارض ، وهمچنین درشواذ خوانده‌اند ومعنی آنست که‌آسمان روشن کرد بآفتاب‌وماه و ستارگان وزمین‌بعلماء وانبیاء ومؤمنان ، **مجاهد** گفت: «الله‌نورالسّموات‌والارض»ای‌ـ مدبّر امورها بحکمة بالغة وبحجّة‌نیرة وقیل‌معناه‌الانوار کلّهامنه کمایقال‌فلان رحمة ای‌ـ منه‌الرحمة،قال **عبدالله‌بن‌مسعود** :انّ ربّك لیس عنده‌نهارولالیل،نورالسّموات‌والارض‌من‌نوروجهه.وصحّ عن‌رسول **الله** (ص)فی‌روایة **عبدالله‌بن مسعود** انّه‌کان‌یفتتح‌صلوته باللّیل فیقول‌اللّهم‌لك‌الحمد انت نورالسّموات والارض‌ومن‌فیهن،ولك‌الحمدانت‌ضیاء السّموات‌والارض‌ومن‌فیهن.وعن **ابیّ بن کعب** فی‌قوله: «الله‌نورالشموات والارض» قال‌بدأ بنورنفسه، «مثل نوره» ،قال **ابیّ بن کعب** : مثل نورالله فـی‌قلب المؤمن وهـوالنّور الّذی یهتدی به کما قال عزّوجل : « فهو علی نور من ربّـه » ، و کان **ابن‌مسعود** یقـرأ مثل نوره فی‌قلب‌المؤمن . وقـال **سعیدبن جبیر** عن **ابن‌عباس** ، «مثل‌نوره»الّذی اعطی‌المؤمن، قال **محمّدبن‌ابراهیم البوسنجی** : من قـال انّ الّذی فی‌قلب المؤمن هو المخلوق فهو جهمی . وقـال **الحسن‌البصری** : هو نورالقرآن، قال‌الله‌تعالی : « ونورالّذی انزلنا » میگوید مثل نورخدا دردل‌مؤمن، یعنی ایمان که دردل وی‌است وقرآن که‌درسینهٔ وی،« کمشکوة» المشکاة عندالعرب الکوّة غیرالنافذة وهوهاهنا قصبة‌القندیل ، وقال **مجاهد** :هی حدائدالقندیل ، بعضی مفسّران گفتند مشکاة روزن است ، ومصباح قندیل ، بعضی گفته‌اند مسکاه قصبهٔ قندیل است و مصباح شعلهٔ چراغ برسر قصبه ، بعضی گفتند مشکاة زنجیراست که قندیل از آن بیاویخته . ومصباح قندیل ، بعضی گفتند مشکاة قندیل است ومصباح روشنائی که میدهدازچراغ افروخته ، « کمشکوة فیهامصباح» یعنی کمصباح فی‌مشکوة وهوقوله : «المصباح فی‌زجاجه» وخصّ الزجاجة بالذکر

لانّ النوروضوء النارفيها ابين من كل شيءٍ وضوء ه يزيدفي زجاجة ، ثمّ وصف الزجاجة فقال : «الزجاجة كانّها كوكب درّي» قرأ ابوعمرو والكسائي «درّيء» بكسر الدّال والهمزمع المدّ وهوفعيل من الدّرء وهو الدفع، لانّ الكوكب يدفع الشياطين من السّماء وشبّهها بحالة الدفع لانّه يكون في تلك الحالة اضوء وانور ، وقيل درّي اي ـ طالع يقال درء النجم اي ـ طلع وارتفع ، ودرء علينا فلان اذا طلع وظهر ، وقرأ حمزة و ابوبكر درّيء بضم الدّال والهمز مع المدّ والوجه انه فعيل بضمّ الفاء وتشديد العين من الدّرء ايضاً وهوالدفع على ما قدّمنا من الاشتقاق، وفعيل في الصفات على ماحكاه سيبويه عن ابي الخطّاب قدجاء هذاوفي الاسماء المريق وهوالعصفر، وقرأ الباقون درّيّ بضم الدّال وتشديد الياء بلاهمز، اي ـ شديد الانارة نسب الى الدّرفي صفائه وحسنه وان كان الكوكب اكثرضوء من الدرّ لكنّه يفضل الكوكب بضيائه كمايفضل الدرّ سائر الحبوب بتلألوءٍ وقيل الكوكب الدريّ واحد من الكوكب الخمسة العظام وهي زحل و المريخ و المشتري و الزهرة و عطارد ، وقيل شبهها بالكوكب ولم يشبهها بالشّمس والقمر لانّ الشّمس والقمر يلحقهما الخسوف والكواكب لايحلقها الخسوف، « توقّد» بفتح التّاء والواو والدال ومشدّدة القاف على الماضي قرأها مكّي وبصري يعنون المصباح، والمصباح مذكّر اي ـ اتقد، يقال توقدت النّار اي ـ اتقدت و«توقد»مضمومةً وضم الدّال وتخفيف القاف قرأها كوفي غير حفص ، والوجه انّه فعل مضارع لمالم يسم فاعله وماضيه اوقدت وانث الفعل على الاسناد الى الزجاجة، والمعنى مصباح الزجاجة فحذف المضاف ، و«يوقد» بالياء مضمومة وتخفيف القاف وضم الدّال قرأها مدني وشامي وحفص ، على اسناد الفعل الى المصباح، والمعنى يوقد المصباح ، «من شجرة » اي ـ من دهن شجرة على حذف المضاف ، « مباركة زيتونة » فزيتونة بدل من شجرة ووصفها بالمباركة لكثرة مافيها من المنافع هي ادام وفاكهة ودهنها اضوء و اصفى من الادهان ولايحتاج في استخراجه الى عصّار بل كلّ احديستخرجه، وهي شجرة تورق من اعلاها الى اسفلها ، وهي اوّل شجرة نبتت في الدّنيا بعدالطوفان

ومنبتها الارض المقدّسة منازل الانبياء والاولياء ، وبارك فيها سبعون نبياً منهم ابراهيم وليس في الدّنيا شجرة اطول بقاءً منها انها ترف بعد الف سنة ، «وجاء في الحديث انّ النبيّ (ص) قال: «اللّهم بارك في الزيت والزيتون» وقال صلى الله عليه وسلّم : «كلوا الزيت وادهنوا به فانّه شجرة مباركة» . «لاشرقية ولاغربية»، قال ابن عباس: معناه انّها ليست شرقية وحدها حتى لاتصيبها الشّمس عند الغروب ولاغربية وحدها حتى لاتصيبها الشّمس بالغداة عند الطلوع ، بل هي ضاحية للشمس طول النهار تصيبها الشمس عند طلوعها وغروبها ليس يستر ها في وقت من النهار شيءٌ فهي شرقية وغربيّة تأخذ حظّها من الامرين فيكون زيتها اضوء وزيتونها اجود ، وهذا كما يقال هذا الرمان ليس بحلو ولاحامض، اي ليس بحلو خالص ولا بحامض خالص بل اجتمع فيه الحلاوة والحموضة ، وقيل معناه ليست من المشرق ولا من المغرب بل في الوسط منهما وهو الشام ، وقيل ، **الحسن** . تأويل لاشرقيّة ولا غربيّة انّها ليست من شجر الدّنيا اي ـ هي من شجر الجنّة ولو كانت من الدّنيا لكانت شرقيّة او غربيّة . قال و انّما هو مثل ضربه الله لنوره ، «يكاد زيتها» اي ـ دهنها ، «يضيء» من صفائه، «ولو لم تمسسه نار» اي ـ قبل ان تصيبه النّار، يعني ضوء زيتها كضوء النّار وان لم تمسسه نار، «نور على نور» نور النار على نور الزيّت .

قومي مفسّران گفتند ابن مثلي است كه رب العالمين زد مصطفى را ، مشكوة **ابراهيم خليل** است زجاجه **اسمعيل** ، مصباح **محمّد**(ص)، اورا مصباح خواند چنانكه جاى ديگر اورا سراج منير خواند ، «يوقد من شجرة مباركة» اين شجره ابراهيم خليل است، اورا مبارك خواند كه معظم انبياء از صلب اويند ، «لاشرقيّة ولاغربيّة» ابراهيم نه شرقي بود نه غربي ، يعني نه ترسا بود كه قبلهٔ ايشان جانب شرقي است، ونه جهود كه قبلهٔ ايشان جانب غربي است ،همانست كه آنجا گفت :«ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً» . «يكاد زيتها يضيء» يعني يكاد محاسن **محمّد** تظهر للناس قبل ان اوحى اليه ، وقيل يكاد نور محمّد وامره يتبيّن للناس ولو لم يتكلّم انه نبيّ ، «نور على نور» نبيّ من نسل نبيّ ، نور محمّد على

نور ابراهيم، وعن ابن عمر قال: «المشكوة» جوف محمّد «والزجاجة» قلبه و«المصباح» النور الّذى جعله الله فيه، «لاشرقيّة ولاغربيّة» لايهودى ولانصرانى، «يوقد من شجرة مباركة» هو ابراهيم ونور قلب محمّد. وعن الضحاك قال: شبه عبدالمطلب بالمشكوة و عبدالله بالزجاجة والنبىّ بالمصباح، كان فى صلبهما فلمّا خرج من صلبهما بقى صلبهما مظلماً كما تبقى الكوّة مظلمة حين تخرج منها القنديل، و ورث النّبوّة من ابراهيم كما قال. «يوقد من شجرة مباركة»، ابىّ كعب گفت: مثلى است كه ربّ العالمين زد بندهٔ مومن را، مشكوة مثل نفس مؤمن است، زجاجة مثل دل بندهٔ مؤمن است آنرا تشبيه بزجاجه كرد از بهر آنكه زجاجه صافى و روشن بود عيبهاى خويش پنهان نكند، همچنين دل بندهٔ مؤمن عيبهاى نفس پنهان نكند منافع و مضارّ خويش در آن بنمايد. قال النبىّ (ص): «انّ لله فى الارض اوانى و هى القلوب فاحب اوانيه اليه اصفاها واصلبها وارقّها، فاصفاها من العيوب واصلبها فى الدّين وارقها على الاخوان». بيمار كه درطلب دارو بود راه وى آنست كه دليل خويش در قاروره بطبيب بردارد تاطبيب در آن نگرد و اورا مداواة كند، رب العزه دل مؤمن را مثل بزجاجه زد از روى اشارت ميگويد، بندهٔ گنه كاررا، بيمار معصيت را راه آنست كه آب حسرت در قارورهٔ دل بخداوند حكيم مهر ان بردارد تا بفضل و كرم خويش در آن نگرد واورا برحمت و مغفرت خوش مداواة كند. «المصباح فى زجاجة» مصباح چراغ ايمان و نور معرفت است درسويداء دل مؤمن و آنرا بچراغ تشبيه كرد كه هر خانه در آن چراغ بود ظاهر و باطن آن روشن بود، ودزد شبرو گرد آن نگردد، ازروى اشارت ميگويد تا چراغ ايمان در دل مؤمن است باطن وى بمعرفت وظاهر وى بخدمت آراسته وروشن است راه شيطان دزد بوى فروبسته واز وساوس وى بازرسته، «يوقد من شجرة مباركة» وهى اخلاص لله وحده فمثله مثل الشجرة التف بها الشجر فهى خضراء ناعمة لاتصيبها الشّمس لااذا طلعت ولااذا غربت، فكذلك المؤمن قداجير من ان يصيبه شىء من الفتن فهو بين اربع خلال: ان اعطى شكر. وان ابتلى صبر، وان حكم عدل، وان قال صدق.

« يكادزيتها يضيىء » اى ـ يكاد قلب المؤمن يعرف الحق قبل ان يبيّن له لموافقته اياه ، « نورعلى نور » قال ابى: فهو يتقلب فى خمسة انوار : قوله نور، وعمله نور، و مدخله نور ، و مخرجه نور، ومصيره الى النور يوم القيامة. و قال **الحسن وابن زيد** هذا مثل للقرآن، «فالمصباح» هو **القرآن** فكما يستضاء بالمصباح، يهتدى **بالقرآن**، «والزجاجة» قلب المؤمن ، « والمشكوة » فمه ولسانه، « والشجرة المباركة » شجرة الوحى. «يكادزيتها» يعنى تكاد حجج القرآن تتضح فان لم يقرأ . «نورعلى نور» يعنى القرآن نورمن الله عزّوجل لخلقه مع ما اقام لهم من الدلائل والاعلام قبل نزول القرآن، فازدادوا بذلك نوراً. وقيل يكاد قلب المؤمن يعمل بالهدى قبل ان يأتيه العلم ، فاذا جاءه العلم ازداد هدى على هدى ونوراً على نور. قوله: « يهدى الله لنوره من يشاء » قال **ابن عباس** : يعنى لدينه الاسلام وهو نور البصيرة ، وقيل يهدى الى الايمان والى **محمّد والقرآن** من يشاء ،يقال هداه الله لدينه وهداه الى دينه ، قال الله عزّوجل: «وهداه الى صراط مستقيم» ، انّ هداكم للايمان و يهديك صراطاً مستقيماً . « ويضرب الله الامثال للناس » تقريباً الى الافهام وتسهيلا لسبيل الادراك. «والله بكلّ شىء عليم» .

« فى بيوت » اى ـ ذلك المصباح فى بيوت ، وقيل يوقد فى بيوت ، والبيوت هى المساجد ، قال **ابن عباس** : المساجد بيوت الله فى الارض وهى تضىء لاهل السّماء كما تضىء النجوم لاهل الارض ، وخصّ المصابيح للمساجد لانّها اكرم ما تكون و احسن اذاكانت فيها . قال **ابن بريدة**: هى اربعة مساجد لم يبنها الّا الانبياء : **الكعبة** بناها **ابراهيم واسمعيل** . وجعلاها قبلة، ومسجد **بيت المقدس** بناه **داود وسليمان**، ومسجد **المدينة** بناه **رسول الله** (ص)،ومسجد **قبا** اسس على التّقوى بناه رسول الله(ص)، « اذن الله » اذن اينجا بمعنى امراست يعنى امر الله ورضى چنانكه گفت : « لتخرج النّاس من الظّلمات الى النّور باذن ربّهم » اى ـ بامر ربّهم. ودرقرآن اذن است بمعنى ارادت كقوله: «و ماهم بضارين به من احد الّا باذن الله » يعنى بارادته ومشيّته، وبمعنى قضا وقدر، كقوله: « وما اصابكم يوم التقى الجمعان فباذن الله » اى ـ فبقضائه وقدره،

وبمعنى هدايت كقوله: « وماكان لنفس ان تؤمن الّا باذن الله » اى ـ بهدايته · وبمعنى توفيق كقوله: «ومنهم سابق بالخيرات باذن الله»، اى ـ بتوفيقه، وبمعنى اتمام اجل كقوله «ماكان لنفس ان تموت الّا باذن الله»، وبمعنى تكوين كقوله :« كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله »، وبمعنى اباحت كقوله: «فانكحوهنّ باذن اهلهنّ» قوله: «اذن الله ان ترفع» اين رفع اقدارست نه رفع ابنيه ازبهر آنكه درشرع ديوار مسجد بلند كردن وبالادادن مكروه است ، وفي الخبر امرنا ان نبني المساجد جمّا ، ورفع اقدار آنست كه بزرگ دارند وسخن بيهوده درآن نگويند وجزازنام خدا درآن نبرند چنانكه گفت: «ويذكر فيها اسمه» ، قال ابن عباس : يتلى فيه كتابه ويصان عن غيرذكر الله، قال النبى صلّى الله عليه وسلّم «من سمعتموه ينشد ضالة في المسجد فقولوا لا ردّ الله عليك» وفى رواية فقولوا لا وجدت، وطرح رجل نعليه فى المسجد ليلبسهما. فصاح به عمر بن الخطاب وقال: اتدرى اين انت؟ وقيل ترفع فيها الحوائج الى الله سبحانه، وقيل ترفع فيها الاصوات بذكر الله وتلاوة القرآن ، «يسبح له فيها». قرأ ابن عامر و ابو بكر يسبّح بفتح الباء على مالم يسم فاعله والوقف على هذه القراءة وعند قوله : « والاصال » وقرأ الاخرون يسبّح بكسر الباء جعلوا التسبيح فعلا للرجال «يسبّح» اى ـ يصلى له، «فى الغدو والاصال» اى ـ بالغداة والعشى. قال اهل التفسير اراد به الصلوات المفروضات فالّتى تؤدّى بالغداة صلوة الفجر ، والّتى تؤدى بالاصال صلوة الظهر والعشائين، لانّ الاسم الاصيل بجمعها، وقيل اراد به صلوة الصبح والعصر واليه اشار النبى (ص) : «من صلى البردين دخل الجنّة» ، وعن ابن عباس قال: التسبيح بالغدو و صلوة الضّحى، قال النبى (ص) : «من مشى الى صلوة مكتوبة وهو متطهر فاجره كاجر الحاج المحرم ، ومن مشى الى تسبيح الضّحى لاينصبه الّا هو فاجره كاجر المعتمر، وصلوة على اثر صلوة لالغو بينهما كتاب فى علّيين ، وعن ابى هريرة قال قال رسول الله : « ما من احد يغدو و يروح الى المسجد و يؤثره على ماسواه الّا وله عندالله عزّوجلّ نزل يعدّ له فى الجنّة كلّما غدا وراح كما انّ احدكم لوزاره من يحب زيارته لاجتهد فى كرامته ثمّ قال «رجال»

خص الرّجال بالذّکر فی هذه البیوت لانّه لیس علی النساء جمعة ولاجماعة فی المساجد، و خص التّجارة بالذّکر لانّها اعظم ما یشتغل بها الانسان عن الصلوات والطاعات، واراد بالتّجارة الشری فیکون المعنی لایشغلهم شری. «ولا بیع عن ذکر الله» ای رفضوا الدّنیا و اشتغلوا بذکر الله، و قیل یبیعون ویشترون واذا حضرت الصلوة قاموا الیها متثاقلین، روی سالم عن ابن عمر انّه کان فی السوق فاقیمت الصلوة فقام النّاس واغلقوا حوانیتهم فدخلوا المسجد فقال ابن عمر: فیهم نزلت. «رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله».

«و اقام الصلوة» ای ـ وعن اقامة الصلوة فحذف الهاء الزائدة لانّ الاضافة تنوب عنه واراد اداها فی وقتها لانّ من اخّر الصلوة عن وقتها لایکون من مقیمی الصلوة واعاد ذکر اقامة الصلوة مع انّ المراد من ذکر الله الصلوة الخمس لانّه اراد باقام الصلوة حفظ المواقیت. «وایتاء الزّکوة» یعنی وعن ایتاء الزکوة المفروضة اذا حضر وقت ادائها لم یحبسوها، وقیل ایتاء الزکوة اخلاص الطاعة لله قال مقاتل بن حیان: هم اهل الصفة روی ابوهریرة قال قال رسول الله: «انّ للمساجد اوتاداً الملائکة جلساؤهم یتفقدّونهم وان مرضوا عادوهم وان کانوا فی حاجة اعانوهم» وقال جلیس المسجد علی ثلاث خصال: اخ مستفاد. او کلمة محکمة، اورحمة منتظرة. وفی بعض الاخبار ینادی منادی یوم القیامة: سیعلم اهل الجمع لمن الکرم، الیوم ثلاث مرّات، ثم یقول این الّذین کانت «لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة» الی آخر الآیه...

«یخافون یوماً» یعنی یفعلون ذلك من خوف یوم، «تتقلب فیه القلوب والابصار» یعنی یتحیرون فیه وتضطرب فیه القلوب والابصار، گفته‌اند تقلب القلوب آنست که از بیم رستاخیز وهول قیامت دلها بچنبر گردن رسد نه ببرون آید ازتن نه در بر آرام گیرد، همچنانکه گفت: «اذالقلوب لدا الحناجر،» وتقلّب الابصار آنست که چشم ازجای بر آید وخیره بماند چنانکه جائی دیگر گفت: «تشخص فیه الابصار»، و گفته‌اند تقلب الابصار آنست که چشمها میگردانند تا خود کجا رانند ایشانرا سوی

بهشت یا سوی دوزخ، ونامه‌های کردار از کدام جهت ایشانرا دهند از سوی راست یا از سوی چپ ، و گفته‌اند تقلّب آنست که ایشانرا دردوزخ و درعذاب از حال بحال می گردانند گهی «تلفح وجوههم النّار»، گهی «یشوی الوجوه»، گهی «لوّاحة للبشر»، گهی « یسبحون فی النّار علی وجوههم » ، قال الزجاج فی معنی الآیة : من کان قلبه موقنا بالبعث والقیامة ازداد بصیرة ورأی ما وعدبه . ومن کان قلبه علی غیر ذلك رأی مایوقن معه بامر القیامة والبعث فعلم ذلك بقلبه و شاهد ببصره فلذلك تقلب القلوب والابصار.

«لیجزیهم الله» یعنی یفعلون ذلك رجاء ان یجزیهم الله، « احسن ماعملوا» ای باحسن ماعملوا ، یرید یجزیهم بحسناتهم، وماکان من مساوی اعمالهم لایجزیهم بها ، «ویزیدهم من فضله » مالم یستحقوه باعمالهم ، « والله یرزق من یشاء بغیر حساب» معناه تفضلا، لانّ الجزاء یکون بالحساب ویکون التفضل بغیر حساب . و قیل یعطیه مالایأتی علیه الحساب ، و قیل من غیر حساب، ای من حیث لایحتسب ، ثم ضرب لاعمال الکفار مثلا فقال : « والّذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة » السراب شعاع یتخیل کالماء علی الارض نصف النهار حین یشتد الحرّ، وسمّی سراباً لانّه یسرب ای یجری کالماء ، وقیل السراب بخار یرتفع من قعور القیعان فیتکثف فاذا اتصل بها ضوء الشمس اشبه الماء من بعید فاذا دنا منه الانسان لم یره کما کان یراه و هومنه بعید ، والقیعة جمع القاع کالجیرة جمع الجار، وهوما انبسط من الارض ولم یکن فیه نبات. « یحسبه الظمآن ماء» الظماء العطش وخص الظمآن بالذکر لشدة حاجته الی الماء، واذا انتهی الی ذلك المواضع فلم یجد الماء کانت الدّهشة والحیرة اکثر، « حتی اذا جاءه » ای جاء السراب ، « لم یجده کما ظنه ، و قیل لم یجده شیئا ینفعه «ووجد الله عنده»، ای عند عمله ومحاسباً ایّاه، « فوفاه حسابه » ای حاسبه و اعطاه جزاء اعماله وافیاً غیر مبخوس ولامنقوص، و قیل وجد الله بالمرصاد. فوفاه حسابه الحساب هاهنا الجزاء، وهذا من قول الموبخ سافرغن الی محاسبتك، « والله سریع،

الحساب » اذا حاسب فحسابه‌سريع ، روى ان عليّا عنه سئل كيف يحاسبهم فى‌حالة واحدة ، فقال كما يرزقهم فى حالة واحدة . این آیت درشأن شيبة بن ربيعه فروآمد مردی بود که درجاهلیت‌بسان راهبان ترهب کردی در صومعه‌تنها نشستی ، و صوف پوشیدی در کفر راه دین طلب میکرد ، پس چون اسلام به پیغامبر آمد وی کافر شد . ربّ‌العالمين اورا مثل‌زد به تشنه‌ای که سراب بیند بگرمگاه بامیدآب بشتابد بآن سراب چون آنجا رسدآب نیابد وازآن ظنّ که می‌برد و آنچه می بیوسید هیچ چیزنه بیند نومید وپرحسرت بازگردد ، اعمال‌کافرهمچنین است می‌پندارد که از آن نفعی وفایده‌ای خواهد دید درقیامت ، چون بآن رسد هباء منثوراً بیند بی‌نفع وبی‌حاصل و آن ظن که می‌برد باطل وامیدبی‌حاصل ، قال اهل‌اللغة : الحساب‌على ثلاثة معان : احدها المجازاة بمعنى ان يأخذ الرّجل‌حقه‌ويعطى غيره حقه ،والثانى الكفاية من قولهم: حسبى‌اى- كفانى ومنه قوله : «عطاء حساباً »اى-كافيا ، والثالث القليل كما يقال للبخيل هو يعطى بحساب .

« او كظلمات » هذا مثل آخر ضربه‌الله‌لاعمال الكفار يقول تعالى مثل اعمالهم فى‌فسادهاوجهالتهم فيها « كظلمات فى‌بحر لجّى» وهوالعميق الكثيرالماء ولجّةالبحر المكان الّذى يكثرفيه ماؤه و يستدبر،قال ابن عيسى : هوالبحرالواسع‌الّذى لايرى ساحله ، « يغشاه موج» وهوما ارتفع من الماء، «من‌فوقه موج » متراكم بعضه على بعض ' من فوق الموج سحاب ، قيل الموج الثـانى الرّيح ، وقيل تقـديره موج من بعـده موج اى - موج يتبـع بعضه بعضاً ، « من فوقه سحاب» اى- من فوق‌الموج الثانى سحاب قد غطى‌النجوم التى يهتدى بها . قرأ ابن كثير برواية قنبل عنه‌سحاب بالرفع‌والتنوين، «ظلمات» بالجرّعلى‌البدل من فوقه او كظلمات ، و روى البزى عن ابن كثير ، سحاب ظلمات باضافة السحاب الى الظلمات كما تقول سحاب رحمة ، وسحاب عذاب ، وقرأالآخرون‌سحاب ظلمات كليهما بالرفع‌والتنوين فيكون تمام‌الكلام عند قوله : «سحاب» ثم ابتدأ « ظلمات بعضهافوق بعض» اى-هذه

ظلمات بعضها فوق بعض ، ظلمة السحاب وظلمة الموج وظلمة البحر. ظلمات مثل اعمال كفاراست، « بحر لجّى» دل كافر است ، موج من فوقه موج شك است و حيرت كه فرا دل كافر نشسته وحق ازوى بپوشيده، سحاب مهرست بردل وى نهاده. ابن عباس گفت : كه اين همانست كه رب العزه گفت درصفت كافر: « ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة » ، فهذه الظلمات الثلاث كظلمات البحر ، و قال ابىّ بن كعب فى هذه الآية: الكافر يتقلّب فى خمس من الظلم . كلامه ظلمة، وعمله ظلمة ومدخله ظلمة. ومخرجه ظلمة، ومصيره الى ظلمات النار يوم القيامة . و قيل تقدير الآية او كصاحب ظلمات فـى بحر لجّى، دليله حتى « اذا اخرج يده » اى ـ صاحب الظلمات اذا اخرج يده وهى اقرب الاشياء اليه، « لم يكد يريها » ، قال الفراء « يكد» صلة اى ـ لم يرها ، والعرب تضع لم يكد موضع الاياس انه لم يرها وتضعه موضع ــ الخطر انه قارب ان لا يراها « ومن لم يجعل الله له نوراً فماله من نور». قال ابن عباس من لم يجعل الله له ديناً وايماناً فلادين له، وقيل من لم يهده الله فلا ايمان له ولا يهديه احد .

« الم تر» اى ــ الم تعلم . « انّ الله يسبح له من فى السموات والارض والطير صافات » باسطات اجنحتهن فى الهواء، خص الطير بالذّكر من جملة الحيوان لانّها يكون بين السماء والارض فتكون خارجة عن حكم من فى السموات والارض ، « كلّ قد علم صلوته وتسبيحه» قال مجاهد : الصلوة لبنى آدم والتسبيح لسائر الخلق للنّاس ولغير النّاس، وقيل انّ ضرب الاجنحة صلوة الطير وصوته تسبيحه ، وقيل صلوته على رسوله وتسبيحه لربّه، وفى معنى الآية ثلاثة اوجه : احدها كلّ مسبّح ومصلّ قد علم الله صلوته وتسبيحه ، والثانى كلّ مسبّح ومصلّ منهم قد علم صلوة نفسه وتسبيحه الّذى كلّفه ، والثالث قد علم كل منهم صلوة الله وتسبيحه ، والاوّل اظهر لقولـه : « والله عليم بما يفعلون » .

« ولله ملك السموات والارض » اى ـ خالقهما ومكوّنهما، ومن ملك فى الدّنيا

امراً فتملیکه ایّاه، « والی الله المصیر » مرجع کلّ مملک ومخلوق .

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: « الله نورالسموات والارض » الله نور ، والنور فی الحقیقة ماینوّر غیره ، نور حقیقت آن باشد که غیری را روشن کند ، هرچه غیری را روشن نکند آنرا نورنگویند ، آفتاب نورست وماه نورست و چراغ نورست . نه بآن معنی که بنفس خود روشنند لکن بآن معنی که منوّرغیرند ، آئینه وآب وجوهر امثال آنرا نور نگویند اگرچه بذات خود روشنند زیرا که منورغیرنه‌اند، چون حقیقت این معلوم گشت بدان که : «الله نورالسموات والارض » الله‌است روشن کنندهٔ آسمانها وزمینها برمؤمنان ودوستان مصوراشباح است ومنور ارواح ،جمیع الانوار منه‌ و همهٔ نورها اروست ؛ وقوام همه بدوست ، بعضی ظاهروبعضی باطن ، ظاهر را گفت : « وجعلنا سراجاً وهاجا » ، باطن را گفت : « افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهوعلی نورمن‌ربّه» نورظاهراگرچه روشن است ونیکوتبع وچاکرنور باطن است ، نورظاهر نورشمس وقمرست ، ونور باطن نورتوحید ومعرفت ، نورشمس وقمراگرچه زیبا وروشن‌است آخرروزی آنرا کسوف و خسوف بود و فردا درقیامت مکدّر و مکوّر گردد ، لقوله تعالی : « اذاالشّمس کوّرت » ، اما آفتاب معرفت و نور توحید که از مطلع دلهای مؤمنان سربزند آنرا هرگز کسوف وخسوف نبود وتکدیر گرد اونگردد، طلوعی است آنرا بی‌غروب ، کشوفی بی کسوف ، اشراقی ازمقام اشتیاق . وانشد:

انّ شمس النهار تغرب باللیل و شمس القلوب لیست تغیب

وبدان که انوارباطن درمراتب خویش مختلف است ، اوّل نوراسلام است وبا اسلام نوراخلاص . دیگر نور ایمانست وباایمان نورصدق ، سدیگر نوراحسانست وبا

احسان نوریقین . روشنائی اسلام درنور اخلاص است ، وروشنائی ایمان درنورصدق، وروشنائی احسان درنوریقین ؛ اینست منازل راه شریعت ومقامات عامهٔ مؤمنان .باز اهل حقیقت راوجوانمردان طریقت را نوردیگرست وحال دیگر، نورفراست است و با فراست نورمکاشفت ، بازنوراستقامت وبا استقامت نورمشاهدت ، بازنورتوحید و با توحید نورقربت درحضرت عندیت ، بنده تادرین مقامات بود بستهٔ روش خویش باشد ، ازاینجا باز کشش حق آغاز کند جذبهٔ الهی درپیوندد نورهادست درهم‌دهد، نور عظمت وجلال ، نورلطف وجمال ، نورهیبت ، نورغیرت ، نورقربت ، نورالوهیت ، نورهویت ، اینست که ربّ العالمین گفت : «نورعلی‌نور»کار بجائی رسد که عبودیت درنور ربوبیت ناپدید گردد ، واین انواربر کمال ،وقربت ذی‌الجلال در کلّ عالم جز مصطفی عربی رانیست ، هر کسی را ازین بعضی‌است واورا کلّ است زیرا که او کلّ کمالست ، و جملهٔ جمال وقبلهٔ افضال ، روی **ابوسعید الخدری** قال : کنت فی عصابة فیها ضعفآء المهاجرین وانّ بعضهم یستربعضاً من‌العری‌وقاریٔ یقرء علینا و نحن نستمع الی قرائته‌فجاء النبی صلّی‌الله علیه وسلّم حتی‌قام‌علینا فلمارآه‌القاریٔ سکت فسلّم فقال : ما کنتم‌تصنعون ؟ قلنا یا رسول‌الله قاریٔ یقرء علینا ونحن نستمع الی قرائته،فقال‌رسول‌الله‌الحمدلله الّذی جعل‌فی امّتی‌من امرت ان اصبرنفسی معهم، ثم‌جلس وسطنا لیعدل‌نفسه فینا، ثم‌قال‌بیده هکذا فخلق‌القوم ونورت‌وجوههم فلم‌یعرف رسول‌الله احد، قال وکانـوا ضعفاء المهاجرین ، فقال: النبیّ (ص) ابشروا صعالیك المهاجرین بالنّورالتام یوم‌القیامة تدخلون الجنّة قبل اغنیاء المؤمنین بنصف یـوم مقداره خمس مائة عام».

مثل این نورهمانست که **مصطفی** گفته خلق‌الله الخلق فی‌ظلمة ثم‌رشّ علیهم من نوره». عالمیان‌مشتی خاك بودند درظلمت خود بمانده، درتاریکی نهاد متحیر شده ، در غشاوهٔ خلقیت ناآگاه مانده ،همی ازآسمان ازلیّت باران انوار سرمدیت باریدن گرفت خاك عبهر گشت و سنگ گوهر گشت ، رنگ آسمان و زمین بقدوم

قدم اودیگر گشت ، گفتند خاکی‌است همه تاریکی و ظلمت ، نهادی می یابد همه صفا وصفوت ، لطیفه‌ای پیوند آن نهاد گشت ، عبارت از آن لطیفه این آمد که رش علیهم من‌نوره . گفتند یا رسول‌الله این نوررا چه نشانهاست؟ گفت: «اذا ادخل النور القلب انشرح الصدر»،چون رایت‌سلطان عادل بشهردر آید غوغارا جائی‌نماند ،چون سینه‌گشاده شود بنور الهی همت عالی گردد ، غمگین آسوده شود ، دشمن دوست گردد ، پراکندگی بجمع بدل شود ، بساط بقا بگسترد فرش فنا درنوردد ، زاویهٔ اندوه را دربیندد باغ وصال را دربگشاید ، بزبان فقر گوید : الهی‌کار تو در گرفتن بنیکوئی، بی ما چراغ خود افروختی‌بمهربانی ، بی‌ما خلعت نورازغیب‌توفرستادی به بنده نوازی ، بی‌ما چون رهی را بلطف خود باین روز آوردی ، چه بود که ملطف خود بسر بری بی ما .

معروف است ومنقول درآثار که‌یکی ازعلماء تابعین با لشکراسلام‌بغزاة روم رفت‌واورا باسیری گرفتند مدتی‌در آنجا بماند، رومیانرا دیدروزی که درآن‌صحرائی گرد آمده بودند ، سبب آن پرسید ، گفتند اینجا اسقفی است امام اساقفه که در چهارسال یکبار ازصومعه بیرون‌آید وخلق را پند دهد ، امروز میعاد بیرون‌آمدن اوست ، آن‌مرد مسلمان‌بآن مجلس حاضرشد . و گویند که سی‌هزار کس از رومیان حاضربودند اسقف بمنبر برشد خاموش نشسته وهیچ سخن نمی گفت و خلق نشنهٔ سخن گفتن وی ، آنگه گفت سخن گفتن من بسته شد بنگرید مگرغریبی از اهل اسلام درمیان شماست ، گفتندما نمیدانیم و کس را نمی شناسیم ، اسقف بآواز بلند گفت هر که در میان این جمع است از اهل ملت و کیش محمّد تا برخیزد ، آن مسلمان گفت من ترسیدم که برخیزم تغافل کردم ، اسقف گفت اگرشما اورا نمی‌شناسید و او خود را نمی شناسد من او را شناسم ان شاءالله . پس تأمل میکرد و در رویهای مردم تیزمی‌نگرست گفتا چشمش برمن افتاد وبتعجیل گفت : هذا هو ادن

منی ؛ اینست آنکس که من اورا می‌جویم ، برخیزای جوانمرد و نزدیك من آی تا با توسخن گویم ، مرا گفت تومسلمانی ؟ گفتم آری مسلمانم ، گفت ازعلماء ایشانی یا از جهال ، گفتم بآنچه دانم عالمم وآنرا که ندانم متعلمم و درشمار جاهلان نه‌ام ، گفت من ترا سه مسأله خواهم پرسید مرا جواب ده، گفتم ترا جواب دهم بدوشرط یکی آنکه با من بگوئی که مرا بچه شناختی، وشرط دیگر آنست که من نیزازتو سه مسأله پرسم ، هردو بدین عهد کردند وپیمان بستند ، آنگه اسقف دهن بر گوش من نهاد ونرمك بگوش من فرو گفت پنهان از رومیان که:عرفتك بنورايمانك،ترا بنورایمان وتوحید بشناختم که ازروی‌تواشراق میزد، آنگه بآوازبلند ازمن‌سؤال کرد که‌رسول شماباشما گفته که‌دربهشت درختی‌است که‌درهر قصری‌وغرفه‌ای‌از آن‌درخت شاخی است آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم مثال آن درخت در دنیا آفتاب است قرص او یکی ودرهر سرائی وحجره‌ای‌از شعاع وی‌شاخی‌است ،اسقف گفت صدقت، دوم مسأله پرسید که رسول شماخبرداد که اهل‌بهشت طعام وشراب خورند وازیشان هیچ حدث نیاید آنرا دردنیامثال‌چیست؟ گفتم‌الجنين في‌بطن‌امه تيغذّى ولايتغوّط اسقف گفت صدقت ، سوم مسأله پرسید که رسول‌خدا خبرداد که روزقیامت‌لقمه‌ای وذره‌ای وحبه‌ای صدقات در میزان چون کوهی‌عظیم باشد آنرا دردنیا مثال‌چیست؟ گفتم بامداد که آفتاب برآید یاشبانگاه که فرو می‌شود ظللی که بذات خویش کوتاه بود چون پیش آفتاب بداری دراز بود وبسیار نماید ، اسقف گفت صدقت ، پس مسلمان از وی برسید ماعدد ابواب‌الجنان ؟ فقال ثمانية ، قال وماعدد ابواب النيران فقال سبعه ؟ قال ماالّذی‌هومكتوب علی‌ابواب الجنّة ؟ مسلمان گفت‌چون از وی این سؤال کردم که برددبهشت‌چه نوشته است اسقف فروماند جواب‌نمیداد رومیان گفتند جواب ده تا این مرد غریب نگوید که اسقف نمیداند ، اسقف گفت اگر این جواب ناچارست با زناروصلیب راست نمیآید،زنار بگشادوصلیب بیفکند و بآواز بلند گفت : المكتوب على باب الجنّة لااله الّاالله‌محمّد رسول‌الله . رومیان

این سخن شیدند سنگ انداختند ودشنام دادند ، اسقف روی بآن غریب کرد گفت ازقرآن هیچ چیز حفظ داری؟ گفت دارم‌واین آیت برخواند«والله یدعوا الی دار السّلام» اسقف بگریست آنگه بآوازبلند گفت ای مردمان از دیدهٔ ماحجاب برداشتند آنك از آسمان میآیند هفتصد ملك باهفتصد هودج آراسته که‌در آن‌هودجها ارواح شهداء بآسمان برند ومن یقین میدانم که ازشما هفتصد کس بامن موافقت کنند اکنون درین کرامت نگرید تاازهیچ‌خصم نترسید وباك ندارید ، آنگه جمعی بسیارازیشان صلیب بشکستند و زنار بگسستند ومسلمان شدند ، و آن منکران وناگرویدگان ایشانرا می کشنند واسقف را نیزبکشتند، آنگه کشتگانرا بشمردند هفتصد کس بودندیکی بیش‌نه ویکی کم‌نه. مقصوداراین‌حکایت آنست که نور آن‌مؤمن موحد در میان مشتی جاحد وکافر میتافت تا اسقف بدید وآن‌کار برفت . ای جوانمرد اگر مددی از نورغیب بنام‌توفرستد غازی ازروم چنان اسیرنبرد که آن‌مدد نور تراسیر برد ، لکن بهیچ‌علت فرو نیابد وبهیچ‌سبب سفرنکند،«مثل نوره» جماعتی‌مفسران گفتند این «ها» اشارت است بمصطفی صلوات‌الله علیه که خلقتش نور بود و خلعتش نور بود ونسبتش نور بود ، ولادتش نور بود ومشاهدتش نور بود ومعاملتش نوربود ومعجزتش نور بود ، واو خود درذات خود نورعلی نوربود ، مهتری که در روی او نور رحمت ، درچشم او نور عبرت ، درزبان او نورحکمت ، در میان کتف وی نور نبوّت ، در کف او نورسخاوت ، درقدم او نور خدمت ، درموی‌او نورجمال ،درخوی او نور تواضع ، درصدر او نور رضا ، در سرّ او نور صفا ، درذات او نور طاعت ، در طاعت او نور توحید ، درتوحید اونور تحقیق ، درتحقیق اونور توفیق ،درسکوت‌او نور تعظیم ، در تعظیم اونورتسلیم شعر .

انّ الرسول لسیف یستضاء به مهنّد من سیوف‌الله مسلول

قال الحسین بن منصور . فی الرأس نورالوحی وبین العینین نورالمناجاه ، وفی السمع نورالیقین ، وفی اللسان نورالبیان ، وفی الصدر نورالایمان ، وفی الطبایع

نورالتسبيح ، فاذا التهب شيء من هذه الانوار غلب على النورالآخر فادخله في سلطانه، فاذا سكن عاد سلطان ذلك النور اوفر واتمّ مما كان ، فاذا التهب جميعاً صار نوراً على نور. «يهدى الله لنوره من يشاء » يهدى من يشاء بنوره الى قدرته ، وبقدرته الى غيبه . وبغيبه الى قدمه ، وبقدمه الى ازله وابده ، وبازله وابده الى وحدانيته .

«في بيوت اذن الله ان ترفع » يك قول آنست كه ترفع فيها الحوائج الى الله ، اين بيوت مسجدهاست كه بندگان در آن دعا كنند قصهٔ نياز خويش بالله بردارند و حاجتها عرضه كنند ، نيكو نبود كه بنده خودرا دستمال اطماع هر كس كند و حق جلّ جلاله بخودى خود آنچه بايست ودربايست اوست او راضمان كرده بشر حافى گفت : امير المؤمنين على (ع) را بخواب ديدم گفتم مرا پندى ده گفت: مااحسن عطف الاغنياء على الفقراء طلباً لثواب الله، واحسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله چه نيكوست شفقت توانگران بردرويشان راميد ثواب و از آن نيكوتر تكبّر درويشانست بر توانگران اعتماد بر كرم حق جلّ جلاله «يسبح له فيها» يعني في المساجد، فان المساجد بيوت العباده كما انّ القلوب بيوت الارادة . ثمّ العابد يصل بعبادته الى ثواب الله، القاصد يصل بارادته الى الله، و يقال القلوب بيوت المعرفة و الارواح مشاهد المحبّة والاسرار مجال التجلى

« رجال لاتلهيهم تجاره ولابيع عن ذكر الله »لم يقل لايتجرون ولايشترون ولايبيعون بل قال: «لاتلهيهم تجارة ولابيع عن ذكر الله.» فانْ امكن الجمع بينهما فلابأس ولكنّه كالمتعذّر الاّ على الاكابر الّذين تجرى عليهم الامور وهم عنها مأخوذون . صفت آن مردانست كه كسب ظاهر ايشان راباز ندارد از ذكرالله ، ظاهرشان باخلق باطنشان درشهود اسماء وصفات حق ، مردانى كه طلب ايشانرا عديل ، وذكر ايشانرا دليل . ومهر ايشانرا سبيل ، دنيا درچشم ايشان قليل . مردانى كه ذكرالله ايشانرا شعار ، مهرالله ايشانرا دثار ، درگاه لطف الله ايشانرا جاى وقرار ، همتشان منزه از اغيار ، جمال فردوس وزين دارالقرار، مغبوط مهاجرانند ومحسود انصار ، برزمين

همی‌روند و همی کنند بایشان افتجار . رجال مردانی که برسرشان تاج و کلاه نه دردلشان جز دوستی الله نه ، در کوی دوست ایشانرا رفیق وهمراه نه ، اذا عظم المطلوب قلّ المساعد ، چه زبان دارد ایشانرا چون در دسا بمابهٔ بارارها اند ، قلب همه نقدها اند . عیب خواجگانند ورتهمسایگان ، لکن نامشان درجریدهٔدوستان، برداشتگان لطفند ، و نواختگان رحمان،دلشان پیوسته بحق نگران ، نشستنشان برخاك ،خفتنشان برزمین ، دستشان‌بالین ، خانه‌شان‌مسجد، چه زبان دارد ایشانرا این فقر وفاقت چون بیك‌اشارت چشم‌ایشان جهانرا باران دهند ، وبیك نظر دل ایشان کافرانرا هزیمت کنند ، وبیك اندوه دل ایشان جبرئیل را فرا راه کنند که : ولاتعدّ عیناك‌عنهم. ذوالنون‌مصری گفت : وقتی باران نمیامد ومردم بغایت رنجور بودند و قحط رسیده ، جماعتی باستسقا بیرون رفتند من نیز موافقت کردم سعدون مجنون‌را دیدم گفتم: خلقی بدین انبوهی که می‌بینی گردآمده و دستهای نیازسوی او برداشته چه بود که تواشارتی کنی ؟ گفتا،روی بآسمان کرد همین کلمه گفت : بحقّ ماجری البارحة.بحق آن رازی که سب دوشین رفت ، هنوز کلمه تمام نگفته بود که باران باریدن گرفت تا بدانی که اشارت دوست بر دوست عزیز بود .

«والّذین کفروا اعمالهم کسراب» الی قوله : «ومن لم یجعل‌الله له نوراًفما له من‌نور» ضرب‌الله مثل‌المؤمن والکافر فجعل اعتقاد المؤمن نوراً و فعله نوراً و مآله فی‌القیامة الی‌النور ، کما قال تعالی : «نورعلی‌نور».وجعل اعتقاد الکافر ظلمة و فعله ظلمة ومآله فی‌القیامة الی الظلمة ، کماقال تعالی : «ظلمات بعضها فوق‌بعض» ثم قال : «ومن لم یجعل‌الله له نوراً فماله من‌نور » قال الواسطی : انّ الله لایقرّب فقیراً لاجل فقره ولایبعد غنیاً لاجل غناه ، ولیس‌للاعراض عنده خطرحتی بها یصل وبهایقطع ولوبذلت له الدّنیا والآخرة ماوصلك به ولواخذتها کلّها ماقطعك به‌قرب من قرب‌من‌غیرعلّة وبعد من‌بعدمن‌غیرعلّة کماقال عزّوجل : « ومن لم یجعل الله له

نوراً فماله من نور » .

٥ - النّوبة الاولى

قوله تعالى : «**الم تر** » نمی‌بینی ،« **انّ اللّه یزجی سحاباً**» که اللّه چون آسان وخوش میراندمیغ ، «**ثمّ یؤلّف بینه** » آنگه پس فراهم می‌پیوندد پاره های آن ، «**ثمّ یجعله رکاماً** »آنگه آنرا توی‌برتوی می‌افکند ، « **فتری الودق** » رگهای‌باران می‌بینی ، «**یخرج من خلاله** » که‌می‌بیرون‌آیدازرشحه‌هاء آن ، « **وینزل من السماء** » ومی‌فرو فرستد از آسمان ، «**من جبال فیها من برد** » از آن کوهها تکرگ که در آنست ،«**فیصیب به من یشاء**» میرساند آنرا باو که خواهد ، « **ویصرفه عن من یشاء** » ومیگرداند آنرا ازو که خواهد ،« **یکاد سنا برقه**» کامیدو نزدیك بید(۱) که‌باربدن آن میغ ، «**یذهب بالابصار** (٤٣) »دیده‌هاازسرها ربائید .

« **یقلّب اللّه اللیّل والنهار** » اللّه‌شباروز میبرد ومیآرد [و گیتی میان‌جهانیان از حال بحال‌میگرداند]« **ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار** (٤٤) »در آنچه‌می‌نماید ومیکند دیدور کردنی است خردمندانرا .

«**واللّه خلق کل دابّة من ماء** »اللّه بیافرید هرجنبنده‌ای‌از آب ،« **فمنهم من یمشی علی بطنه**»هست‌از آن که‌برشکم‌خویش میرود،«**ومنهم من یمشی علی رجلین**» وهست از آن که بردو پای میرود ، «**ومنهم من یمشی علی اربع** » وهست از آن که برچهارپای میرود ، « **یخلق اللّه مایشاء** » می آفریند اللّه هرچه خواهد چنانکه خواهد ، « **انّ اللّه علی کلّ شیء قدیر** (٤٥) » که اللّه‌تواناست برهمه‌چیز .

(۱) باشید (نسخه ج)

« **لقد انزلنا آیات مبیّنات** » فرو فرستادیم سخنان و پیغامهای روشن کرده و پیدا [صواب وحق در آن] ، « **والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم** (۴۶) » والله راه می‌نماید اورا که خواهد براه راست درست

« **ویقولون** » ومیگویند [منافقان] « **آمنّا بالله وبالرّسول** » ایمان آوردیم و گرویدیم بخدای وبه‌پیغامبر ، « **واطعنا** » وفرمان برداریم ، « **ثمّ یتولّی فریق منهم** » آنگه بر گردد از فرمانبرداری گروهی ازیشان ، « **من بعد ذلك** » از پس آن ، [طاعت که نمودند] ، « **وما اولئك بالمؤمنین** (۴۷) » و هرگز ایشان گرویده نه اند .

« **واذا دعوا الی الله ورسوله** » وهرگه که ایشانرا باز خوانند باحکم خدای وحکم رسول او ، « **لیحکم بینهم** » تا رسول خدای داوری برد میان ایشان ، « **اذا فریق منهم معرضون** (۴۸) » گروهی ازیشان روی میگردانند .

« **وان یکن لهم الحق** » و اگر ایشانرا چیزی باحق یا دعوی می پیش شود ومی واجب آید ، « **یأتوا الیه مذعنین** (۴۹) » بحکم رسول خدا آیند شتابان فرمانبردار بکام .

« **افی قلوبهم مرض** » در دلهای ایشان بیمارئی گمان است ، « **ام ارتابوا** » یا دردستوری تو میشورند ودلهای ایشان نمی آرامد ، « **ام یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله** » یا می‌ترسند که ستم کند الله برایشان و رسول او وداوری گر ، « **بل اولئك هم الظالمون** (۵۰) » آن همه نه که ایشان ستمکارانند .

« **انّما کان قول المؤمنین** » اینست حززین نه گفتار وپاسخ گرویدگان ، « **اذا دعوا الی الله ورسوله** » آنگه که ایشانرا بازخوانند باخدای و رسول او ، « **لیحکم بینهم** » تا داوری کند میان ایشان ، « **ان یقولوا سمعنا واطعنا** » آنست که گویند شنیدیم وفرمانبرداریم ، « **واولئك هم المفلحون** (۵۱) » واشانند پیروز آمدگان جاویدان .

« ومن يطع اللّه ورسوله » و هر كه فرمان برد خدايرا ورسول او را ، « و يخش اللّه ويتقه » و بترسد از خداى و بپرهيزد از خشم او ، « فاولئك هم الفائزون(٥٢) » رستگاران ايشانند .

«واقسموا باللّه جهد ايمانهم» سوگندان ميخورند بخدا چندانكه توانند، « لئن امرتهم » اگر ايشانرا فرمائى [كه بيرون آيند بغزاة] « ليخرجن » لابد ببرون آيند ،«قل لاتقسموا» گوى سوگند مخوريد ،« طاعة معروفة » فرمانبردارى بايد بچم [نه بآن دشوارى كه مى پذيريد و نه بآن خوارى و آسانى كه ميرويد] ، « انّ اللّه خبير بماتعملون(٥٣) » اللّه آگاه وداناست بآنچه كنيد .

« قل اطيعوا اللّه واطيعوا الرّسول » گوى فرمان بريد اللّه را وفرستادهٔ اورا، « فان تولّوا » پس اگر بر گردند ، «فانّما عليه ماحمّل » برو آنست كه برو نهادند از بار وواجب ،« وعليكم ماحمّلتم » وبرشما آنست كه برشما نهادند از بار وواجب، « وان تطيعوه تهتدوا » و اگر فرمان بريد رسول را بر راه راست افتيد ، « وماعلى الرّسول الاّ البلاغ المبين (٥٤) » ونيست بر رساننده مگر رسانيدن آشكارا.

« وعد اللّه الّذين آمنوا منكم وعملوا الصّالحات » وعده داد اللّه ايشانرا كه كه بگرويدند ازشما ونيكيها كردند ،« ليستخلفنّهم فى الارض » كه لابد ايشانرا خليفت نشاند درزمين،« كما استخلف الّذين من قبلهم »چنانكه خليفت نشاند ايشانرا كه پيش ازين بودند ،« وليمكّننّ لهم دينهم» ودين ايشان ايشانرا باز گستراند ودست دهد وكار وبار سازد ، « الّذى ارتضى لهم » آن دين ايشان كه ايشانرا بپسنديد ، « وليبدّلنّهم من بعد خوفهم امناً» وايشانرا بجاى بيم ايشان از دشمن بى بيمى دهد و آمنى، « يعبدوننى لايشركون بى شيئاً » چنين بود تا آنگه كه مرا مى پرستند و انباز نگيرند با من هيچ چيز ، « ومن كفر بعد ذلك » و هر كه كافرشود پس از آن ، «فاولئك هم الفاسقون(٥٥)» ايشان آنند كه ازدين بيرونند .

« واقيموا الصّلوة وآتوا الزّكوة » بپاى داريد نماز وبدهيد زكوة مال ،

« **واطیعوا الرّسول**»وفرمان‌بریدرسول‌را،« **لعلکم ترحمون**(٥٦) »تامگر ببخشایند بر شما .

«**ولاتحسبن الّذین کفروامعجزین فی الارض** » ونپندارید که ناگرویدگان که در زمینند ، بامن بر آیند یاتوانند که بامن‌کاوند ومرا کم‌آرند بادر زمین‌توانند که‌ازدست‌بشوند،«**ومأویهم النّار** »وجایگاه‌ایشان[فردا] آتش،« **ولبئس المصیر** (٥٧)» وبراستی که بدجایگاه است .

« **یاایّها الّذین آمنوا** » ای‌ایشان که بگرویدند،« **لیستأذنکم الّذین ملکت ایمانهم** »فرمودتادستوری‌خواهندازشمابردگان‌شما،«**والّذین لم یبلغوا الحلم منکم**» وایشان که بجای مردی نرسیده‌اند ازشما ،« **ثلاث مرّات** »[در شبانروز] سه‌هنگام [بی دستوری شما برشما درنیایند] «**من قبل صلوة الفجر** » پیش ازنماز بام ، « **وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة** »وآنگه که جامهٔ خویش از تن بیرون کنید نیم‌روز ، « **من بعدصلوة العشاء** »واز پس‌نماز خفتن ، «**ثلاث عورات لکم** » که آن‌سه‌هنگام عورتند شمارا ،« **لیس علیکم ولاعلیهم جناح بعدهنّ**» نیست برشما تنگی[از بار دادن] ونه‌برایشان [از درآمدن برشما] پس آن سه‌ساعت ، «**طوّافون علیکم بعضکم علی بعض** » بیرون ازآن سه هنگام بستاخ باهم می‌زیبید وبی‌بار برهم میگردید ، «**کذلک یبیّن اللّه لکم الآیات** » همچنین پیدا میکند الله شمارا سخنان خوبش ، «**واللّه علیم حکیم** (٥٨) » والله دانائیست راست‌دان راستکار .

« **واذا بلغ الاطفال منکم الحلم** » وآنگه کــه کودکان شما بمردی رسند ، «**فلیستأذنوا** » فرمودم که دستوری خواهند درآمد را برشما ، « **کما استأذن الّذین من قبلهم** » چنان که ایشان که کودك بودند پیش‌ازاین(١) دستوری خواستندآنگه که مردشدند ،« **کذلک یبین اللّه لکم آیاته واللّه علیم حکیم** (٥٩) »

«**والقواعد من النّساء**»وبازماندگان‌ونشستگان‌ازحیض‌وحبل،«**اللاتی لایرجون**

(١) پیش‌ها (نسخهٔ الف)

نکاحاً » ایشان که کدبانوئی(۱) وشویداری نمی بیوسند ، « **فلیس علیهن جناح** » نیست برایشان تنگی ، « **ان یضعن ثیابهن** » که چادرها بنهند [وبی چادر روند] « **غیر متبرجات بزینة** » آنگه که آرایش خودپیدانکنند ، « **وان یستعففن خیر لهن** » واگر باچادر روند هم بهست ایشانرا ، « **والله سمیع علیم** (۶۰) » والله شنوائیست دانا.

« **لیس علی الاعمی حرج** » نیست برنابینا تنگی. « **ولاعلی الاعرج حرج ولاعلی المریض حرج** » ونه بر لنگ ونه بر بیمار تنگی ازهمخورد بودن با مردمان ، « **ولا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم** » و نیست تنگی برشما که چیزی خورید از خانهٔ عیال و فرزندان خویش ، « **او بیوت آبائکم** » یا خانه های پدران خویش ، « **او بیوت امّهاتکم** » یا خانه های مادران خویش ، « **او بیوت اخوانکم** » یا خانه های برادران خویش « **او بیوت اخواتکم** » یا خانههای خواهران خویش ، « **او بیوت اعمامکم** » یا خانههای برادران پدران خویش ، « **او بیوت عمّاتکم** » یاخانههای خواهران پدران خویش ، « **او بیوت اخوالکم** » یا خانههای برادران مادران خویش ، « **او بیوت خالاتکم** » یاخانههای خواهران مادران خویش ، « **او ماملکتم مفاتحه** » یا خانههای بردگان خویش ، « **او صدیقکم** » یا چیزی خورید ازخانهٔ دوست خویش . « **لیس علیکم جناح** » نیست برشما تنگی ، « **ان تأکلوا جمیعاً او اشتاتاً** » که باهم بان خورید یاپراکنده . « **فاذا دخلتم بیوتاً** » زمانی که درخانهها شوید « **فسلّموا علی انفسکم** » سلام کنید بر کسان خویش ، « **تحیّة من عندالله** » این سلام نواختی است ازنزدیک خدای . « **مبارکة طیّبة** » برکت کرده در آن سخن پاک نیکو خوش ، « **کذلک یبیّن الله لکم الآیات** » چنین پیدا میکند الله شمارا سخنان خویش ، « **لعلکم تعقلون** (۶۱) » تامگر شما دریابید .

« **انّما المؤمنون الّذین آمنوا بالله ورسوله** » گرویدگان ایشانند که گرویدند بخدای ورسول او ، « **اذا کانوا معه علی امر جامع** » و آنگه که با اوباشند بر کاری که

(۱) کدیوری (نسخه الف)

ایشانرا بهم آورد، «لم یذهبوا حتّی یستأذنوه» نروند از نزدیك او تا دستوری خواهند ازاو، «انّ الّذین یستأذنونك» ایشان که دستوری میخواهند از تو پس بروند، «اولئك الّذین یؤمنون باللّه و رسوله» ایشانند که گرویده‌اند بخدای و رسول او. «فاذا استأذنوك» هر گه که دستوری خواهند از تو. «لبعض شأنهم» کاری را از کارهای خویش، «فأذن لمن شئت منهم» دستوری ده آنکس را که خواهی از ایشان، «و استغفر لهم اللّه» و آمرزش خواه ایشانرا از خدای، «انّ اللّه غفور رحیم[٦٢]» که خدای آمرزگارست و مهربان.

«لا تجعلوا دعاء الرّسول بینکم» مکنید بازخواندن پیغامبر در میان خویش، «کدعاء بعضکم بعضاً» چون بازخواندن یکدیگر، «قد یعلم اللّه الّذین یتسلّلون منکم لواذاً» میداند اللّه ایشانرا که در میان شما بیرون می‌فراز شوند و بیکدیگر باز می‌نشیند و پیش یکدیگر برمی‌ایستند، «فلیحذر الّذین یخالفون عن امره» فرمانست تا حذر کنند ایشان که می‌خلاف[1] روند از رسول و جدا می‌کنند «ان تصیبهم فتنة» که بایشان رسد فتنه‌ای، «او یصیبهم عذاب الیم[٦٣]» یا بایشان رسد عذابی دردنمای.

«الا انّ للّه ما فی السّموات و الارض» و آگاه باشید[2] و بدانید که اللّه راست هرچه در آسمانها و زمینها. «قد یعلم ما انتم علیه» میداند که شما برچه‌اید، «و یوم یرجعون الیه» و آن روز که ایشانرا باو برند، «فینبّئهم بما عملوا» ایشانرا خبر کند بآنچه میکردند، «و اللّه بکلّ شیء علیم[٦٤]» و اللّه بهمه چیز داناست.

النّوبة الثانیة

قوله تعالی: «الم تر انّ اللّه یزجی سحاباً» ای ـ یسوق سحاباً الی حیث یرید،

---

(۱) می‌جر (نسخهٔ الف) (۲) بید (نسخهٔ الف)

«ثم يؤلّف بينه» اى ـ يجمع بين قطع السحاب المتفرّقة بعضها الى بعض، «ثم يجعله ركاماً» متراكماً بعضه فوق بعض، يقال ركمت المتاع وغيره اذا وضعت بعضه فوق بعض، «فترى الودق» اى ـ المطر، وقيل الودق البرق، وقيل هو المصدر، تقول ودق السّحاب يدق ودقاً، «يخرج من خلاله» اى ـ وسطه، وهو جمع الخلل كالجبال جمع الجبل، معنى آنست كه يامحمّد نبينى اللّه را كه ميراندميغ آهسته وبادرنگ آنگه پاره پاره باهم ميسازدوطبق طبق درهم مى بندد، آنگه تابرتاميافكند، وتوى برتوى برمينهد تا آب برنابد، و آنگه مجرا درمجرا راست ميكند تا قطره‌را بابد، وبرآن مجراها موكلان بـر گماردتابى فـرمان نبارد. روى انّ اللّه تعالى خلق السّحاب على هيئة الغربال ثم يصب الماء عليه من السّماء صبّاً ثم ينزل منه قطرة قطرة ليكون اقرب الى النفع وانفى للضرر، قوله: «وينزّل من السّماء» من هاهنا لابتداء الغاية لانّ ابتداء الانزال من السّماء، «من جبال» الجبال بدل من السّماء، بدل البعض من الكلّ، و«من» هاهنا ايضاً لابتداء الغاية والضمير فى فيها يعود الى السّماء، «من برد» من هاهنا ليبين انّ الجبال من البرد. والمعنى فى السّماء جبال من برد ينحدر منها البرد على السحاب ثمّ على الارض، فيكون المفعول محذوفاً، اى ـ ينزّل من جبال السّماء برداً، حاصل اين قول آنست كه در آسمان كوهها است از برد ورب العزه از آن كوهها برد فرومى فرستد برميغ واز ميغ برزمين، قول ديگر آنست كه مراد ازين جبال تكثير وتعظيم است نه عين جبال، چنانكه كسى گويد عند فلان جبال مال، يريد مقدار جبال من كثرته، وباين قول «من جبال» اين «من» صلت است يعنى ينزّل من السماء جبالاً من برد، وقيل البرد ماء جامد خلقه اللّه فى السّحاب ثمّ ينزل، وقيل يصير فى الهواء برداً، وقال ابن عباس: البردا لثلج، «فيصيب به» اى ـ بالبرد، «من يشاء» يعنى يصيب بنفعه من يشاء، ويصرف نفعه عن من يشاء، وقيل يصيب بضرره من يشاء فيهلك زرعه وماله، ويصرف ضرره عن من يشاء فلايضرّه، «يكادسنا برقه» السنا ضوء البرق ولمعانه، «يذهب بالابصار» من شدّة ضوء وبريقه، انّما قال ذلك لانّ من نظر الى البرق

خيف عليه ذهاب البصر ، وقرأ ابو جعفر يذهب بضم الياء و كسر الهاء من اذهب على ان الباء زائدة للتوكيد كما يقال مددت ثوبه ومددت بثوبه ،

«يقلّب الله اللّيل والنّهار» يصرفهما في اختلافهما وتعاقبهما يأتي باللّيل ويذهب بالنهار ويأتي بالنهار ويذهب باللّيل. روى ابو هريرة قال قال النبيّ صلى الله عليه وسلّم : «يوذيني ابن آدم يسب الدهر وانا الدهر بيدي الامر اقلب اللّيل والنّهار» : قوله : «انّ في ذلك» اي في ذلك الّذي ذكرت من هذه الاشياء ، «لعبرة لاولي الابصار» اي دلالة لاهل العقول والبصائر على قدرة الله وتوحيده .

« والله خلق كلّ دابّة » قرأ حمزة و الكسائي خالق كل دابة بالاضافة ، « من ماء » اي من نطفة واراد به كلّ حيوان يشاهد في الدّنيا ولا يدخل فيه الملائكة والجن لانا لانشاهدهم ، وقيل يريد به جميع المخلوقات ، واصل جميع الخلق من الماء ، وذلك انّ الله تعالى خلق ماء ثم جعل بعضه ريحاً فخلق منها الملائكة وبعضه ناراً فخلق منها الجن و بعضه طيناً فخلق منه آدم ، وسأل ابو هريرة رسول الله (ص) مم خلق الله الخلق ؟ فقال عليه السلام : «من الماء «فمنهم من يمشي» لما اجتمع العاقل مع غير العاقل جعل الغلبة للعاقل ، فقال فمنهم بلفظ جمع العقلاء ، «من يمشي على بطنه» كالحيّات والحيتان والديدان ، «ومنهم من يمشي على رجلين» كالانسان والطيّر ، «ومنهم من يمشي على اربع» كالبهائم والسباع ، ويذكر من يمشي على اكثر من اربع ، مثل حشرات الارض لانّها في الصورة كالّتي تمشي على الاربع ، وقيل « يخلق الله مايشاء » يريد به ما يمشي على اكثر من اربع ، وقيل مازاد رجله على الاربع فاعتماده في مشيه على اربع في الجهات الاربع ، « انّ الله على كل شيء » ممّا ذكر وبيّن ، «قدير» قادر على الكمال .

«لقد انزلنا آيات مبيّنات» اي احكاماً وفرائض ، وقيل علامات ودلائل ، « والله يهدي » يرشد ، «من يشاء الى صراط مستقيم» الى دين الاسلام ، وقيل الى طريق الجنّة .

« ويقولون آمنّا بالله وبالرسول واطعنا»يعنى المنافقين يقولونه ' «ثم يتولى» يعرض عن طاعةالله ورسوله ، «فريق منهم من بعد ذلك»اى من بعدقولهم،« آمنا »ويدعوا الى غير حكم الله، قال الله عزّوجل : « وما اولئك بالمؤمنين » قيل نزلت هذه الآية في بشر المنافق كان بينه وبين يهودىّ خصومة في ارض فقال اليهودى نتحاكم الى محمّد وقال المنافق نتحاكم الى كعب الاشرف فان محمّداً يحيف علينا ، فانزل الله هذه الآية وقال : «واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم» والرسول بحكم الله ، « اذا فريق منهم معرضون» عن الحكم ' وقيل عن الاجابة .

«وان يكن لهم الحق» اى القضاء لهم لاعليهم، «يأتوا اليه مذعنين» طائعين منقادين ، الاذعان الاسراع الى الطاعة .

«افى قلوبهم مرض» اى كفر و نفاق ،« ام ارتابوا » شكّوا بعد ان آمنوا ، «ام يخافون ان يحيف الله عليهم ورسوله» وضعت كلمة «ام» فى هذين الموضعين بدل بل ؛ وهذا يأتى في القرآن فى غير موضع و معنى الآية ، انهم كذلك،وجاء بلفظ الاستفهام لانه اشدّ في الذّم والتوبيخ. « بل اولئك» الضّرب عن ان يكون رسول الله يحيف على احد فى حكمه ، « اولئك هم الظالمون » المنافقون الكافرون ' وقيل معناه ليس من جهة الرسول ماير تاب به ولكنّهم كافرون ظالمون لانفسهم حين امتنعوا من الاذعان لحكم الله ورسوله .

« انّما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله » اى الى كتاب الله و رسوله ، «ليحكم بينهم» اى ليحكم النبىّ بينهم بحكم الله الّذى امر به في القرآن ، «ان يقولوا سمعنا» قول النبى، «واطعنا» امره ، هذا ليس على طريق الخبر لكنّه تعليم اداب الشرع، وعلى معنى انّ المؤمنين كذا ينبغى ان يكونوا ، وقول منصوب على انّه خبر كان واسمه فى قوله : « ان يقولوا سمعنا واطعنا » « و اولئك هم المفلحون » الفائزون الباقون في النعيم المقيم .

«ومن یطع اللّٰه ورسوله» قال ابن عباس فیما ساءه وستره، «ویخش اللّٰه» علی ما عمل من الذنوب «ویتقه» فیمابعد، وقیل الخشیة خوف مع اعتقاد عظم المخشی، و اتقاء الاحتراز من العصیان والتقصیر فی المأمور، «فاولئك هم الفائزون» بالثواب والناجون من العقاب، قرأ ابوعمرو وابوبکر «یتّقه» بکسر القاف واسکان الهاء، وقرأ ابوجعفر ویعقوب وقالون عن نافع «ویتقه» بکسر القاف واختلاس الهاء، وقرأ حفص «ویتقه» باسکان القاف واختلاس الهاء، وقرأ الباقون «ویتقهی» بکسر القاف واشباع الهاء، ثمّ رجع الی حدیث المنافقین فقال: «واقسموا باللّٰه جهد ایمانهم» جهد الیمین ان یحلف باللّٰه ولاحلف فوق الحلف باللّٰه یعنی بذلوا فیها مجهودهم لئن امرنا محمّد بالخروج الی الغزو لغزونا و ذلك انّ المنافقین کانوا یقولون لرسول اللّٰه اینما تکن نکن معك، لئن خرجت خرجنا وان اقمت اقمنا وان امرتنا بالجهاد جاهدنا، فقال اللّٰه تعالی.

«قل» لهم، «لاتقسموا» لاتحلفوا، تمّ الکلام ثم قال: «طاعة معروفة» ای هذه طاعة معروفة بالقول دون الاعتقاد ای امر عرف منکم انّکم تکذبون فیه وتقولون مالا تفعلون، هذا معنی قول مجاهد، وقیل معناه طاعة بینة خالصة افضل و امثل من یمین اللسان لایوافقها الفعل، وقال مقاتل بن سلیمان: لیکن منکم طاعة معروفة، «انّ اللّٰه خبیر بما تعملون» عالم بما تظهرون و ما تضمرون، لایخفی علیه شیء من اعمالکم.

«قل اطیعوا اللّٰه واطیعوا الرسول فان تولوا» تعرضوا عن طاعته، «فانّما علیه» ای علی الرسول، «ماحمّل» کلّف وامر به من تبلیغ الرسالة وقد بلغها، «وعلیکم ماحملتم» من الاجابة والطاعة، و قیل انّما علیه ماحمّل و علیکم ماحملتم منسوخ بآیة السیف، «وان تطیعوه» فیما یأمرکم وینهاکم، «تهتدوا» الی الحقّ والرشد والجنة، «وماعلی الرسول الّا البلاغ المبین» ای التبلیغ البیّن. روی عن علقمة بن وائل الحضرمی عن ابیه قال سأل سلمة بن یزید الجعفی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم فقال یا نبیّ اللّٰه ارأیت ان اقام علینا امراء سألونا حقهم و منعونا حقنا فما تأمرنا، فاعرض

عنه ، ثم سأله فاعرض عنه ، ثم قال فی الثالثة اوفی الثانية فجدبه **الاشعث بن قيس** ،فقال رسول‌الله (ص) : «اسمعوا واطيعوا فانّما عليهم ماحمّلوا وعليكم ماحمّلتم » ، و قال **ابو عثمان الحيری** . من امر السّنّة علی نفسه قولا و فعلا نطق بالحكمة ، و من امر الهوی علی نفسه قولا و فعلا نطق بالبدعة ، لقول الله عزوجل : « وان تطيعوه تهتدوا» .

«وعدالله الّذين آمنوا منكم وعملوا الصّالحات ليستخلفنهمّ فی الارض» **ابو العاليه** گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا و ياران اوبيش ازهجرت روزگاری در مكه رنجور بودند ونا آمن ازدشمن ، رب‌العزه ايشانرا برادی كفارصبرميفرمود و دستوری قتال نبود ورسول (ص) پنهان و آشكارا بردين اسلام دعوت ميكرد و برادی كافران صبرهمی كرد تااورا بهجرت فرمودند، چون بمدينه هجرت كرد مهاجران ومسلمانان همچنان نا آمن بودند از دشمان و پيوسته سلاح داشتندی آخر يكی از مهاجران گفت : ماياتی علينا يوم تأمن فيه ونضع السلاح . و خود روزی ما را نبود كه ايمن بويم دردمين مكّه وسلاحها ازدست بنهاده ، ربّ‌العزه در شأن ايشان اين آيت فرستاد وايشانرا بنصرت وامن وتمكين وعده داد فقال تعالی: «وعدالله الّذين آمنوا منكم »، باين قول «منكم» اشارت بمهاجران است، « وليستخلفنهم فی الارض» اين ارض زمين مكه است، وروا باشد كه آيت برعموم رانند ومراد باين ارض همه زمين باشد درديا اسلام كه رب‌العزه بساط اسلام در آن بگستراند ودودشرك و كفر باطل ادبار خويش برد ومسلمانانرا انبوهی دهد، چنانكه گفت تعالی وتقدس «ليظهره علی الدين كلّه» و به قال النبی (ص). «لايبقی علی الارض بيت مدرولاوبر الاادخله الله كلمة الاسلام بعز عزيز اوذل ذليل، امّاان يعزهم الله فيجعلهم من اهلها ، وامّا ان يذلهم فيدينوالها » قوله: «ليستخلفنّهم فی الارض» ادخل اللام لجواب اليمين المضمرة وتقدير القول فيه يعنی وعدالله وقال والله ليستخلفنهم فی الارض، ای ـ ليورثنّهم ارض الكفار من العرب والعجم، فيجعلهم ملوكها و سكّانها و خلفاء هم ، « كما استخلف الّذين من قبلهم » يعنی

بنی اسرائیل حیث اهلك الجبابرة بمصر و الشام ، واورثهم ارضهم ودیارهم ، قرأ ابو بکر عن عاصم « کما استخلف » بضم التاء و کسر اللام علی مالم یسم فاعله ، والباقون بفتح التاء واللام لقوله: «وعدالله» فقوله : «یستخلفنهم » یعود الیه،فکذلك « کمااستخلف»والمعنی یستخلفنهم، استخلافاً کاستخلافةالّذین من قبلهم، «ولیمکّننّ لهم دینهم الّذی ارتضی لهم » قال ابن عباس: یوسّع لهم فی البلاد حتی یملکوها و یظهر دینهم الاسلام علی سائر الادیان ، «ولیبدّلنّهم»قرأ ابن کثیر و ابو بکر و یعقوب «ولیبدلنهم» بالتخفیف من الابدال ، وقرأ الباقون «ولیبدّلنهم» بالتشدید من التبدیل، وهمالغتان ، وقیل التبدیل تغییر الحال مع بقاء الاصل ، والابدال جعل الشیء مکان الشیء ، «من بعد خوفهم امناً » قومی گفتند این خوف وامن هر دو در دنیاست ، و جماعتی گفته‌اند که خوف در دنیاست و امن در قیامت ، و فی ذلك ماروی عن النبیّ صلّی الله علیه وسلم قال :«یقول الله عزّوجل انّی لااجمع علی عبدی خوفین ولاامنین ان خافنی فی الدّنیا آمنته فی الآخرة وان امننی فی الدّنیا اخفته فی الآخرة » .

«یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً» هذا نعت حال یراد به الشرط ، سیاق این سخن برسبیل شرط است میگوید ایشانرا پس ازبیم امن دهیم تا آنگه که مرا می‌پرستند وانباز نگیرند این همچنانست که گفته : « کنتم خیر امة اخرجت للناس » ثم شرط علی ذکر نعت الحال فقال : « تأمرون بالمعروف » یعنی مادمتم تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر، رب العالمین جل جلاله این وعده داد پس وعده وفا کرد ودین اسلام را برهمه دینها غلبه داد ومسلمانانرا نصرت داد ومؤمنان ودوستانرا ازدشمنان آمن کرد ، وفی ذلك ماروی عدی بن حاتم قال · بینا اناعندالنبّی (ص) اذاتاه رجل فشکا الیه الفاقة ثم اتاه آخر فشکا الیه قطع السبیل ،فقال : یاعدی هل رأیت الحیرة؟ قلت لم ارها ، قال فان طالت بك حیوة فلترینّ الظعینة ترتحل من الحیرة حتی تطوف بالکعبة لاتخاف احداً الا لله ، ولئن طالت بك الحیوة لتفتحن کنوز کسری ، قلت

كسرى بن هرمز ؟ قال : كسرى بن هرمز ، ولئن طالت بك الحيوة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب اوفضّة يطلب من يقبله منه ولا يجد احداً يقبله منه وليلقين الله احد كم يوم القيامة وليس بينه وبينه ترجمان يترجم له فليقولن الم نبعث اليك رسولاً فبلغك؟ فيقول بلى ، فيقول الم اعطك مالا وافضل عليك ؟ فيقول بلى ، فينظر عن يمينه فلايرى الا جهنم وينظر عن يساره فلايرى الاجهنم » ، قال : عدى سمعت رسول الله يقول : « اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم يجد شق تمرة فبكلمة طيبة » ، قال: عدى فرأيت الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لاتخاف الا الله ، وكنت فيمن افتتح كنوز كسرى بن هرمز ولئن طالت بكم حيوة لترون ما قال النبي ّ يخرج ملء كفه. و گفته اند درين آيت دلالت روشن است برخلافت صدّيق و امامت خلفاء راشدين ، لانه بالاجماع لم يتقدمهم في الفضيلة الى يومنا احد ومن بعدهم ، مختلف فيهم فاولئك مقطوع بامامتهم وصدق وعدالله فيهم وهم على الدين المرضى من قبل الله تعالى ولقد آمنوا بعد خوفهم و قاموا بسياسة المسلمين والذبّ عن حوزة الاسلام احسن قيام. و في ذلك ماروى سعيد بن جمهان عن سفينة قال سمعت النبي ّ يقول : « الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم يكون ملكاً » ثم قال سفينة لسعيد : امسك خلافة ابى بكر سنتين وخلافة عمر عشراً وخلافة عثمان اثنتى عشرة وخلافة علياً ستاً. وعن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله (ص): « الخلافة بعدى في امّتى فى اربعة: ابى بكر وعمر وعثمان وعلى ّ » ، وقال بعضهم خلفاء الله عزوجل فى الارض ثلاثة: آدم فى قوله : « انّى جاعل فى الارض خليفة » . وداود فى قوله : « يا داود انّا جعلناك خليفة فى الارض » ، و ابو بكر فى قوله : « ليستخلفنهم فى الارض » . قوله : « ومن كفر بعد ذلك » اراد به كفران النعمة ولم يرد الكفر بالله عزوجل ، « فاولئك هم الفاسقون » العاصون لله ، قال اهل التفسير اول من كفر بهذه النعمة وجحد حقّها، الّذين قتلوا عثمان فلما قتلوه غيّر الله مابهم و ادخل عليهم الخوف حتى صاروا يقتتلون بعد ان كانوا اخواناً . روى حميد بن هلال قال قال عبدالله بن سلام فى عثمان : انّ الملائكة لم تزل محيطة

بمدینتکم هذه منذقدمها رسول الله (ص) حتی‌الیوم فوالله لئن قتلتموه لیذهبن ثم لایعودون ابداً، فوالله لایقتله رجل‌منهم‌الألقی‌الله‌اجذام لایدله ر آن‌سیفه‌لم‌یزل‌مغموداً عنکم ، والله لئن قتلتموه‌لیسلنّه‌الله عزوجل‌علیکم ثم‌لایغمده عنکم ، امّاقال ابداًوامّا قال الی یوم‌القیامة فما قتل نبی‌قطّ الاقتل به سبعون‌الفاً ، ولاخلیفة‌الاقتل به خمسة وثلاثون الفا ، وقیل « من کفر بعد ذلك » یرید به **مسیلمة بن حبیب** واهل **الیمامة** والمرتدین‌من‌هذه‌الامّة، وعن **ابی بن کعب** عن رسول‌الله قال: «بشرت‌هذه‌الامة‌بالسناء والرفعة والتمکین فی‌الدّین ، فمن طلب‌منهم‌الدّنیا بعمل‌الآخرة لم‌یکن‌له‌فی‌الآخرة نصیب» .

قوله:«واقیموا الصّلوة»یعنی‌المفروضة ، «و آتوا الزکوة» الواجبة ، «واطیعوا الرّسول »باجابته الی مادعا کم‌الیه، «لعلّکم‌ترحمون »فانها من‌موجبات‌الرحمة .

«لاتحسبنّ‌الّذین کفروا»قرأ **ابن‌عامر** و**حمزة** «لا یحسبنّ»بالیاء ای‌لا یحسبن‌الّذین کفروا انفسهم معجزین،فیکون‌المفعول‌الاوّل‌محذوفاًویکون‌قوله:«معجزین»مفعولاً ثانیاً،وقرأالآخرون«لاتحسبنّ»بالتاء،یعنی‌لاتحسبنّ‌یامحمّد ، الّذین کفروامعجزین. «فالّذین کفروا » علی هذه القراءة مفعول‌اول « ومعجزین» مفعول ثان، و**ابن‌عامر** و**حمزة** و **عاصم** یفتحون السین، والباقون یکسرونها وهمالغتان. قوله: «معجزین» ای ــ فائتین ، وقیل سابقین ، تقول اعجزه جعله عاجزاً او وجده‌عاجزاً ونسبه‌الی العجز . « ومأویهم‌النار » ای‌ــ مرجعهم‌ومنقلبهم وهواستیناف کلام ، «ولبئس‌المصیر» ای ــ لبئس‌المرجع‌النّار .

« یاایّهاالذین آمنوا لیستأذنکم الّذین‌ملکت ایمانکم » قال **ابن‌عباس** : وجّه رسول‌الله (ص) غلاماً من‌الانصار یقال‌لــه **مدلج‌بن‌عمرو** الی **عمر بن‌الخطاب** وقت الظهیرة لیدعوا ، فرأی عمر بحالة کره عمر رؤیته ذلك فقال : یارسول‌الله وددت‌لو انّ الله امرنا ونهانافی‌حال الاستیذان ، فانزل‌الله عزوجل هذه‌الآیة ، وقال **مقاتل** نزلت فی **اسماءبنت‌مرشد** کان لها غلام کبیر فدخل علیها فی‌وقت کــرهته فاتت رسول‌الله

فقالت : ان خدمنا وغلماننا يدخلون علينا فی حال نکرهها ، فانزل الله تعالی « یا ایّها الّذين آمنوا ليستأذنكم الّذين ملكت ايمانكم » ، يعنى العبيد والاماء وانّما اضيف الملك الی اليد لانّ العرب الاولى يتبايعون بالايدى وانما خص ّ باليمين تخييراً للكلام واستدراكاً لليمين . «والّذين لم يبلغوا الحلم منكم » من الاحرار ، ليس المراد منهم الاطفال الّذين لم يظهروا على عورات النساء بل الّذين عرفوا امر النساء ولكن لم يبلغوا ، «ثلاث مرّات» ای ـ يستأذنوا فی ثلاثة اوقات ، «من قبل صلوة الفجر» وقت مفارقة الفراش والقيام من النوم ، « وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة » وقت القيلولة ، « ومن بعد صلوة العشاء » وقت النوم والاوى الـى الفراش وانّما خص ّ هذه الاوقات لانها ساعات الخلوة و وضع الثياب والتكشف ، فامر العبيد والصبيان بالاستيذان فی هذه الاوقات فامّا غيرهم فيستأذنون فی جميع الاوقات ، « ثلاث عورات » قرأ **حمزة والكسائی** و **ابو بكر** ثلاث بنصب الثاء بدلاً من قوله :«ثلاث مرّات » وقرأ الآخرون ثلاث بالرفع على انّه خبر متبداء محذوف و تقديره هذه الاوقات المذكورة ثلاث عورات لكم ، سميّت هذه الاوقات عورات لانّ الانسان يضع فيها ثيابه فتبدو اعورته ، وقيل هذه الاوقات اوقات التجرد وظهور العورة ، فصارت من عورات الزمان فجرى مجرى عورات الابدان ، وقيل هی على اضمار الوقت وتقديره ثلاثة اوقات عورات فحذف المضاف واقام المضاف اليه مقامه ،فلذلك انث الثلاث ، «ليس عليكم ولا عليهم » يعنى العبيد والخدم والصبيان ، « جناح » فی الدخول عليكم بغير استيذان . «بعدهن» ای ـ بعد هذه الاوقات الثلاثة ، « طوّافون عليكم بعضكم على بعض » تأويله فبعضكم بعد تلك الساعات طوّافون على بعض تتباسطون وتتلاقون وتتعاشرون ولاتحتشمون ، وهذه اشارة الی انه تكثر الحاجة اليهم فلو شرط الاستيذان فی كل مرّة لشق ذلك عليهم ، وصحّ فی الخبر :ان الهرّة ليست بنجسة انّما هی من الطوافين عليكم والطوافات ، يعنى انّها تصحبك اذا خلوت ومن صحبك فی خلوتك واستخلى بك فهو طوّاف عليك شبّهها بالمماليك و خدم البيت الّذين يطوفون على اهلهم للخدمة ،ومنه قول **ابراهيم** انّما الهرّة كبعض اهل البيت ،

وقال ابن عباس : انّما هی من متاع البیت ، وقیل شبّهها بمن یطوف للحاجة والمسألة برید ان الاجر فی مواساتها کالاجر فی مواساة من یطوف للحاجة والمسألة ،« کذلك» ای ـ کبیان الاحکام فی هذه الآیة «یبیّن الله لکم الآیات »الامر والنهی ، «والله علیم» فیما یأمر ،«حکیم» فیما یدبّر اختلف العلماء فی حکم هذه الآیة ، فقال قوم هو منسوخ لایعمل به الیوم قبل لابن عباس ، کیف تری فی هذه الآیة امرنا فیها بماامرنا ولایعمل بها احد ؟ فقال ابن عباس: انّه رفیق حلیم یحبّ الستر ولم یکن للقوم ستور ولاحجاب فکان الخدم والولاید یدخلون فربّما یرون منهم مالا یحبّون، فامروا بالاستیذان فی تلك العورات وقد بسط الله الرزق واتخذ الناس الستور فرأی انّ ذلك اغنی عن الاستیذان،

وذهب قوم الی انها غیر منسوخة ، روی عن موسی بن ابی عائشة قال سألت الشعبی عن هذه الآیة «لیستأذنکم الّذین ملکت ایمانکم »امنسوخة هی؟ قال لاوالله مانسخت، قلت انّ الناس لایعملون بها ، قال الله المستعان ، وعن سعید بن جبیر فی هذه الآیة انّ ناساً یقولون نسخت والله مانسخت ولکنّها مما یتهاون به الناس .

قوله :« واذا بلغ الاطفال منکم الحلم » یرید الاحرار الّذین بلغوا ، والحلم رؤیا البالغ ومنه سمّی البلوغ حلماً والمحتلم والحالم البالغ، والحالم النّائم والمتحلم الّذی یری الرؤیا ، وفی الخبر. من تحلّم فی منامه فلایخبرنا بتلعب الشیطان به ، ومعنی الآیة اذابلغ الاطفال من احرارکم وارادوا الدخول علیکم فلیستأ ذنوا فی جمیع الاوقات ، « کما استأذن الّذین من قبلهم » ای ـ کما استأذن الّذین بلغوا و دخلوا من قبلهم ،وقیل یعنی الّذین کانوا مع ابراهیم وموسی وعیسی علیهم السّلام. « کذلك یبین الله لکم آیاته» دلالاته واحکامه، «والله علیم حکیم»قال سعید بن المسیب یستأذن الرّجل علی امّه انما انزلت هذه الآیة فی ذلك وسئل حذیفة استأذن الرّجل علی والدیه ؟ قال نعم ، ان لم تفعل رأیت منهما ماتکره

قوله: « والقواعد من النساء » یعنی العجائز اللاتی قعدن علی الولد والحیض من الکبر فلایلدن ولایحضن ، واحدتها قاعد بلاهاء لیدل بحذف الهاء علی انّه قعود

کبر، کما قالوا امرأة حامل لیدلّ بحذف الهاء علی انه حمل حبل، وقالوا فی غیر ذلك قاعدة فی بیتها وحاملة علی ظهرها، قال **ابن قتیبة**: سمیّت المرأة قاعداً اذا کبرت لانّها تکثر القعود، وقیل هنّ العجائز اللواتی اذا رآهن الرّجال استقذ روهنّ، فامّا من کانت فیها بقیة من جمال وهی محل الشهوة فلاندخل فی هذه الآیة، «اللاتی لایرجون نکاحاً» ای ـ لایطمعن فی ان تتزوجن لکبرهن، «فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهنّ» عندالرجال وهی الجلباب والرداء الّذی فوق الثیاب والقناع الّذی فوق الخمار، » فاماالخمار لایجوز وضعه، وقیل الثیاب، وفی هذه الآیة هی الملاحف والاستعفاف هاهنا الاستتار بالملاحف، «غیرمتبرجات بزینة» ای ـ غیر مبدیات بزینة والتبرج اظهارمحاسنها الّتی ینبغی ان تسرها، کالشعر والذراع والنحر والسّاق ای لایقصدن بوضعها ان یظهرن زینتهن، وقیل التبرج هاهناوفی قوله: «ولاتبرّجن تبرج الجاهلیّة الاولی» الخروج من البیت ظاهرة الزّینة. «وان یستعففن خیر لهنّ» ای ـ التلبس خیر لهامن التکشف، «والله سمیع» لمایقال، «علیم» بما یقصد وینوی

«لیس علی الاعمی حرج» علماء تفسیر مختلفند درسبب نزول ایـن آیت، **ابن عباس** گفت: چون این آیت فرو آمد که: «ولاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» مسلمانان تحرّج نمودند ازمواکلت نابینا ولنگ وبیمار گفتند ما را نهی کردند از خوردن مال بباطل وبهینهٔ اموال طعام است که دربیش نهند وخورند وایشان عاجزانند وضعفااند و د خوردن مقاومت اصحا نتوانند و برایشان حیف رود و ضیق و آنکه خوردن مال بباطل باشد، ازین سبب تحرج کردند تا رب العزّة این آیت فرستاد و ایشانرا رخصت داد درمواکلت ایشان، وباین تأویل «علی» بمعنی «فی» است ای ـ لیس علیکم فی مواکلة الاعمی والاعرج والمریض حرج، **سعید بن جبیر** گفت و **ضحاك**: ضعیفان تحرج مینمودند ازمواکلت اصحّا ازبیم آن که ایشانرا کراهیت آید خوردن بـا ما وایشانرا ازآن رنج بود، و معنی آنست که برین ضعیفان حرج نیست که خورند ازخانه‌های ایشان که نام برده‌اند درین آیت. **مجاهد** گفت اصحاب

رسول (ص) بریکدیگر مهربان ومشفق بودند ، وقت بود که ازین ضعیفان یکی در خانهٔ ایشان شدی بطلب طعام ودرخانه ایشان طعام نبودی ورد کردن ایشان بی‌طعام روی نبود همی‌برخاستندوبخانه‌های‌خویش وپیوند میرفتند وایشانرا باخودمیبردند طعام خوردن را ، ضعیفان دست بآن طعام نمی‌بردند وتحرج می‌نمودند یعنی که‌نه مالك طعام ما را خواند و سرطعام‌آورد تا رب العزه ایشانرا درین آیت رخصت داد. **سعید مسیب** گفت . جماعتی صحابه با رسول خدا بغزا رفتند و کلید گنجینها باین ضعیفان وخویشان سپردند و خوردن طعام ایشانرا مباح کردند ایشان خـود تحرج نمودند و نخوردند یعنی که ایشان غایبند و در غیبت ایشان طعام ایشان نخوریم تا رب‌العزة ایشانرا باین‌آیت رخصت داد . **حسن** گفت : معنی‌آیت آنست که برنابینا ولنگ وبیمار حرج نیست چون تخلف کند از جهاد ، ایشانرا تخلف از جهاد باین آیت رخصت است ، وبقول **حسن** سخن اینجا تمام شد که: « ولاعلی المریض‌حرج» پس براستیناف گفت : « ولاعلی انفسکم » ای‌ـ حرج فی ان تأکلوا من بیوتکم الی‌الاخرالآیة . قومی گفتند « ولا علی انفسکم » تا آخر آیه منسوخ است ،درابتدا درخانه‌های یکدیگر بی‌حجاب میرفتند وطعام که میبافتند میخوردند پس چون آیه آمد که: «لاتدخلوا بیوتاً غیربیوتکم حتی تستأنسوا » و« لاتدخلوا بیوت‌النبی" الاّ ان‌یؤذن لکم الی طعام » این منسوخ گشت، و بیشتربن علما برآنند که اینجا نسخ نیست و معنی‌آن است که : ولاعلی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم ، ای‌ـ لاحرج علیکم ان تأکلوامن اموال عیالکم وازواجکم ، وبیت‌المرأة کبیت الزّوج ، وقیل « من بیوتکم » ای‌ـبیوت اولادکم ، جعل بیوت اولادهم بیوتهم لانّ ولدالرّجل من کسبه وماله کماله ، وفی‌الحدیث : « انت و مالك لابیك» « اوبیوت آبائکم اوبیوت امّهاتکم » قـرأ **حمزة** وحده امّهاتکم بکسر الالف والمیم جمیعاً . و قرأ **الکسائی** امّهاتکم بکسرالالف وفتح المیم ، و قرأ الباقون بضمّ الالف و فتح‌المیم . « اوبیوت اخوانکم‌اوبیوت اخوانکم اوبیوت اعمامکم‌اوبیوت عمّاتکم‌اوبیوت‌اخوالکم‌اوبیوت

خالاتکم اوماملکتم مفاتحه » ای ـ بیوت ماملکتم مفاتحه . قال **ابن‌عباس** : عنی بذلك وكيل الرّجل وقيّمه في ضيعته اوماشيته لابأس عليه ان يأكل من ثمرضيعته و يشرب من لبن ماشيته ولايحمل ولايدّخر. وقال **الضحاك** : يعني من بيوت عبيدكم ومما ليككم وذلك ان السيّد يملك منزل عبده، والمفاتح الخزائن لقوله : « وعنده مفاتح الغيب » . قال **عكرمة** : اذا ملك الرّجل المفتاح فهوخازن فلابـأس ان يطعم الشيء اليسير. وقال **السدى** : الرجل يوّلي طعامه غيره بقوم عليه فلابأس ان يأكل منه . وقيل هوولي اليتيم له ان يتناول من ماله ما قال الله . «ومن كان فقيراً فليأكل بالمعروف ومفاتحه بيده» . « اوصديقكم » الصديق هوالّذي صدقك في مودّته ، وقيل هوالّذي يوافقك في ظاهره وباطنه . قال **ابن‌عباس** : الصديق اكبرمن الوالدين الا ترى انّ اهل النّار لم يستغيثوا بالآباء والامّهات بل قالوا فما لنا من شافعين ولاصديق حميم . فرخص الله له ان يأكل من بيته بغيراذنه ، وقيل هواذادعاك الى وليمة فحسب. و كان **الحسن** و**قتادة** يريان دخول الرّجل بيت صديقه و التحرم بطعامه من غير استيذان منه في الاكل بهذه الآية . و دخل **عبدالله بن ادريس** على **الاعمش** منصرفا من املاكه وفي كمّه سكر فادخل **الاعمش** يده في كمّه واخذمن الشكر وقرأ «اوصديقكم» **ابن‌عباس** گفت این درشأن **حارث بن عمرو** فرو آمد که بارسول خدا(ص) بغزاشدو **مالك بن زيد** راخليفه كرد براهل خويش، چون بازآمد اورا نزار وضعيف ديد، گفت چه رسيد ترا كه چنين ضعيف گشته‌ای؟ گفت . لم يكن عندي شيء وتحرجت ان اكل من طعامك بغيراذنك فانزل الله تعالى « اوصديقكم » معنى آنست كه بر مسلمانان تنگی نیست وبزهی نیست که درین خانه ها روند که نام ایشان درین آیت بردند و از طعام ایشان خورند اگرچه ایشان حاضر نباشند بشرط آنکه از آن طعام چیزی برنگیرند که بـا خود بیرون آرند وبه ار آن رادی سازند ، این رخصتی است که الله نهاد میان بندگان ولطفی که بفضل خود کردبا ایشان تا ازدنائت اخلاق وتنگی نظر دور باشند وبخصال حمیده آراسته .

« لیس علیکم جناح ان تـأکـلـوا جمیعاً اواشتاتاً » ، قومی بودند از عرب **بنو لیث بن بکر از بنی کنانه** عادت داشتند کـه تنها نخوردندی بی مهمان ، کس بود ازایشان که بامداد تا شبانگاه منتظر مهمان نشستی یا کسی که با وی طعام خوردی پس اگردرشبانگاه هیچکس نیافتندی طعام خوردندی ، این آیت ایشانرا رخصت آمد که اگر خواهید باهم طعام خوربد خواهید پراکنده . **عکرمه** گفت درشان قومی از انصارفرو آمد که چون بایشان مهمان رسیدی طعام نمیخوردند مگر بامهمان ، و قومی دیگر طعام باهم نمیخوردند ازبیم آنکه یکی بیشترخورد ویکی کمتروبر بعضی ازایشان اجحاف رود، رب العزه ایشانرا باین آیت رخصت داد که هردوحالت ایشانرا مباح است ودرآن حرج نه ، اگرخواهند تنها خورند واگرخواهندبجمع ، اشتات جمع شت ای ـ متفرقین ، و شتّی جمع شتیت ، تقول شتّ الشیءُ شتاً وشتاتاً ، وشتّان اسم الفعل بنی علی الفتح ، وقیل نصب علی المصدر وحکی فیه الکسر ایضاً .

« فاذا دخلتم بیوتاً فسلّمو علی انفسکم » یعنی علی اهالیکـم واولادکـم ، میگوبد چون درخانه‌های خویش روید بر کسان خویش وعیال واولاد خویش سلام کنند ، و فی ذلك ماروی **انس** قال اوصانی **رسول اللّهٌ** (ص) فقال : « یا انس اسبغ الوضوء یزد فی عمرك ،وسلّم علی من لقیت من امّتی تکثر حسناتك واذا دخلت بیتك فسلّم علی اهل بیتك یکثر خیر بیتك ، وصلی الصّلوة الضحی فانّها صلوة الاوّابین ، وارحم الصغیر ووقر الکبیر تکن من رفقائی یوم القیامة » . وقیل اذا دخلتم بیوتاً خالیة لا احد فیه فسلّمو علی انفسکم ای ـ قولوا السّلام علینا وعلـی عباداللّه الصالحین ، ذکره **قتادة** وقال: حدثنا انّ الملائکة نردعلیه ،وقال **ابن عباس** : هو المسجد اذا دخلته فقال السّلام علینا وعلی عباداللّه الصالحین . وفی روایة اخری عن **ابن عباس** قال : ان لم یکن فی البیت احد فلیقل السّلام علینا من ربّنا وعلی عباداللّه الصالحین ، السلام علی اهل البیت ورحمة اللّه . روی **جابر** قال قال **رسول اللّهٌ** (ص): «اذا دخلتم بیوتکم فسلّموا علی اهلها واذا طعم احدکم طعاماً فلیذکر اسم اللّه فانّ الشیطان اذا سلّم احدکم

لم يدخل بيته واذا ذكر اسم الله على طعامه فقال لامبيت لكم ولاعشاء وان لم يسلم حين يدخل بيته ولم يذكر اسم الله على طعامه قال ادركتم العشاء والمبيت . وقيل «اذا دخلتم بيوتاً فسلّموا على انفسكم» يعنى على من فيها من المؤمنين. «المؤمنون كلّهم كنفس واحدة» هذا كقوله: «ولاتقتلوا انفسكم». وعن ابن مسعود قال قال رسول الله(ص) : « السّلام اسم من اسماء الله تعالى فافشوه بينكم فان الرجل المسلم اذا مرّ با لقوم فسلّم عليهم فردّوا عليه كان له عليهم فضل ودرجة بذكره ايّاهم بالسلام فان لم يردّوا عليه من هو خير منهم واطيب » . وعن ابى هريرة قال قال رسول الله(ص) : «اذا وقف احدكم على المجلس فليسلم فان بداله ان يقعد فليقعد، واذا قام فليسلم فان الاولى ليست باحق من الآخرة ». وقيل السلام و آمين فى الدعاء والصف فى الصّلوة تكرمة هذه الامّة. ومعنى السلام اى لكم السلامة منّى ، وقيل السلام اسم من اسماء الله عزوجل والمعنى الله حفيظ عليكم .

« تحيّة من عندالله » نصب على المصدر اى تحيون انفسكم بما تحيّة، «مباركة طيّبة » مباركة بالاجر طيبة بالمغفرة . « كذلك يبينّ الله لكم الآيات » يعنى اذا اراد الله فرض شيئ عليكم بيّنة هذا البيان، « لعلّكم تعقلون » لكى تعقلوا و تفهموا ، وقيل لتكونوا عقلاء صالحين.

قوله : « انّما المؤمنون الّذين آمنوا بالله ورسوله » اى المؤمن من آمن بالله ورسوله واطاع رسوله فى جليل الامر و دقيقه، «واذا كانوا معه على امر جامع » كالحجّة والعيدين و كلّ اجتماع فيه، وقيل هو الجهاد ، وقيل مجلس تشاور وتدبير حرب ، « لم يذهبوا » يعنى لم تخر جواعنه ، « حتى يستأذنوه » اى يستأذنوا رسول الله تعظيماً قال المفسرون كان رسول الله اذا صعد المنبر يوم الجمعة واراد الرجّل ان يخرج من المسجد لحاجة اوعذر لم يخرج حتى تقوم بحيال رسول الله بحيث يراه فيعرف انّه انّما قام يستأذن، فيأذن لمن شاء منهم، قال مجاهد: واذن الامام يوم الجمعة ان يشير بيده ، وقيل هذا اذا لم يكن سبب يمنعه من المقام فان حدث سبب يمنعه من المقام بان يكونوا

فی المسجد، فتحبض منهم امرأة او یجنب رجل او عرض له مرض فلایحتاج الی الاستیذان:

مفسران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که روز خندق رسول خدا و یاوران درحفر خندق مجتمع بودند و آن کاری جامع بود، بعضی منافقان بی فرمان رسول (ص) وبی ادن وی بیرون شدند رب العالمین این آیت فرستاد گفت مؤمنان ایشانند که مطیع خدا ورسولند بهمه کار ودرهمه حال وچون در کاری جامع باشند بی دستوری رسول (ص) ازآن بازنگردند آنگه گفت: «انّ الّذین یستأذنونك اولئك الّذین یؤمنون بالله ورسوله» اصلی عظیم است دراصول تعظیم سنّت وبزرگداشت آن ومتابعت آن.

« فاذا استأذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم» ای ـ لمن علمت انّ له عذراً ، این عمر خطّاب است کـه با رسول خدا بود در غزاة تبوك دستوری خواست تـا بازگردد بااهل خویش رسول خدا اورا گفت: انطلق فوالله ماانت بمنافق ولامرتاب. «واستغفر لهم الله» ای ـ لمن اذنت له لیزول عنهم بـالاستغفار ملامة الانصراف ، قال قتادة هذا ناسخة لقوله تعالی : «لم اذنت لهم» .

«لاتجعلـوا دعاء الـرّسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً » قال ابن عباس معناه احذروا دعاء الـرّسول علیکم اذا اسخطتموه فانّ دعاءه موجب لیس کدعاء غیره ، میگوید تعرض سخط رسول مکنید واورا بخشم میآورید وازدعاء وی برخود بترسید، اگر اورا بخشم آرید دعاء وی چون دعاء دیگران مپندارید ، وحقیقت دانید که دعاء وی موجب است ودرحال اجابت آید وچون تیری سوی نشانه شود مجاهد گفت معنی آنست که · لاتدعوه باسمه کمایدعوا بعضکم بعضاً ، رسول را بنام خویش مخوانید که گوئید یامحمّد یا اباالقاسم ، لکن بنام تعظیم و تبجیل خوانید که بـا نبیّ الله یا رسول الله ، فاطمهٔ زهرا او را میگفت یا رسول الله ، ای پدر ، دیگران فرزندان وزنان وخویشان همچنین میگفتند یا رسول الله ، وقیل معناه اذا دعاکـم لامر فعجلوا الاجابه وبادروا الیه کقوله: « استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم» · ثم رجع الی حدیث المنافقین فقال · «قدیعلم الله الّذین یتسلّلون منکم لواذاً » التّسلل

خروج خفياً متلطفاً، واللّواذ، الاستتار بالشيء ، يقال لاذ بالشيء يلوذ به لياذاً ولاوذ يلاوذ ملاودة ولواذاً ، قال **الازهرى** معنى اللواذ، الخلاف، اى ـ يخالفون خلافاً ، **كلبى** گفت رسول خدا (ص) بروز آدينه خطبه كردى ودرخطبه عيب منافقان گفتى، ايشان چون آن شنيدندى از راست وچپ نظر كردندى تاخود هيچكس ازمؤمنان ايشانرا مى بيند يانه، چون كسى ايشانرا نديدى پوشيده ازمسجد بگوشه‌اى بيرون شدندى، رب العالمين از روى تهديد ووعيد گفت : « قديعلم الّذين يتسللون منكم لـواذاً » ميداند الله ايشانرا كه پنهان در پوشيدگى بيرون ميشوند وفردا جزاء ايشان دهد.

« فليحذر الّذين يخالفون عن امره » اى ـ يخالفون امره « وعن » زيادة، وقيل معناه يعرضون عن امره ، وقيل بعد امره ، كقوله : «اطعمهم من جوع » اى ـ بعد جوع ، والهاء يعود الى الله وقيل الى النبى ، والامر هو من امر الدّنيا ، وقيل من امر الاخرة ، «ان تصيبهم فتنة » اى ـ كفر بعد ايمان ، وقيل بليّة تظهر مافى قلوبهم من النفاق ، وقيل سلطان جائر يسلّط عليهم ، وقيل الفتنة للعوام والبلاء للخواص وقيل الفتنة مأخوذبها والبلاء معفوّعنه و مثاب عليه « اويصيبهم عذاب اليم » عقوبة شديدة فى الاخرة .

ثم عظّم نفسه فقال : « الا انّ لله مافى السّموات والارض » ملكاً وعبيداً ، وقيل دلالة على وجوده وتوحيده و كمال قدرته ، «قديعلم ما انتم عليه» من الخير والشر والايمان والنفاق فاحذروا مخالفته، «ويوم يرجعون اليه» يعنى يوم البعث ، **قرأ يعقوب** وحده يرجعون بفتح الياء و كسر الجيم، وقرأ الباقون يرجعون بضم الياء وفتح الجيم ، « فينبئهم بما عملوا » اى يجزيهم باعمالهم ويعاقبهم عليها ، «والله بكلّ شىء عليم » لايخفى عليه خافية فيهما، روى **الاعمش** عن **شقيق بن سلمة** قال: شهدت **ابن عباس** فى الموسم فقرأ سورة النّور على المنبر وفسّرها فلوسمعت الرّوم لا سلمت .

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: « الم‌تر انّ الله یزجی سحاباً » الآیه.. یزجی سحاب عطفه ثمّ یمطر غیث جوده علی اولیائه بلطفه، ویطوی بساط الحشمة عن ساحات قربه ویضرب قباب الهیبة بمشاهد کشفه وینشر علیهم ازهار انسه ثمّ یتجلّی لهم بحقائق قدسه ویسقیهم بیده شراب حبّه وبعد محاهم عن اوصافهم اصحاهم لا بهم ولکن بنفسه، فالعبارات عن ذلك خرس والاشارات دونها طمس. بر ذوق جوانمردان طریقت سحاب سحاب عطف است و باران باران برّ که بلطف خود بر اسرار دوستان می بارد، ازتربت وفا ریحان صفا بر دمیده، آفتاب لطف ازلی بر ان تافته، درروضهٔ قدس گل انس شکفته ازافق تجلّی باد شادی وزیده، رهی را ازدست آب وخاك بر بوده. تأخیر ودرنك ازپای لطف برخاسته نسیم ازلیّت ازجانب قربت دمیده.

پیر طریقت گفت. الهی تو آنی که نور تجلّی بردلهای دوستان تابان کردی چشمه‌های مهر در سرّهای ایشان روان کردی، وآن دلها را آینهٔ خود ومحل صفا کردی، نوردران پیدا وبه‌پیدائی خود دران دو گیتی ناپیدا کردی، ای نـور دیدهٔ آشنایان وسور دل‌دوستان وسرورجان نزدیکان همه‌تو بودی‌وتوئی، نه دوری‌تاجویند، نه‌غایبی تابرسند، نه تراجز بتویاوند، والله لولا الله ما اهتدینا. آبی وخاکی‌راچه زهرهٔ آن‌بود که‌حدث قدم کند اگرنه عنایت وارادت قدیم بود، اگرنه اوبکرم و فضل خود این مشتی خاك را بدرگاه قدم خوددعوت کردی وبساط انبساط درسرای هدایت بسط کردی والاّ این‌سبه گلیم وجود را واین ذرّهٔ خاك ناپاك را کی‌زهرهٔ آن بودی که قدم برحاشیهٔ بساط ملوك نهادی سزای خاك آنست که پیوسته‌منشور عجز خود می‌خواند وپردهٔ بی‌نوائی خودمبرند که:

ما خود زوجود خویش تنگ آمده‌ایم وز روی قضا برسر سنگ آمده‌ایم
اندر گیلان گلیم بدبختی را ماازسیهی بجای رنگ آمده‌ایم

«یقلّب الله اللّیل والنّهار» قال **الواسطی** : ماخالفه احد قطّ ولا وافقه وکلّهم مستعملون بمشیته وقدرته انّی یکون الوفاق والخلاف وهو یقلب اللّیل والنّهار بمافیهما وهو قائم علی الاشیاء وبالاشیاء فی بقائها وفنائها لایؤنسه وجدولا بوحشه فقد . هرچه علماء گفتند خبری است و هرچه مشایخ گفتند اثری است و حقیقة الحقّ وراء الخبر والاثر ، میدانی در پیش خلق نهاده وندا کرده که‌ای اهل عالم قدم در میدان نهید ودرحجاب می‌روید هیچ مدانید که کجا میروید ، ومدانید که از کجا می‌آیید، اندر گاه علم ما برخیزید و ببار گاه حکم مافرو آیید، کمر بندید خدمت مارا، نظاره کنید مشیّت مارا ، ساخته باشید قدرت مارا ، با عفو ومغفرت مارا ، یاقهر و عقوبت مارا ، قدرة القدر تعطّل کلّ تدبیر ، کسی که‌سرّ او معدن راز بود، ودل‌اودر در قبضهٔ نازبود ، وبرپیشانی او نشان اقبال بود، ودر دیدهٔ یقینش نوراعتبار افعال ذی الجلال بود ، از اسرار ورموز این کلمات درین آیات آگاهی دارد ، وواقف براین احوال بود ، که ربّ العزّه میگوید: « انّ فی ذلك لعبرة لاولی الابصار » جائی دیگر میگوید : «انّ فی ذلك لذکری لمن کان له قلب» .

« وعدالله الّذین آمنوا منکم وعملوا الصّالحات لیستخلفنّکم فی الارض» فی الآیة اشارة الی ائمة الّذین هم ارکان الملّة ودعائم الاسلام والناصحون لدین الله وهم اصناف ثلاثة: صنف هم العلماء والفقهاء المرجوع الیهم فی علوم الشّریعة من العبادات والمعاملات وغیرها قائمون بالحقّ فی توحیدهم بشواهد نفوسهم وحظوظهم یتصرّفون فی الاسباب بالحقّ لکنّهم بنفوسهم وحظوظهم ومحبّة دنیاهم محجوبون عن حقائق التّوحید. وصنف هم اهل المعرفة واصحاب الحقائق وهم فی الدّین کخواص الملوك موصوفون بخالص الارادة وحسن القصد وصدق النیّة، قائمون بالحقّ مع شاهد احوالهم وارادتهم

یتصرّفون فی الاسباب کلّها بالحقّ لکنّهم برؤیة احوالهم وارادتهم وشواهد قصودهم محجوبون عن تجرید التوحید . وصنفهم المخصوصون من المخصوصین بالمعرفة قائمون بالحق یشاهدالحقّ علی نهج تجربد التوحبد وتحقیق التفرید فالذّین معمور بهؤلاء علی اختلافهم الی یوم القیامة . بدانکه خلفاء زمین که ربّ العزه درین آیت بایشان اشارت کرده سه گروهند هر گروهی را در توحید مقامی معلوم است ودر اظهار بندگی حدّی محدود ، اول علماء دین اسلامند و فقهاء شریعت ، حافظان ملّت وناصحان امّت ، حدّ ایشان در اظهار بندگی تا طمع معرفت و خوف عقوبت بیشتر نباشد وثمرهٔ توحید ایشان مقصور است برسلامت این جهان وعافیت آن جهان ، اسلام و ایمان ایشان از الطاف وامداد حق است لکن بشوائب اغراض وشواهد حظوظ نفس ممزوج است ، فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشرّیت حیات ایشان در معرض رسوم وعادت، ودر عالم عبودیّت ایشانرا مترسمان اهل لااله الاالله گویند، باوصاف بشریّت از عالم حقایق محجوب باشند، بهشتیانند لکن حال ایشان چنان است که جنید گفت بانوری که هؤلاء حشوالجنّة ولها اصحاب غیر هؤلاء ، حشوالجنة اسراؤها واصحاب الجنة امراؤها ، امّا گروه دیگر که ایشانرا خاصگیان مملکت گویند قوام ایشان باخلاص طاعت است وصحّت ارادت وصدق افتقار و نیّت، از شوائب اغراض وحظوظ نفس دورند واز فتور وتراجع محروس ، لکن دست بشریت آینهٔ صفات ایشان بردیدهٔ ایشان عرضه میکند تا قیام خویش بامداد حقّ بر بساط توحید می بینند آن دیدن ایشان در آئینهٔ صفا اوقات خویش ، ایشان را بر بساط هستی میدارد معذورند لکن از عالم نیستی دورند ، رؤیت صدق و مطالعهٔ شواهد اخلاص سدّی کشف میان ایشان ومیان عالم نیستی، ومرد تا بعالم نیستی نرسد حقایق توحید روی بوی ننماید . گروه سوّم خاص الخاصند باقامت حق قائمند نه بقیام خویش، حیات ایشان بفتوح تجرید است نه بروح تجیند ، از حول وقوّت خویش محرّرند و از

ارادت وقصد خویش مجرّد، در دایرهٔ اعمال واحوال ننمایند ودر امر تصرّف واختیار نه‌اند، ومنشورسعادت وشقاوت نخوانند وازسراپردهٔ غیبشان بیرون نیارندودرجراید محو واثباتشان ثبت نکنند. مثل ایشان باقهر ربوبیّت مثل گوی است درخم چوگان سلطان، گویندآن باید که درخم چوگان سلطان باشیم، آنگه خواه گوی براست اندازد وخواه بچپ، آن گروه اوّل مخلصانند همه از او بینند، گروه دوم عارفانند باو بینند، گروه سوّم موّحدانند همه اورابینند، آن دو گروه درشواهد خدمتند اززحمت تفرقه بازنرسته، سومین گروه درعین صحبتند بنقطهٔ جمع رسیده، ویك نفس درصحبت بودن به از هزار سال در خدمت زیستن **احمد خضرویه** سجاده‌ای فرستاد در **بویزید بسطامی** واز او نامه درخواست تا بران نماز کند **بویزید** در جواب نامه نبشت که: جمعت عبادة الاوّلین والآخرین وجعلتها فی مخدّة وامرت بوضع الرأس علیها لیکون نومی جوازاً لها. وهم ازاین باب است حکایت **جنید** و **شبلی** که براهی میرفتند، **جنید** گفت فرا**شبلی** که یکساعت باخداباش تامن بتوبازآیم، **جنید** برفت و**شبلی** درقران خواندن ایستاد، جنید بازآمد بانگی بروی زد که ترا گفتم بخدای مشغول باش؟ شبلی گفت من چنان دانسته‌بودم که چون قرآن خوانم باو مشغول باشم، جنید گفت ندانی که هر که با خدا بود دم نتواند زد؟ شبلی آنچه گفت از تفرقت گفت، وجنید جواب ازنقطهٔ جمع داد، همچنین نامهٔ **احمد خضرویه** که به‌بویزید نبشت ازتفرقت نبشت و **بویزید** از نقطهٔ جمع جواب کرد، درخبراست که **موسی‌عمران** چون خواست که بمناجات حق رود در محلتهای **بنی‌اسرائیل** طواف میکرد قصّه‌ها استدعا میکرد تا درحضرت عزّت عرضه میکند وبآن بهانه با حق مناجات میکند وخطاب ازلی می‌شنود هرچند که غبار تفرقت موسی عزیز تر بود ازنقطهٔ جمع همه اولیاء وصدّیقان، امّا دراضافت برسول ما صلوات الله علیه در عین تفرقت بود تاازمحلتها قصّه‌ها دریوزه می‌بایست کرد تابدان بهانه باحق سخن

بسیار کند ورسول ما صلوات‌الله علیه که نقطهٔ جمع مرید سدة وی بود اورا باستدعاء قصّها حاجت نبود بلکه عزت خود باعصمت اومیگفت : «و کلاً نقص علیك من انباءالرسل» الآیة .

پایان مجلد ششم تفسیر کشف‌الاسرار
از اول سورة مریم تا آخر سورة النور

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد ششم

جزء شانزدهم

۱۹-سورة مريم (۹۸ آية)

جزء شانزدهم

۲۰- سورة طه- (۱۳۵ آیة)

جزء هفدهم

۲۱- سورة الانبياء (۱۱۲آية)

جزء هفدهم

۲۲ـ سورة الحج (۷۸آیة)

جزء هیجدهم

۲۳ ـ سورة المؤمنون (۱۱۸ آیة)

صفحه

النوبة الثالثة

صفحه

۲ ـ النوبة الاولی

النوبة الثالثة

النوبة الثالثة

جزء هیجدهم

٢٤-سورة النور(٦٤ آیة)

١-النوبة الاولى

النوبة الثانية

خلاصهٔ فهرست

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۲۱	لم	ولم
۳	۱۲	بأسم‌الله	بسم الله
۳	۱۷	الی من	الی‌ان من
۵	۱۹	جعلنا	جعلناه
٦	۱٦	هنا	هذا
٦	۱۷	برحمة	برحمته
٦	حاشیه	فی‌نسختین	فی‌النسختین
۷	۳	خائباً	خاٰیباً
۸	۱٤	قراءت	قراء ت
۹	۱	صدقةً	صدقةٌ
۹	۷	بیشترین	بیشترین
۱۰	۱	مستن	مسنین
۱۰	۱۳	انتهاأ	انتهاء
۱۰	۱۳	عتیأ	وعتیاً
۱۰	۱٦	هذه	هذه الحالة
۱۱	۷	ابه	آیة
۱۱	۲٤	اویداً	اوید
۱۳	۱	اولواالقوة	اولواقوة
۱۳	۲۳	انبت‌الحکمة	انبتت الحکمة
۱۳	۲٤	انبت	انبتت
۱۵	۱۰	محدّثات	محدثات
۱۷	۹	انا لکریم	انا الکریم
۱۷	۲۳	دلکشای	دلگشای
۱۸	۲۳	کابات	کایبات
۱۹	۱٦	رحمة لله	رحمه الله
۲۰	۸	بالعداوة	بالعداة
۲۲	۱٦	ابتکی	اتبکی
۲۳	۳	ینیة	نیته
۲۵	۲۳	صراطالمستقیم	صراطمستقیم
۲٦	۱۸	آن تتخذ	ان تتخذ
۲۷	۳	اذاانتبذت	اذاانتبذت
۲۷	۳	رب العرة	رب العزة
۲۷	۱٤	روزگاز	روزگار
۲۷	۱۷	تیلطفون	یتلطفون
۲۸	۲	آن	ان
۲۷	۲۱	نیکحن	ینکحن
۲۸	۲۳	تحفیفاً	تخفیفاً
۲۹	۵	الابنیاء	الانبیاء
۲۹	۱۰	نهاهه	نهاده
۳۰	۱	سی‌وسه‌ساله	سی وسه‌سال
۳۰	۳	استحییت	استحیت
۳۰	۱۰	بیت الحم	بیت اللحم
۳۰	۱۲	عذراء	علراء
۳۰	۱۹	قری	قریٌ
۳۰	۲۲	طافتی	طاقتی
۳۰	۲٤	هذالیوم	هذاالیوم
۳۰	۲٤	هذالامر	هذاالامر
۳۱	۱۱	ونصب	والنصب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣١	١١	وقرأ	ومن قرأ
٣٢	٦	النخلة	الى النخلة
٣٢	١٣	التأمى	التاء مى
		لادعام	الادغام
٣٤	٣	مى‌الحير	فى‌الخير
٣٤	١٥	شبيهاً	شبيهها
٣٤	٢١	فاحرة	فاجرة
٣٥	٦	مؤطأ	موطاءٌ
٣٥	٢٣	الهم	اللهم
٣٥	٢٣	تادروى	تادرروى
٣٦	١٩	بطى	بطنى
٣٦	٢٢	بنياً	نبياً
٣٧	١٠	بوالديه	لوالديه
٣٧	١٨	سنى	بعنى
٣٩	٧	بنيه	نبيه
٣٩	١٣	قرأت	قراء ت
٤٣	٩	مؤاساة	مواساة
٤٦	٩	اراغب	أراغبات
٤٦	١٠	لن تنته	لم تنته
٤٧	٢	د اين	دراين
٤٧	٧	بحيا ( )	نحا (٥٢)
٤٧	١٣	يأمر	وكان يأمر
٤٨	١٩	ميشربتنون	فيسرگبون
٤٨	٢٠	فيشربتنون	ميشرشون
٤٩	٣	ومى‌روايت	وفى‌رواية
٥٢	١٠	تنت‌آمنت	تبت وآمنت
٥٤	١٦	بخيه	بجيته
٥٥	١٩	المنرلة	المنزلة
٥٥	٢١	وكان	وكانوا
٥٧	٦	يوخر	يؤخر
٥٧	٧	ان قبض	آن‌اقبض
٦٠	١	واجعلوالصلوة	واجعلواالصلوة
٦٠	١٥	الشقاوه	الشقاوة
٦٠	٢٠	خذلا	خذلان
٦٩	٩	محدّقة	محدقة
٧٣	٨	اوالا	اولا
٧٦	٧	تيصور	يتصور
٧٦	٧	آن	ان
٧٦	٩	ترك	تترك
٧٦	١٠	لجنى	الجنى
٧٧	٧	قاا ن	قالون
٧٨	٤	صلوات	الصلوات
٧٩	١٤	فى‌لاخرة	فى الاخرة
٨٠	١٣	خيلنا	خلينا
٨٠	٢٣	يقرأ	كان يقرأ
٨١	١٧	فتلقهم	فتلقيهم
٨٢	٢	طيبة	طيبه
٨٢	١١	لان‌شفيع	لان‌الشفيع
٨٤	٢	غيرهما	وغيرهما
٨٤	٥	تبروا	تبرؤا
٨٤	٩	آيتة	آتيه
٨٤	١٢	يحيبهم	يحببهم
٨٦	٦	الهيتد	الهيتند
٨٦	١٤	جل‌وجلاله	جل‌جلاله
٨٧	٢٢	سوكد	سوگند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸	۱۱	شهبت	شبهت
۸۸	۱۱	درانکا	درانکار
۸۸	۲۳	غصب	غضب
۸۹	۱۲	آن	ان
۸۹	۱۲	ترد	نرد
۹۰	۱۱	هولاء	هؤلاء
۹۰	۱۳	المتقین	المتقین
۹۳	۱۱	آسما	آسمانها
۹٦	۱۰	مؤسی	موسی
۹٦	۱۸	القران	القرآن
۹۷	۲	الزمل	المزمل
۹۷	٤	طاء	طأ
۹۹	۳	من‌خلق	من‌خلقه
۹۹	٤	أتدر	أتدری
۱۰۱	۸	اسماء	اسمأ
۱۰۳	۱۷	فمل‌اخلع	فقیل اخلع
۱۰٤	٥	اناالخترتك	واناالخترتك
۱۰٤	۱۹	ادکرها	ذکرها
۱۰٥	۱۲	ارلت‌الخفا	ازلت‌الخفاء
۱۰٥	۱۳	اخفی	اخفاء
۱۰۷	۸	غمس	غصن
۱۰۸	۲۳	هذالقرون	هذاالقرون
۱۱۰	۸	ارجوا	ارحو
۱۱۰	۲۲	عزیزرحیم	العزیزالرحیم
۱۱۱	۳	تن‌برورده محنت	تن‌پروردبنعمت ودل برورد محبت
۱۱۱	۱۲	پیغام‌رسول	به‌پیام‌رسول
۱۱۱	۱۸	ماقدرواالله	ماقدروا الله
۱۱۱	۱۸	زیر	زبر
۱۱۳	۱٥	یمنیك	یمینك
۱۱۳	۲۳	کفتند	گفتند
۱۱۸	۱۲	فرعون	الی فرعون
۱۱۸	۱۳	الفافاة	الغأمأة
۱۱۹	٥	اعیاء	اعباء
۱۱۹	۱٥	ان‌یجمله	ان‌تجمله
۱۱۹	۱۸	یلفظ	بلغظ
۱۲۳	٥	اٌلیم	الیمّ
۱۲۳	۱٦	جیه	حببه
۱۲۳	۱۹	لتغدی	لتغذی
۱۲۳	۲۰	غداء	غداله
۱۲٤	۱	فرفاً	فرقاً
۱۲٥	۲	اندوهکن	اندوهگن
۱۲٥	۸	انها	لانها
۱۲٦	۳	موحی	موحیی
۱۲٦	۷	امضینا	امضیا
۱۲۷	۱۳	منّ‌الله	من‌الله
۱۲۷	۲۲	قالوا	قالا
۱۲۸	۱	تخافا	تخاف
۱۲۸	۳	الخوض	الحوض
۱۲۸	۱۳	فیمل	ملیقل
۱۲۸	۱٥	خلیعتك	خلیقتك
۱۲۸	۱۷	مارسلنا	مارسل
۱۲۸	۱۹	عذاب	وعذاب
۱۲۸	۲۲	هذالعبد	هذاالعبد
۱۲۹	۳	عزه	غره
۱۲۹	۱٥	تأمل	تأمل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٣٠	٥	یحیی	یحییٌ
١٣٢	٩	ماسلکم	ماسلککم
١٣٣	١٢	تقومو	تقوموا
١٣٣	١٦	شایسه	شایسته
١٣٤	١٠	ینك	نیك
١٣٥	٤	اجیب	اجیبت
١٣٥	٢٠	انکه	آنکه
١٣٦	١٨	یغصب	یغضب
١٣٧	١٥	لاتخلعه	لاتخلعه
١٣٨	١٠	قالو	قالوا
٣٨	١٧	اما	واما
١٣٨	٢١	نقسه	نفسه
١٤٠	٢٠	ومامنحور،ماعبد	ومافخورعبد
١٤١	١٠	تحلعه	تخلعه
١٤٢	٤	لشگر	لشکر
١٤٢	١٩	الفرعون	لفرعون
١٤٢	١٩	یشاوروا	تشاوروا
١٤٢	٢١	قالو	قالوا
١٤٣	٢	هذالموضع	هذاالموضع
١٤٣	٢٢	قال	قیل
١٤٤	٦	محدف	فحذف
١٤٤	١١	الرجال	للرجل
١٤٤	١٥	وسأل	واسئل
١٤٥	٥	ولاحکام	والاحکام
١٤٨	١١	الصلب آن	التصلیب ان هو
١٤٨	١١	آن	ان
١٥٠	١٢	کشته	گشته
١٥٠	١٤	التاسف	التأسف
١٥٣	٥	تفترل	تفرلی
١٥٣	٧	و، له	ومنّ علیه بقوله
١٥٤	٤	ـ	بجنوده
١٥٦	١٥	ببصرت	بصرت
١٥٧	١٦	اینها	این هاء
١٥٨	١٦	وقرأآلباقون	وقرأالباقون
١٥٩	١	عطیته	عطیة
١٥٩	٣	فیری الاّعلی	فیری الاعلی
١٥٩	٩	سریهم	سریهم
١٥٩	٢٠	فی الجر	فی البحر
١٥٩	٢١	بالضرب العصا	بالضرب بالعصا
١٦٠	١	قرأ	قرأ
١٦١	٢	معصیة	معصیته
١٦١	١٦	التورته	التوراة
١٦١	١٧	سیبل	سبیل
١٦١	٢٠	تورتة	توراة
١٦٢	٦	النمین	الذین
١٦٢	٩	قضاءٌ	قضاءً
١٦٢	٢٢	وقرأ	وقرأ
١٦٣	٨	رنیة	زینة
١٦٣	٨	من اوزار	اوزار
١٦٣	١١	اورار	اوزار
١٦٥	٢١	حیث واقمت	حیث اقمت
١٦٨	٩	بفتخ	بفتح
١٦٨	١٠	آنکه	آنکه
١٦٨	١٣	فحمموا	فجملوا
١٦٨	٢٢	وساءٌ	وساء
١٧٠	١١	الیه ذراعاً	الیّ ذراعاً

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۹	ماآتو	ماآتوا
[illegible]	۲۱	آن‌لایة ل	ان‌لایقبل
۱۷[illegible]	۷	بتحد	نجد
۱۷۳	۲۰	بیکانگی	بیگانگی
۱۷۵	۱	بگرید	بگزید
۱۷۶	۲	سفل‌منه	اسفل منه
۱۷۶	۱۰	عیناً	عیاً
۱۷۶	۱۲	صاح	صائح
۱۷۸	۷	ای۔ الله	ای۔ داعی الله
۱۷۸	۲۰	ای۔کنت	ای — سکنت
۱۷۸	۲۰	وطی	وطنی
۱۷۸	۲۱	عیر	غیر
۱۷۹	۱۵	وضمتك	وضعك
۱۷۹	۱۹	لایحنف	لایخف
۱۷۹	۲۱	مرادبعدالفاء	برادبعدالعاء
۱۸۰	۸	للکتابنا	لکتابنا
۱۸۰	۱۸	آن	ان
۱۸۱	۲	قىده	قتادة
۱۸۱	۲	لاتقربه	لاتقرءه
۱۸۱	۲	عایك	علیهم
۱۸۱	۲۳	الشیی	الشیٔ
۱۸۲	۷	مدلك	فذلك
۱۸۳	۷	المنتة	الفتنة
۱۸۳	۱۶	لا طمئو	لاتظمأ
۱۸۳	۲۰	یضحوا	تضحو
۱۸۴	۷	و بینة	و نیة
۱۸۴	۸	ولا تقول	ولاتعول
۱۸۴	۱۵	علی‌عن	علی ان
۱۸۴	۱٦	فیل	قبل
۱۸۵	۷	مردکان	مردگان
۱۸۷	۷	طلیسان	طیلسان
۱۸۸	۱٦	وبمالم‌تکن	مالم تکن
۱۹۳	۱۱	مامتعتا	مامتعنا
ی۱۹	٤	آن	ان
۱۹۵	۷	یشکوا	یشکو
۱۹۵	۱٤	نحشره	و نحشره
۱۹٦	۱	ترك	تترك
۱۹٦	۲	تعاملك	بعاملك
۱۹٦	۱٦	کلمةٌ	کلمةٌ
۱۹۷	۲	تغالی	تعالی
۱۹۸	۲۱	گزید	ازید
۱۹۹	۱۰	فقراء	مقرأ
۱۹۹	۱۵	الن	لن
۱۹۹	۲۱	اؤلئك	اولئك
۲۰۲	٤	اینست	حاصلشان اینست
۲۰۳	۷	الحیوه	الحیوة
۲۰۳	۹	آنکه	آنگه
۲۰٤	٦	تیصفح	یتصفح
۲۰٤	۱۸	درکاه	درگاه
۲۰٦	۳	یبدوا	یبدو
۲۰۷	۲	سابع‌عشر	السابع‌عشر
۲۰۸	۸	اسروالنجوی	اسروا النجوی
۲۱۰	۷	تلاری	تلادی
۲۱۲	۳	یعنی	معنی
۲۱۲	۹	قال	قل
۲۱۳	۷	شعر	شعرا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢١٣	١٠	يدويضا	يديضا
٢١٤	٩	ستلوا	استلوا
٢١٤	١٨	الهذا	مالهذا
٢١٤	٢٢	يشرف	شرف
٢١٥	٢	منع	يمنع
٢١٥	٦	يشرف	شرف
٢١٥	١٩	فاخمظوه	فاحفظوه
٢١٦	١٩	يقال	تعال
٢١٦	٢٠	يقال	تعال
٢١٨	٢	لابقائه	لابقاله
٢١٨	١٦	مؤملی	مأملی
٢٢٠	٧	فی غفلتة	فی غفلة
٢٢٠	٩	تستفيقون	يستفيقون
٢٢١	٧	قال	قل
٢٢١	٨	نيوشيده	نيوشنده
٢٢١	٨	رسيده	رسنده
٢٢٢	٢٢	الايهام	الابهام
٢٢٣	١٣	ولوكان	لوكان
٢٢٤	١٥	خشتيه	خشيته
٢٢٤	١٨	فلذلك	وذلك
٢٢٦	١٧	ولمعنى	ومعنى
٢٢٩	٧	المجانسته	المجاسة
٢٣٨	٦	يصبحون	يصحبون
٢٣٨	٢١	كا	كان
٢٣٩	١٨	بحى	تحنى
٢٣٩	١٩	للشاقين	للشامتين
٢٤٦	١٥	تهتف	يهتف

صحفه	سطر	غلط	صحیح
٢٤٨	٣	تنی	يثنی
٢٤٩	١٢	يسارعوا	لسارعوا
٢٤٩	١٤	اسياط	السياط
٢٥٠	١٠	كالی	كالی٠
٢٥١	١١	لاشرار	الاشرار
٢٥١	١١	ولاّتها	ولاتها
٢٥١	٢٠	سورةالملائكه	سورةالملائكة
٢٥٢	١٧	كعته‌انه	كعته‌اند
٢٥٣	٤	آتينا	اتينا
٢٥٣	١٧	وبعد	بعد
٢٥٤	١٥	ازآن	ازآن‌وی
٢٥٥	٢	رحمةالله	رحمه‌الله
٢٥٦	٣	يبعكم	يبيعكم
٢٦٢	١٤	تغول	تقول
٢٦٥	١	قال‌وفی‌ضمته	وقال‌فی‌ضمنه
٢٦٧	٤	ولم‌يستغيث	ولم‌يستغث
٢٦٧	٥	واتا	واتاه
٢٦٧	١٥	فام ننعع	فلم ينتفع
٢٧٥	٤	علماً	علماً
٢٧٨	١	عناّقيده	عناقيده
٢٧٩	٦	يوجر	يؤجر
٢٨٠	٦	قتاده	قنادة
٢٨٢	١	متخللا	متخللا
٢٨٢	٢١	يعدوا	يغدو
٢٨٣	١٠	ماء ملوا	ماعملوا
٢٨٤	٩	سقنبه	ستمه
٢٨٤	٩	كذافی نسختين	حاشيه‌زائد

صفحه	سطر	غلط	صحيح
٢٨٥	٥	يكدد	يلدد
٢٨٦	١	كرهتى	كرهتنى
٢٨٦	٩	لليتم	لليتيم
٢٨٦	١٠	غرضاً	عرضاً
٢٨٦	١٨	قرباً	ولم ادرك منك قريباً
٢٨٦	٢٠	تخاصمنى	يخاصمنى
٢٨٧	١٨	غضضت	عضضت
٢٨٧	١٨	وصقت	والصقت
٢٩٦	١٨	راه	راه راه
٢٩٩	١٤	برد	برده
٣٠٢	١٣	الموءمنين	المؤمنين
٣٠٤	٢٠	يتبرا	يتبرأ
٣٠٥	٩	يكتبه	بكتبة
٣٠٧	٧	فروسهم	فؤسهم
٣٠٨	٨	العابدون	العابدين
٣١١	٧	وفقهم	ووفقهم
٣١١	١٤	جاءٓ	جاء
٣١٢	١١	بضع	يضع
٣١٥	٧	ابن الربعرى	ابن الزبعرى
٣١٧	٣	نصيب	نصب
٣١٧	٦	نطيره	نظيره
٣١٩	٧	لتسوى	لنستوى
٣٢١	١٢	سترما	سرما
٣٢٢	٢٢	خلقت مقدم	خلعت مقدم
٣٢٣	٢٠	يستضابه	يستضاء به
٣٢٦	٦	غيرمخلقة	وغيرمخلقة
٣٢٧	٢٠	ماينعه	مالاينفعه
٣٣٣	٧	صنعته	صفته
٣٣٣	١٨	ماتحتاجون	وما تحتاجون
٣٣٤	١١	الهدم	الهرم
٣٣٤	١٤	عقل ماشيئاً	ماعقل شيئاً
٣٣٦	١٤	الصجيع	الضجيع
٣٤٩	١٠	اوثوت	اوثرت
٣٥٠	٦	فى المضاجع	فى المصابيح
٣٥٢	٢	يمنون	يعنى يمنعون
٣٥٣	١٢	الحاد	الحاداً
٣٥٣	١٥	اورتكاب	اوارتكاب
٣٥٦	٢١	ذريعه	ذريعة
٣٥٧	٤	ميكر	ميكرد
٣٥٩	٢٢	المختبين	المخبتين
٣٦١	٦	سبحانه	سحانةٌ
٣٥١	٦	بتكلم	يتكلم
٣٦١	١٠	بالحلوق	بالخلوق
٣٦٢	١١	تعبه	اتبه
٣٦٣	٢	لماٌ	لما
٣٦٥	٤	تأكلواها	تأكلوها
٣٦٦	٣	بتأئين	بتائين
٣٦٨	١٠	معقوله	معقولة
٣٧٨	٢٠	يقولو	يقولوا
٣٨٢	١٣	آتشجور	آبشخور
٣٨٣	١٢	الخاليه	الخالية
٣٨٣	١٢	ادان	آدان
٣٨٥	٦	انعقوا	اتعقوا
٣٩١	٥	كركن	كركن
٣٩١	٢٠	قرأته	قراته
٣٩٢	٤	مقايتح	معاتيح
٣٩٥	١٥	ماقدرالله	ماقدروالله